

صدای یک طرفه

آیا دولت سیزدهم از اقتصاد دستوری چشم‌پوشی می‌کند؟

بروکراسی زائد علیه واردات واکسن

درباره حواشی مربوط به واردات واکسن کرونا



با آثار و گفتاری از: مسعود خوانساری، حسین واله
علیرضا جایی، مقصود فراستخواه، کمال اطهاری
علی سرزعی، مهدی معتمدی مهر، نسیم توکل
بیت‌الله ستاریان، احمد سرحدی، حسین حقگو، خالد توکلی
وحید عابدینی، محمدحسین عمادی، مسعود سپهر
محمدابراهیم رئیسی، جبار رحمانی
جواد عرب یارمحمدی، نیما نامداری، فاطمه پاسبان

دانشنامه‌ی اگونومیست

مسابقه‌ی اطلاعات عمومی
به سبک معتبرترین مجله‌ی اقتصادی جهان
ترجمه: کاوه شجاعی

فروش از طریق سایت و ۱۸۶۶



آینده‌نگر



صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
 مدیر مسئول: مسعود خوانساری
 شورای سیاست گذاری: بهمن عشقی، مصطفی درویشی
 سردبیر: بهراد مهر جو
 معاون سردبیر: فریده عنایتی
 تحریریه: رضا معطر بان، محمد عدلی، ریحانه یاسینی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، آرش پورابراهیمی
 لیلا ابراهیمیان، محبوبه فکوری، نسیم بنایی، صوفیا نصر الهی، ولی خلیلی، زهرا چوپانکاره
 مونا مشهدی رجبی، متین دخت والی نژاد، زینب کوهیار، سعید ارکان زاده

آلتیه طراحی
 مدیر هنری: رضا دولت زاده
 ویرایش عکس: علیرضا لاچورد
 ویراستاری: بابک آتشین جان
 ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آیندهنگر می توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیکی و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.

Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالداسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
 اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
 تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس | تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک

آیندهنگر

با شماره

۱۸۶۶

تماس بگیرید



سر مقاله	برو کراسی زائد علیه واردات واکسن	
کامنت	واکسن: نابرابری برای فقرای آسیا	۰۵
اعداد ماه	سهام بالای پتروشیمی از صادرات	۰۹
شاخص	بازار مسکن از مسیر نزولی بازگشت	۱۴
ایده‌ها	گاهی اوقات ورق زدن تاریخ درک بهتری از زمان حال می‌دهد	۱۹
آکادمی	ماراتن رقابت	۲۵
روایت	سر سختی ر کود	۳۳
راهبرد	خانه نزدیک دریا	۴۹
توسعه	نقشه راه	۶۵
نگاه	بازی اسم، فامیل	
چریده	آینده روزنامه‌های جناحی	۸۹
چشم‌انداز	روبایهای زندگی واقعی	۹۷
همسایه‌ها	درپناه دانوب و آلپ	۱۰۱
		۱۰۵
کار آفرینان	کار باید به کار آفرینان سپرده شود	۱۰۹
		۱۲۵
تجربه	واقعیت‌هایی که آموختم	۱۳۱
آینده پژوهی	بار دیگر طالبان	
		۱۶۷
اکونومیست	مرئیه بی‌پایان	
		۱۷۹
کتاب ضمیمه	عواقب دور کاری	
		۱۸۹
ژورنال	انقلاب آینده با فین تک‌ها	



جلد برگرفته از مجله اکونومیست

اقتصاد در میدان عمل

دگرگونی اقتصادی و اصلاح دولت
در گرجستان ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲

نیکاگیلاوری

مترجمان: امیرحسین چیت‌ساززاده، مهدی نادری، میثم یوسفی



آینده‌نگر





بروکراسی زائد علیه واردات واکسن

درباره حواشی مربوط به واردات واکسن کرونا



مسعود خوانساری

مدیرمسئول ماهنامه آینده نگر
و رئیس اتاق تهران

بعد از آغاز پاندمی کرونا در بهمن ۹۸ و به خاطر غیرمترقبه بودن بیماری و عدم آمادگی کشور و مراکز درمانی برای مقابله با این پدیده، اتاق تهران با توجه به مسئولیت اجتماعی خود، در اسفندماه همان سال ستادی به منظور رفع نیاز بیمارستان‌های کشور تشکیل داد و با حمایت کلیه اتاق‌های شهرستان‌ها و کمیسیون «نفس»، نیاز آنها را بررسی کرد و بالغ بر ۱۵۰ میلیارد تومان تجهیزات اعم از

ونتیلاتور و... برای ۲۸۱ بیمارستان تدارک دید. در تابستان ۹۹ هم به توزیع بیش از ۷۰ هزار بسته حمایتی برای نیازمندان اقدام کرد. فاز اول کمک‌های بخش خصوصی برای مقابله با بیماری کرونا به این موضوعات اختصاص یافت. در فاز بعدی هم سعی کردیم راهکارهایی برای کمک به کسب‌وکارهایی پیدا کنیم که در جریان کرونا آسیب دیده بودند.

اما وضعیت در فروردین سال ۱۴۰۰ تغییر کرد. در این مقطع مشخص شد کشور برای واردات واکسن با مشکلاتی مواجه است. به خصوص اینکه صنایع و واحدهای تولیدی، به دلیل تعطیلی‌های ناشی از کرونا، تلفات کرونایی و هزینه‌های دائمی گرفتن تست از کارکنان در مضیقه بودند. توقع بنگاه‌های تولیدی از اتاق این بود که متناسب با شرایط کشور، امکانی جدید برای واکسینه کردن قشر مولد کشور فراهم آورد.

همزمان نیاز بود که مردم و افکار عمومی هم در جریان این موضوع قرار گیرند و ذهن‌ها در مورد واردات واکسن توسط بخش خصوصی آگاه شود. بنابراین طی یک دوره زمانی به تبیین این بحث پرداختیم که نخست، بخش خصوصی به این دلیل وارد این ماجرا شده که دولت از نظر فشار تحریم‌ها، قدرت کافی برای واردات ندارد؛ دوم اینکه، این واردات نافی اقدامات بعدی دولت برای تزریق واکسن رایگان به عموم مردم نیست؛ سوم اینکه، واکسن‌های وارداتی تحت نظارت ستاد کرونا توزیع می‌شود؛ و چهارم اینکه، این واکسن‌ها به صورت رایگان در اختیار کارکنان و کارگران صنایع و بخش‌های تولیدی قرار می‌گیرد و هزینه آن را کارفرما پرداخت خواهد کرد و ارزش تخصصی هم ارز آزاد و یا نیمایی خواهد بود.

خوشبختانه چند شرکت زیرمجموعه اتاق که از شرکت‌های معتبر دارویی کشور به حساب می‌آیند و سابقه واردات واکسن دارند، موفق شدند ۶ میلیون دوز واکسن از نوع آسترانکا و اسپوتنیک سفارش دهند. بلافاصله در نیمه اول فروردین، طی نامه‌ای از رئیس‌جمهور درخواست شد که با واردات واکسن توسط بخش خصوصی موافقت کنند. هرچه سریع‌تر واکسن وارد کشور می‌شد، می‌توانست جان افراد بیشتری را از مرگ نجات دهد.

در همین راستا تمام شرکت‌های بزرگ و کوچک و حتی شرکت‌های خدماتی تقبل کردند که هزینه‌های مربوطه را که بالغ بر ۱۵۰۰ میلیارد

تومان می‌شد، پرداخت کنند. شرکت‌ها حتی اعلام کردند حاضرند هزینه‌های لازم را جهت توزیع واکسن در میان اهالی روستاها و شهرهای اطراف کارخانه‌های صنعتی هم پرداخت کنند. تعداد دیگری هم اعلام کرده بودند هزینه واردات واکسن را پرداخت می‌کنند و آن را در اختیار ستاد کرونا قرار می‌دهند که به صلاحدید در میان اقشار در معرض آسیب توزیع شود. یعنی بخش خصوصی از منظر انجام مسئولیت اجتماعی، در جهت پرداخت هزینه‌های واکسیناسیون عمومی پیش قدم شد.

در این مقطع به دنبال تایید رئیس‌جمهوری، پروفرمای ۶ میلیون دوز سفارش داده‌شده از شرکت‌های فروشنده اخذ و به وزارت بهداشت ارسال شد. ضرورت داشت برخلاف رویه بوروکراتیک معمول، فرایند واردات با سرعت عمل انجام پذیرد که متأسفانه پیچیدگی‌های بوروکراتیک موجب شد این فرصت از دست برود. زیرا کشورهای فروشنده واکسن تاکید داشتند دولت ایران طی نامه‌ای باید خرید این واکسن‌ها را مورد تایید قرار دهد. دوندگی‌های اتاق برای دریافت نامه از وزارت بهداشت بیش از یک ماه تمام ادامه داشت. در این مدت تقریباً با اکثر مقامات موثر و عالی‌رتبه صحبت کردیم و همگی در دولت و مجلس قول همکاری دادند، اما اعتبار هر پروفرا حاکم یک هفته بیشتر زمان نداشت و متأسفانه پیچیدگی‌های بوروکراتیک موجب شد این فرصت از دست برود.

حاصل این عدم همکاری، از بین رفتن فرصت خرید چند میلیون دوز واکسن بود که متأسفانه در خردادماه دنیا با یک پیک جدید روبه‌رو شد و عملاً کشورها در خصوص صادرات واکسن محدودیت ایجاد کردند.

ولی مجدداً تلاش شد که منبع جدیدی پیدا شود. این بار شرکت‌های واردکننده پذیرفتند با ریسک شخصی و اعتبار اسنادی، ۳ میلیون دوز واکسن آسترانکا از هند را گشایش کنند که متأسفانه به دلیل وضعیت وخیم هند، صادرات واکسن از این کشور ممنوع شد. ولی اسناد اعتباری به قوت خود باقی است و امید است به زودی رفع ممنوعیت شود.

همزمان یکی دیگر از شرکت‌های خوشنام واردکننده موفق شد مقدار نسبتاً فراوانی واکسن آسترانکا با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد کند و در اختیار وزارت بهداشت قرار دهد که خوشبختانه دو محموله آن وارد کشور شده است.

خلاصه اینکه ای کاش از ابتدای سال این اجازه به بخش خصوصی داده می‌شد تا علاوه بر تامین واکسن مورد نیاز وزارت بهداشت با کمک همه صنایع و بنگاه‌ها کارگران خط تولید هم سریع‌تر واکسینه شوند؛ آن هم در مقطعی از زمان که هر دوز واکسن می‌تواند جان انسانی را نجات دهد و به خصوص در دوره‌ای که برخلاف وعده‌های داده‌شده، نه خبری از توزیع واکسن داخلی است و نه اینکه شیوع کرونا در کشور آرام گرفته‌است. شرح حال ما مثنوی هفتاد من کاغذ است.

متأسفانه نظام بوروکراتیک کشور به هیچ عنوان آمادگی رفتارهای سریع و کارآمد را در این مقاطع حساس ندارد. بماند که گاهی این فکر به ذهن هر ناظر بی‌طرفی می‌آید که شاید حکمتی در این حجم از کارشکنی نهفته باشد. شاید جایی منافی در خطر است. ■

چه می خوانید؟

چرا باید آینده نگر بخوانید و چه مطالبی می خوانید؟

پیشنهاد نویسندگان
آینده نگر به شما



بهراد مهرجو

سردبیر

روزهای میانه تابستان سال ۱۴۰۰ دقیقا به شکلی پیش رفت که هیچ کارشناسان اقتصادی حتی ذره ای از آن را پیش بینی نمی کرد. خوزستان غرق در اعتراض و آشوب شد، تهران و شهرستان ها به خاموشی های بسیار خوش آمد گفتند و وضعیت تورمی کشور بازهم بهم ریخت. سه موضوعی که هر کدام به صورت جداگانه می توانست، اقتصاد کشوری با پایه های مستحکم را بلرزاند. اما چرا در ایران چنین حوادثی تکان دهنده نیست؟ اقتصاد ایران با وجود تمام راهبردهای چند دهه گذشته و حتی محدودیت های تحریمی، همچنان در نفت ارتزاق می کند. بنابراین وقتی پول نفت در کشور جاری باشد، دیگر موضوعات و ناکامی ها چندان مهم نیست چرا که با پخش همین پول می توان روی بحران ها سرپوش گذاشت. از سوی دیگر اقتصاد ایران به صورت مدام در حال توسعه سازی است. پل، سد، راه و... بسیاری از ملزومات توسعه ساخته می شود ولی آنطور که معاون اول رئیس جمهور هم اعتراف کرده، همه اینها هیچ تاثیری در زندگی مردم نداشته است. توسعه سازی در ایران راه خودش را می رود و دیگر ارکان کشور هم کار خودشان را می کنند و مردم هم کاری به کار هیچ کدام ندارند.

ولی الله خلیلی

دبیر بخش کار آفرین ایرانی

اقتصاد ایران در آستانه دوره ای جدید قرار گرفته است و با انتخاب سید ابراهیم رئیسی به عنوان هشتمین رئیس جمهور کشورمان حالا همه نگاه ها دوباره به پاستور دوخته شده تا وزرا انتخاب شوند و هیئت دولت از مجلس رای اعتماد بگیرد و کار را شروع کند. اما در دوره سیزدهم ریاست جمهوری آنچه بیش از پیش در اولویت کشور قرار

گرفته سامان دادن به شرایط اقتصادی است و این مهم با دو نکته اساسی ممکن می شود: اول دوستی با جهان و حل چالش های بین المللی همچون برجام و افای تی اف و دیگری واگذاری کار به بخش خصوصی و پذیرش اینکه دولت تنها سیاست گذار است و اقتصاد را باید به بازیگران اصلی آن بسپارد که بخش خصوصی و کارآفرینان هستند. نه تنها زمان آن رسیده بلکه چندین و چند سال است که این اتفاق به تعویق افتاده است اما نکته اساسی که وجود دارد این است که واگذاری اقتصاد به بخش خصوصی و فراهم کردن زمینه فعالیت کارآفرینان نباید تنها در حرف خلاصه شود؛ اتفاقی که سال هاست شاهدش هستیم، بلکه دولت جدید باید از فرصت چهارساله استفاده کند و فضا را به صورت عملی فراهم کند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که اداره کشور بدون سرمایه گذاری واقعی از سوی فعالان بخش خصوصی و جذب سرمایه گذاران خارجی پیش نخواهد رفت و دولت سید ابراهیم رئیسی در شرایطی می تواند در اجرای وعده هایش که فراهم کردن زندگی بهتر برای مردم و از بین بردن فقر است موفق باشد که کارآفرینان را به ایجاد اشتغال و تولید تشویق کند تا با گردش چرخ اقتصاد، دولت هم بتواند شرایط را سامان دهد.

سعید ارکان زاده یزیدی

دبیر بخش کتاب ضمیمه و بخش راوی

کتاب ضمیمه این شماره درباره پیامدهای منفی دورکاری است. از وقتی که در دو سال اخیر در پی همه گیری ویروس کرونا دورکاری شایع شد، خیلی از رسانه ها و محققان درباره زیرساخت های اینترنتی و توان ارتباطات دور در برقراری جلسه های آنلاین نوشتند. متخصصان می گفتند که جلسات کاری و آموزش های آنلاین می توانند تا حد زیادی جای جلسات حضوری را بگیرند و حتی کار تا جایی بالا گرفت که چند شرکت معتبر جهانی اعلام کردند می خواهند تا همیشه به کارکنان

خود اجازه دورکاری بدهند. اما مدتی که گذشت، مشکلات کار برجسته تر شد و همان شرکت ها هم از تصمیم خود منصرف شدند یا دست کم تصمیمات خود را در گسترش دورکاری تعدیل کردند. کتاب ضمیمه این شماره می گوید که کار گروهی در شرکت ها آثار و فوایدی دارد که دورکاری هیچ گاه نمی تواند آن ها را محقق سازد.

کاوه شجاعی

دبیر بخش آینده پژوهی

باورش سخت است که داریم دوباره از دولت طالبان حرف می زنیم و آینده منطقه را با حضور آن ها پیش بینی می کنیم. اما طی هفته های اخیر شهرهای افغانستان یکی پس از دیگری سقوط کرده اند و طالبان دارد به سرعت به قدرت مسلط کشور تبدیل می شود. شرایط تازه چه فرصت ها و تهدیداتی را پیش روی سه قدرت مهم منطقه (چین، روسیه و ایران) می گذارد؟ گزارش ویژه این شماره آینده پژوهی به همین بحران اختصاص دارد.

این شماره گزارشی داریم درباره آینده صنعت گردشگری که ضربه های مهلکی از بحران کرونا خورده و حالا کورسوی امیدی از تحولات جدید در آن مشاهده می شود. همین طور درباره شرکت های زامبی حرف می زنیم و دنبال پاسخ این سوال می گردیم که دولت ها چطور باید شرکت های زامبی و آینده دار را از هم تفکیک کنند. البته درباره عدم همزیستی دو قدرت بزرگ جهان یعنی چین و آمریکا و تبعات آن برای اقتصادهای دیگر دنیا هم یادداشت های متفاوتی داریم.

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش توسعه و آکادمی

پیام «در خانه بمانید»، «در خانه بمیرید» است؛ گویی مردم به تجربه فهمیده اند که در خانه ماندن راه چاره مشکل آن ها نیست. آن ها الان پنج



پیک پی در پی بیماری کرونا را از سر گذرانده اند و هربار خبری جدید از واکسن های ساخت داخل دریافت می کنند در کنار اخبار مردمی که بر اثر کرونا می میرند، آن ها راهی مرز ارمنستان شده اند برای دریافت واکسن و شهروندانی که در این تجمع جمعیتی و گرما برای نجات جان رفته بودند جان می دهند و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی این خبرها را سیاه نمایی می داند و از الگوی مدیریت جهانی وزارت خانه خود در مدیریت این بیماری می گوید. قطعی مدام برق شهروندان را عاصی کرده، آن ها رمزارها را دلیل خاموشی ها می دانند و از سویی دیگر بحران آب و حق آبه امان کشاورز بریده و آن می کند که نباید! کارگران نفت شعله خشم خورده اند و در پی حق اند و ملک طلق خواهان هم مدت هاست تعارف را کنار گذاشته اند و می گویند اگر دوست ندارید تشریف ببرید، در همزمانی بحران های اقتصادی، اجتماعی، سپهر سیاست هم تعارف را کنار گذاشته و به سمت یکدستی و همدستی قدرت رفت با وعده ای که برای توسعه اقتصادی بود و منتقدان می گویند دستگاه پروراکراسی توان چنان جست عظیمی را ندارد. در بخش توسعه ماهنامه از انتخابات، وضعیت گروه های سیاسی و مسیر توسعه وعده داده شده پرسیده ایم. در بخش آکادمی سوالاتی درباره اقتصاد، سیاست خارجی و مشارکت زنان در حق پرسیده ایم و در بخش راهبرد درباره انتظاراتی که از کابینه دولت مطرح می شود. با ما همراه باشید؛ نقد کنید و پیشنهاد دهید.

نسیم بنایی

دبیر بخش اکونومیست و ایده ها

دو سال پیش، اگر فردی که داوطلب موقعیت کاری بود از واژه دور کاری استفاده می کرد، احتمالاً همان ابتدای کار از میان گزینه ها حذف می شد. اما حالا قضیه کاملاً فرق کرده است. کرونا باعث شده دور کاری به یکی از گزینه های روی میز برای مدیران شرکت ها تبدیل شود. بسیاری از متقاضیان

کار هم نخستین درخواستشان این است که در کار جدید بتوانند دور کاری کنند. با این حساب به نظر می رسد آینده ای متفاوت برای کار و محیط کار در پیش است. در دنیای جدید پساکرونا، نیازی نیست همه به محل کار بروند. آن ها می توانند در خانه بمانند و کار کنند و در عین حال حقوق کامل خود را هم بگیرند. محیط کار در دوران پساکرونا، خیلی شلوغ و درهم است.

زهرآ چوپانکاره

دبیر بخش تجربه و کار آفرین خارجی

در روزهای برگزاری مسابقات فوتبال یورو ۲۰۲۰ شاید دیده باشید که کریستیانو رونالدو شیشه های کوکاکولا را از روی میز برداشت و طوفانی از خبر به پا کرد که باعث سقوط ارزش کوکاکولا شده است. در بخش تجربه این شماره خواهید دید که چرا این خبر درست نیست. در همان بخش به یک خبر داغ دیگر پرداخته ایم، خبر سفر فضایی جف بزوس، موسس شرکت آمازون. در مطلب جنگ ستارگان می بینید که این رقابت میان او و دو چهره ثروتمند و خبرساز دیگر سال ها است که جریان دارد. در بخش کار آفرین هم بد نیست به سراغ مطلب «نوه خلف استی» بروید، شرحی بر کسب و کار و مدیریت جین استی، نوه بنیان گذاران برند محصولات زیبایی استی لودر.

زینب کوهیار

دبیر بخش نگاه

انتشار فهرست بدهکاران بانکی در مناظره های ریاست جمهوری هم خبرساز شد؛ زمانی که رئیس سابق بانک مرکزی فهرستی از بدهکاران بانکی را برای اعلام اسامی به رئیس سابق قوه قضاییه داد و البته در نهایت خبری از علنی شدن نام ها نبود. در نگاه این شماره تلاش کردیم به چند سوال پاسخ دهیم. اینکه چرا انتشار فهرست بدهکاران بانکی برای مردم اهمیت دارد تا جایی که نامزدهای

انتخابات ریاست جمهوری آن را دستاویزی برای جلب توجه می کنند و اینکه چرا مسئولان زیر بار انتشار اسامی این فهرست نمی روند.

مونا مشهدی رجبی

دبیر بخش آینده

دنیا همچنان درگیر دو بحران بزرگ است. از یک طرف کرونا و واکسیناسیون ناعادلانه در دنیا است که اقتصاد و صنایع را درگیر کرده است و از طرف دیگر تغییرات جوی جهان را هر روز بیشتر غرق مشکلات می کند. در این شماره به بررسی تاثیر هردو بحران روی برخی صنایع از جمله صنعت توریسم پرداختیم. در مورد رشد شمار کودکان کار و افزایش فاصله طبقاتی که موجب ایجاد پدیده ای به نام «شاغلان فقیر» است گزارش های مفصلی تهیه شد. اما در بررسی تاثیرات همه گیری روی اقتصاد دنیا به گزارش آنکتاد در مورد کاهش سرمایه گذاری خارجی در دنیا و تاثیر این بحران روی ورود سرمایه ها به کشورهای صنعتی و در حال توسعه هم پرداختیم. همچنین موضوع مورد بحث این روزها در دنیا که تاثیر اقتصاد دیجیتال و استخراج رمزارها روی انتشار کربن و تغییرات جوی است، به محور گزارش دیگری تبدیل شد و به تفصیل به آن پرداختیم.

محبوبه فکوری

دبیر بخش روایت

رکود همراه با رونق بسیاری را در بازار مسکن دچار تردیدهای بسیاری در معاملات کرده است، نه ملکی را به راحتی می توانند بفروشند و نه ملکی را به راحتی بخرند. حال کارشناسان بازار مسکن می گویند نه تنها این روند در ماه های آینده ادامه می یابد؛ بلکه ممکن است قیمت ها از این هم که هست بالاتر رود؛ مگر این که دولت جدید برنامه دیگری برای ارزان سازی مسکن در دست اجرا داشته باشد که بعید به نظر می رسد کارساز باشد. ■



در هفتاد و ششمین جلسه شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران مطرح شد خسارت بالای صنایع از قطعی برق

هفتاد و ششمین جلسه شورای گفت‌وگوی استان تهران با موضوع طرح مشکلات قطعی برق شهرکها و نواحی صنعتی استان و تعیین تکلیف خسارات ناشی از قطعی برق در صنایع برگزار شد. در این نشست، گزارش‌هایی از میزان خسارت صنایع در اوج قطعی برق ارائه شد و در نهایت جبران این خسارتها، انتظام‌بخشی به قطعی برق، برنامه‌ریزی برای افزایش سرمایه‌گذاری و جلوگیری از تکرار این مسئله مورد تاکید قرار گرفت.

در ابتدای این جلسه، محمد عیدیان، قائم‌مقام دبیر شورای گفت‌وگوی استان تهران با اشاره به آمارهای رسمی تأمین و توزیع برق گفت: استان تهران با حدود ۷ میلیون مشترک یعنی ۲۰ درصد مشترکان کل کشور با رشد ۱/۹ درصدی مصرف در سال جاری نسبت به سال ۱۳۹۹ مواجه شده است؛ به طوری که در شرایط پیک، میزان مصرف به ۸۸۰۰ مگاوات رسیده و در مقابل وزارت نیرو ۷۲۵۳ مگاوات در اختیار شبکه توزیع قرار داده و این به معنای ۱۵۴۰ مگاوات کسری برق است. او ادامه داد: اگرچه مقرر بود برای جلوگیری از قطعی گسترده، مصرف برق در دستگاه‌های اجباری، مراکز نظامی و انتظامی، دانشگاه‌ها و همچنین مصرف خانوار مدیریت شود اما امروز متأسفانه قطعی برق در بنگاه‌های اقتصادی از مرز ۲۰ درصد گذشته و این مسئله باید مورد چاره‌اندیشی قرار گیرد؛ چرا که ادامه این وضعیت، تنظیم بازار کالاها را تحت تأثیر قرار داده و صدمات مالی به تولیدکنندگان وارد آورده است. افزون بر این، فشارهای مالیاتی، بیمه‌ای و هزینه‌های جاری و حفظ اشتغال در سالی که تولید، پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها نامیده شده، مضاعف شده است. عیدیان با بیان اینکه به دلیل عدم سرمایه‌گذاری کافی، این دمل اکنون سر باز کرده است، به ارائه راهکارهایی برای حل این مسئله پرداخت و پیشنهادها خود را روی میز گذاشت. براین‌اساس، تهیه برنامه منبسط و اجرائی قطعی برق با حفظ عدالت، تعیین تکلیف خسارات وارده در دو ماه گذشته و ماه‌های آینده، چاره‌اندیشی در مورد جبران کسری تولید برق، ارائه برنامه برای تأمین و سرمایه‌گذاری، تهیه ژنراتور و توربین‌های CHP با قیمت‌های واقعی، تأمین سوخت ژنراتورهای کارخانه‌جات، تأمین تسهیلات ارزان برای خرید ژنراتورها و همچنین سرمایه‌گذاری در بخش تولید، تعیین تکلیف بدهی دولت به فعالان صنعت برق و تعیین تکلیف قراردادهای منعقد با پیمانکاران و ارائه برنامه برای ۸ ماه آینده از جمله پیشنهادهایی بود که عیدیان مطرح کرد.

در ادامه این جلسه، سپهر برزی‌مهر از سندیکای صنعت برق، به ارائه گزارشی از چالش‌های صنعت برق ایران پرداخت و گفت: طبق گزارشی که از اعضای سندیکا اخذ شده است، اگر ۳۰ ساعت خاموشی در ماه برای یک واحد تولیدی متوسط رخ دهد، متأسفانه این واحد صنعتی در طول ماه با ۴/۵ میلیارد تومان خسارت مواجه خواهد شد؛ خسارات ناشی از فرصت‌های از دست‌رفته، هزینه‌های ثابت و ضایعات مواد اولیه و خسارات ناشی از تأخیر در قراردادهای تأمین کالا برای مشتریان. این بدان معناست که هر ساعت خاموشی برای واحد صنعتی ۱۵۰ میلیون تومان خسارت در پی دارد.

آقای گل جهان برای تمدید کارت بازرگانی خود به اتاق تهران رفت

۱۴۰۰/۰۴/۱۵

علی دایی که از سال ۱۳۸۸ از اتاق بازرگانی تهران برای فعالیت‌های اقتصادی خود کارت بازرگانی گرفته، برای تمدید اعتبار کارت خود به اتاق تهران مراجعه کرد تا مشکلات اداری تمدید کارت‌ش را برطرف کند. علاوه بر دایی تعداد دیگری از فوتبالیست‌های مشهور کشور از جمله کاپیتان‌های تیم ملی فوتبال مانند محمد خاکیور، احمدرضا عابدزاده، افشین پیروانی و... نیز از اتاق تهران کارت بازرگانی دریافت کرده‌اند. علی دایی که فعالیت‌های اقتصادی زیادی در حوزه‌های مختلف از صنعت پوشاک ورزشی گرفته تا طلا و جواهر دارد، دوباره برای تمدید کارت بازرگانی خود که چند سالی فاقد اعتبار بود به اتاق بازرگانی تهران مراجعه کرد تا با تکمیل مدارک و رفع اشکالات پرونده‌اش، کارت بازرگانی خود را به جریان بیاورد. سابقه حضور فوتبالیست‌های کشورمان در اتاق تهران برای دریافت و تمدید کارت بازرگانی محدود به علی دایی نیست و احمدرضا عابدزاده، محمد خاکیور، علیرضا منصوریان، افشین پیروانی و... نیز در مقاطعی عضو جامعه فعالان اقتصادی بخش خصوصی بوده و فعالیت‌هایی در این حوزه داشته‌اند.

تلاش برای تحول آفرینی در اقتصاد کشور

۱۴۰۰/۰۴/۲۲

مرکز نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران که حدود یک سال از آغاز رسمی فعالیت‌هایش می‌گذرد میزبان اعضای هیئت‌رئیس این اتاق بود تا ضمن ارائه گزارشی از فعالیت‌های صورت‌گرفته، برنامه‌های آینده‌نگرانه این مرکز را نیز تشریح کند. اعضای هیئت‌رئیس اتاق تهران همچنین از اندیشکده کسب‌وکار شریف که به‌عنوان یک نهاد پژوهشی با اتاق تهران همکاری دارد، بازدید کردند. مرکز نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران و اندیشکده کسب‌وکار شریف، در ساختمان تجهیزشده‌ای در ناحیه نوآوری شریف مستقر شده‌اند تا پلی برای پیوند صنعت و بنگاه‌های سنتی با شرکت‌های نوپا و فناوری‌محور باشند و پنجره‌ای برای گفت‌وگو و تعامل بخش خصوصی با نهادهای سیاست‌گذار باز کنند. در این بازدید که رئیس و نواب رئیس کمیسیون اقتصاد نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران نیز حضور داشتند، هاتف خرمشاهی رئیس مرکز نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران، طی سخنانی برخی از مهم‌ترین برنامه‌ها و پروژه‌های طراحی‌شده در این مرکز و کارکردهای آن‌ها را تشریح کرد؛ از جمله او طراحی و ساخت «مردخانه تحلیلی اقتصاد ایران» و دیجیتال‌هاب یکپارچه‌ساز خدمات نوین اتاق تهران را از مهم‌ترین پروژه‌های تحولی این مرکز به‌منظور گسترش فرهنگ تصمیم‌گیری مبتنی بر داده و آشنایی با دستاوردهای انقلاب صنعتی چهارم و تحول دیجیتال عنوان کرد. رئیس اتاق تهران نیز در این بازدید با تاکید بر اهمیت تعامل و همکاری با دولت جدید و مجلس و قوه قضاییه برای بهبود شرایط و فضای کسب‌وکار و رفع موانع کارآفرینی و تولید در کشور، به تشریح اهمیت کارکردهای مردخانه تحلیلی اقتصاد ایران و انتظارات خود از این مردخانه پرداخت. مسعود خوانساری افزود: برای پیش‌بینی فرصت‌های بهبود اقتصاد کشور در عرصه ملی و بنگاهی و به‌خصوص برنامه‌ریزی برای تعاملات بهینه بین‌المللی لازم است قطب‌نمای دقیقی برای سنجش و نظارت بر اجرای راهبردها و مشورت در دیده‌بانی اجرای تصمیمات مهم و بهبود نظام تصمیم‌سازی‌ها در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی داشته باشیم.



نابودی مواد اولیه و آسیب به تجهیزات تولیدی

۱۴۰۰/۰۳/۱۰

معاونت کسب‌وکار اتاق تهران طی نظرسنجی از کارآفرینان و صاحبان صنایع عضو اتاق تهران که واحدهای تولیدی در شهرکها و نواحی صنعتی را اداره می‌کنند، خسارات ناشی از قطعی گسترده برق و تبعات آن بر وضعیت تولید و کسب‌وکار این بنگاه‌ها را مورد ارزیابی قرار داد. بررسی تحقیقی معاونت کسب‌وکار اتاق تهران از تبعات قطعی‌های اخیر در شبکه برق کشور به ویژه در شهرک‌های صنعتی نشان می‌دهد که میزان خسارت وارده به بنگاه‌های مورد ارزیابی، رقمی بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلیون تومان برآورد می‌شود. این طرح مطالعاتی که تبعات قطعی پی‌درپی برق بر ۵۱ بنگاه صنعتی عضو اتاق تهران را عارضه‌یابی کرده، نشان می‌دهد که ۸۲ درصد از بنگاه‌های ارزیابی‌شده فاقد زیرساخت جایگزین تأمین برق بوده‌اند در حالی که ۶۵ درصد از آنان اعلام کرده‌اند که به واسطه قطعی برق، آسیب‌های جدی به دستگاه‌ها و تجهیزات تولیدشان وارد شده‌است. همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که از مجموع ۵۰ بنگاه ارزیابی‌شده، ۴۰ درصد از آنان اعلام کرده‌اند که فاقد زیرساخت جایگزین تأمین برق بوده‌اند در حالی است که ۴۳ درصد از بنگاه‌های موردنظر بر کاهش کیفیت و بهداشت محصولات تولیدی خود به دلیل قطعی‌های مکرر برق طی هفته‌های اخیر تاکید کرده‌اند.





واکسن: نابرابری برای فقرای آسیا



جسی یانگ

تحلیل گر سی‌ان‌ان بیزنس

سال گذشته وقتی کرونا در جهان شایع شده بود، بسیاری از کشورهای آسیایی هنوز در امان بودند. تا پایان سال ۲۰۲۰ کشورهای تایلند و ویتنام کمتر از ۲۰۰ مورد مرگ را گزارش داده بودند. کارگران هم در کارخانه‌های آن‌ها همچنان کار می‌کردند. اما این وضعیت با شیوع گونه جدید ویروس کرونا، تغییر کرده است. حالا کشورهای آسیایی با نوع شدید کرونا، در معرض خطر شدیدی هستند. تجارت‌های جهانی و بین‌المللی باعث شده که کشورها با هم در ارتباط باشند و در نتیجه کرونا دوباره همه‌جا شایع شود. اما اگر واکسن به صورت برابر در اختیار همه کشورها قرار می‌گرفت این اتفاقات هم رخ نمی‌داد. بسیاری از کشورهای آسیایی به واکسن کرونا دسترسی ندارند و به همین خاطر، شرایط بدی را به لحاظ کرونایی تجربه می‌کنند. افراد فقیر در این کشورها بیشتر از سایر افراد، در معرض خطر هستند.

زنان: همان کار، ۲۰۰ هزار دلار کمتر!



میچل لدر

تحلیل گر بلومبرگ

ماه آوریل بود که لی دیلانی، مدیرعامل یکی از شرکت‌های آمریکایی که زن بود، از دنیا رفت و به جای او مردی بر صندلی مدیرعاملی تکیه زد. نکته جالب توجه این بود که مدیرعامل جدید صرفاً به خاطر مرد بودن، برای همان شغل و همان کار، ۲۰۰ هزار دلار بیشتر دریافت می‌کند. این اتفاق در آمریکا جرقه بحث شکاف حقوقی زنان و مردان را زده است. این پدیده رایج است که زنان بابت شغلی یکسان، کمتر از مردان حقوق بگیرند و تقریباً در همه کشورهای جهان هم به همین شکل است. نمونه‌های مختلفی وجود دارد که همگی این شکاف حقوقی را تایید می‌کند. هر چند مواردی استثنایی هم وجود دارد اما به صورت کلیه، زنان حقوقی بسیار کمتر از مردان دریافت می‌کنند. گویی پرداخت حقوق کمتر به زنان در مقایسه با مردان، به یک اصل در شرکت‌های مختلف جهان تبدیل شده است که حتی در مورد مدیران عامل آن‌ها هم صدق می‌کند. شرکت‌ها باید بابت پرداخت حقوق کمتر به زنان، احساس شرم کنند. این نابرابری، بی‌تردید شرم‌آور است.

واکنش به خطر: چرا برخی جوامع بهترند؟



میچل گلفاند

تحلیل گر فارن‌افرز

ویروس کرونا به صورت برابر به همه کشورها حمله کرده است اما میزان نرخ مرگ‌ومیر در کشورهای مختلف با هم فرق دارد. برخی کشورها توانسته‌اند از اوج بحران دور بمانند. اما برخی دیگر، با تراژدی‌های عمیقی مواجه شده‌اند. علوم اجتماعی در این زمینه می‌تواند تا حدودی کمک‌کننده باشد. ماچرا به نحوه واکنش جوامع به تهدیدهای مختلف مربوط می‌شود. برخی کشورها سال‌ها با بیماری‌ها، بلاهای طبیعی، تجاوزهای خارجی و دیگر خطرات به صورت مستمر دست‌وپنجه نرم کرده‌اند. به همین خاطر است که توانایی بیشتری در واکنش به خطرات به دست آورده‌اند. مردم در چنین کشورهایی، یاد گرفته‌اند که خودشان را با بحران‌هایی نظیر همین همه‌گیری، مطابقت دهند. بر پایه چنین نظریه‌ای می‌توان گفت کشورهای که به صورت مستمر نسبت به بحران‌ها واکنش نشان داده‌اند، عملکرد بهتری در مواجهه با ویروس کرونا داشته‌اند.

برزیل: فقط چین می‌تواند بحران را حل کند



لوری تاتینن

تحلیل گر فارن‌پالیسی

برزیل جزو کشورهایی است که با بیشترین بحران‌های زیست‌محیطی و پدیده تغییرات اقلیمی مواجه است. جنگل آمازون در این کشور به سرعت در حال نابودی است و دولت برزیل هم هیچ اقدامی نمی‌کند. حتی دولت جلوی آتش‌سوزی‌های گسترده در این جنگل‌ها را نگرفت. ژائیر بولسونارو هیچ قدمی برای حفاظت از این جنگل برنداشته است. هر تصمیمی درباره محیط زیست در این کشور گرفته شده، ویرانگر بوده است. اما چین می‌تواند این بحران را حل کند. این کشور وارد رقابت با آمریکا و اروپا شده و تلاش دارد زمین را از تغییرات اقلیمی نجات دهد. از آن‌جا که چین روابط اقتصادی سنگینی با برزیل دارد، می‌تواند با تحت فشار گذاشتن این کشور، ریاست‌جمهوری برزیل را وادار کند که دست از تخریب جنگل آمازون بردارد. در واقع چین می‌تواند همانند یک اهرم فشار، به برزیل فشار بیاورد تا مانع از جنگل‌زدایی در این کشور بشود.

ویروس کرونا: دلتا چقدر خطرناک است؟



اسپنسر بوک لیندل

تحلیل گر نیویورک تایمز

همین چند وقت پیش بود که گونه جدید و جهش‌یافته‌ای از کرونا در هند شایع شد. به این گونه جدید، دلتا می‌گویند. در حال حاضر بیش از ۸۵ کشور جهان این ویروس را در خاک خود شناسایی کرده‌اند و این یعنی دلتا هم عالم‌گیر شده است. اما این ویروس چقدر خطرناک است؟ برخی کشورها فکر می‌کردند می‌توانند آن را کنترل کنند اما موج‌های جدید کرونایی نشان می‌دهد که مهار این گونه جدید، چندان هم ساده نیست. بررسی‌ها نشان می‌دهد دلتا در حال حاضر خطرناک‌ترین گونه ویروس کرونا در جهان است. دلتا ۴۰ تا ۶۰ درصد بیشتر از گونه‌های قدیمی، آسیب می‌رساند و ۲۰ تا ۵۰ درصد سریع‌تر از گونه‌های قدیمی ویروس کرونا، به بدن دیگران منتقل می‌شود. انتقال این ویروس به قدری سریع است، حضور انسان‌ها در یک مرکز خرید می‌تواند به سادگی منشا انتقال این ویروس باشد. البته بسیاری از واکسن‌ها نسبت به این گونه واکنش نشان داده‌اند و اثرات مخرب آن را کاسته‌اند. در نتیجه می‌توان در صورت تزریق واکسن، کمتر نگران بود. اما به صورت کلی، این گونه جدید، خطرناک‌تر است و به مراقبت‌های بیشتری نیاز دارد.

نفت: تغییرات اقلیمی جرم است!



مارک هرتسگارد

تحلیل گر الجزیره

بعید است کسی روی این کره خاکی زندگی کند و دستش به جرمی آلوده نباشد. اما جرمی که من می‌خواهم درباره آن صحبت کنم، مربوط به تغییرات اقلیمی و گرمایش زمین است. دهه‌ها است که شرکت‌های بزرگ نفتی می‌گویند سوخت‌های فسیلی آن قدر به زمین آسیب نمی‌رساند و در این مدت محیط زیست و ساکنان زمین، بهای این دروغ‌ها را پرداخت کرده‌اند. تعداد طوفان‌های عجیب و غریب به قدری زیاد شده که دانشمندان وقت نمی‌کنند روی آن‌ها اسم بگذارند. همه این‌ها ناشی از تغییرات اقلیمی است و مقصر اصلی در این ماجرا، سوخت‌های فسیلی هستند که کسی حقیقت را درباره آن‌ها نمی‌گوید. اما می‌توان هنوز هم امید داشت تا این رویه تغییر کند. این وضعیت قطعاً عوض خواهد شد مشروط به اینکه انسان‌ها تغییر را طلب کنند.



بار صادرات روی دوش نفتی‌ها

سه‌م بالای پتروشیمی از صادرات

براساس نماگرهای اقتصادی سه ماهه چهارم سال ۱۳۹۹، درآمدهای حاصل از فروش نفت، فرآورده‌های نفتی، میعانات گازی و گاز طبیعی صادرشده توسط شرکت ملی نفت ایران، ملی گاز ایران، ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران و شرکت‌های پتروشیمی دولتی به رقم ۲۱ میلیارد و ۴۳ میلیون دلار رسیده است. صادرات این مجموعه در شش ماهه اول معادل ۸ میلیارد و ۵۵۸ میلیون دلار بوده و ۱۲ میلیارد و ۴۸۵ میلیون دلار در شش ماهه دوم سال گذشته صادر شده است. مجموع صادرات نفتی و غیرنفتی کشور در سال گذشته ۴۹ میلیارد و ۸۴۸ میلیون دلار بود که ۲۸ میلیارد و ۸۰۵ میلیون دلار آن صادرات غیرنفتی بوده است.

۲۱ میلیارد دلار

در سال گذشته معادل ۲۱ میلیارد و ۴۳ میلیون دلار نفت، گاز و فرآورده نفتی صادر شد

استقراض مالی از خزانه

افزایش بدهی به بانک مرکزی

طبق گزارش بانک مرکزی در نماگرهای اقتصادی سال ۹۹، بدهی دولت به بانک مرکزی معادل ۱۱۵ هزار و ۲۲۰ میلیارد تومان است که نسبت به سال ۹۸ رشد کم‌سابقه ۵۰٫۸ درصدی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر دولت در سال گذشته ۳۸ هزار و ۷۹۰ میلیارد تومان از بانک مرکزی استقراض کرده و با احتساب ضریب فزاینده ۷٫۵ در سال گذشته، بیش از ۲۹۰ هزار میلیارد تومان به حجم نقدینگی از این محل افزوده است. از ابتدای فعالیت دولت یازدهم تا پایان سال ۹۹ بدهی دولت به بانک مرکزی از ۱۳ هزار میلیارد تومان به ۱۱۵ هزار و ۲۲۰ میلیارد تومان رسیده است.

۵۰٫۸ درصد

در سال ۹۹ بدهی دولت به بانک مرکزی افزایش ۵۰٫۸ درصدی را تجربه کرد

دولتی‌ها کمتر مالیات دادند

افزایش مالیات‌ستانی از حقوقی‌ها

سال گذشته بالغ بر ۵۸ هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان مالیات از اشخاص حقوقی وصول شد که نسبت به عملکرد سال ۹۸ بالغ بر ۳۲ درصد و همچنین ۱۳۲ درصد نسبت به مصوب بودجه افزایش نشان می‌دهد. با این حال رقم مالیات بر عملکرد شرکت‌های دولتی در قانون بودجه ۹۹ نزدیک به ۷۰ درصد رقم محقق شده در سال ۹۸ بوده است. همچنین میزان درآمد محقق شده از این محل در سال گذشته کمتر از نیمی از رقم پیش‌بینی شده در قانون بودجه سال گذشته بود. به عبارت دیگر میزان درآمد دولت از این محل در سال ۹۹ یک‌سوم این میزان در سال ۹۸ بوده است. از سوی دیگر رقم مالیات بر اشخاص حقوقی غیردولتی در سال گذشته نسبت به قانون بودجه ۱۶۳ درصد محقق شد که ۸۵ درصد بیشتر از رقم تحقق سال ۹۸ بوده است.

۳۲ درصد

افزایش مالیات پرداختی از سوی اشخاص حقوقی در سال ۹۹ معادل ۳۲ درصد بود

۲۵۵ میلیون دلار موز وارد شد

عراق، مشتری اصلی سیب ایران

در سال ۹۹ حدود ۸۸۴ هزار و ۷۹۸ تن سیب به ارزش ۳۲۶ میلیون و ۶۶۸ هزار و ۱۳۴ دلار، به ۲۷ کشور صادر شده است. عراق ۱۰۵ میلیون دلار، روسیه ۹۵٫۴ میلیون دلار، افغانستان ۵۱٫۷ میلیون دلار، هند ۲۶٫۶ میلیون دلار و امارات ۲۱٫۱ میلیون دلار سیب در سال گذشته از ایران خریداری کردند و پنج مقصد اول صادرات سیب ایرانی بودند. در سال گذشته بیش از ۳۷۵ هزار و ۴۰۳ تن موز به ارزش ۲۵۵ میلیون و ۳۱۳ هزار و ۲۹۴ دلار از هشت کشور وارد ایران شد. ترکیه با ۱۲۹٫۸ میلیون دلار، هند با ۵۴٫۳ میلیون دلار، اکوادور با ۳۴ میلیون دلار، فیلیپین با ۳۳٫۸ میلیون دلار، پاکستان با ۲٫۷ میلیون دلار، امارات با ۴۳۳ هزار دلار، روسیه ۴۸ هزار دلار و ویتنام با ۳۵ هزار دلار به ترتیب هشت کشور فروشنده موز به ایران در سال ۹۹ بودند.

۳۲۶ میلیون دلار

ارزش صادرات سیب در سال ۹۹ از ۳۲۶ میلیون دلار عبور کرد

ترکیب مالیات مصرف تغییر کرد

کاهش درآمد از عوارض خروج

مردم در سال ۹۹ بابت مصرف کالا و خدمات، بیش از ۷۴ هزار میلیارد تومان مالیات به دولت پرداختند. سرفصل مالیات بر کالا و خدمات در نظام مالیاتی مشتمل بر فروش فرآورده‌های نفتی، ۲ درصد مالیات سایر کالاها، عوارض خروج مسافران از مرزهای کشور، فروش و مصرف سیگار، نقل و انتقال اتومبیل، شماره گذاری خودرو، مالیات بر ارزش افزوده و سایر ردیف‌های قانونی است. مردم بابت نقل و انتقال و شماره گذاری خودرو نیز به ترتیب ۲ هزار میلیارد تومان و ۷۴۸ میلیارد تومان مالیات دادند که بیش از ۴۰ درصد رشد دارد. سال ۹۹ به دلیل محدودیت‌های کرونایی تردهای جاده‌ای و مسافرت‌ها کاهش یافت که آثار خود را بر روی مالیات فروش فرآورده‌های نفتی گذاشت و وصولی را ۱۴ درصد به نسبت سال ۹۸ کاهش داد. سال گذشته حدود ۶ هزار میلیارد تومان از این محل مالیات وصول شد. به تبع همه‌گیری کرونا دریافت عوارض خروج مسافران از مرزهای کشور نیز ۸۹ درصد افت کرد.

۷۴ هزار میلیارد تومان

مالیات پرداختی بابت مصرف کالا و خدمات به ۷۴ هزار میلیارد تومان رسید.

خرید تضمینی، در اولویت هدفمندی یارانه‌ها یارانه ۱۰ هزار میلیارد تومانی برای گندم

طبق اعلام سازمان هدفمندی یارانه‌ها، از محل درآمدهای یارانه‌های این سازمان مبلغ ۱۰ هزار میلیارد ریال بابت یارانه نان و خرید تضمینی گندم به شرکت مادر تخصصی بازرگانی دولتی ایران پرداخت شد. در حال حاضر پروسه خرید تضمینی گندم به عنوان یک محصول استراتژیک در امنیت غذای جامعه در اولویت قرار گرفته است. از همین رو منابع مورد نیاز برای خرید آن مطابق مصوبه دولت در حال تأمین است. از ابتدای سال جاری تا اواخر تیرماه بابت خرید تضمینی گندم مبلغ ۷۳۴۵۰ میلیارد ریال به شرکت بازرگانی دولتی ایران پرداخت شده است.

۷۳۴۵ میلیارد تومان

از ابتدای سال جاری تا اواخر تیر، ۷۳۴۵ میلیارد تومان بابت خرید تضمینی گندم پرداخت شد

نرخ بیکاری کاهش یافت کاهش جمعیت فعال نسبت به بهار ۹۸

بررسی نرخ بیکاری افراد ۱۵ ساله و بیشتر نشان می‌دهد که ۸،۸ درصد از جمعیت فعال (شاغل و بیکار) در بهار امسال، بیکار بوده‌اند. نرخ بیکاری نسبت به بهار ۹۹ یک درصد کاهش داشته است. در بهار ۱۴۰۰، به میزان ۴۱،۴ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته‌اند. بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی حاکی از آن است که این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل ۰،۴ درصد افزایش یافته است. در مقایسه با فصل مشابه سال قبل، بیش از ۴۹۹ هزار نفر به جمعیت فعال از نظر اقتصادی افزوده شده است. این میزان در فاصله بهار ۱۳۹۸ نسبت به بهار ۱۳۹۹ کاهشی معادل یک و نیم میلیون نفر داشته است. با این وجود، جمعیت فعال ۲۵ میلیون و ۹۶۷ هزار نفری در بهار امسال، همچنان نسبت به جمعیت فعال ۲۷ میلیون و ۴۶۰ هزار نفری بهار ۱۳۹۸ از فاصله قابل توجهی برخوردار است.

۴۱،۴ درصد

جمعیت فعال در بهار امسال به ۴۱،۴ درصد رسید

یارانه‌ها هدفمند پرداخت می‌شود؟ سه‌م تولید از یارانه

مدیرعامل سازمان هدفمندی یارانه‌ها از پرداخت ۷۸۵ میلیارد تومان از منابع هدفمندی برای تولید و اشتغال مطابق قانون بودجه سال جاری خبر داد. امید حاجتی می‌گوید: قانون بودجه سال جاری از محل جدول تبصره ۱۴ که مربوط به هدفمندی یارانه‌ها می‌شود تکالیفی را در جهت تولید و اشتغال به اولویت استانی‌هایی که بالاترین نرخ بیکاری را دارند، ایجاد کرده است. بنابراین از محل منابع سازمان هدفمندی یارانه‌ها مبلغ ۳۶۷۵ میلیارد ریال به وزارت جهاد کشاورزی، ۳۲۱۶ میلیارد ریال به وزارت صمت و مبلغ ۴۵۹۰ میلیارد ریال به وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی به منظور پشتیبانی در ایجاد اشتغال پرداخت پرداخت شد. همچنین به منظور حمایت از مددجویان کمیته امداد امام خمینی (ره) و سازمان بهزیستی کل کشور مبلغ ۳۵۰ میلیارد ریال به کمیته امداد و مبلغ ۱۵۰ میلیارد ریال به سازمان بهزیستی پرداخت شده است.

۷۸۵ میلیارد تومان

از ابتدای امسال تا اواخر تیر
۷۸۵ میلیارد تومان
یارانه به تولید
اختصاص یافته است

سرمایه‌گذاری خارجی کاهش یافت نزول رتبه ایران در آنکتاد

کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل، آنکتاد، اعلام کرد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران در سال ۲۰۲۰ افت ۱۱ درصدی داشته و به ۱،۳۴۲ میلیارد دلار رسیده است. رتبه ایران از سال ۹۶ به بعد ۲۷ پله در میان کشورهای مورد بررسی نزول کرده است. کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (آنکتاد) هر سال در سلسله گزارش‌های «سرمایه‌گذاری خارجی جهان» به بررسی روند سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای مختلف می‌پردازد و طی آن آمار مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کشورهای جهان را منتشر می‌کند. میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران در سال ۲۰۱۹ به یک میلیارد و ۵۰۸ میلیون دلار رسیده بود؛ یعنی میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران در سال ۲۰۲۰ با کاهش ۱۱ درصدی (۱۶۶ میلیون دلاری) مواجه شده است. سرمایه‌گذاری خارجی در ایران در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۱۸ به ترتیب ۳۶،۴ درصد و ۳۰ درصد افت کرده بود.

۱۱ درصد

سرمایه‌گذاری خارجی
در ایران طی سال ۲۰۲۰ معادل ۱۱ درصد کاهش یافت

مشاغل کمتر مالیات دادند افزایش مالیات کارکنان بخش خصوصی

بنا به آمار خزانه از وضعیت درآمدهای مالیاتی، سال گذشته حدود ۳۷ هزار میلیارد تومان از درآمدها مالیات وصول شد که نسبت به عملکرد سال ۹۸ بالغ بر ۲۷ درصد رشد دارد. همچنین این بخش توانست ۱۰۷ درصد رقم مصوب را محقق کند. سال ۹۹ کارکنان بخش عمومی ۱۲ هزار و ۷۵۰ میلیارد تومان و نیز از بخش خصوصی ۱۱ هزار و ۱۱۱ میلیارد تومان مالیات حقوق پرداخت کردند. بر این اساس به دلیل شرایط ناشی از کرونا و رکود اقتصادی درآمد ناشی از فعالیت مشاغل کمتر از سال ۹۸ یعنی بالغ بر رقم ۱۰ هزار و ۴۴۵ میلیارد تومان وصول شد که رشد منفی ۱۰ درصدی را ثبت کرد. از بخش مالیات مستغلات هم ۲۱۷۸ میلیارد تومان درآمد به دست آمد که ۴۲ درصد نسبت به عملکرد سال ۹۸ افزایش دارد.

۲۷ درصد

میزان رشد مالیات پرداختی کارکنان بخش خصوصی
در سال گذشته ۲۷ درصد بود

سازمان‌ها

گزارش سازمان ملل از کرونا و اقتصاد جهان
ضرری ۴ تریلیون دلاری!

کرونا از جنبه‌های مختلفی روی اقتصاد اثر گذاشته است. برای مثال، صنعت گردشگری تا حدود زیادی از دست رفته و به همین خاطر اقتصاد جهان را با مشکل مواجه کرده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد ضرری که کرونا به گردشگری وارد کرده و از این طریق اقتصاد جهان را دچار مشکل کرده می‌تواند بالغ بر ۱.۲ تریلیون دلار تا ۴ تریلیون دلار باشد. در سال ۲۰۲۰ تعداد گردشگران به صورت ناگهان کاهش پیدا کرد. همه تصور می‌کردند ماجرا با توزیع واکسن برطرف می‌شود. اما امسال به‌رغم توزیع واکسن، هنوز خبری از بهبود در صنعت گردشگری نیست. به همین خاطر است که اقتصاد جهان هم با مشکل مواجه شده است. جان گردشگری و در نتیجه جان اقتصاد جهان هم گرفته شده است.

۴ تریلیون دلار، ضرری که از محل کاهش گردشگری به اقتصاد جهان طی یک سال گذشته وارد شده است

بانک جهانی خبر داد
کمک ۴ میلیارد دلاری برای واکسیناسیون

بانک جهانی و بسیاری از دیگر نهادهای مشابه آن تلاش دارند با کمک‌های خود، درد کرونا را کاهش دهند. آن‌ها تلاش می‌کنند واکسن را به دست مردم محروم در کشورهایی مانند کشورهای آفریقایی برسانند. بانک جهانی تاکنون در این زمینه اقدامات بسیاری داشته است. بیش از ۵۱ کشور جهان از کمک‌ها و تسهیلات بانک جهانی در این زمینه برخوردار شده‌اند. این نهاد کمکی بیش از ۴ میلیارد دلار برای خرید واکسن و ارسال آن به کشورهای فقیر داشته است. البته شرکت‌های مختلف نظیر شرکت‌های تولیدکننده دارو و واکسن هم در این زمینه نقشی پررنگ داشته‌اند و تلاش کرده‌اند کمک‌های خود را راهی کشورهای فقیر کنند. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی معتقدند تنها از این مسیر می‌توان همه مردم جهان را واکسینه کرد.

۴ میلیارد دلار، آخرین رقمی که بانک جهانی برای کمک جهت خرید واکسن کرونا به کشورهای آفریقایی اختصاص داده است

بانک جهانی هشدار داد

آفریقا زیر دشنه دلتا

کشورهای آفریقایی این روزها در معرض جدی ویروس کرونا قرار گرفته‌اند. گونه مهلک و جهش یافته کرونا موسوم به دلتا اکنون سر از کشورهای آفریقایی درآورده و جان مردم را در این قاره می‌گیرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد این گونه جدید می‌تواند تا ۵۰ درصد سریع‌تر از دیگر گونه‌های کرونا، انتقال پیدا کند. در نتیجه سرعت انتقال آن بسیار بالاست و افراد زیادی را درگیر می‌کند. طی هفته‌های گذشته میزان ابتلا و مرگ‌ومیر کرونایی به خاطر شیوع گونه دلتا در آفریقا افزایش پیدا کرده و در نتیجه وضعیتی هشدارآمیز برای قاره سیاه به وجود آورده است. سازمان بهداشت جهانی به صورت هفتگی وضعیت را در آفریقا بررسی می‌کند. بررسی‌های هفتگی حکایت از سیر صعودی ابتلا به کرونا در آفریقا دارد.

۲۵ درصد افزایش تعداد مبتلایان به کرونا تنها در یک هفته نسبت به هفته گذشته، در کشورهای آفریقایی بوده است

بانک جهانی خبر داد

واکسن در راه قاره‌های محروم

دسترسی عمومی و همگانی به واکسن جزو مسائل و معضلاتی است که این روزها همه سازمان‌ها و شرکت‌ها به نوعی برای آن بسیج شده‌اند و در جهت آن تلاش می‌کنند. با همین تلاش‌ها، پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۲ بیش از ۶۰ درصد از جمعیت آفریقا، واکسینه شده باشند. البته این رقم خیلی زیاد نیست و به این معناست که تا سال ۲۰۲۲ هم خبری از ریشه‌کن شدن ویروس کرونا در جهان نخواهد بود. بیش از ۴۰۰ میلیون در سرتاسر آفریقا این روزها در انتظار دریافت واکسن کرونا هستند تا زندگی را بدون خطر و در آرامش سپری کنند. نکته مثبت این جاست که تعداد واکسیناسیون در جهان در مسیر صعودی قرار گرفته و می‌توان تا حدودی نسبت به آینده امیدوار بود.

۶۰ درصد از جمعیت قاره آفریقا تا سال ۲۰۲۲ در برابر ویروس کرونا، واکسینه خواهند شد

فائو گزارش داد
هر نفر، یک درخت

شمردن درخت‌های جهان کار ساده‌ای نیست اما تعداد آن‌ها هنوز خیلی کم است. کشورها باید سیاست‌هایی را در پیش بگیرند که تعداد درختان در آن‌ها افزایش پیدا کند. شاید وقت آن رسیده که هر نفر از ما انسان‌های روی زمین، هر سال یک درخت به این کره خاکی اضافه کنیم. دست کم می‌توانیم تلاش‌مان را در این زمینه بکنیم. کشورهایی در این زمینه پیش قدم شده‌اند که شاید فکرش را هم نکنید. برای مثال مسئولان در رواندا تصمیم گرفته‌اند تعداد درختان را در این کشور در بازه‌های ده‌ساله افزایش دهند. البته ابتکارات بسیاری نیاز است تا همه بتوانند فضای طبیعی را به کمک یکدیگر عوض کنند. اما زمین به درختان بیشتری برای نفس کشیدن نیاز دارد.

۳۰ درصد افزایش تعداد درختان در رواندا تا سال ۲۰۳۰ که مسئولان در این کشور به عنوان هدف در نظر گرفته‌اند

آمریکا از قدیم به عنوان کشوری دموکراتیک به جهان معرفی شده است. هر بار می‌خواستند دموکراسی را مثال بزنند، آمریکا را به میان می‌آوردند. اما حال دموکراسی آمریکایی این روزها خوب نیست. براساس تحلیل نیویورک‌تایمز، جهان با نگرانی به وضعیت دموکراسی در آمریکا نگاه می‌کند و به این می‌اندیشد که شاید دموکراسی هم راه صحیح مدیریتی نیست.

رسانه‌ها

الجزیره خبر داد

آمریکا، دوباره در مسیر اشتغال‌زایی

اقتصاد آمریکا در ماه ژوئن موفق شد ۸۵۰ هزار شغل جدید ایجاد کند و نرخ بیکاری را تکانی بدهد. آمار به دست آمده از وضعیت بیکاری در این کشور نشان می‌دهد نرخ بیکاری در حال حاضر به ۵.۹ درصد رسیده است. آماري که اکنون از وضعیت اشتغال در این کشور منتشر شده بهترین آمار در ماه‌های گذشته محسوب می‌شود. پیش‌بینی‌ها هم نشان می‌دهد که شرایط اشتغال در آمریکا طی ماه‌های آتی بهبود پیدا خواهد کرد. البته کرونا هنوز در این مسیر، اختلال‌هایی را ایجاد می‌کند اما روی هم رفته، می‌توان امید داشت که وضعیت اشتغال در این کشور در حال بهبود است. این کشور در مسیر اشتغال‌زایی قرار گرفته است.

۵.۹ درصد، نرخ بیکاری در ماه ژوئن
در آمریکا بوده است که نرخ موفقیّت آمیز محسوب می‌شود

بلومبرگ گزارش داد

رکوردشکنی تسلا در دوران کرونایی

تسلا با مدیرعاملی ایلان ماسک، به یکی از غول‌های بزرگ جهان در زمینه تولید ماشین‌های برقی تبدیل شده است. این شرکت در دومین فصل از سال ۲۰۲۱ رکوردشکنی کرده و بیشترین تعداد خودروهای برقی را به مشتریان خود تحویل داده است. در حال حاضر، مدل‌های متنوعی از خودروهای برقی در شرکت تسلا تولید و روانه بازار می‌شود. اکثر این خودروها در آمریکا طرفدار پیدا کرده‌اند و زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرند. انتظار می‌رود میزان تولید و تحویل خودروهای برقی از طرف این شرکت، در سه‌ماهه سوم سال ۲۰۲۱ هم روندی صعودی را تجربه کند. آمریکا و چین بزرگ‌ترین بازارهای خرید و فروش ماشین‌های برقی در جهان محسوب می‌شود.

۲۰۱ هزار دستگاه خودروی برقی
ساخت تسلا در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۱ به دست مشتریان این شرکت رسیده است

بررسی‌های سی‌ان‌ان نشان داد

انگشت اتهام صنعت گردشگری به سوی کرونا

همه می‌دانند که با شیوع همه‌گیری کرونا، صنعت گردشگری به شدت مختل شد. بخشی از اقتصاد جهان را صنعت گردشگری تشکیل می‌دهد، صنعتی که به خاطر شیوع کرونا، دچار مشکل شده است. سال گذشته این صنعت، دچار آسیب‌های فراوانی شد اما این آسیب‌ها امسال هم ادامه دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد توزیع نابرابر واکسن و عدم دسترسی عمومی به واکسن کرونا باعث شده که کشورهای در حال توسعه، در زمینه صنعت گردشگری با مشکلات جدی مواجه شوند. در حالی که کشورهای توسعه‌یافته به مرور به زندگی عادی بازمی‌گردند، در کشورهای در حال توسعه، هنوز مردم به دنبال راهی برای دسترسی به واکسن هستند. در این شرایط، صنعت گردشگری هم به کلی مختل شده است. به همین خاطر است که انگشت اتهام صنعت گردشگری به سوی توزیع نابرابر در واکسیناسیون عمومی، دراز است.

۲.۴ تریلیون دلار،
ضرری که برای صنعت گردشگری در سال ۲۰۲۱ به دلیل شیوع کرونا، پیش‌بینی شده است

سی‌ان‌ان بیزنس بررسی کرد

میلیاردرها به فضا می‌روند

سفرهای فضایی به کانون رقابت میلیاردرهای جهان تبدیل شده است. همین چند وقت پیش بود که همه شنیدیم جفت بزوس، مدیرعامل شرکت بزرگ خرده‌فروشی آمریکایی آمازون برای رفتن به فضا و راه‌اندازی سفرهای فضایی تلاش‌های خود را آغاز کرده است. ایلان ماسک، مدیرعامل تسلا هم چند وقتی است که بلندپروازی‌های خود را برای رفتن به فضا به نمایش گذاشته و آزمایش‌هایی هم در زمینه فضاپیما داشته است. حالا نوبت به ریچارد برنسون، دیگر میلیاردری رسیده که می‌خواهد سفری اختصاصی به فضا داشته باشد. برنسون کار آفرین و سرمایه‌گذاری بریتانیایی و بنیان‌گذار شرکت ویرجین است. او نخستین سرمایه‌گذاری خود را در ۱۶ سالگی آغاز کرده و حالا جزو ثروتمندترین افراد در جهان است.

۳ میلیارد دلار، ارزش بازار گردشگری در فضا
در سال ۲۰۳۰ طبق پیش‌بینی‌ها خواهد بود

الجزیره خبر داد

مسیر تقاضای نفت سعودی می‌شود

قیمت نفت در ابتدای ماه جولای به بالاترین میزان خود از سال ۲۰۱۸ تا این زمان رسید. اما دلیل این افزایش قیمت چه بود؟ اوپک پلاس اخیراً بررسی‌هایی در زمینه نفت انجام داده و در جدیدترین گزارش خود اعلام کرده است که تقاضا برای نفت به زودی افزایش چشمگیر پیدا خواهد کرد. بازار نفت کاملاً وابسته به تعادل میان عرضه و تقاضا است. هر بار که میزان عرضه افزایش پیدا می‌کند اما تقاضا ثابت می‌ماند، با کاهش قیمت نفت مواجه می‌شویم اما هر بار تقاضا افزایش پیدا می‌کند، قیمت نفت روندی صعودی را در پیش می‌گیرد. اکنون که پیش‌بینی شده تقاضا برای نفت افزایش پیدا خواهد کرد، همه‌مهای در بازار نفت به راه افتاده و قیمت آن را افزایش داده است.

۷۵.۸۴ دلار، قیمت هر بشکه نفت برنت
در ابتدای ماه جولای بوده که افزایش چشمگیر را تجربه کرده است



بازار مسکن از مسیر نزولی بازگشت دوباره صعود

بازار مسکن در خردادماه به مسیر آغاز شده در سال ۱۴۰۰ پایبند نماند و بار دیگر با افزایش قیمت همراه شد. در حالی که در دو ماه ابتدایی امسال متوسط قیمت مسکن با کاهش مواجه شده بود، در خرداد ۱۴۰۰، متوسط قیمت یک متر مربع واحد مسکونی در شهر تهران ۲۹ میلیون و ۶۷۰ هزار تومان معامله شد که نسبت به ماه قبل ۳ درصد و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۶٫۶ درصد افزایش نشان می‌دهد. در میان مناطق ۲۲ گانه شهرداری تهران، بیشترین متوسط قیمت مسکن برای هر متر ۶۶ میلیون تومان مربوط به منطقه یک و کمترین آن با ۱۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان مربوط به منطقه ۱۸ بوده است.

تعداد معاملات انجام شده در خردادماه سال ۱۴۰۰ در حدود ۵۱۰۰ فقره بود که نسبت به ماه قبل ۲۹٫۶ درصد افزایش و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۲٫۷ درصد کاهش نشان می‌دهد. به رغم رشد ۳ درصدی ماهانه متوسط قیمت خرید و فروش یک متر مربع زیربنای واحد مسکونی در ماه خرداد، کماکان قیمت مسکن در سطحی پایین‌تر از سطح قیمت محقق شده در اسفند ۱۳۹۹ که معادل ۳۰ میلیون تومان در هر متر بود، قرار دارد. بررسی شاخص کرایه مسکن اجاری در شهر تهران و کل مناطق شهری در خردادماه سال ۱۴۰۰ نشان‌دهنده رشد به ترتیب معادل ۳۳٫۹ و ۳۷٫۶ درصدی نسبت به ماه مشابه سال قبل است.

وضعیت معاملات مسکن در شهر تهران - بانک مرکزی				
درصد تغییر		مقطع زمانی		
نسبت به ماه مشابه سال قبل	نسبت به ماه قبل	خرداد ۱۴۰۰	اردیبهشت ۱۴۰۰	خرداد ۹۹
متوسط قیمت هر متر مربع (میلیون تومان)	۵۶٫۶	۲۹٫۶۷	۲۸٫۷۹	۱۸٫۹۴
تعداد معاملات (واحد مسکونی)	-۵۲٫۷	۵۱۰۲	۳۹۳۸	۱۰۷۷۸

۳

درصد

افزایش قیمت مسکن در خرداد نسبت به اردیبهشت ۱۴۰۰

۵۲.۷

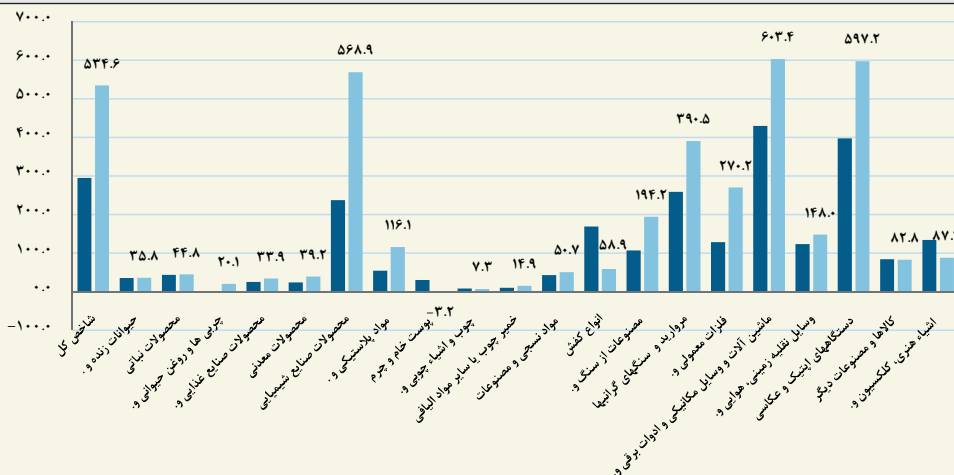
درصد

کاهش معاملات مسکن در خرداد ۱۴۰۰ نسبت به خرداد ۱۳۹۹

شاخص قیمت واردات در اوج تورم سنگین کالاهای وارداتی

گزارش مرکز آمار ایران از وضعیت نرخ تورم کالاهای وارداتی نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۹ شاخص قیمت ریالی کالاهای وارداتی رشد ۵۳٫۴ درصدی داشته است. نرخ تورم ریالی کالاهای وارداتی در سال ۱۳۹۸ برابر با ۲۹۵٫۲ درصد بوده است که نشان می‌دهد این شاخص در سال ۹۹ حدود ۲۳۹٫۴ واحد درصد افزایش داشته است. همچنین تغییرات شاخص قیمت کالاهای وارداتی مبتنی بر داده‌های دلاری در سال ۱۳۹۹ نسبت به سال قبل، ۴۷٫۴ درصد است که در مقایسه با تورم ۳۰٫۳ درصدی در سال ۱۳۹۸ حدود ۱۷ واحد درصد افزایش داشته است. در گروه‌های اصلی، کمترین نرخ تورم سالانه در بخش ریالی مربوط به گروه «چوب و اشیای چوبی، زغال چوب، چوب پنبه و...» با ۷٫۳ درصد و بیشترین نرخ مربوط به گروه «ماشین آلات و وسایل مکانیکی، ادوات برقی، اجزا و قطعات آن‌ها و...» با ۶۰۳٫۴ درصد است. همچنین بیشترین کاهش مربوط به گروه «پوست خام، چرم، پوست‌های نرم و اشیای ساخته‌شده از این مواد و...» با ۳۰٫۲ درصد است.

تورم سالانه شاخص قیمت کالاهای وارداتی (مبتنی بر داده‌های ریالی)



۲۳۹

درصد

افزایش نرخ تورم ریالی واردات در سال ۹۹ نسبت به سال ۹۸

۱۷

درصد

افزایش نرخ تورم دلاری واردات در سال ۹۹ نسبت به سال ۹۸



فورچون: ۵۰۰ شرکت برتر آمریکایی

شصت و هفتمین نسخه رتبه‌بندی شرکت‌های برتر ایالات متحده که دوسوم اقتصاد این کشور را می‌سازند

مجله آمریکایی «فورچون» را به رتبه‌بندی‌هایش می‌شناسند و با اینکه این ماهنامه دارای مطالب و گزارش‌ها و تحلیل‌های اقتصادی خیلی خوبی است اما رتبه‌بندی‌هایش که شرکت‌ها را از جوانب مختلف بررسی می‌کند، مایه اصلی شهرت آن است. در این شماره، رتبه‌بندی اصلی مجله فورچون یعنی رتبه‌بندی «فورچون ۵۰۰» منتشر شده است. در این رتبه‌بندی ۵۰۰ شرکت برتر آمریکایی در حال حاضر معرفی شده‌اند. این رتبه‌بندی شصت و هفتم فورچون است که از شرکت‌های آمریکایی انجام می‌شود. فورچون ۵۰۰ رتبه‌بندی خود را از نظر درآمد شرکت‌ها انجام می‌دهند و بنابراین می‌توانید ببینید که شرکت‌های خیلی بزرگ آمریکایی در این فهرست غایب هستند. مسئله این جاست که باید کرونا را در این درآمدزایی حتماً لحاظ کرد و کاملاً قابل مشاهده است که شرکت‌های ارتباطات دور و سازنده قطعات هوشمند ارتباطی و همچنین شرکت‌های بهداشتی و سلامتی در این دوران درآمدهای بیشتری از بقیه داشته‌اند. مجموع این ۵۰۰ شرکت در حدود ۱۳۸ تریلیون دلار (۱۳۸ هزار میلیارد دلار) ارزش دارند و دوسوم اقتصاد آمریکا را تشکیل می‌دهند. رتبه‌بندی فورچون ۵۰۰ از رتبه اول تا رتبه دهم به ترتیب متعلق است به شرکت‌های المارت، آمازون، اپل، CVS هلت، یونایتد هلت، برکشایر هاتاوی، مک‌کسون، امری‌سورس برکن، آلفابت و آگزون موبیل. چنانکه پیداست، در دوران همه‌گیری ویروس کرونا و مصائبی که بیماری کووید-۱۹ به وجود آورده، شرکت‌های فعال در زمینه بهداشتی و سلامتی توانسته‌اند ارتقای خوبی در کسب‌وکار آمریکا داشته باشند. همچنین تلاش برای احیای اقتصاد آمریکا نیز توانسته روی رتبه‌بندی فورچون ۵۰۰ اثر بگذارد. مطالب دیگری نیز در این شماره فورچون منتشر شده است، از جمله مطلبی درباره ماشین‌های سبز که مطلبی است درباره هفت ساعت از بهترین ساعات‌هایی که از قطعات بازیافتی ساخته می‌شوند. نبرد مهارت در میان شرکت‌ها برای جذب کارکنان ماهر در دوران شیوع ویروس کرونا نیز از دیگر مطالب این شماره است. رکود در اقتصاد چین که ناشی از کاهش سرعت جایگزینی جمعیت در این کشور است نیز از دیگر موضوعاتی است که در شماره جدید فورچون مطرح شده است. در همین شماره می‌توانید گزارشی درباره آگهی‌های یوتیوب بخوانید. یوتیوب یک رسانه اجتماعی اشتراک‌گذاری ویدیو است که بابت الگوریتم‌های پیشنهاددهنده ویدیو به کاربرانش مشهور شده است. این الگوریتم‌ها آگهی‌های هوشمندانه‌ای را نیز به مخاطبان ارائه می‌کنند و این گزارش فورچون نگاهی انداخته است به دنیای آگهی‌ها و تبلیغات در یوتیوب.

هاروارد بیزینس ریویو: تغییر راهبردهای شرکت

کسب‌وکارها چقدر با تغییر سازگاردند و چقدر تغییر برایشان خوب است

تیترو روی جلد شماره آخر مجله هاروارد بیزینس ریویو درباره تغییرات کسب‌وکارها است. در این تقریباً دو سالی که از شیوع ویروس کرونا در جهان می‌گذرد، بسیاری از کسب‌وکارها تغییر کرده‌اند و تلاش کرده‌اند که خود را با مقتضیات دوران جدید همه‌گیری وفق دهند. بنابراین تغییر در کسب‌وکارها بیش از هر زمان دیگری به بحث روز در فعالیت‌های تجاری و اقتصادی تبدیل شده است. پس طبیعی است که ماهنامه هاروارد بیزینس ریویو هم برود دنبال همین ماجرا! مطلب جالب دیگری که در این شماره منتشر شده درباره فشارهای ناشی از رقابت‌های زیاد در کسب‌وکارهاست. نویسنده مطلب می‌گوید که گاهی رقابت‌های بیش از حد در شرکت‌ها باعث می‌شود که خلاقیت و نوآوری در کسب‌وکارها زایل شود و کارکنان آن‌طور که باید نتوانند بهره‌وری داشته باشند و مزیت رقابتی کسب‌کنند. مصاحبه با مدیرعامل شرکت «کوالتریکز» هم یکی دیگر از مطالب این شماره است. این شرکت یک کسب‌وکار خدمات حرفه‌ای و مدیریتی به شرکت‌هاست که به شکل نرم‌افزاری و فناوریانه نیز فعالیت‌های زیادی دارد. مدیرعامل این شرکت در مصاحبه‌اش از تغییر می‌گوید که موضوع اصلی مجله هم است. او می‌گوید که برخاستن از یک سمت خیلی مهم و موقعیت خیلی محکم اقتصادی چندان سخت نیست و به راحتی می‌شود آن جایگاه را ترک کرد. بازاریابی با هوش مصنوعی از دیگر موضوعات جالب این شماره است. مطلبی که در هاروارد بیزینس ریویو منتشر شده می‌گوید که چطور شما می‌توانید از ظرفیت‌های هوش مصنوعی برای بازاریابی کالا و خدمات شرکت خود بهره بگیرید. اما بلافاصله بعد از این مطلب یک مقاله منتشر شده درباره اینکه نباید از فناوری‌های برای بازاریابی به‌اشتباه استفاده کرد و سه مرحله را برای اینکه یک فناوری مناسب برای کسب‌وکار را پیدا کنید پیشنهاد کرده است. مدل کسب‌وکار دایره‌ای نیز از مباحثی است که در این شماره مجله منتشر شده است. همچنین یک مدل مدیریت در شرکت‌ها معرفی شده که در آن، مدیران به‌جای اینکه روی کلیت شرکت متمرکز شوند، روی یک بخش از شرکت تمرکز می‌کنند و سعی می‌کنند با درست کردن آنجا به همه اجزای شرکت برسند و اصلاحات را انجام بدهند. «کارآفرینی و حقیقت» نیز عنوان یکی دیگر از مطالب این شماره است. نویسنده مطلب می‌گوید که خیلی از کارآفرینان سعی می‌کنند حقیقت را بیچابند و مسائل را طوری مطرح کنند که از حقیقت فاصله دارد اما نباید همه تقصیرها را به گردن آن‌ها انداخت چون بخش زیادی از ماجرا نظام‌مند و مربوط به ساختار کسب‌وکارهاست.



بلومبرگ بیزینس ویک: آرسن لوپن و هنر دزدی

سریال جذاب فرانسوی این روزها در نتفلیکس روی جلد یک مجله اقتصادی

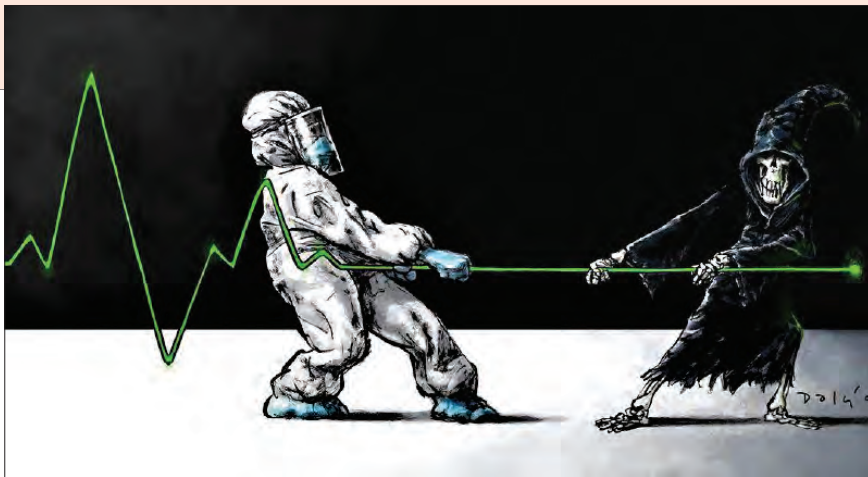
آخرین شماره مجله بلومبرگ بیزینس ویک نمایی از سریال «لوپن» را روی جلد برده است. سریال لوپن یک سریال فرانسوی است که این روزها در نتفلیکس پخش شده است. «لوپن» سریالی اکشن و جنایی و درام و رازآلود است که از داستان آرسن لوپن نوشته موريس لوبلان الهام گرفته است. سریال لوپن نخستین سریال فرانسوی است که برای اولین بار در لیست ده فیلم برتر سریال‌های نتفلیکس قرار گرفته و همچنین موفق به کسب امتیازهای بالا از سوی منتقدان شده است. بیزینس ویک این سریال را با تیتر «هنر دزدی» روی جلد برده است. برای فصل جدید مالی سال ۲۰۲۱ که در واقع تابستان امسال است، تازه‌ترین شماره این مجله نگاهی انداخته است به ده شرکت برتر که به‌دلایلی در صدر اخبار قرار خواهند داشت. طبیعتاً با توجه به ادامه شیوع ویروس کرونا و احتیاط‌های همه‌جانبه، برخی از این شرکت‌ها در زمینه بهداشت و سلامتی و ساخت واکسن خواهد بود و تعدادی نیز در زمینه سرگرمی و تفریحات که مختص فصل تابستان است. تلاش شرکت خودروسازی تسلا موتورز برای اینکه در چین بتواند سهمی از بازار را به دست آورد موضوع یکی دیگر از مطالب این شماره است. بهره‌وری در شرکت‌ها، ساختار سازمانی پلیس فدرال آمریکا یا همان اف‌بی‌آی و کسب‌وکارهای متعلق به سیاه‌پوستان نیز از جمله موضوعات چند مطلب این شماره است. یکی از مطالب جالب این شماره درباره رفتن سر کار است. مدت‌ها بود که همه‌گیری کووید-۱۹ باعث شده بود بسیاری از کارمندان و کارکنان از راه دور کار و از خانه کار کنند و رفتن سر کار خیلی دغدغه‌ای برای این گروه نبود. اما حالا که کشوری مثل آمریکا واکسن را به بخش زیادی از مردم زده و اماکن عمومی باز شده و کسب‌وکارها دوباره روند سابق را پیش گرفته است، ماجرای رفتن سر کار برجسته شده و اهمیت پیدا کرده است. همچنان که در یکی از مطالب بخش آینده‌پژوهی این شماره آینده‌نگر نیز آورده‌ایم، یکی از مقالات این شماره بلومبرگ بیزینس ویک درباره این است که برخلاف آنچه قبلاً گفته شده بود، کسری بودجه برای اقتصادها پیش‌برنده و ترغیب‌کننده هم نیست و حتی می‌تواند شکلی باتلاقی مثل یک بازی پانزی داشته باشد. بحث بر سر واکسن‌زدن یا نزدن در ایالات متحده و کشورهای غربی داغ است و یکی دیگر از مطالب این شماره درباره این است که آیا کسب‌وکارها باید پرسنل خود را وادار کنند که واکسن بزنند یا نه.



اکنومیست: یک مجله باسه جلد

ترک افغانستان و آینده دموکراسی در آمریکا و گسل‌های اقتصاد جهانی در سه نسخه

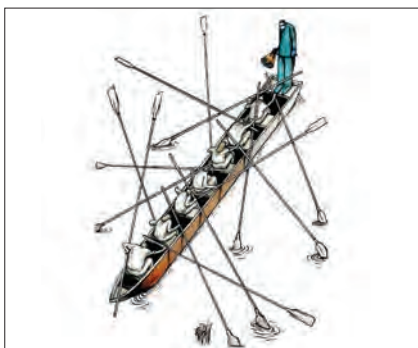
هفته‌نامه اکنومیست برای نسخه ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۱ سه نسخه در آمریکا و آسیا و بقیه نقاط جهان منتشر کرده است. نسخه جهانی این هفته‌نامه یک تایپوگرافی ساده است که می‌گوید خطوط گسل و ردپای اشتباهات اقتصاد جهانی کجاست و چگونه است و این اقتصاد به کجا می‌رود. طرح جلد آمریکایی این شماره، یک فیل را نشان می‌دهد که در راهی به طرف صندوق رأی قدم برمی‌دارد اما زمین زیر پایش دارد ترک می‌خورد. جلد نسخه آسیایی هم یک عکس رئالیستی است از یک سرباز آمریکایی از پشت که سوار هلی‌کوپتر است و منظره جلوی شهر است در افغانستان. برای مخاطب ایرانی همین طرح جلد آخر که مربوط به نسخه آسیایی است از همه مهم‌تر است. آمریکا افغانستان را ترک کرده و طالبان دارد بخش‌های وسیعی از افغانستان را اشغال می‌کند. بسیاری از افغانستانی‌ها نگران شده‌اند که طالبان همه دستاوردهای دو دهه اخیر در این کشور را نابود کند. اکنومیست نیز مطلبی در تحلیل آینده افغانستان نوشته و تیترش نیز چنین است: «هاگردن افغانستان». یکی دیگر از مطالب این شماره درباره گرانی است؛ اینکه قیمت‌ها دارد بیش از حد انتظار بالا می‌رود و در دوران پس از کرونا باید مراقب اقتصادی بود که در دو سال اخیر فنرش فشرده شده و حالا بعد از واکسیناسیون و بازگشتن بازارها به حالت عادی، ممکن است فنر از جاد برود. آینده توافق هسته‌ای ایران در دوران ریاست‌جمهوری جدید کشور، وضعیت وخیم اقتصادی در لبنان و منازعات سودان جنوبی از موضوعات بخش خاورمیانه اکنومیست این شماره است. یکی از مطالب این شماره اکنومیست درباره فعالیت‌های فرهنگی کره جنوبی است. موسیقی و سریال‌های کره‌ای در سال‌های اخیر با استقبال بسیار زیادی در عرصه جهانی مواجه شده و می‌توان گفت که کره جنوبی توانسته نوعی صدور فرهنگی را از طریق موسیقی و سریال‌های خود و به تدریج از راه سینما در جهان انجام دهد. سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین و استخراج بیت‌کوین در مزارع معدنکاری رمز ارزها در سرتاسر چین نیز از جمله مطالب بخش چین آخرین شماره اکنومیست است. در بخش کسب‌وکار این شماره همچنان تنش‌های آمریکا و چین در عرصه فناوری تحلیل می‌شود. بعد از رفتن ترامپ از کاخ سفید، تنش‌های تجاری آمریکا با چین کمتر شد اما این اصطکاک حس می‌شود و نمی‌توان گفت که همه چیز به دوران ماقبل ترامپ بازگشته است.



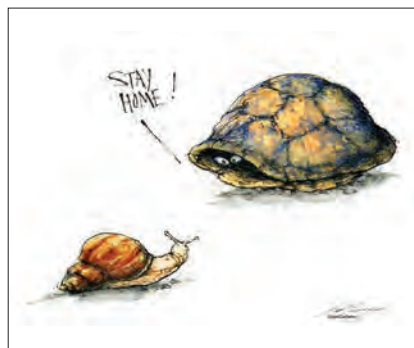
مقاومت اثر دالسو ماشادو



ضد عفونی اثر آرس



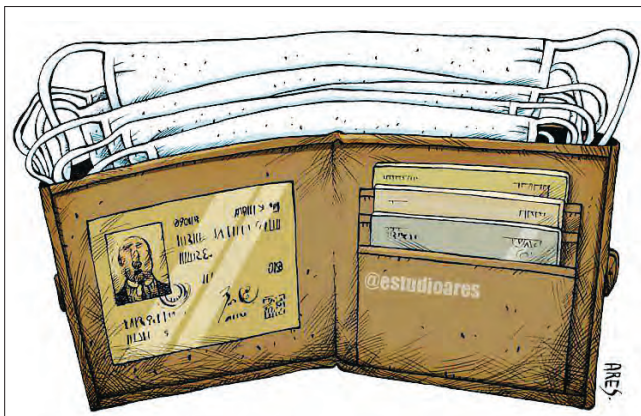
هرج و مرج اثر انجل بولیگان



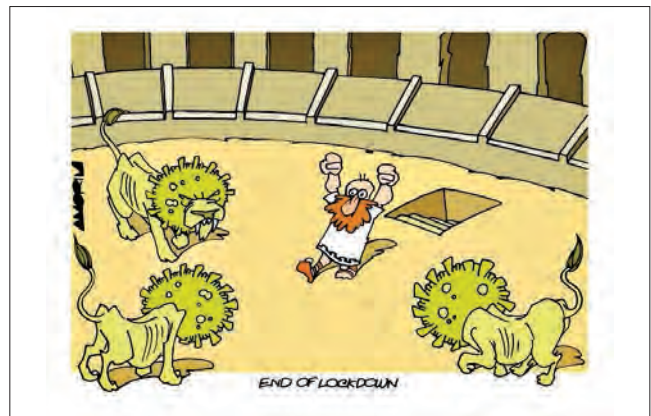
در خانه می مانیم اثر دیل کیومینگ



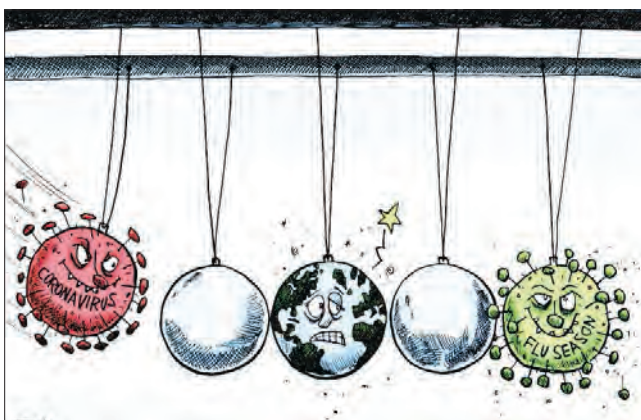
سلاح اثر آلسیو فراچسکتو



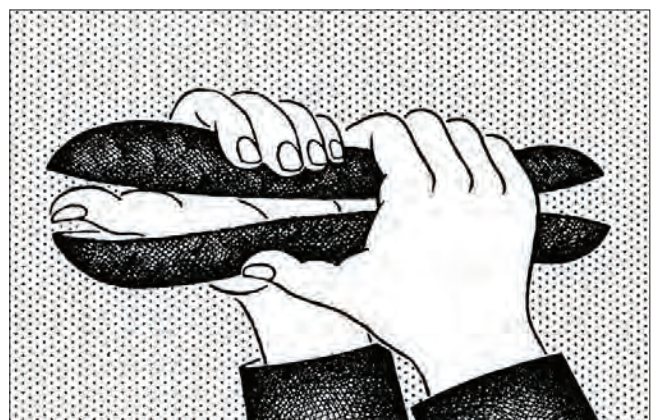
کیف پول اثر آرس



پایان قرنطینه اثر کارلوس آموریم



آونگ اثر جو هلر



جیر اثر یورای کایچان

ایده‌ها

[این صفحه‌ها به مرور ایده‌های ناب اقتصادی می‌پردازد.]

[۶ ایده بزرگ ۱. اقتصاد و تاریخ]

گاهی اوقات ورق زدن تاریخ درک بهتری از زمان حال می‌دهد

رابرت هیلبرونر تاریخ‌نگاری است که با گذر زمان جوان‌تر می‌شود



مختلف مطالعات اقتصادی به شدت به هم گره خورده‌اند. پس از سال ۱۹۴۵، علم اقتصاد بیشتر در روش‌های کمی وجود داشت و از جبر، مدل‌های نظری، آمار اقتصادی و چیزهایی نظیر این استفاده می‌کرد. زمانی که پل ساموئلسون کتاب مشهور «مبانی تحلیل اقتصادی» را در ۱۹۴۷ منتشر کرد، چارچوبی بسیار مناسب را ارائه داد که می‌تواند علم اقتصاد را بیشتر به سمت گزاره‌های قابل آزمون سوق دهد. تاثیر جان مینارد کینز هم به ایجاد سازوکارهایی کمک کرد که می‌توانند به شکلی دقیق مورد تحلیل قرار گیرند و کم‌کم فضای گذار به سمت ریاضی آماده شد. اقتصاددان‌هایی نظیر میلتون فریدمن که به روش‌های پوزیتیویستی گرایش داشتند هم پس از این سال‌ها از راه رسیدند.

فیلسوف‌های جهانی

با در نظر داشتن این دوران در نظر بگیرید که کتاب «فیلسوف‌های جهانی» به ما دیدگاهی مناسب در باره این گرایش‌های جدید در علم اقتصاد ارائه می‌کند. این کتاب که در سال ۱۹۵۳ منتشر شد، زندگی اقتصاددان‌هایی نظیر آدام اسمیت، کارل مارکس و دیگرانی بود که تبدیل به یکی از پرفروش‌ترین و پرمخاطب‌ترین کتاب‌هایی شد که درباره اندیشه اقتصادی نوشته شده‌اند. گرچه هیلبرونر خودش را یک سوسیالیست دموکراتیک می‌نامید، تحسین فراوانی را نثار اقتصاددان‌هایی چون آدام اسمیت و جوزف شومپتر می‌کرد. در واقع اگر بخواهیم واقع‌بینانه به مسئله نگاه کنیم، او علاقه داشت که مباحثات اقتصادی به سمتی بروند که در متفکرانی چون اسمیت ریشه داشت. معنای این علاقه این است که گفت‌وگو و نظریه پردازی به سمتی رود که بازارها و کسب‌وکارها کاملاً صورت‌بندی شوند، مانند کاری که اسمیت در «ثروت ملل» کرد، و از نسبی دیگر به مباحثی نظیر عدالت، زهد و آگاهی هم پرداخته شود. یعنی کاری که اسمیت در «نظریه احساس اخلاقی» کرد. هیلبرونر در دوران پیری و در سال ۱۹۹۹ در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز، عنوان کرد: «فیلسوف‌های جهانی وظیفه خود را در این می‌دیدند که تمام پیچیدگی‌های نظام اقتصادی -سیاسی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، تاریخی- را مدل کنند... اما اقتصاددان‌های مدرن برخلاف این مسئله یک دیدگاه پیچیده را نمی‌خواهند. آن‌ها به مدل‌هایی دو بعدی علاقه دارند که آن قدر قصد دارد علمی باشد که مباحث بسیار زیادی را نادیده می‌گیرد.»

ووجه دیگر اندیشه رابرت هیلبرونر هم باید مورد بررسی قرار گیرند. علاقه او به تاریخ و ذوق سرشاری که داشت باعث شد که نوشته‌هایی بسیار جالب در باره آینده، فن‌آوری، کسب‌وکار، تمدن و نظم سرمایه‌داری بنویسد. کارنامه غنی ۴۰ساله او خواندنی‌هایی به ما می‌دهد که تا آخر عمر می‌توانیم با آن‌ها چالش کنیم و از آن‌ها لذت ببریم. ■

رابرت هیلبرونر

هیلبرونر در سال ۱۹۱۹ در شهر نیویورک به دنیا آمد. آن سال‌های نیویورک عجیب بودند. از درخشان‌ترین سال‌های والاستریت تا بدترین سقوط آن طی ۱۰ سال سپری شد و کل اقتصاد آمریکا ابتدا درگیر این مسئله و سپس جنگ دوم جهانی شد و در این میان داستان گروه‌های مافیایی راهم داشتیم که در دوران «منع قاجاق مشروبات الکلی» در این کشور قدرت گرفتند. هیلبرونر که اصالتی آلمانی داشت در سال ۱۹۴۰ از دانشگاه هاروارد در رشته‌های فارغ‌التحصیل شد که ترکیبی از فلسفه، علوم سیاسی و اقتصاد بود. جنگ و وقایع پس از آن اندکی در ادامه تحصیل هیلبرونر وقفه انداختند اما او نهایتاً در سال ۱۹۶۳ دکتری اقتصاد خود را گرفت. هیلبرونر نهایتاً در همان شهر تولد خود، در سال ۲۰۰۵ درگذشت.

نسیم بنایی

دبیر بخش ایده‌ها

از فرصتی که پیش آمده باید استفاده کنیم و بفهمیم که در وهله اول رابرت هیلبرونر که بود و در وهله دوم چرا مطالعه او مسئله‌ای بسیار واجب است که کم‌تر کسی به آن توجه دارد. در حالی که تاریخ‌نگاران به تازگی به این نکته توجه

کرده‌اند که تاریخچه اندیشه اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهند، گرایش به این که چهره‌های اصلی این علم یا همان «برنده‌های تاریخ» مورد پژوهش قرار گیرند پیش‌تر در فضای دانشگاهی به شدت وجود داشت. با این حال همین حالا هم می‌توان از مطالعه چهره‌هایی که به مرور زمان از کانون توجه فاصله گرفته‌اند، فواید بسیاری کسب کرد و با دیدگاهی متفاوت رویه‌رو شد که قطعاً می‌تواند کمک شایانی به بالا رفتن سطح دانش ما از علم اقتصاد کند. یکی از این چهره‌ها رابرت هیلبرونر است.

گرچه هیلبرونر بیش از ۲۰ عنوان کتاب درباره اندیشه اقتصادی نوشت و دشواری‌های تفکر اقتصادی را به جهانیان معرفی کرد، اما هیچ‌گاه نتوانست هم‌چون بسیاری از اقتصاددان‌های هم‌عصر خود چون میلتون فریدمن، پل ساموئلسون و گرگوری منکیو در فهرست «اقتصاددان‌های مشهور» قرار گیرد.

فضای تفکر و پرورش هیلبرونر در دورانی از نوسان‌های شدید فرهنگی و سیاسی شکل گرفته بود. در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی، در زمانی که دیگر کشورهای اروپایی با مشکلات جنگ سروکله می‌زدند، اقتصاد آمریکا به سرعت در حال رشد بود. نه تنها اقتصاد آمریکا قدرت پیدا می‌کرد، بلکه فرصت شغلی برای اقتصاددان‌ها هم از سال ۱۹۴۴ و تصمیمات روزولت، به این سو بهبود پیدا کرده بود. علاوه بر این، در آن سال‌ها بسیاری از کهنه‌سربازهای جنگی به کالج رفته و علوم اجتماعی را مطالعه می‌کردند و همین مسئله هم باعث شد که نیاز به استاد درس اقتصاد بیشتر شود. همین مسئله به نوبه خود باعث شد که دانشکده‌های اقتصاد در دانشگاه‌های آمریکا به حدی رشد کنند که در طول تاریخ بی‌سابقه بود.

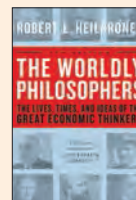
از سوی دیگر هم به خاطر برنامه‌ریزی و مطالعات آماری و تجربی دوران جنگ، این اشکال

کتاب‌شناسی

فیلسوف‌های جهانی: زندگی، دوران و ایده‌های متفکران بزرگ اقتصادی

سال: ۱۹۵۱

این کتاب که مطابق عنوانش به اندیشه اقتصادی چهره‌های شاخص تاریخ می‌پردازد، این امکان را به ما می‌دهد که مواجهه‌های عمیق با تاریخ داشته و دوران خود را هم بهتر بفهمیم. آخرین ویرایش این کتاب، که ویرایش هفتم بود، در سال ۱۹۹۹ منتشر شد و در آن متفکران متفاوتی چون آدام اسمیت و کارل مارکس به هم متصل می‌شوند. برای مثال از نظر هیلبرونر هر دوی این اقتصاددان‌ها سعی داشتند بفهمند که اقتصاد سرمایه‌داری چطور کار می‌کند. اگر علاقه به مطالعه تاریخ دارید، چه دانشجوی اقتصاد باشید، چه نباشید، حتماً این کتاب هیلبرونر را در فهرست کتاب‌های خود قرار دهید.



جان‌نش تمایز بین بازی‌های همکاری و عدم همکاری را معرفی کرد و مفهوم تعادل را برای بازی‌های عدم همکاری توسعه داد که بعدها تعادل‌نش معروف شد. رینهارت سلتن اولین کسی بود که مفهوم تعادلی‌نش را برای تحلیل تعامل راهبردی پویا اصلاح کرد و این مفاهیم را در تحلیل‌های رقابت با تعداد کمی فروشنده به کار برد.

[۶ ایده بزرگ ۲. اقتصاد و نظریه بازی]

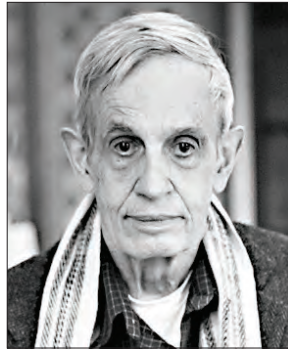
ذهن زیبا

مرور نظریه بازی از دریچه جان‌نش

نش کارهای برجسته‌ای در این نوع تحلیل‌های تعادلی انجام داده‌است.

نش وارد می‌شود

جان‌نش تمایز بین بازی‌های همکاری و عدم همکاری را معرفی کرد و مفهوم تعادل را برای بازی‌های عدم همکاری توسعه داد که بعدها تعادل‌نش معروف شد. رینهارت سلتن اولین کسی بود که مفهوم تعادلی‌نش را برای تحلیل تعامل راهبردی پویا اصلاح کرد و این مفاهیم را در تحلیل‌های رقابت با تعداد کمی فروشنده به کار برد. جان‌هارسنی هم نشان داد که چگونه بازی‌ها با اطلاعات غیرکامل می‌توانند مورد



فیلم «ذهن زیبا» با بازی راسل کرو هم برای علاقه‌مندان به سینما جذاب است، هم برای افرادی که به علم اقتصاد علاقه دارند. دلیل جذابیت این فیلم برای علاقه‌مندان علم اقتصاد هم شخصیت مرکزی و اصلی این فیلم است: جان‌نش. اگر بخواهیم به شکلی بسیار خلاصه، و البته تا حدی اشتهاب، نظریه تاریخ‌ساز نش را معرفی کنیم، شاید بهتر باشد بخشی از این فیلم را توصیف کنیم. طبق نگاه آدام اسمیت اگر افراد برای بهبود شرایط خود تلاش کنند، به طور کلی شرایط برای همه بهبود پیدا می‌کند. در جایی از فیلم نش به همراه دوستانش در یک کافه مشغول بازی هستند که خانمی وارد صحنه شده و نظر آن‌ها را به خود جلب می‌کند.

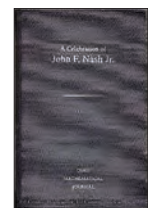
نش بر این باور است که اگر او و تک‌تک دوستانش برای جلب توجه آن خانم با او وارد صحبت شوند، به احتمال زیاد این کار منجر به منجر شدن آن خانم شده و همه آن‌ها در کارشان شکست می‌خورند. به عبارت ساده‌تر در این سناریوی عرضه و تقاضای کوچک، دیدگاه آدام اسمیت زیر سوال می‌رود. همین نوع نگاه و پیش‌زمینه ریاضیاتی قدرتمند نش او را به یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان عرصه «نظریه بازی» تبدیل کرده‌است. به همین خاطر شاید بهتر باشد پیشینه نظریه بازی و تأثیری که نش بر آن گذاشته‌است را به شکلی دقیق‌تر بررسی کنیم.

نظریه بازی از مطالعات بازی‌هایی مانند شطرنج نشئت گرفته‌است. هرکسی می‌داند که در این بازی‌ها، بازیگران مجبورند که از قبل فکر کنند و راهبردی را مبتنی بر حرکات متقابل انتظاری از بازیگر مقابل تدبیر کنند. چنین تعامل راهبردی مشخص‌کننده موقعیت‌های اقتصادی زیادی است که نظریه بازی‌ها ثابت کرده که می‌تواند در تحلیل آن‌ها مفید باشد. اساس استفاده از نظریه بازی در اقتصاد در مطالعه تاریخی جان فون نومن و اسکار مورگنسترن با عنوان «نظریه بازی‌ها و رفتار اقتصادی» معرفی شد. اکنون بعد از گذشت هفتاد سال، نظریه بازی به ابزار مسلط برای تحلیل مسائل اقتصادی تبدیل شده‌است. به ویژه نظریه بازی‌های عدم همکاری، تأثیر زیادی در تحقیقات اقتصادی داشته است. جنبه عمده این نظریه به مفهوم تعادل بر می‌گردد که پیش‌بینی‌هایی درباره نتایج تعامل راهبردی انجام می‌دهد. جان

جان فوربز نش

نش در اواخر بهار ۱۹۲۸ در شهر بلوفیلد از ایالت ویرجینیای غربی به دنیا آمد. پدرش مهندس برق بود و مادرش سابقه تدریس در مدرسه را داشت. جان به تشویق خانواده، ریاضیات را در تحصیل خود دنبال کرد و توانست به کمک بورسیه وارد موسسه فنی کارنیک شود اما در رشته مهندسی شیمی. با این حال نش نه در شیمی و نه در مهندسی شیمی دوامی نیاورد و به ریاضیات تغییر رشته داد. نش به حدی نبوغ از خود نشان می‌داد که توانست تا سن ۱۹ سالگی کارشناسی ارشد خود را در رشته ریاضی به دست آورد و از آن‌جا برای تکمیل کردن تحصیلات خود به دانشگاه مشهور پرینستون رفت که در آن سال‌ها به دلیل حضور آلبرت اینشتین یکی از برجسته‌ترین مراکز آموزشی جهان به شمار می‌رفت. البته نش برای رفتن به پرینستون پیشنهاد هاروارد را رد کرده بود و همین مسئله عظمت او را نشان می‌داد. نش که در سال ۱۹۹۴ برنده نوبل اقتصاد شد از اختلال اسکیزوفرنی رنج می‌برد و در بهار ۲۰۱۵ در نیوجرسی از دنیا رفت.

کتاب‌شناسی



تجلیل جان فوربز نش

سال: ۱۹۹۶

جان‌نش اهل نوشتن کتاب نبود و بیشتر یافته‌های خود را در قالب مقالات علمی منتشر می‌کرد. به همین دلیل به جای معرفی یک کتاب از او، کتابی بسیار روشن درباره او را این‌جا آورده‌ایم. این کتاب که در سال ۱۹۹۶ به همت هارول کوهن، لویس نیوبرگ و پتر سارناک جمع‌آوری شد مجموعه‌ای از ستایش‌ها، تحلیل‌ها و توضیح‌هایی درباره زندگی کاری جان‌نش و تأثیر بی‌بدیل او بر علم اقتصاد است و مطالعه آن به تمام علاقه‌مندان به اقتصاد، نظریه بازی و زندگی‌نامه‌های نوابع، توصیه می‌شود.

تحلیل قرار گیرند و زیربنای نظری برای یک زمینه جالب تحقیقاتی یعنی اقتصاد اطلاعات را فراهم کرد که بر موقعیت‌های راهبردی تمرکز دارد که عاملان مختلف از اهداف یکدیگر مطلع نیستند.

در بسیاری از موارد چنین فرضی، توصیف خوبی از واقعیت است، اما در موارد دیگر گمراه‌کننده است. زمانی که تعداد اندکی بنگاه بر یک بازار مسلط باشند یا وقتی که کشورها قصد دارند توافقاتی درباره سیاست تجاری یا زیست محیطی انجام دهند یا زمانی که طرفین در بازار کار درباره دستمزدها مذاکره می‌کنند و مواردی از این قبیل هر عامل باید واکنش و انتظارات عامل دیگر را با توجه به تصمیمات آنها در نظر بگیرد، یعنی تعامل راهبردی داشته باشد. از ابتدای قرن نوزدهم اقتصاددانانی مانند کورنو کوشیدند تا روش‌هایی برای مطالعه تعامل راهبردی را توسعه دهند، اما این روش‌ها بر موقعیت‌های خاصی و برای مدت طولانی تمرکز داشتند و روشی کلی وجود نداشت. اکنون رویکرد نظریه بازی، ابزاری را برای تحلیل تعامل راهبردی ارائه می‌کند.

در تعادل نش، همه انتظارات بازیگران برآورد شده و راهبردهای منتخب آنها بهینه هستند. نش دو تفسیر از مفهوم تعادل ارائه کرد: تفسیر اول مبتنی بر عقلانیت و دیگری بر جمعیت آماری استوار است. طبق تفسیر اول، بازیگران به صورت عقلایی شناخته شده و اطلاعات کاملی درباره ساختار بازی دارند که این اطلاعات شامل ترجیحات بازیگران درباره نتایج احتمالی می‌شود. این اطلاعات همان دانش مشترک است. چون بازیگران اطلاعات کاملی درباره گزینه‌های راهبردی و ترجیحات یکدیگر دارند، می‌توانند انتخاب بهینه راهبردی را برای هر مجموعه انتظارات محاسبه کنند. اگر تمامی بازیگران، انتظار تعادل نش یکسانی داشته باشند، آن‌گاه انگیزه‌ای برای تغییر در راهبرد خود ندارند.

تفسیر دوم نش بر اساس جمعیت‌های آماری در بازی‌های موسوم به تکاملی مفید است. این نوع از بازی به منظور درک چگونگی کارکرد اصول انتخاب طبیعی در تعامل راهبردی درون و بین گونه‌ها در زیست‌شناسی بسط یافته‌است. نش همچنین نشان داد که برای هر بازی با تعداد محدود بازیگر، تعادلی در راهبردهای پیچیده وجود دارد. به طور کل نش از آن دسته افرادی است که پیچیدگی‌های علم اقتصاد را چندین برابر کرد، یا به عبارت بهتر پیچیدگی واقعیت اقتصادی را به ما بهتر نشان داد. ■

پیچیدگی منابع مشترک از جایی آغاز می‌شود که بحث کنترل و مدیریت آن به میان بیاید، زیرا کنترل کردن یک چیز در واقع به معنی نوعی محدودسازی و منظم‌سازی دسترسی به آن چیز است. از آنجا که نمی‌توان دسترسی افراد به این منابع را به راحتی محدود کرد، خصوصی کردن این منابع با مشکل روبه‌رو می‌شود.

[۶ ایده بزرگ ۳. اقتصاد و منابع]

نه دولتی، نه خصوصی

حکمرانی بر منابع عمومی الینور اوستروم را معروف کرد

الینور اوستروم از آن دسته اقتصاددان‌هایی است که با فعالیت خود در مکتب نهادگرایی جدید موجب ظهور مجدد اقتصاد سیاسی در عالم علم اقتصاد شد. اوستروم در سال ۲۰۰۹ به همراه اولیور ویلیامسون برنده جایزه نوبل اقتصاد شد و به عنوان اولین زن اقتصاددانی که موفق به رسیدن به چنین درجه‌ای می‌شود نام خود را در تاریخ ثبت کرد. البته چند سال پس از او، استر دافلو هم موفق به دریافت نوبل اقتصاد شد و اوستروم را به عنوان یک زن در فهرست برندگان نوبل اقتصاد از تنهایی درآورد.



اوستروم به دلیل «تحلیلی که در زمینه

حکمرانی، مخصوصاً مسئله منابع با دسترسی مشترک ارائه کرده بود» موفق به دریافت نوبل اقتصاد شد. حالا سوال اصلی می‌تواند این باشد که اساساً منابع با دسترسی مشترک چه هستند؟ منابع با دسترسی مشترک آن دسته از منابعی هستند که بیش از یک فرد می‌تواند از آن‌ها استفاده کند، اما مصرف هر فرد، باعث می‌شود که دسترسی دیگر افراد به آن منابع کاهش یابد. به عبارت بهتر برای مثال در شرایط فعلی اکسیژن موجود در هوا مثالی مناسب برای این نوع منابع نیست زیرا استفاده طبیعی هریک از ما از آن در حال حاضر موجب به خطر افتادن دسترسی بقیه مردم نمی‌شود، اما ذخایر ماهی، مراتع و جنگل‌ها و همچنین آب آشامیدنی و کشاورزی مثال‌های مهمی از منابع مشترک به شمار می‌روند.

پیچیدگی منابع مشترک از جایی آغاز می‌شود که بحث کنترل و مدیریت آن به میان بیاید، زیرا کنترل کردن یک چیز در واقع به معنی نوعی محدودسازی و منظم‌سازی دسترسی به آن چیز است. از آنجا که نمی‌توان دسترسی افراد به این منابع را به راحتی محدود کرد، خصوصی کردن این منابع با مشکل روبه‌رو می‌شود. در برخی از موارد نیز می‌توان دسترسی به این منابع را محدود کرد، اما عدم توافق کسانی که از این منابع استفاده می‌کنند، موانعی سر راه خصوصی کردن آن‌ها به وجود می‌آورد؛ مثلاً خصوصی کردن منابع آب زیرزمینی به نفع همه است، اما توافق بر سر سهمی که به هریک از ذی‌حقان می‌رسد، کار ساده‌ای نیست. اصولاً ترکیبی از این دو مشکل در مورد منابع با دسترسی مشترک وجود دارد. شایان ذکر است که استفاده مشترک باعث می‌شود که این منابع با سرعت بیشتری زوال یابند که این هم یکی از نکات برجسته‌ای است که باعث می‌شود چنین منابعی دائماً در کانون بحث‌های داغ حتی سیاسی قرار بگیرند.

نظارت مردمی

اوستروم طبیعتاً تحلیل کردن چنین مسئله‌ای را با تکیه به مطالعات تجربی پیش برده است و برای این مطالعات هم در بررسی منابع با دسترسی مشترک بیشتر بر مطالعات موردی متمرکز شد. او

در رساله دکترای خود در سال ۱۹۶۵، نهادهایی را که از ورود آب شور به آب‌های زیرزمینی لس‌آنجلس جلوگیری می‌کردند، مورد مطالعه قرار داد. بیست سال بعد اوستروم با بررسی مطالعاتی موردی که در زمینه منابع با دسترسی مشترک صورت گرفته بود، توانست به نتایج قابل توجهی برسد. اوستروم برای مدل کردن ایده‌های خود از تئوری بازی‌های غیر همکارانه، به خصوص تئوری بازی‌های تکراری، بسیار سود برد. برای آشنایی با این تئوری کافی است تنها یک صفحه به عقب برگردید و با جان نش آشنایی بیشتری پیدا کنید. اوستروم در مطالعات خود نشان می‌دهد که

چه عواملی در مدیریت موفقیت‌آمیز منابع مشترک موثرند. برخی از عوامل مورد اشاره وی واضح به نظر می‌رسند؛ عواملی نظیر این که قوانین باید دقیق باشند، یا مکانیزم‌های حل و فصل اختلاف‌ها باید به خوبی کار کنند و وظیفه هر فرد برای حفاظت از منبع مورد نظر باید با منفعی که با استفاده از این منابع حاصل می‌کند، متناسب باشد، اما عوامل دیگر آن قدر بدیهی نیستند. مثلاً اوستروم نشان داده که خود استفاده‌کنندگان یا کسانی که به آن‌ها پاسخگو باشند، باید وظیفه نظارت بر استفاده از منبع مشترک و مجازات خاطیان را بر عهده بگیرند. یا اینکه مجازات باید زمانی که تخطی‌ها تکرار می‌شوند، تشدید شوند. اوستروم همچنین نشان داد زمانی که فرآیند تصمیم‌گیری دموکراتیک باشد و دولت‌ها اختیارات استفاده‌کنندگان از منابع را به رسمیت بشناسند، مدیریت این منابع موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. اوستروم مالکیت خصوصی یا دولتی این منابع را مورد بررسی قرار داده است.

به طور کل برای جمع‌بندی نگاه ویژه اوستروم به حل مسائل باید به این نکته اشاره کرد که او طی مطالعات خود به این نتیجه رسید که استفاده از منابع پایان‌پذیر توسط گروه‌هایی از مردم می‌تواند عقلانی باشد و بدون نیاز به مداخله دولت می‌تواند جلوی هدر رفتن و از بین رفتن آن منابع را هم بگیرد. ■

الینور اوستروم

الینور کلیر آوان در تابستان ۱۹۳۳ در لس‌آنجلس به دنیا آمد و تک‌فرزند خانوادگی هنرمند بود که در زمینه موسیقی و طراحی صحنه فعالیت می‌کردند. پس از جدایی والدینش از هم، الینور بیشتر زندگی خود را با مادرش گذراند. برای تحصیل به دانشگاه یوسی‌آی رفت و در آن‌جا در رشته علوم سیاسی در سال ۱۹۵۴ کارشناسی خود را دریافت کرد و برای پرداخت شهریه به شدت کار می‌کرد. در همین سال‌ها بود که ازدواج کرد اما پس از جدا شدن از همسر اولش به فکر ادامه تحصیل در دوره دکتری افتاد و همین کار راهم کرد. الینور در سال ۱۹۶۵ با وینسنت اوستروم ازدواج کرد. او نهایتاً در بهار ۲۰۱۲ بولمینگتون درگذشت.

کتاب‌شناسی

حکمرانی بر منابع مشترک

سال: ۱۹۹۰

حکمرانی بر منابع طبیعی که از سوی افراد مختلف در دسترسی مشترک قرار دارند یکی از دل‌مشغولی‌های افرادی است که در زمینه تحلیل سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی فعالیت می‌کنند. هم کنترل دولتی و هم خصوصی‌سازی این منابع پیشنهاد شده‌اند اما نه دولت و نه بازار نتوانسته‌اند به شکلی یک‌دست در حل این دسته از مشکلات موفق عمل کنند.



راه پیشگیری از ایجاد «بازار لیمو» چیست؟ به دلیل اینکه این موضوع ریشه در عدم تقارن اطلاعاتی دارد، قطعاً با افزایش آگاهی و شفاف‌سازی، امکان کمک به مشتریان برای انتخاب بهتر و مناسب‌تر، وجود دارد. در این حالت، لیموها واقعا با قیمت لیمو و هلوها هم واقعا با قیمت هلو خرید و فروش خواهند شد.

[۶ ایده بزرگ ۴. اقتصاد و اطلاعات]

شفافیت تنها راه نجات است

جرج آکرلوف از نارسایی بازارهای آزاد می‌گوید

قیمت بازار را کمتر از ارزش خودروی خود و فروشندگان خودروهای بدتر قیمت بازار را بیشتر از ارزش خودروی خود ارزیابی می‌کنند.



سقوط تدریجی

فرآیندی که تاکنون توضیح داده شد در نهایت می‌تواند منجر به کاهش مستمر قیمت تعادلی و خروج تمام عرضه‌کنندگان از بازار شود. آکرلوف بازار کار را هم دارای ویژگی عدم تقارن اطلاعات می‌داند و معتقد است در این بازار هم، زمانی که یک بنگاه نیروی کار استخدام می‌کند، ممکن است دانش کمتری در مورد توانایی‌های ذاتی نیروی کار نسبت به خود او داشته باشد. به‌طور کلی زمانی می‌توان انتظار بروز اطلاعات نامتقارن داشت که رفتارهای افراد به‌راحتی قابل مشاهده نباشد.

او با تحلیل ریاضی و دینامیکی بازار خودروهای دست‌دوم، نشان می‌دهد که به دلیل عدم آگاهی کامل و دقیق مشتریان از کیفیت خودروی دست‌دومی که خریداری می‌کنند، به مرور، شرایط طوری تغییر می‌کند که فروشندگان ماشین‌های باکیفیت‌تر از بازار حذف می‌شوند و بازار پر از لیمو (ماشین‌های نامرغوب) خواهد شد. تنها دلیل این اتفاق هم، عدم تقارن اطلاعاتی میان فروشنده و خریدار است. در این حالت، ماشین‌های مرغوب به جای عرضه در بازار، در پارکینگ‌ها خواهند ماند و خاک خواهند خورد.

یکی از راه‌حل‌هایی که آکرلوف ارائه می‌دهد، ضمانت‌نامه است، چرا که ضمانت‌نامه‌ها می‌توانند به خریدار اطمینان دهند که اتومبیل بدون کیفیت نیست و در این صورت خریدار حاضر خواهد شد تا قیمت بیشتری برای اتومبیل بپردازد. همچنین، فروشندگانی که حاضر به ارائه ضمانت می‌شوند آن‌هایی هستند که از با کیفیت بودن خودروی خود اطمینان دارند. راه حل دیگری که بعد از مقاله آکرلوف ارائه شد «کارفکس» بود، راهی بسیار ارزان برای پی بردن به تاریخچه تعمیرات اتومبیل. آکرلوف همین مسئله را برای حیطه‌های دیگر بررسی کرد و برای مثال نشان داد که این مشکل در بازارهای اعتبار و بیمه هم قابل مشاهده است.

اما راه پیشگیری از ایجاد «بازار لیمو» چیست؟ به دلیل اینکه این موضوع ریشه در عدم تقارن اطلاعاتی دارد، قطعاً با افزایش آگاهی و شفاف‌سازی، امکان کمک به مشتریان برای انتخاب بهتر و مناسب‌تر، وجود دارد. در این حالت، لیموها واقعا با قیمت لیمو و هلوها هم واقعا با قیمت هلو خرید و فروش خواهند شد.

یکی از نکات مهم مقاله بازار نابسامان این است که واسطه‌های اقتصادی ممکن است انگیزه‌های قوی برای پوشاندن آثار زیان‌بار مشکلات اطلاعاتی بر کارایی بازار، داشته باشند. آکرلوف در این باره بحث می‌کند که بسیاری از نهادهای بازار را می‌توان به عنوان نهادهای خودجوشی تلقی کرد که در تلاش برای حل مشکلات ناشی از اطلاعات نامتقارن پدید آمده‌اند. مثالی از این قبیل عبارت است از تضمین واسطه‌های اتومبیل و نمونه‌هایی از قبیل اسم تجاری، فروشگاه‌های زنجیره‌ای، و آگذاری حق امتیاز و انواع قراردادها. ■

زمانی که احساس می‌کنید چه به عنوان عرضه‌کننده و چه به عنوان تقاضاکننده از اطلاعات ناقصی که در اختیار دارید، رنج می‌برید و این مسئله را در محیط اطراف خود به وفور می‌بینید باید سراغ یک اقتصاددان بروید: جرج آکرلوف. جورج آرتور آکرلوف، لیسانس خود را در رشته اقتصاد در سال ۱۹۶۲ از دانشگاه ییل و مدرک دکترای اقتصاد را در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه ام‌آی‌تی دریافت کرد. در حالی که آکرلوف قسمت عمده‌ای از زندگی حرفه‌ای خود را به عنوان استناد در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی گذراند، در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۳، به عنوان اقتصاددان ارشد در شورای مشاوران اقتصادی رئیس‌جمهوری نیکسون مشغول به کار بود.

بدون شک آکرلوف را بیش از هر چیز به دلیل نام‌گذاری بازار لیمو در برابر بازار هلو می‌شناسند؛ از همین رو مقاله‌ای با عنوان «بازار لیمو: عدم اطمینان از کیفیت و سازوکار بازار» هم نوشت که در سال ۱۹۷۰ در مجله اقتصاد در آمریکا منتشر شد و در آن مشکلات شدیدی را که ارائه اطلاعات نامتقارن در بازارها بر جای می‌گذارد مورد بررسی قرار داد. به اعتقاد آکرلوف در بازار خودروی دست‌دوم خودروهای کم‌کیفیت‌تر می‌توانند عملکرد بازار را مختل کنند و به جای برقراری تعادل در عرضه و تقاضا در نهایت خودروهای با کیفیت‌تر را به دلیل کاهش قیمت تعادلی از بازار خارج کنند. به علت عدم تقارن اطلاعات طرفین معامله «شکست بازار» رخ می‌دهد، یعنی بازار از وظیفه اصلی خود عاجز می‌ماند و در نتیجه ناکارآمد عمل می‌کند.

این مشکل ناشی از عدم تقارن اطلاعات است که بین عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان خودروی دست‌دوم وجود دارد؛ چرا که تنها فروشندگانی که جزئیات خودرو و کیفیت واقعی آن با خبر است، اگر متقاضیان قیمت را به عنوان شاخص متوسط کیفیت خودروی مورد مبادله در نظر بگیرند، عرضه‌کنندگان خودروهای بهتر از بازار خارج و برعکس عرضه‌کنندگان خودروهای بدتر به بازار هجوم می‌آورند، زیرا عرضه‌کننده‌های خودروهای بهتر

جرج آکرلوف

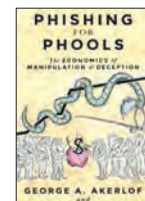
آکرلوف در ابتدای تابستان ۱۹۴۰ در نیویورک کنیتکت به دنیا آمد. پدرش یک شیمی‌دان و مخترع نسبتاً شناخته‌شده باصالتی سوئدی بود و تبار خانوادگی مادرش به یهودیانی برمی‌گشت که از آلمان به آمریکا مهاجرت کرده بودند. آکرلوف در سال ۱۹۶۲ کارشناسی خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه ییل گرفت و در نهایت توانست چهار سال بعد از دانشگاه مشهور ام‌آی‌تی مدرک دکتری خود را دریافت کند. آکرلوف که سال‌ها به عنوان اقتصاددانی برجسته‌نامی برای خود دست و پا می‌کرد در سال‌های پایانی دهه ۷۰ به انگلستان رفت و در مدرسه اقتصادی لندن دوره‌نسبتاً کوتاهی به تدریس پرداخت. آکرلوف در سال ۲۰۰۱ موفق به دریافت نوبل اقتصاد شد و این جایزه را با مایکل اسپنس و جوزف استیگلیتز قسمت کرد. همسر او جنت یلن اقتصاددان برجسته‌ای است که در حال حاضر وزیر خزانه‌داری آمریکاست

کتاب‌شناسی

فریب‌احمق‌ها

سال: ۲۰۱۵

«اقتصاد فریب و نیرنگ» عنوان فرعی این کتاب مشهور آکرلوف است که تقریباً در سن ۷۵ سالگی به همراه رابرت شیلر منتشر کرد. تقریباً از زمان آدام اسمیت، آموزه مرکزی علم اقتصاد این بوده‌است که بازار آزاد رفاه مادی ما را تأمین می‌کند، گویی دست پنهانی برای انجام این کار دارد. آکرلوف در این کتاب چالشی اساسی را مقابل این دیدگاه قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که بازار آزاد همان قدر که مفید است، ضرر هم دارد. تا زمانی که می‌توان سودی به دست آورد، فروشنده‌ها به شکلی نظام‌مند ضعف روان‌شناختی و بی‌دقتی‌های خریداران را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. این کتاب که به زبان بسیار ساده‌ای نوشته شده‌است، قطعاً ارزش بسیار زیادی برای مطالعه دارد.



برای مهار ابرتورم در بلغارستان یک هیئت ارزی تشکیل دادیم که اسکناس و سکه‌هایی صادر می‌کرد که در زمان تقاضا با نرخ تبادلی ثابت، قابلیت تبدیل به ارز ذخیره خارجی داشت. در بلغارستان اسکناس‌ها و سکه‌ها به پول محلی بلغارستان صادر می‌شد و ذخیره ارزی هم مارک آلمانی بود.

[۶ ایده بزرگ ۵. اقتصاد و اصلاحات]

متخصص دوران گذار

پیشنهاد استیو هانکه برای مهار ابرتورم



استیو هانکه اقتصاددانی آمریکایی است که با تخصص در زمینه اقتصاد کاربردی در دانشگاه جانز هاپکینز مشغول کار است. هانکه که یکی از ستون‌نویس‌های نسبتاً ثابت مجله فوربز و تعدادی دیگر از نشریات مشهور است در زمینه معامله کالا و ارز هم فعالیت می‌کند.

هانکه در زمینه‌های مختلف از اقتصاد منابع آب گرفته تا خصوصی‌سازی، دلاری‌سازی، ابرتورم و تحلیل پولی فعالیت می‌کند تاکنون جدای از فعالیت علمی در دانشگاه‌ها چندین سمت مشاوره‌ای اقتصادی بر جسته را هم بر عهده داشته‌است. از بین سمت‌های مختلف او می‌توان به مشاوره در زمینه اصلاحات اقتصادی

در کشورهای نظیر آرژانتین، یوگسلاوی، آلبانی، استونی، لیتوانی، بوسنی و هرزگوین، اندونزی، مونتنگرو، اکوادور و مخصوصاً بلغارستان اشاره کرد. جدای از شهرت جهانی هانکه، یکی از دلایل شهرت او در ایران بحث‌هایی بود که طی چند سال اخیر درباره نوع تورم ایران و نحوه مناسب برخورد با آن از سوی او مطرح شد. اساساً به همین دلیل اظهار نظر او درباره ایران هم هست که چند خط بالاتر تاکید ویژه‌ای روی بحث بلغارستان کردیم. در ادامه با نگاه هانکه به اقتصاد ایران، راه‌حل‌های او و پاسخ‌هایی که از سوی اقتصاددان‌های ایرانی دریافت کرده‌است، بیشتر می‌پردازیم.

ابرحران و راه‌حل

هانکه تاکنون چندین بار درباره نرخ تورم واقعی در ایران اظهار نظرهایی کرده‌است که تمام آن مطالب در نشریات ایرانی پوشش داده شده‌اند. برای مثال در مرداد سال ۱۳۹۷ یعنی تقریباً ۳ سال پیش هانکه عنوان کرد نرخ تورم ایران ۲۰۳ درصد است و پیشنهاد داد که ایران باید مسیری را در پیش بگیرد که خود هانکه در زمان مشاوره ریاست جمهوری بلغارستان در سال‌های پایانی قرن بیستم در پیش گرفته‌بود.

حرف‌های هانکه در نشریات مختلف ایرانی بازتاب فراوانی داشت که در ادامه بخش اصلی حرف‌های او را می‌خوانیم: «برای مهار ابرتورم در بلغارستان یک هیئت ارزی تشکیل دادیم که اسکناس و سکه‌هایی صادر می‌کرد که در زمان تقاضا با نرخ تبادلی ثابت، قابلیت تبدیل به ارز ذخیره خارجی داشت. در بلغارستان اسکناس‌ها و سکه‌ها به پول محلی بلغارستان صادر می‌شد و ذخیره ارزی هم مارک آلمانی بود. این هیئت اوراق قرضه کم‌ریسک و سوددار به عنوان ذخیره داشت که با ذخیره ارزی و معمولاً طلا صادر می‌شد. کف و سقف سطوح ذخیره از سوی قانون تعیین می‌شد و نسبت به بدهی‌های پولی معادل ۱۰۰ درصد یا کمی بیشتر بود. الزامات پوشش ذخیره خارجی و قابلیت تبدیل اسکناس‌های تولیدشده، شامل سپرده‌های بانک‌های تجاری یا هر دارایی مالی دیگر نمی‌شد. هیئت ارزی از تفاوت میان بهره ارزهای ذخیره و هزینه‌های بدهی‌های سود تولید می‌کرد.

طراحی این هیئت ارزی به گونه‌ای است که نمی‌تواند با هدف امانت دادن پول چاپ کند. همچنین این هیئت هیچ سیاست پولی ندارد و تنها سیاست

نرخ تبادلی ثابت دارد. عملیات این هیئت ارزی، انفعالی و خودکار است. نفس عمکرد آن هم مبادله ارز محلی که صادر می‌کند با یک ارز ذخیره‌ای خارجی با نرخ ثابت است که در مورد بلغارستان مارک آلمان بود. در نتیجه حجم پول داخلی در گردش تنها توسط نیروهای بازار و مشخصاً تقاضا برای ارز محلی تعیین می‌شود.» اظهار نظرهای هانکه درباره نرخ تورم ایران و روش استدلال او با واکنش سه استاد دانشگاه ایرانی روبه‌رو شد که در گفت‌وگو با نشریه پرشیا دایجست نکات مد نظر خود را مطرح کرده‌بودند. در ادامه بخش‌هایی از این اظهار نظر‌ها را می‌خوانید:

محمدقلی یوسفی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی می‌گوید: «هانکه خیلی بهتر واقفیت را بیان می‌کند، اما این را باید دانست که عملکرد اقتصادی یک کشور را نمی‌توان بر اساس شاخص تورم مورد ارزیابی قرار داد و به آن استناد کرد؛ چراکه نرخ تورم میانگینی از صدها کالای ناهمگن است و هیچ‌گاه میانگین‌ها واقعیت‌ها را بیان نمی‌کنند و اینکه سال پایه چه سالی باشد هم معیار مهمی است.»

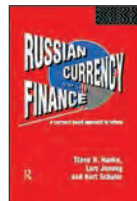
آلبرت بغزیان معتقد است برای آنکه بدانیم آمار هانکه دقیق‌تر است یا آمار مراجع رسمی ایران، باید تا پایان سال صبر کرد. این استاد اقتصاد دانشگاه تهران می‌گوید: «روش هانکه برای دستیابی به نرخ تورم در ایران رگرسیونی است. یعنی با مدل آماری رابطه بین نرخ تورم و تغییرات نرخ ارز را محاسبه کرده‌است. در واقع بر اساس داده‌های تاریخی از مدل پیش‌بینی استفاده می‌کند.»

مهدی یازوکی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، آمار اعلام‌شده از سوی استیو هانکه را زیر سوال می‌برد و روش وی برای محاسبه نرخ تورم را غیرعلمی می‌داند. وی به پرشیا دایجست گفت: «هیچ اقتصاددان فهیمی نرخ تورم در ایران را ۱۵۰ درصد نمی‌داند چراکه نیازهای اصلی خانوارهای ایران در ماه‌های اخیر این مقدار افزایش نداشته‌است؛ لذا من فکر می‌کنم این صحبت بیشتر یک جنگ روانی است که از سوی دشمنان ایران انجام می‌شود.»

کتاب‌شناسی

ارز و امور مالی در روسیه

سال: ۱۹۹۳



تنها کافی است عنوان این کتاب را کنار سال انتشار آن بگذاریم تا به اهمیت آن وقوف پیدا کنیم. دولت روسیه که پس از فروپاشی شوروی قصد داشت اقتصاد این کشور را از مدیریت کنترل شده دولتی به سمت اقتصادی بازاری حرکت دهد طی سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ با چالش‌هایی فراوان روبه‌رو بود که در نهایت به کناره‌گیری یلتسین رئیس‌جمهوری این کشور منتهی شد. برای پیدا کردن درکی دقیق و علمی از این چالش‌ها قطعاً یکی از بهترین منابع مطالعاتی جهان این کتاب هانکه است.

استیو هانکه

هانکه در آخرین روزهای پاییز ۱۹۴۲ در ایالت جرجیا به دنیا آمد اما در همان کودکی با انتقال به ایالت آیووا در شهر آنلانتیک پرورش پیدا کرد. از همین شهر بود که توانست به دانشگاه کلرادو بولدر برود و در رشته مدیریت کسب و کار کارشناسی خود را دریافت کند. هانکه در همین ایالت ماند و توانست در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه کلرادو دکتری خود را در رشته اقتصاد دریافت کند. پس از دریافت این مدرک در دانشگاه معدنی کلرادو مشغول به تدریس شد در حالی که تنها ۲۴ سال سن داشت و از آن‌جا رفته‌رفته راه خود را به هیئت علمی دانشگاه معتبر جانز هاپکینز باز کرد.

شیلر مقالات و کتاب‌های زیادی تألیف کرده است که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب «فاینانس و جامعه خوب» اشاره کرد که در سال ۲۰۱۲ میلادی چاپ شد. دومین کتاب وی «غریزه حیوانی: چگونه روان انسان اقتصاد را هدایت می‌کند» هم از دیگر کتاب‌های مطرح اوست.

[۶ ایده بزرگ ۶. اقتصاد و نوسانات]

پیش‌بینی تا حدی معقول

آشنایی با کارنامه رنگارنگ رابرت شیلر

رابرت شیلر

رابرت جیمز شیلر در بهار ۱۹۴۶ در شهر دیترویت ایالت میشیگان به دنیا آمد. پدرش مهندس سرشناسی بود که علاقه داشت هرچه سریع‌تر با کار آفرینی، کسب و کار مستقل خود را راه بیندازد. شیلر به مدت دوسال در کالج کالامازو تحصیل کرد و پس از آن به دانشگاه میشیگان رفت و در سال ۱۹۶۷ کارشناسی خود را دریافت کرد. پس از آن به دانشگاه ام‌آی‌تی رفت و توانست تا سال ۱۹۷۲ کارشناسی ارشد و دکتری اقتصاد خود را تحت نظر فرانکو مودیلیانی دریافت کند. شیلر که اقتصاددانی شناخته شده در زمینه اقتصاد رفتاری است موفق شد در سال ۲۰۱۳ همراه با یوجین فاما و لارس پیتر هانسن نوبل اقتصاد را دریافت کند.



رابرت جیمز شیلر، اقتصاددان آمریکایی متولد ۲۹ مارس سال ۱۹۴۶ میلادی است که کتاب‌هایش در زمینه امور مالی و اقتصاد رفتاری، در زمره پرفروش‌ترین کتاب‌های آکادمیک دنیاست. او که هم‌اکنون به عنوان استاد رشته اقتصاد در دانشگاه ییل آمریکا تدریس می‌کند، تحصیلات خود را در سال ۱۹۶۷ میلادی در دانشگاه میشیگان به پایان رساند و برای تکمیل تحصیلاتش به دانشگاه ام‌آی‌تی رفت تا مدرک دکترای رشته اقتصاد را دریافت کند. تحصیلات شیلر در مقطع دکترا با ارائه تز دکترایش در زمینه انتظارات عقلایی و ساختار نرخ‌های بهره، در سال ۱۹۷۲ میلادی به پایان رسید.

استاد راهنمای او در این مقطع فرانکو مودیلیانی بود که فردی اثرگذار در علم اقتصاد و در زندگی حرفه‌ای شیلر به حساب می‌آید. شیلر از سال ۱۹۸۲ میلادی تدریس در دانشگاه ییل را آغاز کرد و هنوز هم به این شغل ادامه می‌دهد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۲ میلادی در مدرسه اقتصادی لندن و دانشگاه پرینستون و دانشگاه مینه‌سوتا به تدریس مشغول بود و در این سال‌ها مطالعات زیادی در حوزه اقتصاد رفتاری و مالی انجام داد. البته جهت‌گیری اصلی این مطالعات در زمینه بازار مسکن و مدیریت ریسک بود که کمک بزرگی در پیشبرد برنامه‌های اقتصادی بنگاه‌های کوچک و بزرگ بود. شیلر مقالات و کتاب‌های زیادی تألیف کرده است که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب «فاینانس و جامعه خوب» اشاره کرد که در سال ۲۰۱۲ میلادی چاپ شد. دومین کتاب وی «غریزه حیوانی: چگونه روان انسان اقتصاد را هدایت می‌کند» هم از دیگر کتاب‌های مطرح اوست. از دیگر کتاب‌های شیلر می‌توان به «بازارهای کلان: ایجاد موسسات برای مدیریت بزرگ‌ترین ریسک‌های اقتصادی جامعه» و «نوسانات بازار» اشاره کرد.

همگام با مشکلات

کتاب «نوسانات بازار» شیلر که در سال ۱۹۸۹ میلادی به چاپ رسید شامل تجزیه و تحلیل‌های رفتاری و ریاضیاتی پیرامون نوسانات قیمت در بازارهای سوداگرایانه است. کتاب دیگر شیلر که در سال ۱۹۹۳ میلادی

منتشر شد با عنوان «بازارهای بزرگ: موسسات ایجاد شده در جهت مدیریت خطرات اقتصادی بزرگ جامعه» است. این کتاب نوع جدیدی از قراردادهای پوشش ریسک، مانند قرارداد سلف بر پایه درآمد ملی یا بر پایه املاک و مستغلات که مجوز پوشش ریسک در راستای استانداردهای زندگی را خواهد داد، پیشنهاد می‌کند.

جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۳ به خاطر تجزیه و تحلیل‌های تجربی در خصوص قیمت‌داری‌ها به آن‌ها تعلق خواهد گرفت. در سال ۱۹۸۱ میلادی شیلر مقاله‌ای را در زمینه بررسی اقتصاد آمریکا با عنوان «آیا قیمت سهام تا جایی جابه‌جا خواهد شد که تغییرات بعدی سود سهام را حمایت کند؟» منتشر کرد. در آن مقاله، فرض بازار کارا را که یک دیدگاه غالب در اقتصاد حرفه‌ای آن زمان بود به چالش کشیده بود. شیلر استدلال می‌کند در یک بازار سهام معقول و دارای رفتار منطقی سرمایه‌گذاران قیمت سهام را با در نظر گرفتن سود سهام انتظاری دریافتی در آینده که به ارزش حال تنزیل شده است، پایه‌گذاری خواهند کرد. او عملکرد بازار سهام ایالات متحده را از بعد از سال ۱۹۲۰ میلادی مورد مطالعه قرار داد و انواع سود سهام انتظاری آینده و نرخ‌های تنزیلی را که می‌توانست طیف گسترده ناپایداری مشاهده‌شده در بازار سهام را توجیه کند، در نظر گرفت. شیلر به این نتیجه رسید که نوسانات بازار سهام بیشتر از چیزی بود که بتواند توسط هر دیدگاه منطقی نسبت به آینده توضیح داده شود.

به دنبال سقوط بازار سهام در اکتبر سال ۱۹۸۷ میلادی مکتب‌های رفتاری، اعتبار جدیدی به دست آوردند. کار شیلر از یک فعالیت تحقیقی برآوردی شامل شده بود که در آن از سرمایه‌گذاران و مالکان سهام پرسیده می‌شد چه عاملی آنها را به سمت معامله سهام سوق داده است و نتایج بعدی، فرض او را تقویت کرد. فرضی که طبق آنها تصمیمات معامله‌گران به جای محاسبه منطقی اغلب از روی احساسات گرفته می‌شد. بخش عمده‌ای از این داده‌های بررسی شده به طور منظم از سال ۱۹۸۹ میلادی به بعد جمع‌آوری شده بود. شیلر در سال ۲۰۰۵ میلادی در پایگاه خبری سی‌ان‌بی‌سی مطلبی را منتشر کرد مبنی بر اینکه «در بلندمدت افزایش قیمت سهام نمی‌تواند از تورم پیشی بگیرد»، به جز برخی زمینه‌های محدود. قیمت‌های مسکن همواره به سمت برابری با هزینه‌های ساخت به علاوه سود نرمال اقتصادی همگرا خواهد شد. تا اواخر سال ۲۰۰۶ و اوایل سال ۲۰۰۷ مردم چیزی را که شیلر آن را قله دیگر نامیده بود، باور کردند. کتاب او با عنوان «یک پیشنهاد مالی جدید: ریسک در قرن ۲۱» تجزیه و تحلیلی است از نقش رو به رشد امور مالی، بیمه و مالیه عمومی در زندگی آینده ما. از سال ۱۹۸۰ میلادی، او دانشیار پژوهشی اداره ملی تحقیقات اقتصادی بوده است. در سال ۱۹۹۱ میلادی همکاری‌هایی در زمینه اقتصاد رفتاری با ریچارد تالر و از سال ۱۹۹۴ میلادی در زمینه اقتصاد کلان و تصمیم‌گیری‌های فردی با همراهی جرج آکرلوف انجام داده است. تمام این مسائل و حضور پررنگ او در برجسته‌ترین محافل علمی و عملی اقتصاد باعث شدند او همواره یکی از ۱۰ اقتصاددان برتر ۳۰ سال اخیر باشد. ■

کتاب‌شناسی

اقتصاد روایت‌ها

سال: ۲۰۱۹

از عنوان فرعی کتاب مشخص است شیلر به دنبال پاسخ دادن به سوالی روشن است: چطور داستان‌ها همه‌گیر می‌شوند و منجر به رخدادهای اقتصادی کلان می‌شوند؟ در جهانی که گروه‌های اینترنتی که کارشان ساختن تصاویر خنده‌آور و مسخره است، اما می‌خواهند بر فرایند انتخابات در کشوری دور تاثیر بگذارند، آیا نباید قدرت این داستان‌های همه‌گیر یا به زبان امروزی‌تر و اینترنتی‌تر، وایرال، را به درستی درک کنیم؟ رابرت شیلر در این کتاب بسیار به‌روز خود راهی را پیشنهاد می‌دهد که از طریق آن فکر کردن به اقتصاد و تغییرات اقتصادی به مختصات جدید جهان گره بخورد.



آکادمی

ماراتن رقابت

چالش‌های اصلی چین کدام است؟

وضعیت چین در حوزه فناوری و هوش مصنوعی چگونه است و در چه جایگاهی نسبت به رقبای آمریکایی و اروپایی ایستاده است؟
موانع و فرصت‌های در مسیر کدام است؟ این مقاله را بخوانید.

تجارت

مقدمه

چهار اختراع بزرگ چین باستان (قطب‌نما، کاغذ، چاپ و باروت) و نوآوری‌های خیره‌کننده و مدرن همچون پل معلق هنگ‌کنگ و ماکائو و کاوشگر مریخ، همگی نشانگر روح خلاق و مبتکرانه چینی‌ها در عرصه تاریخ بشری است. پس از چهار دهه سرمایه‌گذاری در حوزه صنعت و مدرن‌سازی سیستم‌های تولید، بهبود زیرساخت‌ها و افزایش کمی تولیدات در کشور چین که به دوران «Made in China» مشهور است، حزب کمونیست این کشور به بازبینی جایگاه خود به‌عنوان کارخانه جهان در عرصه اقتصاد بین‌الملل و رقابت در فناوری پرداخته و جهت بهبود کیفیت محصولات خود تجدیدنظر جدی در این باره را آغاز کرد.



محمدحسین عمادی

دکتری سیستم‌ها و توسعه،
مشاور و مدرس نوآوری در
مراکز تحقیقاتی چین

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید در باره

وضعیت امروز چین در

حوزه فناوری و هوش

مصنوعی بدانید،

خواندن این مقاله به

شما توصیه می‌شود.

چین از دو دهه پیش و در عرصه رقابت بر سر کیفیت تولیدات خود به ارتقا و بهبود فناوری‌های جدید توجه جدی کرد و دستیابی به تکنولوژی بهتر به نوبت پیکان رقابت‌ها و به محور اصلی سرمایه‌گذاری‌های چین در صحنه رقابت‌های بین‌المللی تبدیل شد. تأکید راهبردی چین در حوزه فناوری‌های پیشرفته باعث شد که این کشور متوجه اهمیت حیاتی و ضرورت عنصر نوآوری و تقویت روحیه خلاقیت در محیط‌های آموزشی، پژوهشی و کسب‌وکار به‌عنوان موتور محرکه فناوری و زمینه‌ساز رقابت تنگاتنگ در این عرصه شود، تا جایی که رهبر حزب کمونیست و رئیس‌جمهور چین (شی جین‌پینگ) صریحاً اعلام کرد که: «نوآوری روح و جوهره پیشرفت و توسعه کشور و منبع لایزال شکوفایی در کشور است.» وی همچنین نوآوری را رکن اساسی هویت ملی چین دانسته و در تشویق مردمش به این روحیه به ضرب‌المثل معروف چینی رجوع کرده و می‌گوید: «اگر می‌توانید یک روز خود را متحول کنید، این کار را هر روز انجام



دهید تا تحول مستمر به وجود آید.» (۱) به رونق انداختن نوآوری در چین به کلام و توصیه‌های سیاسی و رهبران ختم نشده و همچون دیگر اقدامات اساسی در این کشور به برنامه‌های مدون و زمان‌بندی تبدیل شده تا بتواند در رویارویی با رقابت‌های تنگاتنگ بین‌المللی به کار گرفته شود. اما این تلاش گسترده و برنامه‌ریزی شده با چالش‌های جدی نیز در سطح ملی و بین‌المللی روبرو است که شناخت و آشنایی آن برای رهبران و مدیران راهبردی کشورهای در حال توسعه ضروری است.

تدابیر چین در برابر چالش نوآوری

طی چند سال گذشته، چین با تقویت نقاط ضعف خود در علم و فناوری از نظر شاخص‌های بنیادی، اقدامات قابل توجهی را برای رشد قوه خلاقیت و تقویت ظرفیت ابتکار ملی خود انجام داده است. چین با توجه به شاخص منتشر شده توسط سازمان جهانی مالکیت معنوی در سپتامبر گذشته میلادی (۲۰۲۰)، در بین بیش از ۱۰۰ اقتصاد جهان در رتبه‌بندی معیار نوآوری در سال ۲۰۲۰ در رتبه ۱۴ قرار دارد و تنها اقتصاد با درآمد متوسط است که به مدت هفت سال در لیست ۳۰ کشور برتر جهان قرار دارد.

در بیانیه رسمی و توضیح این رتبه‌بندی آمده است: «چین با رتبه‌های بالا در معیارهای مهم از جمله حق ثبت اختراع، مدل‌های سودمند، علایم تجاری، طرح‌های صنعتی و صادرات کالاهای خلاقانه، خود را به‌عنوان یک رهبر نوآوری معرفی کرده است.»

بودجه تخصیصی دولت مرکزی چین برای «تحقیقات بنیادی» در طول ۵ سال گذشته دو برابر شده است و طبق گفته وزیر علوم و فناوری، بودجه مورد نظر در حدود ۶.۱۶ درصد از کل هزینه تحقیق و توسعه (D&R) در بودجه سال ۲۰۲۰ برآورد شده است. طبق پیش‌بینی رسمی وزارت علوم و فناوری چین، انتظار می‌رود در سال ۲۰۲۰ میزان سهم پیشرفت علمی و فناوری در رشد اقتصادی به ۶۰ درصد برسد. در سال‌های اخیر چندین موفقیت برجسته در زمینه فناوری پیشرفته حاصل شده است.

کاشگر Chang'e-5 اولین نمونه‌های جمع‌آوری‌شده از خاک ماه را به زمین بازگرداند، در حالی که اولین مریخ‌نورد چین در این سیاره فرود آمده و شروع به کاوش در سیاره سرخ کرد. این کشور در حال توسعه سریع است تا هواپیماهای مسافربری بزرگ و قطار مغناطیسی خود را توسعه دهد، در حالی که صنایع مربوط به اقتصاد دیجیتال، 5G، هوش مصنوعی و وسایل نقلیه الکتریکی در حال رونق گرفتن هستند. در این بین هوش مصنوعی مهم‌ترین و کلیدی‌ترین حوزه‌ها است که دولت چین بر روی آن متمرکز شده است. به اعتقاد بسیاری حاکمیت در حوزه هوش مصنوعی یعنی حاکمیت بر اقتصاد و امنیت ملی. برای روشن تر شدن نقش کلیدی خلاقیت و نوآوری و چالش‌های بنیادی آن بهتر است با اتکا به جدیدترین تحولات در حوزه هوش مصنوعی موقعیت و تنگناهای چین را مرور کنیم.

چالش‌های اصلی چین در حوزه هوش مصنوعی

بسیاری از کشورهای جهان به‌منظور دستیابی به مزایای نوآوری در حوزه هوش مصنوعی (AI) با هم در حال رقابت تنگاتنگ هستند. این کشورها به‌خوبی می‌دانند که هوش مصنوعی یک فناوری بنیادی است که می‌تواند باعث افزایش رقابت، افزایش بهره‌وری، محافظت از امنیت ملی و کمک به حل چالش‌های اجتماعی آن‌ها شده و چهره و جایگاه انسان را در جهان پیش رو به‌کلی دگرگون کند. در این صحنه رقابت بین‌المللی کشورهای مختلف براساس ظرفیت‌های خود و اهداف توسعه‌ای خود استراتژی‌های متفاوتی را در قبال هوش مصنوعی اتخاذ کرده‌اند. آنچه از شواهد و قرائن برمی‌آید اصلی‌ترین بازیگران این صحنه در شرایط کنونی سه قدرت برتر اقتصادی جهان یعنی آمریکا، چین و اتحادیه اروپا هستند اما رقابت آن‌ها در صحنه هوش مصنوعی دارای حساسیت‌ها و پیچیدگی‌هایی است که می‌تواند برای درک شرایط و چاره‌جویی دیگر کشورها در این کارزار جهانی نیز آموزنده باشد.

بر پایه تحقیقی که توسط مرکز نوآوری در داده‌ها در سال ۲۰۱۹ میلادی منتشر شده (۲)، این سه حوزه جغرافیایی از نظر جایگاه اقتصاد هوش مصنوعی توصیف و با هم مقایسه شده‌اند. این مقایسه سه رقیب اصلی جهانی، شامل ایالات متحده آمریکا، چین و اتحادیه اروپا را با بررسی شش دسته از معیارهای تأثیرگذار بر اقتصاد هوش مصنوعی شامل ۱- نیروی انسانی ماهر و استعدادهای نخبه و خلاق، ۲- تحقیق، ۳- توسعه، ۴- به‌کارگیری و پذیرش، ۵- داده‌ها و ۶- سخت‌افزارها، از نظر موقعیت نسبی در اقتصاد هوش مصنوعی مقایسه می‌کند. این تحقیق در نهایت نشان می‌دهد که علی‌رغم اقدامات و ابتکار عمل جسورانه در زمینه هوش مصنوعی توسط چین، کماکان آمریکا در این زمینه با فاصله زیاد و به‌صورت مطلق پیشرو است. چین در رده دوم قرار دارد و اتحادیه اروپا نیز در رده سوم است. البته این رده‌بندی ممکن است در سال‌های آینده تغییر کند، زیرا به نظر می‌رسد چین با سرعت زیاد در حال پیشی گرفتن از ایالات متحده و اتحادیه اروپا است. اما زمانی که حجم نیروی کار در سه حوزه را مقایسه می‌کنیم شرایط تغییر می‌کند، به‌نحوی که نیروی کار ماهر در ایالات متحده بیشتر می‌شود، در حالی که چین به جایگاه سوم، پس از اتحادیه اروپا سقوط می‌کند. ناگفته نماند که برتری آمریکا در بهره‌مندی از نیروهای خبره و خلاق بیش از آنکه در تربیت و آموزش آن‌ها باشد در قدرت جذب نیروهای جوان و تحصیل کرده خارجی است که به دنبال زندگی بهتر و جذابیت‌های شغلی به این کشور مهاجرت می‌کنند.

نمودار ۱- مقایسه سه رقیب اصلی در حوزه هوش مصنوعی

شاخص‌ها	چین	اتحادیه اروپا	آمریکا
استعداد	۳	۲	۱
تحقیق	۳	۲	۱
توسعه	۳	۲	۱
پذیرش و به‌کارگیری	۱	۲	۳
داده	۱	۳	۲
سخت‌افزار	۲	۳	۱

برای درک بهتر و ملموس تر نقاط قوت هوش مصنوعی هر سه منطقه جغرافیایی مقایسه توان نیروهای کار آن‌ها، به‌صورت امتیازات کمی نیز در این گزارش محاسبه شده است. با ارزیابی قدرت و توان نیروی ماهر و خلاق، ایالات متحده در رتبه اول (۵۸.۲ امتیاز)، اتحادیه اروپا در رتبه دوم (۲۴.۳ امتیاز) و چین در رتبه سوم (۱۷.۵ امتیاز) قرار دارد.

همان‌طور که این گزارش نشان می‌دهد، چین در حوزه دسترسی به کلان‌داده‌ها که شرط اصلی تسلط و آزمون الگوریتم‌های دقیق است و همچنین به کار بستن هوش مصنوعی در حوزه عمل نسبت به دیگر رقبای کامل دارد. اما از نقطه‌نظر پژوهش، توسعه و همچنین استعدادهای مورد نیاز نوآوری و هوش مصنوعی از هر دو رقیب خود عقب‌تر است. این گزارش با تأکید فراوان معتقد است که چین در حوزه سرچشمه‌های خلاقیت که نیروهای نخبه و مبتکر است، می‌بایست ظرفیت خود را برای آموزش کیفی و تدریس موضوعات مرتبط با هوش مصنوعی در سطح آکادمیک و دانشگاه بازسازی کند و توسعه عمقی دهد، ارتقای کیفیت تحقیق را مهم‌تر از توسعه کمیت تشویق کند و فرهنگ دسترسی آزاد به داده‌ها را تقویت نماید. تحقیقات بی‌شمار دیگری نیز از سوی دولت چین در دو دهه گذشته انجام شده و به همین موضوع از زوایای دیگری پرداخته‌اند. در تلاش برای فائق آمدن بر این محدودیت کلیدی حزب کمونیست دولت چین به آسیب‌شناسی و تحلیل عوامل این تنگنا پرداخته است. بخشی از دلایل این موضوع را می‌توان در عوامل زیر دسته‌بندی و خلاصه کرد: ۱- عوامل مرتبط به محیط فرهنگی اجتماعی، ۲- مبانی، محتوا و متدهای سیستم‌های آموزش و پرورش حاکم بر کشور، و نهایتاً ۳- محدودیت این کشور در تربیت نیروهای خود و جذب نیروهای نخبه بین‌المللی.

چین با توجه به شاخص منتشرشده توسط سازمان جهانی مالکیت معنوی در سپتامبر گذشته میلادی (۲۰۲۰)، در بین بیش از ۱۰۰ اقتصاد جهان در رتبه‌بندی معیار نوآوری در سال ۲۰۲۰ رتبه ۱۴ قرار دارد و تنها اقتصاد با درآمد متوسط است که به مدت هفت سال در لیست ۳۰ کشور برتر جهان قرار دارد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ **تأکید راهبردی چین** در حوزه فناوری‌های پیشرفته باعث شد که این کشور متوجه اهمیت حیاتی و ضرورت عنصر نوآوری و تقویت روحیه خلاقیت در محیط‌های آموزشی، پژوهشی و کسب‌وکار به‌عنوان موتور محرکه فناوری و زمینه‌ساز رقابت تنگاتنگ در این عرصه شود.
- ▶ مطابق برنامه پنج‌ساله چهاردهم چین (۲۰۲۱-۲۰۲۵) برای توسعه ملی اقتصادی و اجتماعی و اهداف بلندمدت، تا سال ۲۰۳۵، نوآوری باید هسته اصلی و موتور محرکه مدرن‌سازی چین، و اتکا به خود و خودباوری باشد.
- ▶ جذب محدود نخبگان بین‌المللی هوش مصنوعی توسط چین در مقایسه با اروپا و آمریکا، عملاً امکان رقابت در بهره‌گیری از استعدادها را نوآور جهان را از این کشور گرفته است.
- ▶ تلاش بی‌وقفه، فرمان‌برداری از رهبری و قانون و تعهد نسبت به ملت اصلی‌ترین ارکان و ارزش‌های اساسی در سیستم آموزشی چین بوده و تربیت نیروی انسانی ماهر، وظیفه‌مدار و تلاشگر، اصلی‌ترین مأموریت و هدف سیستم آموزشی متمرکز و سنتی کشور چین در نیم قرن گذشته بوده است.

زادگاه کنفوسیوس و مهد تحولات آموزشی است) اقدامات اساسی در تحقیق و تحول سیستم آموزش رسمی (پیش‌دبستانی تا آموزش عالی) آغاز شده است (۳) و نظام آموزش خصوصی و غیردولتی تغییرات جدی را آغاز کرده، اما قطعاً تحول یک سیستم آموزشی کهن، متمرکز و مقتدر با صدها میلیون دانش‌آموز نیازمند تدابیر جدی‌تر و زمان بیشتری است.

جذب محدود نخبگان بین‌المللی هوش مصنوعی توسط چین در مقایسه با اروپا و آمریکا، عملاً امکان رقابت در بهره‌گیری از استعدادها را از این کشور گرفته است. بسیاری معتقدند که ضعف تبلیغات منفی کشورهای غربی و قدرت نرم چین در صحنه جهانی در قبال اروپا و آمریکا دلیل اصلی عدم جذابیت و کشش این کشور از نقطه‌نظر فرهنگی و اجتماعی در بین نخبگان این رشته است. هرچند دولت چین در سال‌های گذشته تدابیر سخاوتمندانه و جدیدی در جذب استعدادها بین‌المللی به کار بسته است اما تأثیر این تلاش‌ها با سرعت و شتابی که در توسعه این رشته به وجود آمده فاصله معنی‌داری دارد. شدت گرفتن رقابت‌های منفی حاصل از تضاد منافع بین چین و غرب و محدودیت‌هایی که آمریکا و برخی کشورهای غربی جهت تحصیل دانشجویان چینی در مراکز برجسته علمی و دانشگاه‌های معتبر این کشورها اخیراً ایجاد کرده‌اند، می‌تواند در ضعف توان رقابتی چین در انتقال دانش و فناوری‌های پیشرفته هوش مصنوعی و پرورش استعدادها خلاق مؤثر باشد و فاصله موجود را اضافه و یا حفظ کند. ■

منابع

- 1-China Aims to Become an Innovation Powerhouse, 08-Jun-2021, CGTN Website.
- 2- Who Is Winning the AI Race: China, the EU or the United States? By Daniel Castro, Michael McLaughlin, and Eline Chivot, August 2019.
- 3- Emadi, Mohammad Hossein (2016), Innovation Development Model in China, A Review on Process and Challenges, Presentation for discussion in Higher Education and Research Institute, Shandong China.
- 4- China soft power. FP, Why China is Uncool, By Georg Gao, 2017.

تحول در محیط فرهنگی، بیش‌نیاز ظهور نوآوری

مطابق برنامه پنج‌ساله چهاردهم چین (۲۰۲۱-۲۰۲۵) برای توسعه ملی اقتصادی و اجتماعی و اهداف بلندمدت، تا سال ۲۰۳۵، نوآوری باید هسته اصلی و موتور محرکه مدرن‌سازی چین، و اتکا به خود و خودباوری باشد. نوآوری و خلاقیت در علم و فناوری باید به‌عنوان پشتیبان استراتژیک، از اولویت بالاتری برخوردار باشد. در مواجهه با یک رقابت شدید بین‌المللی و در محیط یک‌جانبه‌گرایی و حمایت‌گرایی، رئیس‌جمهور این کشور بر اهمیت عنصر اعتمادبه‌نفس و تقویت خود در توسعه علم و فناوری کشور تأکید کرده و مصرانه از متخصصان فناوری علمی چین خواست تا مسئولیت خطیر زمان را به عهده بگیرند و برای تقویت اعتمادبه‌نفس و تقویت روحیه علمی تلاش کنند. وی معتقد است پیشرفت‌های فناوری علمی باید عاجل‌ترین مسائل را با تمرکز بر تأمین نیازهای کشور، چه نیازهای فوری و چه طولانی‌مدت، حل کند. اما این تنها یکی از معضلات و تنگناهای توسعه و بهبود محیط نوآوری در این کشور است و همان‌طور که گفته شد چالش‌های جدی در مقابل این کشور در صحنه رقابت بین‌المللی وجود دارد.

از نقطه‌نظر فرهنگی و اجتماعی باید به چند ویژگی ذاتی تأثیرگذار چینی‌ها در عرصه توسعه نوآوری نیز اشاره کرد. هرچند تلاش و تعهد وصف‌ناپذیر چینی‌ها، زبانزد جهانیان و دیگر فرهنگ‌ها است، اما روحیه تواضع و فروتنی، که با فرهنگ سنتی چین عجین شده، باعث می‌شود که افراد استعدادها در خشان و یا نخبه این جامعه رغبت کمتری نسبت به جوامع غربی در حوزه رقابت‌های فردی و اجتماعی داشته باشند و این امر به یک چالش فرهنگی و اجتماعی در رونق دادن به نوآوری و خلاقیت از طریق رقابت در این جامعه تبدیل شده است. هرچند تحولات چشمگیری در دو دهه گذشته و در بین جوانان این کشور به وجود آمده است اما کماکان این مقوله یک چالش جدی است و جهت فائق آمدن به این چالش مراکز آموزشی این کشور (آموزش متوسطه و آموزش عالی) سعی و تلاش وافر می‌کنند تا همراه با رهبران این کشور، اعتمادبه‌نفس را تقویت و روحیه رقابت فردی و گروهی را در بین جوانان کشور ترغیب کنند. البته دستاوردهای جهانی چین در حوزه اقتصاد و تکنولوژی به این امر کمک فراوانی کرده است تا اعتمادبه‌نفس و غرور ملی را در بین شهروندان جوان این کشور ارتقا دهد. اما تقویت روحیه اعتمادبه‌نفس و ارتقای خلاقیت تنها در سطح فرهنگی، تبلیغاتی و آموزشی محدود نمانده و در برنامه‌های توسعه این کشور نیز مدنظر قرار گرفته است. حاکمیت نیم‌قرن سیستم رسمی یکدست متمرکز بر نظام مدیریت آموزشی این کشور و حاکمیت نظام ایدئولوژیک حزب کمونیست بر محتوای آموزشی (به خصوص بعد از انقلاب فرهنگی) باعث شده انعطاف‌پذیری و هرگونه تحول در نظام آموزش رسمی با کندی روبه‌رو شود.

تلاش بی‌وقفه، فرمان‌برداری از رهبری و قانون و تعهد نسبت به ملت اصلی‌ترین ارکان و ارزش‌های اساسی در سیستم آموزشی چین بوده و تربیت نیروی انسانی ماهر، وظیفه‌مدار و تلاشگر، اصلی‌ترین مأموریت و هدف سیستم آموزشی متمرکز و سنتی کشور چین در نیم قرن گذشته بوده است. بدیهی است که تربیت صدها میلیون دانش‌آموز و نیروی ماهر به‌منظور تحول در سیستم اقتصادی این کشور سرمایه‌گذاری و زیرساخت‌های عظیم سخت‌افزاری به خود اختصاص داده و موفقیت‌های فراوانی به دست آورده است اما هم‌اکنون تحول کیفی در مسیر توسعه نیازمند تحول کیفی سیستم آموزشی است.

ضرورت تحول به سمت خلاقیت و نوآوری در دو دهه گذشته تحولات محدودی در سیستم آموزشی ایجاد کرده و کماکان سلطه دیسپلین‌های سنتی، کتبی‌گرایی، تأکید بر حفظیات و باورهای ایدئولوژیک به خصوص در سیستم‌های آموزش رسمی و دولتی چالش اصلی در ظهور خلاقیت و شکوفایی نیروهای نخبه و نوآور در چین است. هرچند تعالیم ایدئولوژیک در دو دهه گذشته در سیستم آموزشی سهم و نقش به‌مراتب کمتری نسبت به قبل دارند و سیستم آموزشی معلم‌مدار کمرنگ‌تر شده است، اما کماکان از ایجاد محیط‌های باز آموزشی که ضامن یادگیری منتقدانه و پرورش نیروهای خلاق و مبتکر باشد نمی‌توان نشانی یافت. هرچند در استان شاندونگ این کشور (که

توسعه اقتصادی، از برنامه‌ریزی تا اثر

چگونه توان‌سازی اقتصادی ممکن است؟

چگونه برنامه‌های توسعه اثربخش می‌شود و عوامل موثر بر این اثربخشی کدام است؟ در این مقاله سعی شده به این پرسش پاسخ داده شود.

تجارت



محمد ابراهیم رئیسی

پژوهشگر اقتصاد

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره

برنامه، اجرا و اثر آن

بدانید و موانع پیش

روی برنامه‌ریزی را

پیشناسید، خواندن این

مقاله به شما توصیه

می‌شود.

شکل ۱- روند کلی طرح‌های توسعه‌ای



سیاسی مورد توجه بوده می‌توان در چهار گروه اصلی طبقه‌بندی کرد: محرک‌های ساختاری، متغیرهای تاریخی، نهادها و رانت.

محرک‌های ساختاری شامل عوامل ساختاری و منطقه‌ای قابل توجه و موثر در توسعه هر منطقه است که از کنترل مستقیم بازیگران محلی خارج است. تجزیه و تحلیل اقتصاد سیاسی این محرک‌ها را به فشارها و انگیزه‌های آن‌ها برای تصمیم‌گیرندگان مرتبط می‌کند. در این خصوص به طور مثال، در بررسی منابع آب مشترک (بین مناطق یک کشور یا بین کشورها) مکان قرار گرفتن منبع آب، در بالادست یا پایین‌دست از جمله مسائل مهم است که در کنار عوامل مختلفی نظیر میزان دسترسی به داده‌های مربوط به این محرک‌ها در زمینه‌های اقتصادی، جمعیتی، آلودگی، تغییرات اقلیم و میزان وابستگی به آب از جمله دیگر مواردی است که در این خصوص مورد توجه است. در برخی از موارد نیز باید به روابط خاص و ساختارهای قانونی که به سبب مناسبت‌های خاص مالکیتی، میراثی و یا شکل‌گیری قلمرو و مرزها یا زبان‌های کشورها در دوره استعمار به ارث رسیده‌اند توجه کرد.

توجه به متغیرهای تاریخی از جمله موارد دیگری است که اقتصاد سیاسی به آن توجه دارد و در این زمینه موافقت‌نامه‌های حقوقی قبلی و اینکه چگونه بر فضای همکاری یا مداخلات پیشنهادی تأثیر می‌گذارند از اهمیت برخوردار است. درگیری‌های موجود میان مناطق بر شکل‌گیری نگرش‌ها و فرصت‌های همکاری تأثیر می‌گذارد و سبب خواهد شد تا دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی تحت تأثیر قرار گیرد. درگیری‌های مدنی و میزان آن‌ها که به طور مداوم وجود داشته و یا اخیراً به وقوع پیوسته است بر تمایل گروه‌اران در مشارکت و توانایی بخش دولتی بر اجرای برنامه اثر می‌گذارد و عدم توجه به آن می‌تواند برای دسترسی به اهداف موجب موانعی گردد.

نهادها در قالب یک «قاعده بازی» رفتارها را بین دولت‌ها، بین وزارتخانه‌ها، بین گروه‌اران و بین سطوح قدرت شکل می‌دهند. این قاعده بازی از تعامل ترتیبات رسمی و غیررسمی بیرون می‌آیند. نهادهای رسمی، قوانین، سیاست‌ها و مقررات حاکم بر یک سازمان، کشور یا منطقه را شامل می‌شوند و نهادهای غیررسمی شامل هنجارها و انتظارات اجتماعی، حمایت‌های سیاسی و شیوه‌های تقسیم رانت هستند.

تجزیه و تحلیل اقتصاد سیاسی چگونگی رابطه نهادهای رسمی و غیررسمی و این را که آن‌ها چگونه به طور مشترک سیاست‌گذاری و اجرای سیاست را شکل می‌دهند مورد توجه قرار می‌دهد. نهادهای رسمی و غیررسمی با هم «قواعد بازی» را تشکیل می‌دهند. رابطه بین نهادهای رسمی و غیررسمی پیچیده است. اگر چه انتظار می‌رود آن‌جا که «حاکمیت قانون» وجود دارد، سیستم‌ها و قوانین رسمی بر تعاملات بین شهروندان و همچنین بین شهروندان و دولت حاکم باشند. با این حال، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به خصوص کشورهای کم‌درآمد این گروه، قوانین رسمی موجود به صورت انتخابی رعایت می‌شود. به این معنی که از قوانین متناسب با شرایط استفاده شده و ممکن است مقررات منسوخ یا نامشخص باشند یا با هم تداخل داشته باشند و در نتیجه جامعه غالباً از روابط شخصی خود برای جهت دادن ارتباطات یا یکدیگر و با دولت استفاده می‌کند.

رانت‌ها در اقتصاد سیاسی مورد توجه خاص قرار می‌گیرند. کلمه رانت اول بار توسط اقتصاددانان کلاسیک نظیر آدام اسمیت و ریکاردو وارد ادبیات اقتصادی شد. به اعتقاد آدام اسمیت، درآمد حاصل از یک فعالیت به سه دسته سود، دستمزد و رانت تقسیم می‌شود. سود پاداش صاحب سرمایه است، چراکه سرمایه‌اش را به مخاطره انداخته است. دستمزد پاداش نیروی کار می‌شود، به دلیل

همان‌طور که در شکل نشان داده‌ام سه مرحله کلی در این روند وجود دارد که در هر یک از آن‌ها مجموعه‌ای از فعالیت‌ها انجام می‌گیرد. در هر کدام از آن‌ها نیز باید عوامل مختلفی را مورد بررسی قرار داد که می‌تواند در دستیابی به اهداف آن‌ها موثر باشد. از میان آن‌ها می‌خواهم در این جا، به دو مسئله‌ای که به گمان بنده کمتر در این مراحل و با تمرکز روی جنبه‌های اقتصادی مورد توجه قرار گرفته‌اند بپردازم. اقتصاد سیاسی در مرحله برنامه‌ریزی و توانمندسازی اقتصادی در مرحله اثربخشی طرح‌های توسعه‌ای. قسمت اول این مطلب به اقتصاد سیاسی^۱ می‌پردازد و قسمت دوم به توانمندسازی اقتصادی^۲ با نگاهی به وضعیت آن در یکی از استان‌های ایران.

اقتصاد سیاسی

تعاریف مختلفی برای اقتصاد سیاسی ارائه شده است. بانک جهانی اقتصاد سیاسی را مطالعه سیاست و اقتصاد و به طور خاص تعاملات بین آن‌ها تعریف می‌کند. این تعریف بر قدرت و منابع، نحوه توزیع و رقابت آن‌ها در زمینه‌های مختلف کشور و بخش‌ها و پیامدهای حاصل از آن برای نتایج توسعه متمرکز است. اما در تعریف سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، اقتصاد سیاسی به تعامل فرایندهای سیاسی و اقتصادی در یک جامعه مربوط می‌شود: توزیع قدرت و ثروت بین گروه‌ها و افراد مختلف و فرایندهایی که این روابط را با گذشت زمان ایجاد، پایدار و دگرگون می‌کنند از جمله مسائل مورد توجه اقتصاد سیاسی است.

توجه به قدرت و ثروت و توزیع آن‌ها در جامعه از مهم‌ترین نکاتی است که در این دو تعریف قابل توجه است. بر اساس مطالعات انجام‌شده توسط بانک جهانی، مهم‌ترین مسائلی را که در اقتصاد

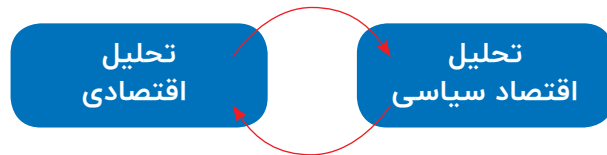
نهادهای رسمی، قوانین، سیاست‌ها و مقررات حاکم بر یک سازمان، کشور یا منطقه را شامل می‌شوند و نهادهای غیررسمی شامل هنجارها و انتظارات اجتماعی، حمایت‌های سیاسی و شیوه‌های تقسیم رانت هستند.

شکل ۲- ارتباطات بین عوامل موثر در اقتصاد سیاسی

رانت‌ها	نهادهای	متغیرهای تاریخی	متغیرهای ساختاری
جریان‌های مالی یا مزایای حاصل از موقعیت و دسترسی؛ سیستم‌های سیاسی و اقتصادی از طریق رانت به هم پیوسته‌اند.	«قوانین بازی» در یک حوضه معین، اغلب رابط بین توافق‌نامه‌های غیررسمی و رسمی است.	عمق و چشم انداز درک «چگونه همه چیز به شکل امروز آمده است».	«حقایق» مهمی وجود دارد که فراتر از کنترل مستقیم بازیگران محلی است.
قدرت‌ها و افراد و نهادهای موثر در توزیع منافع ناشی از رانت عوامل اصلی هستند	توافقات غیررسمی، اغلب ریشه در پویایی منافع مالی دارد	ممکن است برخی از مناطق و کشورها زودتر از کشورهای دیگر فرایند توسعه را آغاز کنند و غالباً پس از آن ادعای حقوق تاریخی کنند که ممکن است با چشم‌انداز سایر مناطق مطابقت نداشته باشد.	تأثیر مستقیم در توسعه بالادست برداشت آب توسط بازیگران پایین دست اغلب محدود است.

ارزیابی اقتصادی دارد و تأکید بر سیاست از اهمیت دانش فنی نمی‌کاهد. تجزیه و تحلیل اقتصاد سیاسی منبعث از تجزیه و تحلیل فنی و اقتصادی است. در واقع تحلیل اقتصاد سیاسی با توجه به محرک‌های غیرفنی موثر در تصمیم‌گیری، سعی می‌کند تا بینشی جدید را ایجاد کند تا با توجه به برنامه‌ریزی، نقطه مطلوب آنچه را از نظر فنی مطلوب و از نظر سیاسی امکان‌پذیر است، بیابد و در این راستا نیاز به دانش تخصصی در مورد مسائل فنی، اقتصادی و سیاسی-نهادهای و رانت است.

شکل ۳- رابطه بین تحلیل اقتصادی و تحلیل اقتصاد سیاسی



تحلیل اقتصاد سیاسی می‌تواند با شناسایی قدرت موثر در توزیع رانت، شکل واقع‌گرایانه‌تری از طرح‌های توسعه‌ای را ارائه کند. زیرا با شناخت صحیح از مفهوم قدرت و هژمونی امکان برنامه‌ریزی منجر به اثر را افزایش می‌دهد. به گمان من امروزه هیچ برنامه توسعه‌ای در جهان در مرحله برنامه‌ریزی نمی‌تواند بدون توجه به مفهوم قدرت به عنوان یکی از عناصر مهم، در اجرایی بودن برنامه‌ریزی و سیاست‌ها برنامه موفقی نباشد. در عین حال شناسایی ردپای این عامل در توزیع رانت‌ها که امروزه به توزیع منافع رانتهای در منابع طبیعی رسیده است حتی برای اصلاحات جزئی در راستای توسعه پایدار ضروری است. بنا بر تحقیقات انجام‌شده در این خصوص در کشور، ارزش‌ها و هنجارها به عنوان پیشران‌های اجتماعی، در شکل‌گیری قدرت سهمیم هستند و در این نوشته سعی شد تا تاثیر این عامل در تحلیل اقتصادی مورد تأکید قرار گیرد. در عین حال به سبب پویایی پدیده قدرت، تعریف قدرت در دوره‌های زمانی و در شرایط مکانی مختلف، متفاوت خواهد بود. بر این اساس، آشنایی و شناخت ماهیت و ابعاد مختلف قدرت و هژمونی (به مثابه یکی از مشتقات آن) بسیار حایز اهمیت است.

در بخش دوم این نوشته به تاثیر توانمندسازی اقتصادی در اثربخشی برنامه‌های توسعه‌ای خواهیم پرداخت. ■

پی‌نوشت

1. Political Economic Analysis
2. Economic Empowerment
3. Social Benefit-Cost Analysis

اینکه نقش پرننگی در پروسه تولید و عرضه کالا یا خدمت ایفا می‌کند. به عقیده آدام اسمیت، در نهایت چیزی که بعد از پرداخت دستمزد و سود باقی ماند، رانت به حساب می‌آید. اسمیت این رانت را مرتبط با زمین می‌دانست. پس از آن ریکاردو، این مفهوم را توسعه داد. این جاسعی من توضیح تاریخچه نیست اما باید به این نکته توجه شما را جلب کنم که رانت، پاداش عامل تولید نیست بلکه به نوعی حق مالکانه است که به صاحب مالکیت داده می‌شود و نقشی در به حرکت درآوردن و به کار گماردن بهینه منابع طبیعی ایفا نمی‌کند. در واقع رانت، جزو هزینه‌های تولید نیست و در شکل گرفتن قیمت نقشی ایفا نمی‌کند. به عبارت دیگر، رانت، سازنده قیمت نیست بلکه ساخته قیمت است و در نتیجه رانت، ماقبل رقابت است و نه مشمول آن. هنگامی که ریکاردو و آدام اسمیت این نظریه را بیان می‌کردند، تمام تمرکز آن‌ها روی زمین بود اما با ایجاد نهادهای رسمی و غیررسمی رانت شکل ویژه‌ای به خود گرفت. حضور این نهادها به خصوص دولت‌ها و دخالت آن‌ها در اقتصاد سبب کمیابی‌ها و محدودیت‌هایی شد و حقوقی بر منابع توسط آن‌ها به وجود آمد. در نتیجه آن انحصاراتی شکل گرفت که رانت را به شکل تاثیرگذاری در مقوله اقتصاد و سیاست مطرح کرد. رابطه قدرت و سیاست نیز همواره تنگاتنگ بوده و به این ترتیب در تحلیل اقتصاد سیاسی و در مقوله رانت، هژمونی و قدرت از اهمیت زیادی برخوردار است.

این امر در تقسیم منافع و ساختار آن معنی می‌یابد و عدم همسویی آن با واقعیت‌های سیاسی و عدم توجه به قدرت و نفوذ نسبی افراد و گروه‌ها در هر منطقه می‌تواند سبب مشکلات قابل توجهی در دستیابی به اهداف برنامه‌های توسعه شود. در این میان جهت‌گیری تحقق منافع معمولاً برای گروه‌های همراه سیاسی است تا کسانی که دارای قدرت صدا و قدرت محدودتری هستند. نکته کلیدی در این میان شیوه تقسیم رانت‌های اقتصادی و مالی است. منافع می‌توانند از دو طریق ایجاد شوند. رقابت و نوآوری در قالب فعالیت‌های اقتصادی و یا با محدود کردن رقابت و دادن دسترسی‌های خاص یا امتیازات ویژه به افراد یا شرکت‌های خاص که می‌تواند در قالب انواع شیوه‌ها (از جمله ایجاد تشکیلات نظارتی برای واگذاری قراردادهای دولتی، انتصابات افراد خاص در کمیته‌های ویژه که بر تشخیص صلاحیت برای فعالیت نظارت می‌کنند یا موارد مشابه این‌ها باشد). گونه دوم ایجاد منافع همان رانت است. منفعتی که براساس روابط شکل می‌گیرد.

تحلیل اقتصادسیاسی با کمک تحلیل‌های اقتصادی، منابع رانت در یک اقتصاد را بررسی می‌کند و نحوه توزیع آن‌ها در بین گروه‌ها و افراد و این را که چگونه پشتیبانی سیاسی از آن حمایت می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهد. طرح‌های توسعه‌ای از همان ابتدا و در برنامه‌ریزی باید به این نکته توجه داشته باشند چرا که هر برنامه توسعه‌ای می‌تواند سرشار از انواع قراردادهای دولتی، اجازه‌های جدید برای محدود کردن یا گسترش استفاده از منابع طبیعی و ایجاد یا جلوگیری از کسب و کارهای جدید باشد که توسط منابع قدرت رسمی و غیر رسمی رصد می‌شوند. مطالعات بانک جهانی نشان می‌دهد که در واقع این تقسیم منافع باید بیشتر در کشورهایی مورد توجه قرار گیرد که در آن رانت از طریق محدود کردن رقابت و اعطای دسترسی خاص به افراد داخلی و در ازای آغاز یا ادامه حمایت سیاسی ایجاد می‌شود. در این کشورها می‌توان رانت را با استفاده از افرادی که توانایی برهم زدن ثبات یا به چالش کشیدن وضع موجود را دارند ایجاد کرد و یا در یک بستر قانونی دولتی از طریق انتخابات آن را به دست آورد. بنابراین، رانت‌ها به «واحد پول» سیاست تبدیل می‌شوند. شکل ۲ ارتباطات بین عوامل موثر در اقتصاد سیاسی را نشان می‌دهد.

تحلیل اقتصادی و تحلیل اقتصاد سیاسی

تحلیل اقتصادی، در شکل کلاسیک آن که در قالب منفعت به هزینه اجتماعی انجام می‌شود، سعی بر آن دارد که پیامدهای اقتصادی را به طور اخص و در نوع توسعه‌یافته آن پیامدهای محیط زیستی و توزیعی را ارزش‌گذاری کند و به عنوان هزینه‌ها و منافع طرح یا برنامه در محاسبه شاخص‌های اقتصادی مورد استفاده قرار می‌دهد. اما در تحلیل اقتصاد سیاسی عوامل دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد که می‌تواند این ارزش‌گذاری‌ها را تحت تاثیر قرار دهد. با توجه به آنچه گفته شد باید در مرحله برنامه‌ریزی طرح‌های توسعه در کنار تحلیل اقتصادی به تحلیل اقتصاد سیاسی توجه ویژه‌ای داشت. به خصوص آنکه مباحث مربوط به رانت در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تحلیل اقتصادی قادر است تا رانت‌ها را شناسایی کند اما این تحلیل اقتصاد سیاسی است که به توزیع این رانت‌ها توجه می‌کند. این بدان معنی نیست که ارزیابی اقتصاد سیاسی تعارضی با

بی تفاوتی و جامعه بحران زده امروز ما

در وضعیت عجز و ناتوانی گیر افتاده ایم

به وضعیت امروز جامعه ایران توجه کنید؛ از فقر تا بیکاری، از بیماری کرونا تا قطعی برق و آب، از کسانانی که روز به روز فقیرتر می شوند و عده ای ثروتمندتر؛ در چنین وضعیتی آنومیکی چه باید کرد؟ این مقاله را بخوانید.

تجارت



جبار رحمانی

انسان شناس

چرا باید خواند:

گرمی خواهید دریاره

وضعیت امروز جامعه

ایرانی بدانید، خواندن

این مقاله به شما

توصیه می شود.

به تغییرات می دهد و منفعلانه به تماشای آن می نشیند و زندگی را به تدریج تهی شده از معنا و ارزش می پندارد، یا اینکه تلاش می کند به نفع خودش از این طوفان حوادث، سهم خودش را ببرد و به هر طریقی ضرر و زیان ناشی از تغییرات گسترده را جبران کند، آنکه بخواهد به شیوه اخلاقی زندگی کند.

اگر نگاهی به روند تغییرات جامعه ایران در سه سال اخیر داشته باشیم، می توان آن را دقیقاً مصداقی برای استعاره اصحاب کهف دانست. از امروز تا فردا، قیمت ها ناگهان بالا می رود، کالایی نایاب یا کمیاب می شود، کالا یا خدماتی مانند مسکن و درمان، آن قدر افزایش قیمت پیدا می کنند که از دسترس بخش اعظمی از جامعه ایرانی خارج می شوند. در این میان کرونا هم به جان مردم افتاده است و در عمل مردم می بینند که ساده ترین راه حل ها، مانند واکسیناسیون به مبهم ترین و موهوم ترین امور بدل می شود. از یک سو واکسیناسیون رخ نمی دهد و روزانه در حدود ۱۵۰ نفر می میرند، از سوی دیگر حدود پنج الی شش واکسن ابدانی در ایران رونمایی می شود، و مقامات بالای کشور برای جلب اعتماد آن را جلوی دوربین ها به خودشان تزریق می کنند. آن سوتر روند افتتاح واکسن ها بیش از آنکه شروع یک واکسیناسیون عمومی باشد، یک کلنگ زنی برای تأسیس یک کارخانه بزرگ است که احتمالاً چند سالی طول می کشد تا به بار بنشیند.

یکی از خصایص مهم این موقعیت آن است که اصولاً کسی مسئولیت وضعیت را بر عهده نمی گیرد، نه ستاد بحران، نه هیچ مقام مسئول دیگر، در این میانه، بحران آب و برق هم هست. بیش از نصف شهرهای ایران در تنش آبی هستند و بیش از صد شهر در موقعیت قرمز آب قرار دارند. برق هم بی نظم و نسق، همچنان قطع و وصل می شود و آدم ها بی بهانه جان می دهند، و باز هم کسی مسئولیت را به عهده نمی گیرد. همه این ها یک پیام ضمنی دارند، نظم جامعه برقرار نیست، کسی هم مسئولیت این وضع را نمی پذیرد. هیچ کس، هیچ مقام مسئولی نیست که بداند او قرار است که مشکلات حل کند یا او مقصر این وضعیت است. این موقعیت بیش از هر چیزی بیانگر فروپاشی نظم نمادین جامعه در ذهن افراد است، جامعه به تعبیر یکی از محققان علوم اجتماعی، ذیل امپراتوری های دروغ دارد اداره می شود. جامعه ای رها شده، که هر لحظه در آن ممکن است بیهوده و بی دلیل جان یا مالیت یا عزیزان را از دست بدهی. این شرایط که می توان آن را نوعی آنومی همه جانبه در عمق جامعه دانست، خطرناک ترین وضع برای مردم است. هر چند در ظاهر هنوز حدی از امنیت جانی و غذایی هست، اما نکته آن است که در ذهن مردم این نظم و امنیت فروپاشیده و به تعبیری همه آدم ها به سطوح پایین هرم نیازهای اولیه انسانی تقلیل یافته اند، تقلیل به اینکه امنیت جسم و جان را هم با تردید دارند. بیماری، بی برقی، بی آبی و مهم تر از همه بی اعتمادی به فردا و بی اعتمادی به جامعه به مثابه یک اقتدار اخلاقی، بر زندگی افراد سیطره پیدا کرده است. به همین سبب در این شرایط سه دسته از کنشگران را می توان انتظار داشت:

دسته اول کنشگرانی هستند که نامیدانه وضع موجود را شاهد هستند و منفعلانه آن را می پذیرند و امیدوارند شاید در آینده اصلاح شود. برای این گروه، بهترین راه برای رسیدن به آرامش ذهنی، بی تفاوت شدن به این بلبشوی جامعه رها شده به حال خویشتن است. بی تفاوتی در این جا نوعی مکانیسم و استراتژی روحی و روانی برای مواجهه با این آشفتگی عمیق و همه جانبه جامعه ای

داستان اصحاب کهف را همه می دانند؛ مردانی که در غار برای مدتی طولانی خوابیده بودند و بعد به معجزه الهی بیدار می شوند و وقتی به شهر می روند می بینند زندگی و جامعه آن قدر تغییر کرده است که نه اهل شهر آن ها را می شناسند، و نه آنکه این اصحاب کهف، شهر را می شناسند. اما این روزها این داستان، به استعاره ای برای بیان وضعیت جامعه ایرانی بدل شده است، موقعیتی که تغییرات بی منطق و ناگهانی آن قدر زیاد است که فاصله و تغییرات روز قبل با روز بعد را چنان حس می کنیم که گویی همسنان با تجربه اصحاب کهف است. این استعاره طنز، در اصل بیانگر تلخی واقعیت دردناکی است که در بطن جامعه ایرانی رواج دارد؛ مواجهه هر روز با تغییراتی که انتظارش را نداری، و حتی نمی توان برای آن پیش بینی کرد. سرعت و شدت این تغییرات آن قدر زیاد شده است که عملاً مواجهه با یک تغییر ناگهانی و یک شوک بزرگ، به یک عادت هرروزه تبدیل شده است و هر روز آدم ها انتظار یک اتفاق مهیب را دارند. این شدت تغییرات را وقتی بهتر می توانیم بفهمیم که مهم ترین خصیصه زندگی روزمره را باید در نوعی اطمینان، آرامش و روال بطنی و کند تغییرات آن تعریف کرد. زندگی جاری مردم در هر جامعه ای اصولاً

یک زندگی نسبتاً یکنواخت قابل پیش بینی است که هیجان های آن ناشی از موقعیت های آیینی و جشنواره ها و گاه هم مدهای جدید است. اما بستر اصلی این زندگی باید سرعت بسیار کندی داشته باشد، آن قدر که آدم ها در یک بازه زمانی گسترده متوجه تغییرات بشوند. اتفاقی که در ایران امروز افتاده، در عمل نوعی اختلال در نظم و روال زندگی روزمره است. پیش بینی پذیری و روشن بودن روال های جاری در زندگی روزمره، جایش را به حجم انبوهی از تغییراتی با منشأ مبهم داده است. مهم ترین پیامد این وضعیت، از دست دادن ایده کنترل پذیری زندگی و مهم تر از همه رسیدن به نوعی درماندگی و عجز در برابر زندگی و جریان های آن است. به عبارت دیگر از نقطه ای به بعد، سرعت و شدت تغییرات، آدم ها را به این نتیجه می رساند که زندگی از دست ما خارج شده و آن ها دیگر نقشی نمی توانند در این زندگی و مهار آن و هدایت آن داشته باشند.

این موقعیت بسیار خطرناکی است، زیرا تمام الگوهای فرهنگی و نظام های اخلاقی ما برای موقعیت های نرمال زندگی روزمره تعیین شده اند، اینکه آدم ها بفهمند زندگی به چه سمتی و چگونه حرکت می کند و مهم تر از همه اینکه هر فردی سهم خودش را در محدوده و قلمرو خودش برای تعیین بخش هایی از زندگی اش دارد. اما وقتی ذهن ما آدم ها قدرت تشخیص مسیر و جهت و کیفیت تغییرات را نداشته باشد و به این نتیجه برسد که هیچ اختیاری ندارد، عملاً یک وضعیت عجز و درماندگی است؛ وضعیتی که نه تنها خود فرد، بلکه همه الگوهای اخلاقی و فرهنگی هم از کار می افتند. در این حالت است که یا تن

نگاهی به آمارهای اخیر افزایش بی‌سابقه میلیاردرها در ایران، شاهدهی است بر این ماجرا که جامعه‌ای که روزانه در آن بیش از صد نفر فقط بر اثر کرونا جان می‌دهند، آن‌روی سکه جامعه‌ای است که در اوج بحران‌های جهانی کرونا و رکود اقتصادی جهان، بالاتری میزان میلیاردرهای جدید را دارد.

بی‌تفاوتی به تغییرات جامعه ره‌اشده، که در آن افراد سعی می‌کنند سر در زندگی خودشان داشته باشند و تغییرات وحشتناک جامعه را کمتر ببینند و حس کنند؛ که در این حالت هم افراد مجبورند نسبت به نابود شدن زندگی مردم و دیگران بی‌تفاوت باشند و نهایتاً سری از سر تأسف تکان بدهند، زیرا فهمیده‌اند این سقوط آزاد جامعه به ته دره بی‌مسئولیتی، قطعاً قربانیان بسیاری را در بر خواهند داشت؛ ۲- بی‌تفاوتی به اخلاق و قانون. که در این حال ما اوج عاملیت و کنشگری را شاهدیم، هر کس از این شرایط برای خودش منفعتی به دست بیاورد. موقعیتی که هر کس هر چقدر توانست غارت کند. نگاهی به آمارهای اخیر افزایش بی‌سابقه میلیاردرها در ایران، شاهدهی است بر این ماجرا که جامعه‌ای که روزانه در آن بیش از صد نفر فقط بر اثر کرونا جان می‌دهند، آن‌روی سکه جامعه‌ای است که در اوج بحران‌های جهانی کرونا و رکود اقتصادی جهان، بالاتری میزان میلیاردرهای جدید را دارد.

دسته سوم در میانه این گروه‌ها، عده اندکی هستند که هنوز به جامعه و نظم اخلاقی و به قانون اعتقاد دارند. این دسته هم ویژگی‌شان، بی‌تفاوتی به بی‌تفاوت شدن است. آن‌ها مهم‌ترین خصلتشان، بی‌تفاوت نبودن نسبت به جامعه و مردم است. کسانی که همانند گروه دوم، رسالتی برای خودشان قایل هستند. اما برخلاف گروه دوم که رسالتشان منافع شخصی‌شان است، این گروه سوم، رسالتشان، نفع و خیر عمومی است. اگر نتیجه دو گروه قبلی، افول خیر عمومی و شاید رشد شر عمومی باشد، نتیجه این گروه، تقویت و توسعه خیر عمومی و احیای جامعه و دفاع از جامعه است. این گروه کسانی هستند که کنشگری و عاملیت خودشان نه برای منافعشان که برای دفاع از جامعه و مردم صرف می‌شود. مردمانی که هنوز مصداقی از الگوهای اخلاقی زیستن، متعهدانه زیستن و... را در خودشان دارند. آدم‌هایی که در این بلبشوی سعی می‌کنند به مردم کمک کنند. آدم‌هایی که در میانه این بحران‌ها سهم خودشان را برای نجات طبیعت ایران، همدلی با مردمی که قربانی بی‌کفایتی‌ها و بی‌مسئولیتی‌های اقتصادی شده‌اند، و مهم‌تر از همه ساختن راهی برای نجات جامعه ایفا می‌کنند. این گروه اقلیت هر چند در میانه دو گروه فوق چندان دیده نشوند، اما تنها راه نجات از این مهلکه هستند. شاید بتوان گفت اگر به همت این گروه اقلیت، که می‌توان آن‌ها را بی‌تفاوت نسبت به اصل بی‌تفاوتی دانست، جامعه احیا شود که در این صورت امیدی به آینده هست، اما اگر این گروه هم نتیجه‌ای نداشته باشند، باید روزهای تیره‌تری را در انتظار داشته باشیم. به همین دلیل تنها راه برای نجات آینده، در این وضع غارت‌زده جامعه، تلاش برای دفاع از جامعه و همراهی با کسانی است که در این راه قدم برداشته‌اند. سیاست و اقتصاد مدت‌هاست تصرف و غارت شده‌اند، بقای جامعه از دفاع از جامعه می‌گذرد تا خیر عمومی به مهم‌ترین معیار حکمرانی و مسئولیت‌پذیری در هر سطحی بدل شود. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- اتفاقی که در ایران امروز افتاده، در عمل نوعی اختلال در نظم و روال زندگی روزمره است. پیش‌بینی‌پذیری و روشن بودن روال‌های جاری در زندگی روزمره، جایش را به حجم انبوهی از تغییراتی با منشأ مبهم داده است.
 - شاید به کمک گروه اقلیت، که می‌توان آن‌ها را بی‌تفاوت نسبت به اصل بی‌تفاوتی دانست، جامعه احیا شود که در این صورت امیدی به آینده هست، اما اگر کارهای این گروه هم نتیجه‌ای نداشته باشند، باید روزهای تیره‌تری را در انتظار داشته باشیم.
 - چه کسی مسئول مرگ این همه آدم در پیک‌های پیاپی کرونا در جامعه ایرانی است؛ در شرایط فعلی، که همه در آیین‌های افتتاحیه واکسن‌ها هستند و مردم هم در صف‌های بی‌پایان واکسیناسیون یا اتاق‌های آی‌سی‌یو، مشخصاً کسی مسئول نیست. این دقیقاً موقعیت تعلیق جامعه یا اثبات بی‌صاحب بودن امور است. تعلیق نظم اخلاقی که هسته اصلی هر نوع جامعه‌ای است.
- از این رو باید دقت کرد جامعه امروز تا این‌جای کار دو نوع بی‌تفاوتی را شاهد است: ۱-

فروپاشیده یا فرسوده شده است، بی‌تفاوت شدن به جامعه. اما بی‌تفاوتی در این حالت می‌تواند افراد را به تقدیرگرایی افراطی پیش ببرد که همه تلخی‌ها و آشفته‌گی‌ها را بپذیرند. یا آنکه در جایی آن‌ها را به سمت غریزه بقا به هر نحو ممکن بکشاند. در موقعیت بی‌تفاوتی آدم‌ها حسب منش و الگوهای فرهنگی جاری خودشان زندگی را پیش می‌برند و تغییرات شتاب‌زده بی‌حساب و کتاب را ناظرند و سعی می‌کنند با نوعی تفسیر اخلاقی و الهیاتی این بی‌نظمی و بی‌اخلاقی مدیریتی جامعه را تحمل‌پذیر کنند. اما وقتی این مسیر هم جواب ندهد، یا به بازنده‌های بزرگ بدل خواهند شد که همه امیدها و صبرهایشان برای زیست اخلاقی در جامعه‌ای آشفته و فرسوده را بی‌نتیجه خواهند یافت، یا آنکه تغییر مسیر خواهند داد و به گروه دوم خواهند پیوست.

گروه دوم، کسانی هستند که در این موقعیت آشفته بر سر دوراهی خطیری قرار می‌گیرند: یا بر اساس الگوهای اخلاقی و منش فرهنگی خودشان و در چارچوب‌های اخلاقی عمل کنند و تلاش کنند از این وضعیت آشفته و بلبشوی بی‌نظمی‌ها، خودشان را نجات بدهد ولی تلاش خواهند کرد که کارهایشان بر طبق معیار اخلاق و قانون (به‌طور نسبی) باشد؛ یا آنکه از سوی دیگر وقتی می‌بینند در جامعه اولین چیزی که متلاشی شده نظم اخلاقی و قانونی است لذا هیچ تضمینی برای منابع و حقوق این افراد نیست، به این نتیجه می‌رسند که جامعه در یک بازی بزرگ بی‌اخلاقی و بی‌قانونی درگیر شده است. مسئولان به‌جای وظیفه‌شان، به فکر منافعشان هستند و امور به حال خود رها شده‌اند و هر کس گلیم خودش را چسبیده است و یک موقعیت غارت شکل می‌گیرد. در این حالت، معمولاً مهم‌ترین استراتژی بی‌تفاوتی است، اما نه بی‌تفاوتی به جامعه و تغییراتش، بلکه بی‌تفاوتی به اخلاق و قانون. در دسته اول آدم‌ها به جامعه بی‌تفاوت می‌شوند تا بتوانند به اخلاق و حریم شخصی‌شان متعلق و متعهد بمانند. در این دسته، آدم‌ها به قانون و اخلاق بی‌تفاوت می‌شوند که منافع و علائق خودشان را تضمین کنند، به هر نحو و از هر راهی که ممکن شود.

این دسته دوم، به نظر می‌رسد که اکثریت جامعه را درگیر خودش کرده است. دلیل اصلی‌اش هم آن است که مسئولان و متولیان نظم اخلاقی و هنجاری جامعه، خودشان از مسببان اصلی این بی‌نظمی و بی‌اخلاقی‌ها هستند. لذا اولین قربانی این شرایط، اخلاق و قانون (در کلیت آن، نظم اجتماعی) خواهد بود. منظوم از اخلاق آن چیزی نیست که در کتاب قانون یا کتاب اخلاقی نوشته شده است، منظور یک نوع قواعد ضمنی مفروض در جامعه است که آدم‌ها به‌واسطه آن‌ها به رعایت حقوق خودشان و عدم تخطی به حریم دیگران ملزم می‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر همبستگی اجتماعی و فرهنگی نمادی از آن نوع اخلاق و قانون واقعی در جامعه است. به همین خاطر اکثریت افراد سعی می‌کنند در این میان صرفاً به منافع خودشان، به غریز خودشان، به خواسته‌ها و هوس‌های خودشان فکر کنند و مهم‌تر از همه چندان تأثیری از عواقب کارهایشان به خودشان ندهند. اینکه کوتاهی یک مدیر در واکسیناسیون، منجر به مرگ روزانه بالای صد نفر می‌شود، اینکه مزرعه بیت‌کوین برای عده‌ای از افراد و نهادها، منجر به بحرانی برای مردم می‌شود، اینکه سوءمدیریت عده‌ای، منجر به تخریب فاجعه‌بار طبیعت در بخش‌های زیادی از کشور می‌شود و اینکه کوتاهی یک مقام مسئول، منجر به فساد گسترده در نهادهای زبردست او می‌شود و... همه این‌ها نه‌تنها تأثیری را بر نمی‌انگیزد، بلکه در نهایت هیچ بار اخلاقی هم ندارد، همه آن مقامات، شب را با خیالی آسوده سر بر بالین می‌گذارند. خطرناک‌ترین وضعیت جامعه در همین جاست: معیاری برای قضاوت نداشته باشد. در این نوع موقعیت فرسایشی، قبل از هر چیز معیارهایی برای ارزیابی، قضاوت و تعیین مسئولیت از بین می‌رود و سپس این شرایط آنومیک و فرسایشی شکل می‌گیرد که نمونه اعلامی آن مدیریت کروناست. چه کسی مسئول مرگ این همه آدم در پیک‌های پیاپی کرونا در جامعه ایرانی است؛ در شرایط فعلی، که همه در آیین‌های افتتاحیه واکسن‌ها هستند و مردم هم در صف‌های بی‌پایان واکسیناسیون یا اتاق‌های آی‌سی‌یو، مشخصاً کسی مسئول نیست. این دقیقاً موقعیت تعلیق جامعه یا اثبات بی‌صاحب بودن امور است. تعلیق نظم اخلاقی که هسته اصلی هر نوع جامعه‌ای است.

درک از چیستی و چرایی فقر

اقدامی مهم برای مبارزه با فقر

فقر چیست و چه ابعادی دارد؟ درک خود افراد فقیر از فقر چقدر در سیاست‌های معطوف به کاهش فقر بررسی و به کار گرفته می‌شود؟ این مقاله تحلیلی را بخوانید.

تجربه

مقدمه

برمی‌گردد. زمانی که سر چارلز بوث^۱ و سباینام روان‌تری^۲ به مطالعه در حوزه فقر پرداختند. با این حال بررسی سیستماتیک فقر و به خصوص شیوه‌های اندازه‌گیری آن در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ و به پیروی از سنن (۱۹۷۶) به یک موضوع با اهمیت در مطالعات اقتصادی بدل شد. سن روشن ساخت که بررسی فقر نیازمند یک فرآیند دوماه‌گانه شامل تعیین فقیر و تجمیع اطلاعات برای دستیابی به یک شاخص یکتای فقر است. این شاخص می‌تواند با توجه به نمونه‌های مختلف فقر شامل «میزان»، «شدت» و «تابرایی»، به اشکال متفاوتی ساخته شود. تعیین شاخصی که فقر و رفاه را باید مبتنی بر آن اندازه‌گیری کرد، چگونگی تعیین خط فقر و روش تجمیع اطلاعات موضوع مطالعات بی‌شمار در حوزه فقر بوده است. تا پیش از آنکه سن (۱۹۸۵) موضوع فقر قابلیت را مطرح کند، جمع‌آوری و ارائه اطلاعات برای سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران و پژوهش‌ها در زمینه فقر، روی درآمدها و هزینه‌ها و وجوه مختلف شاخص فقر متمرکز بود. سن (۱۹۸۵) سرآغازی برای رویکرد چندبعدی به مسئله فقر بود. وی با مطرح کردن فقر قابلیت، محرومیت از قابلیت‌های داشتن یک زندگی خوب را به عنوان فقر مطرح کرد و به این ترتیب پایه‌گذار نگرش چندبعدی به اندازه‌گیری فقر شد. با انتشار شاخص توسعه انسانی توسط برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) در سال ۱۹۹۰، حرکت مشخصی به سوی رویکرد چندبعدی به فقر، آغاز شد و همچنان به عنوان یکی از موضوعات اصلی مطالعات در حوزه فقر باقی ماند؛ تا جایی که اریک توریک، اقتصاددان شهیر متخصص فقر معتقد است: «تقریباً تمام مسائل حل نشده در تحلیل فقر به طور مستقیم یا غیرمستقیم به ماهیت چندبعدی و پویایی‌های فقر مربوط می‌شود.» موضوع بااهمیتی که در نگرش

مولای‌ناتان و شفیر (۲۰۱۳) در کتاب «کمپایی: چرا برخورداری از حداقل‌ها هم به معنای داشتن خیلی چیزها است»^۱ می‌نویسند: «اگر می‌خواهید فقر را درک کنید، تصور کنید که در فضای دیگری هستید. دیشب به زحمت خوابتان برده، برایتان دشوار است که روشن و شفاف فکر کنید، خویشتن‌داری بدل به یک چالش شده است، حواستان پرت است و به آسانی آشفته می‌شوید و این‌ها هر روز اتفاق می‌افتد. فقر علاوه بر چالش‌های مادی، چالش‌های ذهنی متعددی نیز به همراه دارد... تحت این شرایط، همه ما شکست می‌خوریم (یا حتی همین حالا هم شکست خورده‌ایم)». این توضیح موجز ناظر بر آن است که برای درک فقر لازم است در شرایط افراد فقیر قرار گرفت، در غیر این صورت برداشت از فقر متفاوت از آن چیزی است که افراد فقیر احساس می‌کنند و این امر می‌تواند ریشه ناکارآمدی سیاست‌گذاری‌ها باشد.

برخلاف حجم قابل توجه اظهارنظرها و نوشته‌ها در مورد فقر، همچنان درک خود افراد فقیر از فقر، در طراحی سیاست‌های معطوف به کاهش فقر کمتر بررسی و به کار گرفته می‌شود. حال آنکه در طراحی سیاست‌های مقابله با فقر لازم است فهم و درک خود افراد فقیر از ابعاد، علت‌ها و راه‌حل‌های فقر مورد توجه باشد. مستندسازی این درک و دیدگاه‌ها و مقایسه آن با فهم نمایندگان جامعه و مقامات دولتی از طریق مصاحبه‌های عمیق می‌تواند تفاوت بین فهم این دو گروه از فقر را مشخص کند و دلالت‌های سیاستی قابل توجهی در مسیر کاهش فقر داشته باشد. چنان که از مرور مطالعات و ادبیات علمی در این زمینه قابل استنباط است، بین درک از فقر توسط دولت و افراد فقیر باید تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد. همچنین مبتنی بر دیدگاه افراد فقیر، فقر تنها فقدان درآمد کافی نبوده، بلکه ترکیبی از انواع محرومیت‌ها است. بنابراین هر چند رشد اقتصادی پیش‌نیاز اصلی برای کاهش مؤثر فقر است، اما کافی نیست. برای داشتن سیاست‌های مؤثر، لازم است ماهیت فقر و درک پایین به بالا از فقر مورد توجه باشد.

مروری مختصر بر سابقه اندازه‌گیری کمی فقر و تغییرات نرخ فقر

سابقه مطالعات مدون در خصوص فقر و اندازه‌گیری آن به اواخر قرن نوزدهم



جواد عرب پارمحمدی

عضو هیئت علمی پژوهشکده امور اقتصادی



علیرضا محمدی

پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید

در باره فقر، ابعاد و

سیاست‌های مقابله

با فقر بدانید، خواندن

این مقاله به شما

توصیه می‌شود.

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ «رویکرد بررسی واقعیت» در کشورهای مختلفی به منظور شناخت روحیات، ویژگی و درک افراد فقیر از مقوله فقر به کار بسته شده است. با این وجود، در سطح مطالعات نویسندگان، در ایران این موضوع کمتر مورد توجه قرار دارد. شاید که منابع قابل توجهی برای مقابله با فقر هزینه می‌شود، لیکن حداقل در معیارهای غیر پولی فقر اما، دستاوردهای شایسته‌ای حاصل نمی‌شود.

▶ رویکرد بررسی واقعیت، از طریق «مطالعات غوطه‌وری و شنیداری» به صورت گذشته‌نگر و طولی، فرصتی را برای دولت‌ها، خیران، برنامه‌های توسعه و دیگران فراهم می‌کند تا روشن کنند که آیا سیاست‌ها و مداخلات آن‌ها مناسب بوده و به بهبود ملموس زندگی افراد مدنظر منجر می‌شود یا خیر.

▶ جدا افتادگی و محرومیت سیستماتیک اقلیت‌های قومی، قبایل، زنان و افراد دارای معلولیت از مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی و دسترسی به نهادهای می‌تواند به چرخه بایرداری فقر منجر شود.

ابتنا به رویکرد بررسی واقعیت یا رویکردهای جایگزینی که درک عمیق‌تری از وضعیت، خواسته‌ها و دانش‌های افراد فقیر در اختیار قرار می‌دهد می‌تواند به عنوان مکملی سایر فعالیت‌ها، اقدامات و سیاست‌ها را هدفمند کند و نتیجه‌بخشی آن‌ها را گسترش دهد



عکس: رضا مطهریان

نیاز برای تصمیم‌گیری ندارد، به‌ویژه هنگامی که منابع مادی کمیاب است و ممکن است تمایل افراد برای عملی کردن خواسته‌هایشان محدود شود. بنابراین به عنوان پیش‌نیازی برای سیاست‌گذاری لازم است بررسی شود که چرا افراد فقیر ممکن است رفتاری انجام دهند که در ظاهر فقر را تداوم می‌بخشد، مانند وام گرفتن بیش از حد و پس‌انداز اندک، سرمایه‌گذاری ناچیز در بهداشت و آموزش و نادیده گرفتن برنامه‌ها و سیاست‌هایی که برای کمک به آن‌ها طراحی شده است. شواهد تجربی نشان می‌دهد که این تصمیمات ناشی از ارزش‌های انحرافی یا یک فرهنگ فقر مخصوص افراد فقیر نیست. در مقابل، هم افراد فقیر و هم افرادی که فقیر نیستند به روش مشابهی تحت تأثیر برخی محدودیت‌های شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی در تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. با این حال، این «زمینه فقر»^۲ است که تصمیم‌گیری را به روش‌های مهم و بنیادی اصلاح می‌کند.

فقر صرفاً کمبود پول نیست. انتخاب‌های مداوم و روزمره دشوار مرتبط با فقر در واقع از ظرفیت یا منابع ذهنی فرد مالیات می‌گیرند. این مالیات شناختی^۳، به نوبه خود می‌تواند منجر به تصمیمات اقتصادی شود که فقر را تداوم ببخشد. نخست، فقر باعث ایجاد تمرکز شدید بر زمان حال به هزینه آینده می‌شود. از آن‌جا که افراد فقیر باید منابع ذهنی خود را به سمت مقابله با مشکلات مربوط به فقر سوق دهند - به عنوان مثال پرداخت بدهی‌ها یا سالم نگه داشتن فرزندان خود - کمتر به انجام سایر وظایف مهم خود که ممکن است به لحاظ شناختی دشوار و طاقت‌فرسا باشد، مانند صرف تلاش بیشتر و کارآمدتر در کار یا سرمایه‌گذاری به‌موقع در زمینه آموزش و بهداشت، توجه می‌کنند. دوم، فقر همچنین می‌تواند قاب‌های ضعیفی ایجاد کند که از دریچه آن‌ها افراد به فرصت‌ها بنگرند. فقر می‌تواند ظرفیت آرزوها (اپادورای ۲۰۰۴)^۴ و استفاده از فرصت‌های موجود را کم‌رنگ کند. سوم، محیط‌های افرادی که در فقر زندگی می‌کنند الزامات شناختی^۵ بیشتری را ایجاد می‌کند. فقدان زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی خاص که باعث کاهش

چندبعدی به مقوله فقر مطرح می‌شود، شناخت ابعاد مختلف فقر و شاخص‌هایی است که این ابعاد را نمایندگی می‌کنند. از منظر گراسکی (۲۰۰۶) «انتخاب ابعاد شایسته توجهی ویژه است چرا که اقتصاددانان هنوز به این نتیجه نرسیده‌اند که چه ابعادی مهم هستند و در عین حال حتی در مورد اینکه چگونه باید تصمیم گرفت که چه ابعادی مهم هستند نیز اتفاق نظر ندارند.»

گذشته از آنکه چه معیاری برای سنجش رفاه می‌تواند مدنظر باشد، فقر از نگاه نسبی و مطلق بودن نیز قابل تمایز است. به منظور ایجاد قابلیت مقایسه بین کشورها بانک جهانی سه معیار را برای فقر مطلق بر حسب برابری قدرت خرید دلار معرفی کرده است. تقریباً ۹.۲ درصد از جمعیت جهان (۷۰۰ میلیون نفر) در فقر مطلق به سر می‌برند (درآمد کمتر از ۱.۹ دلار بر حسب برابری قدرت خرید). این در حالی است که این نسبت در سال ۱۹۹۰ تقریباً ۳۵ درصد و تعداد افراد فقیر به ۱.۸ میلیارد نفر بالغ بود. با این خط فقر تنها ۰.۳ درصد از مردم ایران در سال ۲۰۱۷ (آخرین اطلاعات موجود) از فقر مطلق رنج برده، حال آنکه این نسبت در سال ۱۹۹۰ معادل ۶.۷ درصد بوده است. با خط فقر ۳.۲ دلار (بر حسب برابری قدرت خرید) سرشمار فقر در ایران از ۲۰.۹ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲.۷ درصد در سال ۲۰۱۷ رسیده و با خط فقر ۵.۵ دلار (بر حسب برابری قدرت خرید) نرخ فقر در این فاصله زمانی از ۴۵.۳ درصد به ۱۲.۹ درصد کاهش یافته است.^۶ این ارقام حکایت از آن دارد که وضعیت فقر مطلق در ایران در مقایسه با جهان نامناسب نبوده و در عین حال بهبودهای قابل توجهی نیز در کاهش فقر حاصل شده است. با این وجود، نسبتی از جمعیت که در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند در کشور ایران قابل توجه است. سازمان ملل متحد با توجه به اطلاعات و آمار داخلی کشورها و مطالعات دیگر، نسبت جمعیت کشورهای مختلف جهان که در محله‌های فقیرنشین، زائغ‌نشین و یا مناطقی که فاقد امکانات مناسب برای سکونت هستند را مورد ارزیابی قرار داده است. مبتنی بر این مطالعه، آفریقای مرکزی با ۹۵ درصد و سودان با ۹۱ درصد جمعیت ساکن در محله‌های فقیرنشین بدترین وضعیت جهان را دارند. در مقابل، کشورهای آلمان، کانادا، دانمارک، سوئد و نروژ فاقد جمعیت قابل توجه ساکن در چنین مناطقی هستند. در ایران ۲۵ درصد از جمعیت در محله‌های فقیرنشین ساکن هستند^۷ که تفاوت قابل توجهی با درصد افراد فقیر در کشور دارد. این تفاوت می‌تواند یکی از دلایل بیش‌برآوردی فقر در ایران توسط ناظران داخلی باشد.

علل فقر از دیدگاه افراد فقیر

به طور کلی، دلایل فقر می‌تواند با توجه به ملیت‌ها و مناطق و در مقایسه با سایر کشورها در سطح جهانی متفاوت باشد. با این حال، موارد مشترکی در میان این عوامل و دلایل وجود دارد. دیدگاه سوسیالیستی فقر را به توزیع نامناسب سرمایه، ثروت و منابع مرتبط می‌داند و بازتوزیع ثروت را به عنوان راه‌حل مسئله فقر مطرح می‌سازد. دیدگاه نئولیبرال اما فقر را به ایجاد تمرکز در بازارهای آزاد دانسته و خصوصی‌سازی، توقف مخارج عمومی و مقررات‌زدایی را راه مقابله با فقر می‌داند.

اگر تصور سیاست‌گذاران این باشد که فقر نتیجه ارزش‌های انحرافی و نقص شخصیت است - همان‌طور که بسیاری از راهبردهای ضدفقر در انگلستان و ایالات متحده تا اواخر قرن نوزدهم چنین دیدگاهی داشتند (راوالیون، پریجت و کاپور، ۲۰۰۹) - یا اینکه افراد فقیر حقیقتاً مزایای سرمایه‌گذاری‌های مهم مانند آموزش را درک نمی‌کنند، سیاست‌گذاران ممکن است راهکارهایی شامل اقناع والدین برای سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش را در پیش بگیرند. در مقابل اگر ایشان اعتقاد داشته باشند که تصمیم به دور نگه داشتن کودک از مدرسه صرفاً ناشی از یک نظام سیاسی و اقتصادی است که ذاتاً بر علیه افراد فقیر عمل می‌کند، این احتمال وجود دارد که از سهمیه‌بندی یا توزیع مجدد منابع در سطح وسیع حمایت کنند. هر دو این روایت‌های مربوط به فقر، تصویری ناقص از تصمیم‌گیری و انتخاب ارائه می‌دهند. روایت نخست، تأکید اندکی بر محدودیت‌هایی دارد که فراتر از اختیار تصمیم‌گیرنده است - مانند هزینه‌های مربوط به تحصیل در مدرسه یا فقدان قوانین آموزش اجباری قابل اجرا، که می‌تواند والدین را مجبور به فرستادن فرزندشان به مدرسه کند. روایت دوم، کاری به منابع شناختی مورد

بارهای شناختی^{۱۱} در زمینه‌ها و بافت‌های پرهزینه می‌شود - مانند آب لوله‌کشی، مراقبت سازمان‌یافته از کودکان و بدهکاری درآمد- سد راه کسانی می‌شود که در وضعیت درآمدی پایینی زندگی می‌کنند و با شماری از تصمیم‌گیری‌های روزمره که منابع ذهنی را تحلیل می‌برند، مواجهاند (بجرجی و مولای‌ناتان، ۲۰۰۸)^{۱۲}. به عنوان مثال، در جوامعی مانند آمریکا، والدین به ندرت نیاز دارند که به‌طور جدی هزینه‌ها و فایده‌های حضور فرزندان خود را در مدرسه سبک و سنگین کنند. سامانه‌های ثبت موالید و اجرای قوانین غیبت از مدرسه^{۱۳} در مقابل هرگونه چالش داخلی که والدین را از فرستادن فرزندان خود به مدرسه بازدارد، توازن برقرار می‌کند. علاوه بر این، بازارهای رسمی اعتبار و بیمه، افراد را قادر می‌سازند که کمتر به شبکه‌های اجتماعی تکیه و شوک‌های ناگهانی^{۱۴} بر سلامتی یا درآمد خود وارد کنند.

همراهی و همگامی محرومیت مادی با فقر به‌خوبی مستند شده است. فقر با احتمال زیاد در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که باید از وعده‌های غذایی صرف‌نظر کنند یا در خانه‌های نامرغوب زندگی کنند. ممکن است بدهی‌های زیادی داشته باشند. احتمال دارد سکونتگاه‌های ایشان به وسیله باران تخریب و یا توسط افراد و نهادهای قدرتمندتر مصادره شود. شاید هر روز مجبور باشند چندین بار به دنبال آوردن آب آشامیدنی بروند. شواهد اخیر نشان می‌دهد که این وضعیت کمبود منابع - یا شکاف بین نیازها و منابع مورد نیاز برای تحقق آن‌ها - بارهای شناختی بیشتری ایجاد می‌کند که به طرق مختلف، فراتر از محدودیت‌های مالی مشخص، در تصمیم‌گیری‌های او اختلال ایجاد کند. به‌طور خاص، نگرانی‌های مبرم مالی مرتبط با فقر نحوه توجه افراد را تغییر می‌دهد و تمرکز شدیدی بر روی مشکلات حال حاضر و غفلت از سایر مشکلات در آینده، ایجاد می‌کند (مولای‌ناتان و شفیق ۲۰۱۳).

در نگاهی کلان و مبتنی بر جمع‌بندی مطالعات موجود، مهم‌ترین دلایل فقر در سطح خرد و حاصل از بررسی مجموعه‌ای مطالعات میدانی در اقصی‌نقاط جهان عبارتند از:

- ▶ ناتوانی خانوارهای فقیر برای سرمایه‌گذاری در خرید و به مالکیت درآوردن اموال و دارایی‌ها
- ▶ سطوح محدود یا بسیار ضعیف آموزش که منجر به فرصت‌های کمتری می‌شود
- ▶ دسترسی محدود به اعتبارات و تسهیلات که به فقری عمیق‌تر از سطح فقر موروثی منجر می‌شود
- ▶ جدافتادگی و محرومیت سیستماتیک اقلیت‌های قومی، قبایل، زنان و افراد دارای معلولیت از مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی و دسترسی به نهادها (این محرومیت و جدامانگی می‌تواند به چرخه پایداری فقر منجر شود).
- ▶ جنگ، جرم و خشونت که در زمره دلایل اصلی برای بروز فقر بر شمرده شده است (در ۳۹ کشوری که از سال ۲۰۰۰ به بعد خشونت سیاسی و جرایم سازمان‌یافته در سطح بالایی قرار داشته است، میزان فقر دو برابر کشورهای که جنگ، جرم و خشونت در آن‌ها کمتر بوده، گزارش شده است).
- ▶ بیکاری (بدون پول حاصل از شغل افراد به ورطه فقر فرومی‌افتند. بر اساس یک مطالعه میدانی، در نیمی از کشورهای مورد بررسی که در آن‌ها افراد جوان به گروه‌های شورش‌پسوسته بودند [که خود علتی برای فقر است] دوسوم از شرکت‌کنندگان در مطالعه میدانی گزارش کردند که بیکاری و فرصت‌های اندک دلیل اصلی این امر بوده است).
- ▶ بدهی (از این جهت که افراد زیادی بدون داشتن پول یا منابع مالی به مقدار قابل توجهی درون نظام مالی یا خارج از نظام مالی به قرض گرفتن پرداخته و توان بازپرداخت آن را ندارند).

همچنین دلایلی در سطح کلان نیز برای فقر متصور است که بیش از همه توجه‌کننده فقیر بودن کشورها و مناطق است تا فقر خانوارها. برخی از مهم‌ترین این دلایل به قرار زیر هستند:

- ▶ مستعمره بودن؛ عجم‌اغلو و رایبسون بحث می‌کنند که فقر با مسئله مستعمره بودن کشورها در ارتباط است، چرا که استعمار نهادهایی را از خود به جای

می‌گذارد که ناپایدار بوده و زوال آن‌ها منجر به ایجاد فقر در جوامع می‌شود. کمبود منابع غذایی و کشاورزی و محدودیت در دسترسی به آب آشامیدنی سالم؛ در فقیرترین کشورها، منابع محدود برای کشاورزی و تولید غذا زنده‌ماندن مردم را تهدید و منابع را تحدید می‌کند و به تسریع فقر منجر می‌شود.

▶ تغییر اقلیم؛ تغییر اقلیم به واسطه ایجاد قحطی یا رخدادهای طبیعی نظیر سیل می‌تواند به ایجاد فقر منتهی شود. به ویژه که بخش قابل توجهی از کم‌درآمدترین مردم جهان به کشاورزی و دامداری مشغول بوده و تغییر اقلیم می‌تواند درآمد آن‌ها را متأثر ساخته و ایشان را به ورطه فقر بکشاند. بانک جهانی هشدار می‌دهد که بدون انجام مداخلات مورد نیاز، تغییر اقلیم می‌تواند تا سال ۲۰۳۰ به فقیر شدن ۱۰۰ میلیون نفر منجر شود.

▶ دسترسی محدود و ناکافی به مراقبت‌های بهداشتی به ویژه برای مادران و کودکان؛ افرادی که سالم نیستند کمتر کار می‌کنند، از بهره‌وری پایین‌تری برخوردارند و تقاضای بیشتری بر نظام مراقبت بهداشتی تحمیل می‌کنند.

▶ توزیع نابرابر منابع؛ توزیع نامتناسب منابع منجر به فقر سیستماتیک شده و افرادی که از منابع بیشتری برخوردارند، دسترسی بهتری به خدمات خواهند داشت.

▶ حکمرانی ضعیف (ظرفیت محدود دولت)، فساد و زیرساخت‌های نامناسب؛ این شرایط فرصت‌ها را از اختیار بخشی از مردم خارج می‌کند و به نابرابری فرصت‌ها دامن می‌زند.

یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مطالعاتی که در این حوزه انجام شده است، مطالعه «صدهای فقیر» (نارایان، ۲۰۰۰)^{۱۵} است. در این مطالعه، به شکلی نظام‌مند دیدگاه‌های ۶۰ هزار نفر از مردان و زنان که در فقر زندگی می‌کنند از ۶۰ کشور جهان جمع‌آوری و تحلیل شده است. بر اساس یافته‌های این مطالعه فقر ابعادی فراتر از کمبود درآمد دارد. اطلاع از ابعاد مختلف فقر از این رو دارای اهمیت است که بر مداخلات مورد نیاز برای بهبود وضعیت رفاهی افراد تأثیرگذار خواهد بود. افزایش آموزش و سطح تحصیلات خود به برآمدهای بهداشتی بهتری منجر می‌شود و افزایش سطح بهداشت و سلامت می‌تواند بالقوه سطح درآمد را افزایش دهد. تأمین شبکه‌های امن به افراد فقیر اجازه می‌دهد تا در فعالیت‌های دارای ریسک و بازده بیشتر مشارکت داشته باشند. جلوگیری از تبعیض علیه زنان، اقلیت‌های قومی و سایر گروه‌های محروم به صورت مستقیم سطح رفاهی ایشان را افزایش داده و در عین حال توانایی ایشان برای افزایش درآمد خود را بهبود می‌بخشد.

بر اساس این مطالعه «فقر مشتمل بر بسیاری از ابعاد درهم‌تنیده است. نخست، هرچند فقر به ندرت راجع به فقدان یک چیز خاص است، اما حد پایین فقر فقدان غذا است. دوم، فقر دارای ابعاد روانی بااهمیتی است که کم‌توانی، خشونت، وابستگی، شرم و احساس حقارت از مصادیق آن هستند... سوم، افراد فقیر دارای محدودیت در دسترسی به زیرساخت‌های اساسی مانند جاده‌ها، حمل و نقل و آب پاکیزه هستند. چهارم... افراد فقیر به این نتیجه رسیده‌اند که آموزش می‌تواند راهی برای گریز از فقر باشد... پنجم، فقر سلامت و بیماری تقریباً در همه‌جا به عنوان منبع فلاکت مطرح است. در نهایت، افراد فقیر به ندرت درباره درآمد حرف می‌زنند، اما در عوض تمرکز صحبت ایشان روی مدیریت دارایی‌ها - فیزیکی، انسانی، اجتماعی و محیطی - به عنوان راهی برای فائق آمدن بر آسیب‌پذیری‌های خویش است.»^{۱۶}

بر مبنای آنچه در مطالعه «صدهای فقیر» در خصوص ابعاد و نمودهای مختلف فقر از افراد فقیر جست‌وجو شده است، می‌توان دلایل و عوامل زیر را برای فقر مورد نظر داشت^{۱۷}:

- ▶ بدن: گرسنگی، خستگی، مریضی و فقر ظاهری
- ▶ امرار معاش و اموال: ناپایداری، فصلی یا ناکافی بودن
- ▶ مهارت‌ها و توانایی‌ها: فقدان اطلاعات، تحصیلات، مهارت‌ها و اعتماد
- ▶ محل زندگی: کوچک، پرخطر، بدون خدمات و بدنام
- ▶ امنیت: فقدان ایمنی و آرامش ذهنی
- ▶ نهادهای مبارزه با فقر: ضعیف و گسسته بودن نهادهای مقابله با فقر
- ▶ رفتار: نادیده گرفته شدن یا مورد سوءاستفاده قرار گرفتن توسط افراد توانمند

به عنوان پیش‌نیازی برای سیاست‌گذاری لازم است بررسی شود که چرا افراد فقیر ممکن است رفتاری انجام دهند که در ظاهر فقر را تداوم می‌بخشد، مانند وام گرفتن بیش از حد و پس‌انداز اندک، سرمایه‌گذاری ناچیز در بهداشت و آموزش و نادیده گرفتن برنامه‌ها و سیاست‌هایی که برای کمک به آن‌ها طراحی شده است.

بر غیررسمی بودن و حضور در فضای خصوصی افراد، بهترین شرایط ممکن را برای صادق بودن فراهم می‌کند تا اعضای تیم مطالعه بتوانند با تجربه و مشاهدات دست اول خود به بررسی مذاکرات بپردازند.

این رویکرد تاکنون در کشورهای مختلفی به منظور شناخت روحیات، ویژگی و درک افراد فقیر از مقوله فقر به کار بسته شده است. با این وجود، در سطح مطالعات نویسندگان، در ایران این موضوع کمتر مورد توجه قرار دارد. از همین رو است شاید که منابع قابل توجهی برای مقابله با فقر هزینه می‌شود، لیکن حداقل در معیارهای غیر پولی فقر (پیش‌تر در خصوص جمعیت ساکن در محله‌های فقیر نشین ایران و سطح نسبتاً بالای آن بحث شد)، دستاوردهای شایسته‌ای حاصل نمی‌شود. ابتدا به رویکرد بررسی واقعیت یا رویکردهای جایگزینی که درک عمیق‌تری از وضعیت، خواسته‌ها و داشته‌های افراد فقیر در اختیار قرار می‌دهد می‌تواند به عنوان مکملی سایر فعالیت‌ها، اقدامات و سیاست‌ها را هدفمند کند و نتیجه‌بخشی آن‌ها را گسترش دهد. ■

پی‌نوشت

- Mullainathan and Shafir, Scarcity: Why Having Too Little Means So Much
- Booth, 1888
- Rowntree, 1901

۴. منبع: بانک جهانی

۵. منبع: سازمان ملل متحد

- (Narayan, Pritchett, and Kapoor, 2009)
- context of poverty
- cognitive tax
- Appadurai, 2004
- cognitive demands
- cognitive burdens
- Banerjee and Mullainathan, 2008
- truancy laws
- weather shocks
- Voices of the Poor

۱۶. نارایان و همکاران، ۲۰۰۰: ۴-۵

۱۷. الکابر و همکاران، ۲۰۱۵

- The Reality Check Approach

تبارشناسی	علت فقر	تعداد	سهم
ساختارگرا	بی‌توجهی سیاست‌گذاران و بی‌میلانی مدیران دولتی	۴۰	۱۹٫۳
	بیکاری و فقدان فرصت‌های شغلی	۳۲	۱۵٫۵
	تبعیض و فقدان برابری اجتماعی	۲۷	۱۳
فردگرا	ساختار اجتماعی	۷	۳٫۴
	تنبلی افراد فقیر و فقدان تلاش برای به دست آوردن شرایط بهتر	۳۹	۱۸٫۸
	فقدان هوشمندی مناسب در فعالیت‌های طول زندگی افراد فقیر	۲۰	۹٫۷
تقدیرگرا	تقدیر (سنوشت)	۲۰	۹٫۷
	به ارث بردن فقر از پدر و مادر فقیر	۱۵	۷٫۲
	خانواده بزرگ و فرزندان فراوان	۷	۳٫۴
جمع	۲۰۷	۱۰۰	

- مناسبات جنسیتی: نابرابری و مزاحمت
- مناسبات اجتماعی: تبعیض و انزوا.

با در نظر داشتن دیدگاه افراد فقیر به مقوله فقر، فراتر از درآمد، می‌توان دریافت که هر چند عناصر سنتی همچون افزایش رشد (ثبات اقتصاد کلان و اصلاحات طرفدار بازار) برای کاهش فقر لازم هستند، اما در عین حال باید به نهادهای پشتیبان و زیرساخت‌های اجتماعی در فرآیند مدیریت افشار آسیب‌پذیر و تشویق به مشارکت به منظور اطمینان از رشد فراگیر تأکید شود. مبتنی بر تحلیل دیدگاه‌ها و تجربیات، به عنوان نمونه می‌توان سه حوزه فعالیت مهم را مشخص کرد که پیشرفت در آن‌ها مکمل یکدیگر هستند، به این معنا که هر یک در جایگاه خود بااهمیت بوده و در عین حال یکدیگر را تقویت می‌کنند:

- ارتقای فرصت‌ها: گسترش فرصت‌های اقتصادی برای افراد فقیر به وسیله تحریک رشد اقتصادی و ایجاد دارایی (نظیر زمین و آموزش) برای ایشان
- تسهیل توانمندسازی: ایجاد نهادهای دولتی پاسخ‌گوتر در برابر افراد فقیر، تقویت مشارکت افراد فقیر در فرآیندهای سیاسی و حذف موانع اجتماعی که حاصل تبعیض‌های قومیتی، نژادی، مذهبی و جایگاه اجتماعی هستند
- افزایش امنیت: کاهش آسیب‌پذیری افراد فقیر در مقابل بیماری، شوک‌های اقتصادی، از دست دادن محصول، بلایای طبیعی و خشونت.

فقر از نگاه روستاییان کشاورز فقیر استان فارس

در میان مطالعاتی که در خصوص فقر از دیدگاه افراد فقیر وجود دارد، یک مطالعه نیز در خصوص دیدگاه افراد فقیر به مسئله فقر وجود دارد که محدود به کشاورزان روستایی استان فارس در ایران بوده و در سال ۲۰۰۵ به انتشار رسیده است. در این مطالعه ۲۰۷ خانوار از ۴ روستا در داراب و فامور و دیدگاه ایشان در مورد دلایل فقر مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج در جدول یک قابل ملاحظه است. بیش از نیمی از پاسخ‌دهندگان (۵۱٫۲ درصد) عوامل ساختاری را علت فقر می‌دانستند. حال آنکه ۲۸٫۵ درصد عوامل فردی را دلیل فقر تشخیص داده و ۲۰٫۳ درصد باقی‌مانده نیز قضا و قدر را دلیل فقر دانسته‌اند. جالب توجه است که در میان این گروه‌ها، کسانی که عوامل فردی را دلیل فقر می‌دانند، به طور متوسط از کیفیت زندگی و رفاه بالاتری برخوردار هستند و به علاوه زمین، تکنولوژی و تولید کشاورزی بیشتری نیز نسبت به سایر دسته‌ها داشته‌اند. در مقابل گروه تقدیرگر در خصوصیات پیش گفته از نامناسب‌ترین وضعیت برخوردار بوده‌اند.

جمع‌بندی؛ لزوم توجه به «رویکرد بررسی واقعیت» در سیاست‌گذاری مقابله با فقر

«رویکرد بررسی واقعیت»^{۱۸}، رویکردی برای تحقیق به منظور بهبود ارتباط بین سیاست‌های حامی فقرا، اجرای آن‌ها و افرادی است که تصور می‌شود چنین سیاست‌هایی در خدمت آن‌ها است. این رویکرد از طریق «مطالعات غوطه‌وری و شنیداری» به صورت گذشته‌نگر و طولی، فرصتی را برای دولت‌ها، خیران، برنامه‌های توسعه و دیگران فراهم می‌کند تا روشن کنند که آیا سیاست‌ها و مداخلات آن‌ها مناسب بوده و به بهبود ملموس زندگی افراد مدنظر منجر می‌شود یا خیر. رویکرد بررسی واقعیت یک رویکرد تحقیق کیفی شناخته‌شده در سطح بین‌المللی است که گروه تحقیق را ملزم می‌کند برای مدت‌زمان طولانی با افرادی که در خانه‌های خود در فقر زندگی می‌کنند، به گذران زندگی پرداخته و از این فرصت برای مکالمه غیررسمی با تمام اعضای خانوار، همسایگان آن‌ها و با بخش‌های خدماتی که بلافاصله با آن‌ها تعامل دارند، استفاده کنند. تأکید

بلوای رمز ارز

چرا این همه درباره رمز ارز حرف زده می شود؟

چرا خیلی از دولت ها با رمز ارزها مخالف هستند؛ این اختلاف ریشه در چه مسائلی دارد و چه باید کرد؟ آیا دولت باید سرمایه گذاری مردم در رمز ارز را تشویق کند؟ پاسخ این سوالات را در مقاله پیش رو بخوانید.

بنا

اسکناس - بدون آنکه تراکنش بانکی انجام شود. طبیعی است این نوع پول دیجیتال کاملا تحت نظارت بانکهای مرکزی است و اپراتورها را در موقعیتی شبیه بانکها قرار می دهد.

رمزارز (Cryptocurrency)

همه رمز ارزها نوعی پول دیجیتال هستند اما هر پول دیجیتالی لزوماً رمز ارز نیست. رمز ارزها نوعی از پول دیجیتال هستند که پردازش و ذخیره سازی آنها با استفاده از الگوریتمهای رمزنگاری (Cryptography) انجام شده و به همین دلیل سطح امنیت بالاتری دارند. اگر پول دیجیتال قرار باشد به صورت عمومی منتشر شود حتماً باید از جعل آن جلوگیری کرد. همان طور که با روش هایی از جعل اسکناس جلوگیری می شود رمزنگاری هم جعل پول دیجیتال را دشوار می کند. هم اکنون هزاران رمز ارز در دنیا وجود دارد اما معروفترین رمز ارز دنیا بیت کوین است که بیشترین سهم را در بازار رمز ارزها دارد.

بلاک چین (Blockchain)

بلاک چین یک فناوری جدید در پردازش و ذخیره سازی داده مبتنی بر رمزنگاری است. این فناوری به دلیل استفاده از یک منطق بدیع و خلاقانه از رمزنگاری، امکان می دهد دادهها به صورتی امن تر و غیرمتمرکز نگهداری و پردازش شوند. بلاک چین نیاز به یک نهاد متمرکز برای تایید اصالت و صحت اطلاعات را از بین می برد و با استفاده از یک ابزار جدید که دفتر کل توزیع شده (Distributed Ledger) نامیده می شود به سامانه های مختلف امکان می دهد داده های خود را در زنجیره ای از بلوک های نرم افزاری که هر بلوک در یک جای متفاوت میزبانی می شود نگهداری کنند چون اطلاعات هر بلوک رمزنگاری شده و شکستن کل زنجیره تقریباً محال است پس امنیت بالاتری را فراهم می آورد.

اهمیت فناوری بلاک چین در آن است که لزوم نهاد اعتمادبخش را زیر سوال می برد و از آنجا که این نهاد اعتمادبخش در بسیاری از تراکنشها و معاملات، دولت است بلاک چین در تضاد با این نقش دولت هاست. مثلاً با استفاده از قراردادهای هوشمند مبتنی بر بلاک چین می توان نقش دولت در صدور سند مالکیت دارایی ها را حذف کرد و از مفاسد و ناکارآمدیهای سیستم دولتی نجات پیدا کرد بی آنکه نگران امنیت و اصالت اسناد بود. واضح است که این فناوری می تواند در انتشار پول دیجیتال هم به کار گرفته شود. یعنی اگر رمز ارز با استفاده از فناوری بلاک چین ایجاد شود دیگر نیازی به بانک مرکزی ندارد که اصالت و اعتبار آن رمز ارز را تصدیق کند. بیت کوین اولین رمز ارزی بود که بر اساس بلاک چین منتشر شد اما هزاران رمز ارز دیگر هم وجود دارند که بسیاری از آنها بر اساس بلاک چین و برخی هم بر اساس فناوری های دیگر هستند. واضح است که رمز ارزهای مبتنی بر بلاک چین، علیه حاکمیت دولت ها بر بازار پول ایجاد شده و به همین دلیل مخالف حق اعمال حاکمیت دولت ها هستند. پس عجیب نیست که دولت های مختلف این رمز ارزها را به عنوان پول به رسمیت نشناسند و آنها را ممنوع کنند.

استخراج یا ماینینگ (Mining)

فناوری بلاک چین همان طور که از اسمش پیداست شامل یک زنجیره ای از بلوک های نرم افزاری است. هر بلوک در یک جای شبکه نگهداری می شود و اصطلاحاً یک میزبان دارد. این بلوکها از

رمزارزها به بلوایی در اقتصاد ایران بدل شده است. همه درباره آن حرف می زنند و اغلب هم طوری حرف می زنند که انگار سالها متخصص آن بوده اند. انبوهی اخبار و اطلاعات و آمار درباره رمز ارزها در ایران منتشر می شود که بخش عمده ای از آنها اشتباه یا نادقیق است. مثل خیلی چیزهای جدیدی دیگر، پدیده رمز ارز هم با هیاهو و شلوغ کاری وارد فضای رسانه ای و سیاست گذاری ایران شده و به قول معروف آب آن چنان گل آلود شده که هر کسی ماهی خود را از این آب می خواهد بگیرد و البته خیلی ها هم حیران و سرگردان فقط اخبار را دنبال می کنند. ترجیح می دهم قبل از اینکه نگاهم به بلوای رمز ارز در ایران را بگویم ابتدا یک سری مفاهیم پایه ای را شرح بدهم.

پول دیجیتال (Digital Currency)

نوعی ابزار مبادله است یعنی مشابه همان پول عادی است با این تفاوت که به صورت دیجیتال عرضه و نگهداری می شود. وقتی پول کاغذی هست چه نیازی به پول دیجیتال است؟

اول اینکه مبادله پول دیجیتال ساده تر است یعنی مثلاً ارسال پول دیجیتال از یک شخص به شخص دیگر مستلزم حضور فیزیکی آنها در کنار هم نیست، دوم اینکه امنیت پول دیجیتال بالاتر است چون جعل و هم سرقت آن دشوارتر از پول کاغذی و اسکناس است. کاربرد این نوع پول دیجیتال عمدتاً در مناطقی استفاده می شوند که مردم حساب بانکی ندارند مثلاً در آفریقا و بخش هایی از آسیای جنوب شرقی، در این مناطق عمدتاً اپراتورهای موبایل نوعی از پول دیجیتال را عرضه می کنند که روی گوشی های هوشمند ذخیره شده و از گوشی یک نفر به گوشی فرد دیگر قابل انتقال است. یعنی فرد پول خودش را می تواند روی گوشی نگهداری کند. در اصل گوشی موبایل فرد به یک کیف پول موبایل بدل می شود.

باید توجه داشت این نوع کیف پول موبایل با آنچه در ایران رایج است تفاوت دارد چون فردی که چنین پولی را دارد آن را صرفاً روی گوشی نگهداری می کند و اساساً حساب بانکی ندارد در حالی که کیف پولی که روی اپلیکیشن های ایرانی رایج است متکی به حساب بانکی بوده و تراکنش های آن در شبکه بانکی رخ می دهد.

البته این روزها دیگر کسی با اسکناس و سکه معامله نمی کند و نقل و انتقال پول عمدتاً با کارت و از طریق سیستم های بانکداری و پرداخت الکترونیکی انجام می شود. به همین دلیل این سوال منطقی است که فرق پول دیجیتال با پول عادی چیست وقتی هر دو به صورت الکترونیکی نگهداری و منتقل می شوند؟

مهم ترین فرق به باور من این است که پول دیجیتال به معنایی که گفته شد عمدتاً ماهیت پول دارد نه شبیه پول، به همین دلیل می شود پول دیجیتال را روی موبایل منتقل کرد - شبیه



نیما نامداری

تحلیل گر اقتصادی

چرا باید خواند:

اگر به حوزه رمز ارزها

و شناخت و جایگاه آن

در اقتصاد علاقه مند

هستید، این مقاله را

بخوانید.

پدیده رمزارز هم با هیاو و شلوغ کاری وارد فضای رسانه‌ای و سیاست‌گذاری ایران شده و به قول معروف آب آن چنان گل آلود شده که هر کسی ماهی خود را از این آب می‌خواهد بگیرد و البته خیلی‌ها هم حیران و سرگردان فقط اخبار را دنبال می‌کنند.

می‌خرد یا می‌خواهد با دلار خرید کند یا اینکه می‌خواهد بخشی از دارایی خود را به صورت دلار نگه دارد تا از رشد ارزش دلار در قیاس با ریال سود کند. این کار دوم طبعاً ریسک بالایی دارد چون ممکن است ارزش دلار در قیاس با ریال افت کرده و فرد ضرر کند. این بحث درباره رمزارزها هم صادق است. البته چون کاربرد معاملاتی رمزارزها بسیار محدود و در حد همان تجارت‌های سیاه است و عمده انگیزه نگهداری آنها سود بردن از نوسان گیری است ریسک رمزارزها حتی از ارزهای دیگر هم بیشتر است.

آیا دولت باید سرمایه‌گذاری مردم در رمزارز را تشویق کند؟ اگر فردی خودش در این نوع سرمایه‌گذاری (که خیلی شبیه فارکس است) تخصص دارد طبعاً دولت کاری ندارد اما اگر یک نفر که تخصصی در این نوع سرمایه‌گذاری‌ها ندارد وارد چنین بازاری شود عملاً خودش را درگیر لاتاری کرده‌است. طبیعی است چنین بازاری ریسک بالایی دارد و هیچ دولتی در هیچ جای دنیا مردم خود را تشویق به چنین کاری نمی‌کند و مسئولیتی در قبال آن هم نمی‌پذیرد. از عجایب روزگار است که مقامات ایرانی نگران زیان مردمی هستند که در لاتاری رمزارز مشارکت کرده‌اند. این را باید یا به حساب بی‌سوادی گذاشت یا عوام‌فریبی!

آیا خرید و فروش رمزارزها در ایران موجب توسعه فناوری و انتقال دانش می‌شود؟ نه ماینینگ و نه خرید و فروش رمزارزها هیچ ارزش فناورانه‌ای نداشته و چیزی به توانایی‌های فنی و علمی کشور اضافه نمی‌کنند. ماینینگ عمدتاً توسط دستگاه‌هایی انجام می‌شود که در چین تولید شده و در ایران از کارت‌ن در آورده شده و به برق زده می‌شوند تا به برکت برق نسبتاً ارزان ایران، استخراج ارزان تری انجام شود. خرید و فروش رمزارز هم همین وضعیت را دارد و اینکه کسی بیت‌کوین و اتریوم بخرد و دوج‌کوین بفروشد هیچ تأثیری در دانش و فناوری او یا دیگران نخواهد داشت. اگر کسی مثلاً در کار خرید و فروش خودرو باشد صاحب دانش و فناوری ساخت خودرو هم می‌شود؟ کدام بخش این روند اهمیت علمی و توسعه‌ای دارد؟ در این بلوا فقط بلاک‌چین است که اهمیت بنیادین دارد. فناوری بلاک‌چین و کاربردهای مختلف آن در صنایع مختلف به سرعت در حال فراگیری شدن در دنیا است. اما متأسفانه در ایران به جای تمرکز روی این زیرساخت فناوری، فقط به یکی از کاربردهای آن که کم‌فایده‌ترین و البته پرسرصدترین آن هم هست یعنی رمزارز توجه می‌شود آن هم نه از منظر فنی و علمی بلکه صرفاً به عنوان یک دارایی مالی که در یک اقتصاد تومری مثلاً به پارکینگ نقدینگی سرگردان افراد پولدار بدل شده‌است.

پس چرا این همه درباره رمزارز حرف زده می‌شود؟ بلوای رمزارز در ایران مثال خوبی از ایجاد هایپ (Hype) است سرو صدای زیاد بر سر چیزی که درونش چندان خبری نیست. البته در ایجاد این هایپ نباید منافع افرادی که در خرید و فروش رمزارزها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و نیز افرادی که در تجارت ماینینگ هستند و متأسفانه پولی که آنها در رسانه‌ها و نهادهای صنفی خرج می‌کنند را دست‌کم گرفت. البته فقدان دانش فنی در نهادهای دولتی و نیز رسانه‌ها هم به ایجاد این هایپ کمک زیادی کرده‌است. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- **مبادله پول دیجیتال ساده‌تر است** یعنی مثلاً ارسال پول دیجیتال از یک شخص به شخص دیگر مستلزم حضور فیزیکی آنها در کنار هم نیست.
- **دوم اینکه امنیت پول دیجیتال بالاتر است** چون هم جعل و هم سرقت آن دشوارتر از پول کاغذی و اسکناس است.
- **رمزارزهای مبتنی بر بلاک‌چین، علیه حاکمیت دولت‌ها بر بازار پول ایجاد شده و به همین دلیل مخالف حق اعمال حاکمیت دولت‌ها هستند.** پس عجیب نیست که دولت‌های مختلف این رمزارزها را به عنوان پول به رسمیت نشناسند و آنها را ممنوع کنند.
- **در کشوری که ۹۷ درصد افراد بزرگسال آن حساب بانکی داشته و کارت پرداخت دارند پول دیجیتال و رمزارز ملی کاربرد چندانی ندارد.**
- **اهمیت فناوری بلاک‌چین در آن است که لزوم نهاد اعتمادبخش را زیر سوال می‌برد و از آنجا که این نهاد اعتمادبخش در بسیاری از تراکنش‌ها و معاملات، دولت است بلاک‌چین در تضاد با این نقش دولت‌هاست.**

طریق الگوریتم‌های نرم‌افزاری خاصی به هم متصل هستند به نحوی که هر تغییری در یک بلوک باید در همه بلوک‌های دیگر هم ثبت شود و چون این بلوک‌ها به صورت رمز شده نگهداری می‌شوند بابت هر تغییر در هر بلوک باید کلی فعالیت برای رمزگشایی انجام شود. البته همه این کارها را کامپیوترها انجام می‌دهند اما چون کامپیوترها هم ظرفیت محاسباتی محدودی دارند این فرایند می‌تواند زمان‌بر شود.

حالا فرض کنید کسی قصد دارد یک بلوک به زنجیره اضافه کند این فرد باید با استفاده از یک رایانه و تجهیزات شبکه بتواند با همه میزبان‌های دیگر شبکه ارتباط برقرار کرده و محاسبات سنگینی انجام دهد تا بتواند یک بلوک به زنجیره اضافه کند. وارد جزئیات فنی نمی‌شویم اما همین را بدانید هر چه زنجیره بزرگ‌تر شود تغییر در آن دشوارتر می‌شود. رمزارزهای مبتنی بر بلاک‌چین طوری طراحی شده‌اند که ایجاد رمزارز جدید بر اساس تغییر در زنجیره بلوک‌ها رخ می‌دهد یعنی کسی که بتواند بلوک جدیدی به زنجیره اضافه کند به عنوان پاداش، رمزارز دریافت می‌کند. به این کار استخراج یا ماینینگ می‌گویند. پس ماینینگ یک فرایند محاسباتی است که توسط کامپیوترها انجام شده و منجر به خلق رمزارز جدید می‌شود.

از آنجا که هر چقدر زنجیره بزرگ‌تر شود تغییر در آن هم سخت‌تر می‌شود پس استخراج رمزارز هم دشوارتر خواهد شد. در بیت‌کوین این کار آن قدر سخت شده که نیازمند کار همزمان صدها دستگاه کامپیوتر با توان پردازش بالا است. برای اینکه کار ماینینگ یا همان استخراج ساده‌تر شود دستگاه‌هایی ساخته شده که مثل یک کامپیوتر تک‌کاره اما بسیار قدرتمند فقط انجام محاسبات و پردازش‌های استخراج بیت‌کوین را انجام می‌دهند به این دستگاه‌ها ماینر (Miner) می‌گویند. ماینرها مثل همه دستگاه‌های الکترونیکی دیگر برای کار کردن نیازمند برق هستند و از آنجا که کار آنها نیازمند پردازش سنگین و مستمر است مصرف برق آنها بسیار بالاست.

رمزارز ملی (CBDC)

در سال‌های اخیر این بحث طرح شد که چرا خود دولت‌ها یک رمزارز ملی ایجاد نکنند و از این طریق هم در هزینه چاپ پول صرفه‌جویی کنند و هم برخی مرادفات بین‌المللی که با ارزهای مختلف انجام می‌شوند را تسهیل کنند. فناوری بلاک‌چین و به خصوص دفتر کل توزیع شده می‌تواند در افزایش امنیت و سهولت تسویه بین نهادهای پولی کشورهای مختلف در تبادلات بین‌المللی از جمله ACH بسیار مفید باشد. در دنیای دیجیتالی شده امروز نقل و انتقال سریع پول و تبدیل آنی ارزهای مختلف به هم یک ضرورت شده که سیستم‌های تسویه متمرکز فعلی از پس آن برنمی‌آیند. ضمن اینکه اگر بانک مرکزی یک کشور رمزارز ملی عرضه کند در آن صورت کاربردهای دیگر پول دیجیتال که بالا اشاره شد مثل عرضه خدمات پولی به افراد فاقد حساب بانکی در مناطق محروم هم تسهیل می‌شود. این گونه بود که ایده رمزارز ملی با رمزارز بانک مرکزی (CBDC) رونق پیدا کرد. اما اغلب کشورهای دنیا ایده رمزارز ملی را چندان جدی نگرفته‌اند و به نظر می‌رسد ترجیح می‌دهند روی کاربردهای مختلف فناوری بلاک‌چین کار کنند تا انتشار یک رمزارز ملی.

رمزارزها در ایران

خوب حالا می‌شود به سوالات اصلی درباره رمزارز در ایران پاسخ داد. سوال اول این است که آیا ما نیازی به رمزارز ملی داریم؟ به باور من خیر! در کشوری که ۹۷ درصد افراد بزرگسال آن حساب بانکی داشته و کارت پرداخت دارند پول دیجیتال و رمزارز ملی کاربرد چندانی ندارد. آیا با رمزارز می‌شود تحریم‌ها را دور زد؟ خیلی بستگی دارد که دولت‌های دیگر یا بنگاه‌های خارجی بپذیرند که با رمزارزهایی نظیر بیت‌کوین معاملات خود را انجام دهند. فعلاً که چنین چیزی خیلی بعید به نظر می‌رسد. به خصوص قواعد مرتبط با پول شویی در دنیا به شدت در مقابل هر تراکنشی که مبدا و مقصد مشخص نداشته باشد سخت‌گیرند و رمزارزها اگر بخواهند وضعیت فعلی را داشته باشند که تبادلات آنها در فضای غیررسمی انجام می‌شود طبعاً در معاملات رسمی استفاده نخواهند شد و به درد دور زدن تحریم نمی‌خورند. به همین دلیل هم کاربرد رمزارزها عمدتاً در تجارت‌های غیرقانونی (قمار، اسلحه، مواد مخدر، باجگیری مجازی، قاچاق انسان، سکس و...) است چون خارج از نظارت دولت‌ها بوده و رهگیری آنها دشوار است.

آیا سرمایه‌گذاری بر روی رمزارزها کار درستی است؟ ابتدا باید توجه داشت همه انواع ارز دو کاربرد دارند یکی کاربرد معاملاتی و دیگری کاربرد سرمایه‌گذاری، مثلاً کسی که دلار آمریکا

انقلاب استارت‌آپ‌ها در کشاورزی

چگونه فناوری‌های نوین به توسعه پایدار کشاورزی کمک می‌کند؟

جایگاه استارت‌آپ‌ها در حوزه کشاورزی کجاست؟ چقدر در این حوزه از استارت‌آپ‌ها استفاده می‌شود و در چه حوزه‌هایی فعال هستند؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.

تجارت

جنگل باعث کاهش گازهای گلخانه‌ای می‌شود و از طرف دیگر برخی فعالیت‌های بخش به انتشار گازهای گلخانه‌ای کمک می‌کند. به‌عنوان نمونه طبق گزارش فائو، بخش دام مسئول ۱۸ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای بخش کشاورزی است.

آینده هر چه باشد، ما نیاز به غذا خواهیم داشت. امنیت غذایی یک مشکل بزرگ است زیرا تغییرات آب و هوایی و مخاطراتی همانند کووید-۱۹ باعث می‌شود که اعتماد به تولید مطمئن دشوارتر باشد. آینده پایدار برای غذا آن قدر مهم است که موسسه نوآوری و فناوری غذای اروپا که پیشگام در ابتکار نوآوری غذایی در اروپا است و تلاش می‌کند سیستم غذایی را پایدارتر، سالم‌تر و قابل‌اعتمادتر کند، European Institute of Innovation & Technology (EIT) به‌تازگی بیش از ۵ میلیون یورو برای کمک به مشاغلی که روش سیستم‌های غذایی کنونی را دگرگون می‌کنند در نظر گرفته است؛ اما این تحول در سیستم‌های غذایی به چه معناست؟ استارت‌آپ‌ها در سراسر اروپا در حال تغییر اندیشه مردم در مورد آنچه می‌خوریم و یافتن راه‌حل‌های جدید برای مشکلات زیست‌محیطی مرتبط با تغذیه کره زمین هستند. به‌عنوان مثال Noquo یکی از استارت‌آپ‌هایی است که در سوئد مستقر است و به دنبال تولید پنیری از حبوبات (از میوه یا دانه گیاه) هستند و آن‌ها معتقدند که فن‌آوری ساخت پنیر قدیمی بر پایه شیر حیوانات دیگر در شرایط کنونی وضعیتی نیست که بتوانیم از آن پشتیبانی کنیم. یا Karma اپلیکیشنی است که به خرده‌فروشان مواد غذایی اجازه می‌دهد غذای مانده خود را به نصف قیمت به مصرف‌کنندگان بفروشند. این اپلیکیشن ابتدا در سوئد آغاز به کار کرد و با رستوران‌ها و سوپرمارکت‌های این کشور کار را پیش برد اما اکنون فعالیت‌های خود را با انگلیس و فرانسه گسترش داده است. هدف جلوگیری از هدر رفتن مواد غذایی است که به آشغال تبدیل نشوند. از زمان تأسیس، کارما بیش از ۸۰۰ تن زباله مواد غذایی را به کود تبدیل کرده که مورد تحسین باراک اوباما قرار گرفت.

استارت‌آپ‌های فناوری کشاورزی و غذایی (Agrifood Tech) در سراسر جهان در حال توسعه راه‌حل‌های نوآورانه برای مقابله با چالش‌های بخش کشاورزی و غذا هستند. Kray Technologies چالش‌های بخش کشاورزی و غذا هستند. اولین سم‌پاش پهپادی دیجیتال - و کاملاً بدون سرنشین - جهان را ایجاد کرد که کودها و سموم دفع آفات را به درخواست کشاورزان به زمین‌های آنان می‌رساند. این راه‌حل در مقایسه با روش‌های جایگزین فعلی به سوخت، نگهداری و کارکنان کمتری نیاز دارد و هزینه‌های کشاورزان را کاهش می‌دهد. هواپیمای بدون سرنشین می‌تواند تا ۱۲۰۰ هکتار در روز عملیات انجام دهد. Trapview یک پلت فرم خودکار کنترل و پیشگیری از آفات است که امکان جمع‌آوری قابل‌اعتماد داده‌های نظارت بر آفات را فراهم می‌کند. همچنین زمان وقوع آفت را پیش‌بینی می‌کند و به تولیدکنندگان اجازه می‌دهد تا به شرایط موجود پاسخ درستی دهند.

پروژه‌های استارت‌آپ پروژه‌هایی هستند که در جریان آن یک ایده خام، به کمک تلاش و کوشش یک گروه به تولید یک محصول می‌انجامد و زمینه برای فروش آن محصول فراهم می‌شود. استارت‌آپ تمامی مسیر از صفر تا صد را طی می‌کند و تمامی مراحل را به‌صورت آزمون و خطا و با یادگیری اصول و مبانی پایه آن انجام می‌دهد. در استارت‌آپ‌ها کارآفرینی و فعالیت‌های مرتبط با آن نقش فراوانی در ایجادشان بازی می‌کند. از ویژگی‌های استارت‌آپ‌ها می‌توان به رشد سریع آن‌ها در عرصه تجاری و اقتصادی اشاره کرد. این شرکت‌ها در زمینه تولید راه‌حل‌های خلاقانه را جست‌وجو می‌کنند. استارت‌آپ‌ها امروزه به کمک حل مشکلات جهان پر از تغییر و تحول آمده‌اند و با ایده‌پردازی و به سرانجام رساندن ایده در جهت رسیدن به هدف مشخص به فعالیت می‌پردازند. در همه فعالیت‌های اقتصادی حضور استارت‌آپ‌ها دیده می‌شود و بخش کشاورزی نیز برای مدیریت مسائل و چالش‌های کنونی و آینده خود در جهت توسعه پایدار از استارت‌آپ‌ها سود می‌برد در خصوص موضوعات مختلف همچون حفظ و صیانت از منابع طبیعی، کاهش ضایعات، فروش محصولات و...



فاطمه پاسیان

عضو هیئت علمی موسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی

چرا باید خواند:

گر می‌خواهید

درباره استارت‌آپ‌ها

وسرمایه‌گذاری در

وجوه مختلف آن

در حوزه کشاورزی

بدانید، خواندن این

مقاله به شما توصیه

می‌شود.

چالش‌های بخش کشاورزی و غذا فراوان است: انتظار می‌رود جمعیت جهان تا سال ۲۰۵۰ به ۹ میلیارد نفر افزایش یابد، این بدان معناست که طبق پیش‌بینی سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد، برای جلوگیری از قحطی عظیم، بایستی تولید جهانی غذا ۷۰ درصد افزایش یابد. به‌طور همزمان، صنعت کشاورزی با افزایش هزینه‌های تولید، کمبود نیروی کار، ناکارآمدی مدیریت زمین و آب، ضایعات و هدر رفت مواد غذایی در بخش تولید و مصرف روبرو است. براساس گزارش «وضعیت نامنی غذا در جهان سال ۲۰۱۹»، بیش از ۸۲۰ میلیون نفر در گروه «نامنی غذایی» طبقه‌بندی شده‌اند و دست‌کم ۱۵۵ میلیون نفر در سال ۲۰۲۰ به دلیل درگیری و جنگ، حوادث شدید جوی و شوک‌های اقتصادی مرتبط با کووید-۱۹ با بحران نامنی غذایی روبرو شدند. چالش پیش روی جهان تهیه غذا و دسترسی به آن برای جمعیت در حال رشد و جمعیت درگیر با نامنی غذایی است. از طرف دیگر تولید بخش کشاورزی تیغ دولبه است از طرفی فعالیت‌های بخش کشاورزی همانند توسعه

بر اساس گزارش «وضعیت ناامنی غذا در جهان سال ۲۰۱۹»، بیش از ۸۲۰ میلیون نفر در گروه «ناامنی غذایی» طبقه‌بندی شده‌اند و دست‌کم ۱۵۵ میلیون نفر در سال ۲۰۲۰ به دلیل درگیری و جنگ، حوادث شدید جوی و شوک‌های اقتصادی مرتبط با کووید-۱۹ با بحران ناامنی غذایی روبرو شدند.

چه الزاماتی مورد نیاز است و ظرفیت توسعه استارت‌آپ‌ها چقدر است؟ اینکه تعداد بی‌شماری استارت‌آپ بر موضوع بازار فروش تکیه کرده به طور یقین موضوع پایداری استارت‌آپ‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد.

در امکان‌سنجی برای الزامات توسعه استارت‌آپ‌ها به حمایت هوشمندانه دولت و حاکمیت نیاز است یعنی همان حکمرانی خوب. دولت‌ها بر اساس مأموریت‌ها و وظایف ذاتی خود انواع مسئولیت‌های مختلف را در توسعه کسب‌وکار در جامعه بر عهده‌دارند ارتقا و بهبود شاخص‌های فضای کسب‌وکار، قوانین و مقررات کارآمد، بسته‌های حمایتی مناسب از جمله وظایف حاکمیت است. تأمین سرمایه، پشتیبانی فنی، ارائه امکانات عمومی نظیر فضای کاری و زیرساخت‌های فنی و همچنین حمایت‌های حقوقی و قانونی از مهم‌ترین خدماتی است که به استارت‌آپ‌ها ارائه می‌شود. همراه با سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌های روستایی، برای آموزش کشاورزی در آموزش و پرورش باید بودجه بیشتری در نظر گرفته شود تا توانایی استفاده از فناوری پیشرفته کشاورزی و مشارکت جوانان و کشاورزان کارآفرین و نوآورانه تقویت شود. توجه به توسعه منابع انسانی و ظرفیت‌سازی، به‌ویژه در سازمان‌های محلی، برای سازمان‌دهی بهتر ارائه خدمات و سایر پشتیبانی‌های ترویجی برای توسعه استارت‌آپ‌ها ضرورت دارد. در این میان مشوق‌های مالیاتی و اعتباری برای توسعه استارت‌آپ‌هایی که در مناطق روستایی و به‌خصوص آن‌هایی که بانوان روستایی را به کار مشغول می‌کنند، می‌تواند ضمن پرداختن به چالش‌ها و نیازهای روستا و تبدیل آن به یک ایده زمینه ایجاد اشتغال و درآمد را برای روستاییان فراهم سازد. به‌موازات آن، طرح‌های کشاورزان جوان بایستی برای تشویق جوانان به ورود به بخش و شروع کار خود توسعه یابد. به‌طور یقین توسعه استارت‌آپ‌ها بر حسب نیاز بخش کشاورزی و روستایی حال و آینده، نیازمند راهبرد و تعیین سیاست‌ها و خط‌مشی‌های مناسب است سیاست‌هایی که بر توسعه و تقویت فناوری، نوآوری دیجیتال، تقویت اکوسیستم توانمندی بناشده باشد. توسعه شتاب‌دهنده‌ها یکی از نیازهای استارت‌آپ‌های بخش کشاورزی و روستایی است. شتاب‌دهنده‌هایی که با خدمات آموزشی و مشاوره‌ای و ترویجی، توسط مربی‌های متخصص، به یک ایده و طرح جهت دهد. در صورتی که یک ایده قابلیت اجرایی شدن داشته باشد، این ایده را تحت نظارت قرار داده و حمایت خود را، از ابتدای مسیر تا پایان موفقیت استارت‌آپ، در بازه زمانی مشخص، ایفا کرده و تا معرفی محصولات استارت‌آپی و حتی فروش محصولات، این پشتیبانی و همراهی را ادامه دهند. در این مسیر سازمان‌های مردم‌نهاد نیز با تبادل ایده به توسعه فعالیت‌های استارت‌آپ‌ها کمک کرده و راه توسعه استارت‌آپ‌ها هموارتر می‌شود. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▲ **آینده پایدار برای غذا آن قدر مهم است که موسسه نوآوری و فناوری غذای اروپا که پیشگام در ابتکار نوآوری غذایی در اروپا است، به‌تازگی بیش از ۵ میلیون یورو برای کمک به مشاغلی که روش سیستم‌های غذایی کنونی را درگرون می‌کنند در نظر گرفته است.**
- ▲ **حضور استارت‌آپ‌ها در بخش کشاورزی دیگر یک انتخاب نیست بلکه یک ضرورت است تا با خلاقیت، نوآوری، فناوری و دانش بتوان مدیریت هوشمندی برای بخش کشاورزی و غذایی و ذینفعان آن با حفظ منابع و محیط‌زیست داشت.**
- ▲ **آمار و اطلاعات نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در استارت‌آپ‌های محصولات غذایی از سال ۲۰۱۳ تاکنون ۳۷۰ درصد رشد کرده است.**
- ▲ **در سال ۲۰۱۹، استارت‌آپ‌های مواد غذایی زراعی ۴٫۷ میلیارد دلار، آمریکا سرمایه‌گذاری داشتند که رشد ۶٫۸ درصدی نسبت به سال گذشته و نشان می‌دهد.**

AgriWebb یک نرم‌افزار مدیریت مزرعه است که ثبت سوابق را ساده می‌کند، به نیازهای حسابرسی و اعتبارسنجی کمک می‌کند و بهره‌وری مزارع را افزایش می‌دهد. این ویژگی‌ها شامل ثبت کامل سوابق، نقشه‌برداری از مزرعه، برنامه‌ریز عملیاتی، مدیریت موجودی، مدیریت وظایف، مدیریت مزرعه، برنامه‌های امنیت زیستی و موارد دیگر است. Smallhouse اولین و تنها مزرعه پرورش قارچ ارگانیک در نیویورک است. فناوری Smallhold به رستوران‌ها، فروشگاه‌های مواد غذایی و بازارهای مرتبط آن‌ها اجازه می‌دهد تا قارچ و سبزی‌های برگ‌دار را به‌صورت یکپارچه در محل پرورش دهند. Smallhold امیدوار است که در سراسر ایالات متحده گسترش یابد و محصولات تازه را به مناطق شهری وارد کند. بیش از ۲۵۰ شرکت تازه تأسیس فناوری کشاورزی و غذایی در هند در سراسر زنجیره ارزش وجود دارد که با استفاده از فناوری و نوآوری رد جهت توسعه پایدار بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند. همه نمونه‌های اشاره‌شده از استارت‌آپ‌های کشاورزی و غذایی است که به دنبال راه‌حل یک مسئله یا بهبود وضعیت موجود و یا پاسخ به نیازهای موجود و آینده با ارائه ایده و طراحی و اجرایی کردن آن هستند. در شرایط کنونی که بخش کشاورزی و غذا با تهدیدهای تغییرات آب و هوایی، آفات و بیماری‌ها، خشک‌سالی و کم‌بارشی، افزایش هزینه تولید و... مواجه بوده و کووید-۱۹ هم به دلایل مختلف از جمله محدودیت‌های جابجایی، قرنطینه و تعطیلی یا رکود کسب‌وکارهای مرتبط با غذا که به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر تولید محصولات کشاورزی و غذا تأثیر دارند، حضور استارت‌آپ‌ها در بخش کشاورزی دیگر یک انتخاب نیست بلکه یک ضرورت است تا با خلاقیت، نوآوری، فناوری و دانش بتوان مدیریت هوشمندی برای بخش کشاورزی و غذایی و ذینفعان آن با حفظ منابع و محیط‌زیست داشت. این نکته نیز قابل تأمل است که به دلیل شیوع ویروس کووید-۱۹ بسیاری از کسب‌وکارها تعطیل یا حجم فعالیت آن‌ها کم شده و درآمد و معیشت کارگران و کارفرمایان را به خطر می‌اندازد به‌خصوص کسب‌وکارهای مرتبط با گردشگری و تهیه غذا. در این شرایط توسعه استارت‌آپ‌ها می‌تواند یک فرصتی برای توسعه اشتغال و درآمدزایی باشد.

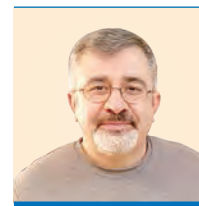
آمار و اطلاعات نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در استارت‌آپ‌های محصولات غذایی از سال ۲۰۱۳ تاکنون ۳۷۰ درصد رشد کرده است. سال ۲۰۲۰ به دلیل همه‌گیری کووید-۱۹ بر سرمایه‌گذاری در نوآوری‌های محصولات غذایی تأثیر گذاشته است. در سال ۲۰۱۹، استارت‌آپ‌های مواد غذایی زراعی ۴٫۷ میلیارد دلار آمریکا سرمایه‌گذاری داشتند که رشد ۶٫۸ درصدی نسبت به سال گذشته را نشان می‌دهد. برای توسعه استارت‌آپ‌ها در وهله اول نیاز به یک ایده است که آن ایده طراحی شده و برای دستیابی به هدف مشخص (حل مسئله و چالش یا پاسخ به یک نیاز) خلاقیت و نوآوری به خرج داد و سپس ایده را اجرایی نمود. برای طراحی ایده نیازمند شناخت واقعی وضعیت موجود و آینده بخش کشاورزی و غذایی و شناسایی مشکلات و چالش‌های اصلی و نیازهای واقعی بخش کشاورزی و غذایی است. به عبارتی شناسایی ایده و فرصت‌ها لازمه توسعه استارت‌آپ‌ها است. در حال حاضر در کشور ما استارت‌آپ‌ها بیشتر حول و حوش فروش محصولات و بازاریابی است و به چالش‌های اصلی بخش کشاورزی و امنیت غذایی توجه کمتری می‌شود موضوعاتی در خصوص آفات، مدیریت دانش، مدیریت مزرعه، بهره‌روی، حفاظت از منابع (آب‌و‌خاک) و محیط‌زیست، تنوع زیستی، گردشگری کشاورزی و روستایی و... از این‌رو به نظر می‌رسد واکاوی هدفمند و واقعی نیازهای بخش کشاورزی و مشکلات و چالش‌ها به همراه چگونگی تبدیل این چالش‌ها و نیازها به ایده و فرصت از ضروریات توسعه استارت‌آپ‌ها در کشور ماست. شناسایی ایده و فرصت به همراه خلاقیت و نوآوری می‌تواند به توسعه استارت‌آپ‌های کارآمد و پایدار منجر شود. به عبارتی نمی‌توان انتظار داشت خلاقیت و نوآوری در توسعه استارت‌آپ‌ها دیده نشود. نکته مهم دیگر بررسی امکان‌سنجی توسعه استارت‌آپ‌هاست که آیا قابلیت اجرایی شدن دارند و

مسیر سخت اقتصاد

پیش‌نیازهای ورود به اقتصاد جهانی

الزامات پیوستن اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی چیست؟ چه باید کرد و چه نهادها و سازمان‌هایی برای این همکاری لازم است؟ این مقاله را بخوانید.

تجارت



مهدی معتمدی مهر

کارشناس مسائل اجتماعی

چرا باید خواند:

اگر به مقوله‌های

اقتصادی و تاثیر

عوامل اقتصاد سیاسی

بر توسعه اقتصادی

علاقه‌مندید، این مقاله

را بخوانید.

به ضرورت تبیین پیش‌نیازهای ملی و بین‌المللی ورود به اقتصاد جهانی روشن کند. افزایش صادرات صنعتی، رشد توریسم، بازسازی صنایع کهنه و فرسوده به ویژه در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی، انتقال فناوری‌های روز، رشد تولید ناخالص ملی و دسترسی شرکت‌های ایرانی به بازارهای بین‌المللی کالا و خدمات، شرط لازم ورود به اقتصاد جهانی است، کما این که میزان اثرگذاری و ظرفیت اقتصادی سه قدرت برتر اقتصاد جهانی (ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و چین) بر اساس همین شاخص سنجیده می‌شود. اما شرط کافی ورود به اقتصاد جهانی، در الزامات و متغیرهای اقتصادی خلاصه نمی‌شود بلکه، متأثر از ساختارهای کلان تصمیم‌سازی سیاسی عمل می‌کند که موجبات پذیرش بین‌المللی دولت ایران را فراهم آورده و متضمن تحقق زیرساخت‌های لازم در نظام بانکی هر کشور و هماهنگ‌سازی آن با مقررات و سازوکارهای مالی و اعتباری بین‌المللی است. مجموعه مناسبات حاکم بر اقتصاد جهانی در دوران پس از جنگ سرد، تحولی ساختاری نسبت به گذشته پیدا کرده و فراتر از ابعاد صرفاً اقتصادی یا ملاحظاتی و خصوصیات میان دیو بلوک کمونیسم و جهان سرمایه‌داری، ناظر بر پیش‌نیازهای سیاسی و بازتعریف «کنترین امنیت ملی» کشورهایی است که متقاضی ورود به عرصه اقتصاد جهانی هستند. بخش مهمی از این خواسته، متکی به تحقق شیوه‌های «حاکمیت مطلوب» است تا بهره‌وری و ظرفیت اثرگذاری بخش خصوصی را به مثابه جزئی از نهادهای جامعه مدنی ارتقا دهد، به اقتصادهای ملی ثبات بخشد و امکان حضور در عرصه ارتباطات بین‌المللی، رشد سرمایه‌گذاری تجاری و صنعتی و ورود به اقتصاد جهانی را فراهم کند.

چنانچه از یک سو بحران اقتصادی ایران انکار نشود و از سوی دیگر، «برجام» به عنوان الگویی صلح‌آمیز و توسعه‌آفرین در سیاست خارجی و به مثابه راه‌حلی موثر در برابر ابربحران‌های امنیتی و اقتصادی کشور ملاحظه شود و چنانچه به برآوردهای اقتصاددانان مالی (Financial Economists) اعتماد کنیم که می‌گویند: حکومت ایران تنها در صورتی می‌تواند بر این وضعیت بحرانی فایز آید که به رشد اقتصادی پایدار حدود ۷ درصد دست یابد و بدین منظور، نیاز به جذب سرمایه‌گذاری بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار وجود دارد و با عنایت به این واقعیت که ولو به شرط تحقق تمام دستاوردهای برجام، حداکثر عایدی ایران بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار نخواهد بود که قاعدتاً تنها بخشی از آن در مسیر «سرمایه‌گذاری» قرار می‌گیرد، لاجرم به این نتیجه رهنمون خواهیم شد که اگرچه بازگشت به برجام و بازسازی سیاست خارجی می‌تواند در کوتاه‌مدت، منفذی بر اقتصاد به‌نفس افتاده ایران باز کند، ولی در نهایت، مانع از کسری شدید بودجه، توقف روند توسعه و گرفتار ماندن در ورطه بحران و فروپاشی و فراگیر شدن فقر و فساد و خشونت نخواهد شد.

ورود به عرصه اقتصاد جهانی، مدعایی است کاملاً ضروری و البته نسبتاً تکراری که از سوی دولتمردان عموم کشورهای توسعه‌یافته ابراز می‌شود. ابعاد این وعده، از مرحله اشتیاق صرف، شعارزدگی و جنگ روانی گرفته تا دغدغای ملی، هدفی راهبردی و سازوکاری بنیادین، تکاملی و بلندمدت در هر کشوری اعم از فقیر و غنی نوسان دارد.

در فضایی که گفته می‌شود مذاکرات سیاسی حکومت ایران با کشورهای امضاکننده برجام در پاگردی نو و امیدبخش قرار گرفته و امکان بازگشت آمریکا به توافقات ناظر بر برنامه جامع هسته‌ای، کاهش تحریم‌ها و گسترش ارتباطات سیاسی و تعاملات صنعتی و اقتصادی چندان دور از دسترس نیست، بحث ورود ایران به عرصه اقتصاد جهانی می‌تواند حایز اهمیتی مضاعف، چشم‌اندازی ایمن و انتظاری مفید و واقع‌بینانه باشد که نه تنها در قامت بشارتی مصلحانه و راهکاری سیاسی، بلکه به مثابه ضرورتی بی‌بدیل برای گسترش روابط صلح‌آمیز جهانی و خروج از بحران فزاینده اقتصادی کشور ارزیابی شود.

«اقتصاد جهانی» را نمی‌توان به صحنه مبادلات مالی فروکاست. «اقتصاد جهانی» سیستم و دستگاهی است، نظام‌مند که «چارچوبی از توافقات قانونی، موسسات و همچنین کارگزاران اقتصادی را در بر می‌گیرد که به منظور سرمایه‌گذاری و انجام مبادلات اقتصادی، سعی در تسهیل جریان سرمایه‌های پولی و اعتباری در سطح جهان دارند. روند تکاملی این سیستم با تاسیس بانک‌های مرکزی، معاهدات چندجانبه و سازمان‌های دولتی بین‌المللی صورت می‌گیرد» (James, Paul W: Globalization and Economy). از همین روست که به رغم ریسک‌هایی که هم‌سویی با سیاست‌های بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در ابتلا به اقتصاد نئولیبرالی، کاهش فرصت‌های عدالت‌خواهانه و حتی نابودی صنایع ملی می‌تواند در پی داشته باشد، اما همکاری با این سازمان‌ها امری است غیرقابل چشم‌پوشی و انکارناپذیر که چنانچه در قالب نظام‌های برنامه‌ریزی حکومت‌های دموکراتیک بهره‌گیری شود، ظرفیتی عظیم، تعیین‌کننده و بی‌بدیل برای دستیابی اقتصادهای ملی به حوزه‌های کلان‌تر و بازارهای فراملی پدید می‌آورد.

سازمان تجارت جهانی، یک نهاد اقتصادی است که مناسبات خود را با هر دولتی تنها بر اساس مبادلات تجاری و مالی تنظیم نمی‌کند بلکه، متأثر از اراده قدرت‌های برتر جهانی و ساختارهای سیاسی فراگیرتر است. از این رو، برای حضور اقتصاد ایران (اعم از بخش‌های دولتی یا خصوصی) در بازارهای بین‌المللی کالا و خدمات، جز گسستن از ساختارهای تصمیم‌سازی سیاسی که منجر به انزوای سیاسی و بی‌اعتمادی جهانی شده است، راهی وجود ندارد.

همین توضیح مجمل کفایت می‌کند تا جهت‌گیری این نوشتار را

در سطح جامعه جوانان زیادی بیکار هستند و از طرفی کارفرمایان در بخش صنعت، صادرات و خدمات با نبود نیروی متخصص، فقر منابع انسانی و فرهنگ سازمان تعهد و مسئولیت‌پذیری درگیر هستند. در این شرایط به تعارض برمی‌خوریم.

ریشه بحران اشتغال در ایران چیست؟

کمبود شغل علت نیست

سرمایه‌گذاری بلندمدت در سیاست چگونه ممکن است؟ افراد چه مسیری را باید طی کنند و اگر سیاست محمل فرد بهترین‌ها نباشد، توسعه چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ این مقاله را بخوانید.

بازتاب

در زمانی این یادداشت را می‌نویسم که شرکت کوچک ما ۸ نفر کارشناس سخت‌افزار و نرم‌افزار، ۳ نفر برنامه‌نویس embedded، ۴ نفر مدیر کنترل پروژه و مدیر خط تولید مونتاژ، مدیر فنی، مسئول دفتر و... را در حال استخدام دارد و این روند از بهمن‌ماه سال گذشته آغاز شده است و تا امروز برای هیچ‌کدام از این پست‌ها در شش ماه گذشته نیرو استخدام نکردیم. با ذکر این تجربه و مقدمه بد نیست که بحران اشتغال را در ایران بررسی کنیم و دریابیم که مشکلات ریز و درشتی که صنایع کوچک و متوسط با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، چیست.



نسیم توکل

فعال اقتصادی

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره

سرمایه‌گذاری در

عرضه‌های مختلف

و در عرصه سیاست

بدانید، این مقاله را

بخوانید.

سایتهای کاربردی فاقد کارکرد

وقتی به جامعه وارد می‌شویم و نگاهی به آمار، مستندات و اظهار نظر مسئولان درباره مسئله اشتغال و جمعیت بیکار می‌کنیم و هم‌زمان به برنامه دولتمردان، نمایندگان مجلس و وزرا می‌نگریم، به صورت مداوم درباره ایجاد شغل حرف می‌زنند و از جمعیت بیکاران می‌گویند. با این حال، در سطح جامعه جوانان زیادی بیکار هستند و از طرفی کارفرمایان در بخش صنعت، صادرات و خدمات با نبود نیروی متخصص، فقر منابع انسانی و فرهنگ سازمان تعهد و مسئولیت‌پذیری درگیر هستند. در این شرایط به تعارض برمی‌خوریم؛ مبنی بر اینکه کار هست و نیرو پیدا می‌کنیم و نیروهای کاری می‌گویند کار نیست! پس باید به این مسئله گریز بزنیم و ببینیم چه اتفاقی افتاده است؟

تجربه شخصی من این‌گونه بوده است که در این سال‌ها هر بار که سراغ سایت‌های کاربردی رفته‌ام هنوز بستر ارتباطی درست، جامع و بدون نقصی برای تعامل با افسراد جویای کار ندارم. یعنی بستری که بتوان مطمئن بود اکثر افراد متخصص نیازمند کار حتماً آگهی استخدام را ببینند. ما مجبور هستیم در چهار یا پنج وب‌سایت کاربردی آگهی بگذاریم و حتی اگر توضیحات شغلی بی‌نقص باشند باز هم نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. تا به امروز پیش نیامده که بستری جامع با مخاطبان دسته‌بندی شده ساخته شود که بتواند مشکل استخدام و جذب نیرو را برای هردو طرف هموار سازد.

در مورد بعدی شما لبریز از رزومه‌هایی می‌شوید که هیچ ارتباطی با عنوان شغلی یا تخصص مورد نیاز ندارند. این مسئله سبب اعتراض کارفرمایان و مدیران منابع انسانی شده است و هم اینکه انرژی

اگرچه نمی‌توان منکر تاثیر روند سقوط ارزش پول ملی به عنوان مهم‌ترین متغیر موثر بر بی‌ثباتی اقتصاد کلان کشور شد، اما آنچه باعث شدت وضعیت کنونی اقتصاد ایران شده، تنها ریشه در کمبودهای اقتصادی و مالی کشور ندارد بلکه ناشی از عدم تفاهم سیاسی و فقدان همکاری لازم بین نهادهای کلان مدیریت کشور است که همچون مانعی در برابر مدیریت بهینه منابع، تحقق اراده تغییر وضع موجود و بهبود معیشت مردم قرار گرفته و از همین روست که «سیاست خارجی» به تنهایی از ظرفیت حل بحران اقتصادی کشور عاجز است و در صورتی که حامل وجوه دموکراتیک، ضد تبعیض و ناظر بر تحولات ساختاری در حوزه‌هایی فراتر از مسئله هسته‌ای قرار نگیرد، به تنهایی نخواهد توانست به کالبد در حال احتضار اقتصاد ایران، جانی بدمد.

این واقعیت که بحران‌های ایران فقط سیاسی نیستند، اما گام نخست برای حل تمام بحران‌های جاری، ماهیت سیاسی دارد، امروزه چندان محل مناقشه جریان‌های سیاسی اصلاح‌طلب و محافظه‌کار نیست. آنچه موجب تاویم نزاع سیاسی و تن‌ندادن محافظه‌کاران تندرو به مناسبات منجر به توزیع عادلانه قدرت شده است، تکیه بر این تحلیل است که «یک‌دست‌سازی حاکمیت» تنها امکانی است که می‌تواند در راستای انسجام نظام تصمیم‌گیری و تعامل با جهان سودمند افتد حال آنکه متاثر از تحولات ساختاری که انقلاب اسلامی در مناسبات قدرت ایجاد کرده و به رغم آنکه گذار به دموکراسی محقق نشده است، اما «ساختار قدرت» جهت‌گیری دموکراتیک پیدا کرده و یک‌دست‌سازی قدرت را به امری محال و آرزویی سسترون بدل کرده است که ولو به فرض تحقق، بر مدار یک‌دستی پایدار نمی‌ماند؛ چرا که از ظرفیت لازم برای مدیریت بلندمدت کشور، پایش اقتصاد، مهار فساد و بهبود شرایط برخورداری نیست.

«حاکمیت یک‌دست» روزی به سوی تعامل با جهان ندارد بلکه فقط راه زد و بند را بلد است؛ در غیاب نظارت نهادهای غیررسمی و در فقدان جامعه مدنی، نه ظرفیت هم‌افزایی بخش خصوصی برای دولت باقی می‌ماند و نه دولت توان ادامه وضعیت را دارد و نه برنامه‌ریزی کارآمد و مدیریت سالم منابع مالی میسر می‌شود. از این رو، در ایران امروز، دموکراسی تنها مطالبه‌های سیاسی به حساب نمی‌آید بلکه الگویی مدیریتی است که در مواجهه با زمینه‌های متنوع بحران‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و امنیتی کارآرایی انکارناپذیری دارد.

حجم سرمایه‌گذاری لازم جهت رشد اقتصادی و تقویت ارزش پول ملی ایران یادآور می‌شود که جز با رفع بنیان‌های فساد سیستماتیک، ثبات سیاسی دموکراتیک، اصلاحات ساختاری در قوه قضاییه، به‌هنگار سازی رفتار سیاسی حاکمیت در عرصه سیاست داخلی که متمرکز بر حقوق شهروندی باشد و بدون انصراف آگاهانه از سیاست‌های ماجراجویانه نظامی و امنیتی در منطقه، امکانی برای جذب «سرمایه» و در نهایت، توسعه پایدار و متوازن کشور و ورود به اقتصاد جهانی وجود ندارد.

ورود ایران به اقتصاد جهانی را نمی‌توان مترادف با جهانی شدن اقتصاد ایران برآورد کرد و از سوی دیگر، توسعه اقتصادی در ساحت یک اقتصاد غیرمولد را نمی‌توان زمینه محتوم و متقابل گذار به دموکراسی دانست یا متضمن رشد اقتصادی پایدار و فزاینده به حساب آورد. اما بی‌تردید، متناسب با تحولات ساختاری در مجموعه مناسبات قدرت و هم‌سو با تقویت روند دموکراتیزاسیون در ایران، زمینه‌های عینی ورود به عرصه اقتصاد جهانی و گام نهادن در ریل توسعه و ارتقای اقتصاد ملی کشور رقم می‌خورد که در نهایت، منجر به عملیاتی شدن و به سرانجام رسیدن فرآیندی اجتناب‌ناپذیر در راستای توزیع عادلانه ثروت و قدرت و دسترسی به «خیر عمومی» خواهد شد. ■

مسئولان در شعارهای خود چندان موضوع ایجاد شغل را مطرح نسازند به این دلیل که شغل هست اما اولاً تناسب ارتباطی میان کارفرما و کارجو وجود ندارد؛ دوماً نبود توازن میان مشاغل مورد نیاز کشور با نظام آموزشی و وزارتخانه‌های ما که بدون هیچ سابقه‌ای رشته‌های تحصیلی ایجاد کرده، گسترش داده و فارغ‌التحصیل تحویل می‌دهند ضعف فعلی اقتصاد و اشتغال ایران است

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ بسیاری افراد و نیروهای متخصص به دلایل مختلف از جمله مشکلات اقتصادی و عدم همخوانی درآمد با هزینه‌های زندگی ایران را ترک کرده‌اند و کارفرمایان به صورت مستقیم زیر فشار بیشتری قرار گرفته‌اند.
- ▶ ما نیازمند شغل هستیم. تراکم افراد با تحصیلات عالی در مقاطع ارشد و دکتری سبب شده است که توقع نیروی کار در اختیار داشتن سطح سازمانی بالا و جایگاه مدیریتی ارشد در شرکت‌ها باشد.
- ▶ باید پتانسیل‌ها و قابلیت‌های کشور کشف شود و روی آن‌ها چشم‌انداز و نقشه راهی تهیه شود تا کارفرمایان دولتی، بخش خصوصی و کارآفرینان تکلیف خود را بدانند و همواره فرصت‌طلبانه به دنبال اولویت‌های کشور نباشند، امروز تولید، فردا واردات.

بسترهای آنلاین را می‌گیرد. فرض کنید شما مدیر مالی نیاز دارید و صدها رزومه غیر مرتبط دریافت می‌کنید به همراه یک رزومه با سابقه فعالیت در خط تولید کارخانه‌ای که هیچ ربطی و سابقه‌ای به نیازمندی شرکت ندارد. این معضل نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از بسترهای کاریابی آنلاین نتوانستند هیچ‌گونه برنامه‌ریزی برای رسیدن آگهی‌های کاریابی به دست متخصصان کارجو انجام دهند. همچنین باید اضافه کنیم که تعداد بی‌شماری از این افراد و رزومه‌ها جویای کار واقعی نیستند و مثلاً اگر از صد رزومه دریافتی با صد نفر تماس بگیرید نهایتاً بیست نفر جویای کار واقعی هستند و مابقی حتی به تماس‌ها پاسخ نمی‌دهند. از بیست نفر باقی‌مانده فقط چند نفر در ساعت مقرر برای جلسه کاری حاضر می‌شوند و باز مابقی اهمیتی به زمان و قول و قرار خود نمی‌دهند. این مشکلاتی است که هیچ‌کدام از بسترهای کاریابی آنلاین تاکنون نتوانستند نیازهای واقعی کارفرمایان و کارجویان را هموار ساخته و به آن پاسخ دهند.

نظام آموزشی ناهماهنگ و در مسیر غلط

مورد بعدی، نظام آموزشی کشور ما است. این بخش بدون اینکه توجهی به صنعت کشور، چشم‌انداز توسعه اقتصادی، نیاز بخش تولید، قابلیت‌ها و مزیت‌های کشور داشته باشد بر اولویت‌های ساخته خود تمرکز کرده و جوانان و نوجوانان ما را در راهی دیگر و جدا از مسیر اشتغال پرورش می‌دهد و سرفصل‌هایی برای خود دارد که هیچ هماهنگی با بخش‌های مذکور ندارد. این ضعف بزرگ مشکل اشتغال را در کشور ایجاد کرده است، نه نبود نیروی کار و نبود شغل. شغل هست، کارخانه‌ها، صنایع، شرکت‌های بخش خصوصی اکنون در گیر بحران نیروی انسانی متخصص هستند.

شما یک حسابدار نیاز دارید و می‌بینید هزاران حسابدار رزومه فرستاده‌اند در حالی که به طور مثال برنامه‌نویس embedded نیاز دارید اما هیچ‌کس مراجعه نمی‌کند. این به معنای بالا یا پایین بودن جایگاه‌ها و تخصص‌های شغلی نیست بلکه منظور اصلی عدم توازن و آموزش غیر اصولی در سیستم آموزشی کشور است. بارها در یادداشت‌هایم گفته‌ام که باید پتانسیل‌ها و قابلیت‌های کشور کشف شود و روی آن‌ها چشم‌انداز و نقشه راهی تهیه شود تا کارفرمایان دولتی، بخش خصوصی و کارآفرینان تکلیف خود را بدانند و همواره فرصت‌طلبانه به دنبال اولویت‌های کشور نباشند، امروز تولید، فردا واردات و... متأسفانه چنین چیزی وجود نداشته است. در این شرایط، هم کارفرمایان سردرگم و از این شاخه به آن

شاخه هستند و هم نیروهای کار که به درستی آموزش ندیده‌اند و به کل از مسائل بی‌اطلاع بوده و در ناآگاهی به سر می‌برند. این ناهماهنگی نظام آموزشی هزینه‌های سربرابر تولیدکننده، صنعتگر، کارآفرین و به طور کلی کارفرمایان را اضافه کرده و آن‌ها مجبور هستند پس از جذب نیروهای مدنظر خود به آموزش و تربیت مجدد آن‌ها مبادرت ورزند.

با این‌همه، در همین شرایط ما نیازمند شغل هستیم. تراکم افراد با تحصیلات عالی در مقاطع ارشد و دکتری سبب شده است که توقع نیروی کار در اختیار داشتن سطح سازمانی بالا و جایگاه مدیریتی ارشد در شرکت‌ها باشد. یعنی یک فرد بدون داشتن تجربه کاری به صرف داشتن مدرک دکتری از حتی یک دانشگاه غیر معتبر و گاه نقاط دورافتاده در کشور، بدون آنکه سطح سواد و تحصیلاتش همخوانی داشته باشد، حاضر نیست در قسمت‌های ابتدایی چارت سازمانی در بخش خصوصی قرار گیرد. همان‌گونه که اشاره کردم در ابتدای کار می‌خواهند در بالاترین قسمت چارت سازمانی قرار گیرند و حتی لحظه‌ای به میزان کارایی خود فکر نمی‌کنند.

از یک سمت دیگر، به طور مثال در حوزه مهندسی صنایع نیاز کشور ۱۰۰۰ نفر بوده است اما ۴۰۰۰ نفر فارغ‌التحصیل داشته‌ایم؛ در حالی که در زیرشاخه‌ای از مهندسی الکترونیک نیاز کشور ۱۰۰۰ نفر است اما ۱۰۰ نفر فارغ‌التحصیل داریم. این نبود همخوانی باعث بیکاری شده و تحصیلات کاذب به کسب و کارها آسیب فراوانی وارد ساخته است. همچنین در مواردی برای افرادی که مهارت و تخصص دارند بستر مناسب وجود ندارد و متخصصان سرخورده می‌شوند.

معضل مهاجرت نخبگان و حرف آخر...

به این مسائل، موضوع مهاجرت را بیفزایید که بسیاری افراد و نیروهای متخصص به دلایل مختلف از جمله مشکلات اقتصادی و عدم همخوانی درآمد با هزینه‌های زندگی ایران را ترک کرده‌اند و کارفرمایان به صورت مستقیم زیر فشار بیشتری قرار گرفته‌اند. نیروهای متخصص می‌بینند که با دانش و سواد خود در جای دیگری از دنیا می‌توانند به درآمدهای پایدار و مناسب برای گذران زندگی دست پیدا کنند و تصمیم به ترک کشور می‌گیرند.

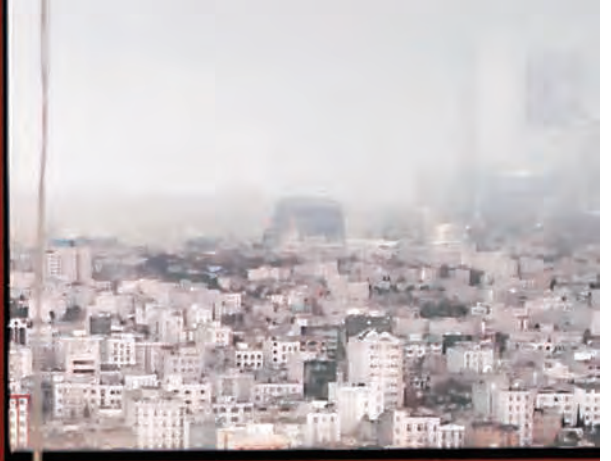
این در حالی است که افراد در این جا بیکار نیستند و تخصص آن‌ها مورد نیاز کشور هست اما ترجیح می‌دهند گزینه سخت‌تر وطن را به دلیل داشتن توازن درآمدی در زندگی انتخاب کنند. همچنین مقایسه نرخ درآمد با ارزش پول کنونی کشورمان را در نظر بگیرید و نیروهای با توانایی خاص درمی‌یابند که درآمدهای بالایی در آن کشورها به دست خواهند آورد. درآمدهایی که در همان‌جا هم زیاد محسوب می‌شود و می‌توان سطح زندگی مطلوب و مرفه داشت. در پایان، باید گفت این مسائل واقعیت‌های کشور است که در سخنرانی‌ها و اظهارنظرها وجود ندارد. پیشنهاد می‌کنم مسئولان در شعارهای خود چندان موضوع ایجاد شغل را مطرح نسازند به این دلیل که شغل هست اما اولاً تناسب ارتباطی میان کارفرما و کارجو وجود ندارد؛ دوماً نبود توازن میان مشاغل مورد نیاز کشور با نظام آموزشی و وزارتخانه‌های ما که بدون هیچ سابقه‌ای رشته‌های تحصیلی ایجاد کرده، گسترش داده و فارغ‌التحصیل تحویل می‌دهند ضعف فعلی اقتصاد و اشتغال ایران است. بهتر است فرصت‌های کاری برای نیازهای کشور ایجاد کنند و موقعیت‌های شغلی را برای نیروهای متخصص دارای مهارت اما بیکار گسترش دهند. ■

.....روایت.....

گزارش «آینده‌نگر» از وضعیت بازار مسکن

سرسختی رکود

بازار مسکن طی ماه‌های گذشته فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرده است؛ به این معنا که میزان معاملات مسکن از ابتدای سال جاری نسبت به مدت مشابه سال قبل با کاهش مواجه بود و اگرچه در خردادماه اندکی به سمت اصلاح پیش رفته است، اما همچنان بازار با رکود مواجه است و کارشناسان را به این باور رسانده که رکود، سرسخت‌تر از آن است که در تحلیل‌های قبلی‌شان نمودار شده بود.



سکوت عمیق در بازار مسکن

تهران در خرداد ۱۴۰۰ تنها شاهد معامله ۵۱۰۰ آپارتمان بوده است

محبوبه فکوری

دبیر بخش روایت

۱۰۳ واحد، در سال ۹۹ معادل دو هزار و ۳۴ واحد و در سال جاری معادل هزار و ۹۰ واحد بوده. همچنین در سال ۹۸ میزان معاملات صورت گرفته بر روی آپارتمان دارای سال ساخت ۱۱ تا ۱۵ ساله ۸۰۴ دستگاه، در سال ۹۹ هزار و ۳۶۵ دستگاه و در سال ۱۴۰۰ معادل ۷۰۱ دستگاه به ثبت رسیده است.

از سوی دیگر، میزان معاملات صورت گرفته در سال ۹۸ بر روی واحدهای با سن ساخت ۱۶ تا ۲۰ سال معادل ۱۰۲۱ واحد، در سال ۹۹ معادل ۱۸۳۳ واحد و در سال ۱۴۰۰ معادل ۸۲۱ دستگاه بوده که این اعداد برای خانه‌های با سال ساخت بالاتر از ۲۰ سال به ترتیب ۶۸۰ دستگاه، ۱۳۵۲ دستگاه و ۶۶۳ دستگاه بوده است.

در این میان بیشترین آمار کاهش معاملات در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۹۹ مربوط به واحدهای دارای سال ساخت تا پنج سال بوده که ۵۶،۴ درصد کاهش را به ثبت رسانده و در رتبه بعدی، واحدهای دارای سال ساخت ۱۶ تا ۲۰ ساله را در بر می‌گیرد که ۵۵،۲ درصد کاهش را ثبت کرده است.

در این بین همچنان منطقه ۵ با سهم ۱۴ درصدی از کل معاملات، بیشترین تعداد قراردادهای میابعه‌نامه را به خود اختصاص داده و پس از آن، مناطق ۱۰ و ۴ با اختصاص سهم ۱۰ درصدی و ۸ درصدی، در رتبه‌های بعدی محله‌های دارای جذابیت برای مردم قرار گرفته‌اند.

در این میان، اگر پای صحبت بنگاه‌های معاملات ملکی و کارشناسان بازار مسکن بنشینیم، همچنان خبر از رکودی می‌دهند که از ابتدای سال ۱۴۰۰ و به خصوص در ماه‌های ابتدایی یعنی فروردین و اردیبهشت تشدید شده و معتقدند که آمارهای بانک مرکزی خیلی نمی‌تواند نشانگر آنچه باشد که در بازار مسکن به لحاظ رکودهای بی‌سابقه در حال رخ دادن است.

واقعیت آن است که بازار مسکن به رکود عمیقی فرو رفته که اگرچه بسیاری را برای خانه‌دار شدن با مشکل جدی مواجه کرده، اما در مقابل افراد متقاضی برای فروش ملک خود را هم دچار مشکل ساخته است؛ چراکه تعداد آپارتمان‌های عرضه‌شده بسیار محدود بوده و به دلیل روشن نبودن فضاهای سیاسی و بلوکه شدن بخشی از پول‌ها و دارایی‌های مردم در بازارهای نقدشونده دارای رکود عمیقی همچون بازار سرمایه، بسیاری را در معامله ملک خود دچار تردید کرده و همین امر، عرضه واحدهای مسکونی را برای خریداران بسیار محدود کرده است. همچنین در مقابل، افرادی که بخواهند ملک خود را بفروشند و ملکی بخرند، عمدتاً با مشکل مواجه می‌شوند؛ چراکه ممکن است ملک خود را بفروشند و در مقابل ملک مورد درخواست خود را پیدا نکنند که همین امر، تردیدها را نسبت به خرید و فروش املاک بسیار بیشتر از قبل می‌کند و به معنای دامن زدن به رکود بیشتر در بازار است.

اما ضرر و زیان ناشی از این رکود در معاملات، تنها مختص معامله‌گران در بازار نیست؛ بلکه میزان ساخت و سازها هم به شدت کاهش یافته است و از سوی دیگر، با توجه به اینکه صنعت ساختمان، پیشران بسیاری از صنایع دیگر از جمله مصالح ساختمانی و فولاد، تزئینات ساختمانی و سایر ملحقیات یک آپارتمان است، این رکود دامنه فراگیرتری نسبت به سایر بازارهای نقدشونده دارد، بنابراین وقتی این صنعت در رکود به سر می‌برد، خواه‌ناخواه بر روی سایر صنایع وابسته اثرگذار خواهد بود.

بازار مسکن در خردادماه امسال نفسی تازه کشیده است؛ اما همچنان از تنگی نفس ناشی از رکودی که ماه‌هاست بر بازار حاکم شده، قدرت و قوت بالایی ندارد. ماه‌هاست که به دلیل آنچه در اقتصاد ایران

ناشسی از تحولات سیاسی و اقتصادی همچون آماده شدن کشور برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از یک سو و وضعیت آشفته اقتصاد ایران به لحاظ شاخص‌های کلان اقتصادی از سوی دیگر رخ داده است، بازار مسکن نیز که یکی از بازارهای جذاب برای ورود سرمایه‌های سرگردان است و می‌تواند رونق بخش صنایع دیگر باشد، رکود عمیقی را تجربه می‌کند؛ به نحوی که بر اساس آخرین گزارش منتشرشده از سوی بانک مرکزی، در خردادماه امسال که رشد ۳۰ درصدی نسبت به اردیبهشت‌ماه در معاملات بازار مسکن تجربه شده است، تنها ۵۱۰۰ دستگاه آپارتمان و ملک معامله شده که نسبت به ماه قبل ۲۹،۶ درصد افزایش و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۲،۷ درصد کاهش نشان می‌دهد.

از سوی دیگر، روند نزولی رشد نقطه به نقطه قیمت مسکن معامله‌شده در شهر تهران در ماه گذشته نیز تداوم یافته و بر این اساس اطلاعات و آمار جمع‌آوری شده از سوی بانک مرکزی، متوسط قیمت یک متر مربع زیربنای واحد مسکونی معامله‌شده در شهر تهران در خردادماه سال جاری، نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۶،۶ درصد افزایش یافته و این در حالی است که رشد این نرخ در فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۰ به ترتیب ۹۱،۷ و ۶۹،۷ درصد بوده است.

در خرداد، متوسط قیمت خرید و فروش یک متر مربع زیربنای واحد مسکونی معامله‌شده از طریق بنگاه‌های معاملات ملکی شهر تهران که بازارش ملاکی برای هدف‌گذاری و نرخ‌گذاری از سوی بازار مسکن در سایر کلان‌شهرهای کشور است، ۲۹ میلیون و ۶۷۰ هزار تومان بوده که نسبت به اردیبهشت‌ماه، ۳ درصد افزایش را به ثبت رسانده است.

در این میان بیشترین معاملات صورت گرفته در واحدهای مسکونی کمتر از ۵ سال ساخت بوده است که سهم ۳۶ درصدی داشته و البته از آن‌جا که از ابتدای امسال، باز هم تورم بالایی گریبان‌گیر مردم بوده و قدرت خرید آن‌ها به شدت کاهش یافته است، باز هم رغبت آن‌ها را نسبت به خرید واحدهای مسکونی دارای سال ساخت پایین‌تر نسبت به سال گذشته، کمتر کرده است؛ به نحوی که بنا بر آمارها، میزان خرید خانه‌های مسکونی کمتر از ۵ سال، نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش ۳ درصدی را به ثبت رسانده است و در مقابل، سهم واحدهای دارای قدمت بالاتر از جمله گروه‌های دارای سن بنای شش تا ۱۰ ساله را بالاتر بوده است؛ هرچند نباید از افزایش معاملات خانه‌های دارای سال ساخت ۱۱ تا ۲۰ ساله هم غافل شد.

آمارهای رسمی حکایت از آن دارد که میزان معاملات صورت گرفته در خرداد سال ۹۸ معادل ۲ هزار و ۳۷۸ واحد، خرداد ۹۹ معادل ۴ هزار و ۱۹۴ واحد و سال ۱۴۰۰ معادل هزار و ۸۲۷ واحد بوده است که در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۹۹ حدود ۵۶ درصد کاهش و در سال ۹۹ نسبت به خرداد ۹۸ بالغ بر ۷۶ درصد رشد داشته است.

در این میان سهم خانه‌های شش تا ۱۰ ساله در سال ۹۸ معادل یک هزار و

بازار مسکن در خردادماه سال جاری اگرچه نسبت به اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰ با رشد حدود ۳۰ درصدی مواجه بود، اما همچنان نسبت به ماه مشابه سال قبل، کاهش ۵۳ درصدی را به ثبت رسانده است که نشان از رکود عمیق در این بخش از اقتصاد کشور دارد.

در بازار املاک در خردادماه امسال، دامنه قیمتی ۲۰ تا ۲۵ میلیون تومانی یا ۲۵ تا ۳۰ میلیون تومانی را انتخاب کرده‌اند که به ترتیب سهمی ۱۶ و ۱۲ درصدی در معاملات را به خود اختصاص داده است. این جا است که نشان می‌دهد رغبت برای خرید خانه‌هایی که قیمت هر مترمربع آن‌ها بالاتر از ۳۰ میلیون تومان است، برای بسیاری از خریداران ملک، جذابیت چندانی نداشته است؛ اما در میان همین افرادی که محدوده قیمتی ۱۵ تا ۳۰ میلیون تومانی به ازای هر مترمربع واحد مسکونی را برای خود انتخاب کرده‌اند، توزیع حجم معاملات به گونه‌ای بوده است که بالغ بر ۶۰ درصد متقاضیان، واحدهای مسکونی با قیمتی کمتر از ۲۹ میلیون و ۶۷۰ هزار تومان را انتخاب کرده‌اند.

آن‌گونه که آمارهای بانک مرکزی می‌گویند، توزیع فراوانی تعداد واحدهای مسکونی معامله شده بر حسب زیربنای هر واحد مسکونی در خردادماه سال جاری نشانگر آن است که بیشترین سهم از معاملات انجام شده، به واحدهای مسکونی با زیربنای ۶۰ تا ۷۰ مترمربعی اختصاص داشته که سهمی ۱۵ درصدی را به خود نسبت داده‌اند؛ ضمن اینکه واحدهای دارای زیربنای ۵۰ تا ۶۰ مترمربعی با سهم ۱۴ درصدی در رتبه بعدی قرار گرفته‌اند. این جاسست که می‌توان گفت که در خردادماه سال جاری، واحدهای مسکونی با سطح زیربنای کمتر از ۸۰ مترمربع سهم ۵۶ درصدی از معاملات انجام شده را به خود اختصاص داده‌اند؛ ضمن اینکه دامنه‌های قیمتی مورد بررسی نیز نشان می‌دهند که واحدهای مسکونی با ارزش ۵۰۰ میلیون تومان تا یک میلیارد تومان، با اختصاص سهم ۲۰ درصدی، بیشترین سهم معاملات را به خود اختصاص داده‌اند؛ در ضمن واحدهای دارای ارزش یک میلیارد تومان تا ۱,۵ میلیارد تومان و ۱,۵ میلیارد تومان تا ۲ میلیارد تومان سهم ۱۸,۲ درصدی و ۱۱,۹ درصدی را به ثبت رسانده‌اند. پس در مجموع می‌توان گفت که ۵۴ درصد از معاملات به واحدهای مسکونی با ارزش کمتر از ۲ میلیارد تومان اختصاص داشته است.

در نهایت آنچه کارشناسان بازار مسکن از آن به عنوان نقاط قوت و ضعف یا تحلیل وضع موجود در بازار مسکن یاد می‌کنند، منحنی‌های کلان اقتصادی در حوزه مسکن است که به اعتقاد آن‌ها، نشان‌دهنده رکود یا افت قیمت نیست و نخواهد بود، یعنی همان چیزی که در گزارش‌های خردادماه بانک مرکزی هم به تایید رسیده است؛ به این معنا که شاخص‌های توسعه اقتصادی در حال حاضر نشان‌دهنده رونق بخش مسکن است. یعنی سال قبل بعد از چندین سال، رشد اقتصادی کشور مثبت بوده و احتمالاً امسال هم این رشد مثبت ادامه پیدا می‌کند؛ ضمن اینکه بودجه عمرانی دولت، اثرات مذاکرات هسته‌ای بر اقتصاد، رشد نقدینگی و چرخش پول، ارتباط با چین و کشورهای غربی، همگی از رشد و توسعه خبر می‌دهند. بنابراین با توجه به پیش‌بینی بودن حوزه مسکن قطعا در این بخش نیز با رونق و رشد قیمتی مواجه خواهد شد. پس رکودی که هم‌اکنون در آن به سر می‌بریم ممکن است بیشتر از آنچه که مرتبط با وضعیت کلان اقتصاد ایران باشد، به بلا تکلیفی‌های اقتصادی برگردد.

در واقع، تصور غالب این است که علت افزایش قیمت مسکن، رشد قیمت دلار است که اگرچه همچنان می‌توان این برداشت را داشت که نرخ ارز، یک عامل محرک بوده، اما بخش املاک در ایران ذاتاً ظرفیت رشد دارد و مسکن، یک کالای سرمایه‌ای است. این در حالی است که برآوردهای آماری نشان می‌دهند که طی ۳۰ سال گذشته قیمت ارز و طلا ۱۷۰ تا ۱۸۰ برابر شده، اما مسکن در بعضی مناطق تا ۱۲۰۰ برابر رشد کرده است. اما به اعتقاد کارشناسان و تحلیل‌گران بازار مسکن، رکود فعلی نوعی حالت انتظار از سوی کنشگران املاک برای رسیدن به شرایط باثبات سیاسی است. یعنی اگر ثبات سیاسی اتفاق بیفتد، قدر مسلم بازار مسکن رشد می‌کند؛ زیرا هم حدود ۵ میلیون کسری مسکن در کشور وجود دارد و هم برای رونق اقتصادی باید این حوزه را راه انداخت؛ اما از آن‌جا که هنوز مشخص نیست که دولت آینده چه برنامه‌ای برای بخش مسکن دارد یا می‌تواند مشکلات این بخش را حل کند، ابهامات و نگرانی در مورد آینده این بازار بیشتر می‌شود. ■

اما اگر بخواهیم نگاهی هم به قیمت همین املاک معامله‌شده در خردادماه امسال داشته باشیم، متوسط قیمت به ۲۹ میلیون و ۶۷۳ هزار تومان رسیده که علی‌رغم کاهش ۵۲ درصدی حجم معاملات نسبت به خردادماه سال ۹۸، در حوزه قیمتی افزایش ۵۶ درصدی را به ثبت رسانده است. در واقع، آمارهای ثبت‌شده در سامانه ثبت معاملات املاک و مستغلات کشور، در میان مناطق ۲۲گانه شهرداری تهران، بیشترین متوسط قیمت یک متر مربع زیربنای مسکونی معامله‌شده ۶۶ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان آن هم در منطقه یک بوده و کمترین آن با ۱۲ میلیون و ۶۱۰ هزار تومان به منطقه ۱۸ تعلق داشته است که نشان می‌دهد قیمت در منطقه یک نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۶۱ درصد و قیمت در منطقه ۱۸ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۴۲ درصد رشد را به ثبت رسانده است.

در این میان، یک نکته هم قابل توجه است و آن اینکه، بیشترین معاملات مربوط به واحدهای دارای قیمت حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیون تومان به ازای هر مترمربع بوده است که این خود نشان می‌دهد که قدرت خرید بسیاری از خریداران و معامله‌گران در بازار مسکن بالا نیست؛ ضمن اینکه بخش عمده‌ای از معامله‌گران



عکس: رضا معطریان

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

از ضرورت تدوین برنامه ۱۰ ساله برای رهایی بازار مسکن از وضعیت بغرنج می‌گوید

خروج از بن‌بست

برساند و البته از پس آن هم برنیامده است و مشکل به وضعیت فعلی رسیده است. در این میان، اگر بردارهای اقتصادی را نگاه کنیم، رونق و توسعه در بخش‌های مختلف مشاهده می‌شود، اما کمبود مسکن وجود داشته و افزایش قیمت را شاهد هستیم اما اینکه این روند تا کی ادامه یابد، موضوع دیگری است. در واقع، مسکن مقوله‌ای نیست که در کوتاه‌مدت بتوان مسائل آن را حل کرد و با یک وعده سه تا پنج‌ساله مشکل را تماماً برطرف نمود؛ بلکه حل مشکل مسکن، نیازمند برنامه‌ریزی بلندمدت ۲۰ ساله و میان‌مدت ۱۰ ساله است که بتوان در این مقاطع، ابتدا مشکل مسکن را تعدیل و نرمال کرد و سپس ریشه‌های آن را حل کرد و به شرایط مابقی کالاها رساند پس این موضوع نیازمند برنامه‌ریزی است؛ اما اینکه چرا دولت‌ها تا به حال نتوانسته‌اند این موضوع را حل کنند، به دو عامل برمی‌گردد: یکی بحث ساختار اقتصادی کشور است که همچون تمامی پارامترهای دیگر اقتصادی مثل ارز و سکه که روند رشدیابنده داشته، مسکن هم رشد کرده؛ اما رشد مسکن بیشتر بوده است. اگر به تاریخ بازار ارز یا طلا نگاه کنیم، به صورت متوسط، رشد این بازارها کمتر از ۲۰۰ برابر بوده؛ اما مسکن در مقطع مشابه ۲۵ ساله، بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ برابر برابر بسته به نقاط مختلف شهری، رشد قیمت داشته و رشد آن، به صورت میانگین، ۲،۵ برابر شاخص کالاهای دیگر بوده است. عامل دیگر، درگیری این بخش با کلان اقتصاد ایران است؛ به خصوص اینکه ساختار اقتصادی ایران هم غلط است و شکل و ساختار آن، غلط بنا شده و باید تغییرات عمده‌ای در آن صورت گیرد؛ ضمن اینکه تکلیف خود را باید با اقتصاد روشن کنیم. نمی‌شود با اقتصاد شتر گاو پلنگ، یک کشور را اداره کرد و باید تکلیف را در مقوله علم اقتصادی و استفاده از روش‌های علمی، روشن کرد. مشکل دیگر آن است که شاکله دولت ما برای حل کردن معضل بازار مسکن ایجاد نشده و تشکیلات دولتی برای آن طراحی نشده است؛ چراکه با یک اقتصاد عظیمی به عنوان اقتصاد صنعت ساختمان که نیمی از نقدینگی را در خود جای داده و نزدیک به ۷۰ درصد مردم هم در آن شاغل هستند، مواجه است و از سوی دیگر، کنش و واکنش وسیعی در اقتصاد دارد. نکته حایز اهمیت، متولی این بخش است؛ به این معنا که نمی‌توان گفت که کدام بخش از دولت، متولی این بخش از اقتصاد است، یعنی هیچ بخشی نه در وزارت اقتصاد و نه در وزارت صمت و بانک مرکزی برای ساماندهی بازار مسکن طراحی نشده و این بخش عملاً از سوی بخش خصوصی هدایت می‌شود؛ یعنی مسکن تماماً در دست مردم است و ۹۵ درصد از صنعت ساختمان کشور هم در اختیار بخش خصوصی است؛ پس سوال این جاست که کجای دولت باید برای این بخش از اقتصاد برنامه دهد و سکان‌دار این قسمت از اقتصاد باشد؛ به خصوص اینکه هیچ‌یک از وزارت‌خانه‌ها، سهمی در این موضوع ندارند و قادر به این نیستند که برای اقتصاد مسکن، برنامه‌ریزی دقیق و پربازدهی صورت دهند؛ ضمن اینکه بانک مرکزی نیز ابزار لازم را برای این بخش ندارد و وزارت صمت هم گوشه رینگ است؛



بازار مسکن انگار بلد شده هر دو روی سکه را بخواند، هم را کد باشد و هم پررونق. را کد باشد تا نشان دهد که تعداد معاملات کمی در بازار صورت می‌گیرد و پررونق، از آن جهت که قیمت همچنان رو به رشد است و انگار تقاضا در بازار بالا رفته است که عرضه پاسخ‌گو نیست و قیمت بالا رفته است؛ یعنی درست علامت یک رکود تورمی. درست در شرایطی که همه از رکود در بازار مسکن خبر می‌دهند، معاملاتی در خر دادماه صورت می‌گیرد که اگر چه نسبت به دوماه ابتدای سال جاری رشد را نشان می‌دهد، اما همچنان بازار نسبت به معاملات گارد بسته دارد و اجازه یک بازار پررونق به معنای واقعی را نمی‌دهد. از سوی دیگر، کمبود عرضه‌ای که به لحاظ پاسخ‌گویی به ورود تقاضای تازه‌واردان در بازار وجود دارد هم به قصه رکود اضافه شده و شرایط را برای تمامی تصمیم‌گیران و بازیگران سخت کرده است. اکنون فعالان بازار مسکن بر این باورند که دولت جدید باید طرحی نو دراندازد و با افزایش عرضه مسکن، راه را برای پاسخ‌گویی به تقاضاها باز کند؛ شاید هم باید طرحی را به اجرا بگذارد که مشابه مسکن مهر یا مسکن ملی، اقدام به عرضه مسکن کند، اما به طور قطع نباید اشتباهات آن طرح‌ها را تکرار کرده و راه را برای ورود انتقادات جدی به طرح‌های نو باز بگذارد. بیت‌الله ستاریان، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران بر این باور است که آنچه امروز در بازار مسکن قابل مشاهده است، همان چیزی است که ظرف ۵۰ سال گذشته بر این بخش از اقتصاد ایران گذشته است و اگر دولت بخواهد آن را حل و فصل کند باید در یک برنامه میان‌مدت ۱۰ ساله و بلندمدت ۲۰ ساله، زمینه را برای بهبود وضعیت بازار فراهم کند.

■ بازار مسکن روزهای خاصی را می‌گذرانند و با رکود تورمی دست و پنجه نرم می‌کند. شما دلیل شکل‌گیری چنین وضعیتی را چه می‌دانید و فکر می‌کنید که این فرآیند در اقتصاد ایران، تا چه مقطعی ادامه داشته باشد؟

آنچه در حال حاضر در رابطه با بازار فعلی مسکن قابل مشاهده است، روندی بوده که طی ۵۰ سال گذشته همواره ادامه داشته و در نیم قرن گذشته یعنی در ۸ سال قبل از انقلاب و ۴۳ سال بعد از انقلاب، در بازار مشاهده شده و وقوع آن، علل مختلفی داشته است. همان‌طور که تاریخ مشخص کرده، تمامی دولت‌هایی که بر سر کار آمده‌اند، در حل مشکل مسکن عاجز بوده و هریک از آن‌ها با ارائه وعده و اجرای سناریوی تکراری تلاش کرده تا بازار را به سامان

یعنی هم تسهیلات بانکی و هم صکوک، رهن ثانویه و صندوق‌های زمین و مسکن باید کنار هم فعالیت کنند؛ ضمن اینکه تکنولوژی ساختمان را در کارخانه‌جات تولیدی تغییر دهیم و از تکنولوژی به‌روزتر استفاده کنیم. در کنار این، باید قوانین ساخت و ساز را به صورت کلی تغییر داد و در مجوزهای دریافتی تجدیدنظر کرد تا فعلاً بتوانیم خود را به یک میلیون و ۲۰۰ هزار واحد مسکونی که نیاز سالانه است، برسانیم. از این به بعد، در سال‌های آینده که انتهای برنامه است، شاید بتوانیم کسری‌ای را که باعث افزایش حاشیه‌نشینی و کپرنشینی شده از میان برداریم.

■ **بانک مرکزی در حالی رشد ۳۰ درصدی معاملات مسکن در خردادماه امسال را اعلام کرده که فعالان بازار خبر از رکود در معاملات می‌دهند.**

رشد معاملات و افزایش قیمت طبیعی است و رابطه‌های خاصی با هم دارد؛ ولی همواره در موقعی که شرایط فعلی بر بازار مسکن حاکم است و کسری بالایی در عرضه به صورت مخفی وجود دارد، رکود رخ می‌دهد که رکود توری می‌است. این پدیده‌ای است که فقط در بخش مسکن در ایران رخ داده است و در اقتصادهای دنیا، بسیار نادرتر با رکود توری بخش مسکن مواجه بوده‌ایم؛ یعنی در عین اینکه املاک معامله نمی‌شوند، برخی‌ها ناچار هستند ملک خود را به قیمت ارزان‌تر بفروشند؛ ضمن اینکه تعداد معاملات هم کمتر می‌شود؛ اما در عین حال، قیمت پایین نیامده و در بطن خود، بالا رفته است؛ یعنی تقاضای مطلق به عنوان یک تقاضای تعیین‌کننده‌تر از تقاضای مؤثر وجود دارد؛ لذا تقاضا رکود توری ایجاد می‌کند. پس در رکود قیمت بالا رفته و معامله صورت نمی‌گیرد.

■ **پیش‌بینی می‌کنید این رکود تا کی ادامه داشته باشد؟**
الان رکود آن چنانی نداریم و اگرچه نسبت به فروردین و اردیبهشت رکود داشتیم، در خرداد به یک نوعی رشد را تجربه کرده‌ایم؛ اما مثل سال قبل نیست. به هر حال این رکود ادامه خواهد یافت، اما قیمت هم افزایش خواهد یافت.

■ **چرا اگرچه قیمت بالا می‌رود، اما سازنده‌ها خیلی رغبت ندارند ملک بسازند و املاک موجود دست به دست می‌شوند؟**
وقتی که رونق می‌شود، آمار تولید بالا می‌رود؛ ولی اینکه سازنده‌ها رغبت ندارند وارد شوند به این دلیل است که بخش خصوصی ما که متولی ۹۵ درصد بازار مسکن است، خرده‌سازها هستند و کلان‌سازها نیستند و کسی را نداریم که ۱۰ هزار واحد مسکونی را برای تولید برنامه‌ریزی کند. همه در حد ۵۰ تا ۱۰۰ واحد می‌سازند و این‌ها سرمایه‌گذاران خرد هستند و با یک کنش و واکنش دولت و یک بار که یک مسئول از ارزانی مسکن می‌گوید، به سرعت از بازار خارج می‌شوند.

■ **سازندگان کلان کدام قشر از اقتصاد ایران هستند؟**
در ایران مشکل ما این است که انبوه‌ساز نداریم؛ بلکه پیمانکاران انبوه‌ساز داریم؛ تولیدکننده مسکن انبوه در ایران نداریم. ما انبوه‌ساز در ایران تولید نکردیم و همه خرده‌ساز هستند که ۹۵ درصد از بخش مسکن را به دست دارند. از این رقم، کمتر از ۱۰ درصد آن‌ها تولیدکنندگان انبوه هستند که بیشتر نیمه‌دولتی به شمار می‌آیند؛ اما همین‌ها هم با هزار برخورد سیاسی مواجه هستند که دست از بازار می‌کشند. یعنی نداریم در ایران افرادی را که ۱۰ هزار واحد مسکونی بسازند؛ اما در دنیا که این معضل حل شده، چنین رویکردی حاکم است و انبوه‌سازان وارد گود می‌شوند. ■

پس تنها یکی از معاونت‌ها در وزارت راه و شهرسازی نمی‌تواند بار همه را به دوش کشد و متولی بیش از نیمی از اقتصاد کشور باشد و مسکن این بخش را به دست گیرد؛ بنابراین در یک کلام می‌توان گفت که هیچ‌کس نمی‌تواند با این تشکیلات و طراحی دولت، معضل بخش مسکن را حل کند؛ کما اینکه هیچ‌یک از دولت‌های قبلی نتوانستند مسئله بازار مسکن را حل کنند و علی‌رغم اینکه بیش از نیم قرن، مردم درگیر این مشکلات بوده و بیش از نیمی از مردم هم با مشکلات آن دست و پنجه نرم می‌کنند، هنوز راه‌حل جدی حاصل نشده است. نکته حایز اهمیت آن است که علی‌رغم اینکه به صورت میانگین، نیمی از سبد هزینه خانوار و مشکلات مرتبط با آن، به بازار مسکن مربوط می‌شود و این کالا در سبد خانوار، سهم بالایی دارد و در کل کشور این سهم به ۴۸ درصد و در شهرها به ۸۰ درصد می‌رسد، اگر معضل بازار مسکن حل شود، نیمی از مشکلات خانوارها هم حل خواهد شد. پس این سه فرض نشان می‌دهند که مسکن، یک پارامتر بسیار مهم و ساختاری برای کشور است و اگر این مشکل مسکن حل شود و به صورت نرمال سهم آن به ۱۲ درصد برسد، فضا باز شده و بخش عمده‌ای از معضلات اقتصاد کشور حل می‌شود. تصور کنید که بیش از ۹۰ درصد از خانوارهایی که زیر خط فقر هستند، با حل معضل مسکن به بالای خط فقر می‌آیند و رضایت عمومی افزایش می‌یابد؛ ضمن اینکه بخشی از ناهنجاری‌های اجتماعی نیز حل می‌شود. پس مسکن، پارامتری سنگین و دارای وزن مهمی در اقتصاد کشور است؛ اما همچنان لاینحل باقی مانده است.

■ **به هر حال ما اکنون با شروع یک دولت جدید مواجه هستیم. آیا تصور می‌کنید که با ارایه یک طرح از سوی دولت، بتوان معضل بازار مسکن را حل کرد؟**

گمان نمی‌کنم که دولت آینده نیز بتواند مشکل بازار مسکن را حل کند؛ ولی بستر را می‌تواند به نحوی با اقتصاد ایران هماهنگ کند که معضل مسکن کم‌رنگ‌تر از گذشته شود. در واقع، اگر همه برنامه‌ها را با تمام توان انجام دهند و به صورت عملیاتی و واقعی بخواهند که مشکل بازار مسکن را حل کنند، به طور قطع تنها به زمینه‌سازی برای این موضوع خواهند رسید و ثمره کار، به عمر دولت قد نمی‌دهد؛ ولی بستر آماده‌ای را می‌توان برای دولت بعد فراهم کرد. اکنون فرض بر این است که تشکیلات دولت عوض شود و تمام ساختارهای اقتصادی به هم ریخته شوند؛ تا جایی که شاکله اقتصاد را عوض کنند و همه کارها را در جهت ایجاد تعادل در بازار مسکن پیش برند؛ باز هم نتیجه اصلی حاصل نخواهد شد و به عمر دولت کفاف نخواهد داد.

■ **شما به برنامه‌های مورد نیاز برای تحقق بسترسازی در حل معضل مسکن اشاره کردید؛ از دید شما این برنامه‌ریزی ۱۰ ساله، چه شاخصه‌ای باید داشته باشد؟**

مسئله کلی مسکن را در ۱۰ سال نمی‌توان حل کرد؛ ولی اولاً باید سهم بخش دولتی را در اقتصاد و بازار مسکن ضعیف کرد و در این برنامه‌ریزی، سهم دولت را به حداقل رساند؛ چراکه تلاطم‌های بخش اقتصاد دولتی در عملکرد بخش خصوصی اثرگذار بوده و تولید را نابود می‌کند؛ لذا تلاطم‌ها را باید کاهش داد و هرچقدر که می‌توان ضعیف‌تر کرد تا این بخش قوی‌تر و منسجم‌تر شود. در خود اقتصاد و در بخش مسکن، همه ابزارهای مالی را باید در نظر گرفت؛ به نحوی که باید ابزارهای مالی را همزمان با هم فعال کرد؛

باید ابزارهای مالی را همزمان با هم فعال کرد؛ یعنی هم تسهیلات بانکی و هم صکوک، رهن ثانویه و صندوق‌های زمین و مسکن باید کنار هم فعالیت کنند؛ ضمن اینکه تکنولوژی ساختمان را در کارخانه‌جات تولیدی تغییر دهیم و از تکنولوژی به‌روزتر استفاده کنیم

بهار در زمستان

آیا افزایش معاملات نشان از پایان رکود دارد؟



احمد سرحدی

کارشناس بازار مسکن

اختلاف نظرهایی
میان آمار بانک
مرکزی با آنچه که
معاملات ملکی و
فعالان بازار مسکن
اعلام می‌کنند،
وجود دارد؛ چراکه
هم‌اکنون نه
می‌توان ملکی را
به راحتی فروخت
و نه ملکی را
به راحتی خرید

رکود مهمانی است که چند وقتی است سر و کلاهش در بازار مسکن پیدا شده است. هم‌اکنون اگر چه آمارهای رسمی بانک مرکزی حکایت از افزایش تعداد معاملات در خردادماه دارد، اما همچنان بازار کاملاً راکد است و خرید و فروشی انجام نمی‌شود. تنها افرادی وارد بازار مسکن می‌شوند که نیازمند جابه‌جایی بوده و عجله‌ای برای تعویض یا فروش ملک خود داشته باشند. این اتفاقی است که تحت تاثیر شاخص‌های کلان اقتصادی رخ داده و همواره روند سینوسی آن در گذشته و هر چند سال یک بار، تکرار شده است. واقعیت آن است که هر چند سال یک بار، منحنی سینوسی رکود و تقاضا در بازار مشاهده شده و کاملاً روندی تکراری داشته است. اکنون هم شرایط اقتصادی کشور بحرانی بوده و در شرایط معمولی نیست که قابلیت تصمیم‌گیری منطقی از سوی افراد و سیاست‌گذاران وجود داشته باشد؛ اما اکنون به دلیل مسائل تحریم و درگیری‌هایی که در دنیا وجود دارد از یک سو و وضعیت بلاتکلیفی که ناشی از انتقال دولت و استقرار دولت جدید در کشور وجود دارد از سوی دیگر، بازار مسکن دارای وضعیت ابهام‌آمیزی است؛ ضمن اینکه نتیجه مذاکرات بین‌المللی ایران با دنیا هم بر روی بازار مسکن اثرگذار خواهد بود.

شرایط به نحوی است که شاخص‌ها و نمودارهایی که در گذشته و در روال معمول، در رونق و رکود بازار مسکن اثرگذار بوده‌اند، هم‌اکنون برای تحلیل بازار کارساز نیستند؛ ولی همه آنچه که باعث اصلی این اتفاق شده است، عوامل غیراقتصادی اثرگذار بر رونق و رکود بازار مسکن است؛ ضمن اینکه وقتی که قیمت ارز بالا و پایین می‌شود، روی بازار اثرگذار می‌شود. البته ناامنی به هر شکلی اعم از زلزله، جنگ یا هر بحران دیگری نیز می‌تواند بر روی این بازار اثرگذار باشد و مردم را نسبت به معاملات املاک، بی‌توجه کند؛ اما از سوی دیگر، درست در شرایطی که مردم از معاملات دست برمی‌دارند و رکود بازار را در بر می‌گیرد، به واسطه تورم و بحران اقتصادی، تمامی قیمت‌ها بالا می‌رود و از دستمزد گرفته تا نهادهای ساختمانی که اعضای تشکیل‌دهنده قیمت ساختمان را تشکیل می‌دهند، همه دستخوش تغییر می‌شوند. این در حالی است که بخشی از تورم قیمتی در تولید ساختمان هم مرتبط با بازارهای جهانی از جمله تغییرات قیمتی فولاد و سیمان است و در عین حال هم، وقتی که قیمت در بازارهای داخلی و خارجی بالا می‌رود، بازار مسکن هم متلاطم می‌شود و این اوضاع، رکود و رونق قیمتی را همزمان رقم می‌زند.

اکنون شرایطی که در بازار مسکن اتفاق افتاده، خرید و فروش و ساخت و ساز راکد است و از رونق، خبری نیست؛ سازنده‌ها هم رغبتی به سرمایه‌گذاری در بخش مسکن ندارند؛ ضمن اینکه زمین هم گران است و سرمایه‌های بزرگ برای ساخت و ساز اثرگذار در بازار نیاز دارد و از سوی دیگر، عدم قطعیت‌ها و عدم شفافیت‌ها، مشخص نمی‌کند که سازندگان چه زمانی به سود می‌رسند و مشخص نیست موقعی که ساخت بنا به پایان می‌رسد، شرایط اقتصادی کشور چطور باشد. پس تمامی این ابهامات، بازیگران در بازار را دچار تردید می‌کند و تا زمانی که این مشکلات حل نشوند، بازار مسکن نمی‌تواند اوضاع و احوال مناسبی را تجربه کند. در این میان برخی صحبت از این به میان می‌آورند که شاید در دولت

اکنون خرید و فروش و ساخت و ساز راکد است و از رونق خبری نیست؛ ضمن اینکه سازنده‌ها رغبتی به سرمایه‌گذاری در بخش مسکن ندارند و زمین هم گران است.

جدید طرح‌های جدیدی هم برای بازار مسکن روی میز بیآورند؛ اما به نظر نمی‌رسد که در شرایط کنونی اقتصاد ایران، هیچ طرحی پاسخگو باشد؛ چراکه هم‌اکنون کشور در شرایط عادی اقتصادی قرار ندارد؛ اما در شرایط عادی، اقتصاد کشور با همه کم و کاستی‌ها می‌چرخد و اتفاقاتی همچون مسکن مهر یا مسکن اجتماعی می‌تواند در بستر همین اقتصاد، عملیاتی شود. بنابراین اگر دولت بخواهد چنین طرح‌هایی را اجرا کند، حتماً باید تغییرات جدی را در ساختار اقتصادی ایجاد کند؛ ضمن اینکه دخالت‌هایی که دولت‌ها در بازار صورت داده‌اند تا مسائلی را سامان دهند باید از میان برداشته شود. بنابراین دولت کنونی این وقت و امکان را ندارد که اصلاحات ساختاری عمیق در اقتصاد ایجاد کند، چراکه هم‌اکنون مسائل اساسی‌تر و حیاتی‌تری وجود دارند که باید حل شوند. اتفاقات اصلی زیر پوست اوضاع فعلی در حال رقم خوردن است که اگر به درستی مدیریت نشود، منجر به بحران خواهد شد. بنابراین در شرایط بحران شدید، اینکه دولت ساختمان‌سازی کند یا از این کار دست بکشد، مسئله‌ای است که به نظر نمی‌رسد فعلاً در دستور تصمیم‌گیری باشد؛ اما به هر حال امیدواریم که موضوع تنش‌های بین‌المللی و اقتصادی در داخل کشور، فیصله یابد و کشور به سلامت از بحران‌هایی همچون کرونا، قطعی برق، عدم توزیع واکسن و مواردی از این دست، نجات یابد. پس اگر قرار است که این بحران‌ها باز هم ادامه یافته یا حادث شوند، کسی فرصت نخواهد داشت که وارد بازار مسکن شده، خانه بسازد، وام بدهد و طرح‌های مسکن ارزان را اجرایی کند. پس تمامی این موارد برای یک شرایط عادی است که در وهله اول باید دولت برای حل بحران‌های کنونی تلاش کند و شرایط فعلی را فیصله دهد؛ چراکه ادامه آن به نفع کشور نیست.

به هر حال این اتفاقات هم‌اکنون در اقتصاد ایران رخ داده است و نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد؛ بنابراین اکنون بیش از آنکه نگران بخش مسکن باشیم، باید نگران کل اقتصاد ایران باشیم و زمینه را به نحوی پیش ببریم که راهکار اساسی برای حل بحران‌های اصلی کشور در وهله اول، اصلاح ساختارهای اقتصادی در وهله دوم و سپس بازار مسکن را به عنوان جزئی از اقتصاد ایران صورت دهیم؛ به همین دلیل است که امروز رکود و رونق را همزمان با هم در بازار شاهد هستیم و به نوعی با رکود تورمی دست و پنجه نرم می‌کنیم که تصور نمی‌رود موضوع آن حل شود؛ به این معنا که اگر چه رکود همچنان بازار را همراهی خواهد کرد، اما رونق قیمتی و بالا رفتن قیمت در عین عدم انجام معاملات در بسیاری از مناطق شهری رخ می‌دهد؛ پس قدرت خرید مردم هم در این حوزه کاهش خواهد یافت.

در این میان بانک مرکزی در گزارش خردادماه خود خبر از افزایش معاملات داده است که بر این اساس البته اختلاف نظرهایی میان این آمار بانک مرکزی با آنچه که معاملات ملکی و فعالان بازار مسکن اعلام می‌کنند، وجود دارد؛ چراکه هم‌اکنون نه می‌توان ملکی را به راحتی فروخت و نه ملکی را به راحتی خرید. پس بازار مسکن با نوعی گرفتاری ناشی از وضعیت کنونی کشور مواجه است که باید منتظر اتفاقات جدید در چرخه تصمیم‌گیری کشور باشیم تا بازار مسکن هم از آن اتفاقات خوب، بهره‌مند شود. ■

راهبرد

اولویت تیم اقتصادی: کارآمدی و تخصص

خانه نزدیک دریا

حکمرانی بد دغدغه همه است؛ یکی در نقد آن می گوید و دیگری در توجیهش؛ اما مدت هاست که جامعه فهمیده است هر وقت مقرراتی وضع می کنند و وعده ای می دهند، گویی امکان عملی شدن آن نیست؛ چوب حراج به اعتبار خود می زنند و اعتماد عمومی. حالا دولت جدید در آستانه انتخاب است و جامعه در حال انتظار؛ انتخابی برای آزمون وعده هایش؛ زمانی برای امیدوار کردن و یا فصل دروی نامیدواری.



پیشنهادی برای فردای اقتصاد

اولویت وزارت خانه‌های اقتصادی چه باید باشد؟

«من اقتصاددان‌های کشور را به خط خواهم کرد تا مشکلات کشور حل بشود»؛ این بخشی از گفته ابراهیم رئیسی در پانزدهم خردادماه بود. اقتصاد ایران در مسیر درهم‌تنیدگی مشکلات، بحران‌های متوالی و همزمان افتاده است؛ اگرچه برخی از به‌کار بردن «فروپاشی اقتصادی» برای ایران ابا دارند و معتقدند «نمی‌توان بر یک مفهوم جهان‌شمول از سقوط و فروپاشی یک نظام اقتصادی تأکید کرد»؛ اما همین افراد هم می‌گویند باید با استفاده از تئوری‌ها و ابزارهای مختلف، مسیر پس‌روند و فروپاشی اقتصاد ایران را توضیح داد. اصولاً چرا برخی نظام‌های اقتصادی روندی پیش‌برنده دارند و برخی سیر قهقریایی طی می‌کنند؟ چرا اقتصاد کشورهای آلمان، ژاپن، دانمارک به‌جز در شرایط بحران، پایدار هستند و اقتصاد کشورهایی مثل ونزوئلا، زیمبابوه، ایران و سوریه مشکلات اساسی دارند؟ یا اقتصادهایی مانند کره جنوبی، مالزی، قطر و امارات روندی قابل پیش‌بینی دارند، و در مقابل اقتصاد ایران درگیر تلاطم و بی‌ثباتی است؟

بارها دولت‌ها در شرایط دشوار رو به‌سوی اقتصاددان‌ها کرده‌اند در طلب راهی و راهنمایی و چون سلامت از بحران به‌عافیت نسبی رسیده‌اند، به‌گفته خیلی از اقتصاددان‌ها، همه قرارها فراموش شده است. زمانی محمود احمدی‌نژاد به‌نامه‌ها و هشدارهای پی‌درپی اقتصاددان‌ها درباره شرایط کشور توجه نکرد و حکم به‌خانه‌نشینی آن‌ها داد. در دوره حسن روحانی هم گوش‌ها خیلی بدهکار انداز و تندیز اقتصاددان‌ها نبود، اگرچه گاه به اقتضای شرایط نشست‌هایی با استادان دانشگاه برگزار می‌کرد اما روحانی هم در چهاردهم آبان‌ماه ۱۳۹۷ چنین حرف دل بر زبان آورد: «اقتصاد، کتاب نیست، بعضی‌ها فکر می‌کنند اقتصاد، کتاب است؛ فرمول‌هایی که در کتاب خوانند، رفتند امتحان دادند و نمره گرفتند، می‌شوند اقتصاددان؛ نه اقتصاد خیلی فراز و نشیب دارد.» حالا پرسش این است که آیا علم اقتصاد و اقتصاددان‌ها می‌توانند نظام اقتصادی ایران را از بحران نجات دهند؟ بارها تأکید شده که برای اصلاح اقتصاد شعار و سخنرانی کافی نیست، وجود بسترها و نهادینه شدن نهادهای ضروری اولین قدم برای نجات اقتصاد از بحران است. اصلاح قوانین بالادستی سازگار با شایسته‌سالاری، شکل‌گیری بخش خصوصی توسعه‌یافته، بخش عمومی منضبط، مالیات‌محور و غیررانتی، وجود آزادی‌های اقتصادی، رعایت قواعد بازی ملی، منطقه‌ای و جهانی از سوی حاکمان و هماهنگی سراسری برای پیشرفت نظام اقتصادی حیاتی است. حالا ابراهیم رئیسی می‌خواهد اقتصاددان‌ها را «به‌خط» کند، اگرچه همین به‌خط کردن نوعی خطای دیدگاهی و اندیشه‌ای است. اقتصاددان‌های توسعه‌معتقد هستند که راه توسعه از آزادی می‌گذرد؛ از آزادی اندیشه و توجه جدی به مشارکت‌های مردمی، همراهی جامعه مدنی، تشکل‌ها، انجمن‌ها و سایر نیروهای اجتماعی و رسانه‌های مستقل تا امکان نقد آزادانه داشته باشند. در این صورت امکان اثربخشی الگوهای علم اقتصاد و تئوری‌های اقتصاددان‌ها خواهد بود و می‌توان به‌وعده‌های داده‌شده عمل کرد؛ اما همین هم کار ساده‌ای نیست، در میانه درهم‌تنیدگی مشکلاتی که بارها گفته شده این اتفاق شرایط سازگاری می‌طلبد و از مدیران ضعیف، سیاست‌زده، ایدئولوژیک و اقتصادخوانده‌های ضعیف کاری بر نمی‌آید؛ باید طرحی نو در انداخت برای اقتصاد ایران: هزار نکته باریک‌تر ز مو این جاستنه هر که سر برآشد قلندری داند. ■

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش راهبرد

چرا باید خواند:

کابینه اقتصادی دولت

چه اولویت‌هایی باید

داشته باشند تا بتوانند

بخشی از مشکلات

اقتصاد کشور را حل

کنند؟ این پرونده را

بخوانید.

اقتصاددان‌های توسعه‌معتقدند که راه توسعه از آزادی می‌گذرد؛ از آزادی اندیشه و توجه جدی به مشارکت‌های مردمی، همراهی جامعه مدنی، تشکل‌ها، انجمن‌ها و سایر نیروهای اجتماعی و رسانه‌های مستقل تا امکان نقد آزادانه داشته باشند. در این صورت امکان اثربخشی الگوهای علم اقتصاد و تئوری‌های اقتصاددان‌ها خواهد بود.

اقتصاددان قلبی و مسیر اقتصاد

چگونه بر توسعه اجماع کنیم؟

این روزها زمان چینش کابینه دولت سیزدهم است؛ هرکسی پیشنهاد و باید و نبایدهایی را مطرح می‌کند از جمله اقتصاددان‌ها، اما چرا اقتصاددان‌ها راهکارهای متعددی ارائه می‌دهند و راهکار چیست؟

بخشی از این تفاوت دیدگاه‌ها کاملاً طبیعی است و به ذات علوم انسانی بازمی‌گردد. علم اقتصاد زیرمجموعه علوم انسانی است و موضوع آن رفتار انسان‌هاست. برخلاف علوم ریاضی و تجربی ما در علم اقتصاد نمی‌توانیم درستی یا نادرستی نظرات و دیدگاه‌ها را در آزمایشگاه راستی‌آزمایی کنیم و ببینیم در شرایط مشابه و شبیه‌سازی شده در



محسن جلالپور

رئیس سابق اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

آزمایشگاه، یک دیدگاه یا نظر اقتصادی چه پیامدی دارد و چگونه عمل می‌کند. اگر دو شیمی‌دان درباره موضوعی با هم اختلاف داشته باشند به راحتی می‌توانند نظرانشان را در آزمایشگاه بررسی کنند و به راحتی یک فرد به درستی و نادرستی دیدگاهش پی می‌برد. اما در علوم انسانی از جمله علم اقتصاد، آزمایشگاهی وجود ندارد. آزمایشگاه علوم انسانی جامعه است و برخلاف بسیاری از آزمایشگاه‌ها اقتصاددانان کنترلی روی آزمایش دیدگاه‌های خود ندارند. اقتصاددانان تنها می‌توانند مشاهداتی از کل جامعه داشته باشند و براساس مشاهدات و نتایجی که می‌بینند در خصوص درستی و نادرستی دیدگاه‌های خود به نتایج تقریبی برسند. این جاست که اختلاف‌نظر پیش می‌آید که نحوه اطلاع افراد از مشاهدات خود از جامعه به چه صورتی باید باشد.

سابقه بدگویی سیاستمدار از اقتصاددان تقریباً عمری به اندازه توزیع درآمدهای نفتی و تشدید کسری بودجه دارد، اما از دهه ۶۰ به این سو شدت گرفته است. احتمالاً دلیل عمده تشدید بی‌اعتمادی سیاستمداران ایرانی به اقتصاددانان، به قول دکتر طبیعیان وجود «شبه‌اقتصاددانان» یا به قول دکتر غنی‌نژاد «اقتصاددانان تقلبی» بوده است. خطر اقتصاددانان تقلبی این است که با استناد به شبه‌علم، سیاستمداران را از وجود راه‌حل‌های موقتی و اقتضایی آگاه می‌کنند و سیاستمداران چون می‌خواهند به صورت موقت از بحران خارج شوند، راه‌حل‌های دروغین را به عنوان راه اصلی می‌پذیرند و در نتیجه مشکلات اقتصاد ایران هیچ‌گاه حل نمی‌شود و در آینده تبدیل به چالش‌های بزرگ‌تر می‌شود.

در چند دهه گذشته هربار وضع اقتصاد ایران بحرانی شده - از جمله در شرایط حاضر - انبوهی اظهار نظر غیرعلمی، کلیشه‌ای و تکراری از سوی افراد مرتبط و غیرمرتبط مطرح شده است. وقتی اقتصاددانان بر اساس ادبیات علمی و با اتکای دقیق به مبانی علمی به تبیین شرایط موجود و چرایی آن نپردازند، «شبه‌علم» جایگزین «ویپرکرد علمی» خواهد شد.

دارون عجم اوغلو در کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند» می‌گوید: «مسئله مخالفت با اصلاحات اقتصادی مسئله دانایی و نادانی و البته مسئله اختلاف‌نظر علمی هم نیست. مسئله این است که منافع چه افرادی در این اصلاحات یا سیاست‌گذاری تأمین می‌شود.» بنابراین در مورد علم اقتصاد نمی‌توان شکل‌گیری اجماع را انتظار کشید. به این دلیل که در سمت‌گیری‌های اقتصادی که اقتصاددانان پیشنهاد می‌کنند، یک یا چند طبقه و گروه اجتماعی زبان کرده و یک یا چند طبقه اجتماعی سود می‌برند. به همین دلیل اجماع در اقتصاد منتفی است.

راهکار اصلی برای خروج از بحران‌های اقتصادی در این دوره انتخاب بهترین استراتژی اقتصادی است که دو دهه اخیر در کشورهایی مشابه ما از بوت‌آزمایش سربلند بیرون آمده و توانسته باشد ضمن افزایش رشد اقتصادی، فضای مناسب کسب‌وکار و موجبات رفاه عمومی جامعه را فراهم آورد. پیدا کردن چنین الگوهایی در جهان معاصر کار سخت و پیچیده‌ای نیست. ■

وزیر نفت باید بیشتر از هر وزیری دغدغه منافع ملی را داشته باشد. متأسفانه در طول این سال‌ها در میادین مشترک هیدروکربنی صدها میلیارد دلار و نیز فرصت‌های بزرگی را در معاملات و تجارت انرژی چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی از دست داده‌ایم و باید جلوی خسارات بیشتر در این زمینه را بگیریم.

آنچه باید وزیر نفت بداند

بایدها و نبایدهای وزیر نفت



غلامحسین حسیناش

کارشناس ارشد انرژی

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید بدانید

که وزیر نفت در

دولت جدید باید چه

ویژگی‌هایی داشته

باشد و چه راهبردی

در پیش بگیرد، این

مقاله را بخوانید.

در عرصه اقتصادی مخدوش نخواهند کرد. ضمن اینکه حتی اگر مقوله خصوصی‌سازی هم در دولت هدف گرفته شود یک دستگاه حکمرانی کارآمد می‌تواند یک جریان خصوصی‌سازی مطلوب را هدایت کند و بعد از خصوصی‌شدن فعالیت‌ها و شرکت‌ها مانع لطمه زدن خصوصی‌شده‌ها به منافع ملی شود.

بنابراین یک بنگاهدار ولو موفق و خوب یا مدیرعامل یک هلدینگ یا شرکت بزرگ دولتی یا خصوصی حتی اگر در آن‌جا موفق بوده باشد لزوماً نمی‌تواند یک وزیر خوب هم باشد مگر اینکه استعداد و دانش و توان حکمرانی ملی در او شناسایی شود.

مدیریت پیمانکاری حتی یک رده پایین‌تر از مدیریت شرکت‌های دولتی است ولذا مدیری که در سطح پیمانکاری حتی دارای عملکرد خوب و موفق بوده است لزوماً نمی‌تواند وزیر خوبی هم باشد. پیمانکار خوب ممکن است یک پروژه بد و ذاتاً غلط را با سرعت مطلوب و با کیفیت خوب جلو ببرد اما اینکه آیا این پروژه از نظر سیاست‌های ملی در اولویت است یا در راستای منافع ملی قرار دارد یا منابع کافی برای به اتمام رساندن و به بهره‌برداری رسیدن آن وجود دارد، توسط دستگاه حکمرانی باید تعیین و اولویت‌گذاری شود. مدیر بی‌برنامه که توان اجرایی قوی دارد منابع ملی بیشتری را هدر خواهد داد. باز هم در این‌جا باید تکرار کرد: مگر اینکه استعداد و دانش و توان حکمرانی ملی، در این مدیر موفق در سطح پیمانکاری، شناسایی شود. به نظر نگارنده از میان مجموعه مشکلات و موانع توسعه کشور، یکی از آن‌ها مسئله‌ای است که شاید بتوان آن را فرهنگ سخت‌افزاری یا تفکر سخت‌افزاری نامید و این یکی از گرفتاری‌ها در مدیریت دولتی بوده است. فرهنگ سخت‌افزاری، مقدم داشتن سخت‌افزار بر نرم‌افزار، مقدم داشتن اجزای برنامه‌ریزی و مقدم داشتن به‌کارگیری ابزار یا ابزار فنی بر درک متدولوژی ابداع و بر دانش فنی و بر اطلاعات و حتی بر آموزش و مهارت به‌کارگیری آن است. مصادیق تفکر و فرهنگ سخت‌افزاری را در همه‌جای کشور می‌توان یافت و می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مهم‌ترین دلایل پایین بودن سطح بهره‌وری در کشور است.

شناخت دلایل گسترش فرهنگ سخت‌افزاری خصوصاً در میان مدیران

قبل از پرداختن به ویژگی‌های یک وزیر نفت مطلوب و اینکه وزیر این وزارت‌خانه صنعتی و اقتصادی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و چه خصوصیاتی نباید داشته باشد، لازم است یک بحث عمومی را در مورد جایگاه دولت و وزرا مطرح کنیم و سپس بحث را به وزارت نفت تخصیص دهیم.

تدوین استراتژی‌های ملی، سیاست‌گذاری جامع، برنامه‌ریزی، نظارت و کنترل، مقررات‌گذاری و به‌ویژه هماهنگ کردن مستمر منافع خصوصی با منافع ملی از طریق اهرم‌های خاص در اختیار یک دولت، مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه دولت است که در یک کلمه به آن حکمرانی می‌گویند. ممکن است دولت‌ها ضرورتاً تصدی بعضی از امور و اداره بعضی از بنگاه‌های اقتصادی را عهده‌دار شوند اما در دولت‌های پیشرفته حجم این‌گونه فعالیت‌ها برای دولت بسیار محدود بوده و در حدی است که به‌عنوان ضامن اجرایی وظایف حاکمیتی، ضرورت داشته باشد و به تعبیری برای یک دولت مدرن تصدی‌گری به‌مثابه اکل میته است یعنی اقدامی در حداقل ممکن، از سر اجبار و با نهایت اکراه. اما متأسفانه در ایران به دلایل عدیده، دولت به یک متصدی بزرگ در همه امور و به یک بنگاهدار غول‌پیکر تبدیل شده و گستردگی حجم بنگاهداری و تصدی در دولت ایران موجب تحت‌الشعاع قرار گرفتن وظایف حاکمیتی شده است. حتی سازمان‌دهی دولت در ایران و توزیع وزارت‌خانه‌ها نیز بیش از آنکه براساس وظایف حاکمیتی باشد تحت تأثیر تصدی بوده است، مثلاً تقسیم بخش انرژی به دو وزارت‌خانه نفت و نیرو قطعاً به دلیل گستردگی بنگاهداری در این دو وزارت‌خانه و ناشی از تفاوت فعالیت‌های اجرایی این دو دستگاه بوده و گر نه در سطح سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و به عبارتی در سطح حکمرانی چنین تفکیکی بی‌معنا به نظر می‌رسد. البته به دلیل گستردگی بنگاهداری و تصدی‌گری و تحت‌الشعاع بودن حاکمیت در هر یک از دستگاه‌ها و وزارت‌خانه‌های موجود، با ادغام این دستگاه‌ها نیز خلأ حاکمیتی پر نخواهد شد بلکه ممکن است با بزرگ‌تر شدن ابعاد بنگاهداری و معضلات جدید ناشی از ادغام بنگاه‌های متفاوت، همان توجه اندک به وظایف حکمرانی نیز مورد غفلت بیشتری قرار گیرد.

اما آنچه از سطور فوق نتیجه می‌شود این است که همه دولتمردان و وزرای دولت، قبل از هر چیز باید درک درست و عمیقی از حکمرانی به‌عنوان وظیفه اصلی دولت و وزارت‌خانه خود داشته باشند و وظایف و ویژگی‌های حکمرانی را در دستگاه تحت مدیریت خود احصا کنند و به معاونان خود نیز حکمرانی را بیاموزند. وزرا و خصوصاً وزیر نفت باید تفکیک حقوقی، مالی و مدیریتی روشنی را بین ستاد وزارت‌خانه به‌عنوان ستاد حکمرانی و شرکت‌های دولتی تحت پوشش به وجود آورند و از بروز تعارض منافع در این زمینه جلوگیری کنند. دولتمردی که چه در سطح وزیر یا معاون وزیر و چه در سطح مدیران ستادی وزارت‌خانه به‌مثابه دستگاه حکمرانی، هم‌زمان در هر سطحی به بنگاهداری ولو در بنگاه‌های دولتی هم مشغول است به دلیل تعارض منافع نخواهد توانست وظایف حکمرانی خود را به‌درستی انجام دهد. اگر چنان تفکیک روشنی که اشاره شد برقرار شود شرکت‌های دولتی نیز به سمت عملکرد بهینه هدایت خواهند شد و محیط رقابتی را

نکته‌هایی که باید بدانید

- وزیر نفت باید بتواند با سامان‌دهی دستگاه حکمرانی و ساختارهای نهادی تحت نظر خود، کارگزاران و فعالان صنعتی و اقتصادی را در مسیر پر کردن خلأهای این زنجیره ارزش و تکمیل آن هدایت کند.
- بدون مشورت نه تنها تصمیمات درست و منطقی و عقلایی نمی‌توان گرفت و در نتیجه خسارت به صنعت نفت و به کشور وارد خواهد شد، بلکه در طولانی مدت لطمات جبران‌ناپذیری هم به سرمایه اجتماعی و انسانی سازمان وارد خواهد شد.
- در ایران به دلایل عدیده، دولت به یک متصدی بزرگ در همه امور و به یک بنگاهدار غول‌پیکر تبدیل شده و گستردگی حجم بنگاهداری و تصدی در دولت ایران موجب تحت‌الشعاع قرار گرفتن وظایف حاکمیتی شده است.

هرگز از مادر نزاده‌اند». حضرت علی بن ابی طالب (ع) به کارگزاران خود فرموده‌اند: «استبداد رأی نداشته باشید زیرا خودرأی هلاک و آدر جای دیگری فرموده‌اند» دلیل خواهد شد». این فرمایش رهایی بخش مربوط به زمانی است که تصمیم‌گیری‌ها یک‌هزارم پیچیدگی امروز را نداشته است. بدون مشورت نه تنها تصمیمات درست و منطقی و عقلایی نمی‌توان گرفت و در نتیجه خسارت به صنعت نفت و به کشور وارد خواهد شد، بلکه در طولانی مدت لطامت جبران‌ناپذیری هم به سرمایه اجتماعی و انسانی سازمان وارد خواهد شد.

روحیه قانون‌مداری نیز از دیگر ویژگی‌هایی است که وزیر نفت و همه وزرا باید در بالاترین سطح از آن برخوردار باشند. تنگ بودن لباس قوانین بر قامت نیازها و اقدامات ضروری هرگز و به هیچ وجه توجیه قابل قبولی بر قانون‌گریزی و دور زدن قوانین نبوده و نیست و هرگز مشکلی را حل نکرده است بلکه موجب گسترش فساد و اختلاس شده است مدیر دستگاه حکمرانی اگر قوانین را تنگ می‌یابد ابتدا باید به اصلاح آن‌ها از طریق مراجع ذیصلاح بپردازد تا بتواند در چارچوب قانون حرکت کند.

وزارت نفت یکی از زیربخش‌ها و به عبارتی مهم‌ترین زیربخش انرژی کشور است. درست یا نادرست در حال حاضر بیش از ۹۵ درصد انرژی اولیه کشور از هیدروکربن‌ها تأمین می‌شود یعنی وزارت نفت فعلاً تأمین‌کننده اصلی انرژی کشور است. بنابراین حداقل تا زمانی که یک ستاد حکمرانی مطلوب در بخش انرژی کشور شکل نگرفته و حتی اگر چنین ستادی شکل بگیرد وزیر نفت باید در مسائل بخش انرژی کشور کلان‌نگر باشد و باید شناخت و درک دقیق و روزآمدی از تحولات جهانی انرژی داشته باشد و برنامه‌های بلندمدت انرژی کشور را با آن هماهنگ کند.

فقدان بهره‌وری در همه بخش‌ها از بزرگ‌ترین مشکلات کشور است و این مسئله در بخش انرژی که هرگونه ارتقای بهره‌وری به سرعت می‌تواند به دلار تبدیل شود و آلاینده‌ها را کاهش دهد از اهمیت ویژه‌تری برخوردار است. وزیر نفت باید کسی باشد که هم بهیچ‌گونه در سیستم عرضه انرژی و هم بهیچ‌گونه بهره‌وری را در بخش مصرف و بخش تقاضای انرژی کشور مورد توجه قرار دهد و ارتقای بهره‌وری در عرضه و تقاضای انرژی را در اولویت قرار دهد و با سایر مدیران حکمران در بخش انرژی در این جهت هماهنگ باشد. جمهوری اسلامی با در اختیار داشتن بیش از یکصد میدان هیدروکربوری، از حدود ۱۷ درصد از ذخایر گاز جهان و بیش از ۱۰ درصد از کل ذخایر نفت جهان و نیز به لحاظ قرار گرفتن در منطقه‌ای که قلب انرژی جهان نام گرفته است از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای در این زمینه برخوردار است که به‌خوبی از آن استفاده نشده است. این جایگاه یک مزیت اقتصادی ویژه را برای کشور فراهم می‌آورد.

یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح در حوزه مباحث توسعه، که مستقیم و یا غیرمستقیم مورد توجه اقتصاددانان توسعه قرار گرفته است. مسئله آثار تکاثری یا آثار انتشار پروژه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای در حال توسعه است. اگر در دوره گذار به توسعه، بتوان منابع و امکانات را بر نقاطی متمرکز کرد که آثار انتشار هرچه گسترده‌تری داشته باشند، قطعاً به‌شتاب توسعه کمک خواهد شد.

اینک یکصد سال از عمر صنعت نفت ایران می‌گذرد. این مسئله قابل بررسی و مطالعه است که صنعت نفت به‌عنوان مهم‌ترین مزیت اقتصادی کشور در طول این یکصد سال تا چه حد توانسته است با پیکره اقتصاد ملی تعامل و ارتباط برقرار کند؟ ده‌ها میلیارد دلار در صنعت نفت ایران سرمایه‌گذاری شده است و ده‌ها میلیارد دلار دیگر نیز باید در دهه‌های آینده سرمایه‌گذاری شود. آیا چنین موقعیتی ایجاد نمی‌کند و نمی‌کند که به‌نوعی همه بخش‌های صنعتی و اقتصادی کشور حول صنعت اکتشاف،

اجرایی کشور خود نیازمند بررسی و مطالعه است. شاید ضعف باور علمی و یا حاکمیت دانش آموختگان رشته‌های مهندسی بر پست‌های مدیریتی کشور یکی از دلایل آن باشد اما به نظر می‌رسد که به‌احتمال قوی اقتصاد نفتی و اتکای دولت به درآمد نفت یکی از دلایل ایجادکننده و یا حداقل تشدیدکننده این فرهنگ و نگرش است. مطالعات علمی انجام‌شده نشان می‌دهد که تحقق دسترسی به توسعه در سطح کلان و تکنولوژی در سطح خرد، مستلزم تقویت هماهنگی حداقل چهار بال یا چهار ابزار فناوری شامل: ابزار انسانی، ابزار سازمانی و مدیریتی، ابزار اطلاعاتی و تحقیقاتی و ابزار فنی است که سه‌تای آن‌ها ماهیتاً نرم‌افزاری هستند. اما تفکر سخت‌افزاری عمدتاً به ابزار فنی می‌انداختند و آن را در صدر می‌نشانند و محصول عدم تجانس و رشد ناهماهنگی این چهار بال، همان توسعه‌نیافتگی و بحران بهره‌وری است. تفکر سخت‌افزاری گاهی حتی با پدیده‌های ماهیتاً نرم‌افزاری نیز سخت‌افزارانه برخورد می‌کند. تفکر سخت‌افزاری در سطوح کلان و خرد اقتصاد کشور تبلور دارد. در سطح کلان تفکر سخت‌افزاری گسترش صنعت و احداث واحدهای صنعتی را معادل صنعتی شدن و توسعه‌یافتگی می‌داند. تفکر سخت‌افزاری اجرامحور است و حوصله و عنایت چندانی به مقوله‌هایی چون مطالعات بازار و مطالعات فنی-اقتصادی و نتایج آن ندارد، در حالی که در تفکر اقتصادی متعارف، سوده بودن یک سرمایه‌گذاری، بازده اقتصادی مطلوب آن، وجود تقاضای مطمئن و طولانی‌مدت برای محصول آن، منطقی بودن و قابل قبول بودن دوران بازگشت سرمایه و از همه مهم‌تر کمک آن به رشد و توسعه اقتصادی و به وجود آوردن مزاد در اقتصاد و اثرات مثبت خارجی و اجتماعی اهمیت دارد. در تفکر سخت‌افزاری صرف بالا رفتن توده‌های آهن و فولاد و نصب شدن تجهیزات و امثال آن مهم‌تر تلقی می‌شود و حتی اصحاب تفکر سخت‌افزاری گاهی طرفداران مطالعه و بررسی و مقدم داشتن نرم‌افزار و فکرافزار بر سخت‌افزار را مانع و مخالف و مخل روند رشد و توسعه کشور می‌دانند. شاید حداقل یکی از دلایل بزرگ‌تر شدن روزافزون حجم تصدی‌گری و بنگاه‌داری دولت در ایران نیز همین حاکمیت تفکر سخت‌افزاری باشد. وظایف اصلی دولت در سطح حکمرانی آن یعنی سیاست‌گذاری، قاعده‌گذاری، برنامه‌ریزی، کنترل و نظارت و امثال آن، یکسره از جنس نرم‌افزاری هستند و ابزارها و اهرم‌های اقتدار دولت در این سطح نیز از جنس نرم‌افزاری هستند. تفکر سخت‌افزاری درک دقیقی از اعمال حکمرانی ندارد، اما در عوض اعمال اقتدار دولت از طریق تصدی‌گری و بنگاه‌داری را می‌شناسد و این شناخت اثر مثبتی بر توسعه کشور نداشته است. فرهنگ سخت‌افزاری اجرا و عمل را مقدم می‌دارد، اما فرهنگ نرم‌افزاری بررسی و برنامه‌ریزی را بر صدر می‌نشانند. مدیریت دارای بینش نرم‌افزاری اصولاً بدون مطالعه و برنامه نمی‌تواند قدم از قدم بردارد و لاجرم قبل از هر چیز به تقویت و فریبی بخش‌های نرم‌افزاری مبادرت می‌کند. با این اوصاف مدیر حکمران در یک وزارتخانه خصوصاً صنعتی نباید گرفتار تفکر سخت‌افزاری باشد و باید اهمیت نرم‌افزارها و خصوصاً سرمایه انسانی را درک کند.

تمام وزرا و خصوصاً وزیر دستگاه پیچیده‌ای مانند صنعت نفت که ابعاد فنی، اقتصادی و بین‌المللی دارد باید معتقد و پایبند به شایسته‌سالاری باشند. کنار گذاشتن شایسته‌سالاری و عدم انتصاب معاونان و مدیران بر مبنای شایستگی‌ها علاوه بر ناکارآمدی کردن خسارت‌بار دستگاه‌ها و سازمان‌ها، اثرات بسیار زیان‌بار و طولانی‌مدت بر ساختار نیروی انسانی و انگیزش کارکنان داشته و دارد و حرکت طبیعی رشد نیروی انسانی و فرایند طبیعی جانشینی در سازمان‌ها را مخدوش کرده است.

همه وزرا و به‌ویژه وزیر دستگاه پیچیده و عظیمی چون صنعت نفت باید مشورت‌پذیر باشند؛ گفته‌اند که «همه‌چیز را همگان دانند و همگان

ده‌ها میلیارد دلار در صنعت نفت ایران سرمایه‌گذاری شده است و ده‌ها میلیارد دلار دیگر نیز باید در دهه‌های آینده سرمایه‌گذاری شود. آیا چنین موقعیتی ایجاد نمی‌کند و نمی‌کند که به‌نوعی همه بخش‌های صنعتی و اقتصادی کشور حول صنعت اکتشاف، تولید، پالایش و توزیع نفت و گاز توسعه یابند؟

افزایش تاب آوری اقتصاد در مقابله با آثار ناشی از تحریم، تبدیل به تاب آوری در برابر رفتارهای دستگاه‌های متولی داخلی شد و تشویق تولید رقابت‌پذیر و صادراتی، جای خود را به تشبیه بازرگانان شناسنامه‌دار داد.

ابهام در مسیر

چشم‌انداز تجارت خارجی ایران چیست؟

آینده تجارت خارجی کشور بیش از هر زمان دیگری در حاله‌ای از تردید و ابهام است و مسیر رو به رشدی که قریب ۵ دهه نمودار تجارت خارجی ایران را صعودی کرده بود، از نیمه دهه ۹۰ رو به افول گذاشته و در پایان سال ۹۹ به کمترین میزان خود در طول یک دهه گذشته تنزل یافت.

در تحلیل عوامل اصلی این افول، شاید بتوان به رویکرد اشتباه و شتاب‌زده ادغام دو وزارتخانه بازرگانی و صنایع و معادن اشاره کرد که بزرگ‌ترین قربانی آن بی‌تردید تجارت خارجی کشور بوده و بعد از آن تخلیه هویتی سازمان تخصصی توسعه تجارت ایران از اختیارات و امکانات، که تقریباً باعث فروپاشی فرماندهی واحد در این عرصه مهم اقتصادی شد؛ و آن سازمانی که می‌بایست سیاست تجاری کشور را تعیین و تعقیب کند، ناگزیر از پیروی دستگاه‌ها و ستادهای غیر تخصصی شد که قاطعانه تصمیمات غیر کارشناسانه می‌گرفتند، اما هرگز پاسخ‌گوی تبعات تصمیماتشان بر آمارهای تجاری کشور نبودند.

به عبارت دیگر ابزارهای ترویجی نهاد سیاست‌گذار و مجری تجارت خارجی بسیار محدود و ناچیز شده‌اند، دیپلماسی تجاری و اعزام رایزنان بازرگانی آن به حداقل میزان یک دهه اخیر رسید و تشویق صادرات جای خود را به تنبیه صادرات داد. اصلاحات سیاست‌ها و زیرساخت‌های تجاری مغلوب سیاست‌های ارزی و مالی شد، فضای کسب و کار و محیط سرمایه‌گذاری برای توسعه محصولات صادراتی بسیار نامن شد و

موافقت‌نامه‌های تجاری و پیمان‌های منطقه‌ای در زیر سایه تحریم‌ها به فراموشی سپرده شدند. کرونا نیز عامل تهدید و تحدیدکننده مضاعفی برای تجارت خارجی شد و بر تعداد گلوگاه‌های تجاری نظیر فضای غیررقابتی، تعرفه و محدودیت وارداتی (که در سایه سیاست ارزی به دپوی عظیم محصولات در گمرکات منجر شد)، قاچاق و تجارت غیررسمی (که نقش قاچاق واردات را به صادرات داد و موانع غیرتعرفه‌ای از جمله ضعف در نظام کارت‌های بازرگانی و قوانین ناظر بر سرمایه‌گذاری خارجی) افزود. تمام این عوامل دست به دست هم دادند تا دولت دوازدهم در مجموع در حدود ۵۰ میلیارد دلار کمتر از دولت یازدهم صادرات داشته باشد و اگر هر تن محصول صادراتی را حدود ۳۸۳ دلار برآورد کنیم، یعنی چیزی در حدود ۱۳۰ میلیون تن کالا کمتر صادر شده و این یعنی فلج شدن سیستم حمل و نقل، خدمات بندری، خدمات لجستیکی و از همه مهم‌تر تولید! و اگر بخواهیم ارزش این بازار از دست‌رفته را به ریال بسنجیم یعنی چیزی در حدود یک میلیون و دویست هزار

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ در نتیجه رویکرد اشتباه و شتاب‌زده ادغام دو وزارتخانه بازرگانی و صنایع و معادن، بزرگ‌ترین قربانی آن بی‌تردید تجارت خارجی کشور بوده و بعد از آن تخلیه هویتی سازمان تخصصی توسعه تجارت ایران از اختیارات و امکانات که تقریباً باعث فروپاشی فرماندهی واحد در این عرصه مهم اقتصادی شد.
- ▶ بهره‌گیری از ظرفیت بالا بیش از هر چیز نیازمند مدیریت حرفه‌ای و راهبردی حلقه، توانمند، مسئولیت‌پذیر، جسور و دارای اهلیت فنی در عرصه مدیریت کلان است که درک و بینش درستی از تحولات دنیا و افق پیش رو داشته باشند.
- ▶ اقتصاد ایران ظرفیت بالایی نظیر داشتن مرزهای آبی و خاکی بسیار با ۱۵ کشور همسایه با بازاری ۱۲۰۰ میلیارد دلاری، موقعیت ممتاز جغرافیایی کشور برای تبدیل شدن به هاب ترانزیتی منطقه و رتبه ۱۹ بین بزرگ‌ترین بازارهای دنیا را دارد.



محمدرضا مودودی

رئیس هیئت‌مدیره خانه توسعه تجارت

چرا باید خواند:

چگونه می‌توان از

ظرفیت اقتصاد ایران

در حوزه تجارت

خارجی بهره‌گرفت و

الزام‌های آن چیست؟

این مقاله را بخوانید.

تولید، پالایش و توزیع نفت و گاز توسعه یابند؟ کشورهایی که سابقه بسیار کمتری از ما در نفت و گاز دارند با استفاده از مزیت داخلی خود اینک به صادرکننده کالاها و خدمات موردنیاز صنایع نفت و گاز تبدیل شده‌اند. در صورت استفاده مطلوب از این فرصت تاریخی و این مزیت مهم ملی، اینک ما باید می‌توانستیم نه واردکننده، بلکه صادرکننده کالاها و خدمات بخش نفت باشیم.

البته این رسالت، یعنی ایجاد تعامل میان بخش‌های مختلف صنعتی و اقتصادی، تنها وظیفه صنعت نفت به معنای حوزه شرکت‌های نفت و گاز نیست، بلکه فراتر از آن و در حوزه وظایف دولت است. و یک دولت کارآمد با تأکید بر وظایف حاکمیتی خود می‌تواند این جریان را در کشور سامان دهد. تحقق این هدف مشارکت همگانی و ملی را می‌طلبد. همه باید از تبدیل این مزیت نسبی به مزیتی رقابتی در سطح جهانی همکاری کنند و دولت از این همکاری عمومی در این زمینه حمایت کند. تولیدات و خدماتی که از یک بازار بزرگ و تضمین‌شده داخلی و درعین‌حال از یک بازار گسترده جهانی برخوردار هستند بیشترین مزیت را برای توسعه دارند و تولیدات و خدمات موردنیاز صنایع نفت از این امتیاز بهره‌مند هستند. اما وزارت نفت در این زمینه نقش کلیدی دارد. تا زمانی که برنامه بلندمدت و جامع توسعه ذخایر هیدروکربنی تدوین نشود امکان هماهنگ کردن سایر بخش‌ها حول صنعت نفت و واردکردن آن‌ها در زنجیره ارزش این صنعت به وجود نمی‌آید. چراکه وقتی پروژه‌های نفتی و گازی و پتروشیمیایی، نه بر اساس یک نقشه راه از پیش تدوین‌شده، بلکه بر مبنای آزمون‌وخطا و تقاضا و نیاز تحمیل‌شده و با شتاب‌زدگی تعریف می‌شوند، معمولاً آن‌قدر فوریت و اهمیت و عدم‌النفع ناشی از هر یک روز تأخیر را ندارند که نمی‌توان معطل توان داخلی شد. اما اگر برنامه‌ها و طرح‌ها و پروژه‌ها از پیش مشخص باشند سایر بخش‌ها و نیز دانشگاه‌ها می‌توانند به‌موقع برای تأمین نیازهای این صنعت برنامه‌ریزی کنند. وزیر نفت باید کسی باشد که به حداکثر به‌کارگیری توانایی‌های داخلی و گسترش توانایی‌های داخلی باور داشته باشد و از طریق آنچه ذکر شد و با روشن کردن تقاضای بلندمدت صنعت نفت به کالاها و خدمات بخش‌های دیگر در واقع به‌صورت سازمان‌یافته و نهادی این مسیر را دنبال کند.

در صنایع پایین‌دستی نفت نقش غیرقابل چشم‌پوشی در تکمیل زنجیره ارزش وجود دارد. مقایسه ارزش محصولات وارداتی پتروشیمی که چهار تا پنج برابر ارزش محصولات صادراتی آن (در هر تن) است یکی از نماگرهایی است که این مشکل را به‌خوبی بازتاب می‌دهد. وزیر نفت باید بتواند با سامان‌دهی دستگاه حکمرانی و ساختارهای نهادی تحت نظر خود، کارگزاران و فعالان صنعتی و اقتصادی را در مسیر پر کردن خلأهای این زنجیره ارزش و تکمیل آن هدایت کند.

وزیر نفت باید بیشتر از هر وزیری دغدغه منافع ملی را داشته باشد. متأسفانه در طول این سال‌ها در میدان مشترک هیدروکربنی صدها میلیارد دلار و نیز فرصت‌های بزرگی را در تعاملات و تجارت انرژی چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی از دست داده‌ایم و باید جلوی خسارات بیشتر در این زمینه را بگیریم.

در جهان امروز هیچ بخشی نمی‌تواند از تعاملات جهانی غافل باشد اما تعاملات جهانی صنعت نفت از دیرباز بیشتر و گسترده‌تر از سایر بخش‌ها بوده است؛ ضمن اینکه اثرگذاری‌های متقابل صنعت نفت و دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی کشور فراوان و گسترده است و وزیر نفت باید بتواند این تعاملات و روابط را به‌خوبی مدیریت کند. آنچه ذکر شد حداقل شروط لازم برای اشغال پست وزارت نفت است؛ در مورد شروط کافی سخن فراوان است.

میلیارد تومان درآمد کشور در طول ۴ سال دوم دولت تدبیر و امید کاهش پیدا کرده که برای خلق مشاغل، رونق فضای کسب و کار و توسعه درآمد سرانه بسیار حایز اهمیت است.

غفلت از تدوین و اعتنا به نقشه راه توسعه صادرات

تیم اقتصادی دولت در ایجاد و اتخاذ یک درک مشترک به منظور هماهنگی بین دستگاهی مرتبط با صادرات ناکام بود و در جنگ اقتصادی که هدف امریکا، محدودسازی و توقف تجارت خارجی ایران بود، سیاست‌های غلط اتخاذ شده نه تنها موجب حمایت همه‌جانبه و هدفمند از خط مقدم این جبهه نشد، بلکه حتی موانع فراروی تجارت، پیش از تحریم‌ها موجب توقف و رکود تجارت خارجی کشور شد. در این میان افزایش تاب‌آوری اقتصاد در مقابله با آثار ناشی از تحریم، تبدیل به تاب‌آوری در برابر رفتارهای دستگاه‌های متولی داخلی شد و تشویق تولید رقابت‌پذیر و صادراتی، جای خود را به تنبیه بازرگانان شناسنامه‌دار داد و سیل کارت‌های اجاره‌ای وارد عرصه تجارت شدند، برند تجاری ایران را در کشورهای هدف تخریب کردند، مانع از بازگشت ارز صادراتی به کشور شدند و شکل تازه‌ای از تجارت غیررسمی را پدید آوردند.

الزامات توسعه تجارت در دولت آینده

الزامات سطح کلان: اصلاح و هماهنگی سیاست‌های پولی، مالی و ارزی با سیاست تجاری به منظور توسعه صادرات، تدوین سیاست‌های یکپارچه صنعتی، معدنی، کشاورزی، تجاری، فناوری، زیست محیطی و آمایشی، لزوم سیاست خارجی فعال و تعامل‌گرا با جهان در راستای گسترش تجارت خارجی و بهبود فضای کسب و کار و محیط سرمایه‌گذاری

الزامات سطح کارکردی و عمودی: حرکت به سمت تولید رقابتی در بازارهای داخلی و خارجی از طریق ایجاد توانمندی‌ها و انباشت ظرفیت‌های مولد، لزوم توسعه و ایجاد موافقت‌نامه‌های تجاری دو یا چندجانبه، لزوم توسعه کمی و کیفی و همه‌جانبه زیرساخت‌های سخت‌افزاری (لجستیک و حمل و نقل) و نرم‌افزاری (دسترسی به منابع مالی) و لزوم توسعه زیرساخت‌های ارتقای تجارت و سرمایه‌گذاری

انعقاد و توسعه موافقت‌نامه‌های تجاری: انعقاد موافقت‌نامه دو یا چندجانبه با شرکای تجاری به ویژه با کشورهای آسیای جنوب غربی، انعقاد موافقت‌نامه دو و چندجانبه با هند و چین، پیگیری عضویت در پیمان شانگهای، پیگیری موافقت‌نامه تجارت آزاد با اوراسیا، رفع موانع موجود در اجرای موافقت‌نامه اوراسیا، پیگیری و اجرایی شدن انعقاد موافقت‌نامه‌های گمرکی با کشورهای و پیگیری و اجرایی شدن انعقاد موافقت‌نامه‌های بیمه و بانک

تسهیل دسترسی به منابع مالی: افزایش سرمایه صندوق ضمانت صادرات، توسعه ضمانت‌نامه‌ها و بیمه صادراتی، احصا و به‌کارگیری روش‌های نوین تأمین مالی صادرات و تسهیل تأمین مالی بنگاه‌ها از بازار سرمایه

توسعه زیرساخت‌های تجاری: پیگیری و ارائه تسهیلات لازم برای تجهیز و نوسازی بنگاه‌های فعال در عرصه لجستیک به منظور ارائه خدمات یکپارچه، ایجاد و توسعه زیرساخت‌های زمینی و هوایی با بازارهای هدف به ویژه کشورهای همسایه، ارائه تسهیلات لازم برای سرمایه‌گذاری در پایانه‌های صادراتی، ارائه تسهیلات لازم برای سرمایه‌گذاری در بنادر خشک، ارائه تسهیلات لازم برای سرمایه‌گذاری در گمرکات مرزی، ایجاد شرکت‌های مشترک حمل و نقل با برخی از شرکای تجاری و ایجاد خطوط مشترک کشتیرانی و برقراری خطوط منظم آن

ارتقای سرمایه‌گذاری و صادرات: دیپلماسی اقتصادی-تجاری فعال در راستای توسعه صادرات، ضرورت انسجام نهادی در حوزه سیاست‌گذاری تجاری با مدیریت واحد سازمان توسعه تجارت ایران، ایجاد منابع مالی مستقل برای سازمان توسعه تجارت ایران مانند ثبت سفارش، درآمد سایت نمایشگاهی تهران و فروش خدمات، ادغام شرکت سهامی نمایشگاه‌ها در سازمان توسعه تجارت ایران به‌عنوان بازوی ترویجی و مالی، رتبه‌بندی سایت‌های نمایشگاهی کشور و ارائه برنامه ارتقای سایت‌های پایین‌تر از استاندارد جهانی، ایجاد مراکز تجاری و شوروم‌ها در بازارهای هدف توسط بخش خصوصی، توسعه دفاتر

تجاری خارج از کشور (نیرو و امکانات) با رویکرد توسعه سهم بخش خصوصی و توسعه برنامه‌های ترویجی شامل بخش صنعت، معدن و کشاورزی

مناطق آزاد، ویژه اقتصادی و بازارچه‌های مرزی: تدوین سند راهبردی توسعه مناطق ویژه اقتصادی با رویکرد جذب سرمایه‌گذاری و توسعه صادرات، تعیین تکلیف مناطق ویژه اقتصادی غیرفعال با تاکید بر مکان‌یابی مناسب، توسعه صادرات و توسعه خوشه‌ها و سامان‌دهی معافیت‌های بازارچه‌های مرزی، پیلوری و تهلنجی به منظور کاهش هزینه‌های اجتماعی ناشی از آن

هماهنگی صنعتی و حمایت بخشی: توسعه خوشه‌های ملی و منطقه‌ای صادراتی با رویکرد مزیت‌های منطقه‌ای، کمک و تسهیل ایجاد کنسرسیوم‌های صادراتی و توسعه شرکت‌های مدیریت صادرات، تدوین برنامه حضور بنگاه‌ها در زنجیره ارزش جهانی و منطقه‌ای، کمک و تسهیل به تکمیل زنجیره‌های تولید و صادرات محصولات مزیت‌دار بین شرکای تجاری و ایران و بازرگری بسته مشوق‌های صادراتی با رویکرد توسعه مشارکت بخش خصوصی

توسعه نوآوری و برند: تسهیل و کمک به ایجاد پیوند میان بنگاه‌های دانش‌بنیان و SME ها، راه‌اندازی کلینیک جذب فناوری، ایجاد مرکز توسعه برند ایران با هدف تقویت برند ملی، محصولی و بنگاهی، تدوین برنامه تقویت برند ملی و منطقه‌ای و گسترش فناوری جدید و استانداردها در حوزه صادرات

هماهنگی سیاست صنعتی و تجاری (صنعت، معدن و کشاورزی): تدوین برنامه منطقی‌سازی و کاهش تدریجی نرخ‌های تعرفه به منظور کاهش قاچاق و آمادگی حضور در پیوندهای تجاری، طراحی و اعمال مشوق‌های مؤثر و کارآمد جهت ورود سرمایه‌های خارجی به بخش‌های اولویت‌دار و انتقال فناوری، پیگیری و اجرایی شدن موافقت‌نامه‌های سرمایه‌گذاری موجود، لزوم هماهنگی بین سیاست تجارت خارجی و تنظیم بازار داخلی، اتخاذ تمهیدات لازم جهت فعال‌سازی کمیسیون‌های مشترک در راستای اجرایی شدن موافقت‌نامه‌ها، به‌روزرسانی قانون مقررات صادرات و واردات، ساماندهی کارت‌های بازرگانی با رویکرد تخصصی شدن تجارت و به‌روزرسانی مستمر ارزش گمرکی کالاهای صادراتی با کمک اتحادیه‌های صادراتی.

اقتصاد ایران ظرفیت بالایی نظیر داشتن مرزهای آبی و خاکی بسیار با ۱۵ کشور همسایه با بازاری ۱۲۰۰ میلیارد دلاری، موقعیت ممتاز جغرافیایی کشور برای تبدیل شدن به هاب ترانزیتی منطقه و رتبه ۱۹ در بین بزرگ‌ترین بازارهای دنیا را دارد. با ایران رتبه هجدهم اقتصاد براساس رتبه‌بندی تولید ناخالص داخلی (برابری قدرت خرید) است. پایین بودن بدهی‌های خارجی، وجود توان بالای ارائه خدمات فنی-مهندسی، برخورداری از توان بالای ارائه خدمات گردشگری سلامت، وجود جاذبه‌های متنوع طبیعی، تاریخی و گردشگری، و قابلیت شکل‌دهی به یک بلوک صادراتی پتروشیمی در منطقه از ظرفیت‌های این اقتصاد است. همچنین برخورداری از ۱۵ درصد ذخایر معدنی شناخته‌شده جهان و رتبه دهم از نظر ذخایر معدنی در دنیا، دارا بودن ذخیره قطعی بالغ بر ۵۵ میلیارد تن از انواع کانی‌ها و تنوع بیش از ۶۴ نوع ماده معدنی، داشتن سهم ۱/۸ درصدی و کسب جایگاه چهارم در تولید سیمان در دنیا، از دیگر ظرفیت‌هاست. باید به وجود ۹۹۲ شهرک و ناحیه صنعتی و ۶ شهرک فناوری و بیش از ۲۵۰۰ شرکت دانش‌بنیان در کشور، رتبه چهارم در تنوع محصولات کشاورزی در سطح جهان، توان مهندسی کافی برای ایجاد زیرساخت‌ها، موقعیت جغرافیایی و قرارگرفتن در مسیر پروژه «یک کمربند، یک جاده» چین و کریدور شمالی-جنوبی و غربی-شرقی ترانزیتی، داشتن مزیت در کریدورهای هوایی عبوری از ایران به‌عنوان کوتاه‌ترین کریدور هوایی میان‌قاره‌ای، قیمت پایین سوخت و حامل‌های انرژی و مناسب بودن زیرساخت‌های فیزیکی بنادر اصلی کشور از جمله بندر شهید رجایی و امام خمینی و وجود بندر چابهار به‌عنوان تنها بندر اقیانوسی کشور توجه کرد. با این وصف بهره‌گیری از ظرفیت بالا بیش از هر چیز نیازمند مدیریت حرفه‌ای و راهبردی خلاق، توانمند، مسئولیت‌پذیر، جسور و دارای اهلیت فنی در عرصه مدیریت کلان است که درک و بینش درستی از تحولات دنیا و افق پیش رو داشته باشند؛ ضرورتی که سال‌هاست در سایه رانت‌ها، جناح‌بندی‌های سیاسی و فساد گسترده اداری فراموش شده و نتیجه آن از دست رفتن فرصت‌ها، تضییع حقوق بیت‌المال و نارضایتی گسترده شده است. ■

از آنجا که بیشتر معادن بزرگ در اختیار دولت قرار دارد، دولت باید با اجرای درست سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام، ایجاد اعتماد و حمایت از سرمایه‌گذاران با حفظ مسئولیت‌پذیری آنان و کاهش تصدی خود همراه با حضور کارآمد، به سمت خصوصی‌سازی حرکت کند و مانند دیگر کشورهای جهان از تصدی‌گری اقتصاد دولتی در معادن بکاهد.

کاهش تصدی‌گری

مطالبات معدن از تیم اقتصادی دولت چیست؟



فریال مستوفی

فعال حوزه معدن

چرا باید خواند:

تصدی‌گری دولت در

معدن چه شرايطی

را برای این حوزه

به وجود آورده است و

چه انتظاری از دولت

سیزدهم می‌رود؟ این

مقاله را بخوانید.

بودن در اقتصاد جهانی باشد. ظرفیت‌های بسیار بالای معادن ایران قابلیت توسعه بیش از پیش را دارند و به جرئت می‌توان ادعا کرد که محصولات معدنی ایران در صورت رفع مشکلات موجود و تکمیل زنجیره تولید، بهترین و مناسب‌ترین حوزه برای رونق اقتصادی کشور است که بدون شک با برنامه‌ریزی اصولی و هدفمند می‌توان انتظار تحقق هدف نهایی از توسعه بخش معدن در اقتصاد را داشت. معادن ایران هنوز جایگاه واقعی خود را در بازارهای جهانی ندارند. پرواضح است که برای دستیابی به رشد اقتصادی در هر زمینه‌ای باید با دنیا ارتباط داشت. دولت برای رونق بخشیدن به صادرات مواد معدنی و کسب درآمد بیشتر از این بخش، وظایف مهمی بر عهده دارد.

همان‌طور که گفته شد مهم‌ترین مشکلات بخش معدن و صنایع معدنی نبود منابع مالی است، لذا از اولویت‌های اصلی دولت باید حل این مشکل باشد. در واقع دولت می‌بایست منابع مالی را به سمت تولید هدایت کند و موجب رونق بخش‌های تولیدی شود. از اولویت‌های مهم، توسعه امکانات پژوهشی کشور در کلاس بین‌المللی و فراهم کردن امکانات و تجهیزات مناسب و به کارگیری افراد با تحصیلات بالا، مهندسان خبره و محققان مطلع در زمینه‌های مختلف و توسعه مراکز پژوهشی است.

در مجموع با توجه به رکود فعلی اقتصاد مهم‌ترین اقدامات دولت رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال است و ضروری است برنامه‌ای برای عبور از موانع پیش روی اقتصاد در کشور تدوین شود و به مرحله اجرا درآید. رشد پایدار و ایجاد اشتغال با تعیین و اعلام بخش‌های اولویت‌دار اقتصادی و با حمایت همه‌جانبه دولت از این بخش‌ها، میسر خواهد شد.

مضافاً از اولویت‌های مهم و ضروری که دولت تاکنون نتوانسته به درستی آن را به مرحله اجرا درآورد، اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی است. از آنجا که بیشتر معادن بزرگ در اختیار دولت قرار دارد، دولت باید با اجرای درست سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام، ایجاد اعتماد و حمایت از سرمایه‌گذاران با حفظ مسئولیت‌پذیری آنان و کاهش تصدی خود همراه با حضور کارآمد، به سمت خصوصی‌سازی حرکت کند و مانند دیگر کشورهای جهان از تصدی‌گری اقتصاد دولتی در معادن بکاهد. زیرا تجربه تاریخی به خوبی گواه این نکته است که ورود و رقابت دولت و نهادهای شبه‌دولتی به زمینه‌های سرمایه‌گذاری و تصدی‌گری با هدف کسب سود و منافع، رویه پسندیده‌ای در اقتصاد کشور نبوده و تنها به اتلاف منابع ملی منجر شده است. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ ورود و رقابت دولت و نهادهای شبه‌دولتی به زمینه‌های سرمایه‌گذاری و

تصدی‌گری با هدف کسب سود و منافع، رویه پسندیده‌ای در اقتصاد کشور نبوده و تنها به اتلاف منابع ملی منجر شده است.

▶ با وجود پیشرفت‌های بسیار زیاد در امر استخراج و فرآوری مواد معدنی

در سطح جهان، همچنان در معدن کشور بیشتر از روش‌های سنتی استفاده

می‌شود و معادن کشور چندان مکانیزه نشده‌اند و اکثر تجهیزات داخل

معدن به شدت قدیمی و فرسوده هستند.

▶ با توجه به رکود فعلی اقتصاد مهم‌ترین اقدامات دولت رشد اقتصادی و

ایجاد اشتغال است و ضروری است برنامه‌ای برای عبور از موانع پیش روی

اقتصاد در کشور تدوین شود و به مرحله اجرا درآید. رشد پایدار و ایجاد

اشتغال با تعیین و اعلام بخش‌های اولویت‌دار اقتصادی و با حمایت همه‌جانبه

دولت از این بخش‌ها، میسر خواهد شد.

در حال حاضر فضای کسب و کار در بخش معدن نامطلوب است. سایه سنگین سیاست‌های دولتی بر بخش معدن همانند سایر حوزه‌های اقتصادی سال‌هاست که وجود دارد. اگرچه بخش معدن با داشتن پتانسیل فراوان به عنوان یکی از حوزه‌های مهم اقتصادی کشور همواره مورد توجه بوده است، ولی تاکنون نتوانسته است به جایگاه مطلوب خود برسد. هرچند مقامات و مسئولان کشور در مورد بهره‌گیری از پتانسیل معدن و تنوع‌بخشی به درآمدهای کشور تأکید دارند، لیکن در عمل هیچ اقدامی جهت سامان دادن به محیط کسب و کار این بخش به عمل نیاورده‌اند بلکه با دخالت بیشتر سد راه بوده‌اند. در حالی که دولت می‌توانست با فراهم کردن امکانات تجهیزاتی و ابزاری و ایجاد تشکلهای پژوهشگران معدنی و حمایت مالی از آن‌ها، به توسعه فعالیت‌های معدنی کمک موثر و شایانی کند.

اکنون که کشور در شرایط تحریم قرار دارد حوزه معدن با چالش‌های زیادی نظیر عدم علاقه‌مندی سرمایه‌گذاران خارجی به سرمایه‌گذاری در ایران، مشکلات جدی در نقل و انتقالات مالی، عدم دسترسی به تکنولوژی‌های نوین و به‌روز جهت افزایش کارایی فنی، عدم امکان افزایش بهره‌وری عوامل تولید، کمبود شدید دانش مدیریتی و مشکلات نفوذ در بازارهای بین‌المللی روبه‌روست. علاوه بر مشکلات خارجی متأسفانه مشکلات داخلی نظیر فقدان ثبات در سیاست‌های اقتصادی و دستورالعمل‌های لحظه‌ای، بوروکراسی اداری، مشکل در تامین مواد اولیه و نبود بستر امن سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاران داخلی نیز بر سر راه فعالان اقتصادی در بخش معدن قرار دارند. وجود این مشکلات باعث شده است که سرمایه‌گذاران داخلی در شرایط تحریم سرمایه خود را در بخش تولید، خدمات و تجارت، سرمایه‌گذاری نکنند.

اقتصاد ما از خودتحریمی‌ها ضربه بیشتری خورده است. در شعار مطرح می‌شود که از تولید و بخش خصوصی حمایت می‌کنیم اما در تصمیم‌گیری هیچ نشانه‌ای از حمایت دیده نمی‌شود و بخش خصوصی تاوان تصمیمات دولت را می‌دهد. نگاه دولت‌مآبانه به بخش معدن و دخالت فراوان دولت در این حوزه باعث شده‌اند که ورود سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی به این بخش به سختی صورت پذیرد و مانع رشد معدن و صنایع معدنی و یا حتی عقب‌گرد در این حوزه باشند. قبل از هرگونه اقدام برای جذب سرمایه‌گذار، دولت می‌بایست موانع موجود را حل و فصل کند و اجرای سیاست‌های درست و منطقی و هدفمند برای جذب سرمایه‌گذاران را در رأس برنامه خود قرار دهد. ایجاد زمینه جذب و تشویق سرمایه‌گذاران خارجی با هدف انتقال دانش فنی و روش‌های پیشرفته مدیریت بنگاه‌های معدنی می‌تواند منجر به رشد تکنولوژیک و بهبود بهره‌وری در بخش معدن به همراه ورود سرمایه به کشور شود. ایجاد تعامل درست و سازنده بین بخش خصوصی داخلی کشور با سرمایه‌گذاران خارجی خود عامل مهمی در رشد فزاینده سرمایه‌گذاری خارجی است.

در حال حاضر با وجود پیشرفت‌های بسیار زیاد در امر استخراج و فرآوری مواد معدنی در سطح جهان، همچنان در معدن کشور بیشتر از روش‌های سنتی استفاده می‌شود و معادن کشور چندان مکانیزه نشده‌اند و اکثر تجهیزات داخل معدن به شدت قدیمی و فرسوده هستند. تنها دارا بودن منابع طبیعی خدادادی نمی‌تواند برای ما امتیازی برای توسعه اقتصادی کشور و مطرح

ردپای کمرنگ جهاد کشاورزی در توسعه

آغاز بازیابی در ماموریت‌ها؛ تنگناها و اولویت‌ها



محمدامین خراسانی

استادیار دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

چرا باید خواند:

جهاد کشاورزی چه

اولویت‌هایی را باید

برای راهبردی اقتصاد

بخش کشاورزی در

پیش بگیرد؟ این مقاله

را بخوانید.

ایران در قامت یکی از ۲۰ کشور وسیع دنیا و با بهره‌گیری از تنوع اقلیمی چشمگیر، طبیعتاً از مهم‌ترین سرزمین‌های کشاورزی دنیاست. بنابراین انتظار یک راهبرد کلان و بلندمدت برای بخش کشاورزی، یقیناً انتظاری بجا و پذیرفتنی از دولت‌های مستقر است. متأسفانه این مهم تاکنون در هیچ دولتی تحقق نیافته و چون امنیت غذایی جامعه در گرو عملکرد امروز کشاورزی است، فردا و فرداها به فراموشی سپرده شده و تنها موضوعاتی مانند خودکفایی در تولید محصولات راهبردی که ذیل راهبرد پابرجای تامین امنیت غذایی تعریف می‌شود، مورد تأکید قرار گرفته‌اند. با این تفاسیل، ضروری است که اولویت‌های راهبردی دولت سیزدهم در بخش کشاورزی با دقت فراوان تدوین شوند. اولویت‌های پیشنهادی به این شرح است:

الف. تدوین و تعریف الگوی کشت ملی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای

حلقه اول زنجیره مشکلات و بحران‌های بخش کشاورزی، فقدان الگوی کشت در مقیاس‌های ملی تا ناحیه‌ای است. کشت محصولات پربا، عدم تنظیم بازار محصولات کشاورزی در سال‌های زراعی براساس نیازهای بازار داخلی و بازارهای صادراتی، از مهم‌ترین این مشکلات است. همچنین فقدان الگوی کشت باعث بلاتکلیفی کشاورزان و کاهش تدریجی انگیزه آنان برای توسعه کمی و کیفی فعالیت‌هایشان می‌شود. ناگفته نماند که تدوین الگوی کشت، موضوعی فرابخشی بوده و نیازمند همراهی نهادهایی مانند وزارت نیرو، وزارت بازرگانی، سازمان هواشناسی، دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های حوزه کشاورزی با متولی اصلی یعنی وزارت جهاد کشاورزی است. البته از منظر دیگر هم موضوع الگوی کشت را می‌توان مورد توجه قرار داد. تعریف الگوی کشت باید در ساختار کلان آمایش سرزمین و آمایش استان‌های کشور و در قالب ماموریت‌ها و مزیت‌های منطقه‌ای اتفاق بیفتد. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل عدم تحقق الگوی کشت را تسلط نگاه بخشی و عدم امان نظر کافی به پیشنهاد الگوی کشت در قالب چارچوب انسان-فضا-فعالیت در مقیاس‌های گوناگون دانست.

ب. تدوین راهبرد کلان مدیریت مصرف آب در بخش کشاورزی

مصرف حدود ۹۰ درصد آب در بخش کشاورزی، ضرورت تدوین راهبرد مذکور را نشان می‌دهد. الگوی کشت علمی و آینده‌نگرانه، اولین گام در این مسیر است و با گام‌های بعدی شامل توسعه

نکته‌هایی که باید بدانید

تدوین الگوی کشت، موضوعی فرابخشی بوده و نیازمند همراهی نهادهایی مانند وزارت نیرو، وزارت بازرگانی، سازمان هواشناسی، دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های حوزه کشاورزی با متولی اصلی یعنی وزارت جهاد کشاورزی است.

تعریف الگوی کشت باید در ساختار کلان آمایش سرزمین و آمایش استان‌های کشور و در قالب ماموریت‌ها و مزیت‌های منطقه‌ای اتفاق بیفتد.

سامانه‌های نوین آبیاری، کشت محصولات کم‌آب‌بر، پوشش انبار، ترویج دانش مدرن و احیای دانش بومی مدیریت مصرف آب تکمیل می‌شود. میان‌بخشی بودن موضوع مدیریت منابع آب و فقدان تعامل راهبردی دو وزارتخانه نیرو و کشاورزی موجب شده که راهبرد مذکور محقق نشود. طی سال اخیر، شکل‌گیری ساختار مدیریت منابع آب در وزارت نیرو در سطح حوزه‌های آبریز، تحولی بسیار مثبت بوده و می‌تواند با اتکا به توان واقعی زمینه جغرافیای طبیعی حوضه‌ها، عرضه و تقاضای آب را به تعادل برساند و از دست‌اندازی‌های فراحوضه‌ای - که اتفاقاً غالب آن‌ها غیرکارشناسی و مبتنی بر تصمیمات سیاسی هستند - به منابع آب پیشگیری کند. بدیهی است که وزارت جهاد کشاورزی نیز باید همراه با این تغییر مثبت در شیوه مدیریت عرضه و تقاضای آب در سطح ملی، وجهه همت خود را در تدوین راهبردهای کلان و منطقه‌ای و از همه مهم‌تر، الگوی کشت بر اساس عرضه و تقاضای آب در حوضه‌های آبریز قرار دهد.

ج. آسیب‌شناسی دقیق ساختار کلان وزارت جهاد کشاورزی

ایس‌ن وزارتخانه یکی از بزرگ‌ترین نهادهای دولتی از حیث تعداد کارکنان است، با این حال بخش کشاورزی در ایران مبتلا به بسیاری مشکلات مزمن و رو به فزونی است. اینکه مدیریت بخش کشاورزی توسط یک وزارتخانه به‌تمامی و مطلوب انجام گیرد، بسیار خام‌اندیشانه و ساده‌دانه است، اما همچنین اگر بنا بر ادامه شرایط نامناسب بخش کشاورزی با این حجم از مسائل و تنگناهای اقتصادی، محیطی، فرهنگی و سیاسی باشد، این ساختار عریض و طویل به چه کار آمده است؟ حضور تا سطح دهستان، مزیتی است که در اختیار معدود نهادهای دولتی قرار دارد و البته شواهد بسیاری گواه این است که وزارت جهاد کشاورزی نتوانسته در سطح ناحیه‌ای و منطقه‌ای، به طرز قابل توجهی ردپای توسعه‌ای خود را برجا بگذارد. ترویج دانش روز کشاورزی از جمله در حوزه تولید محصولات سالم و ارگانیک، تامین نهاده‌های دامی با کمیت و کیفیت و قیمت مناسب، خرید تضمینی و منصفانه محصولات کشاورزی استرژیک، شناخت و تعامل فعال با بازارهای بین‌المللی محصولات کشاورزی به ویژه حفظ جایگاه جهانی در زمینه محصولات شناخته‌شده کشاورزی ایران، حوزه‌هایی است که ضروری است با هدف‌گذاری دقیق‌تر و انرژی بسیار بیشتری در دولت سیزدهم دنبال شود.

د. کاداستر اراضی کشاورزی

یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی، تعیین حدود قانونی اراضی است. ادامه روال سنتی حقوق مالکیت و بهره‌برداری از اراضی کشاورزی در دهه‌های گذشته، نه تنها مانع از نگاه بلندمدت سرمایه‌گذاران به این بخش شده، بلکه زمینه منازعاتی را به ویژه در نواحی دارای فضای قومی - طایفه‌ای ایجاد کرده است. کاداستر اراضی کشاورزی که طی دهه ۱۳۹۰ توسط سازمان امور اراضی در دستور کار قرار گرفت، هنوز فقط در سطح برخی استان‌ها باقی مانده و تا تحقق کاداستر کشاورزی در سطح ملی راه طولانی در پیش است که نیازمند تخصیص بودجه و نیروی متخصص فراوانی است. البته که این امر باید در زمره اولویت‌های دولت سیزدهم قرار داشته باشد.

ه. بازیابی ماموریت بانک کشاورزی

این بانک با هدف توسعه کمی و کیفی بخش کشاورزی از منظر فرایند تامین سرمایه ایجاد شده است، اگر چه در تحقق این هدف تا حدودی موفق بوده است، اما نگاه صرفاً تجاری به این فرایند مانع از تحقق مسئولیت اجتماعی بانک در راستای حمایت از فقرا شده است. موانع متعدد پیش روی کشاورزان خرده‌پا و فقیر روستایی برای دسترسی به وام‌ها و منابع اعتباری بانک کشاورزی، موضوع جدیدی نیست و با تغییر دولت‌ها هم گشایش ویژه‌ای در این زمینه ایجاد نشده است. پرواضح است که یکی از اولویت‌های دولت سیزدهم که فراتر از بخش کشاورزی و همچنین در حوزه بانکداری و سیاست‌های پولی باید مورد نظر قرار گیرد، بازیابی ماموریت بانک کشاورزی است. ■

رسیدن به یک نظام مسکن پایدار بدون تمرکززدایی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از کلان‌شهرها و نیز برنامه‌ریزی عملیاتی برای مینا قرار گرفتن رویکرد آمایش سرزمین در برنامه‌های توسعه ملی و منطقه‌ای، و جلوگیری از ویران شدن روستاها و شهرهای کوچک، سزایی بیش نیست.

مسکن و سوداگری

برنامه اجتماعی کارآمد در حوزه مسکن؛ چیستی و چگونگی



عبدالوهاب شهلی‌بر

جامعه‌شناس مسکن

چرا باید خواند:

سیاست‌های مسکن

در ایران چقدر منطبق

بر وعده‌های عدالت

اجتماعی است؟ این

مقاله را بخوانید.

کماکان به عنوان یکی از عمده‌ترین مسائل اجتماعی باقی مانده و مدام در حال بغرنج‌تر شدن است. فقط توجه به شاخص نحوه تصرف واحد مسکونی این امر را به خوبی نشان می‌دهد که امکان تصرف ملکی مسکن، که مسلط‌ترین شکل آن در ایران است کاهش یافته و سهم اجاره از کل بازار مسکن افزایش یافته است. به جز بازه زمانی ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ که در اثر سیاست‌های حمایتی دولت برآمده از انقلاب اسلامی، تصرف ملکی اعیان و عرصه از ۷۶،۱۳ درصد به ۷۷،۱۳ درصد افزایش می‌یابد، بعد از آن ضریب مالکیت در مسیری کاهشی قرار می‌گیرد و در سال ۱۳۹۵ به ۶۰،۴۷ درصد می‌رسد. روند تصرف استیجاری، از ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ یک دوره کاهشی را تجربه می‌کند به طوری که از ۱۴،۹۷ درصد به ۱۱،۹۷ درصد می‌رسد؛ اما از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵ افزایشی شده و در سال ۱۳۹۵ به ۳۰،۷۵ درصد در سطح کشوری و ۳۶،۷۰ درصد در سطح شهری می‌رسد. به بیان دیگر اجاره‌نشینی از ۱۸،۳۳ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۳۶،۷۰ درصد در سال ۱۳۹۵ افزایش می‌یابد که بیش از ۱۰۰ درصد است (مرکز آمار ایران، نتایج کلی سرشماری نفوس و مسکن، ۱۳۹۵-۱۳۵۵). فاجعه‌بار بودن این رشد زمانی معنای واقعی‌اش را نشان می‌دهد که آن را با افزایش نرخ اجاره‌بها در این مدت‌زمان ۳۰ ساله در نظر بگیریم. یکی از مهم‌ترین و پر دامنه‌ترین برنامه‌های دولت برای توسعه مسکن قابل دسترس، طرح مسکن مهر است که در سال ۱۳۸۶ شکل گرفت. این طرح از دید طراحانش پاسخی بود به مشکل تاریخی طبقات و لایه‌های فرودست جامعه در تأمین سرپناه مورد نیازشان. مسکن مهر قرار بود تغییری بنیادین در روند و ساز و کار مسلط آن زمان در حوزه مسکن (که همان منطق بازار بود) ایجاد کند. طراحان و مدافعان این طرح، مسکن مهر را طرحی همچنان قابل دفاع می‌دانند که گرچه از مشکلات

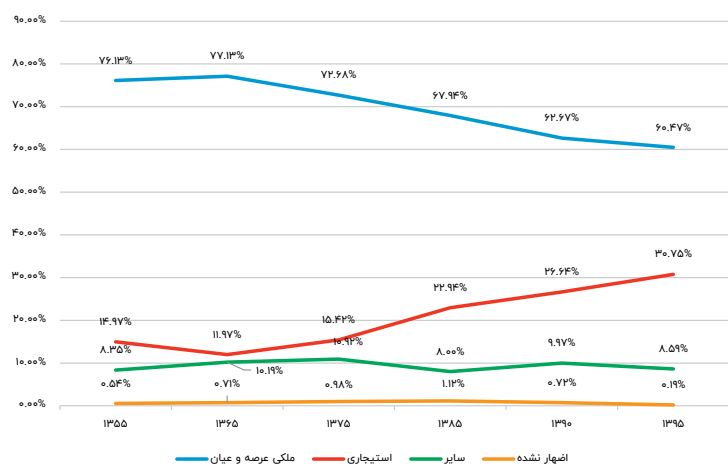
از آن جایی که سیاست‌گذاری مسکن نه صرفاً امری تکنیکال بلکه به شدت سیاسی است، یکی از وجوه تمایز دولت‌ها از همدیگر جهت‌گیری‌های متفاوتشان در حوزه مسکن است. دولت‌ها متناسب با ایدئولوژی، خاستگاه طبقاتی و نیز رویکردی که در اقتصاد کلان و برنامه‌های رفاه اجتماعی دارند، کارهای مشخصی را برای تولید مسکن و نیز مدل‌های بهره‌برداری از آن در دستور کار قرار می‌دهند. اما اینکه دولت سیزدهم چه جهت‌گیری مشخصی در بخش زمین و مسکن خواهد داشت باید منتظر شروع به کار رسمی آن بنامین تا ببینیم چه رویکرد و هدف‌گذاری را اعلام و عملیاتی خواهد کرد. اما آنچه تاکنون توسط آقای رئیسی اعلام شده، ساخت یک میلیون واحد مسکونی در هر سال است. اینکه این واحدها کجا، چگونه، با چه کیفیتی، برای چه اقشاری و با چه مدل تأمین مالی و اجرایی... ساخته خواهند شد هنوز بیان رسمی مشخصی نشده است. اما به نظر می‌رسد باتوجه به حد شدن مسئله مسکن و نیز اهمیتی که دسترسی استطاعت‌پذیر به آن در عدالت اجتماعی دارد، بخش مسکن یکی از مهم‌ترین دستور کارهای دولت جدید باتوجه به رویکردهای اعلامی‌اش در خصوص عدالت اجتماعی است.

مداخله دولت در بازار مسکن با هدف اعلامی بهبود وضعیت دسترسی اقشار متوسط و پایین به آن امر جدیدی نیست، بلکه تقریباً هم‌زمان با نظام برنامه‌ریزی مدرن است. در طول بیش از ۷ دهه گذشته، که از عمر سیاست‌گذاری مسکن در ایران می‌گذرد دولت‌ها سیاست‌ها و برنامه‌های متعددی را با ادعای حل مسئله مسکن، طراحی و بعضاً اجرا کرده‌اند که موفقیت‌ها و شکست‌های خودشان را در هر دوره‌ای داشته‌اند. اما به‌طور مشخص از ابتدای دهه ۱۳۷۰، با جهت‌گیری اصلی سیاست‌های توسعه زمین و مسکن متأثر از تحولات سیاست اقتصاد کلان و نقش جدیدی که برای بازار تعریف می‌شود، شاهد افول روزافزون نقش اجتماعی دولت در جهت کنترل بازار زمین و مسکن به منظور تأمین مسکن در استطاعت برای اقشار متوسط و ضعیف و حرکت به سمت آزادسازی زمین و مسکن و سپردن آن‌ها به منتها درجه ساز و کارهای بازاری و سوداگرانه هستیم که پیامدش چیزی جز کالایی شدن افراطی مسکن و خارج شدن آن از دسترس عموم مردم نبوده است.

دیگر تولید مسکن در ایران نه برای رفع یک نیاز انسانی و اجتماعی بلکه بیشتر ابزاری برای سوداگری و انباشت سرمایه است که عاملان اصلی‌اش نه مردم و مصرف‌کنندگان، بلکه سرمایه‌داران و هلدینگ‌های بزرگ ساخت و سازند که بازار مسکن را طراحی و حتی سیاست‌های دولت را جهت‌دهی و مدیریت می‌کنند. شاید عیان‌ترین شاهد این مدعا آمار رو به رشد خانه‌های خالی در کشور باشد که نه مردم توان خریدشان را دارند و نه مالکانشان حاضر به اجاره دادن آن‌ها به مستأجرانی‌اند که مدام در حال فقیرتر شدن و خروج از نواحی اصلی شهرها و سکونت در نواحی حاشیه‌ای‌اند!

شاخص‌های آماری مسکن گویای آن هستند که برنامه‌ریزی مسکن در ایران، از بنیان گذاشتن یک نظام پایدار تأمین مسکن، ناتوان بوده است و علی‌رغم موفقیت‌های مقطعی که برخی از دوره‌ها داشته‌اند، مسکن

نحوه تصرف واحدهای مسکونی در کل کشور، ۹۵-۱۳۵۵



تجربه مسکن
مهر نشان
می‌دهد که بدون
نهادسازی مدنی
برای مشارکت
ساختارمند مردم
در تولید دولتی
مسکن، نه انضباط
مالی و نه انضباط
فنی در پروژه‌های
خانه‌سازی به
وجود نخواهد
آمد و هر چند
که اهداف خوبی
در سطح برنامه
تعریف شوند،
در اجرا بردگان
واقعی پیمانکاران
و سازندگان
مسکن اند که از
سر و ته پروژه‌ها
می‌زنند

بخشی از مردم گشوده است. آمار متقاضیان مسکن مهر گواه آن است که بخش‌هایی از جامعه نیز به استقبال این طرح شتافتند؛ به طوری که به قول سعیدی کیا، وزیر وقت مسکن و شهرسازی، در سال ۱۳۸۶ بالغ بر ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار متقاضی برای زمین‌های ۹۹ ساله ثبت‌نام کردند که از این تعداد، یک میلیون و ۳۰۰ هزار واحد شرایط واگذاری زمین تشخیص داده شدند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۷). اما در عین حال، مسکن مهر از همان ابتدا طرحی مسئله‌ساز و در مواردی ابهام‌آفرین بود. پیوند این طرح با رویکرد رفاهی دولت، نهادها و گروه‌های ذی‌نفع در این طرح (در مقام پیمانکار و غیره)، کیفیت اجرای این طرح و کیفیت و امکانات خانه‌های ساخته‌شده و میزان رضایت متقاضیان و بهره‌مندان از جمله نکات مسئله‌ساز بودند. برخی «کارشناسان» حوزه مسکن از همان ابتدا بر این عقیده پای می‌فشرده‌اند که این طرح محکوم به شکست است و نه فقط در حل مسئله مسکن کارساز نخواهد بود، بلکه حتی در سایر حیطه‌ها نیز به مسائلی مانند تورم دامن خواهد زد.

سیاست مسکن مهر، که مدعی بود با مداخله دولت بر محدودیت‌ها و شکست بازار در تأمین مسکن اقشار متوسط و ضعیف، غلبه خواهد کرد، هرچند توانست بیش از ۲ میلیون واحد مسکونی ارزان‌قیمت را به موجودی مسکن کشور اضافه کند و بخشی از اقشار ضعیف اجتماعی را صاحب مسکن کند، جدا از مشکلات فنی و اجتماعی که این واحدها دارند، اما نتوانست تأثیری معنادار بر سوداگری تاریخی-ساختاری موجود در مسکن ایران بگذارد؛ به خصوص با سر کار آمدن دولت روحانی و صدور جواز خرید و فروش قانونی واحدها و ملکی شدن عرصه‌های ۹۹ ساله، این طرح از اندک بن‌مایه‌های اجتماعی و غیربازاری که در برنامه اولیه‌اش داشت، تهی شد.

در یک نگاه آسیب‌شناسانه به سیاست‌های اجتماعی مسکن در ایران، از جمله سیاست مسکن مهر، می‌توان به چهار نقطه ضعف ساختاری-تاریخی اشاره کرد که منجر به شکست یا اثربخشی کم آن‌ها شده‌اند که لازم است در برنامه‌های توسعه مسکن دولت سیزدهم برطرف شوند: (۱) ضعف نظام برنامه‌ریزی نهاد دولت، (۲) اقتدارگرا و غیرمشارکتی بودن

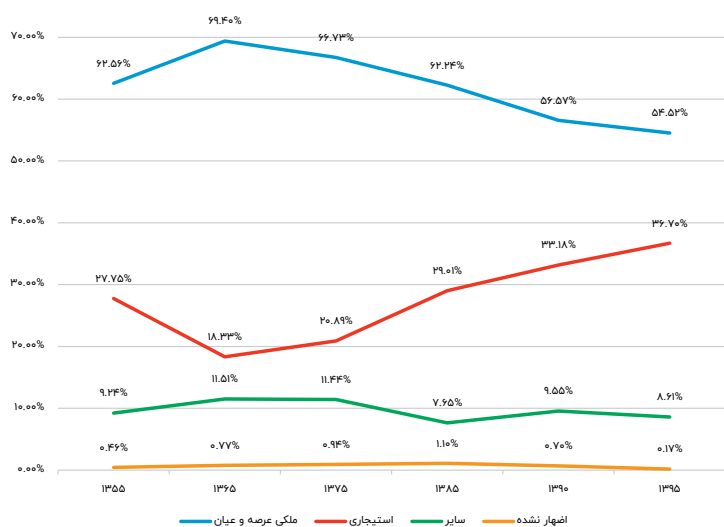
برنامه‌های حمایتی مسکن، (۳) متکی نبودن بر دولت‌های محلی کارا و (۴) ملکی بودن برنامه‌ها.

نمونه‌های موفق برنامه‌های اجتماعی مسکن با مداخله تمام‌قد دولت در جهان، متعلق به دولت‌های قوی همچون دولت فرانکلین روزولت بعد از بروز رکود بزرگ در ایالات متحده در سال ۱۹۲۹ معروف به نیو دیل^۲، یا دولت کارگری انگلیس بعد از جنگ دوم است که از توان برنامه‌ریزی و حمایت اجتماعی لازم برای پیش بردن برنامه‌های اجتماعی‌شان برخوردار بودند، نه نهاد دولت رانتیر در ایران. مضاف بر این، بزرگ‌ترین سیاست اجتماعی مسکن در ایران در دولتی طراحی و اجرا شد که از یک طرف سازمان برنامه و بودجه را که مغز متفکر دولت بود منحل کرد و از سوی دیگر، سیاست آزادسازی قیمت‌ها را اجرا کرد که در تضاد با سیاست اجتماعی پایین نگه داشتن قیمت کالاهای عمومی به منظور جلوگیری از آسیب‌پذیری اقشار فرودست اجتماعی است.

طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی سیاست‌های اجتماعی مسکن که مبتنی بر مداخله متمرکز دولت بودند در کشوری چون انگلستان که مهد این نوع مدل است مشروعیت خودشان را به دلیل اقتدارگرا بودن از دست دادند و بیشتر به سمت «سیاست راه سوم» رفتند که نقشی اساسی برای «بازار» و «نهادهای مدنی» در کنار «دولت» قایل‌اند. در سیاست مسکن مهر، نقش متقاضیان که ذی‌نفعان اصلی تعریف شده بودند واقعاً انفعالی بود. هیچ ساختاری برای متشکل شدن و نظارت واقعی آن‌ها در امر ساخت و ساز واحدهایشان در نظر گرفته نشده بود و همه‌چیز در ید دولت ضعیف، از نظر نهادی و توان نظارت، و پیمانکارانی بود که در اکثر موارد از توان فنی و مالی لازم برای انجام وظیفه‌ای که متقبل شده بودند، بی‌بهره بودند. در عصری که روایت‌های کلاسیک چون دولت‌های متمرکز ملی مورد نقدهای جدی قرار گرفته‌اند و بخش زیادی از وظایف حاکمیتی به دولت‌های محلی، که وقوفی واقعی‌تر به نیازها و واقعیت اجتماعی مناطق مختلف کشورها دارند، واگذار شده‌اند، مسکن مهر بر بنیان یک نظریه سنتی و زوال‌یافته از دولت متمرکز ملی بنیان گذاشته شد که حتی در ایران دیگر موجودیت واقعی ندارد و شهرداری‌ها به عنوان نوعی دولت محلی، البته با فساد بیشتر از دولت، برای خودشان قدرتی دارند. این امر باعث شد که نهادهای واسطی برای بومی کردن سیاست مسکن مهر در مناطق مختلف شکل نگیرد و طرح بدون توجه به نیازها، شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و پیشینه معماری مناطق مختلف کشور پیش برود که در نتیجه نتوانست بهبودی جدی در مسئله مسکن به وجود آورد. به نظر می‌رسد بدون تبدیل شدن شهرداری‌ها به نهادهایی قوی‌تر و گذر از فسادهای فراگیری که آلوده به آن شده‌اند، و نیز مشارکت آن‌ها در تولید مسکن استطاعت‌پذیر، دولت به معنای کنونی آن نمی‌تواند فصل جدیدی در تولید مسکن حمایتی بگشاید که پایداری اجتماعی و اقتصادی فراتری نسبت به طرح‌های قبلی داشته باشند.

مشکل تاریخی بهره‌برداری ملکی در سیاست‌های اجتماعی مسکن در ایران، یکی دیگر از مشکلات ساختاری مسکن مهر است که آن را از منطق مسکن اجتماعی دور می‌کند. این امر باعث شد که سیاست مسکن مهر عرصه جدیدی برای تولید رانت و سوداگری شود؛ به طوری که خیلی‌ها با کسب ارزش افزوده کم یا زیاد، واحدهایشان را فروختند و از طرح خارج شدند. به نظر می‌رسد چون سیاست‌های توسعه مسکن در ایران متکی بر دولت مرکزی است و عملاً اعتقادی به تقویت دولت‌های محلی و نیز مشارکت خود مردم در قالب نهادهای مدنی و صنفی وجود ندارد، کسی به فکر ساخت واحدهای استیجاری به دلیل پردرتر بودن مدیریت بهره‌برداری آن‌ها نیست. ملکی بودن مسکن مهر از یک سو،

درصد تصرف مالکیت واحدهای مسکونی در مناطق شهری کشور، ۹۵-۱۳۵۵



توجه به شاخص نحوه تصرف واحد مسکونی این امر را به‌خوبی نشان می‌دهد که امکان تصرف ملکی مسکن، که مسلط‌ترین شکل آن در ایران است، کاهش یافته و سهم اجاره از کل بازار مسکن افزایش یافته است.

انبوه‌سازی مسکن در همه استان‌های کشور ذیل ماده ۱۳۱ قانون کار جمهوری اسلامی ایران بود که اولین آن‌ها «انجمن صنفی کارفرمایی انبوه‌سازان مسکن و ساختمان استان تهران» است که هسته اولیه‌اش در سال ۱۳۸۰ توسط وزارت مسکن و شهرسازی شکل گرفت و در ادامه به همه استان‌ها سرایت کرد.

تجربه مسکن مهر نشان می‌دهد که بدون نهادسازی مدنی برای مشارکت ساختارمند مردم در تولید دولتی مسکن، نه انضباط مالی و نه انضباط فنی در پروژه‌های خانه‌سازی به وجود نخواهد آمد و هر چند که اهداف خوبی در سطح برنامه تعریف شوند، در اجرا برندگان واقعی پیمانکاران و سازندگان مسکن‌اند که از سر و ته پروژه‌ها می‌زنند و آخرسر دوباره دولت و مردم می‌مانند که پرداخت هزینه‌های اضافی کم‌کاری‌ها و سوداگری آن‌ها را جبران کنند.

محتمل است جریان غالب بر اقتصاد کلان ایران، که حرکت هرچه بیشتر به سمت آزادسازی اقتصادی است، دیگر اجازه مداخله تام و مستقیم دولت در پروژه‌های بزرگ مسکن‌سازی اجتماعی همچون مسکن مهر را ندهد. مضاف بر این، چنین برنامه‌هایی در معرض این نقد جدی قرار دارند که منجر به سوق دادن گروه‌های کم‌درآمد به سمت افتراق فضایی-اجتماعی می‌شوند که در تضاد با آرمان عدالت اجتماعی و بهبود زندگی اقشار ضعیف قرار دارد که برنامه‌های حمایتی مسکن براساس آن در دستور کار دولت‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین، سیاست اجتماعی مسکن در ایران بایستی به سمت نظریه‌های سیاست اجتماعی پس‌دولت رفاهی برود که مشارکت چهار عنصر «جامعه مدنی»، «دولت محلی»، «دولت مرکزی» و «بازار» را در کنار هم می‌دهد.

در کنار مباحثی که مطرح شد، شاید دیگر نتوان، مسئله مسکن در ایران، به خصوص در کلان‌شهرها، را فقط بر بنیان «واحد مسکونی مستقل» بهبود بخشید. چند سالی است که در شهری چون تهران، لایه‌هایی از طبقات متوسط و نیز پایین درآمدی با روی آوردن به زندگی در «خانه‌های اشتراکی»، راه‌حلی اجتماعی برای مشکل مسکنشان خلق کرده‌اند. این سبک از سکونت، راه‌حلی برای کاهش هزینه‌های زندگی و مقاومت در مقابل پرتاب شدن به سکونت‌گاه‌های حاشیه‌ای بیرون از متن کلان‌شهری است. چنین راه‌حل‌های اجتماعی‌ای می‌توانند نظام برنامه‌ریزی مسکن و نیز سازندگان را به سمت و سویی سوق دهند که به تولید خانه‌هایی بپردازند که طراحی لازم برای زندگی اشتراکی را داشته باشند. البته رواج خانه‌های اشتراکی در جهان امروز، فقط علت اقتصادی ندارد و در برخی موارد همراه با سبک‌های جدید زندگی است که توسط آموزه‌های قوی فلسفی، زیست‌محیطی و اجتماعی پشتیبانی می‌شوند.

در پایان، باید گفت که رسیدن به یک نظام مسکن پایدار بدون تمرکززدایی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از کلان‌شهرها و نیز برنامه‌ریزی عملیاتی برای مینا قرار گرفتن رویکرد آمایش سرزمین در برنامه‌های توسعه ملی و منطقه‌ای، و جلوگیری از ویران شدن روستاها و شهرهای کوچک، سربایی بیش نیست. ■

پی‌نوشت

۱. نتایج سرشماری ۱۳۹۵ حکایت از افزایش حدود ۵۵ درصدی خانه‌های خالی در کشور نسبت به سال ۱۳۹۰ دارد؛ از یک میلیون و ۶۶۳ هزار واحد در سال ۱۳۹۰ به ۲ میلیون ۵۸۷ هزار واحد در سال ۱۳۹۵ افزایش یافته‌اند. آمار واحدهای خالی در سال ۱۳۸۵ حدود ۶۳۰ هزار واحد بود (مرکز آمار ایران، نتایج کلی سرشماری نفوس و مسکن، ۱۳۹۵ و ۱۳۸۵).

2. New Deal

منجر به گسترش منطق سوداگری در آن شد و از سوی دیگر، نتوانست یک نظام تأمین مسکن استیجاری را شکل دهد که مدیریتش در دست نهادهای عمومی باشد؛ البته این بماند که نهاد عمومی شفاف و کارآمدی هم در کشور وجود ندارد.

به دلیل دخیل بودن نیروهای قوی اقتصادی و اجتماعی در سیاست‌گذاری بخش مسکن، و نیز تن ندادن آن به مداخلات معمول بوروکراسی، که عموماً متمرکز در وزارت راه و شهرسازی و سازمان برنامه و بودجه است، نباید انتظار داشت که بدون وارد شدن مسکن در دستور کار سیاسی دولت و حاکمیت در جهت انجام جراحی‌های بزرگی که هدفشان خارج کردن تقاضاهای سوداگرانه از بخش مسکن و کالادایی از آن باشد، بهبودی در وضعیت دسترسی مردم به مسکن مورد نیازشان، حتی با بالا رفتن تولید، به وجود آید. به عنوان مثال، می‌توان به عملیاتی نشدن طرح‌های مسکن اجتماعی در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، علی‌رغم هدف‌گذاری‌ای که در برنامه‌های توسعه شده بود و قوانین خاص موضوعی آن تصویب شدند، اشاره کرد. همان‌طوری که در نمودارهای فوق نشان داده شده است بهترین عملکرد اجتماعی بخش مسکن در ایران، دهه اول بعد از انقلاب است که به دلیل رویکرد انقلابی حاکمیت، بهبود وضع سکونتی مردم تبدیل به یکی از مهم‌ترین دستور کارهای سیاسی-انقلابی شد و تأسیس نهادهای انقلابی چون بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و تصویب قانون اراضی و زمین شهری، باعث شد بخش بزرگی از سیاست‌های بوروکراتیک قبلی که از گسترش مالکیت زمین شهری و روستایی، جلوگیری می‌کردند ملغاً و مقداری از زمین‌های ملی به مردم واگذار شوند و بهبودی در وضعیت عمومی مسکن به وجود آید.

در شرایط کنونی که بخش مسکن و ساختمان تبدیل به مهم‌ترین و گسترده‌ترین عرصه انباشت سرمایه، البته با افت و خیزهای دوره‌ای که دارد، شده است و سرمایه‌های کلان، بانک‌ها و هلدینگ‌های بزرگ اقتصادی در کنار سرمایه‌های خرد مردمی، به منظور انباشت سرمایه وارد آن شده‌اند، با رویکردهای بازارگرا که به دنبال تقدیس مالکیت و یکه‌تازی سرمایه هستند نباید انتظار بهبود در مسئله مسکن را داشت. هدف اصلی، باید اجتماعی کردن بازار مسکن از طریق کنترل یکه‌تازی گرایش‌های سوداگرانه باشد تا حداقل بخش‌هایی از مسکن کالادایی شود و نیاز مصرفی فرصت تنفس، پیدا کند.

ایجاد نظام تنظیم‌گری در بازار اجاره‌بها، باید یکی دیگر از ابزارهای یک برنامه اجتماعی مسکن باشد. در حال حاضر، در بازار واقعی اجاره هیچ نوع قانون تنظیمی برای کنترل اجاره‌بها و تعیین نرخ رشد مشخصی وجود ندارد و یک آنارشی تام بر آن حاکم است. بدیهی است که با فشار جمعیتی که در شهرهای ایران، به خصوص کلان‌شهرها، وجود دارد نباید انتظار داشت که فقط از طریق گسترش مالکیت مسکن بتوان مسئله مسکن را بهبود بخشید. باید همراه با روندهای موفق جهانی، نظام استیجاری قاعده‌مند را ایجاد کرد تا مستأجران بتوانند با فشار کمتری نیاز اساسی مسکن را از بازار تأمین کنند. ابزار این کار هم در بدو امر می‌تواند تشکیل «سندیکاهای مستأجران» باشد تا با متشکل و قانونی شدن بتوانند از یک سو، به عنوان یک نهاد مشورتی در سیاست‌گذاری مسکن مشارکت کنند، و از سوی دیگر، وارد چانه‌سازی با نظام قانون‌گذاری و اجرایی کشور شوند و از منافعشان دفاع کنند.

زمانی می‌توانیم بیشتر پی به ضرورت ایجاد سندیکاهای مصرف‌کنندگان مسکن ببریم که تولیدکنندگان حرفه‌ای مسکن، نهادهای صنفی و لابی‌گری خودشان را اتفاقاً در دوره اصلاحات ایجاد کردند. یکی از اقدامات دولت اصلاحات، ساختن انجمن‌های صنفی کارفرمایی

دیگر تولید مسکن در ایران نه برای رفع یک نیاز انسانی و اجتماعی، بلکه بیشتر ابزاری برای سوداگری و انباشت سرمایه است که عاملان اصلی‌اش نه مردم و مصرف‌کنندگان، بلکه سرمایه‌داران و هلدینگ‌های بزرگ ساخت و سازند که بازار مسکن را طراحی و حتی سیاست‌های دولت را جهت‌دهی و مدیریت می‌کنند

توسعه کم آب، تأملی در مسیر

بازسازی توسعه کشور از کدام مسیر می گذرد؟



انوش نوری اسفندیاری

کارشناس ارشد آب

چرا باید خواند:

وزارت نیرو در شرایط

بحران آب و برق چه

سیاستی را باید در

پیش بگیرد؟ این مقاله

را بخوانید.

این روزها همزمانی بحران آب و برق، اقتصاد و مشکلات توسعه‌ای سبب شده بار دیگر این پرسش را مطرح کنیم که علت مشکلات چیست و آیا می‌توان با مصرف آب کمتر، اقتصاد بزرگ‌تری داشت؟ این سؤال اصلی است که در برنامه ششم در پیش روی جامعه ایران قرار گرفته بود؛ برخلاف برنامه‌های پیشین، قرار بود ۱۱ میلیارد مترمکعب از منابع آب زیرزمینی کمتر برداشت شود. بدین منظور، در لایحه برنامه ششم توسعه، تدابیری برای افزایش بهره‌وری آب در بخش کشاورزی تدارک دیده شد. کانون توجه این پژوهش، دامنه و عمق این تدابیر است که در حد یک برنامه اجرایی کاهش مصرف است، در صورتی که آنچه مورد نیاز است، یک برنامه تمام‌عیار توسعه‌ای است که فقط با بخش کشاورزی (زیربخش زراعت و باغداری) سر و کار ندارد و به طور فراگیری، سه مؤلفه تحول در سبک زندگی، نظام اقتصادی و سازگاری با شرایط محیطی و جغرافیایی را مورد توجه قرار می‌دهد. در این صورت، اختلاف بین این دو رویکرد در چیست؟ یا به عبارت دیگر چه جنبه‌های اضافی در برنامه نسبت به رویکرد توسعه‌ای و فراگیری، می‌توان تصور بود و فواید آن چیست؟

البته در این برنامه تنها به کاهش مصرف آب پرداخته شده و تدابیر پیش‌بینی شده در آن بعد توسعه‌ای ندارد. همچنین برنامه ششم توسعه از منظر عدم بررسی تمام ابعاد و عوامل اصلی بحران آب کشور نیز مورد تردید است. این در حالی است که مدیریت عرضه نمی‌تواند بحران آب کشور را کنترل کند. بررسی، شناخت و اعمال ابعاد فرهنگی موثر در این برنامه، به خوبی می‌تواند بحران را در بلندمدت کنترل کند. حالا در آستانه شروع به کار دولت سیزدهم بار دیگر باید گفت که بحران آب برای کشور بسیار جدی و خطرآفرین است، به طوری که ابعاد آن فراتر از مدیریت مصرف در وزارت نیرو و اقدامات مرتبط با تدابیر فنی-مهندسی است. به منظور برقراری امنیت آبی، سیاست‌هایی در شورای عالی آب به تصویب رسیده که برای اجرای این سیاست‌ها، استراتژی کاهش ۲۰ درصد برداشت‌های کنونی از منابع آب تجدیدپذیر کشور انتخاب شد. این استراتژی قرار بوده به صورت مرحله‌ای انجام شود و در مرحله اول در برنامه ششم توسعه ۱۱ مترمکعب از ۲۰ مترمکعب

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ بخش خصوصی و مردم از فرآیندهای متفاوتی نسبت به مراودات درون بخش دولتی تبعیت می‌کنند. بنابراین لازم است که برای توسعه کم‌آب‌تر تا حد امکان از سازوکارهای اقتصادی و رقابتی و پویای شبکه‌های و داوطلبانه استفاده کرد.
- ▶ در جهت گیری جدید باید بهینه‌سازی مصارف منابع آب موجود بر اساس تحلیل پیامدهای قابل پیش‌بینی اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی، ارزشیابی تبادلات میان مصارف رقیب و تکیه بر مدیریت تقاضا تمرکز شود.
- ▶ بحران آب برای کشور بسیار جدی و خطرآفرین است، به طوری که ابعاد آن فراتر از مدیریت مصرف در وزارت نیرو و اقدامات مرتبط با تدابیر فنی-مهندسی است.

تعیین و توافق و تحت عنوان برنامه توسعه کم‌آب‌بر مطرح شد. این در حالی است که تدابیر پیش‌بینی شده در برنامه ششم به نظر نمی‌رسد که عوامل و علل اصلی بحران آب کشور را هدف قرار داده باشد. اجرای این استراتژی بدون توجه به عوامل و علل اصلی به وجودآورنده بحران آب در نظام اجتماعی کشور، می‌تواند با ریسک و خطرات عدم انجام آن مواجه شود. ما در مطالعاتی در «اندیشکده تدبیر آب»، بحران آب را از منظر فرهنگی، اداری، اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی، بررسی کردیم. با توجه به بررسی بحران آب از نظر فرهنگی، حوزه‌ها و میدان‌های اضافی در یک برنامه جامع توسعه کم‌آب‌بر در مقایسه با برنامه جامع مدیریت مصرف آب باید مورد توجه قرار گیرد.

الف. تحولات در نظام اقتصادی و تخصیص آب: در این زمینه باید چندین اقدام اساسی برای ایجاد تحول در وضع موجود و سازگاری با شرایط جدید، مورد توجه نظام سیاست‌گذاری کلان جامعه قرار گیرد. اولاً بخش کشاورزی باید فراتر از یک بخش اقتصادی نگریسته شود. پیشنهاد می‌شود این بخش به عنوان بخش مادر و پایگاه پرورش و پویای رشد سبز و توسعه کم‌آب‌بر انتخاب و جنبه‌های مختلفی برای سازگاری آن با محدودیت‌های تعیین‌شده در نظام تخصیص آب برنامه‌ریزی شود؛ به طوری که پویایی جدیدی در انطباق با موازین اقتصاد سبز در این بخش بروز کند.

دوم اینکه لازم است در بخش صنعت و اقتصاد شهری، تا جایی که منطبق اقتصاد سبز اجاب می‌کند، صنایع آلوده‌کننده و آب‌بر، با تکیه بر تحولات خصوصیات جمعیتی و نیروی انسانی، جای خود را به فعالیت‌های اقتصادی جدید و دانش‌محور و از جمله فعالیت‌های اقتصادی-فرهنگی بدهند.

سوم اینکه برای ورود تحولات در نظام توسعه کم‌آب‌بر، لازم است که رویکرد فعلی نظام تخصیص آب کشور، یعنی حداقل کردن اثرات منفی ناشی از برداشت آب در مناطق بالادست بر حق آب‌ها و اهداف طرح‌های بهره‌براری و اجرایی پایین‌دست حوضه‌های آبریز، تغییر پیدا کند. در جهت‌گیری جدید باید بهینه‌سازی مصارف منابع آب موجود بر اساس تحلیل پیامدهای قابل پیش‌بینی اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی، و ارزشیابی تبادلات میان مصارف رقیب و تکیه بر مدیریت تقاضا تمرکز شود. همچنین برنامه‌ریزی توسعه استانی با محوریت رویکرد فرهنگی و استفاده از فرهنگ بومی و صنایع فرهنگی سازگار با ظرفیت‌های طبیعی و پرهیز از رویکردهای اسراف‌کارانه تهیه یا بازبینی شود.

ب. توان‌افزایی و تجهیز نظام تخصیص: لازم است که برای نظام تخصیص چند زمینه کاری مهم فراهم شود که به این شرح است: اولاً تعیین هدف‌های سیاسی مشخص و منسجم برای ایجاد ارتباط و موازنه صحیح میان امنیت آبی، امنیت غذایی و امنیت انرژی در سطح ملی و برای مناطق مختلف کشور. دوم اینکه علاوه بر ارتقای نظام اطلاعات پایه منابع آب، این نظام باید به ابزارهای مدیریتی مانند ایجاد سامانه‌های حسابداری اقتصادی و محیط زیستی و مدل‌های هیدرو-

طی سالیان گذشته با گسترش فعالیت نهادهای عمومی در میدان اقتصاد بخش جدیدی در اقتصاد کشورمان شکل گرفته، که نه تابع معیارهای بخش دولتی است، و نه کارآمدی و نظارت‌پذیری بخش خصوصی را دارد؛ هرچند مدعی خصوصی بودن است.

اقتصاد ملی و اولویت‌های مانع‌زدایی از مسیر توسعه

مبارزه با فساد چگونه ممکن است؟

طی چند دهه گذشته اقتصاد ما با دو دسته دشواری‌ها در سطح جهانی و ملی روبه‌رو بوده‌است. در سطح جهانی تحریم‌های ظالمانه باعث شده درآمد ارزی کشور کاهش جدی بیابد، جریان عادی تجارت خارجی لطمه ببیند، دسترسی کشورمان به منابع ارزی خود محدود شود، تولیدکنندگان موفق به تأمین مواد اولیه و واسطه‌های موردنیاز جریان تولید نشوند، ... بدین ترتیب از یک سو رقبای منطقه‌ای کشورمان در میدان اقتصاد قدرت بیشتری یافته و موقعیتی ممتاز نسبت به ایران در بازارهای منطقه کسب کرده‌اند و این امر امکان رشد آینده اقتصاد ملی ما را با مخاطراتی روبه‌رو کرده‌است؛ همچنین در بازار نفت دیگران جای ما را گرفته، و بازار آینده فروش ما را محدود کرده‌اند.

در سطح ملی نیز با دشواری‌های متعددی روبه‌رو بوده‌ایم. از یک سو حضور گسترده دولت و نهادهای عمومی در میدان اقتصاد امکان رشد و شکوفایی را از بخش خصوصی واقعی گرفته‌است؛ از سوی دیگر رشد نجومی نقدینگی طی چند دهه به دو فعالیت تجارت پول و تجارت املاک ابعادی افسانه‌ای و در نتیجه قدرت تحریبی فوق‌العاده داده‌است. تورم دورقمی مزمن و رکود هم‌زمان، سوءمدیریت، ایرادات تشکیلاتی بدنه دولتی، گسترش دیون‌سالاری پرهزینه، تاخت‌وتاز بخش‌های غیرمولد، گسترش مناسبت رانتی و فساد همه و همه دشواری‌هایی هستند که اقتصاد در داخل کشور با آن روبه‌رو است.

معمولاً در دوران تبلیغات انتخاباتی برخی فعالان سیاسی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌هایشان تلاش می‌کنند تصویری دستکاری‌شده از دشواری‌ها و موانع را مطرح کنند، به‌عنوان نمونه ممکن است گروهی بر کم‌تأثیر بودن تحریم‌ها تأکید کنند و اینکه مهم‌ترین عامل بروز دشواری‌های اقتصادی، فقط و فقط سوءمدیریت داخلی و کم‌کاری متولیان امر است، درحالی که ممکن است خودشان نیز با طرف مقابل که تحریم را مهم‌ترین مانع تلقی می‌کند، هم‌عقیده باشند. به بیان دیگر در دوران تبلیغات انتخاباتی این غیرمنظره نیست که اطلاعات نادرستی دربار دشواری‌های هر سر راه اقتصاد ملی ارائه شود. اما اینک دولت جدید در آستانه شروع فعالیت خود و در همان آغاز راه نیازمند تصویری واقع‌بینانه از دشواری‌ها است؛ تصویری که متولیان امر را برای تنظیم خردمندانه فهرست اولویت‌بندی دشواری‌هایی که باید برایشان چاره‌اندیشی شود، راهنمایی خواهد کرد. به نظر می‌رسد دولت جدید از همان روزهای نخست فارغ از شعارهای تبلیغاتی برخی جریان‌های سیاسی، باید براساس یک اولویت‌بندی اندیشیده به فکر حل دشواری‌ها و برداشتن موانع



ناصر ذاکری

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:

اقتصاد کلان ایران چه

تصویری دارد و وزارت

اقتصاد و دارایی در این

حوزه چه باید بکند؟

این مقاله را بخوانید.

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ خصوصی‌سازی در کشور ما از ابتدا در مسیری غلط شکل گرفت. در واقع اتفاقی که افتاد

بیشتر نوعی نقل و انتقال دارایی و ایجاد درآمد برای دولت بود تا واگذاری امور به بخش خصوصی واقعی.

▶ رابطه دولت با اقتضای جامعه نباید در قالب اعطای صدقه تعریف شود. شأن و

شخصیت شهروندان و الاثر از این است که چنین نگاهی به آنان داشته باشیم.

▶ نظام بانکی کشور طی سالیان گذشته چندان خدمتی به بخش تولید و تولیدکنندگان واقعی

کشور نکرده‌است. در مقابل با اعطای تسهیلات به بخش غیرمولد و با دامن زدن به تجارت

مخرب املاک و مستغلات، موجب افزایش هزینه‌های تولیدکنندگان شده است.

اکنون می‌کال تجهیز شود. لازم است اقتصاد آب در نظام تخصیص اجرا شود که از طریق مشخص کردن بهره‌وری بالقوه آبی از باز تخصیص بین منطق‌های، بین کاربران و بین نسلی میسر می‌شود.

پ. تهیه چارچوب تحلیلی برای رویکرد فرهنگ‌محور به توسعه کم‌آبر: بررسی‌ها و پژوهش‌های مربوط به رابطه فرهنگ با توسعه جوامع نشان داده که فرهنگ به عنوان عامل انگیزشی قوی در ایجاد الگوهای فکری و رفتاری می‌تواند پیشران توسعه باشد. بنابراین تهیه چارچوب تحلیلی برای ایجاد این ارتباط بین عوامل و عناصر فرهنگی با محورهای اصلی توسعه کم‌آبر، مانند اصلاحات نظام مدیریت آب، سازوکارهای انگیزه‌ساز اجرای سیاست‌ها، فناوری، ابزارهای تحلیل-مدیریتی، اقتصاد سیاسی و نظام برنامه‌ریزی، باید در دستور کار قرار گیرد.

ت. اتخاذ سیاست‌های فرهنگی و رابطه اقتصاد و فرهنگ و صنایع خلاق: به‌منظور دستیابی به برنامه توسعه فرهنگ‌محور مباحث سیاست‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی امور فرهنگی با توجه به لحاظ کردن دیدگاه‌های فرهنگی در فرآیند تدوین و اجرای برنامه توسعه، پشتیبانی از اقتصاد فرهنگ، حفاظت از دارایی‌های فرهنگی، پشتیبانی از دانش و کردارهای سنتی و ارزش‌ها و هنجارهای مشوق انسجام اجتماعی، توصیه می‌شوند که از مولفه‌های اصلی توسعه به شمار می‌آیند.

ث. اصلاحات مدیریت آب از دیدگاه به‌هم‌پیوستگی تاریخی و ارکان سه‌گانه حکمرانی: برای اجرایی و بومی کردن توصیه‌های موجود در سطح جهانی برای ایجاد مدیریت آب به‌هم‌پیوسته، باید اقداماتی مورد توجه قرار گیرد؛ مثلاً توجه به پیشینه و عناصر هویتی مدیریت آب کشور که متأثر از بافت تاریخی و فرهنگی جامعه است و باید در مطالعات شناخت و نقد و بررسی گذشته و وضع موجود مدیریت آب کشور مورد توجه قرار گیرد. به‌منظور ایجاد هم‌افزایی میان بخش خصوصی، دولت و نهادهای اجتماعی، باید حقوق و تکالیف و به تبع آن رابطه بین دولت و بخش خصوصی، به طور کلی و به ویژه در حوزه استفاده از منابع آب، مطابق با مقتضیات زمانی و مکانی بازتعریف شوند.

ج. اصلاحات مدیریت آب از دیدگاه سازوکارهای انگیزشی: این یک واقعیت است که بخش خصوصی و مردم از فرآیندهای متفاوتی نسبت به مراودات درون بخش دولتی تبعیت می‌کنند. بنابراین لازم است که برای توسعه کم‌آبر تا حد امکان از سازوکارهای اقتصادی و رقابتی و پویای شبکه‌ای و داوطلبانه استفاده کرد.

چ. بررسی اصلاحات مدیریتی از دیدگاه مدیریت تقاضا: سیاست‌ها و فرآیندهای اجرایی مدیریت تقاضای آب از مدیریت عرضه آن متفاوت است و بیشتر با ویژگی‌های جامعه هدف سروکار دارد. لذا برای تعیین سهم هر متقاضی از آب نمی‌توان فقط به قیمت و بازار اتکا کرد. ورود به حوزه مدیریت تقاضا نیاز به برنامه‌ریزی برای تأمین چند پیش‌نیاز به شرح زیر دارد: مدیریت آب بیان‌کننده نیاز توأمان به مدیریت آب کالایی با ابزارهای اقتصادی و آب اجتماعی با سازوکارهای سیاسی است و باید این موارد با هم‌دیگر دیده شود، وگرنه برنامه‌های بخشی مشکلی از این حوزه حل نمی‌کند. لازم است که در حوزه‌های تحولات در نظام اقتصادی و تخصیص آب، افزایش توان و تجهیز نظام تخصیص آب، چارچوب تحلیلی برای رویکرد فرهنگی به توسعه، سیاست‌های فرهنگی، مدیریت آب از دیدگاه به‌هم‌پیوستگی، مدیریت آب از دیدگاه سازوکار انگیزشی، و مدیریت تقاضا، در برنامه جامع توسعه کم‌آبر لحاظ شود. ■

از پیش پای اقتصاد ملی باشد. مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دشواری‌ها که طبعاً باید در صدر فهرست قرار بگیرند، عبارت‌اند از:

اصلاح مسیر تعامل با جهان

تحریم‌ها در طول زمان خسارت فراوانی به اقتصاد کشورمان زده‌است. هرروز تعداد بیشتری از سخنوران که در گذشته بی‌اثر بودن و حتی مفید بودن تحریم‌ها سخن می‌گفتند، به جمع کارشناسان دلسوزی می‌پیوندند که از همان ابتدا دولتمردان را به تلاش برای رفع تحریم‌ها و گرفتن بهانه‌ها از دست بدخواهان کشور توصیه می‌کردند. در این راستا دولت جدید باید ضمن تلاش برای لغو تحریم‌ها و جلوگیری از ایجاد هر نوع اجماع احتمالی در جامعه جهانی بر علیه کشورمان، در صدد حل مشکلات ارتباط شبکه بانکی کشورمان با جهان برآید. بدون حل یا حداقل کم‌رنگ کردن تحریم‌ها و بدون رفع مشکل ارتباط بانکی ایران و جهان، اقتصاد ملی نمی‌تواند عملکرد درخشانی داشته‌باشد و موفق به ایجاد آن چنان رونقی در داخل کشور شود که معضلاتی چون بیکاری، تورم دورقمی، تعطیلی واحدهای تولیدی و... در سایه آن رفع شوند.

رانت‌زدایی و مبارزه واقعی با فساد

اقتصاد کشورمان سال‌هاست که گرفتار مناسبات رانتی است. مقابله با برخی از مظاهر کوچک‌مقیاس فساد را می‌توان نوعی تلاش برای دادن آدرس غلط و منحرف کردن مسیر مبارزه با فساد تلقی کرد. دولت جدید باید از همان روز نخست با این پیش‌فرض کار خود را آغاز کند که مبارزه با فساد همانند هر حوزه دیگری از رفق و فتق امور کشوری، دانش خاص خود را لازم دارد. این مبارزه باید به‌دور از فضای احساسی و شعارهای تند با هدف بهره‌برداری‌های سیاسی و جناحی و با اتکا به دانش مرتبط سازمان‌دهی شود. نهادهای مردمی فعال در این میدان می‌توانند بیشترین کمک را به دولتمردان برسانند و دراصل موفقیت در میدان مبارزه با فساد در گرو شفافیت و حضور پررنگ رسانه‌ها و نهادهای مردمی است. مبارزه با فساد بدون همراهی رسانه‌های مستقل، حتی اگر هم با نیت و برنامه درست آغاز شده‌باشد، همواره در معرض خطر انحراف و مبدل شدن به یک بازی سیاسی و جناحی است. نکته دیگر اینکه مبارزه با فساد را باید دولتمردان از خود و نزدیکان و همفکران خود آغاز کنند. در این صورت مردم این مبارزه را جدی تلقی، و با جان و دل از این مبارزه و این مبارزان حمایت خواهند کرد.

اصلاح نظام پولی و بانکی

سال‌هاست که غول نقدینگی در اقتصاد ما قدرت‌نمایی می‌کند، و هیچ دولتمردی نتوانسته این غول را به داخل خمره بازگرداند. حجم عظیم نقدینگی که هیچ تناسبی با بخش واقعی اقتصاد ملی ندارد، با تشدید جریان تورمی از یک‌سو کمر بخش تولید را خرد کرده، و از سوی دیگر سفره اقشار کم‌درآمد را کوچک و کوچک‌تر کرده، و گروه کثیری از شهروندان را به زیر خط فقر رانده‌است. طبعاً درمان این بیماری در کوتاه‌مدت ممکن نیست. اما دولت می‌تواند حتی در کوتاه‌مدت موتور خلق پول را متوقف کند. نظام بانکی کشور طی سالیان گذشته چندان خدمتی به بخش تولید و تولیدکنندگان واقعی کشور نکرده‌است. اما درمقابل با اعطای تسهیلات سخاوتمندانه به بخش غیرمولد و با دامن زدن به تجارت مخرب املاک و مستغلات، موجبات افزایش هزینه‌های تولیدکنندگان، یا به بیان دیگر افزایش قیمت تمام‌شده کالاهای تولید داخل را فراهم ساخته‌است. زیرا تولیدکنندگان در شرایط جدید ناگزیر از پرداخت مبالغ بیشتری بابت اجاره کارگاه و دفاتر اداری خود شده‌اند. بازگرداندن قطار شبکه بانکی به ریل خدمت‌رسانی به

بخش مولد اقتصاد و منع بیاج دادن به بخش غیرمولد یک ضرورت است.

تقویت بخش تولید واقعی

مناسبات رانتی در اقتصاد ما شرایطی فراهم ساخته‌است که در همه عرصه‌ها با پدیده جعل عنوان روبه‌رو هستیم. در کنار تولیدکنندگان واقعی، مدعیان تولید را داریم. در کنار صادرکنندگان واقعی مدعیان صادرات را داریم و در کنار بخش خصوصی واقعی، بخش شبه‌خصوصی را داریم. در چنین فضایی حتی اگر دولت برنامه‌ای جدی برای حمایت از بخش تولید تدوین و اجرا کند، ممکن است میوه شیرین این حمایت نصیب تولیدکنندگان واقعی نشود. سامان‌دهی بخش مولد اقتصاد کمک خواهد کرد که حمایت دولت منجر به تقویت تولیدکنندگان واقعی و نه مدعیان تولید شود.

بازنگری در سیاست‌های فقرزدایی و حمایت از

اقتدار محروم

روشن است که رابطه دولت با اقشار کم‌درآمد جامعه نباید در قالب اعطای صدقه تعریف شود. از یک‌سو شأن و شخصیت شهروندان والا تر از این است که چنین نگاهی به آنان داشته‌باشیم. از سوی دیگر برقراری چنین شیوه‌های حمایتی هیچ‌گاه از کارآمدی کافی برخوردار نیستند. باین‌حال شرایط دشوار سالیان اخیر موجب شده که گروه کثیری از شهروندان جامعه به جمع افراد مستمند اضافه شوند. تدوین و طراحی شیوه‌های نوین و کارآمد حمایتی که ضمن حفظ کرامت انسانی شهروندان، بتواند بخشی از دشواری تأمین معیشت را از دوش نان‌آوران خانوارهای کم‌برخوردار بردارد، یک ضرورت است. اصلاح نظام مالیاتی، کاستن از بار مالیاتی اقشار کم‌درآمد و طبقه متوسط، مهار جریان تورمی از طریق افزودن بر درجه کارآمدی شبکه توزیع کالا و خدمات، رفع مشکلات در عرصه تولید و توزیع کالاهای اساسی از جمله اقدامات ضروری در این عرصه هستند.

اصلاح جریان خصوصی‌سازی

خصوصی‌سازی در کشور ما از ابتدا در مسیری غلط شکل گرفت. درواقع اتفاقی که افتاد بیشتر نوعی نقل و انتقال دارایی و ایجاد درآمد برای دولت بود تا واگذاری امور به بخش خصوصی واقعی. خصوصی‌سازی باید منجر به تقویت بخش خصوصی واقعی در کشور شود، و با واگذاری میدان فعالیت اقتصادی به کارآفرینان مقدمات رشد این بخش و حضور پررنگ آن در عرصه تولید و صادرات فراهم گردد. باین‌حال طی سالیان گذشته با گسترش فعالیت نهادهای عمومی در میدان اقتصاد بخش جدیدی در اقتصاد کشورمان شکل گرفته که نه تابع معیارهای بخش دولتی است، و نه کارآمدی و نظارت‌پذیری بخش خصوصی را دارد؛ هرچند مدعی خصوصی بودن است. رشد این بخش در اقتصاد ملی و واگذاری نگاه‌های متعلق به دولت به آن، موجب شده عرصه برای بخش خصوصی واقعی کشور هرروز بیش از پیش تنگ شود. از طرف دیگر این بخش که بهتر است آن را بخش شبه‌خصوصی بنامیم، هرگز نمی‌تواند در مسیر کارآمدی و پویایی همچون بخش خصوصی واقعی پیش برود. یکی از مهم‌ترین دلایل این ادعا این است که در این بخش برخلاف بخش خصوصی واقعی، مدیران هرگز پاسخ‌گویی سهامداران (جامعه) نیستند، و در چارچوب یک سلسله مراتب سازمانی فقط پاسخ‌گویی مقامات بالادست خود خواهند بود. شش موردی که در بالا برشمرده شدند، دراصل از این ظرفیت بالا برخوردار هستند که به‌عنوان سرر فصل‌های اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی دولت جدید برای اصلاح امور اقتصاد ملی مورد توجه قرار گیرند. ■

بخش شبه‌خصوصی هرگز نمی‌تواند در مسیر کارآمدی و پویایی همچون بخش خصوصی واقعی پیش برود. یکی از مهم‌ترین دلایل این ادعا این است که در این بخش برخلاف بخش خصوصی واقعی، مدیران هرگز پاسخ‌گویی سهامداران (جامعه) نیستند، و در چارچوب یک سلسله مراتب سازمانی فقط پاسخ‌گویی مقامات بالادست خود خواهند بود

یکی از وعده‌های اصلی دولت یازدهم راه‌اندازی مجدد سازمان برنامه و بودجه بوده است. علی‌رغم آنکه در این دولت مجدداً سازمان برنامه و بودجه شکل گرفت و از شخصیت سازمانی و حقوقی مستقلی برخوردار شده ولی به‌طور واقعی نقش تعیین‌کننده‌ای به این سازمان از سوی دولت اعطا نشده است.

در حسرت استقلال

سازمان برنامه و بودجه به جایگاه واقعی برسد



حسن خوشپور

اقتصاددان

چرا باید خواند:

مهم‌ترین مشکل سازمان برنامه و بودجه در زمان دولت‌های متعدد چیست و چه باید کرد؟

جهت تحقق اهداف برنامه‌ها بوده است. تا ابتدای دهه ۱۳۵۰ سازمان برنامه از اقتدار بالایی برخوردار بود و با تصویب قانون برنامه و بودجه مصوب ۱۳۵۱ اختیارات وسیعی به آن داده شد. با تصویب قانون برنامه و بودجه، تصویب برنامه‌های توسعه و فعالیت کشور در چارچوب آن ذیل قانون دائمی برنامه و بودجه قرار گرفت، ولی انتقال فرآیند تهیه و تنظیم بودجه کل کشور از وزارت دارایی به سازمان برنامه و بودجه ضربه‌ای اساسی به محتوا و ماهیت اصلی این سازمان تلقی می‌شود. تا قبل از آن درآمد حاصل از صادرات نفت به حساب سازمان برنامه انتقال می‌یافت و در قالب پروژه‌ها و طرح‌های سرمایه‌گذاری به مصرف توسعه کشور می‌رسید و تامین مالی هزینه‌های جاری دولت از محل سایر درآمدهای جاری دولت (مالیات، انحصارات و...) صورت می‌گرفت. لکن با انتقال وظیفه تنظیم بودجه دولت به سازمان برنامه استفاده از منابع حاصل از صادرات نفت خام برای تامین مالی وظایف جاری دولت‌ها رسمیت یافت. درآمدهای سرشار نفتی که خصوصاً از سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۵۰ برای کشور ایجاد شد، حرکت‌های توسعه‌ای کشور را کند کرد و موجب رشد بی‌رویه بدنه سازمان و تشکیلات دولت شد و سازمان برنامه و بودجه در تعیین و تخصیص بودجه دستگاه‌های اجرایی کشور از نقش منحصر به فرد و اختیارات بسیار وسیعی برخوردار شد. شکل‌گیری رانته‌های غیرمولد در تخصیص منابع، شکل‌گیری ارتباط‌های غیررسمی و با انگیزه کسب سهم بیشتر از منابع نفتی توسط وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی، رفتار حرفه‌ای و اخلاق تخصصی سازمان برنامه و بودجه و بدنه کارشناسی و مدیریتی آن را به شدت تحت‌تاثیر قرار داد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ سازمان برنامه‌ریزی با مشخصات فراهی، تخصصی و توان علمی و فنی بالا می‌تواند بازوی تخصصی رئیس‌جمهور باشد. کشور با دو بال برنامه‌ریزی و امنیت به پرواز درمی‌آید. **بال** برنامه‌ریزی کشور باید سازمان برنامه و بودجه باشد.
- ▶ در بسیاری موارد قانون‌گذار به بهانه اینکه نمی‌تواند در اجرای قانون از رئیس سازمان برنامه و بودجه سوال کند، تمایلی به اعطای اختیارات لازم در مفاد قانون و برنامه‌های توسعه به این سازمان ندارد.
- ▶ انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و خروج مدیران و کارشناسان مجرب و زبده آن در سال‌های ۱۳۸۶ به بعد امکان انتقال دستاوردها و تجربیات مدیران و کارشناسان مزبور به کارشناسان بعدی را فراهم نیاورد.
- ▶ پس از پایان جنگ و شروع به کار دولت سازندگی مجدداً ساختار سازمانی سازمان برنامه و بودجه از وزارت‌خانه تغییر کرده و به صورت سازمان تحت مدیریت رئیس‌جمهور درآمد. از این به بعد رئیس سازمان برنامه و بودجه رئیس‌جمهور کشور است که برای اداره آن معاونی از سوی خود منصوب می‌کند.

در دهه اول سال‌های ۱۳۰۰ زیربنایی در کشور ایجاد شد که در شکل دادن به آن‌ها فقط دولت نقش منحصر به فرد داشت. ایجاد فرآیندهای تولید صنایع بزرگ فولاد، زیربنای اساسی در راه‌آهن، انحصارات، بانک و بیمه و تدوین و تصویب قوانین مادر (قانون تجارت، قانون محاسبات عمومی و غیره) مهم‌ترین اقداماتی بود که از سوی دولت طی دهه‌های اول و دوم ۱۳۰۰ به انجام رسید. شکل‌گیری دولت مدرن و لزوم توسعه زیربنای اساسی کشور اشکال جدیدی از سازمان‌دهی‌های اداری و تصمیم‌گیری را ضروری نمود که تاسیس نهاد عالی برنامه‌ریزی از جمله آن‌هاست.

شکل‌گیری و شکوفایی

سال‌های پایانی دهه ۱۳۲۰، نهاد عالی برنامه‌ریزی کشور نه صرفاً به عنوان اتاق فکر حکمرانی کشور، بلکه در قالب نهادی برای طراحی، سازمان‌دهی و هدایت طرح‌های توسعه‌ای کشور شکل گرفت. تدوین برنامه‌های هفت‌ساله توسعه محصول کارکرد نهاد عالی برنامه‌ریزی (سازمان برنامه) طی سال‌های ۱۳۲۷ تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است. جایگاه سازمان برنامه در نحوه کارکرد آن بسیار موثر است. از ابتدا سازمان برنامه به گونه‌ای فراتر از دیگر نهادها و موسسات سازمان‌دهی شده و در چارچوب خاصی اداره می‌شد. برنامه‌های جامع توسعه، آمیزش سرزمین که مشخصه فراهی و فرمانطقه‌ای دارد و برنامه‌هایی برای توسعه بخش‌های کشور، لازم است توسط نهادی طراحی شود که هیچ وابستگی و منفعت بخشی یا صنفی نداشته باشد. حضور تخصص‌های مختلف و رشته‌های گوناگون علمی و فنی توان حرفه‌ای سازمان برنامه را افزایش می‌داد. در حقیقت فراتر از اختیارات قانونی و جایگاه برتر سازمانی، آنچه به سازمان برنامه اعتبار بالاتر از دیگر وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها می‌داد، توان تخصصی، علمی و حرفه‌ای آن بوده که به نوعی در جایگاه مرجعی برای حل اختلافات وزارت‌خانه‌ها و مشکلات اداری و اجرایی کشور ایفای نقش می‌کرده است.

به طور عمده موضوعات سازمان برنامه در شورای اقتصاد که جایگاهی فراتر از هیئت وزیران را داشته است مطرح می‌شده است و در رأس شورای اقتصاد بالاترین مقام کشور حضور داشت. ملاحظه مستندات، مصوبات و خلاصه مذاکرات شورای اقتصاد، حاکی از وجود چالش مستمر و همیشگی دستگاه‌های اجرایی و وزارت‌خانه‌ها با سازمان برنامه در مورد موضوعات مختلف مطرح‌شده در جلسات بوده است. علی‌رغم آنکه سازمان برنامه از اختیاراتی وسیع در دولت برخوردار بود لکن همواره در چالش و درگیری اداری با دیگر نهادهای اداری و دخالت گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفع در فرآیند برنامه‌ریزی، اجرای برنامه‌های توسعه و نظارت بر عملکرد آن‌ها قرار داشت. علت اصلی چالش و درگیری سازمان برنامه با دیگر دستگاه‌های اجرایی تلاش آن برای ایجاد نظم و انضباط در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی جامعه و حرکت در

دبیینی به سازمان برنامه و تلاش برای انحلال آن

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مخالفت‌هایی اساسی با حضور و ادامه فعالیت سازمان برنامه و بودجه به عمل آمد. به ظاهر مشکل اصلی آن، نحوه شکل‌گیری در سال‌های ۱۳۲۷ و طرز فکر مدیران و کارشناسان آن عنوان می‌شد ولی به واقع عدم پذیرش اصول علمی و حرفه‌ای حاکم بر کارکرد سازمان و نداشتن اراده به تداوم انضباط و شفافیت در تخصیص و مصرف منابع (به طور عمده حاصل از صادرات نفت خام) و حرکت برنامه‌های کشور انگیزه‌های اصلی و واقعی و پنهان مخالفان سرسخت سازمان برنامه بود. به دلیل نقشی که این سازمان در تنظیم بودجه‌های سالیانه داشت، به سختی با ادامه فعالیت آن موافقت می‌شد، ولی همواره سازمان برنامه و بودجه در مظان اتهام دگراندیشی و مغایرت عملکرد آن با ارزش‌های کشور قرار داشت، به‌گونه‌ای که زمانی به طور کامل تعطیل شد.

تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و سال‌های ابتدایی بعد از انقلاب مشخصه‌هایی که سازمان برنامه را دارای اقتدار می‌کرد موارد زیر بوده است: جایگاه سازمانی و جامع‌نگری، توان بالا و تنوع حرفه‌ای و تخصصی، عدم دخالت در امور جاری و عملیاتی، مرتبط بودن با مراکز، مراجع و نهادهای علمی و تخصصی جهان، و دور بودن از جهت‌گیری‌های سیاسی و جناحی.

بعد از راه‌اندازی مجدد سازمان برنامه و بودجه، یکی از راه‌حل‌هایی که با هدف تحت کنترل درآمدن و هم‌جهت کردن آن با سیاست‌های کشور اجرا شد، تغییر ساختار سازمانی و جایگاه آن از موسسه‌ای تحت نظر مستقیم رئیس‌جمهور به ساختار و جایگاه وزارت‌خانه بود. در وضعیت جدید، در رأس وزارت برنامه و بودجه وزیری قرار می‌گرفت که می‌باید از مجلس قانون‌گذاری رأی اعتماد بگیرد. این اقدام علی‌رغم اینکه با هدف همسو کردن جهت‌گیری‌های سازمان برنامه با ارزش‌های قانون‌گذار و حاکمیت صورت پذیرفت ولی به طور کامل مغایر با ماهیت و خصلت‌های اصلی سازمان برنامه و بودجه بود که باید به عنوان ابزار تخصصی در اختیار بالاترین مقام اجرایی کشور در سطحی فرابخششی و فراجناحی قرار گیرد. تصمیم به وزارت‌خانه کردن نهاد عالی برنامه‌ریزی کشور در زمانی صورت گرفت که کشور درگیر جنگ تحمیلی بود و جهت‌گیری اصلی مقامات اجرایی کشور در راستای حضور منحصر به فرد و حداکثری دولت در فعالیتهای اقتصادی بود و ضرورت داشت سازمان برنامه منابع موجود را با اولویت تامین مالی اداره جنگ و وسیع‌تر کردن دخالت‌های دولت در اقتصاد برنامه‌ریزی کند و تخصیص دهد.

پس از پایان جنگ و شروع به کار دولت سازندگی مجدداً ساختار سازمانی سازمان برنامه و بودجه از وزارت‌خانه تغییر کرده و به صورت سازمان تحت مدیریت رئیس‌جمهور درآمد. از این به بعد رئیس سازمان برنامه و بودجه رئیس‌جمهور کشور است که برای اداره آن معاونی از سوی خود منصوب می‌کند. مخالفت با کارکرد سازمان برنامه و بودجه در دوره‌های بعد کماکان ادامه یافت، خصوصاً ورود مدیران غیرحرفه‌ای و سیاسی به بدنه سازمان، ویژگی‌های حرفه‌ای و تخصصی آن را تضعیف کرد و در یک اقدام کاملاً اشتباه اجرای برنامه ادغام سازمان امور اداری و استخدامی در آن، که به واقع تجمیع اداری سازمان

اداری استخدامی با سازمان برنامه و بودجه بود، ضربه نهایی به کیفیت و محتوای سازمان برنامه و بودجه وارد شد.

علی‌رغم آنکه انحلال سازمان برنامه و بودجه (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور) را به تصمیم رئیس دولت نهم نسبت می‌دهند، ولی به واقع سازمان برنامه و بودجه از زمان تجمیع آن با سازمان امور اداری و استخدامی منحل شد. عدم اطمینان به صلاحیت و صداقت سازمان برنامه و باور نداشتن به ایفای نقش اتاق فکر کشور توسط نهاد عالی برنامه‌ریزی در همه مدیران عالی‌رتبه و تصمیم‌گیران کشور تاکنون وجود داشته و در حال حاضر نیز وجود دارد. در بسیاری موارد قانون‌گذار بهانه اینکه نمی‌تواند در اجرای قانون از رئیس سازمان برنامه و بودجه سوال کند، تمایلی به اعطای اختیارات لازم در مفاد قانون و برنامه‌های توسعه به این سازمان ندارد.

راه‌اندازی مجدد نهاد عالی برنامه‌ریزی کشور

یکی از وعده‌های اصلی دولت یازدهم راه‌اندازی مجدد سازمان برنامه و بودجه بوده است. علی‌رغم آنکه در این دولت مجدداً سازمان برنامه و بودجه شکل گرفت و از شخصیت سازمانی و حقوقی مستقلی برخوردار شده ولی به‌طور واقعی نقش تعیین‌کننده‌ای به این سازمان از سوی دولت اعطا نشده است. در حقیقت سازمان برنامه و بودجه کماکان از وضعیت انحلال خارج نشده است که دلیل اصلی آن فقدان باور و وقوف مدیران عالی کشور به نقش نهاد عالی برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی در ساختار اجرایی کشور است. تضعیف سازمان برنامه و بودجه تا آن‌جا ادامه یافته است که طی سال‌های قبل وظیفه سخنگویی دولت به رئیس سازمان برنامه و بودجه محول شد که این اقدام حاکی از اهمیت ندادن به مقام فنی و تخصصی سازمان و سیاسی شده آن بوده است. سازمان برنامه‌و بودجه در حال حاضر دارای ضعف‌های بسیاری در زمینه‌های کارشناسی و تخصصی، معماری داخلی و ماموریت و شرح وظایف است. انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و خروج مدیران و کارشناسان مجرب و زبده آن در سال‌های ۱۳۸۶ به بعد امکان انتقال دستاوردها و تجربیات مدیران و کارشناسان مزبور به کارشناسان بعدی را فراهم نیاورد. در سال‌های اخیر افراد تحصیل‌کرده‌ای از دانشگاه‌های معتبر کشور به استخدام سازمان درمی‌آیند لکن به دلیل فقدان صلاحیت لازم در سطوح مدیریت سازمان، از توان افراد مذکور به نحو مطلوب استفاده نمی‌شود. تاکنون مدیریت عالی کشور به اهمیت و راهبردی بودن نقش نهادهای برنامه‌ریزی در جایگاه اتاق فکر کشور باور ندارد.

با روی کار آمدن دولت سیزدهم و انتظار وجود تفاهم کاملی که میان قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی پدید خواهد آمد و مهم‌تر از آن باور کامل حاکمیت بالای کشور به دولت جدید، امید می‌رود که نهاد عالی برنامه‌ریزی کشور به جایگاه واقعی خود به عنوان اتاق فکر کشور بازگردد. سازمان برنامه‌ریزی با مشخصات فرابخشی، تخصصی و توان علمی و فنی بالا می‌تواند بازوی تخصصی رئیس‌جمهور باشد. کشور با دو بال برنامه‌ریزی و امنیت به پرواز درمی‌آید. بال برنامه‌ریزی کشور باید سازمان برنامه و بودجه باشد. ■

باروی کار آمدن دولت سیزدهم و انتظار وجود تفاهم کاملی که میان قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی پدید خواهد آمد و مهم‌تر از آن باور کامل حاکمیت بالای کشور به دولت جدید، امید می‌رود که نهاد عالی برنامه‌ریزی کشور به جایگاه واقعی خود به عنوان اتاق فکر کشور بازگردد

..... توسعه

نقشه راه

درباره سیاست‌ورزی مشورتی
و دولت یک‌دست



وعده‌هایی که نباید فراموش شوند

یکدست یا همدست؛ کدام دولت توسعه‌محور است؟

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش توسعه

چرا باید خواند:

گرمی خواهید درباره

انتخابات ۱۴۰۰ در

ایران، ابعاد سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی،

و توسعه‌ای آن بدانید،

خواندن این پرونده

تفصیلی به شما

توصیه می‌شود.

ابراهیم رئیسی و تیم اقتصادی او می‌دانند که تنها یکدستی در قدرت توسعه‌آور نیست؛ به قول آمار تیا سن، اقتصاددان، توسعه به مثابه آزادی است و رئیس‌جمهوری جدید باید بتواند در مسیر آزادی تشکل‌های صنفی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کوشا باشد تا بتواند در پی چنین سنگ‌بنایی اعتماد از دست‌رفته را به جامعه ایرانی بازگرداند

چهاردهم مردادماه؛ روزی که مراسم تحلیف ابراهیم رئیسی برگزار شده و او به‌عنوان رئیس دولت سیزدهم وارد پاسستور شده است؛ پایان بازی انتخابات و آغاز بازی انتخاب، اگرچه همچنان پیروزی رئیسی زیر سایه «آرای باطله» و آمار پایین رای‌دهنده‌هاست. انتخاب مسیری برای تحقق رویاها و وعده‌هایی که درباره ایران توسعه‌یافته داده بود؛ وعده فسادستیزی توسط «دولتی مردمی برای ایرانی قوی».

ابراهیم رئیسی در دوران کوتاه رقابت‌های انتخاباتی، در کنار رقبای نه‌چندان قدر و جدی خود، اقتصاد را محور اصلی برنامه دولتش تعریف می‌کرد. او می‌گفت: قرار است تولید را افزایش دهد و صادرات را دو برابر کند. این هدف در سال اول به‌گونه‌ای است که میانگین نرخ رشد اقتصادی ایران بدون نفت و با افزایش بهره‌وری به بالای ۵ درصد برسد، تمام نیاز ارزی ایران در سال ۱۴۰۲ فقط از طریق صادرات غیرنفتی تامین شود؛ در پایان دولت آینده هم صادرات غیرنفتی ایران از ۳۵ میلیارد دلار به بیش از ۷۰ میلیارد دلار برسد؛ سهم صادرات غیرنفتی به کشورهای همسایه دست‌کم ۲ برابر شود و از ۲۰ میلیارد دلار فعلی به بیش از ۴۰ میلیارد دلار برسد؛ این یعنی اقتصاد بدون نفت قد خواهد کشید.

رئیسی از سفره رنگین مردم می‌گفت؛ سفره‌ای که در آن برای کاهش هزینه‌های وعده داده‌شده، از همان آذرماه برای خانوارهای ۵ دهک اول کارت اعتباری معیشت صادر می‌شود. به ازای هر یک از اعضای خانوار در ۳ دهک اول ۲۰۰ هزار تومان و ۲ دهک بعدی ۱۵۰ هزار تومان اعتبار ماهانه قرض‌الحسنه با کارمزد ۲ درصد تخصیص می‌یابد. البته به خانوارهایی که توانایی بازپرداخت اقساط را نداشته باشند، یارانه بازپرداخت اقساط داده خواهد شد.

او از پایان کابوس مسکن هم گفته است: دولت تلاش می‌کند تا پایان عمر خود ۴ میلیون خانه بسازد. افزون بر این قرار است طی ۴ سال آینده دولت تقاضای سوداگرانه در بازار مسکن را از ۷۰ درصد فعلی به ۳۵ درصد یعنی نصف برساند و سهم هزینه مسکن در سبد خانوار را هم به یک‌سوم کاهش دهد؛ یعنی از حدود ۵۰ درصد به حدود ۳۰ درصد برساند. در کنار آن رئیس دولت سیزدهم از اصلاح ساختار اقتصاد سلامت گفته است: از سال آینده به همه مردم ایران کارت سلامت می‌دهد که با آن هزینه خدمات از مراکز درمانی نظیر بیمارستان‌ها، آزمایشگاه‌ها و داروخانه‌ها از طریق بیمه و تسهیلات قرض‌الحسنه بابت سهم بیمار پرداخت می‌شود و مراجعه‌کننده دیگر پولی نخواهد داد. علاوه بر این قرار است دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی در سراسر ایران عادلانه شده و پرداخت از جیب مردم بابت درمان از ۴۳ درصد به ۲۰ درصد در پایان دولت او کاهش یابد. قرار است نوسان‌های بورس مدیریت و صندوق تثبیت بازار سرمایه شارژ شود. اوراق بهادار برای پوشش ریسک سهامداران خرد از سال آینده منتشر شود. همچنین تا پایان ریاست‌جمهوری دوره

سیزدهم چهار میلیون فرصت شغلی ایجاد شود، شغل‌هایی که برای آن فارغ‌التحصیلان آموزش عالی و افراد کم‌درآمد به‌ویژه زنان سرپرست خانوار و مرزنشینان در اولویت قرار گیرند. او از اصلاح بودجه نظام مالی گفته، از اصلاح ساختار بودجه، و افزایش شفافیت اقتصادی؛ آمده تا جلوی فساد را بگیرد.

حالا رئیس دولت جدید اصولگرا، در کنار مجلس اصولگرا و سایر ارکان نظام سیاسی یکدست می‌خواهد به وعده توسعه‌ای‌اش عمل کند و خیلی‌ها دل در گرو این دارند که در نتیجه «یکدستی» و «همدستی قدرت» توسعه بهتر رخ می‌دهد و آنها در انتظار چنین گذاری هستند؛ گذاری که از در آن تضادها و تناقض‌های بوروکراسی در نتیجه همسویی و یکدستی کنار گذاشته شود و اصلاحات اقتصادی رخ دهد. اما همین ایده مخالفانی جدی دارد و معتقدند دولت یکدست، انحصارطلب است و هر چیزی را بنا به باور محدود خود پیش‌دوری می‌کند؛ امور مقدس آزادی و عدالت را به دور می‌ریزد و جای آن انجماد و انقیاد می‌نشانند. کمال اطهاری، پژوهشگر ارشد حوزه توسعه جزو کسانی است که درباره دو مفهوم دولت «همدست» و دولت «یکدست» می‌گوید: در دولت یکدست، رهبران در پی دیکته همه امور هستند. در دولت یکپارچه، هژمونی با اقتدار اعمال می‌شود، اما در دولت یکدست تنها با اقتدار دولت یکپارچه، طبقات و اقشار اصلی جامعه مدنی را قانع کرده است که منافع آن‌ها را به طور منصفانه تامین خواهد کرد، که این به معنای اجازه یافتن برای راهبری منافع آن‌ها در یک «بلوک تاریخی» است. با استفاده از مارکس باید گفت، دولت به مثابه سامانده امر عمومی، تا وقتی وجود خواهد داشت که امر خصوصی یا جامعه مدنی وجود داشته باشد، و هنگامی قوی خواهد شد و خواهد ماند که جامعه مدنی قوی باشد و بماند.

ابراهیم رئیسی و تیم اقتصادی او می‌دانند که تنها یکدستی در قدرت توسعه‌آور نیست؛ به قول آمار تیا سن، اقتصاددان، توسعه به مثابه آزادی است و رئیس‌جمهوری جدید باید بتواند در مسیر آزادی تشکل‌های صنفی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کوشا باشد تا بتواند در پی چنین سنگ‌بنایی اعتماد از دست‌رفته را به جامعه ایرانی بازگرداند؛ تا یأس و امید زخم‌خورده و رنجوری جای خود را اگر نه به همراهی و همدلی، بلکه به‌تاب‌آوری و همبستگی دهد. اما اگر دولت جز این کند خوشحالی عده‌ای که می‌گویند ملت یک دولت یکدست به اصولگرایان بدهکار بود، عاقبتی ناخوش خواهد داشت. وعده‌های رئیسی و آینده سیاسی او اگر برنامه و شعارهایش باشد، نقشه راهش جز تدوین برنامه جامع توسعه اقتصادی و همراه کردن جامعه مدنی، روشنفکران، نخبگان سیاسی و اجتماعی نخواهد بود. او باید بتواند به تن خسته جامعه ایرانی، روح سیال امید بدمد و جز این سرانجامی نیک نخواهد داشت؛ انتظاری که شاید به اعتراض بدل شود. او برای ادامه حیات سیاسی خود نیازی به نام نیک دارد؛ وعده‌هایی که نباید فراموش شوند. ■



[انتخابات و سیاست] اصلاح طلبان در انتخابات بدون سپر ماندند

حسین واله در گفت‌وگو با «آینده‌نگر»
از انتخابات و سیاست در ایران می‌گوید

در فضای سوت و کور دانشگاه شهید بهشتی، فقط صدای اوست که در راهرو می‌پیچد، بلند و پرشور از سیاست می‌گوید؛ از وضعیت جناح‌های سیاسی، از مردم و ناامیدی‌های آن‌ها. اما آنچه بیش از همه از گفته‌های حسین واله می‌شود به خاطر سپردن این باشد که برای قضاوت در سیاست نباید عجله کرد. استاد دانشگاه شهید بهشتی می‌گوید بزرگ‌ترین مشکل اصلاح طلبان این بود که نتوانستند موضع مشخص و روشنی در قبال دولت حسن روحانی بگیرند و برای همین در مقابل جامعه منفعل شدند و در حوزه سیاست بی‌سپر ماندند. اما او ناامید نیست و معتقد است اگرچه شورای نگهبان در یک‌دست کردن قدرت تعارف را کنار گذاشته اما عواملی که زمینه را برای قدرت گرفتن یک جریان سیاسی در آینده مساعد یا نامساعد می‌کند، علی‌الدرام متغیر است. ادامه این گفت‌وگو را بخوانید.

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش توسعه

■ اجازه دهید بحث را از قبل انتخابات شروع کنیم؛ ارزیابی و تحلیل اصلاح طلبان در باره مسیر انتخابات ۱۴۰۰ چه بود؟

این تصور قبل از انتخابات در طیف گسترده‌ای از اصلاح طلبان وجود داشت که نتیجه انتخابات ۱۴۰۰ از پیش تعیین شده و برنامه یک‌دست‌سازی کامل حکومت در حال پیشرفت است؛ منتها سؤالاتی که به مرور زمان مطرح شد، کمی جزئی‌تر و ریزتر بود، مثلاً آیا دولت بعدی، دولت نظامی‌ها خواهد بود یا خیر؟ بحث‌ها کمتر معطوف به سطح مشارکت در انتخابات بود، گرچه با توجه به انتخابات مجلس اخیر، کمی دغدغه مشارکت هم وجود داشت. من خیلی مطمئن نیستم که آن پیش‌بینی از نوع پیش‌بینی‌های خود تحقق بخش بود یا پیش‌بینی مبتنی بر رصد واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. می‌دانید که پاره‌ای پیش‌بینی‌ها به‌خصوص در حوزه سیاست، پیش‌بینی‌های به‌اصطلاح خودتحقق بخش است. یعنی خود پیش‌بینی از جمله علت‌های تحقق وضعیت پیش‌بینی شده است. لذا اگر بعداً این اتفاق افتاد، لزوماً دلیل بر این نیست که آن پیش‌بینی، یک پیش‌بینی علمی بوده است.

اگر به صحنه سیاسی کشور نگاه کنیم، قبل از انتخابات یک دغدغه وجود داشت و چند پارامتر برجسته بود. یکی فشار تبلیغاتی خیلی شدید علیه دولت روحانی که عاقدانه آن را دولت اصلاح‌طلبی می‌گفتند. فضای بسیار سنگین تبلیغاتی که مشخص بود جناح مقابل دولت در حکومت، آن را طراحی کرده تا از ضعف‌ها، کاستی‌ها و نقایص دولت به نفع خود بهره‌برداری سیاسی کند. البته این مسئله در همه‌جای دنیا مرسوم است و یک اتفاق عجیب‌وغریبی نیست. پارامتر دیگری که خیلی پررنگ بود، انشقاق

در خود اصلاح طلب‌ها بود بر سر اینکه نسبت به دولت روحانی باید چه موضعی اتخاذ کنند؛ نشانه‌های این انشقاق از دو-سه سال قبل دیده می‌شد. بخشی از اصلاح طلب‌ها معتقد بودند که باید موضع انتقادی در برابر دولت داشت و برخی معتقد بودند دولت مؤتلف ماست و باید از آن حمایت کنیم. این شکاف باعث شد اصلاح طلب‌ها نتوانند راهبردی را در مورد انتخابات ۱۴۰۰ اتخاذ کنند که متضمن پاسخی به حمله جناح رقیب دولت باشد و پاسخ به ابهاماتی که در ذهن جامعه بود. لذا تکلیفشان روشن نبود. برای اینکه

تأثیر این بلا تکلیفی در راهبرد اصلاح طلبان در انتخابات ۱۴۰۰ را پررنگ کنم، یک جهان ممکن را ترسیم می‌کنم که در آن اصلاح طلبان از سه سال قبل به این تصمیم رسیده‌اند که ما با روحانی ائتلاف کردیم و باید از او حمایت کنیم. در این صورت، در برابر حملات به دولت، سپری خاص بلند می‌کردند: عامل ناکارآمدی یا ناکامی روحانی تخریب‌های شماست و این تخریب‌ها سیاست‌های ضد ملی و به زیان کشور است. اگر دو سال در این فضای تبلیغاتی حرکت می‌کردند، در انتخابات تمام کاسه‌کوزه‌ها بر سر دولت اصلاح طلب نمی‌شکست و بسیج افکار عمومی به سود جبهه مقابل آن سامان نمی‌یافت. جهان دیگری را هم در نظر بگیریم که اصلاح طلب‌ها از سه سال قبل تصمیم می‌گرفتند که به تلافی تخلف‌ها یا بدقولی‌های روحانی، مسیر خود را جدا

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید

در باره وجهه سیاسی

انتخابات ۱۴۰۰

بدانید، خواندن این

گفت‌وگوی تحلیلی

به شما پیشنهاد

می‌شود.

گفت‌وگو و بازگشت به مناسبات بین‌المللی و همکاری با جهان را برداشته. حداکثر کاری که این نیرو می‌توانست بکند و روحانی هم تمام توان خود را به کار گرفت که انجام دهد، این بود که از اجماع جهان پشت سر آن آمریکا ممانعت کند و موفق شد. دور نگه‌داشتن اروپا از آمریکا و ممانعت از اتحاد جهانی علیه ایران کار آسانی نبود. اما در عمل، در ایران قدرت چرخید و توازن قوا به نفع بخشی تغییر کرد که قدرت سخت را در دست دارد. البته این هم طبیعی است. در نتیجه همین دو عامل، اصلاح‌طلبی نتوانست طرحی را که در سال ۹۲ شروع کرده بود و در سال ۱۳۹۶ مجدداً از مردم برای آن رأی گرفت، ادامه دهد. اما مشکل دیگری هم در درون جریان اصلاح‌طلبی وجود دارد.

■ مشکل درون مجموعه اصلاح‌طلبی چیست؟

مجموعه اصلاح‌طلبی به‌عنوان یک جریان اجتماعی در کشور، به‌رغم اینکه شعار اصلاح‌طلبی می‌دهد، پرچم تحول گام‌به‌گام و اصلاحات خشت به خشت برمی‌دارد، اما به لحاظ رویکرد عاطفی و عادت رفتاری، به دو معنا کاملاً انقلابی است. زود، تند و سریع همه‌چیز را می‌خواهد و به‌رغم شعارهایی که می‌دهد و شاید هم به‌راستی باورش آن است، یک عادت حذفی هم دارند. این دو در درون نیروی اصلاح‌طلب در ایران وجود دارد. منظور از حذف، در مرحله اول حذف سیاسی رقیب است؛ ولی اگر در حذف رقیب از عرصه سیاست موفق شدند، او را از عرصه اجتماع هم حذف می‌کنند. اگر موفق به حذف شدند، از عرصه اقتصاد هم حذف می‌کنند؛ درست مثل رقیبشان و این همان خصلت انقلابی است. خصلت انقلابی که به نظر من الان دیگر آن‌اکرونیک است. خصلت انقلابی که ۴۵ سال پیش روزآمد و کارآمد و ضرورت زمانه بود، امروزه دیگر ناکارآمد است. این گرایش سبب شد که دستاوردهای سیاست رسمی در جهت همان نرمالیزاسیون که قرار بود صورت بگیرد و ایران را از بحران خارج کند، دیده نشود یا کم دیده شود، بی‌ارزش تلقی شود. در مقابلش انتظارات بسیار زیادی به وجود آمد که عمده‌تاً محقق نشود و البته محقق نشدنشان گناه بسیار بزرگی محسوب شود.

■ منتقدان می‌گویند اصلاح‌طلب‌ها در سال ۹۶ و ۹۸ آن‌گونه که ادعا می‌کنند،

در کنار جامعه قرار نگرفتند و بدنه اجتماعی به‌مرور از آن‌ها جدا شد.

اتفاق‌های ۹۶ و ۹۸ نمونه‌هایی بود از کهیبر زدن بیکره جامعه ایران؛ نه جامعه سیاسی ایران. جامعه نسبت به یک امر حساسیت داشت و به آن واکنش نشان داد.

■ حساسیت نابجا بود؟

نمی‌گویم حساسیت بجا بود یا نابجا؛ بخشی از آن واقعاً بجا بود. من هم به‌عنوان یک فرد سیاسی نسبت به نحوه رفتار آقای روحانی به‌عنوان رئیس دولت در موضوع بنزین انتقاد دارم و فکر می‌کنم خیلی بهتر از آن می‌شد مسئله را اداره کرد تا آسیب به جامعه وارد نشود. من حتی پیشنهادی برای تضمین حق و اداره اعتراض‌ها همان وقت ارائه کردم. اما انتقادی که به اصلاح‌طلب‌ها می‌شود از موضع اینکه چرا کنار مردم و معترضان نبودند، از موضع سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه نیست، از موضع سیاست‌ورزی انقلابی است.

هرگاه اقدام دولت برخلاف منافع ملی باشد، البته باید پای اعتراض ایستاد و از آن حمایت کرد؛ اما اگر اقدامی که دولت انجام داده ولو به روش غلط و زشت و ناکارآمد اما برخلاف منافع ملی نبوده، اصلاح‌طلبی نمی‌گوید که باید در کنار اعتراض به آن بایستی؛ اما انقلابی‌گری می‌گوید باید بایستی. انقلابی‌گری می‌خواهد که مشکل لحظه‌ای رفع شود و به بعد آن کاری ندارد ولی اصلاح‌طلب می‌گوید چه چیزی را می‌خواهی یا چه چیزی جایگزین کنی.

انتقاد به اینکه اصلاح‌طلبان در کنار مردم نایستادند، در بعضی جاها وارد است، در بعضی جاها وارد نیست. آن‌جا که معلم‌ها اعتراض داشتند، اصلاح‌طلب‌ها باید کنارشان می‌ایستادند و کم‌وبیش ایستادند، آن مطالبه بحق بود و بی‌وجهی به آن به منافع ملی کشور آسیب می‌زد. اما انتقاد به افزایش قیمت بنزین اعتراض درستی نیست. اگرچه اعتراض به نحوه افزایش آن، اعتراض درستی است. بنزین با قیمت غیرطبیعی یعنی ۴۰ درصد قاچاقی. اما چرا به اصلاح‌طلب‌ها انتقاد می‌شود؟ چون عادت انقلابی می‌گوید فعلاً موضوعی هست که در آن می‌شود یقه حکومت را گرفت و به آن فشار آورد. مردم

کنند و با تکیه بر مواضع خودشان منتقد دولت شوند و بگویند چرا به فلان وعده‌های اصلاح‌طلبانه‌ها عمل نکردی؟ در این صورت چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر اصلاح‌طلب‌ها می‌توانستند این موضع یکپارچه را از سه سال قبل اتخاذ کنند، انتخابات ۱۴۰۰ حول محور القای مسئولیت تمام ناکارآمدی‌ها به دولت روحانی و علیه جریان اصلاحات سازمان نمی‌یافت. من دو جهان متضاد ترسیم کردم که در آن موضع اصلاح‌طلب‌ها نسبت به دولت روحانی متفاوت باشد تا زمینه تبلیغات در انتخابات ۱۴۰۰ را روشن کنم. یکی جهانی که اصلاح‌طلبان موضع مشخص دارند چه در حمایت و چه در نقادی دولت و یکی جهانی که بلا تکلیف باشند. در عمل، بلا تصمیم ماندند؛ نه توانستند حمایت کنند و موانع حقیقی را روشن کنند و نه توانستند از دولت روحانی به‌قدر کافی فاصله بگیرند. حتی مشخص نکردند که با مجموعه‌ای تکنوکرات و بعضاً امنیتی بر سر یک مصلحت کلان ملی ائتلاف کرده‌اند. مصلحت کلان و حیاتی ملی مثل برجام و امنیت ایران؛ اینکه ایران از بحران امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک جهانی خارج شود. وقتی اصلاح‌طلبان نتوانستند تصمیم بگیرند که موضع حمایتی یا انتقادی بگیرند، هر چه به شرایط انتخابات نزدیک‌تر شدیم، با یک موقعیت متزلزل سیاسی مواجه شدند و جوابی برای پرسش‌های جامعه مثلاً درباره ارز ۴۲۰۰ تومانی، ناکامی برجام، عدم رفع حصر و امثال آن نداشتند. آن‌ها بدون راهبرد ماندند. اصلاح‌طلب‌ها در کل فرایند انتخابات سال ۱۴۰۰ بی‌سپر بودند؛ بی‌سپر در برابر رقیب سازمان‌یافته‌ای که می‌خواست از کاستی‌ها، ضعف‌ها و ناکامی‌های دولت به نفع خود استفاده کند.

■ در سال ۱۳۹۲ اصلاح‌طلبان از «نرمالیزاسیون مقدمه دموکراتیزاسیون»

صحبت می‌کردند، چرا بعداً نتوانستند ایده محوری درباره دولت ارائه دهند؟

این یک عامل داخلی مهم داشت و یک عامل خارجی مهم. عامل خارجی دونالد ترامپ بود. جمهوری‌خواهان همیشه از یک الگوی رفتار سیاست خارجی در منطقه ما پیروی می‌کنند که به زبان تحولات دموکراتیک این منطقه است؛ آمدن ترامپ یک اتفاق بسیار بزرگ بود. اصلاح‌طلب‌ها یک نیروی اجتماعی - سیاسی بودند با اهدافی مشخص. روحانی پرچم‌دار آن اهداف نبود. هیچ‌کس روحانی را رهبر اصلاح‌طلبی نمی‌دانست؛ خودش هم خود را رهبر این جریان نمی‌دانست. اما تمام نیروی اصلاح‌طلب برای رفع بحران ملی پشت او قرار گرفت تا نرمالیزاسیون رخ دهد؛ یعنی شرایط زندگی در کشور طبیعی شود که بعداً بتوان بحث دموکراسی و باقی شعارهای اصلاح‌طلبی را مطرح کرد؛ آقای روحانی به این ترتیب برگزیده شد. او موفق شد گام اول برجام را بردارد ولی با آمدن ترامپ یک بازگشت به گذشته صورت گرفت؛ خشت‌خشتی که روی هم گذاشته بود برای اینکه بتواند کشور را به حالت نرمال‌تر برگرداند، به کلی فروریخت؛ مناسبات اقتصادی ایران مختل شد، تحریم‌ها برگشت، وضع اقتصاد در داخل سخت شد، اشتغال مردم دچار مشکل شد، تورم بالا رفت و مجدداً برگشتیم به همان بحران‌ها. سخن گفتن از حقوق مردم در حالی که بحران‌ها همه را در خود غرق می‌کند، خنده‌دار است یا دست‌کم شنیده نمی‌شود. طبیعی هم هست؛ تا نیاز اولیه کسی را رفع نکنید، نوبت به نیاز ثانویه‌اش نمی‌رسد.

انتخاب ترامپ پیامدهای سیاسی در داخل هم داشت. عمده‌ترین پیامد سیاسی آن این بود که آن دسته از نیروهای سیاسی یا نیروهای اجتماعی که پرچم‌دار نوعی بازگشت به مناسبات طبیعی با جهان بودند، در برابر سدی مثل ترامپ قرار گرفتند که با برخورداری خشن و با سیاست براندازانه، این مشی را بلا موضوع می‌کرد. گفت‌وگو بی‌معنا شد و نرمالیزاسیون متوقف شد؛ در نتیجه موضوع دموکراتیزاسیون هم منتفی شد؛ یعنی ادامه مسیر اصلاحات را غیرممکن کرد. نیروهای تندرو و نظامی‌ها دارای اهمیت و نقش بیشتر شدند. به این دلیل که کشور در برابر خطری فوری قرار گرفت؛ جان بولتن مشاور امنیت ملی کاخ سفید به‌طور رسمی و علنی، در جمع سازمان مجاهدین خلق در پاریس گفت که به بهمن امسال نرسیده، ما آزادی ایران را جشن می‌گیریم؛ یعنی براندازی رژیم، پمپئو وزیر خارجه آمریکا شرایطی برای ایران تعیین کرد که فقط یک معنا داشت: می‌خواهیم نابود کنیم و هزینه‌اش را هم نپردازیم. وقتی آمریکا جنگ تمام‌عیار را شروع می‌کند، این طرف کدام نیرو قدرت می‌گیرد؟ قطعاً نیروهای نظامی و نیروهای امنیتی. کدام نیرو به حاشیه می‌رود؟ نیرویی که پرچم

اصلاح طلبان نتوانستند تصمیم بگیرند که موضع حمایتی یا انتقادی بگیرند، هرچه به شرایط انتخابات نزدیک‌تر شدیم، با یک موقعیت متزلزل سیاسی مواجه شدند و جوابی برای پرسش‌های جامعه مثلاً درباره ارزش ۴۲۰۰ تومانی، ناکامی برجام، عدم رفع حصر و امثال آن نداشتند. آن‌ها بدون راهبرد ماندند. اصلاح طلب‌ها در کل فرایند انتخابات سال ۱۴۰۰ بی‌سپر بودند.

هم به خاطر آن حاضرند که به خیابان بیایند و تحرک کنند. راه بیفت فشار بیاور.

■ راهبرد جایگزینی عنوان شد؟

در زمان اعتراضات مشهد، من به دولت آقای روحانی پیشنهاد دادم که در شهرهای بزرگ، امنیت یک سری اماکن را تأمین کنند تا هر کس می‌خواهد اعتراض کند و اعتراض مسالمت‌آمیز و بدون خشونت دارد، از این اماکن استفاده کند؛ مثل «هایدپارک» انگلستان. این وظیفه دولت و حکومت است. کارمند و کارگر مظلومی که شش ماه است حقوق نگرفته، چه کار کند؟ کجا داد بزند؟ معلوم است که در خیابان داد می‌زند. او تقصیری ندارد، مقصر دولت است که شرایط اعتراض را فراهم نمی‌کند. اگر بنا را بر این بگذاریم که چندصدایی در کشور لازم است، حق اعتراض مردم باید محفوظ بماند، و وجود اعتراض مسالمت‌آمیز کمک به حکومت است برای اینکه بفهمد کجای کارش ایراد دارد، آن‌گاه شرط تحققش این است که امنیت هم حفظ شود. اگر اعتراض همراه با سلب امنیت بشود به خاطر اولویت امنیت بر همه چیز، اعتراض سرکوب خواهد شد. پس باید راهی یافت برای سازگار کردن اعتراض با امنیت. اما همان زمان عدای گفتند این‌ها علیه حاکمیت اعتراض می‌کنند و شعار می‌دهند؛ ما امنیتشان را تأمین کنیم؟ حتی برخی چهره‌های شاخص اصلاح طلب ایده مرا به تمسخر گرفتند و گفتند هدف از اعتراض اساساً تحت فشار گذاشتن حکومت است، حالا یعنی چی که در محل‌هایی باشد که حکومت برای اعتراض در نظر گرفته!

■ برگردیم به موضوع انتخابات؛ برخی وضعیات اصلاح طلبان در انتخابات ۱۴۰۰ را

با ۱۳۸۴ مقایسه می‌کنند؛ مبنای این قیاس چیست و شرایط چه تفاوت و تشابهی دارد؟

این دو مقطع تشابه سطحی غلط‌انداز و تفاوت‌های خیلی مهمی با هم دارند. فقدان نامزد یگانه و خط‌مشی واحد در جبهه اصلاح طلبی شباهت سطحی دو مقطع است. وضعیت داخلی دولت و بحران خارجی تمایز عمده دو مقطع است.

سال ۸۴ پایان دوره آقای خاتمی بود. در گذر از دوره آقای خاتمی به دولت بعدی، اصلاح طلب‌ها شقه‌شقه شدند و نتوانستند بر سر نامزد اجماع کنند و آقایان هاشمی‌رفسنجانی و احمدی‌نژاد به دور دوم رفتند. ناتوانی اصلاح طلبی در اجماع بر سر یک کاندیدا در سال ۸۴ به نظر من بزرگ‌ترین عاملی بود که روند حضور اصلاح طلبی در حکومت را متوقف کرد. سال ۸۴ تشتت جبهه اصلاح طلبی عامل بزرگ ناکامی بود. اما در ۱۴۰۰ این عامل فرعی شد؛ پارامتر اصلی عامل خارجی است. سال ۱۳۸۸ احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بود. حکومت هم تصمیم داشت که این ادامه پیدا کند. اصلاح طلبان می‌خواستند وارد انتخابات شوند و دولت را از او بگیرند. یک سری اقدامات اولیه برای سنجش نبض جامعه انجام شد. کم‌وبیش این نتیجه حاصل شد که امکان یک تغییر در ساخت سیاسی کشور وجود دارد؛ اما خیلی دشوار است؛ ولی اصلاح طلب‌ها و بخشی از جناح راست در حکومت که با تندروی مخالف بودند، با خط مشی احمدی‌نژاد مخالف بودند و او را ویرانگر کشور می‌دانستند، نتوانستند بر سر یک امر خیلی مهم اتفاق کنند. نتوانستند بر سر یک کاندیدای واحد در برابر احمدی‌نژاد اجماع کنند. و موفق شدند. آقای موسوی کاندیدایی بود که بخش مهمی از اصولگرایان و تقریباً تمام اصلاح طلب‌ها، نتوانستند بر سر او اجماع کنند. اما نیروهای سیاسی درون حکومت خلاف این را می‌خواستند. احمدی‌نژادی که با شعار احیای انقلاب آمده بود در برابر رقیبی قرار داشت که این شعار را از او می‌گرفت؛ چون پرچمی داشت از انقلاب اسلامی، با یک سابقه خیلی موفق تر. اما در سال ۸۴ این اتفاق نیفتاد. انتخابات ۱۴۰۰ به دو دلیل مشابه هیچ‌یک از آن دو دوره نیست. مشابه انتخابات ۸۸ نیست، به این دلیل که یک رقیب قدر داری پرچم کاریزماتیک انقلاب اسلامی که بتواند شعارهای آن طرف را مصادره کند، نداشت. شبیه انتخابات ۸۴ هم نیست، به این دلیل که در آن زمان یک شرایط نرمال اجتماعی، یک حکومت نسبتاً موفق از حیث اقتصادی سر کار بود.

■ در نتیجه علت واقعی تمرکز قوا در داخل کشور بر روی بخش نظامی از بین رفته بود.

بله! اما به‌جای آن، یک چیز ثابت، مستقر و روشنی نیامده است؛ یعنی جو بایدن

بر سر کار آمده، اما هیچ تغییری در سیاست نسبت به ایران به‌طور مشخص رخ نداده. ابهام در سیاست خارجی که ربط مستقیم دارد به اقتصاد در داخل و سیاست داخلی، امکان تصمیم‌گیری از کل حکومت را در ایران سلب کرده بود؛ یعنی هیچ سطحی از سطوح حکومت در ایران به نظر من قادر نبود که تصمیم بگیرد الان وقتی است که من باید خنجر خود را غلاف کنم یا وقتی است که کماکان باید خنجرم را تیز کنم، چون نمی‌داند که قدم بعدی چه خواهد بود.

■ انشقاق امروزی درون اصلاح طلبی، آیا شباهتی به عدم اجماع آن‌ها در سال ۸۴ که منجر به آن شکست شد، دارد یا خیر؟

اگر بخواهیم یک لایه زیرین را نگاه کنیم، ۸۴ شرایطی بود که یک دولت مستقر تقریباً موفق مواجه بود با یک اپوزیسیون حکومتی که با تمام وجود می‌کوشید دستاوردهای آن دولت را تا می‌تواند نفی کند و یک رگه تندرو اپوزیسیون داخلی که می‌خواست از دولت خاتمی عبور کند و کارهای خیلی بزرگ انجام دهد. از حملات به کوی دانشگاه بگیرد تا قتل‌های زنجیرهای تا به قول خاتمی هر ۹ روز یک بحران. این‌ها همه معطوف به این هدف بود. از طرفی مجلس هفتم خیلی با خاتمی همراه نبود؛ اما شمشیر هم از رو نبسته بود. با هم تعامل می‌کردند. در انتخابات ۸۴ آن میزان انگیزه در اصلاح طلبی برای ادامه یافتن وجود نداشت که انگیزه در جناح مقابلش برای پس گرفتن دولت از رقیب وجود داشت؛ اما در ۱۴۰۰ این‌گونه نبود، انگیزه در نیروی اصلاح طلب برای اینکه دولت را بگیرد وجود داشت؛ منتها نکته‌اش این بود که در صحنه عمل سیاسی مات شده بود. به این دلیل که در سه سال دوم دوره آقای روحانی، نیروی اجتماعی سیاسی اصلاح طلبی تصمیم نگرفته بود که می‌خواهد با این دولت مستقر چه کار کند. چون خود را در بلاتکلیفی نگه داشته بود، آچمز شده بود. انگیزه کسب قدرت خیلی قوی‌تر بود؛ اما در عرصه سیاسی به‌طور کامل آچمز بود. پارامتری که در ۱۴۰۰ نقش اصلی را در سیاست ایران بازی می‌کند، محصول یک اتفاق در سیاست خارجی است که شرایط ایران را امنیتی کرده است. در ۸۴ و ۸۸ ما چنین چیزی را نداریم. لذا صحنه امروز مطلقاً قابل مقایسه با آن دوره نیست.

■ قاعده چه بود؟

تکثر سیاسی در ایران یکی از پارامترهای مورد توجه در سیاست‌های خارجی به‌خصوص غربی راجع به ایران بود. به نظر من رفتن ترامپ، آمدن بایدن ولی دست‌دست کردن او در تصمیم‌گیری در ارتباط با ایران، به ساختار سیاست این پیام را داد که وقتش رسیده که از الگوی مواجهه غرب با ایران بر پایه تکثر سیاسی نمایندگی شده در حکومت، گذر کنیم به ساختار سیاسی یکپارچه در ایران که یک نفر تصمیم بگیرد. یعنی غرب با یک نفر طرف است. به نظر من انتخاب آقای رئیسی به

نکته‌هایی که باید بدانید

■ با آمدن ترامپ یک بازگشت به گذشته صورت گرفت؛ خشت خشتی که

روحانی روی هم گذاشته بود برای اینکه بتواند کشور را به حالت نرمال تر

برگرداند، به کلی فرور یخت.

■ ما سه تا بحران کلیدی داریم که اگر بتوانیم این سه بحران کلیدی را

مقداری تخفیف بدهیم، کارآمدی حکومت بالا می‌رود. نخست بحران اعتماد،

دوم بحران مشروعیت و سوم بحران علم‌گرایی است.

■ با رفتن ترامپ خیلی اتفاق‌ها افتاد. سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی به

سمت دگرگونی رفت؛ با آمدن بایدن پاره‌ای از تغییرات خیلی چشمگیر در

دنیا اتفاق افتاد. اما در مورد ایران یک حالت انتظار وجود دارد.

■ ناتوانی اصلاح طلبی در اجماع بر سر یک کاندیدا در سال ۸۴ به نظر من

بزرگ‌ترین عاملی بود که روند حضور اصلاح طلبی در حکومت را متوقف کرد.

■ سال ۸۴ تشتت جبهه اصلاح طلبی عامل بزرگ ناکامی بود. اما در ۱۴۰۰ این

عامل فرعی شد؛ پارامتر اصلی عامل خارجی است.

این شکل، معنایش فقط همین است؛ یک پیام صریح به ایالات متحده آمریکا و اروپا که ما قریب به ۴ سال با گره‌برق‌رسانی شما راه آمدیم. روحانی نماینده بخش معترضان نظام سیاسی بود؛ تمام تلاشش را کرد اما شما جز تلف کردن فرصت و زیر پا گذاشتن تعهدات خود و فشار آوردن، کار دیگری نکردید. ما موفق شدیم ترامپ را که خیلی گنده‌تر از شما بود پشت سر بگذاریم. به‌طریق اولی موفق می‌شویم شما را هم پشت سر بگذاریم. حالا می‌خواهیم مسیری را متوقف کنیم که با مک‌فارلین شروع شد. این پیام خارجی انتخاب آقای رئیسی است.

من این را فقط براساس پارامترهای کشفی که در افکار عمومی دیدم می‌گویم؛ یعنی نحوه کاندیدا شدن آقای رئیسی، نحوه آمدن لاریجانی، نحوه کاندیدا شدن اصلاح‌طلبان، نحوه کنار رفتن ظریف. وقتی تمام این‌ها را کنار هم می‌گذارم، این الگو از آمدن آقای رئیسی، به من می‌گوید که نظام سیاسی می‌خواهد به اروپا و غرب پیام بدهد و بگوید شما در ایران، با یک نفر طرف هستید. هر چه ما با تکثر خودمان آمدیم با شما حرف زدیم، بیشتر متضرر شدیم.

■ **ولی همیشه در سیاست خارجی تصمیم‌گیر اصلی نظام بود.**

الآن هم همین‌گونه است.

■ **منظور من این است که در سیاست خارجی، وحدت نظر حاکم بود.**

از طرف ایران. بله! اما از طرف جهان صنعتی نه. در رویکرد سیاست جهانی نسبت به ایران یک اختلاف اساسی جود دارد؛ هیلاری کلینتون و باراک اوباما متفاوت می‌اندیشیدند؛ یکی می‌گفت در ایران شکاف «میانه‌رو» و «تندرو» چرند است، و دیگری معتقد بود واقعاً ایران تندرو و میانه‌رو دارد. البته هیچ‌کدام هم نمی‌خواهند نوکر غرب شوند. اروپایی‌ها هم این را می‌گفتند. کل سیاست غرب راجع به ایران، ظاهراً بر این زاویه استوار بود. پیشینه‌اش برمی‌گردد به مک‌فارلین و تلاش ریگان برای مثلاً تقویت میانه‌روها در ایران. اما برآیند نیروهای سیاسی در غرب که بر تصمیمات نهادها اثر می‌گذارند این نبود که میزانی از منافع ملی ایران را تأمین کنند که ساختار سیاسی بتواند ادامه حیات بدهد. انگار می‌خواستند در عین حال که این بازی را انجام می‌دهند، کمترین امتیاز ممکن را حتی به همان میانه‌روها بدهند. با میانه‌روها بدتر رفتار کردند تا با تندروها به‌اصطلاح خودشان. جواب همکاری ایران در افغانستان چه بود؟ گنجاندن ایران در محور شرارت. جواب تعامل‌های پشت پرده در موضوع‌های انسانی هم نقض عهد بود.

خب من در این پیام یک نکته مثبت حیاتی می‌بینم که آرزو دارم پندار محض نباشد و قدری جامه تحقق ببوشد. سده‌هاست که سیاست داخلی در ایران تحت تأثیر کشمکش‌های خارجی‌ها با هم قرار دارد. دهه‌هاست که تحولات سیاست داخلی ما متأثر از تحولات خارجی است و حتی جهت‌گیری مناقشات نیروهای رقیب در عرصه سیاست با هم، از رخدادهای خارجی موضوع خود را دریافت می‌کند. این یک واقعیت است. اما تلخ است و زبان‌بار و مانعی بر سر راه دموکراتیزاسیون. آرزو می‌کنم یک‌دست‌سازی حکومت گامی باشد در مسیر قطع کردن بند ناف سیاست داخلی از نیروهای خارجی و تفکیک قلمرو مشاجرات مجاز در عرصه سیاست، از قلمرو اجماع.

■ **پیام داخلی این انتخاب چه بود؟**

تحلیل این مسئله کمی سخت‌تر است، چون اگر وارد پیام داخلی شدیم، در این جا دیگر عاملیت از حکومت انتقال می‌یابد به مجموع نیروهای سیاسی. وقتی ایران دارد با خارج حرف می‌زند، عاملیت از آن حکومت است. حکومت تصمیم می‌گیرد خود را یک‌پارچه کند تا به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بگوید با من طرف هستید. بزیند، می‌خورد. اما وقتی مسئله را از منظر داخلی می‌بینیم، این‌جا دیگر فقط حکومت و نهادها نیست که نقش بازی می‌کند. علاوه بر این‌ها، اصلاح‌طلب‌ها هم نقش بازی کردند، منتقدان، اپوزیسیون داخل ایران و اپوزیسیون خارج از ایران هم نقش بازی کردند. اگر بخواهیم بگوییم پیام این انتخاب برای داخل چیست، باید این انتخاب را نتیجه‌ها برآیند نهایی نقش تمام این‌ها در نظر بگیریم، نه فقط یک عده خاص. اگر آقایان موسوی و احمدی‌نژاد طور دیگری عمل می‌کردند اصلاً یک حادثه سیاسی دیگری در ایران رقم می‌خورد. ملاحظه کردید که کسانی که سراغ این رفتند که ممکن است در ایران

«سونامی» رخ بدهد؛ اولین بار این را مسعود بهنود گفت، آقای مهاجرانی هم دنبالش را گرفت و در داخل هم حسین مرعشی این موضوع را ادامه داد. این ذهنیت از کجا آمد؟ گفتند جامعه معترض ایران را باید بشود یک جوری حرکت داد تا به‌جای اینکه به علامت اعتراض در خانه بنشینند، بیاید بیرون اقدامی بکند و به همتی رأی بدهد. کسی همتی را نمی‌شناخت. زمانی که این ۷ کاندیدا مشخص شدند، همه معترض بودند. حتی عده‌ای می‌گفتند که همتی و مهرعلیزاده باید انصراف بدهند. یک‌دفعه به سر کسانی زد که این صحنه را به هم بزینیم. نمی‌خواهم بگویم که این حرف‌ها درست بود. آدم اگر می‌خواهد حرف سیاسی هم بزند، باید نبض جامعه را داشته باشد. حرفم این است که اگر بازیگران سیاسی جور دیگری عمل می‌کردند، شرایط جور دیگری رقم می‌خورد؛ این‌ها همه فرض است؛ اما در این فرض‌ها قطعاً نتیجه انتخابات چیز دیگری می‌شد؛ در ارزیابی پیام داخلی رأی آوردن آقای رئیسی باید نقش تمام نیروهایی را که در این حادثه بازی کردند در نظر بگیریم.

■ **شش‌سوی نگرش تعارف را کنار گذاشته و با توجه به عمق ناامیدی، گزینه**

نیابتی اصلاح‌طلبی مثل روحانی بعد از این در جامعه شکست خواهد خورد؟

بعد از این اصلاح‌طلبان چه راهی باید در پیش بگیرند؟

چقدر ممکن است در آینده در ایران راست‌ها و پوپولیست‌ها قدرت برتر را در دست بگیرند؟

دوگانه نیابتی - اصلی را برخی احزاب اصلاح‌طلب قبل از انتخابات مطرح کردند. این دوگانه استوار بر این فرض است که پارامترهای دخیل در موقعیت یک جریان سیاسی از نظر دسترسی به قدرت معمولاً ثابت می‌ماند. اما من فکر می‌کنم این فرض درست نیست. عواملی که زمینه را مساعد یا نامساعد برای قدرت گرفتن یک جریان می‌کند علی‌الاول متغیر است. مثلاً وقتی امنیت اهمیت پیدا کند دسته آلفا و وقتی اقتصاد اهمیت پیدا کند دسته بتا و وقتی فرهنگ مهم‌تر شود دسته گاما از عوامل تعیین‌کننده می‌شوند. لذا این طور نیست که چون مجموعه شرایط روزی دوگانه اصلاح‌طلب - اصولگرا را در ساخت قدرت پررنگ کرده همیشه این دوگانه کارا بماند. یا گذر از آلفا به بتا، این دوگانه شاید بلاموضوع شود. در این صورت «نامزد نیابتی» اساساً ترم بی‌معنایی می‌شود چون خود جریان اصلی از موضوعیت می‌افتد.

جریان اصلاح‌طلب باید علی‌الاول با توجه به تحول پارامترهای عینی سیاست، خود را روزآمد کند در عین حفظ آرمان‌ها و نمایندگی از طبقه یا قشری که پایگاه اجتماعی اصلی آن است. تصمیم به حضور در قدرت، تمام‌عیار یا حاشیه‌ای، کناره‌گیری یا صبر و انتظار باید حاصل محاسبه دقیق توانایی خود و ظرفیت‌های جامعه و حکومت و شرایط خارجی باشد. ممکن است در مقطعی تصرف نهاد قدرت ممکن باشد اما با توجه به آرمان‌های اصلاح‌طلبی مطلوب نباشد. باید آن را به تعویق انداخت. پیشاپیش نمی‌توان تصمیم گرفت که چهار سال دیگر برای کسب قدرت مبارزه خواهد کرد یا نه، با جریانی دیگر در حکومت ائتلاف خواهد کرد یا نه، صبر و انتظار پیشه خواهد کرد یا نه. این پرسش‌ها خیلی زمینه‌بندتر از آن‌اند که پاسخ‌های درازمدت دریافت کنند.

پوپولیسم خطری است که همه دموکراسی‌ها را تهدید می‌کند. اساساً افلاطون به همین خاطر مخالف دموکراسی بود. اما ظهور و رشد پوپولیسم هم تابعی از شرایط و رفتار نیروهاست. به نظر من در ایران امتیازهایی داریم برای مهار این خطر. از جمله لایه بسیار بزرگی از نخبگان دغدغه‌مند که می‌توانند فرهنگ بسازند و بسج کنند. این نیرو ۴۰ سال قبل وجود نداشت. نیز تجربه احمدی‌نژاد، و تکثر بسیار زیاد مراکز قدرت اجتماعی که تسخیر آن توسط یک جریان پوپولیست دشوار است. البته پوپولیسم ایرانی شاخه‌های زیاد و متعارض دارد. اما حکومت ما با همه امکاناتش با انتظارات نیروی متکثر مهیبی مواجه است که اگر جهت‌گیری سیاسی دقیق و سازنده پیدا کند نهایتاً آن را وادار می‌کند به خواست اکثریت تمکین کند. همه چیز به گونه‌های کنش سیاسی بستگی دارد. اصلاح‌طلبان می‌توانند و باید الگوی روزآمد کنش سیاسی بر پایه متغیرهای نو را ترسیم و ارائه کنند. شاید زیاد طول نکشد تا زمانی که جامعه ایران زرمه کند؛ دوران روحانی کجایی که یادت به‌خیر.

■ **عبدالناصر همتی و حامیان او، قبل از ۲۸ خرداد درباره تکرار ۲۸ مرداد هشدار**

هیچ کس روحانی را رهبر اصلاح طلبی نمی دانست؛ خودش هم خود را رهبر این جریان نمی دانست. اما تمام نیروی اصلاح طلب برای رفع بحران ملی پشت او قرار گرفت تا نرمالیزاسیون رخ دهد؛ یعنی شرایط زندگی در کشور طبیعی شود که بعداً بتوان بحث دموکراسی و باقی شعارهای اصلاح طلبی را مطرح کرد؛ آقای روحانی به این ترتیب برگزیده شد.

توجه به تفرق نیروهای مخالف، آیا جریان حاکم حکمرانی ساده‌ای در پیش خواهد داشت؟

سؤال شما دو بخش دارد. یکی پیش‌بینی‌پذیری انتخابات ۱۴۰۰، بعد از شکست ترامپ و پیروزی بایدن من پیش‌بینی می‌کردم که حکومت ایران یک تغییر سیاست نسبتاً رادیکال در داخل بدهد و به سراغ گسترش پایگاه حکومت در سطح اجتماعی و افزایش مشارکت انتخاباتی تا حدود سقف ۸۰ درصد برود تا راه دراز آینده را با پشتوانه محکم داخلی طی کند. اما هرچه زمان گذشت و فراز و فرودهای مذاکرات وین، قانون رفع تحریم مجلس و بعد انقباضی که در آمریکا و اروپا دیده شد، هرچه این‌ها بیشتر شد، پیش‌بینی من هم تضعیف شد. وقتی آقای رئیسی ثبت‌نام کرد، تحلیل من این بود که او رئیس‌جمهور است و نظام تصمیم گرفته که از مشارکت حداکثری به یکدست کردن کامل حکومت تغییر سیاست بدهد؛ لذا تقریباً بر این روشن بود که همتی رأی نمی‌آورد. روشن بود که اگر اوضاع به این سمت برود که همتی بالا بیاید و برسد به آستانه تهدید، ردصلاحیت یا وادار به کناره‌گیری می‌شود یا خودش مثل جلیلی و مهرعلیزاده به اراده خود کنار می‌کشد. اما بخش دوم سؤال، آیا با توجه به تفرق آراء، جریان حاکم حکمرانی ساده‌ای خواهد داشت؟

■ **بله!**

به نظر من این مهم‌ترین سؤال شماست. تصور بخش مهمی از نیروهای موجود در حکومت ما فعلاً این است که اگر بر شلختگی بوروکراسی بتوان تفوق یافت، بحران‌های کشور آسان‌تر حل می‌شود. این نگاه استراتژیک‌شان است؛ لذا بخشی از این‌ها از مدت‌ها و دهه‌ها پیش به دنبال یکدست‌سازی حکومت بودند. در طول این دهه‌ها، رهبری با یکدست‌سازی حکومت مخالف بوده و طرفدار مشارکت پرشور بوده ولو از دل آن خاتمی بیرون آید.

اما من معتقدم به دلایل متعددی که بعضی از آن‌ها را می‌گویم، کاهش آشفتنگی در بوروکراسی سهم خیلی قابل‌توجهی در حل بحران‌های کشور و کارآمدسازی حکومت ندارد و این تصور یک تصور بسیار بوروکراتیک و مکانیکال است. این تصور کسانی است که زیادی در حکومت بودند. من هم زمانی که در حکومت بودم و کمتر در جامعه بودم، میل به سمت این نوع نگاه داشتم؛ اما از وقتی که آمدم در جامعه، یک‌جور دیگر می‌بینم. ما سه تا بحران کلیدی داریم که اگر بتوانیم این سه بحران کلیدی را مقداری تخفیف بدهیم، کارآمدی حکومت بالا می‌رود. نخست بحران اعتماد، دوم بحران مشروعیت و سوم بحران علم‌گرایی است. ما در این سه موضوع دچار بحران هستیم. به این معنا که متأسفانه در دهه‌های اخیر هرچه پیش‌تر آمدیم، چسب اعتماد عمومی بین مردم رقیق‌تر شده است و چسب اعتماد بین حکومت و مردم کمتر شده است؛ بحران اعتماد روزه‌روز تشدید شده و افزایش یافته است. مشروعیت هم همین‌گونه است. مشروعیت یعنی اینکه جامعه‌ای حس کند حکومتی که به او امر و نهی می‌کند، حق دارد که امر و نهی کند. این جامعه به‌طور طبیعی در مقابل امر و نهی حکومت حاکم بر خود گارد نمی‌گیرد. فقط وقتی گارد می‌گیرد که به ضررش باشد؛ اما زمانی که حکومت را نامشروع می‌داند، اصلاً در برابر امر و نهی آن گارد می‌گیرد ولو به ضررش نباشد. بحران سوم علم‌گرایی است. این سه تا اگر بهبود پیدا کرد، کارآمدی حکومت می‌رود بالا. حالا نکته من این است که بوروکراسی یکدست شود؛ یعنی در درون حکومت آدم‌ها هم‌فکر هم باشند. مجموعه این‌ها به احزاب متفاوتی متعلق نباشند که با هم رقیب هستند، در این صورت، این‌ها چه توانایی‌ای دارند؟ آیا مثلاً می‌توانند علل اصلی بیکاری در جامعه را درمان کنند؟ می‌توانند رابطه بین فرایند آموزش عالی در کشور را با اشتغال درست کنند؟ مگر با تسبیح چرخاندن، جلسه گرفتن در یک اتاق و صورت‌جلسه کردن حل می‌شود؟ آیا می‌توان به نحوی به مردم قبولاند که به خدا قسم ما آمدیم جلوی فساد را بگیریم؟ آیا مردم باور می‌کنند؟ اگر واقعاً هم برای کاستن از مصرف بنزین، سوار موتورسیکلت شود، سوار مرسدس بنز نشود، تلویزیون هم او را نشان بدهد و مردم هم ببینند، آیا جامعه باور می‌کند؟ من فکر می‌کنم وقتی نگاه ما زیادی بوروکراتیک است، وقتی که ما زیاد در حکومت هستیم، وقتی خیلی زیاد با سازوکارهای بوروکراتیک سروکار داریم، نامه‌نگاری‌ها، تصمیم‌های اتاقی‌ها، کمیسیون‌ها،

دادند و به‌نوعی، تنها گذاشتن اصلاح‌طلبان مشارکت‌جو در برابر اقتدارگرایان را با انفعال جامعه در پایان دولت مصدق مقایسه کردند. نظر شما درباره این مقایسه چیست؟ آیا واقعاً وارد عصری مشابه ایران پس از ۲۸ مرداد نشده‌ایم؟

نه، نشده‌ایم. جلوگیری از تبدیل ۲۸ خرداد به ۲۸ مرداد شعاری برای برانگیختن مردم به حضور در انتخابات با استفاده از نگرانی‌های مردم بود. این شعار متضمن توصیفی واقع‌گرایانه از شرایط سیاسی جاری نیست. الآن که همتی رأی نیاورده و دیگری رئیس‌جمهور شده، ساختار حقوقی آسیبی ندیده. فاجعه‌ای که رخ داده در ساختار حقیقی قدرت است. آقای رئیسی منتخب مردم است ولو نه اکثریت واجدان رأی. دولتی که تشکیل خواهد داد مشروع است با اینکه مطلوب اکثریت مردم نیست. دولت زاهدی نامشروع بود چون ساختار حقوقی را نقض کرده بود.

خب، چرا اصلاح‌طلب‌ها نتوانستند مانع از اتفاقی بشوند که آن را ۲۸ مردادسازی از ۲۸ خرداد توصیف کردند؟ چون دچار انشقاق شدند. در این شکی نیست؛ اما این انشقاق یک‌شبه نبود، برخلاف تصور عموم که فکر می‌کنند مثلاً سه روز مانده به انتخابات انشقاق شکل گرفت. همان‌طور که قبلاً عرض کردم، برگردیم به دو، سه سال قبل، اصلاح‌طلب‌ها نتوانستند تکلیف خود را با دولت مستقر مشخص کنند.

نام «اصلاح‌طلب» طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود. این طیف دچار انشقاق شد. تعدادی از نیروهای سیاسی موجود در کشور که همیشه به اصلاح‌طلب‌ها رأی می‌دادند، این‌بار به آقای رئیسی رأی دادند. اصلاح‌طلب‌ها دچار انشقاق شدند. این چیز عجیب و غریبی نیست. چرا؟ چون ادامه یک فرایند سه، چهارساله است. ما از دور دوم آقای روحانی، یعنی از زمانی که در هچل‌ها افتاد، باید تصمیم می‌گرفتم یا پشت آقای روحانی در حمایت از او بایستیم یا منتقد شویم و آن خط را برویم که توضیح دادم. اما چنین نکردیم. عین همین انشقاق در مورد رأی هم در انتخابات ۱۴۰۰ پیش آمد. عده‌ای گفتند این سطح انتخابات یک بازی شبه‌دموکراسی برای مسخره کردن انتخابات و دموکراسی است و نفس مشارکت در آن، همراهی با مسخره کردن دموکراسی است. یک طیف هم در مقابل آن می‌گوید اگر حتی چنین طرحی برای بلاموضوع کردن انتخابات و ابزارهای دموکراتیک در کار باشد، از طریق همین ابزارها باید با آن جنگید. این عین همان دعوا بر سر دولت آقای روحانی است. در آن‌جا تکلیف روشن نشد، در این‌جا هم نشد و به نظر من طبیعی بود. به این دلیل که جریان اصلاح‌طلبی و جریان سبز مولود انقلاب اسلامی است. این‌ها ته‌مانده‌های انقلاب اسلامی هستند. انقلاب اسلامی هم یک شوربای شلوغ‌پلوغ است. به‌مرور زمان عناصر متضاد موجود در آن‌ها از هم جدا می‌شوند. همان‌طور که در ابتدا از دل انقلاب اسلامی مارکسیست‌ها و مجاهدین خلق بیرون آمدند و از آن طرف حزب‌اللهی‌ها. زدند به تیپ هم، به جنگ مسلحانه هم کشید. باز از دل همین‌ها راست و چپ درآمد. و زدند به تیپ هم. از دل همین‌ها اصلاح‌طلب و اصولگرا بیرون آمدند. همین الآن منتسبان به سپاه پاسداران، دکتر عبدالله گنجی می‌خواهد چپ جدید دربیورد در برابر راست اصولگرا. آن انشقاق‌ها از دل انقلاب اسلامی به‌طور طبیعی برآمد. حالا ایشان می‌خواهد یک زایمان دیگر طراحی کند و چپ نوی بسازد و اصلاح‌طلب‌ها را هم حذف کند. یک گوی بزرگ به نام انقلاب اسلامی داشتیم که از اجزای بسیاری ترکیب یافته بود. این‌ها به‌مرور زمان به هم ساییدند تا کم‌کم از هم تفکیک شدند تا رسیدند به این‌جا. اصلاح‌طلبی هم همین‌گونه بوده است. یک عده زودتر به این ایستگاه می‌رسند، یک عده دیرتر. یک عده به شعارهای ایران برای همه ایرانیان، اهمیت رأی مردم، حق مردم، اصالت جمهوری و... تأکید و تکیه دارند. یک عده در سال ۷۶ به این حرف‌ها رسیدند، یک عده هم در ۱۴۰۰. مهدی نصیری از پارسل این حرف‌ها را می‌زند. علی مطهری ۸ سال پیش این حرف‌ها را می‌زد. این حرف‌ها را علوی تبار ۲۰ سال پیش می‌زد. آدم‌ها بر حسب محیط و تجربه شخصی و زیسته خود در دوره‌های مختلف دستخوش تحولات می‌شوند و این خیلی طبیعی است. چرا انتظار داریم همه مثل هم و یکنواخت باشند.

■ **آیا آنچه در ۲۸ خرداد (چه پیروزی نامزد راست‌گرایان و چه چنددستگی در جبهه‌های معترضان، از اصلاح‌طلبان تا تحریمیان) رخ داد، قابل پیش‌بینی بود؟**

در سال ۱۳۸۴ هنوز ساختار حاکم اجازه حضور کلی اصلاح‌طلبان را در قدرت سیاسی می‌داد اما تحولاتی که به‌ویژه از سال ۱۳۸۸ به این سو رخ داد، نیروی اصلی اصلاح‌طلب را به‌طور کامل از رهبری نهادهای سیاسی حذف کرد و آن‌ها هم که به‌عنوان نامزدهای نیابتی اصلاحات رای مردم را به‌دست آوردند، به هر دلیلی از تأمین مطالبات عمومی مردم عاجز ماندند.

اصلاح‌طلبان امروز اصلاح‌طلبان دیروز

تفاوت و شباهت‌ها کدام است؟

انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ از جهت ناامیدی از اصلاحات و برآورده نشدن مطالبات، بی‌شباهت به انتخابات سال ۱۳۸۴ نبوده؛ با این تفاوت که عمق و سطح این ناامیدی در نوبت اخیر شکل گسترده‌تری یافت. در ۱۳۸۴ اگر نامزدهای منسوب به اصلاح‌طلبی تا بدان حد گسترده نبودند، پیروزی جناح مقابل ناممکن بود اما ارزیابی‌هایی وجود دارد که معتقد است جریان اصلاح‌طلبی در هیچ سطحی نمی‌توانست پیروز انتخابات ۱۴۰۰ باشد.

در مورد اقدام به تحریم انتخابات این نکته حایز اهمیت است که اصولاً در ایران سازمان تعریف‌شده‌ای برای تحریم وجود ندارد. در واقع ما با مجموعه‌ای از مواضع معطوف به عدم شرکت مواجه هستیم و نبض جامعه برای عدم شرکت در انتخابات، تا حدود زیادی مستقلاً از نظر افراد، جریان‌ها و گروه‌های سیاسی می‌زند. البته در سال ۸۴ دفتر تحکیم وحدت فعالانه برای تحریم می‌کوشید و به‌یاد داریم در همان سال اکبر گنجی جزوه مانیفست جمهوری خواهی را نوشت که فعالان تحریم در دفتر تحکیم، آن را در همه‌جا انتشار دادند، ولی بُرد تلاش‌های تحکیم بسیار محدود بود و جدا از دلزدگی عمومی از حرکت اصلاحی، موثرترین علت ناکامی، همان تعدد نامزدها بود.

تفاوت دیگر میان ۱۳۸۴ و ۱۴۰۰ در تغییر شکل نظام سیاسی طی شانزده سال اخیر است. در سال ۱۳۸۴ هنوز ساختار حاکم اجازه حضور کلی اصلاح‌طلبان را در قدرت سیاسی می‌داد اما تحولاتی که به‌ویژه از سال ۱۳۸۸ به این سو رخ داد، نیروی اصلی اصلاح‌طلب را به‌طور کامل از رهبری نهادهای سیاسی حذف کرد و آن‌ها هم که به‌عنوان نامزدهای نیابتی اصلاحات رای مردم را به‌دست آوردند، به هر دلیلی از تأمین مطالبات عمومی مردم عاجز ماندند.

در مجموع و به‌طور خلاصه در مقایسه با شانزده سال پیش، اولاً میزان نارضایتی جامعه بسیار گسترده‌تر شده‌است؛ ثانیاً بحران‌های همه‌جانبه، به‌همان میزان و در همه سطوح افزایش یافته‌است؛ ثالثاً اصلاح‌طلبان قدیمی پایگاه‌های رای خود را به شکل وسیع‌تری از دست داده‌اند؛ رابعاً نظام سیاسی در یک سیر حدوداً چهار ساله رفته‌رفته، در شکل و محتوا حالت نهایی خود را پیدا کرده که در این حالت نهایی، اصولاً جایی برای اصلاح‌طلبی تعریف نشده‌است؛ و خامساً انواع اپوزیسیون‌های ایران، چه در داخل و چه در خارج کشور، فاقد خصلت هژمونیک شده‌اند. ■



علیرضا رجایی

روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی

چرا باید خواند:

آی‌آر فتار اصلاح‌طلبان

در انتخابات ۱۴۰۰

شباهتی به انتخابات

۱۳۸۴ داشت؟ پاسخ

را در این یادداشت

بخوانید.

جلسه‌ها و... کم کم این ذهنیت در ما غالب می‌شود که انگار با همین جلسات، با همین تصمیم‌ها و کاغذبازی‌ها می‌شود اتفاقات بزرگ رقم زد. بعد یادمان می‌رود که این جامعه دارد درباره من قضاوت می‌کند. این قضاوت را باید درست کرد. این جامعه نسبت به عمل من موضع می‌گیرد، آن موضع را باید اصلاح کرد. من اگر می‌خواهم مشکل آب را حل کنم، باید بروم سراغ کسی که متخصص آب‌وهوا است، اقلیم‌شناس لازم دارم. اگر جهش تولید و بهبود اقتصادی و افزایش درآمد و ثروت و کاهش بیکاری و فقر می‌خواهیم باید بازار به اطمینان برسد، سرمایه برگردد، رقابت سالم توسعه یابد، مالکیت خصوصی محترم شمرده شود و حکومت فقط در حد حفظ امنیت و برقراری عدالت مداخله کند و لا غیر. اتفاقاً بعد از یک‌دست شدن حکومت، حکمرانی به دلایلی بسیار سخت‌تر می‌شود. بحران‌ها از این طریق حل نمی‌شود و از قضا تشدید می‌شود.

■ چطور تشدید می‌شود؟

اگر تابه‌حال اشکال یا ایرادی در جایی پیش می‌آمد، می‌توانستیم بگوییم تقصیر دولت یا فلان بخش است، این دولت‌ها بی‌عرضه هستند اصل نظام ایرادی ندارد. آیا دو سال دیگر می‌توانیم چنین حرفی بزنیم؟

اگر ۷۰ درصد جامعه آمده رأی داده به یک دولت و آن دولت تصمیم می‌گرفت قیمت بنزین را یک‌شبه ۵ برابر کند، آن آدم عصبانی، راننده تاکسی، راننده وانت که از این اتفاق ضربه هم می‌خورد، در دل می‌گفت خودم رأی دادم به این فلان فلان شده؛ خود همین از خشمم او می‌کاست؛ اما حالا فردا اگر دولت مجبور شد بنزین را یک‌دست ۳۰ هزار تومان، این ۵۰ و چند درصدی که رأی ندادند، از این کار خیلی بفرورخته‌تر می‌شوند و واکنش خیلی بدتری نشان می‌دهند. مقاومت خیلی شدیدتر می‌شود. هر میزان که جامعه در حد گسترده‌تری حکومت را از آن خودش بداند، خراب‌کاری حکومت را بیشتر تحمل می‌کند. وقتی از آن خودش نداند، تحمل نمی‌کند. کمتر تحمل و بیشتر اعتراض می‌کند. علاوه بر تمام این‌ها، آیا ما نهادهای در جایی داریم که تابه‌حال در اختیار بوروکراسی و حکومت نبوده تا برای سامان‌دهی وضع مردم از آن استفاده کند و حالا قرار است که دولت بعدی از آن استفاده کند؟ الهی که این‌گونه باشد. اما اگر چنان چیزی نیست، این دولت بی‌نوا می‌خواهد چه کار کند؟ عصای موسی بیندازد! ازدها شود! این دولت است و همین کارخانه‌هایی که زیر ۴۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند، همین کارگرانی که مدام دارند اعتراض می‌کنند. همین بازاری که سبد نیازمندی‌های معمولی مردم ساعت می‌زند که برود بالا و همین واکنش اجتماعی این شرایط در صحنه سیاست.

■ و در آخر اینکه برخی تحلیل‌گران در ارزیابی رخداد ۲۸ خرداد، آن را

شکستی برای همگان و برخی دیگر آن را صرفاً پایان کار اصلاح‌طلبان تلقی می‌کنند. مهم‌ترین پیام‌ها و پیامدهای این انتخابات را در سطح جامعه‌شناسی سیاسی چه می‌دانید؟

به نظرم این هم یک نتیجه‌گیری شتاب‌زده است. به این دلیل که الان فقط یک انتخابات برگزار شده؛ ما گنج گنج وارد انتخابات شدیم، گنج گنج هم آمدیم بیرون. در این انتخابات تنها نیروی سیاسی که از اول یک پرچم روشن را برداشت و تا آخر هم پرچم خود را نگه داشت، تحریمی‌های خارج از کشور بودند. در داخل کشور هم اصلاح‌طلب‌ها، هم اصولگراها، هم قدرت پنهان، همگی گنج می‌زنند. تحریمی‌های داخل کشور هم در حال تردید هستند. یک عده مردد بودند و رفتند رأی دادند، یک عده رأی ندادند و پشیمان شدند. این‌ها طبیعی است. اصلاً چرا فکر می‌کنیم که دموکراتیزاسیون تمام شده است؟ چون تصور می‌کنیم دموکراتیزاسیون پروژه بسیطی است که از دل صندوق درمی‌آید. حالا که خیابان صندوق مسدود شده، پروژه هم ختم شده. نه، این تصور صحیح نیست. برای دموکراتیزه‌تر شدن حکمرانی، باید عناصر خیلی واقعی و عینی مساعد برای مناسبات دموکراتیک در جامعه پدید بیاید و تقویت شود. غیر از این راهی ندارد. صندوق یکی از عناصر بسیار کوچک آن است. صندوق مهم‌ترین عنصر برای دموکراتیزاسیون نیست. دموکراسی از دل تکاپوهای اجتماعی پیوسته و عقلانی تولد می‌یابد. فرصت برای این تکاپو تمام نشده بلکه مناسب‌تر هم خواهد شد. ■

در ایران نوعی از امید در حال شکل گرفتن است که فعال و مولد است، امیدی در ناامیدی است که برای تحقق آمال خود موجبات و مقدماتی را فراهم می‌کند، رنج می‌کشد، کار می‌کند؛ یعنی حاضر است که برای امید خود هزینه بدهد.

[انتخابات و جامعه]

جامعه نمی‌خواهد پرولتاریای سیاسی باشد

انتخابات و آینده جامعه ایران در گفت‌وگو با مقصود فراستخواه

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش توسعه

با کوله‌باری از گله هم پای صحبتش بنشینم، باز هم به این جا می‌رسی: «در نومییدی بسی امید است» بارها چنین بوده و این بار هم وقتی از یأس، سر خوردگی، عصبانیت و شهروند عاصی می‌شنود، آن را به «امید زخم خورده» تعبیر می‌کند. مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس معتقد است: الگوی کنشگری اجتماعی تغییر کرده، جامعه ایران دیگر چون گذشته توده‌وار عمل نمی‌کند، به بلوغ رسیده و نشانه این بلوغ انتخابات ۱۴۰۰ است؛ مردم خود را پرولتاریای سیاست نمی‌دانند و برای همین دیگر در انتخاب خود حتی به حرف گروه‌های مرجع هم توجه ندارند. فراستخواه انتخابات را شکستی برای جامعه نمی‌بیند، آن را فصل تازه‌ای برای ابراز وجود معترضان می‌شناسد؛ در این شرایط اگر حکومت با جامعه بی‌قرار همراه نشود، آغاز فصل مشکلات خواهد بود. این گفت‌وگو را بخوانید.

بلوغ هست. حال فکر کنید شرایط طور دیگری رقم می‌خورد، حزب فعال وجود داشت یا حتی مصطفی تاج‌زاده که خودش در این سیستم کار و مدیریت کرده و خطاهای سیستم را خوب می‌شناسد و هزینه هم داده، اگر تایید صلاحیت می‌شد، امکان داشت جامعه رفتار دیگری از خود نشان بدهد. جامعه به سمت بلوغ حرکت می‌کند و حوادث و شرایط را به دقت دنبال می‌کند، این بیانگر درجاتی از رشد و بلوغ اجتماعی است و عدم مشارکت سیاسی نه به معنای ناامیدی بلکه نوعی کنشگری معنادار است و همان «امید زخم خورده» است.

از طرفی نامزدهای رقیب هم در این انتخابات برنامه‌ای برای تغییرات اساسی و عرفی ارائه ندادند. همان‌طور که اشاره کردید، بخش بزرگی از جامعه خواهان تغییرات اساسی هستند. بنابراین نباید انتظار داشته باشیم که مردم به هر برنامه‌ای رأی بدهند؛ از آن‌ها دعوتی نشده بود که بخواهند به آن دعوت پاسخ بدهند. ایده‌ای ارائه نشده بود که برایشان معنادار باشد؛ یعنی واقعه، رویداد یا امر سیاسی

■ شما بارها در باره جامعه ایران گفته‌اید: «در نومییدی بسی امید است»، اما این‌بار جامعه ایرانی با آمار پایین مشارکت سیاسی و با آرای باطله خود نشان داد که به تغییرات اساسی عرفی امیدی ندارد؛ چگونه جامعه به این مرحله رسیده است؟

در واقع بیش از ۳۰ میلیون نفر در انتخابات سیزدهمین دوره ریاست‌جمهوری شرکت نکردند و شما می‌پرسید چرا نباید از این داده‌های انتخابات نتیجه بگیریم که مردم تغییرات اساسی یا اصلاحات جدی می‌خواهند و یک امید فروخورده و زخم‌دیده اجتماعی در پس این شرکت نکردن بخش مهمی از جامعه وجود دارد؟

■ بله، دقیقاً!

من هم با شما موافق هستم! فرض کنیم که ۱۰ درصد کسانی که مشارکت نکردند، به دلیل شیوع بیماری کرونا بوده است؛ نزدیک سی میلیون نفر نشان دادند که امید به انتخاب معنادارتری داشتند ولی در عمل چنین انتخاباتی ندیدند و از شرکت در آن منصرف شدند. این‌ها هم مردم هستند و در واقع امید نیز دارند؛ اما این بازی را برای امید خود معنادار ندیدند و در این میدان حاضر نشدند. امید مردم را نمی‌گذارند به‌صورت سازنده فعال بشود. اگر نظام حزبی رقابتی و پویا در کشور وجود داشت، اگر پلتفرم‌های رسمی، حقوقی و سیاسی موجود، به نحوی امکان مشارکت آزاد می‌داد، ولو در حد محدود، بخش بزرگی از این ۳۰ میلیون نفر رأی می‌دادند و رفتار فعال‌تری از خود نشان می‌دادند. این اتفاق به دلیل ممانعت از احزاب آزاد است. ما نتوانستیم در کشور نظام حزبی ایجاد کنیم. با محدودیت احزاب ملی، مذهبی، چپ، قومی، احزاب مستقل که گروه‌های اجتماعی تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان، زنان، اقوام، جوانان، طبقات متوسط جدید، دیدگاه‌ها و باورهای مختلفی موجود در میان ایرانیان را همراهی کند، سپهر سیاسی به چنین سمت و سوی غیرسازنده‌ای رفته است.

اگر این‌ها گروه‌های متنوع جافتاده‌ای داشتند و نظام حزبی در ایران امکان‌پذیر می‌شد و گردش قدرت براساس برنامه‌های حزبی و آرای واقعی مردم صورت می‌گرفت که نگرفته است، شرایط جامعه شکل دیگری داشت. نزدیک‌ترین احزاب به حاکمیت نیز که فقط مخالف یک جناح هستند نه کل نظام، متأسفانه منحل شده‌اند و نیروهای زیادی اصلاً امکان کاندیدا شدن برای انتخابات ریاست‌جمهوری را ندارند، بخش زیادی از داوطلبان و نیز زنان با نظارت استصوابی شورای نگهبان حذف می‌شوند؛ مسیر به‌گونه‌ای است که حتی نزدیکان به حاکمیت، حذف می‌شوند. در این شرایط رفتار جامعه نشان می‌دهد که به سطحی از رشد رسیده و در بازی برنامه‌ریزی‌شده مشارکت نمی‌کند؛ این بلوغ اجتماعی است و من به این بلوغ امیدوارم. در متن جامعه نشانه‌های



معناداری در این انتخابات رخ نداده بود تا توجه آن سسی میلیون جمعیت را که رأی نداده‌اند به خود جلب بکند؛ بنابراین می‌توان چنین تفسیر کرد که کسانی که رأی ندادند، با یک مدل و معنای دیگری، امر سیاسی را دنبال می‌کنند. مثلاً در شهر تهران نرخ مشارکت ۲۶ درصد بود، و در استان تهران ۳۴ درصد، میزان مشارکت در شیراز حدود ۲۲ درصد بود و این در وضعیتی است که آقایان رضایی و قاضی‌زاده هاشمی و همتی، تا آخر رقابت در صحنه ماندند، اگر این‌ها هم انصراف داده بودند، انتخابات به دور دوم موكول می‌شد که باز نتیجه نهایی به رفتار جامعه بستگی داشت. به نظر من نمی‌توان خیلی راحت نتایج و داده‌های انتخابات را این‌گونه تفسیر کرد که جامعه سرخورده و ناامید است، یا از دست این جامعه دیگر کاری بر نمی‌آید و امید خود را از دست داده است. اتفاقاً جامعه کنجکاو است و دست به انتخاب می‌زند.

■ **به نظر شما این ۵۲ درصد که در انتخابات به دنبال معنای دیگری بودند، در آینده چه مسیری را در کنشگری سیاسی و اجتماعی خود طی خواهند کرد؟**
این نکته مهمی است؛ الگوی مشارکت جامعه تغییر کرده؛ الگوی همبستگی آن دیگر مکانیکی نیست، الگو و کردار گفتگمانی جامعه عوض شده است. در جامعه نشانه‌هایی از رشد دیده می‌شود و این برای جامعه‌ای که ۱۴ میلیون تحصیل کرده دارد، طبیعی است. جامعه‌ای که به‌رغم تمام محدودیت‌ها به اینترنت دسترسی دارد، توانسته گفتگمان از تباطلی خود را به نوعی به بخشی از حاکمیت تحمیل کند که باید این پلتفرم‌ها و فضاها وجود داشته باشد. در این جامعه گروه‌های اجتماعی جدید، اقوام بزرگ، زنان، جوانان سبک زندگی دیگری دارند. این جامعه با تغییراتی که در آن رخ می‌دهد، طبعاً الگوی رفتاری، عمل سیاسی و عمل انتخاباتی متفاوتی می‌خواهد. ما دیگر نمی‌توانیم براساس مدل داده‌های انتخابات گذشته ایران، درباره انتخابات آینده فکر کنیم. رفتارهای بعدی جامعه ایران، از جمله رفتارهای انتخاباتی، رفتارهای مدنی و اجتماعی و کنش‌های صنفی و حرفه‌ای و مدنی و محلی‌اش روزبه‌روز در حال توسعه است؛ در نتیجه من این انتخابات را شکستی برای جامعه نمی‌بینم بلکه فصل تازه‌ای برای ابراز وجود معترضان می‌بینم.

■ **اما realpolitik بازی را تمام‌شده می‌داند.**
در realpolitik بازی‌ای تمام شده است اما این پایان داستان نیست؛ جامعه هم بازی خواهد کرد. شرکت نکردن بخش بزرگی از مردم در انتخابات، خود یک رأی است، یک کنش اجتماعی است که خود را به شکل سلبی نشان داده و تعداد افرادی که در این کنش اعتراضی مشارکت کردند، بیشتر از رأی آقای رئیس‌جمهور است و این نکته بسیار مهمی است. اگر این‌ها را در نظر بگیریم، به نظر من در ادامه مسیر، جامعه شکل‌های متنوعی از عمل را از خود نشان می‌دهد؛ یعنی گروه‌های مختلف اجتماعی، گروه‌های محروم و حاشیه‌ای جامعه، کارگران، گروه‌های قومیتی و جنسیتی، گروه‌های مختلف مدنی، ان‌جی‌اها و تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای و خود شهروندان به جایی رسیده‌اند که امید و آمال خود را افتان و خیزان دنبال می‌کنند و اصرار به نشان دادن اعتراض خود از راه‌های مسالمت‌آمیز دارند. در ایران نوعی از امید در حال شکل گرفتن است که فعال و مولد است، امیدی در ناامیدی است که برای تحقق آمال خود موجبات و مقدماتی را فراهم می‌کند، رنج می‌کشد، کار می‌کند؛ یعنی حاضر است که برای امید خود هزینه دهد. به همین دلیل فکر می‌کنم این جامعه راحت نمی‌نشیند و فعالیت می‌کند چرا که نشانه‌های رشد آن را می‌بینیم. اگر قرار است کسی هم پاسخ‌گوی جامعه باشد و خشنودی و رضایت این جامعه را جلب کند، باید برای تغییراتی اساسی و عرفی برنامه داشته باشد، آن‌گاه جامعه می‌تواند با این برنامه‌ها همراهی کند، در انتخابات شرکت کند؛ همه این‌ها نشانه کنشگری آگاهانه و رشد جامعه است.

■ **اما عده‌ای برخلاف شما، معتقدند که جامعه و شهروندان عاصی شده‌اند؛ شهروند عاصی از الگوی رفتاری مشتری‌پسند پیروی نمی‌کند و گاه با خشونت همراه است.**
من مسئله را به دو شکل مطرح می‌کنم. شما همین انتخابات را در نظر بگیرید؛

صرف‌نظر از مهندسی‌ها و مداخلاتی که وجود داشته، مجموع کل آرای آقایان رئیس‌جمهوری، رضایی و قاضی‌زاده را در یک طرف و مجموع آرای آقای همتی و کسانی که در انتخابات شرکت نکردند و آرای باطله را در طرف دیگر بگذارید، نتیجه‌اش این می‌شود که جامعه به نوعی قطبی شده است. در یک طرف حدود ۲۲ میلیون نفر امیدوار هستند که از طرق انقلابی و در چارچوب نظام حاکم، مسائل کشور حل می‌شود. البته خود این‌ها هم رفتار بعدی‌شان براساس اقتضات خواهد بود و معلوم نیست چقدر همچنان راضی بمانند. اما در مقابل این‌ها، ۳۲ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر هم داریم که معتقد به تغییرات و اصلاحات اساسی هستند. به نظر من این ماشین جامعه است که جلو افتاده و نخبگان جامعه از این ماشینی که زمانی هل می‌دادند عقب مانده‌اند، چه آن‌ها که در بیرون از حاکمیت و منتقد هستند و کنش می‌کنند و چه آن‌هایی که در داخل حاکمیت هستند، همگی باید خود را با زمان و آهنگ رشد جامعه تطبیق دهند. باید رفتارهای معنادار نوینی به مردم نشان دهند، دعوت‌های معنادار و برنامه‌های معنادار داشته باشند تا این بازی انتخابات که به صورت یک «تابازی» درآمده و رنگ باخته است، عوض شود و معنادار شود. در مقابل سیاست در معنای حاکمیت، یک امر سیاسی هم در حوزه عمومی، نهادهای مدنی و کنشگران خودآگاه اجتماعی جریان دارد که ناگزیر باید به آن توجه شود. نباید جامعه را از ذهن حذف کنیم و باید به توسعه این جامعه بیندیشیم. انتشارات کمبریج کتابی با عنوان «دموکراسی و تعارض‌های اخلاقی»، نوشته رابرت تالیس منتشر کرده است، در بخشی از این کتاب آمده: «اگر در جامعه ساخت‌های قدیمی غلبه داشته باشد، گونه‌های زیست عشیره‌ای و نفوذ گروه‌های فرقه‌ای و ایدئولوژیک وجود داشته باشد، ساخت اجتماع و اقتصاد هنوز به قدر کافی توسعه پیدا نکرده باشد، شما با یک دموکراسی قالبی، با یک انتخابات قالبی و اسمی مواجه خواهید شد.» به گفته تالیس ظواهر دموکراسی و انتخابات اسمی و صوری معجزه نمی‌کند و شمارش آن نمی‌تواند تمام کارها را پیش ببرد. تالیس معتقد است: «ما باید ساخت جامعه و الگوهای اساسی جامعه را توسعه بدهیم.» او از گروه‌های فامیلی، قومی و عشیره‌ای می‌گوید، اینکه چگونه رئیس یک عشیره بیش از یک رأی دارد و با نفوذ و قدرت اجتماعی رأی خود را به دست پیروان خود می‌دهد تا به صندوق بریزند و ساخت‌های حامی‌پرور را توضیح می‌دهد. ساخت حامی‌پرور و رانتی، اگر جامعه رشد نکند، دموکراسی را می‌بلعد، آن را پس می‌زند و مناسب انتخاباتی‌اش را استحاله می‌کند. به همین دلیل ما نباید به صورت دموکراسی و فرم انتخابات چشم بدوزیم و فکر کنیم که تمام اتفاقات در انتخابات بر گزار می‌شود. ما باید به سیرت دموکراسی توجه داشته باشیم. اگر ما در عمل سیاسی فقط به انتخابات فکر کنیم، اشتباه کرده‌ایم. جامعه‌شناسی سیاسی می‌گوید به اعماق جامعه فکر کنید که این اوضاع سیاسی نتیجه آن است. اما شهروندان در مواجهه با فرمی که محقق‌کننده خواسته‌هایشان نبوده، چه واکنشی نشان بدهند؟ یک واکنش این است که شورش کنند و بنای رادیکالیستی بگذارند. تالیس در این مورد توضیح می‌دهد که جامعه به جای شورش، می‌تواند به تقویت بنیان‌های معرفتی و اخلاقی و پایه‌های خود بپردازد و پایه‌های صنفی و حرفه‌ای، ان‌جی‌اها و تشکل‌های مدنی را تقویت کند و باز بکوشد با شیوه‌های مسالمت‌آمیز اعتراض خود را نشان بدهد.

به گفته تالیس، ما از این طریق می‌توانیم در میان‌مدت به دموکراسی واقعی تری برسیم و از این انتخابات‌های صوری و دموکراسی‌های پوپولیستی عبور کنیم؛ هریک از ما دلایلی برای حمایت از دموکراسی داریم و این دلایل ریشه در بنیادی‌ترین تعهدات نظام معرفتی ما دارد؛ ولی این نباید به دموکراسی‌های صوری تقلیل پیدا کند.

■ **لازمه آن چیست؟**

لازمه‌اش این است که ما درگیری‌های عمیقی با مسئله داشته باشیم و بتوانیم به آن دموکراسی واقعی که ناشی از تعهد مشترک ما و آرای واقعی است برسیم. جامعه بتواند با اجماع و توافق اصولی، به شکل واقعی با دیدگاه‌های کثیر مردم

این ماشین جامعه است که جلو افتاده و نخبگان جامعه از این ماشینی که زمانی هم می دادند عقب مانده اند. چه آن‌ها که در بیرون از حاکمیت و منتقد هستند و کنش می‌کنند و چه آن‌هایی که در داخل حاکمیت هستند، همگی باید خود را با زمان و آهنگ رشد جامعه تطبیق دهند.

و بعد برای نوسازی و مدرنیته و توسعه تلاش کرده، تجربه انقلاب دموکراتیک داشته، می‌خواسته با انقلاب مسئله خود را حل کند، بعد با موانعی مواجه شده، سپس در دو، سه دهه گذشته خواهان اصلاحات اجتماعی و سیاسی اساسی بوده. منظور من از اصلاحات اجتماعی، یک خواست اجتماعی برای تغییر از طریق اصلاح و بدون خشونت و درهم‌ریختگی اوضاع است. جامعه ایران ۲۰۰ سال است که بی‌قرار است، تمنا و تقلا دارد، هزینه داده است، اما به اندازه این هزینه، نتیجه اثربخشی نگرفته. احساس می‌کند به اندازه کاری که کرده، حساب کاربری ملی‌اش رضایت‌بخش نیست، در نتیجه این جامعه تنش دارد. جامعه در هر فرصتی همچنان بر سر همان رویاها و مطالبات و خواسته‌های خود هست و می‌خواهد حرکت کند. این همان محتوای اجتماعی و میزان تغییراتی است که در این جامعه، به‌ویژه در دوره‌های اخیر بیشتر شده است.

■ شاید استفاده صوری از گفتمان‌های اجتماعی توسط حاکمیت، در نهایت به ابتدال آرمان‌ها منجر شود.

نکته مهمی را مطرح می‌کنید؛ در این‌جا نوعی دیالکتیک وجود دارد. من معلم هستم و خاطرات و روایت خودم را می‌گویم؛ زمانی دخترهای دانشجویان پیش چشمانمان برای رنگ لباس و پسرها برای آستین کوتاه توبیخ می‌شدند. اما امروز جامعه به وضعیتی رسیده که گاه تلویزیون دولتی نیز سبک‌های مختلف پوششی را به‌ناگزیر پخش می‌کند. این‌ها زمانی اصلاً رؤیت‌پذیر نبودند.

■ این‌ها مصداق استفاده ابزاری است.

بله، اما نشانه استیصال حکومت در برابر اصرار مردمان به زندگی هم هست. گفتمان رسمی مجبور است این‌ها را پوشش دهد، حتی اگر به قول شما بخواهند از این‌ها استفاده ابزاری کنند. حرکت جامعه سینوسی است نه خطی. جامعه عناصری از گفتمان خود را به نوعی تا درون گفتمان‌های رسمی برده و این یک پیروزی است. جامعه خواسته رؤیت‌پذیر شود. به روزهای بعد از انتخابات و اعتراضات کارگران صنعت نفت و اعتراضات به قطع بی‌رویه برق آن هم در این شرایط نگاه کنید. جامعه و تقلاهای آن تمام نشده است.

ممکن است از جامعه استفاده ابزاری کنند یا در دوره انتخابات به آن‌ها توجه کنند و یا رفتار دوگانه‌ای با آن داشته باشند و در زمانی بخواهند جامعه را سرکوب کنند؛ اما این‌ها نشانه‌ای است از اینکه جامعه بخشی از صدای خود را به گوش حاکمیت رسانده و این تکاپوها روشنفکران ارگانیک تازه خود را هم می‌سازد. یعنی

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ **الگوی مشارکت جامعه تغییر کرده؛ الگوی همبستگی آن دیگر مکانیکی نیست، الگو و کردار گفتمانی جامعه عوض شده است.** در جامعه نشانه‌هایی

از رشد دیده می‌شود و این برای جامعه‌ای که ۱۴ میلیون تحصیل کرده دارد،

طبیعی است.

▶ **گروه‌ها باید بگویند به لحاظ ایدئولوژی، باورها، گفتمان‌های سیاسی و**

اجتماعی‌ای که دارند آیا می‌توانند گروه کارگران را نمایندگی کنند. باید

مسیر جامعه را جدی بگیریم. برای جامعه و با جامعه کار کنیم، کارهای

اساسی و درازمدت و نه فقط در موسم‌های انتخاباتی.

▶ **رفتارهای بعدی جامعه ایران.** از جمله رفتارهای انتخاباتی، رفتارهای

مدنی و اجتماعی و کنش‌های صنفی و حرفه‌ای و مدنی و محلی‌اش **روزبه‌روز**

در حال توسعه است؛ در نتیجه من این انتخابات را شکستی برای جامعه

نمی‌بینم بلکه فصل تازه‌ای برای ابراز وجود معترضان می‌بینم.

▶ **جامعه به سمت بلوغ می‌رود و دنباله‌رو نخبگان و گروه‌ها نمی‌خواهد باشد.**

به دقت نظاره‌گر و کنجکاو است هم در حاکمان و هم در مخالفان حاکمان.

هر دو باید توجه کنند که دیگر با یک جامعه توده‌وار طرف نیستند.

اداره شود و گردش قدرت برقرار شود. اگر بخواهیم از زبان هابرماس سخن بگوییم، حالت آرمانی آن همان حالت گفت‌وگوی ایده‌آل است که بدون محدودیت، تمام دیدگاه‌ها مطرح می‌شود و به جامعه قدرت انتخاب می‌دهد و جامعه می‌تواند یک سبک زندگی تازه را تجربه کند و بخشی از این زندگی تازه هم در انتخابات و دموکراسی بروز می‌کند. بنابراین من فکر می‌کنم پیامی که این انتخابات می‌دهد، پیامی خطاب به حاکمیت است و به نخبگان که باید الگوی مدیریت و حکمرانی خود و نگاه به جامعه و آینده آن را تغییر بدهند. به جامعه توجه کنند، با خواست جامعه هماهنگ شوند و به جامعه کمک کنند که خواسته‌های خود را اظهار و پی‌جویی و متحقق بکند. این جاست که من فکر می‌کنم که برای ما یک فاز تازه‌ای از امید می‌تواند به میان آید و جامعه هم نشان می‌دهد که آمادگی چنین فاز تازه‌ای از زندگی سیاسی و اجتماعی را به رغم تمام مشکلات موجود، دارد.

■ **آیا پیام جامعه، توسط گروه‌های سیاسی و حاکمیت شنیده خواهد شد؟**

اگر شما تغییراتی هم در حاکمیت می‌بینید، تحت‌تأثیر جامعه است. جامعه از حاکمیت جلو افتاده و حتی به‌رغم تمام مهندسی‌ها، تغییرات اجتماعی و مدنی در جامعه ایران بر مناظرات نیز سایه انداخته است. یک رشد محتوایی در جامعه دیده می‌شود و این محتوا خواهان شکل حقوقی و روال‌های حکمرانی در خود است. محتوا فشار می‌آورد و حتی در فضای انتخابات تأثیر می‌گذارد. انتخابات مهندسی‌شده نمی‌تواند از ظهور این محتوا جلوگیری کند؛ البته شکل همچنان مقاومت می‌کند. اما آثار این محتوا به صورت مداوم بر این شکل تأثیر می‌گذارد.

■ **به مناظره‌ها اشاره می‌کنید؟**

به نظر من در مناظره‌های صوری که تلویزیون دولتی، بدون مشارکت مردم برگزار کرد، باز فشار گفتمان‌های جامعه بر آن سایه‌انداز بود.

■ **حتی اگر به شکل غلطی از آن استفاده می‌کردند؟**

این مناظره‌ها نشان داد که گفتارهای اجتماعی با تأخیر و به نحو شکسته‌بسته به زبان حاکمان منتقل می‌شود، می‌دیدید که در مناظره‌ها به زنان توجه می‌شد؛ من کاری به درک آن‌ها از داستان ندارم؛ ولی برای من توجه به زنان در شعارها و گفتارهای سیاسی نشان‌دهنده این است که جامعه خود را، گفتارها و زبان اجتماعی خود را به زبان سیاست حاکم تحمیل کرده است. توجه به اقوام، گروه‌های حاشیه‌ای و محروم اجتماعی، حساسیت به فساد، ضرورت پاسخ‌گویی و شفافیت خود را به گفتمان سیاسی‌ها تحمیل کرده و این‌ها نشان‌دهنده یک نوع عقب‌نشینی - هر چند نه به شکل رضایت‌بخش و اساسی - در نخبگان ماست. در آن مناظره‌ها دیالکتیک شکل و محتوا را مشاهده می‌کنید؛ شکل اداره کشور با محتوای جامعه متناسب نیست، بنابراین مرتباً محتوا به شکل فشار می‌آورد. بهترین حالت این است که شکل تحول جدی پیدا کند؛ ولی اگر این تحول به‌موقع رخ ندهد در این‌جا تنش ایجاد می‌شود و به‌طور مداوم زیست‌جهان اجتماعی دچار تلاطم می‌شود. اما این پایان کار نیست. من معتقدم جامعه ایران یک طرح ناتمام است، یک پروژه پایان‌یافته نیست، یک پویا ناتمام دارد.

اینکه می‌بینید در جامعه ایران نارضایتی، ناراحتی و تنش وجود دارد و گاهی ممکن است از آن به یأس و ناامیدی تعبیر کنیم، بیانگر یک جامعه زنده است که همچنان نمی‌خواهد از زندگی استعفا بدهد و نمی‌خواهد از تقلا خود دست بکشد. شما جامعه‌ای دارید که دویست و اندی سال است که به دنبال تحول، دموکراسی، آزادی و حیات مدنی است. اگر دقیق به سفرنامه‌ها، به گفتارهایی که در جامعه ما ایجاد شده نگاه کنید، این روند را می‌بینید. عبداللطیف شوشتری ب از گانی ایرانی است که در سفرنامه خود بیش از دو قرن پیش از پارلمان، قانون و آزادی صحبت می‌کند. یا به سفرنامه میرزا صالح شیرازی که ۲۰۰ سال پیش برای تحصیل به انگلستان رفته توجه کنید؛ ما با جامعه‌ای مواجه هستیم که حداقل دو قرن است که خواستار تغییر و تحول، آزادی، تجدد، عقلانیت، قانون، مشارکت اجتماعی و خواهان گذر از جباریت و یکه‌سالاری است؛ جامعه‌ای که چنین گفتمان‌هایی را از ۲۰۰ سال پیش داشته، انقلاب مشروطه را تجربه کرده

نسل جدیدی از نخبگان سیاسی و اجتماعی از درون همین جامعه و کوشش‌های صنفی و حرکت‌های اجتماعی آن بیرون می‌آید. از نارضایتی اجتماعی یا نارضایتی کارگران، نخبگان تازه‌ای به عرصه می‌آیند و نوعی دگردیسی در نخبگان اجتماعی شکل می‌گیرد و نسل‌های تازه‌ای از نخبگان، کنشگران اجتماعی و روشنفکران ارگانیک از متن جامعه و نسل‌های تازه‌ای از دستور زبان اجتماعی و دستور زبان سیاسی شکل می‌گیرد. وقتی در مناظرات می‌بینید زبان سیاسی آقایان تغییر کرده، نباید در آن متوقف شد. خواست اجتماعی باید به گرامر مدیریتی و سیاسی تبدیل شود و اگر چنین نشود، همچنان جامعه کوشش و کنش خود را نشان خواهد داد.

■ دنیا منتظر ما نمی‌ماند.

من هم این را می‌پذیرم و به شما حق می‌دهم که بگویید در این روند، زمان جامعه از دست می‌رود. کشورها حرکت می‌کنند و پیش می‌روند؛ ما با این الاکلنگی رفتن‌ها، با این بالا پایین شدن‌ها، در یک دنیای پرشتاب زمان را از دست می‌دهیم. در دنیای در حال توسعه، جوامع رشد می‌کنند. در محدودیت‌های اقلیمی و منابع و دنیایی که روز به روز رقابتی‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، همه جوامع سعی می‌کنند رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی خود را بالا ببرند و حاکمیت و دولت ملی مشروع و کارآمد و معنادار داشته باشند. این غیرخطی شدن حرکت جامعه، زمان از دست رفته اجتماعی است و برای تاریخ ما خوب نیست و دنیا واقعاً منتظر ما نمی‌ماند. من در این تنش شما صمیمانه مشارکت دارم؛ اما این تنش‌ها لزوماً به معنای یأس و ناامیدی نیست. امید اجتماعی با تنش همراه خواهد بود. جامعه خود منطق دولت‌ها را فهمیده است و با آن درگیر است؛ آرامشی فعال و امید می‌تواند با تنش. امید و آرامش عمیق همان «تیروانا»ی بودایی است که برای داشتن آن باید سلوک کرد.

■ آیا روشنفکران توانسته‌اند الگو و برنامه قانع‌کننده‌ای بدهند؟

باید نخبگان به واقعیت و تغییرات واقعی جامعه‌ای که متکثر است و آزادی، توسعه، رفاه، احترام و مشارکت اجتماعی و تعامل با دنیا می‌خواهد، توجه کنند. من نمی‌خواهم بگویم که رشد جامعه هم خطی بوده، مضاف بر اینکه انواع دیدگاه‌ها در جامعه وجود دارد و اصولاً جامعه ایران قطبی شده است و چندپاره است. در جامعه ضعف‌ها و پس‌افتادگی‌هایی وجود دارد. جامعه ایرانی با خودش هم درگیر است؛ ناآگاهی و محدودیت‌های مختلف دارد، باورها نیازمندی‌ها و ایدئولوژی‌هایی دارد. اما بخش بزرگی از جامعه، در تب و تاب آگاهی‌های جدید تمدنی و ملی و قومی و نسلی و جنسیتی و طبقاتی و نمادین است. خواستار تحولات و اصلاحات اساسی است. اما در مقابل بخش دیگری یا گرفتار حاشیه‌های سود کوچک در پیرامون رانتهای بزرگ هستند و سهم‌های کوچکی در کنار سهم‌های بزرگ آن‌ها را وسوسه می‌کند یا گرفتار انواع صورت‌بندی‌های غلط‌انداز ایدئولوژیک از سنت هستند و دچار ضعف‌های آگاهی و ارتباطی و مدنی و رفتاری‌اند و در هر صورت خیلی نمی‌توانند خواستار تحولات اساسی‌تری شوند و مایل به حفظ وضع موجود هستند. به این جامعه باید در اعماق آن (در آموزش، در آن‌جی‌اها، در صنوف و حرفه‌ها، در نهادهای مدنی و محلی و قومی) اجازه داد که رشد خود را ادامه دهد. نخبگان باید همراه با جامعه باشند؛ یعنی در بهترین حالت فقط برای جامعه کار نکنند بلکه با جامعه کار کنند. فکر نکنند که دیدگاه‌های آماده‌ای دارند و آن را در جامعه اجرا کنند. به جای آن باید با جامعه گفت‌وگو کنند، با آن حرکت کنند و از آن پیام بگیرند. نخبه‌سالاری قدیمی، چه به شکل ایدئولوژیک یا سنتی و چه به شکل روشنفکرانه آن دیگر پاسخ‌گوی جامعه ایران نیست. یک نوع عامه خلاق در این جامعه شکل گرفته‌اند. نخبگان معمولی و کوچک، گروه‌های کوچک، صنوف، حرفه‌ها و آن‌جی‌اها، نهادهای مدنی، گروه‌های شهری و جنسیتی، گروه‌های سنی و نسلی، گروه‌های طبقاتی و قومی و غیره به وجود آمده و جامعه را خلاق کرده یا در جهت خلاقیت پیش می‌برد. این عامه خلاق دیگر آن توده مبهمی نیستند که نخبگان بر آن‌ها سوار شوند تا مسئله رفع و رجوع شود بلکه خود جامعه صدا و گفتار دارد، رفتار و کردار دارد. نخبگان هم می‌توانند با این گفتارها و رفتارها و

کردارها همراهی داشته باشند.

■ شما معتقد هستید که باید به سمت رویش نهادهای اجتماعی و تقویت سازمان‌های اجتماعی پیش برویم؛ در شرایطی که به نظر می‌رسد شهروندان عاصی و جامعه دچار یأس هستند، چطور می‌توان به افق چنین رویشی چشم دوخت؛ آیا این نوعی ایده‌آل‌گرایی نیست؟ (دلیل این گسست‌ها و شکاف‌های اجتماعی است.)

پرسش منتقدانه شما این است که به‌رغم آنچه در انتخابات و سیاست اتفاق افتاده، من هنوز چشم دوخته‌ام که جامعه سازمان پیدا کند، بزرگ شود، تقویت شود، به بلوغ برسد و خود را بالا بکشد و در برابر دولت بایستد و بگوید من هستم؛ محتوای توسعه‌یافته‌ای هستم و شکل سیاسی و حقوقی و روال‌های حکمرانی در خور خودم را برای اداره کشور می‌خواهم؛ به نظر سرکار این گفته‌ها نوعی آرمان‌گرایی در برابر realpolitik است. رئالیستی نیست، برای همین اجازه دهید اول رئالیسم را توضیح بدهم.

■ بفرمایید.

در معرفت‌شناسی اجتماعی یک نسخه خامی از رئالیسم اثبات‌گرایانه هست؛ نوعی پوزیتیویسم، حاکمیت و رئال‌پلیتیک از یک نوع غلط‌اندازی از همین رئالیسم سیاسی اثبات‌گرا استفاده می‌کند؛ قدرت، نفت، تقدس، رانت و ایدئولوژی و پوپولیسم و آپاراتوس دارد. باورهای اجتماعی را کنترل و مدیریت می‌کند. با این حساب یک معنای مبتدل رئالیسم اثبات‌گرا این است که باید با حاکمیت مستقر رقصید. با آن کنار آمد یا به ساز ناساز اصلاح‌طلبانی که به هر قیمت اصرار بر استقرار خود در مکان‌های سیاسی دارند، گوش داد. طبعاً در مقابلش نیز شکل دیگری از رئالیسم اثبات‌گرا این است که با این حاکمیت باید جنگید. هر دو پوزیتیویست هستند و یا اثبات یا نفی می‌کنند.

من به این معنا از رئالیسم قابل نیستیم. در مقابل این رئالیسم خام، بنده به رئالیسم انتقادی، گفت‌وگویی و دیالکتیکی قایلیم. رئالیسم پوزیتیویستی یا به نحو رادیکال نفی می‌کند یا به نحو محافظه‌کارانه اثبات می‌کند، اما رئالیسم انتقادی می‌خواهد واقع‌بینانه راه تغییرات اساسی و سنجیده و با منافع درازمدت و کمترین ضرر برای جامعه و برای ایران را دنبال بکند. در برابر رصلاحت‌های تحکم‌آمیز داوطلبان بایستد؛ کنش سیاسی معناداری دارد. با رعایت واقعیت‌هایی مثل تمامیت ارضی کشور و مصالح عمومی مردم می‌پذیرد تغییرات را دنبال بکند.

پس بنده ایده‌آلیستی فکر نمی‌کنم. اتفاقاً به رئالیسم قایلیم اما نه نوع پوزیتیویستی آن. نه نفی و اثبات سطحی. درک ما از واقعیت باید مدام نقد شود و تحول پیدا بکند از راه گفت‌وگو و دگرواراندیشی. در این جا اجازه بدهید یک معنای فاخر ایده‌آلیسم را نیز که در فلسفه آلمانی هست عرض بکنم. واقعیت موجود، شبی از یک امر حقیقی است. نباید اسیر واقعیت موجود شویم، بلکه چشم بدوزیم به آن امر حقیقی و واقعیت موجود را ارزیابی کنیم. فلسفه سنجش‌گری آلمانی می‌گوید ما به طور مداوم باید درک خود را از امر واقع بهبود بخشیم و به واقعیت موجود تعالی بدهیم و آن را به سطح بالاتری از واقعیت برسانیم. این همان فلسفه تغییر و توسعه است. جرج زیمل، جامعه‌شناس هم معتقد است که محتوا همچنان می‌تواند پویا خود را ادامه دهد و هرچه بیشتر خواسته‌های خود را به شکل منتقل بکند و از این طریق دگردیسی‌هایی رخ خواهد داد. البته همین موضوع هم صورت‌های مختلفی دارد؛ یک حالت آن اعتراض‌های مدنی، اجتماعی، صنفی و حرفه‌ای است که نمونه آن را در اعتصاب کارگران می‌بینیم. یک حالت حرکت‌های آرام و زیر پوستی هم هست که نباید نادیده گرفته شود؛ این‌ها به شکل «کنشگران مرزی» عمل می‌کنند و در مرز میان دولت و جامعه قرار می‌گیرند. اگر جامعه بتواند مسیر توسعه خود را ادامه دهد، به نوعی می‌تواند حکومت را مجبور به دگردیسی و مجبور به پذیرش هر چه بیشتر مشارکت بیرون از خود کند. البته روند ممکن است طولانی شود، اما اساسی است

پیر بردیو از «دست چپ و دست راست حکومت»‌ها می‌گوید: دست چپ

این ماشین جامعه است که جلو افتاده و نخبگان جامعه از این ماشینی که زمانی هل می دادند عقب مانده اند. چه آن‌ها که در بیرون از حاکمیت و منتقد هستند و کنش می‌کنند و چه آن‌هایی که در داخل حاکمیت هستند، همگی باید خود را با زمان و آهنگ رشد جامعه تطبیق دهند.

داشته باشد. این‌ها هم به نوعی مواجه می‌شوند با جامعه‌ای که توده نیست که بر آن سوار بشویم. تحریم نیز نوعی کنش سیاسی است اما نهایتاً جامعه است که باید انتخاب بکند و تصمیم بگیرد. در هر حال جامعه به سمت بلوغ می‌رود و دنباله‌رو نخبگان و گروه‌ها نمی‌خواهد باشد. به دقت نظاره‌گر و کنجکاو است هم در حاکمان و هم در مخالفان حاکمان. هر دو باید توجه کنند که دیگر با یک جامعه توده‌وار طرف نیستند؛ مثلاً کارگرانی برای ابتدایی‌ترین حقوق خود، امنیت شغلی، درآمد و یا بیمه، ناگزیر هزینه‌های سختی را متحمل می‌شوند و اعتصاب می‌کنند، ولی گروه‌ها و اشخاصی از مخالفان که با جریان‌های خیلی راست محافظه‌کار در آمریکا و اروپا زندگی می‌کنند می‌آیند ریاکارانه سنگ کارگران را به سینه می‌زنند؛ با یک راه رشد سرمایه‌داری که مصایب کارگرها حل‌شدنی نیست. البته منظور من این نیست که همه ایرانیان مخالف در خارج که برای حق و حقوق هم‌وطنانشان کوشش می‌کنند چنین‌اند. اتفاقاً بخش مهمی نیز برای ایران و ایرانیان تلاش می‌کنند.

■ یعنی عدم صداقت گروه‌های سیاسی در بزنگاه‌ها باعث شده که گروه‌های مرجع سیاسی اعتبار خود را از دست بدهند؟

بله، در حقیقت تکه‌هایی از حاکمان در ماها نیز ممکن است باشد و در برخی مخالفان هم باشند. این‌گونه نیست که بگوییم فقط حکومتی در مقابل ما هست و مشکل فقط حکومت است و اگر این حکومت را برداریم، مسئله رفع و رجوع می‌شود. واقعاً بخشی از مشکلاتی که در حکومت است، ریشه در باورها و الگوهای رفتاری‌ای دارد که در ما و در نخبگان اجتماعی و سیاسی هم کم و بیش خود را نشان می‌دهد. بنابراین این جاست که من بر پوشش‌های درازمدت اجتماعی تأکید می‌کنم تا جامعه دچار یک دگردیسی عمیقی شود. این شرایط هم از طریق فعالیت‌های حرفه‌ای، صنفی و مدنی و سمنی و محلی و شهری و استانی و قومی و رشد سازمان‌یابی اجتماعی صورت می‌پذیرد. این فعالیت‌ها می‌تواند در توسعه عمیق اجتماعی مؤثر شود و جامعه را برای داشتن یک شکل مناسب حکومت آماده می‌کند. البته من معتقد نیستم که برانزده جامعه ما همین حکومتی است که وجود دارد. محتوای خیلی بهتری هم در جامعه ما وجود دارد که این برنامه‌ها و حکمرانی برانزده آن نیست؛ بنابراین معتقد نیستم که هر چه هست از خود جامعه است. نه، واقعاً بخشی از این داستان‌ها یک نوع تحمیل، زور و استیلا است، نه اینکه همه این‌ها برخاسته از جامعه است. نخبه‌ها و همه ما باید در گفتارهای خود به تعبیر شما «صداقت» داشته باشیم و ببینیم چه می‌خواهیم و طرف واقعی کدام‌یک از گروه‌های اجتماعی هستیم. گروه‌ها باید بگویند به لحاظ ایدئولوژی، باورها، گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی‌ای که دارند آیا می‌توانند گروه کارگران را نمایندگی کنند. باید مسیر جامعه را جدی بگیریم. برای جامعه و با جامعه کار کنیم، کارهای اساسی و درازمدت و نه فقط در موسم‌های انتخاباتی. چه حاکمان که فکر می‌کنند مناظره‌هایی را برگزار کنند و شعارهایی بدهند و بعد هم بگویند تمام، و چه نخبگانی که فکر می‌کنند انتخابات را تحریم می‌کنند و بعد مشکلات حل می‌شود.

جامعه نیاز به آرامش فعال، کوشش مداوم، سرمایه‌گذاری، ابتکارات خلاق، کمک به توسعه بنیان‌های تربیتی و آموزشی و تمرین همبستگی اجتماعی، تمرین گفت‌وگو، فعالیت‌های مدنی، تمرین عقلانیت ارتباطی و ایجاد پایه‌ها و بنیان‌های اخلاقی، معرفتی و صنفی و حرفه‌ای و شهری و مدنی دارد که بتواند آمادگی یک سبک زندگی دموکراتیک، یک عرف مدنی و یک زیست سیاسی شرافتمندانه‌تر، عقلانی‌تر و همراه‌تر با دنیا را برای خود در آینده داشته باشد. این تنها راهی است که به نظر من پیش روی ما مانده است. باید به پروژه‌های کوچک‌مقیاس برگردیم؛ یعنی پروژه‌های کوچکی که از حرفه، محله، شهر، و صنف، از گروه‌های نسلی و قومی و طبقاتی و جنسیتی شروع شود. پروژه‌های کوچک است که برنامه و طرح بزرگ ایران را محقق می‌کند. اگر این پروژه‌ها درست اجرا شود، برآیند آن‌ها می‌تواند طرح آزادی، طرح ناتمام توسعه، طرح رفاه اجتماعی و برابری و کیفیت زندگی در کل جامعه ایران را به سطح رضایت‌بخشی برساند. ■

حکومت‌ها، بخشی از حکومت است که با مردم سر و کار دارد و مجبور است به نوعی به خواسته‌های جامعه توجه کند، پاسخ‌گوی مطالبات جامعه باشد، بخشی از مشارکت‌ها را به جامعه بدهد، در بخش‌هایی از مدیریت شهری، تأمین اجتماعی و سلامت. اما دست راست حکومت سرکوب می‌کند، نگاه امنیتی دارد، رانت‌ها و ایدئولوژی‌ها را مراقبت می‌کند و این تعارض در خود دولت هم به وجود می‌آید.

■ با توجه به آنچه در ۲۸ خرداد (چه پیروزی نامزد راست‌گرایان و چه چنددستگی در جبهه‌های معترضان، از اصلاح‌طلبان تا تحریمیان) رخ داد و با توجه به تفرق نیروهای مخالف، آیا جریان حاکم حکمرانی ساده‌ای در پیش خواهد داشت؟

نه، اصلاً. محتوای جامعه همچنان بی‌قرار است و هر چند هم دیر شده است اما باز لازم است شکل اداره جامعه با این محتوا متناسب باشد. اگر با جامعه هم‌زمان نشوند و بیش از اندازه از زمانش بگذرد، مشکل ساز می‌شود. اگر حکومت بیش‌از اندازه درگیر رانت و ایدئولوژی شود، و صدای جامعه را نشنود، زمان اصلاح را از دست می‌دهد. تحلیل‌هایی که برخی درباره آرای باطله می‌دهند. اگر آن دست راست‌ها که عرض کردم به دلیل همان منافع و رانت‌ها، ریاست و قدرت و مسائل مختلف دیگر مانع این شوند که صدای جامعه و گروه‌های اجتماعی، ضجه‌ها، ناله‌ها و درد و رنج‌های جامعه، مرارت‌های اجتماعی، شنیده شود، سیستم دچار فرایند خودتخریبی می‌شود. سیستم‌هایی که دچار خودویرانگری می‌شوند و نمی‌توانند خود را بهبود ببخشند، طبعاً هزینه‌های تغییرات اجتماعی را خیلی بالا می‌برند و در آن صورت ایران دچار مصایب بیشتری می‌شود. سیستم اندام‌های حسی و حسگرهای کوچک خود را دائماً قطع می‌کند و دور می‌اندازد.

در شرایط سخت این‌گونه نیست که مردم فارغ‌البال بنشینند و مصلحت خود را بررسی کنند. آن موقع همه به دنبال منافع خودشان خواهند بود؛ بازی بازنده‌بازنده و مخرب خواهد بود و بسیاری از دستاوردهای دهه‌های مختلف پوشش‌های اجتماعی، مدنی، فکری و حتی انباشتی که در جامعه اتفاق افتاده، از بین می‌رود. در طول سال‌ها زیرساخت‌هایی در کشور انباشته شده، استانداردهای حرفه‌ای در جامعه توسعه یافته است. اگر صورت درست سیاست‌ورزی به‌موقع فراهم نشود، این امکانات و زیرساخت‌ها هم نطفه می‌شود. این هم خطری است که پیش روی آینده ما است. ما مسیر پرمخاطره‌ای پیش رو داریم. در جامعه عدم‌اطمینان‌ها و عدم قطعیت‌هایی وجود دارد و برای کنترل این عدم قطعیت‌ها و برای محافظت از آینده ایران، همچنان نوعی کوشش از طرف جامعه و ایجاد یک سپهر عمومی و فشاری لازم است تا حکومت را به عقلانیت و سازگاری با جامعه و واقع‌گرایی با دنیا سوق بدهد. ما همچنان امیدواریم که چنین تغییراتی در دولت به وجود بیاید. اگر هم به وجود نیاید، همچنان جامعه ایران به مسیر خود ادامه خواهد داد.

■ یکی از مسائلی که انتخابات ۱۴۰۰ را با ۱۳۹۲ متفاوت کرده عدم توجه به گروه‌های مرجع بود؛ آیا این به معنای بلوغ اجتماعی در دوره بحران است یا به معنای فروپاشی اعتماد به گروه‌های مرجع؟

تصور من این است که آرای باطله، حتی رای ندادن در انتخابات نشان از یک بلوغ شهروندی در جامعه دارد؛ نشان از گذری که در بخش‌هایی از جامعه وجود دارد که نمی‌خواهند سوار کامیون‌های سیاسی شوند. این‌ها با رأی باطله خود بیان کردند که ما کارگران سیاسی نیستیم که بر کامیون‌های سیاست سوار شویم و رنج پیاده رفتن را بر خودمان هموار می‌کنیم. ما پیاده می‌رویم، ولی پرولتاریای سیاسی شما نمی‌شویم. این حرکت سیاسی نیز در خود نوعی امید فعال دارد که با تنش هم توأم است، رنج و سختی هم در خود دارد؛ اما همچنان یک امید فعال است و مقدماتی را فراهم می‌کند. عدم مشارکت به این معنا که این بازی در حدی معنادار نبوده است که شرکت کنند و قواعد بازی را درست نمی‌دانستند. این‌ها انتقادهای اساسی دارند و همچنان می‌خواهند با روش مسالمت‌آمیز و بدون خشونت خواسته‌های خود را دنبال کنند و در نتیجه رأی نمی‌دهند و یا رأی باطله می‌دهند. البته این مسئله برای تحریم‌کنندگان هم می‌تواند دلالت‌های خوبی

[انتخابات و اقتصاد]

تقلیل توسعه به توزیع، دامن زدن به پوپولیسم است

«توسعه با راهبرد یکدستی و همدستی قدرت» در گفت‌وگو با کمال اطهاری

الگوی توسعه، دولت توسعه‌بخش، دولت انتظام‌بخش، لزوم استفاده از فشرده دانش بشری، تلاش روشنفکران برای جامعه، مفاهیمی است که مدت‌هاست کمال اطهاری، پژوهشگر اقتصاد سیاسی بر آن‌ها تاکید دارد. او معتقد است که پریشان‌گویی سیاسی‌ها از مسیر توسعه به دلیل بی‌توجهی آن‌ها به دانش است و باید آن‌ها به مسیر بازگردند. این گفت‌وگوی انتقادی را بخوانید.

باشد- نکاتی را عنوان می‌کنم. اخیراً هم مدعی‌اند کسانی که می‌خواهند با آن‌ها کار کنند، در سایتی طرح یا نظر خود را ارائه دهند؛ دولتی که نداند با چه کسی می‌خواهد همکاری کند، معلوم است فاقد خصیصه پایه‌ای برای توسعه است و یکدست شدن هم گشایشی ایجاد نمی‌کند. اما آنچه مهم است اینکه در جهان امروز، دولت یکدست از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نداریم؛ یعنی دولت یکدست موفق نداریم؛ ممکن است در حوزه سیاسی یکدستی وجود داشته باشد و نمونه‌های موفقش چین و کره جنوبی است اما از لحاظ اقتصادی و اجتماعی به هیچ‌وجه واژه یکدستی معنا ندارد. البته در سیاست هم یکدستی باعث بروز فاشیسم شد و آثارش را دنیا دید همان‌طور که شعار دهان‌پرکن «ناسیونال سوسیالیسم» چنین شد.

■ به نظر می‌رسد نگاه آن‌ها به چین است، مشخصه الگوی چین چیست و چقدر بر شرایط اجتماعی ایران منطبق است؟

دولت یکدست از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کره شمالی است و معنایش را در دهه ۱۹۳۰ آنتونیو گرامشی عنوان می‌کند که دولت‌های مدرن همه دولت‌های «مدغم» هستند که در نهایت دولت یکپارچه می‌شوند. دولت مدغم یعنی با طبقات اجتماعی ادغام و یکپارچه شده‌اند. دولت مدرن دولتی است که طبقات مختلف اجتماعی را با اقتدارش قانع می‌کند؛ اقناع و اقتدار در دولت‌های توسعه‌بخش مثل چین و کره جنوبی به خوبی دیده می‌شود و هیچ‌کدام از این دولت‌ها طبقات اجتماعی را حذف نکرده‌اند تا یکدست شوند و اتفاقاً دولت‌های جدید همین کار را می‌کنند. طبقات اجتماعی، به‌خصوص طبقات اصلی یعنی بورژوازی و طبقه کارگر و حقوق‌بگیران را قانع می‌کند به مسیر توسعه‌بخشی که دارند، ادامه دهند و به این ترتیب این قدرت یکدست بقا پیدا می‌کند. یکدستی به معنای پافشاری و احکامی از پیش تعیین شده نیست. یکدستی سیاسی یعنی یک نوع مهندسی اجتماعی با مشارکت این طبقات در قالب یک الگو و برنامه توسعه. طبقات اجتماعی که قانع شدند، یعنی جامعه مدنی قانع شده است. اینکه دولت یکدست از لحاظ سیاسی به صورت منصفانه‌ای توزیع و بازتوزیع ثمرات فعالیت‌های اجتماعی را انجام می‌دهد و رشد اقتصادی پیوسته و توسعه پایدار را دارد. اینکه توزیع و بازتوزیع در سطح طبقات و در سطح جغرافیایی منصفانه است و نمی‌گذارد مناطق محروم بمانند و سکونتگاه‌های غیررسمی شکل بگیرد. حقوق زنان را پامال نمی‌کنند، حقوق کارگر را به پای بورژوازی پامال نمی‌کند یا بورژوازی را سرکوب نمی‌کند و به جای مداخله‌گری، انتظام‌بخش است و روابط جامعه مدنی را سر و سامان می‌دهد. جامعه مدنی کشورها به این دلیل این دولت‌ها را قبول می‌کند که می‌بیند اگر بخواهند در یک فرایند ۲۰۰ یا ۳۰۰ ساله مثل کشورهای مرکزی سرمایه‌داری به توسعه برسند، زمان‌بر است و از پا می‌افتند و حتی ممکن است تجزیه شوند. از طرفی چون می‌خواهند به فرایند سرعت ببخشند و جامعه مدنی هم قانع شده که این فرایند یک فرایند در مسیر توسعه است، یکدستی را در حوزه سیاسی قبول می‌کنند. مثلاً تمام کشورهای آسیای شرقی از جمله چین اصلاحات اقتصادی‌شان را از روستا آغاز کردند. به روستاها اجازه دادند در چارچوب تعاونی‌ها فعالیت

■ اخیراً گرایش‌های با خلط دو راهبرد «همسویی» و «یکدستی» در قدرت، می‌گوید با «یکدستی» از کان و نهادهای قدرت، موانع توسعه در کشور به سرعت رفع و پیشرفت و رونق اقتصادی حاصل می‌شود. مبنای استدلال این گروه چیست و چرا فکر می‌کنند با یکدست شدن قدرت در ایران توسعه اتفاق می‌افتد؟

جرالد میرر، اقتصاددان توسعه می‌گوید کمیاب‌ترین عامل توسعه دانش است و واقعیت این است که هرچه می‌گذرد این عامل کمیاب در حوزه سیاسی ما حتی کمیاب‌تر می‌شود. این پریشانی ناشی از بحران‌هایی است که سیاست‌های غلط گذشته آن را به وجود آورده و کم‌کم راه رفتن گذشته را نیز فراموش می‌کنند. نمود این بی‌دانشی‌ها واژه «دولت یکدست» است که الان بسیاری به آن معتقد شده‌اند. یک جناح قدرت را به دست گرفته و یکدستی قدرت را در عمل معنا کرده، دو سه سالی است که نغمه این یکدستی را ساز کرده بود و با شگفتی بسیار در جناح مخالف هم توجیه‌گرانی پیدا شده‌اند که با استفاده نادرست از واژگانی مثل «بناپار تیسیم» این دولت را توجیه کنند. من برای اینکه این افراد از این اشتباه بیرون بیایند و مسیر توسعه‌بخش را در پیش بگیرند - هر چند ناامیدم از اینکه حوزه سیاسی گوش شنوایی داشته

چرا باید خواند:
دولت سیزدهم چگونه
می‌تواند به شعارهای
توسعه‌ای و ضد فساد
خود عمل کند و چه
راهی باید در پیش
بگیرد؟ این گفت‌وگو را
بخوانید.



تمام کشورهای آسیای شرقی از جمله چین اصلاحات اقتصادی‌شان را از روستا آغاز کردند. به روستاها اجازه دادند در چارچوب تعاونی‌ها فعالیت کنند، برایشان برنامه و نقشه راه گذاشتند تا زودتر توسعه پیدا کنند نه اینکه کارگران بهای توسعه بخش‌های دیگر را بدهند.

عناصر دولت فراطبقاتی اند و خودشان عناصر بناپار تیسیم هستند. حالا عده‌ای می‌گویند اگر بناپار تیسیم حاکم شود، خوب است! اگر می‌خواست خوب شود تا حالا شده بود. باید با این خطا مقابله شود. اگر این دولت‌ها می‌خواهند باقی بمانند بایستی خود را به یک دولت یکپارچه تبدیل کنند و آن هم با یک برنامه مشخص توسعه که جامعه را قانع کنند. اقناع ممکن نیست مگر اینکه نماینده همه طبقات در حاکمیت حضور داشته باشد و این هم با فراخوان مدیریت امکان‌پذیر نیست.

■ آیا ما ناظر به بن‌بست اقتصاد ایران در هستیم که عده‌ای از بناپار تیسیم می‌گویند: توجیه این افراد چیست؟

درک رایج از بناپار تیسیم در روشنفکران رسمی ما در کی ناقص و نادرست است. دولت فراطبقاتی دولتی است که نمایندگی طبقات اصلی جامعه یعنی بورژوازی و حقوق‌بگیران را ندارد. قبلاً مزدبگیران عمدتاً همان پرولتاریا یا کارگران صنعتی بودند ولی الآن به خاطر گسترش بخش‌های خدماتی، وسعت بسیاری دارند.

نگاهی به اول انقلاب کنید، بورژوازی صنعتی رانده، اموال آن‌ها مصادره و برخی اعدام شدند؛ بانک‌ها ملی شد که مبنای بورژوازی دولتی است، شوراها و تشکلهای صنفی ممنوع شد و به این ترتیب دولت جدید همه نمایندگان طبقات را کنار می‌گذارد و حتی نمی‌توانید نماینده دهقانان را که طبقه بزرگی در ایران بوده، در دولت پیدا کنید. البته این پدیده در دیگر کشورها نیز دیده می‌شود؛ دهقانان معمولاً نماینده مستقیم در نظام‌های سیاسی ندارند. منظور من این است که دولت فراطبقاتی بوده، البته نماینده اقشاری که بخشی از قدرت را در دست داشتند، نماینده بورژوازی تجاری، خرده‌بورژوازی سنتی و روشنفکران از گانیک و روحانیت که دست بالا را در قدرت داشتند، بود. اما از همان ابتدا برخوردهای سرکوبگرانه با بقیه طبقات و اقشار شروع شد و حالا این برخوردها به جناح‌های درون حاکمیتی یعنی اصلاح‌طلبی رسیده است.

دولت اصلاحات که سر کار آمد توانست بخشی از خرده‌بورژوازی مدرن را راهبری کند. در پایان دولت هفتم، مشخص شد که در این دولت هم با گرتبه‌برداری از نولیبالیسم طبقه کارگر به پای بورژوازی دولتی و مدرن قربانی شده و همین باعث واکنش‌هایی شد. به‌علاوه موضوع تراکم‌فروشی و بحرانی شدن وضع مسکن در دهه ۱۳۷۰ که باعث شورش‌های شهری شد، برخی از اصلاح‌طلبان را به فکر فرو برد. زودتر از آن مرحوم مهندس سبحانی نسبت به این موضوع هشدار داده بود که ممکن است گرایش بخشی از مردم به طرف جریانی که تمامیت‌خواه می‌نامیدند، پیش آید. سعید حجازیان

کنند، برایشان برنامه و نقشه راه گذاشتند تا زودتر توسعه پیدا کنند نه اینکه کارگران بهای توسعه بخش‌های دیگر را بدهند. آن‌ها یک‌مرتبه آزادسازی نکردند، باز کردن اقتصاد را طبق برنامه‌ای که مدام بازبینی می‌شد، از مناطق آزاد شروع کردند. در این جادولت یک‌دست توسعه‌بخش و فراطبقاتی بود ولی ضد طبقات نبود بلکه یکپارچه‌کننده فعالیت طبقات در جهت توسعه بود. ولی ما چنین ویژگی‌ای را در ایران نداریم و تاکنون هیچ دولتی جز یک دوره دولت اصلاحات، دارای چنین ویژگی‌ای نبوده است.

■ دولت جنگ چطور؟

البته دوره جنگ، دولت توسعه‌بخش بود، اما اجازه ندادند که این دولت حتی برنامه نداشته باشد و همان جناحی که جزو دولت یک‌دست است، مانع شد. نشانه‌اش بازگشت به دهه اول انقلاب و انحلال سازمان برنامه و بودجه به وسیله محمود احمدی‌نژاد بود؛ همان توقع وجود داشته و الآن هم چنین است. یک‌دستی از جانب این جناح یعنی حتی سازمان مدیریت هم نباشد و حوزه سیاسی هرکاری دلش می‌خواهد، بکند. یعنی حداقل توفیق بین منافع مختلف وجود نداشته باشد. این طرف هم عده‌ای گفتند این بناپار تیسیم است. واژه بناپار تیسیم را کارل مارکس به کار برده و این‌ها با ملغمه‌ای می‌خواهند به خورد جامعه دهند. البته جامعه این‌طور نیست که این تحلیل‌های ابتدایی را قبول کند. مارکس وقتی واژه بناپار تیسیم را به کار می‌برد برای دولت فراطبقاتی که بعداً انگلستان این را بسط می‌دهد و سپس گرامشی به آن اشاره دارد، توضیح می‌دهد و می‌گوید دولت فراطبقاتی کی بروز می‌کند و کی در تاریخ برمی‌آید؟! موقعی که طبقات اصلی جامعه هیچ‌کدام نمی‌توانند هم‌مونی اعمال کنند - منظور طبقه بورژوازی و طبقه کارگر است - نمی‌توانند به حداقل توافق برسند، دولت فراطبقاتی بالای این طبقات می‌آید که نمونه‌اش دولت لونی بناپارت، برادرزاده ناپلئون بود. یک نمونه دولت فراطبقاتی، حکومت محمدرضا شاه بود. به جای اینکه طبقات را که خواستار دموکراسی بودند در حوزه سیاسی مشارکت دهد، معکوس عمل کرد و حزب رستاخیز را تأسیس کرد و در نهایت سقوط کرد؛ طبقات خواستار این بودند که در قدرت حداقل به‌صورت مشورتی هم که شده مستقیماً حضور داشته باشند ولی شاه آن‌ها را کنار زد و این شکاف در بالا و واکنش در پایین باعث شد سقوط کند. در دولت شوروی هم این اتفاق افتاد؛ دولت شوروی یک‌دست بود، وقتی جامعه پیشرفت کرد، طبقات پیچیده شدند و خواستار وارد شدن در قدرت شدند و خواستار دولت انتظام‌بخش و مشارکت در قدرت شدند، دولت نتوانست طبقات را با برنامه توسعه‌اش قانع کند و برنامه‌های توسعه‌اش هم مداوم شکست خورد و فروپاشید.

■ چه زمانی دولت فراطبقاتی ضد توسعه می‌شود؟

دولت‌های فراطبقاتی به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی دولت فراطبقاتی دسته توسعه‌بخش و عامل و دسته دیگری ضد توسعه و مانع رشد است. در ایران همیشه دولت فراطبقاتی بوده چون تشکلهای سیاسی هم تشکل بورژوازی و هم طبقه کارگر مشترک است و از مشارکت این‌ها حتی در فرآیند تولید هم جلوگیری شده است. در دولت توسعه‌بخش ژاپن، در فرآیند تولید شوراها کارگری مستقیماً دخالت دارند و در کره جنوبی و چین هم چنین است. از طرف دیگر بورژوازی در شوراها اقتصاد و شوراها محلی شرکت دارد و خودمختاری‌ها با تمرکززدایی در چین برای جهان مثال‌زدنی و آموختنی است اما تشکلهای سیاسی در ایران که هم کارگراسی و هم سرمایه‌دار سیاسی است، اجازه یکپارچگی حوزه سیاسی را با جامعه مدنی نداده و به یک دولت فراطبقاتی ضد توسعه تبدیل شده و توسعه‌بخش نیست. به جای تحلیل‌های مغلو، بینیم چگونه یک دولت فراطبقاتی را به دولت توسعه‌بخش تبدیل کنیم. بناپار تیسیم یا توسعه با یک‌دستی قدرت نتیجه بی‌دانشی در توسعه است. همه این‌ها که در حوزه سیاسی ما حضور دارند،

به سر نوشت آلمان
و ژاپن نگاه کنید؛
اگر اراده ملی نبود
باید هنوز هم از
شکست جنگ دوم
جهانی سر بلند
نکرده بودند و این
سویه وضعیت
افغانستان و
سوریه نگاه کنید.
این وضعیت
متفاوت نتیجه
بلوغ جامعه
است و در این
شرایط به‌تاکید
ساماندهی وظیفه
روشنفکران است

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▲ کمیاب‌ترین عامل توسعه دانش است و واقعیت این است که هر چه می‌گذرد این عامل کمیاب در حوزه سیاسی ما حتی کمیاب‌تر می‌شود.
- ▲ الگوی توسعه‌بخش به معنای یک‌دستی در حوزه سیاسی نیست. این دولت‌ها دارای برنامه جامعی برای توسعه هستند که فشرده دانش بشر را در این زمینه حمل می‌کند.
- ▲ یک‌دستی به معنای پافشاری و احکامی از پیش تعیین شده نیست. یک‌دستی سیاسی یعنی یک نوع مهندسی اجتماعی با مشارکت این طبقات در قالب یک الگو و برنامه توسعه؛ طبقات اجتماعی که قانع شدند، یعنی جامعه مدنی قانع شده است.
- ▲ وظیفه روشنفکران جامعه مدنی است که بر این نامیدی در مورد آینده با سرگشتگی و آنومی ایجاد شده در جامعه به وسیله دولت فائق آیند و با ارائه یک برنامه جایگزین، به مردم یک اراده ملی مردمی ببخشند و این‌ها نمی‌توانند از این وظیفه شانه خالی کنند، همان‌طور که روشنفکران مشروطه شانه خالی نکردند.

هم هشدار داده بود که اگر وضعیت چنین پیش برود با بنایار تیسیم روبه‌رو خواهیم شد.

من در پاسخ کوتاهی نوشتیم دولت جمهوری اسلامی ایران فراطیقاتی است؛ درست است که یک جریان تمامیت‌خواه تقویت می‌شود اما نامش بنایار تیسیم نیست و در نهایت احمدی‌نژاد به‌صورت پوپولیستی بر سر کار آمد. آن دولت پوپولیستی بود اما بنایار تیسیتی نبود. نوع جدیدی از دولت فراطیقاتی با احمدی‌نژاد در ایران شکل گرفت. همان زمان در ماهنامه «مهرنامه» دو مقاله نوشتیم: یکی «چون کشتی بی‌لنگر کز می‌شد و مژ می‌شد» و دیگری «جاق سرد» و خرده‌بورژوازی سنتی را که قبلاً پیرو خرده‌بورژوازی تجاری بود و اصولگرا نامیده می‌شد، نقد کردم. من آن زمان گفتم که دولت آقای احمدی‌نژاد نوع جدید دولت فراطیقاتی است که از دل خرده‌بورژوازی سنتی آمده یا حتی منقطع شده. خرده‌بورژوازی در دوره پهلوی وابستگی فکری‌اش به بورژوازی تجاری سنتی بود و مسئله تأمین اجتماعی فراگیر نشده بود و یک رابطه استاد-شاگردی بین خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی تجاری برقرار بود. این تبعیت فکری در طول دوره جنگ با بالا گرفتن حضور خرده‌بورژوازی سنتی در میدان جنگ و رشد آن‌ها، نمی‌خواستند از بورژوازی تجاری تبعیت کنند و سهم می‌خواستند. در واقع در دهه ۷۰ یک تقسیم‌بندی می‌بینید بین اصولگراها با تجارت سنتی و با محوریت روحانیت مبارز، و روحانیون مبارز که با خرده‌بورژوازی مدرن پیوند پیدا کرده و می‌خواستند در دولت اصلاحات جریان توسعه جدید را به‌سامان کنند. در دولت اصلاحات به‌نوعی سر خرده‌بورژوازی سنتی بی‌کلاه ماند و احمدی‌نژاد نماینده آن‌ها بود و بعداً بسیار عجولانه خواستار این شد که آن‌ها را کنار بزند و خودش در رأس باشد. پیش‌بینی آقای حجازیان که دموکراسی تهدید می‌شود، درست بود اما به‌کار بردن واژه بنایار تیسیم نادرست بود. به‌رحال عواقب برخورد احمدی‌نژاد با اقتصاد، سیاست، سیاست جهانی، انحصار قدرت و ثروت برای نظام ایران بسیار سنگین تمام شد و هنوز عواقب آن را می‌بینیم و تکرارش دیگر موردی ندارد.

■ آیا این یکدستی در نهایت به بقای جامعه و اقتصاد می‌انجامد یا آغاز مشکلات دیگر است؟

به این توجه کنید! جریانی که از شکست‌های دوره یکدستی قدرت در زمان احمدی‌نژاد بیرون آمد و تلاش کرد خود را دوباره احیا کند، طیف سازندگی بود اما آن‌ها هم نتوانستند از این فرصت تاریخی درست استفاده کنند، برنامه‌های نداشتند تا توسعه و رفاه را توأم برای ایران فراهم کنند و شکست‌ها مردم را از این جریان که کاریکاتوری از سازندگی دهه ۷۰ بود، دور کرد. حال که اصولگراها دوباره می‌خواهند قدرت را کاملاً قبضه کنند، باز عده‌ای از طیف منتسب به کارگزاران نغمه بنایار تیسیم سر داده‌اند و عجیب است که می‌گویند اولین بار است که ما این را می‌گوییم. به‌کار بردن مفاهیم روشنفکری در مورد حاکمیتی که فراطیقاتی است، نادرست است. در ۲۰ سال اخیر طبقات اصلی نتوانسته به حاکمیت وارد شود و بسیاری حتی جایگاهشان را از دست داده‌اند. به اعتراض‌های امروز کارگران نگاه کنید، همه این‌ها ریشه در شرکت‌های پیمانکاری نیروی انسانی دارد و حالا کار به استخوان کارگران رسیده است. اعتصاب نشان‌دهنده حضور نیست؛ به‌خاطر عدم حضور در دولت اعتصاب می‌کنند. این‌ها نماینده‌های ندارند، سندیکا، تشکل، ندارند که مثل کره جنوبی و چین در مدیریت شرکت داشته باشند تا بتوانند رقابتی تولید کنند. در ایران اینها حتی در فرایند تولید مشارکت ندارند چه برسد به اینکه بخواهند در فرایند سیاسی و تصمیم‌گیری باشند. بورژوازی متوسط را هم که احمدی‌نژاد قلع و قمع کرد و روحانی هم هیچ‌وقت بورژوازی متوسط را پرورش نداد. تنها دولتی که می‌توانست خصلت فراطیقاتی دولت را به دولت توسعه‌بخش تبدیل کند، دولت آقای

خاتمی بود که آن هم نتوانست به بلوغ برسد. به این توجه کنید که دولت توسعه‌بخش طبقات را یکپارچه می‌کند، هر چند نمایندگان مستقل طبقات به صورت احزاب وجود نداشته باشد. دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی این ویژگی را نداشتند و این‌ها دولت‌های فراطیقاتی بودند که مانع رشد نیروهای مولد یا مانع رشد اقتصادی بودند. این‌ها دولت فراطیقاتی مانع رشد بودند نه فراطیقاتی توسعه‌بخش؛ یکی به خاطر انحصارطلبی و دیگری به خاطر نوستالژی نئولیبرالیسم یا گرتبه‌برداری مبتذل از نئولیبرالیسم به صورت نئوفئودالیسم عمل کردند. حالا در نتیجه این تضادها و تقابل‌ها حاکمیت تصمیم گرفته که یک جناح را کنار بگذارد و جناح دیگر دولت یکدست تشکیل دهد. مجلس بازدهم هم به این شکل است؛ ۲۲۰ نماینده از ۲۷۰ نماینده زیر چتر اصولگرا قرار دارند. حاکمیت به دلیل ترس از آینده و اینکه نمی‌تواند الگوی نوین قانع‌کننده‌ای به جامعه ارائه کند، و چون بارها صدای «دیگه تمومه ماجرا» را شنیده، به سمت یکدستی روی آورده است؛ البته شرایط منطقه هم در این رویه بی‌تأثیر نبوده است.

■ با همراهی حاکمیت چقدر دولت جدید می‌تواند به شعارهای توسعه‌ای خود عمل کند؟

دولت و حاکمیت باید یک الگوی قانع‌کننده به جامعه ارائه دهند؛ اینکه حریف شما قانع شده باشد که قدرت نظامی دارید هیچ‌وقت برای بقا کافی نیست. شوروی قدرت برتر نظامی بود، حریف هم به نسبت قدرت نظامی‌اش قانع شده بود اما فروپاشید. باید مردم قانع شوند که الگوی توسعه‌بخش دارند. البته همین دولت اصولگرا هم درون خود طیف‌های مختلفی دارند و باید بدانند که این آخرین فرصت آن‌هاست. اگر فرصت‌ها از دست برود، می‌تواند دوره زوال سرعت گیرد، می‌تواند اتفاقات عجیب و پیش‌بینی‌نشده‌ای رخ دهد. باید ببینیم آیا این دولت می‌تواند فرصت آخر را به شکست آخر نرساند.

■ الگوی مورد استناد این دولت چیست؟

دولت جدید هم فاقد الگو و فاقد دانش لازم برای توسعه است؛ دانش خلق الساعه بعد از تشکیل دولتی در آن دمیده نمی‌شود. حوزه سیاسی ما استاد گرتبه‌برداری ساده بوده از الگوهایی که به نظرش موفق می‌رسیده است. زمانی از برنامه‌ریزی الگو گرفتند؛ برنامه‌ریزی یعنی به صلاح جامعه و توسعه جامعه عمل کردن و این با استقلال و توان سازمان برنامه و برنامه‌ریزی جامع ممکن است؛ طیفی در اصولگرا که از ابتدا با برنامه‌ریزی و حتی سازمان برنامه مخالف بودند، بعدها در دوره قدرت خواستند این سازمان را منحل کنند. گرتبه‌برداری دوم بعد از فروپاشی اقتصاد دولتی یا سوسیالیسم دولتی از نئولیبرالیسم بود؛ این گرتبه‌برداری هم ساده‌انگانه بود و مبانی لازم برای آن فراهم نشده بود تا بتواند از نیروهای رقابتی بازار استفاده کند و در نهایت به قدرت خصلتی انجامید و نئوفئودالیسم را بنیاد نهاد. یا تراکم‌فروشی که نتیجه آن به‌بازار سپاری جامعه بود به جای به‌بازار سپاری اقتصاد؛ این‌ها اقتصاد را به رانت و جامعه را به بازار سپردند. در دولت احمدی‌نژاد این ملغمه از یک طرف به نقدی کردن یارانه تبدیل شد به‌همراه یک سیاست نئولیبرالی به همراه انحلال بورژوازی متوسط و رشد خصلتی‌ها و دولتی کردن‌های بیشتر اقتصاد و باز کاریکاتوری این را در دولت روحانی داشتیم در کنار نوستالژی‌ای از نئولیبرالیسم. الان که چین به کارگاه صنعتی جهان و اولین صادرکننده جهان تبدیل شده، دولت جدید گرتبه‌برداری از روش چین را در دستور کار قرار می‌دهد و این‌ها غفلت می‌کنند که چین الگوی دولت توسعه‌بخش را در دستور کار دارد. ژاپن، کره جنوبی و چین الگوی دولت توسعه‌بخش دارند. الگوی توسعه‌بخش به‌معنای یکدستی در حوزه سیاسی نیست. این دولت‌ها دارای برنامه جامعی برای توسعه هستند که فشرده دانش بشر را در این زمینه حمل می‌کند. من بارها این را گفته‌ام که الگوی توسعه در ژاپن فشرده دانشی است که دولت توسعه‌بخش آلمان به‌کار برده بود. لنین هم الگوی

ادبیات توسعه
در جهان تولید
شده، کشورهای
مختلف از آسیای
شرقی تا اروپا، آن
را مستند کرده‌اند؛
تجارب چپ و
راست در بانک
جهانی و در ادبیات
دانشگاه‌های
بزرگ دنیا موجود
است؛ الان دانش
بشر بسیار غنی‌تر
شده و روشنفکران
باید آستین بالا
بزنند

دولت مدرن دولتی است که طبقات مختلف اجتماعی را با اقتدارش قانع می‌کند؛ اقناع و اقتدار در دولت‌های توسعه‌بخش مثل چین و کره جنوبی به خوبی دیده می‌شود و هیچ‌کدام از این دولت‌ها طبقات اجتماعی را حذف نکرده‌اند تا یکدست شوند و اتفاقاً دولت‌های جدید همین کار را می‌کنند.

اقتصادی اجتماعی تمام نهادهای امروز ما را روشنفرکان مشروطه و سپس شاگردانشان ساختند. ما این توانمندی را به صورت بالقوه در روشنفرکانمان داریم ولی تاکنون به دلیل ایدئولوژی‌زدگی یا سیاست‌زدگی چنین نکرده‌اند. ما باید از این بلاهت بگریزیم و دانش را به جامعه بدهیم. دولت هم مختار است که به این دانش بشری گوش دهد یا امتناع ورزد.

اما نتیجه‌اش این است که جامعه اراده ملی-مردمی پیدا می‌کند و می‌فهمد چه باید بکند. به سرنوشت آلمان و ژاپن نگاه کنید؛ اگر اراده ملی نبود باید هنوز هم از شکست جنگ دوم جهانی سر بلند نکرده بودند و این سوبه وضعیت افغانستان و سوریه نگاه کنید. این وضعیت متفاوت نتیجه بلوغ جامعه است و در این شرایط به‌تاکید ساماندهی و وظیفه روشنفرکان است. اقشار و طبقات مختلف هم که در ایران وجود دارد برای همین است که ما یک برنامه جامع می‌خواهیم تا بتواند منافع مختلف طبقات و یک پیچیدگی را حمل کند و در مسیر توسعه جهت دهد. توانمندی امروز که از لحاظ فناوری و ارتباطات وجود دارد، قوت است، جامعه با فرهنگ و تجربه تاریخی بسیار بالا پشتوانه خیلی بزرگی است برای کار مشترک.

از طرفی نظام دولت توسعه‌بخش، الگو و مدل دولت توسعه‌بخش بسیار پخته‌تر و کامل‌تر شده و نحوه تلفیق برنامه و بازار مشخص‌تر شده است. اما اینکه ترکیب‌بندی چگونه باشد بحث و گفت‌وگوی حوزه روشنفرکان جامعه مدنی تا بورژوازی گرفته تا مزد و حقوق‌بگیران است که می‌بایست به این بپردازند. باید سیاه و سفید کردن‌ها که ایدئولوژی‌گودکانه است، کنار گذاشته شود. الان در جهان جامعه‌ای وجود ندارد که در آن نوعی از ترکیب برنامه و بازار ساماندهی نشده باشد. اروپا الگوی بسیار خوبی از یک دموکراسی پیشرفته است. ژاپن، کره جنوبی و چین الگوهایی هستند که دیرتر به مرحله توسعه پا گذاشتند. همه این تجربه‌ها جلوی پای ماست؛ چه از لحاظ ساماندهی ترکیب برنامه و بازار در مراحل مختلف توسعه، چه نحوه دموکراتیک شدن، نحوه منطبق شدن دولت توسعه به سیستم صنعتی و هم‌گامی اقتصاد و جامعه دانش‌محور. به‌قول زنده‌یاد محمدمامین قانع‌ی‌را، یارانه‌دادن و خصلت دستگیری از جامعه، نگه داشتن آن‌ها در حصار وضع موجودشان است؛ در حالی که جامعه مشارکت می‌خواهد و باید جامعه را با دانش توانمند کرد. روشنفرکان جامعه مدنی باید اصول را بشناسند و ترکیب‌بندی مناسب را با الگو برداری از نظام‌های توسعه‌یافته جهان با شرایط ایران خلق کنند و برای جامعه‌شان نوآوری ارائه دهند. اگر دولت می‌خواهد از زوال و فروپاشی خودش جلوگیری کند، اجازه کار به این افراد بدهد اما اگر اجازه هم ندهد عقب کشیدن معنی ندارد. این برخوردها راه‌گشای نحوه حضور بورژوازی در فرایند الگوی توسعه نیست؛ این بسته نه نجات اقتصاد و نه نجات دولت است. نهادسازی قواعدی دارد و تکلیف بسیاری از چیزها باید مشخص شود. روشنفرکان جامعه مدنی باید به جای اینکه نیرویشان را بگذارند و بودجه را نقد کنند، باید نیرویشان را بگذارند در مورد اینکه الگوی توسعه قابل انطباق با شرایط ایران چیست و سیاست اجتماعی شایسته برای ایران چیست؟ تقلیل مطالبه ملت از توسعه به توزیع، به جان گرفتن پوپولیسم دامن می‌زند و روشنفرکان جامعه مدنی ناخواسته در اثر سیاست‌زدگی جاده صاف‌کن پوپولیسم می‌شوند. ادبیات توسعه در جهان تولید شده، کشورهای مختلف از آسیای شرقی تا اروپا، آن را مستند کرده‌اند؛ تجارب چپ و راست در بانک جهانی و در ادبیات دانشگاه‌های بزرگ دنیا موجود است؛ الان دانش بشر بسیار غنی‌تر شده و روشنفرکان باید آستین بالا بزنند؛ هرچند که کار سختی است ولی من امید دارم، نه به خاطر دولت بلکه به خاطر ملت که دولت اجازه دهد پرورش اندیشه‌ها صورت بگیرد تا هم خود دولت‌ها از فروپاشی نجات پیدا کنند و هم درد و رنج ملت کمتر شود؛ اگر غیر از این عمل کنیم، روزهای دشواری پیش روی خواهیم داشت. ■

توسعه آلمان را برای شوری آن زمان پیشنهاد می‌کند ولی استالین آن را کنار می‌گذارد. الگوی دولت توسعه‌بخشی که ژاپن برمی‌دارد و کره جنوبی از ژاپن اقتباس می‌کند و آن را توسعه می‌دهد، با ساز و کارها و نهادها منطبق است؛ سازگاز با شرایط تاریخی و فرهنگی آن کشور نه در تضاد با فرهنگ و تاریخش. این یک مهندسی اجتماعی دقیق بر پایه دانش فشرده بشری است. بقیه کشورهای آسیای شرقی هم از الگوی آلمان و ژاپن اقتباس کردند و در نهایت چین تجربه‌های این‌ها را برمی‌دارد و در دوران اصلاحات با دولت توسعه‌بخش کار خود را آغاز می‌کند. چون اندیشه مارکسیستی بر چین حاکم است از نظریه‌های گرامسکی برای رابطه دولت با جامعه مدنی مدد می‌گیرند؛ از چیزی که گرامسکی به آن دولت مدغم یا یکپارچه با جامعه مدنی می‌گوید. یکپارچگی در مقابل یکدستی است. یکپارچگی یعنی دولت نمایندگان طبقات اصلی جامعه را در فرایند تصمیم‌گیری شرکت می‌دهد و با تمرکززدایی این دولت یکپارچه می‌شود. راز دوم موفقیت این است، از آن جا که می‌خواهند حرکشان برای توسعه سرعت داشته باشد یا عقب‌ماندگی‌ها را جبران کنند، نمی‌توانند ابتدا آزادی سیاسی را در حد کشورهای پیشرفته کنونی سرمایه‌داری ایجاد کنند. کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ۳۰۰ سال طول کشیده تا به دموکراسی بالغ برسند. البته در این مهندسی اجتماعی و الگو نمی‌شود سه قرن صبر کرد تا این بلوغ دموکراتیک در جامعه شکل بگیرد؛ برای همین نمایندگان جامعه مدنی در فرایند تصمیم‌گیری‌ها حضور دارند، شوراهای کارگری حداقل در فرایند تولید و تصمیم‌گیری برای رفاه اجتماعی نقش دارند و تمرکززدایی بسیار قوی ادامه دارد. من این ویژگی‌ها را در دولتی که می‌خواهد یکدست باشد، نمی‌بینم. برای همین دلخوشی به اینکه یکدستی، توسعه به‌همراه خواهد داشت، بی‌معناست. تاکید می‌کنم که یکدستی باید پیش‌تر بر اساس یک الگوی جامع و کامل صورت گیرد که نشانه‌هایی از این در جامعه امروز ما دیده نمی‌شود. من به این خاطر که تمایل ندارم درد و رنج جامعه‌مان بیشتر شود، امیدوارم این برنامه و اندیشه وجود داشته باشد و گرنه به قول مارکس جامعه به جایی می‌رسد که بالاخره پایان وحشتناک را به یک وحشت بی‌پایان ترجیح خواهد داد. جریان فقر، بیکاری، توسعه‌نیافتگی، گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی و بی‌آبی آدم‌ها به تأسف عمیق فرو می‌برد. پیش از اینکه دیرتر شود، این اراده باید در این دولت به وجود آید تا الگو و راهی پیدا کند. البته نیاز به نظرخواهی هم نیست، مردم نظرشان را مدت‌هاست که می‌گویند و اسناد برنامه‌ها موجود است. مثلاً در حوزه مسکن که قول ساخت یک‌میلیون مسکن در سال داده شده، به دو طرح جامع مسکن نگاه کنند و ببینند چگونه می‌شود این را اجرایی کرد و شیوه راه چگونه باید باشد؛ شاید بتوانند راه عافیت را پیدا کنند.

■ شما معتقدید که مخاطب اصلی برنامه، جامعه است نه دولت؛ جامعه چه ابزارهایی در اختیار دارد تا این مسئولیت را پیش ببرد؟ ارتباط ارگانیک که بین مردم، نهاد‌های مدنی و روشنفرکان باید باشد، چگونه است؟

من در صحبت‌های بسیاری این را عنوان کردم که مخاطب اصلی روشنفرکان جامعه مدنی باید خود جامعه باشد و نه دولت؛ چون دولت گوش شنوا ندارد و وقتی گوش شنوا ندارد و مردم ناامیدند، وظیفه روشنفرکان جامعه مدنی است که بر این ناامیدی در مورد آینده با سرگشتگی و انومی ایجاد شده در جامعه به وسیله دولت، فائق آیند و با ارائه یک برنامه جایگزین، به مردم یک اراده ملی مردمی ببخشند و این‌ها نمی‌توانند از این وظیفه شانه خالی کنند، همان‌طور که روشنفرکان مشروطه شانه خالی نکردند. آن‌ها هیچ‌وقت از ارائه الگوی توسعه به مردم و قانع کردن آن‌ها و نهادسازی‌های لازم برای توسعه دست برنداشتند و چون مدل و الگو داشتند می‌توانستند نهادسازی کنند آن هم نهادسازی‌هایی که باقی‌مانده؛ اساس مدنیت و روابط

● ● ●
اقناع و اقتدار
در دولت‌های
توسعه‌بخش مثل
چین و کره جنوبی
به خوبی دیده
می‌شود و
هیچ‌کدام از این
دولت‌ها طبقات
اجتماعی را
حذف نکرده‌اند تا
یکدست شوند و
اتفاقاً دولت‌های
جدید همین
کار را می‌کنند.
طبقات اجتماعی،
به‌خصوص
طبقات اصلی
یعنی بورژوازی
و طبقه کارگر و
حقوق‌بگیران
را قانع می‌کند
به‌مسیر
توسعه‌بخشی که
دارند، ادامه دهند
و به این ترتیب این
قدرت یکدست بقا
پیدا می‌کند

[جامعه‌شناسی سیاسی]

پایان انتخابات، آغاز راه

تله‌ای به نام توسعه آمرانه



مسعود سپهر

استاد دانشگاه

چرا باید خواند:

آیا اراده معطوف به

قدرت که می‌تواند

موتور توسعه باشد از

تاریخ و تجربه دیگران

به اندازه کافی آموخته

است؟ این مقاله را

بخوانید.

فصل انتخابات تمام شد؛ من از آن دسته افرادی بودم که در انتخابات شرکت کردم و سعی کردم با رأی خود بر نتیجه انتخابات تأثیر بگذارم. به عنوان یک دانش‌آموخته علم سیاست، می‌دانستم در صحنه رئالیسم سیاسی، قدرت حرف آخر را می‌زند و زد. حضور در انتخابات در واقع وظیفه اخلاقی بود که مرا وادار می‌کرد با تنها ابزاری که برایم مانده بود با یکپارچگی قدرت مخالفت کنم. زمانی «جان اکتون» گفته بود: «قدرت فسادآور است و قدرت مطلق، مطلقاً فاسدکننده». تنها قدرت می‌تواند قدرت را متوقف کند. این مفهوم در آیه شریف قرآنی: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا» (آیه ۶) «اِنَّ رَاةَ اسْتَفْنٰى» (آیه ۷ سوره علق) به صورت قاعده‌ای مطلقاً کلی به زیبایی بیان شده است. انسان به عنوان انسان و هر انسانی طغیان می‌کند، اگر احساس کند بی‌نیاز است؛ و این ربطی به اینکه دانشمند یا فیلسوف یا فقیه یا واجد هر صفت دیگری باشد، ندارد.

در وضعیت مقدر کنونی، همه عاشقان ایران نگران آینده هستند. در بسیاری از اظهارنظرهای پس از انتخابات شنیدیم که با یکپارچگی قدرت و رفع همه موانع بر سر راه اجرای برنامه‌های موعود، توسعه، شکوفایی، امنیت و عدالت نزدیک است؛ حال این گوی و این میدان. آیا واقعاً

امکان توسعه در این دوره جدید وجود دارد؟ مرور تجربیات تاریخی در کشورهای مختلف که از این مسیر به سوی توسعه رفته‌اند، می‌تواند تا حدود زیادی برای ما و برای دولتمردان فرای ایران آموزنده و راهگشا باشد.

واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که در بعضی کشورها، توسعه آمرانه در حوزه اقتصادی، توسط یک گروه متشکل و دارای قدرت نظامی و امنیتی بالا و با مشت آهنین تا حدودی تحقق یافته است. مهم‌ترین مثال تاریخی چنین وضعیتی، روسیه با عنوان اتحاد جماهیر شوروی تحت حکومت استالین است. بی‌تردید استالین کسی بود که روسیه را از یک کشور دارای اقتصاد دهقانی و غیرصنعتی به یک ابرقدرت صنعتی و فاتح جنگ جهانی و دارای بزرگ‌ترین زرادخانه اتمی و موشکی و اولین کشور فضایی جهان تبدیل کرد. البته به قیمتی که مردم روسیه با ۴۰ میلیون کشته در جبهه جنگ و اردوگاه‌های کار اجباری و قحطی دادند و از آن مهم‌تر آن‌ها که زنده ماندند تحت فشار پلیسی از آزادی و زندگی خود بی‌بهره بودند. نمونه دیگر جمهوری خلق چین است. مائو در ابتدا با اعلام برنامه‌های جهش بزرگ به پیش، سعی کرد با تکیه بر منابع داخلی و اقتصاد روستایی سرمایه و تکنولوژی متناسب برای توسعه فراهم آورد و با انقلاب فرهنگی مردم کشور را یکسان‌سازی کند. حاصل این برنامه میلیون‌ها کشته در قحطی و نابودی ابتکار، انگیزه و خلاقیت طبقه متوسط بود. پس از او با مدیریت شیائوپینگ، و رهبران بعدی حزب کمونیست چین و تمرکز بر توسعه اقتصادی برون‌گرا، توانستند به دومین قدرت اقتصادی جهان بدل شوند. رمز ماندگاری این روند توسعه در ۴۰ سال گذشته عنصر اطاعت‌پذیری و نظم در فرهنگ کنفوسیوسی، عملکرد ضد فساد در ساختار حزب کمونیست به‌طور مستمر و آن کنترل درونی است که اجازه نداد صاحبان قدرت سیاسی با رانت قدرت، جامعه مدنی را در حوزه اقتصادی ویران کنند. تجربه قابل توجه معاصر دیگر توسعه کره جنوبی است. پس از جنگ کره، نظامیان قدرت

در بسیاری از اظهارنظرهای پس از انتخابات شنیدیم که با یکپارچگی قدرت و رفع همه موانع بر سر راه اجرای برنامه‌های موعود، توسعه، شکوفایی، امنیت و عدالت نزدیک است؛ حال این گوی و این میدان. آیا واقعاً امکان توسعه در این دوره جدید وجود دارد؟

را در کره جنوبی به دست گرفتند و حتی با کودتا این قدرت دست به دست می‌شد و حداقل برای ۲۰ سال نظامیان بودند که با حمایت آمریکا همه مقدرات کشور را در دست داشتند و البته با حمایت سرمایه‌داری آمریکا در مسیر توسعه گام نهادند. در سال ۱۹۶۰ کره جنوبی در حالی که جمعیتی تقریباً برابر جمعیت ایران داشت، با وسعت یک پنجم خاک ایران و با درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی بسیار کمتر و فاقد هرگونه منابع طبیعی قابل ملاحظه توسعه خود را آغاز کرد. حاکمان نظامی کره جنوبی با توجه بر توسعه صنعتی و جذب سرمایه خارجی در عین حال به‌صورت تدریجی روند دموکراتیزاسیون را با پذیرش احزاب غیر کمونیست و در نهایت انتخابات آزاد در پیش گرفتند. امروز کره جنوبی یکی از کشورهای باثبات و دارای سطح قابل قبولی از آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادهای صنعتی توسعه‌یافته برتر جهان است. کاری که حاکمان نظامی کره جنوبی پس از شتاب گرفتن رشد اقتصادی اولیه در حوزه توسعه سیاسی حاضر به انجام آن شدند، همان کاری بود که شاه در دهه ۵۰ شمسی پس از ۱۰ سال رشد اقتصادی بی‌سابقه ایران در سطح جهانی تا آن زمان، علی‌رغم توصیه مؤکد ناصحان دانا و مشاوران ایرانی و بین‌المللی برای شروع توسعه سیاسی، حاضر به انجام آن نشد و برعکس حتی همان دو حزب فرمایشی را هم منحل کرد.

هر کس در هر سرزمینی حاکم می‌شود دلش می‌خواهد از خود آثار نیک و عظمت و پیشرفت به یادگار بگذارد، هیچ تردیدی در آن نیست. مهم روش درستی است که در پیش می‌گیرد و بصیرت و آگاهی که با قدرت خود ترکیب می‌کند تا در قضاوت تاریخ در حلقه نیکان قرار گیرد. در اظهارات سران اصولگرا از الگوی ژاپن اسلامی یا توسعه چینی یا حتی تقدیس نظام غیردموکراتیک توسعه شیوخ عرب، بسیار شنیده‌ایم ولی آیا الزامات آن را هم می‌پذیریم؟ در همه کتاب‌ها و مقالات حوزه مطالعات تطبیقی توسعه، دو متغیر مهم مشترک برای نیل به توسعه و ورود به مرحله بازگشت‌ناپذیر آن وجود دارد: نخست یک حلقه مرکزی از مدیران توسعه‌گرا با ذهنیت علمی و معتقد به یک برنامه و پروژه توسعه قابل اجرا که در یک دوران باثبات حداقل ۱۵ ساله آن پروژه را پیگیری کنند و دوم فسادناپذیری این مدیران که منافع ملی را بر منافع شخصی خود ترجیح دهند. تعداد این مدیران برای کشور مشابه ایران حدود ۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود. دولت جدید با تمرکز قدرتی که به دست آورده است می‌تواند یک دوره ثبات طولانی را با بسیج همه منابع کشور ایجاد کند اما یک برنامه توسعه علمی و واقع‌بینانه و ۵ هزار مدیر توسعه‌گرا با شرایط پیش‌گفته در اختیار دارد؟ دعا می‌کنم که چنین باشد اما ۴۰ سال تجربه زیسته من به عنوان معلم در دانشگاه‌های ایران و صرف عمر در تربیت رویش‌های انقلاب، این دعا را دور از استجابت می‌نماید.

به تجربه توسعه آمرانه سایر کشورها بازگردیم. آنچه موجب فروپاشی شوروی شد فشار و سختی زیاد به آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و معیشت مردم از یک سو و جاه‌طلبی‌های سیاسی و رقابت تسلیحاتی و مداخله در کشورهای دیگر به صورت نظامی از سوی دیگر بود. امری که چین از آن تاکنون احتراز کرده و با تمرکز بر توسعه اقتصادی سایر عرصه‌ها را نیز خود به خود به دست آورده است. در مثالی دیگر شاید بزرگ‌ترین دستاورد توسعه اقتدارگرایانه اقتصادی در تاریخ و در زمان کم توسط هیتلر به دست آمد اما رویای امپراتوری او جز ویرانه‌ای از آلمان باقی نگذاشت. از سوی دیگر توسعه کره جنوبی و از آن پیش‌تر دستاوردهای دوران ویکتوریایی در انگلستان قرن نوزدهم، بسیار درس‌آموز است. است ملکه ویکتوریا از قدرتمندترین حکمرانان بریتانیا بود ولی هم او با سیاست تدریجی و حساب‌شده، کاری کرد که هم سلطنت باقی بماند و هم انگلستان پیشرفته و آباد شود. آیا اراده معطوف به قدرت که می‌تواند موتور توسعه باشد از تاریخ و تجربه دیگران به اندازه کافی آموخته است؟ ■

جنبش‌های اجتماعی به‌طور معمول مسیر خود را متفاوت از فعالیت‌های حزبی و انتخابات می‌بینند. آن‌ها به‌خصوص زمانی سر برمی‌آورند که بخش‌هایی از جامعه امید خود را به سیاستمداران و اصلاح امور از طریق معمول سیاست، یعنی فعالیت‌های حزبی و انتخابات، از دست بدهند.

[جامعه‌شناسی سیاسی]

زمزمه در گوش جامعه

جنبش‌های اجتماعی و انتخابات ۱۴۰۰



وحید عابدینی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی فلوریدا

چرا باید خواند:

در انتخابات ۱۴۰۰

در ایران جنبش‌های

اجتماعی چه نقشی

داشتند و شیوه

کنشگری آن‌ها چگونه

بود؟ این مقاله را

بخوانید.

جنبش‌های اجتماعی به‌طور معمول مسیر خود را متفاوت از فعالیت‌های حزبی و انتخابات می‌بینند. آن‌ها به‌خصوص زمانی سر برمی‌آورند که بخش‌هایی از جامعه امید خود را به سیاستمداران و اصلاح امور از طریق معمول سیاست، یعنی فعالیت‌های حزبی و انتخابات، از دست بدهند. طی یک دهه شاهد نسل جدیدی از جنبش‌های اعتراضی هستیم که بیش از هر چیز شکل‌گیری آن‌ها به شبکه‌های مجازی نسبت داده می‌شود. در حالی که در دهه‌های قبل به راه افتادن جنبش‌های اعتراضی نیازمند ماه‌ها سازمان‌دهی و هماهنگی بود، از زمان ظهور شبکه‌های اجتماعی، به‌سرعت و با کمترین هزینه می‌توان بسیاری از افراد را در یک جا جمع کرد. دو «جنبش اعتراضی چای» (Tea Party movement) و «شغال‌وال استریت» از اولین نشانه‌های چنین روندی بودند. نکته این جاست که این جنبش‌ها خیلی زود اثر خود را در انتخابات گذاشتند. پیروزی جمهوری خواهان در میان دوره مجلس نمایندگان در سال ۲۰۱۰ ماحصل جنبش اعتراضی چای بود. حتی می‌توان گام را فراتر گذاشت و پیروزی دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ را نیز ماحصل این جنبش پوپولیسم راست دانست که با «جنبش اعتراضی چای» آغاز شده بود. این جنبش البته به آمریکا محدود نماند و خیلی زود اروپا را نیز در بر گرفت. سیاست در فرانسه، انگلستان، ایتالیا، هلند، لهستان و دیگر کشورها تحت تأثیر گسترش جنبش‌های پوپولیستی راست قرار گرفت.

ریشه اصلی این جریان‌ها راست افراطی را باید در شکست احزاب سنتی در پاسخ‌گویی به مشکلات پیش روی این کشورها دانست. بحران اقتصادی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ بخش‌هایی از این جوامع را به شدت متأثر کرد. آن‌ها مقصر اصلی را جهانی شدن می‌دانستند. جهانی شدن اقتصاد و مهاجرت موجب شده بود این طبقات شغل‌های خود را از دست بدهند. بنابراین شعارهای ضد جهانی شدن و ضد ادغام کشورها در اقتصاد جهانی در میان این طبقات محبوب شد. مخالفت با مهاجران و مهاجرت از کشورهای کمتر توسعه‌یافته به این کشورها نیز بخش دیگری از گفتمان حاکم بر این جنبش‌ها بود. جهانی شدن فرهنگ و مهاجرت، ارزش‌های این طبقات را مورد حمله قرار می‌داد و نوعی ملی‌گرایی افراطی در این جنبش‌ها دیده می‌شد. علاوه بر این‌ها یکی از مهم‌ترین نتایج این جنبش‌ها کاهش علاقه مردم به مشارکت سیاسی و بدبینی نسبت به سیاستمداران بود. سخن گفتن از جایگاه «مردم عادی» و ضدیت با نخبگان و تلاش برای برکناری دستگاه مستقر (Establishment) از دیگر نشانه‌های این جنبش‌ها بود. این بی‌اعتمادی به سیاستمداران و نخبگان یکی از نتایج دیگر رشد شبکه‌های اجتماعی بود. تحقیقات متعددی نشان می‌دهد که شبکه‌های اجتماعی با برجسته کردن نقاط ضعف سیاستمداران و نخبگان سیاسی به گسترده شدن شکاف بین نخبگان حاکم و مردم عادی می‌انجامد.

مبارزه مردمان عادی علیه فساد حکمرانان فقط به کشورهای غربی محدود نماند و

به دیگر نقاط جهان نیز سرایت کرد و خاورمیانه نیز دستخوش اعتراضات گسترده شد. تظاهرات‌هایی که در عراق و لبنان در مهرماه ۹۸ در اعتراض به فساد حاکمان و نابرابری آغاز شد یکی از نمونه‌های این دست جنبش‌ها می‌تواند ارزیابی شود. می‌توان دست‌پنهان شبکه‌های اجتماعی را در این وضعیت حدس زد. گسترش اینترنت پرسرعت به شهرهای کوچک در دوره حسن روحانی و گسترده شدن استفاده از شبکه‌های اجتماعی در میان طبقات فرودست، احتمالاً در شکل‌گیری این وضعیت بی‌تأثیر نبوده است. خصوصاً اینکه کارزاری از خارج برای «براندازی» شکل گرفته بود که تمام هم‌وغم خود را بر بی‌اعتبار کردن اصلاح‌طلبان در چشم مردم عادی گمارده بود. تحقیقات نشان می‌دهد که نقش این شبکه‌های مجازی به‌خصوص کانال «آمد نیوز» در شکل‌گیری اعتراضات در آبان ۹۶ بسیار جدی و مؤثر بوده است. کاهش مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم و ریاست جمهوری سیزدهم را نیز می‌توان در همین چارچوب ارزیابی کرد.

بسته شدن هرچه بیشتر ساختار سیاسی و عدم اجازه ورود به کسانی که می‌توانند با مردم عادی ارتباط بهتری برقرار کنند از یک سو و تأکید بر فساد نخبگان حاکم در شبکه‌های اجتماعی از سوی دیگر موجب شده است که مردم به مشارکت سیاسی بی‌علاقه شوند. آن‌ها به سیاستمداران را افرادی قابل اعتماد می‌دانند و نه سازوکار انتخابات را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سیاسی خود می‌دانند. از این رو عدم مشارکت بیش از ۵۰ درصد مردم در این انتخابات (و احتمالاً سه میلیون و ۷۰۰ هزار رأی باطله) را باید نشانه‌ای از این جنبش اجتماعی خاموش دانست. کمپین «رأی بی‌رأی» که به‌خصوص از سوی برخی از فعالان خارج از کشور و از طریق تلویزیون‌های ماهواره‌ای و با هشتگ مشابه در شبکه‌های مجازی تبلیغ می‌شد احتمالاً در این عدم مشارکت مؤثر بوده است. آنچه می‌توان در مورد روندهای آینده حدس زد این است که همانند دیگر کشورها که در اثر گسترش شبکه‌های اجتماعی بی‌اعتمادی به نخبگان سیاسی حاکم و سازوکار انتخاباتی بیشتر شد و جنبش‌های اجتماعی (به‌خصوص جنبش‌های پوپولیستی راست‌گرایانه) گسترش یافت، باید انتظار داشته باشیم در ایران نیز این نارضایتی خود را در قالب جنبش‌هایی نشان دهد. اما اینکه این جنبش در چه زمانی، با چه سروشکلی و با چه اهدافی شکل خواهد گرفت قابل پیش‌بینی نیست.

نقش عمکرد نخبگان سیاسی و ساختارهای حاکمیتی در این راستا بسیار مؤثر است. هر حرکت آن‌ها می‌تواند جرقه‌ای برای این جنبش باشد. باز کردن فضای رسانه‌ای رسمی کشور می‌تواند تا حدی مانع از بحرانی شدن اوضاع شود. رسانه‌های مرجع می‌توانند در بزنگاه‌ها تأثیر مهمی بر شکل‌گیری و روند جنبش‌های اجتماعی بگذارند. در سال‌های گذشته به‌واسطه فشار بر جریان رسانه‌ای کشور، بخش بزرگی از جریان رسانه‌ای ایران به خارج از کشور منتقل شده و این می‌تواند تبعات جدی برای ثبات سیاسی کشور داشته باشد. در نبود رسانه‌های معتبر در داخل کشور، اقبال عمومی هرچه بیشتر به سمت رسانه‌های خارج از کشور و شبکه‌های مجازی خواهد بود و شفاف دولت-ملت افزایش خواهد یافت.

اینکه آیا جنبش اجتماعی در ایران می‌تواند همانند آمریکا خود را در قالب رفتارهای انتخاباتی نشان دهد بسیار بستگی به انعطاف ساختار سیاسی ایران دارد. بازتر شدن فضای سیاسی و اجازه فعالیت کنشگران مختلف می‌تواند مجدداً بخش‌هایی از جامعه را به انتخابات جذب کند؛ اما امیدوار شدن مردم به سازوکار انتخاباتی برای حل مشکلاتشان نیازمند عزم گسترده‌ای در میان نخبگان حاکم است که بیش‌ازپیش به نهادهای انتخابی امکان عمل دهند. ■

[اقتصاد سیاسی]

سرآب توسعه

بیراهه توسعه با یکدستی و همدستی قدرت



حسین حفقو

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:

آیا یکدستی و همدستی قدرت در دولت سیزدهم باعث توسعه اقتصادی خواهد شد؛ الزامات توسعه چیست؟ این مقاله را بخوانید.

امر توسعه حاصل توازن میان آزادی فردی و برابری سیاسی و میان دولتی که می تواند به طور مشروع اعمال قدرت کند و نهادهای حقوقی و قانونی که می کوشند قدرت دولتی را مقید سازند است

کدام سازمان‌دهی سیاسی یا توسعه اقتصادی همسازتر و پیش‌برنده آن است؟ این سؤال شاید این روزها بیش از هر زمان دیگری به واسطه گرایش و فرد پیروز انتخابات در کشورمان مطرح است. چراکه در تحلیل گروهی از افراد، عدم موفقیت در برنامه‌های توسعه‌ای و بهبود وضعیت اقتصادی به نبود یکدستی در ساختار قدرت و بعضاً وجود تنوع و تکثر در فضای سیاسی و عرصه اجتماعی ربط داده می‌شود. همچنین موفقیت اقتصادی حکومت‌های اقتدارگرا در چین و روسیه و قدرت‌گیری این الگو در ترکیه و مجارستان و... نیز به این تصور دامن زده است که می‌توان با یکدست کردن قدرت و همسان کردن اجتماع، به توسعه سریع اقتصادی رسید. طبق این تحلیل، جامعه ایران در مرحله‌ای از توسعه اقتصادی به سر می‌برد که نه آمادگی و نه نیازی به آزادی‌های مشروع و قانونی و تنوع و تکثر نهادهای مدنی و رقابت‌های سیاسی و حزبی دارد. نکات نظری و تاریخی زیر را در نقد این دیدگاه می‌توان برشمرد:

«همسویی» نهادهای یک کشور حول یک هدف، آرمان، راهبرد و سیاست کلان برآمده از سنت‌ها و ارزش‌ها و باورها و... و بر مبنای یک خواست یا در فرآیند یک گفت‌وگوی ملی مبتنی بر حقوق و آزادی‌های شهروندی و سیاسی بوده است. چراکه بدون خواست و حمایت جامعه در فضایی که حدی از آزادی‌ها و حقوق فردی و شهروندی وجود نداشته باشد، اراده جمعی در قالب نظمی قانونی جهت توسعه‌ای پایدار شکل نمی‌گیرد و اراده و خواست شخصی فرد و یا گروه حاکم، غالب بر امور می‌شود که اگرچه ممکن است در دوره‌ای کوتاه با اعمال زور و تهدید و... دستاوردهایی به همراه داشته باشد، اما در اولین بزنگاه به ضد خود تبدیل شده و آنچه را که رشته شده پنبه می‌کند. چراکه «قانون» در این ساختار نه برآمده از «حق» و انتخاب آزاد افراد و بازتاب‌دهنده خواست عمومی، بلکه از سر تکلیف و اراده و خواست نماینده اقلیت حاکم بوده است.

اگرچه امروز تعداد کشورهای دارای حکومت‌های اقتدارگرا بیشتر از یک دهه قبل شده و طبق گزارش واحد اطلاعات اکونومیست از سال ۲۰۰۶ تاکنون وضعیت شاخص دموکراسی هیچ‌گاه تا این حد بد و نامناسب نبوده است (سال ۲۰۰۶ اولین سال محاسبه این شاخص توسط این نشریه معتبر بود؛ رسانه‌ها، ۹/۸/۹۹) اما به نظر می‌رسد با کنار رفتن ترامپ و دکترین جو بایدن این وضعیت تغییر کند. آن‌چنان که وی در یکی از سخنرانی‌های قبل ریاست‌جمهوری‌اش وعده تشکیل «گروه کشورهای دموکرات

در مسیر دموکراسی» را داد که در تقابل با رشد اقتدارگرایی در جهان تشکیک می‌شود این اقدام، بی‌شک اقدامی بسیار مهم و گفتمانی جدید در عرصه جهانی است. گفتمانی که رابطه دموکراسی با اقتصاد و توسعه و قدرت‌گیری کشورها را پیش می‌کشد. یک پژوهش اخیراً درباره تأثیر دموکراسی بر رشد و توسعه اقتصادی منتشر شده که نشان می‌دهد دموکراسی بر تولید ناخالص داخلی سرانه، تأثیر مثبت دارد. طبق این بررسی دموکراتیک‌سازی در بلندمدت، تولید ناخالص داخلی سرانه را حدود ۲۰ درصد افزایش می‌دهد. شواهد این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که دموکراسی با قانونی کردن اصلاحات اقتصادی، بهبود ظرفیت مالی و تأمین مدرسه و مراقبت‌های بهداشتی و همچنین با ایجاد سرمایه‌گذاری بیشتر و نآرامی‌های اجتماعی کمتر، تولید ناخالص داخلی را تقویت می‌کند (مقاله - Democracy Does Cause Growth، دنیای اقتصاد، ۹۹/۱۲/۱۵).

آنچه مشکل کشورمان به لحاظ ساختار سیاسی است، تضاد و چندگانگی و چندپارچگی در نهادهای قانونی و تنش بین این نهادهاست (دولت، مجلس، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، دستگاه‌های اطلاعاتی و نظامی و...) و پشتوانه ضعیف اجتماعی بعضی از این نهادها به واسطه غیرانتخابی بودن و متکی نبودن به ساختار انتخاباتی و... که کار تصمیم‌گیری منسجم و معقول را در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی و حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ناممکن کرده است.

امروز کاملاً آشکار است که امر توسعه حاصل «توازن میان آزادی فردی و برابری سیاسی و میان دولتی که می‌تواند به طور مشروع اعمال قدرت کند و نهادهای حقوقی و قانونی که می‌کوشند قدرت دولتی را مقید سازند است» (هویت؛ تقاضای کرامت و سیاست نفرت، فوکویاما). لذا اگرچه نظم و انضباط و قدرت بوروکراتیک امر بسیار مهمی در فرآیند توسعه است اما این قدرت و توان سازمان‌دهی به‌تنهایی و بدون حاکمیت قانون برآمده از اراده آزاد شهروندان و پاسخ‌گویی حکومت به جامعه در پرتو حق آزادی اندیشه و بیان و تجمع و... کارآمد نیست و هویت ملی را نمایندگی نمی‌کند. هویتی که به قول فوکویاما سبب «تسهیل توسعه اقتصادی»، «ارتقای کیفیت حکومت»، «افزایش شعاع اعتماد»، «کاهش نابرابری اقتصادی» و... می‌شود. (همان). در واقع در یک نظام «دموکرات مبتنی بر حقوق فردی، با شناسایی رسمی شهروندان در مقام عاملیت‌های واجد اراده اخلاقی و قادر به مشارکت در حاکمیت خود، به کرامت برابر انسان‌ها شکل حقوقی می‌دهد.» (همان) و این امر سبب می‌شود

به لحاظ تاریخی در کشورمان، آن دوره‌هایی موفق‌ترین دوره‌های اقتصادی و دارای دستاورد ملموس برای جامعه بوده است که حکومت به‌واسطه پشتوانه مناسب اجتماعی در پرتو وجود نیروهای سیاسی و مدنی و شایسته‌سالاری در نهادهای حکومتی، قدرتمند و دارای مشروعیت بوده و رشد و توسعه اقتصادی مناسبی داشته است.

مردم به کشورشان افتخار کنند و آنچه را در توان دارند در مسیر توسعه به کار بندند. همچنین کارکنان دولت منافع عمومی را بر منافع خود ترجیح دهند و از فساد دوری گزینند. بدین ترتیب اعتماد و سرمایه اجتماعی افزون می‌شود و آحاد جامعه از تصمیمات سخت و برنامه‌های اجتماعی کمک به طبقات و اقشار ضعیف‌تر حمایت می‌کنند.

تصویری از وضعیت امروز اقتصاد ایران به نظر عمق بحران و بزرگی مشکل و ضرورت شکل‌گیری هویت ملی جهت تغییر حکمرانی اقتصادی و گذار از این وضعیت بسیار خطرناک را نشان می‌دهد:

«ایران ششمین کشور با تورم بالا در جهان است. از میان ۱۸۶ کشور دنیا تنها ۹ کشور تورم دورقمی دارند که متأسفانه ایران یکی از آن‌هاست... نقدینگی در سال ۱۳۹۰ معادل ۳۵۴ هزار میلیارد تومان بوده و اکنون از مرز ۳۵۰۰۰ هزار میلیارد تومان عبور کرده یعنی طی دهه ۹۰، بیش از ۹ برابر شده است... درآمد ملی سرانه که در سال ۱۳۸۳ معادل ۵ میلیون و ۷۶۰ هزار تومان بود، امروز به ۴ میلیون و ۷۴۰ هزار تومان رسیده و به‌این ترتیب طی دهه اخیر ۳۵ درصد مردم کشور یعنی نزدیک به چهار دهک از جامعه زیر خط فقر قرار گرفته‌اند... رشد اقتصادی در سال‌های ۹۷ و ۹۸ به ترتیب منفی ۵/۴ و منفی ۶/۵ درصد بوده و اقتصاد ایران طی دو سال حدود ۱۲ درصد کوچک‌شده است... علاوه بر این‌ها تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش سطح تعاملات جهانی باعث شده از سال ۹۰ تا ۹۸ شاهد رشد منفی سرمایه‌گذاری در کشور باشیم. امروز استهلاک و عدم سرمایه‌گذاری از انباشت سرمایه سبقت گرفته است. از سوی دیگر در همین بازه زمانی بالغ بر ۹۰ میلیارد دلار خروج سرمایه از کشور را شاهد بوده‌ایم. چالش مهم و بیماری مزمن دیگری که اقتصاد ایران چند دهه است دچار آن شده، موضوع پرداخت یارانه انرژی و واقعی نبودن قیمت آب، برق، گاز و... است. طبق گزارش آژانس بین‌المللی انرژی ایران در سال ۲۰۱۹ معادل ۸۶ میلیارد دلار به‌عنوان یارانه انرژی پرداخت کرده درحالی‌که چین با جمعیت ۱,۴ میلیارد نفر در مقام دوم قرار گرفته و ۳۲ میلیارد یارانه انرژی داده است... (خوانساری، آینده‌نگر، بهمن ۹۹).

اعداد و ارقام تلخ و ترسناک فوق را باید محصول فرآیندی از توسعه در کشورمان دانست که دچار تمرکز شدید قدرت اقتصادی و سیاسی در دست دولت بوده است. تمرکز محصول توسعه‌ای آمرانه که از جمله چنین نتایجی در بر داشته است: کثرت قوانین، ضعف نظام نظارت بر اجرای قوانین، پایین بودن ضمانت اجرایی قوانین، شرح مبهم و متداخل وظایف دستگاه‌های اجرایی، فقدان آینده‌نگری، نبود انضباط مالی، کندی فرایند تصمیم‌گیری، ناپایداری قوانین و وجود فضای ناطمینانی، بی‌اعتمادی به دولت در میان جامعه، مشارکت ناچیز مناطق در فرایند توسعه، وجود فساد اداری، رویه‌های متعدد بوروکراتیک، وجود شبکه‌های روابط در میان افراد به‌منظور اثرگذاری بر انتصابات و...

به لحاظ تاریخی در کشورمان، آن دوره‌هایی موفق‌ترین دوره‌های اقتصادی و دارای دستاورد ملموس برای جامعه بوده است که حکومت به‌واسطه پشتوانه مناسب اجتماعی در پرتو وجود نیروهای سیاسی و مدنی و

شایسته‌سالاری در نهادهای حکومتی، قدرتمند و دارای مشروعیت بوده و رشد و توسعه اقتصادی مناسبی داشته است. دوره اول پهلوی اول در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۲، دوران ملی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق، دهه چهل و اجرای برنامه سوم و چهارم عمرانی و اواسط دهه هفتاد تا اواسط دهه هشتاد معروف به دوره اصلاحات و نیز سال‌های ۹۴ تا ۹۶. بالعکس ناکامی و شکست برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای کشورمان در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ در دوران پهلوی اول، دهه پنجاه و برنامه پنجم عمرانی پهلوی دوم و تشکیل حزب رستاخیز و اواسط دهه هشتاد و سلطه پوپولیسم مهرورزانه بوده است که در بافت تقریباً یکدست‌شده قدرت و ضعف شدید و نبود جریان سیاسی رقیب و ضعف آزادی‌ها و سکون و سکوت فضای اجتماعی، فساد و ریخت‌پاش و ضعف و رکود روال غالب بوده است.

درواقع نظام برنامه‌ریزی در کشورمان طی چند دهه عمدتاً بر بستر اقتدار سنتی و دولت پدرسالار و ویژه‌پرور و روابطی دیوان‌سالارانه و آمرانه و متکی به درآمدهای نفتی و... قرار داشته و در طول عمر خود همواره مقهور همین روابط و مناسبات و اهداف و ابزار بوده و نتوانسته چارچوب قانونی موردنیاز فعالیت مؤثر و مشارکت و حمایت اجتماعی را فراهم ولذا توسعه‌ای پایدار و دموکراتیک را به ارمغان آورد.

درحالی‌که در مدل اقتصاد آزاد و رقابتی متکی بر دموکراسی چنان‌که در نمونه‌های موفق جهانی قابل‌مشاهده است علاوه بر اتکا بر دولتی مدرن و مقتدر و تأمین‌کننده مصالح عمومی کل جامعه، همچنین بر حاکمیت قانون برآمده از اجماع گسترده جامعه و معطوف به محدود شدن قدرت حتی قدرت قوی‌ترین بازیگران سیاسی جامعه و نیز پاسخگو بودن حکومت و متکی بودن آن به آرای عمومی و توانمندی نهادهای مدنی و آزادی‌های مشروع و قانونی و حقوق شهروندی تأکید شده است.

نتیجه آنکه تنها با باز کردن فضای سیاسی و بسط حقوق شهروندی و انجام گفت‌وگوی عمومی و مشارکت مردم و نهادهای مدنی و تشکلهای بخش خصوصی در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و کاهش دخالت‌های اختلال‌زای دولت در فضای کسب‌وکار و ایجاد شفافیت از طریق نهادهای ناظر مستقل و مدنی و... توسعه‌ای پایدار متکی به رشدهای اقتصادی بالا و باثبات و اشتغال‌زا امکان‌پذیر است و آن سوی این وضعیت، نه توسعه که انحطاط و سقوط است! ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ موفقیت اقتصادی حکومت‌های اقتدارگرا در چین و روسیه و قدرت‌گیری این‌الگو در ترکیه و مجارستان و... نیز به این تصور دامن زده است که می‌توان با یکدست کردن قدرت و همسان کردن اجتماع، به توسعه سریع اقتصادی رسید.
- ▶ بدون خواست و حمایت جامعه در فضایی که حدی از آزادی‌ها و حقوق فردی و شهروندی وجود نداشته باشد، اراده جمعی در قالب نظامی قانونی جهت توسعه‌ای پایدار شکل نمی‌گیرد.
- ▶ ناکامی و شکست برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای کشورمان در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ در دوران پهلوی اول، دهه پنجاه و برنامه پنجم عمرانی پهلوی دوم و تشکیل حزب رستاخیز و اواسط دهه هشتاد و سلطه پوپولیسم مهرورزانه بوده است که در بافت تقریباً یکدست‌شده قدرت و ضعف شدید و نبود جریان سیاسی رقیب روال غالب بوده است.

ایران ششمین کشور با تورم بالا در جهان است. از میان ۱۸۶ کشور دنیا تنها ۹ کشور تورم دورقمی دارند که متأسفانه ایران یکی از آن‌هاست... نقدینگی در سال ۱۳۹۰ معادل ۳۵۴ هزار میلیارد تومان بوده و اکنون از مرز ۳۵۰۰۰ میلیارد تومان عبور کرده؛ یعنی طی دهه ۹۰، بیش از ۹ برابر شده است

[جامعه‌شناسی توسعه]

دولت یک‌دست، جامعه چندپاره سرگردان

توسعه پایدار چگونه ممکن است؟

اهتمام به تقویت ارزش‌های دموکراتیک است. چین در طول سالیان گذشته، همچنان نظام سیاسی و تک‌حزبی خود را حفظ کرده است اما در عین حال به رشد اقتصادی چشمگیری دست یافته و به یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان تبدیل شده است. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که چین علی‌رغم اختلاف‌های ایدئولوژیک و اعتقادی با غرب، تحول در نظام اقتصادی و پذیرش قواعد بین‌المللی را به صورت حداکثری پذیرفته اما نظام سیاسی‌اش از پذیرش قواعد دموکراتیک سر باز زده است و در برابر اندیشه‌های مدرن مبتنی بر حقوق بشر مقاومت می‌کند. بدین ترتیب نوعی از توسعه آمرانه و از بالا را اجرا کرده که در زمینه رشد اقتصادی به اهداف خود دست یابد.

به برخی دیگر از کشورها که دل در گرو فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی خود دارند، برای دستیابی به توسعه راه و روش مختص به خود را برگزیده‌اند. کشوری مانند ژاپن به طور خاص و کشورهای جنوب شرقی آسیا به طور عام در این دسته قرار می‌گیرند و از الگوی خاص خود پیروی کرده‌اند. به عبارت دیگر، در این جوامع، توسعه را به گونه‌ای هدایت کرده‌اند که فرهنگ از تغییرات مصون باشد و در مقابل، نظام سیاسی و اقتصادی در معرض تغییر و تحول قرار گیرند.

در این الگو، این باور پذیرفته شده است که فرهنگ جامعه، ظرفیت توسعه را دارد و اگر قرار است توسعه‌ای روی دهد باید متناسب با فرهنگ این جوامع باشد. در واقع، توسعه‌ای مد نظر است که متناسب با ارزش‌های کشورهای توسعه‌یافته باشد. لذا طبیعی است کم و کیف توسعه، برنامه‌ها و تعریف آن دگرگون گردد. در جوامعی که از این الگوی توسعه پیروی می‌کنند، بر اساس تعریفی خاص گرایانه از فرهنگ، بر این نکته اساسی تأکید دارند که توجه به عناصر و ارزش‌های فرهنگی کشورهای توسعه‌یافته، ضرورتی انکارناپذیر است و تفکری که بر مبنای آن برخی از عناصر فرهنگی این کشورها نامناسب تلقی و فرهنگ غربی برای توسعه لازم و ضروری دانسته می‌شود، ناکارآمدی‌اش به اثبات رسیده است. از سوی دیگر، بسیاری از اندیشمندان در اعتراض به سیاست یکسان‌سازی فرهنگی به این نتیجه رسیدند که فرهنگ جوامع توسعه‌یافته نیز دارای عناصر و ایده‌هایی جالب توجه و تأمل‌برانگیز است که نه تنها نباید به بهانه توسعه آن‌ها را نابود کرد، بلکه باید از تجربیات فرهنگی جوامع مختلف بهره برد و تفاوت‌های فرهنگی ملت‌ها را به رسمیت شناخت. در واقع پذیرش اصل احترام به فرهنگ‌هاست که توسعه را تسهیل و امکان‌پذیر خواهد ساخت و مانع از اعمال تبعیض و تحقیر بر علیه فرهنگ‌های جوامع توسعه‌یافته خواهد شد. ظهور این نگرش نسبت به فرهنگ، علت دیگری نیز داشت؛ به تدریج جنبش‌های اجتماعی منتقد صنعتی شدن و تخریب محیط زیست و افزایش مسائل اجتماعی، در مورد برتری فرهنگ کشورهای توسعه‌یافته تردید کردند و برای یافتن راه حل، جست‌وجو در فرهنگ‌های دیگر را آغاز کردند. در کل، متفکرانی که در نهادهای بین‌المللی و جهانی چون یونسکو به فعالیت مشغول بوده‌اند، از این رهیافت و الگو حمایت و پشتیبانی کرده‌اند.

به طور خلاصه، دو عامل موجب شد که رهیافت «توسعه متناسب با فرهنگ» در میان اندیشمندان و صاحب‌نظران توسعه رواج یابد: از یک سو مشاهده شد نتیجه برنامه‌های فرهنگی توسعه، در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، چیزی جز بحران هویتی و فرهنگی نبوده است، علاوه بر این، خودآگاهی نسبت به ارزش‌های فرهنگی خودی، احساس هویت و سودمندی بسیاری از عناصر فرهنگی، توجه متفکرین جوامع توسعه‌یافته را به سوی فرهنگ خودی معطوف ساخت و باعث شد تا با اعتماد به نفس بیشتر، از فرهنگ خود دفاع، آن را در مجامع بین‌المللی ارائه کنند و تلاش داشته باشند تا توسعه را با آن هماهنگ سازند. از سوی دیگر، مشکلات و مسائل مختلف اجتماعی و زیست محیطی و تضعیف نگرش شرق‌شناسانه که

بدون تردید یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بسیاری از مردم جهان در طول نیم قرن گذشته، توسعه و چگونگی دستیابی به آن بوده است، به همین دلیل در قالب نهادهای ملی و بین‌المللی، تلاش‌های جدی برای رسیدن به توسعه آغاز شد. اگرچه سرانجام این تلاش‌ها و کم و کیف برنامه‌ریزی‌ها با اما و اگرهای فراوانی روبه‌روست، با این حال، همچنان توسعه به مثابه یکی از آرمان‌های اصلی بسیاری از جوامع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت توسعه در حدی است که نه تنها در زمره ارزش‌های اصلی جامعه قرار گرفت، بلکه برخی از ارزش‌ها چون آزادی، حق تعیین سرنوشت و برابری در ذیل آن تعریف شد. برای مثال، هنگامی که رشد اقتصادی، مبنای زمین مناسب برای توسعه قلمداد شود، برابری، حداقل برای مدتی چند، نادیده گرفته شده و نابرابری اقتصادی برای دستیابی به رشد و به تبع آن توسعه ضروری دانسته می‌شود.

دولت‌های توسعه‌گرا و نهادهای بین‌المللی هر کدام به نوبه خود، ارزش‌های برابری، آزادی و حق تعیین سرنوشت را به پای توسعه قربانی می‌کنند. به گونه‌ای که از یک سو، دولت‌ها برای رسیدن به توسعه، طالب یک‌دست شدن و اختیارات ویژه که اصلی‌ترین آن تحدید آزادی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است، می‌شوند و از سوی دیگر، نهادهای بین‌المللی نیز حق تعیین سرنوشت را به توسعه فرو می‌کاهند و بر نقش بی‌بدیل دولت تأکید می‌کنند.

دولت‌های توسعه‌گرا که بر توسعه از بالا و آمرانه پای می‌فشارند، عمدتاً در سه دسته جای می‌گیرند:

الف: برخی از دولت‌های توسعه‌گرا نگاه و تعریفی تک‌بعدی از توسعه ارائه می‌کنند. این دسته از دولت‌ها، رشد و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، توسعه اقتصادی را برای جامعه کافی می‌دانند، دیگر ابعاد توسعه (به‌ویژه سیاسی) را نادیده می‌انگارند و در این جهت برنامه‌ریزی می‌کنند که بدون توجه به توسعه سیاسی و ارزش‌های دموکراتیک، توسعه اقتصادی را محقق کنند. توجه به اقتصاد به طور کلی و توسعه اقتصادی به طور خاص، دلایل متعددی دارد:

تعدادی از آن‌ها که تابع ایدئولوژی مارکسیستی هستند، اقتصاد را زیربنا می‌دانند و بر این باورند که حداکثر تلاش دولت باید معطوف به عدالت و برابری اقتصادی باشد و توسعه را از این منظر تعریف و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند. بخشی دیگر از این دولت‌ها، بالا رفتن سطح رفاه و معیشت مردم را بر افزایش کارآمدی و مشروعیت سیاسی خویش مؤثر می‌دانند و تصور می‌کنند مطالبه اصلی جامعه، در خواسته‌های اقتصادی خلاصه می‌شود که اگر برآورده شود، دولت می‌تواند با خیال راحت، برنامه‌های ایدئولوژیک و سیاسی خویش را که در اکثر موارد غیر دموکراتیک است، به پیش ببرد. چین، شاخص‌ترین دولتی است که در این دسته جای می‌گیرد و به همین دلیل است کارشناسان توسعه از الگوی «چینی» سخن به میان می‌آورند که مهم‌ترین ویژگی آن دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی و بدون



خالد توکلی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید از تباطؤ

الگوی توسعه‌را یا

معیارهای اجتماعی

مانند آزادی‌های

مدنی و سیاسی

بدانید، خواندن این

مقاله به شما توصیه

می‌شود.

۲

در توسعه‌های آمرانه، درک از واقعیت‌های اجتماعی و به تبع آن توسعه، ساده‌انگارانه است. توسعه فرایند پیچیده‌ای است که سطوح، اهداف و عوامل گوناگونی دارد. تقلیل آن به توسعه یا رشد اقتصادی، نادیده گرفتن عوامل متعدد و تقلیل آن به حکومتی یکدست از ساده‌انگاری نسبت به این واقعیت اجتماعی پیچیده حکایت دارد.

بیش از آنکه در اندیشه دستیابی به شاخص‌های توسعه باشد به فکر توسعه قدرت خویش و حذف مخالفان و یکدست شدن قدرت و حکومت خواهد بود. بدین ترتیب، تا دستیابی به اختیارات بیشتر، توسعه از اولویت خارج خواهد شد. از آن جایی که در روند اجرای برنامه‌های توسعه، معمولاً دولت‌ها یا مجریان، در جامعه و در میان نهادهای مدنی و سنتی (مانند بازار، نهاد روحانیت و...) با مخالفت‌هایی روبرو می‌شوند، این مخالفت‌ها که گاهی ممکن است کل فرایند توسعه را متوقف کند، می‌تواند حضور و وجود دولت قدرتمند توسعه‌گرا را که با اقتدار، برنامه‌های توسعه را به پیش ببرد توجیه کند.

همچنان که گفته شد، در دولت‌های توسعه‌گرا، توسعه به‌مثابه یک ارزش اجتماعی بر ارزش‌هایی چون آزادی و برابری اولویت می‌یابد و برای تحقق اهداف توسعه، تعطیلی آن‌ها (حداقل به صورت موقت) توجیه و ضروری دانسته می‌شود. این امر می‌تواند منجر به ظهور و بروز اعتراض و انعقاد نطفه انقلاب در جامعه شود. اجرای برنامه‌های اقتصادی لیبرالی که مورد حمایت نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است و ادعا می‌شود ممکن است به صورت کوتاه‌مدت، منجر به بیکاری و نابرابری گردد، روابط و ابزارهای سنتی تولید را از بین ببرد و حتی قشر بومی اجتماعی و ساختار طبقاتی را دگرگون سازد، به طور بالقوه، زمینه اعتراض را در دل خود می‌پرواند. حال اگر، فساد اداری، رانت‌خواری و تحقیر باورهای فرهنگی روستاییان و اقشار سنتی جامعه و بازار را هم به‌همراه داشته باشد، احتمال بروز اعتراض، بیشتر و دامنه آن گسترده‌تر خواهد بود.

علاوه بر این، دولت‌های توسعه‌گرای که بر مبنای نظریه نوسازی، سیاست‌های توسعه‌ای خود را تهیه و تنظیم می‌کنند؛ تأکید ویژه‌ای بر رفع موانع فرهنگی جوامع سنتی خود دارند. در این شرایط ممکن است شکاف سنتی-مدرن فعال شود و سنت‌گرایان در برابر غرب‌گرایان صف‌آرایی کنند و در برخی از موارد حتی به انقلاب روی آورند. تجربه برخی از کشورهای عربی و شمال آفریقا نشان می‌دهد احتمال اینکه کش‌ها و اندیشه‌های بنیادگرایانه نیز فعال شوند و غرب‌گرایان را به تضعیف دین، اخلاق و نهادهایی چون خانواده متهم کنند، وجود دارد. از سوی دیگر، اگر حکومت بخواهد آمرانه برنامه‌های توسعه را به پیش براند، آن‌گاه ممکن است جامعه از جنبه‌های دیگر دچار گسست و شکاف شود. شکاف فقیر و غنی، شکاف طرفداران توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی، شکاف طرفداران توسعه و مخالفان آن از جمله شکاف‌های دیگری هستند که ممکن است فعال شوند و حکومت‌های توسعه‌گرا را بیش از پیش به این نتیجه برسانند که یکدست شدن بیشتر، راهکار مناسبی برای تحقق اهداف توسعه است و اجرای برنامه‌های توسعه تا زمانی که یکدست شدن حکومت امکان‌پذیر شود به تعویق بیفتد.

نکته دیگری که توسعه‌آمرانه را دشوار می‌کند این است که از این اصل اساسی توسعه که آزادی اندیشه، رسانه و فعالیت مدنی، شرط لازم توسعه است، غافل می‌مانند. بدون تردید، اگر نظارت و انتقاد دانشمندان، رسانه‌ها و فعالان مدنی نباشد، ممکن است تعریف درستی از توسعه مبنای برنامه‌ریزی دست‌اندرکاران قرار نگیرد یا حتی برنامه‌های دولتی به درستی اجرا نشود و فساد مالی و اداری در ساختار سیاسی و حکومت به صورت سیستماتیک نفوذ کند.

نکته آخر در توسعه‌های آمرانه، درک ساده از واقعیت‌های اجتماعی و به تبع آن توسعه است. توسعه فرایند پیچیده‌ای است که سطوح، اهداف و عوامل گوناگونی دارد. تقلیل آن به توسعه یا رشد اقتصادی، نادیده گرفتن عوامل متعدد و تقلیل آن به حکومتی یکدست از ساده‌انگاری نسبت به این واقعیت اجتماعی پیچیده حکایت دارد. در چنین وضعیتی، توسعه سطحی و تک‌بعدی خواهد شد و در غیاب فعالان مدنی و رسانه‌ها ممکن است محیط زیست، تنوع فرهنگی و فکری موجود در جامعه، فدای رشد اقتصادی شود و توسعه پایدار و متوازن میسر نشود.

در میان الگوهای فوق، تنها الگوی ژاپنی توسعه توانسته است اهداف توسعه را محقق کند و دو الگوی دیگر در دسترسی به توسعه پایدار ناتوان مانده‌اند؛ نتیجه آن‌ها عبارت بوده است از رشد نابرابری، تخریب محیط زیست و جامعه‌ای سرگردان و چندپاره که سرمایه‌های مادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش، به طور جدی دچار فرسایش شده است. فروپاشی این سرمایه‌ها در حدی بوده است که بسیاری از جوامع در شرایطی قرار گرفته‌اند که به شرایط «هتتاع توسعه» رسیده و دیگر هرگز نمی‌توانند برای توسعه برنامه‌ریزی کنند و به گفته گوندر فرانک، توسعه‌نیافتگی‌شان توسعه می‌یابد. ■

فرهنگ غربی را برتر می‌پنداشت، موجب شد به تدریج زمینه گفت‌وگو و تعامل بین فرهنگ‌ها ایجاد و به دنبال آن نگرش نسبت به توسعه نیز متحول و دگرگون شود. کنفرانس‌های متعددی که تقریباً از دهه ۱۹۷۰ در مورد توسعه برگزار شده است، تقریباً همگی آنها از این زاویه به رابطه میان فرهنگ و توسعه نگرسیسته و برای توسعه کشورهای در حال توسعه، طرحی نو در انداخته‌اند. این روند به گونه‌ای در جهان گسترش می‌یابد که سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ را به عنوان دهه جهانی توسعه فرهنگی اعلام می‌کند و تحقیقات متعددی را در این زمینه به انجام می‌رساند.

در این الگو که دغدغه حفظ فرهنگ وجود دارد و توسعه با فرهنگ هماهنگ می‌شود، دستیابی به توسعه اقتصادی و سیاسی ممکن و میسر شده است و اکنون کشورهایی مانند ژاپن، کره جنوبی، مالزی و... در این زمینه مورد توجه بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا که دل در گرو فرهنگ خود دارند، قرار گرفته‌اند. در واقع، این الگو که بر حفظ و تقویت عناصر فرهنگی خود تأکید می‌کند، موفق‌ترین الگوی توسعه‌آمرانه است که باعث شده این کشورها در کنار توسعه اقتصادی و سیاسی بتوانند بخش مهمی از ارزش‌های فرهنگی خود را نیز حفظ کنند.

پ: سومین نوع از توسعه آمرانه، بیشتر تحت تأثیر نظریه نوسازی است که قبل از هر چیز از اهمیت رفع موانع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته در فرایند توسعه سخن به‌میان می‌آورد. ایران و ترکیه در زمره کشورهایی هستند که در طول سال‌های گذشته از این الگو برای دستیابی به توسعه بهره گرفته‌اند.

این الگو، کلیت جوامع توسعه‌نیافته را «مانع» توسعه می‌داند و عبور از توسعه‌نیافتگی را مستلزم پذیرش ارزش‌های فرهنگی و نهادهای اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته غربی و تغییر بنیادی در نظام‌های مختلف اجتماعی می‌داند. در مقام عمل اما، این الگو با پارادوکس مواجه می‌شود. بدین گونه که دولت هم به عنوان مانع و هم به مثابه عامل و کارگزار اصلی توسعه قلمداد می‌شود. در نهایت برای حل این معضل، توسعه سیاسی از برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای حذف و صرفاً به اجرای برنامه‌های لیبرالی در حوزه اقتصاد و فرهنگ بسنده می‌شود. در این الگو، ارزش‌های برابری طبقاتی و آزادی سیاسی حداقل به صورت موقت-به تعلیق درمی‌آیند که برای پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی، ضروری نیز دانسته می‌شود.

در این الگو، متناسب‌سازی عناصر فرهنگی، نهادها و باورهای اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته با فرهنگ، آموزش و اقتصاد کشورهای غربی جزو برنامه‌های اصلی است و دولت متولی و مجری اصلی این برنامه است، دولتی که بر اساس ارزش‌های مدرن پایه‌ریزی نشده است اما از سوی کشورهای غربی و نهادهای بین‌المللی وابسته به آن‌ها تحمل و در واقع ضروری پنداشته می‌شود. در این الگو، مانند الگوی چینی، توسعه به رشد اقتصادی فروکاسته می‌شود و این باور وجود دارد که رشد اقتصادی در بلندمدت، توسعه را به دنبال خواهد داشت. برخلاف الگوی چینی که عناصر فرهنگی جامعه خود را دستکاری نمی‌کند، در این الگو تأکید ویژه‌ای بر موانع فرهنگی توسعه وجود دارد که باید حذف شوند و عناصری از فرهنگ جوامع توسعه‌یافته و غربی جایگزین آن‌ها شوند. در بسیاری از کشورهایی که از این الگو پیروی کرده‌اند، انقلاب یا جنبش‌های اجتماعی علیه فرهنگ غربی شکل گرفته است.

توسعه آمرانه یا برنامه‌های دولت‌های توسعه‌گرا، اصولاً بر دو پیش‌فرض استوار است: قدرت دولت نقش منحصر به فردی در فرایند توسعه دارد و باید ابتکار عمل را در دست داشته باشد و پیش‌فرض دوم آن است که موانع اصلی توسعه در میان مردم وجود دارد. این مانع می‌تواند فرهنگی باشد (موانع فرهنگی) یا می‌تواند سیاسی یا اقتصادی باشد. در این الگو، این اندیشه وجود دارد که توسعه نیازمند اقدامات بنیادی و تغییرات جدی در نظام‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. مهندسی تغییرات و تحول در ارزش‌ها و باورهای مردم، برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری‌های خرد و کلان اقتصادی، عمرانی و... امری هستند که فقط یک دولت صاحب اقتدار و یکدست می‌تواند آن‌ها را هدایت، مدیریت و اجرا کند.

دولت‌های توسعه‌گرا در روند اجرای برنامه‌های توسعه‌ای خویش با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شوند. در بسیاری از موارد، برای رفع مشکلاتی که بر سر راه دارند، احتمال دارد از اهداف توسعه‌ای عدول کنند یا تحقق آن اهداف را به تعلیق درآورند. ممکن است، مردم یا بخش‌هایی از آن‌ها در برابر تغییرات، از خود مقاومت نشان دهند یا دولت به این نتیجه برسد که برای انجام برنامه‌هایش اختیارات و قدرت کافی ندارد. در این موارد، دولت توسعه‌گرا

قضاوت افراد دستخوش تمایلات، ترجیحات و سوگیری‌های فردی است و به همین دلیل بسیار محتمل است اصولگرایان، اصلاح‌طلبان و اپوزیسیون برانداز با قوت بر تفکر سابق خود باقی بمانند. و از این رفتار سیاسی درس لازم را نگیرند.

[نگاه اقتصاددان]

انتخابات و چند تفسیر درباره آن

گروه‌های مختلف سیاسی چه می‌گویند؟



علی سرزیم

اقتصاددان

چرا باید خواند:

تحلیل گروه‌های

مختلف سیاسی از

واقعیت انتخابات چه

بود و چه کمکی در

انتخاب مسیر آن‌ها

خواهد داشت؟ این

مقاله را بخوانید.

از ایشان برای بهبود اوضاع بدانند. اصلاح‌طلبان چنین تصور می‌کنند که فضای رقابت طوری طراحی شده بود که به‌طور طبیعی آقای رئیسی در مقایسه با دیگران موقعیت ممتازتری داشت و به همین دلیل پیروزی ایشان نه تنها غیرمنتظره نبود بلکه اگر خلاف آن رخ می‌داد، غیرمنتظره بود. اپوزیسیون برانداز هم این ۱۷ میلیون را سقف پشتیبانی از نامزد حاکمیت تلقی کرده و ایشان را گزینه آخر برای وضع موجود قلمداد می‌کنند. اصولگرایان تمایل دارند وزن اصلاح‌طلبی را در همین ۲.۵ میلیون رأی آقای همتی خلاصه کنند و چنین تفسیر می‌کنند که با عملکرد روحانی جامعه از جریان اصلاح‌طلبی سرخورده شده و این جریان به انحطاط رفته است و در مقام سیاست‌ورزی دیگر جایگاه قابل توجه و ممتازی نخواهد داشت. اپوزیسیون برانداز نیز که اصلاح‌طلبان را رقیب خود می‌دانند در این دیدگاه با اصول‌گرایان همسو هستند. در مقابل اصلاح‌طلبان معتقدند چون یکدست و یکپارچه مردم را به حمایت دعوت نکردند و یا آقای همتی شرایط لازم برای هم‌آوردی با آقای رئیسی را نداشت شکست خوردند و ادعا می‌کنند بخشی از عدم مشارکت در پاسخ به عدم مشارکت اصلاح‌طلبان معروف شکل گرفت و آن‌ها سهم بالایی از افرادی دارند که مشارکت نکردند. اما واقعیت معمولاً ترکیبی از همه این‌هاست ولی هیچ کدام به‌تنهایی نیست. افت مشارکت هم به دلیل نارضایتی از نظام سیاسی، هم به دلیل نارضایتی از عملکرد دولت روحانی، هم به دلیل هراس از کرونا و هم به دلیل تنبلی است کما اینکه در انتخابات در همه‌جای دنیا برخی افراد رغبتی به مشارکت ندارند. قطعاً همه کسانی که به آقای رئیسی رأی دادند هوادار جدی اصولگرایی نیستند و قطعاً بخشی از هواداران اصلاح‌طلبی جزو کسانی هستند که مشارکت نکردند. اما اینکه سهم هر کدام چقدر است محل اختلاف هست و خواهد بود. بی تردید بخشی از عدم مشارکت نشان‌دهنده سرخوردگی از دو جریان اصولگرایی و اصلاح‌طلبی است و بعید است که در انتخابات بعد نیز شرکت کند اما اینکه وزن این بخش چقدر است مشخص نیست. به همین دلیل اپوزیسیون برانداز در تبلیغات خود ادعا می‌کند که اکثریت جامعه (۵۱ درصد) را به دنبال خود دارد.

اینکه سهم هر کدام از این عوامل چقدر است موضوعی عینی و کاملاً آشکار نیست که به‌سادگی بتوان آن را اندازه‌گیری کرد بلکه موضوعی فنی، کارشناسی و تحلیلی است که باید روی آن مطالعه خوبی صورت گیرد اما افراد معمولاً گوششان بدهکار نیست و از این ارقام چیزی را برداشت می‌کنند که دوست دارند نظریه‌پردازان حزبی از ارقام موجود پامی به افراد می‌دهد که آن‌ها دوست دارند بشوند، نه اینکه واقعیت لزوماً چیست. وقتی اندازه‌گیری سهم‌ها کار دشواری است موضوع ذهنی خواهد بود و به شدت از قضاوت شخصی اشخاص تأثیر می‌پذیرد. قضاوت افراد نیز دستخوش تمایلات، ترجیحات و سوگیری‌های فردی است و به همین دلیل بسیار محتمل است اصولگرایان، اصلاح‌طلبان و اپوزیسیون برانداز با قوت بر تفکر سابق خود باقی بمانند و از این رفتار سیاسی درس لازم را نگیرند. مثلاً وقتی اصولگرایان تصور می‌کنند که افت مشارکت عمدتاً به دلیل نارضایتی از عملکرد آقای روحانی است با خود می‌اندیشند که جای نگرانی نیست و با بهبود عملکرد دولت می‌توان در دور بعد افت مشارکت را کاملاً جبران کرد! اما اگر تصور می‌کردند که بخشی از افت مشارکت ناشی از سرخوردگی از نظام سیاسی است، آن وقت تحلیل‌های امنیتی آن‌ها دچار تحول می‌شود! اصلاح‌طلبان ممکن است تصور کنند کافی است نامزد مقبول‌تری از صافی شورای نگهبان رد شود؛ در این صورت آن‌ها خواهند توانست با همین رویکرد موجودشان نظر جامعه را تأمین کنند و به قدرت برسند. اپوزیسیون برانداز نیز با تصور اینکه ۵۱ درصد طرفدار پیدا کرده ممکن است بیش از حد به خود امیدوار شود و تغییر معادله قدرت به نفع خود را در دسترس ببیند.

پیماد این امر آن است که افراد از واقعیت درس نمی‌گیرند و به همین دلیل در آینده غافلگیر می‌شوند و بعد نظریات نادرستی مطرح می‌شود که ایران جامعه‌ای غیرقابل پیش‌بینی است و هیچ نظریه‌ای در ایران کار نمی‌کند و غیره. حقیقت آن است که اگر واقعیت را به نفع عقاید خود تحریف نکنیم بلکه خود را با واقعیت‌ها تطبیق دهیم، خواهیم دید که روندها قابل پیش‌بینی است و وقایع به شکل احتمالی قابل تخمین است. ■

برخلاف دنیای فیزیکی که کلمات معنایی واحد دارند، «میز» برای همه مردم جهان همان میز است و «صندلی» همان صندلی، اما در جهان اجتماعی مفاهیم چندبعدی هستند و به همین دلیل تفسیربردارند. هرکسی از واقعیت چیزی را برداشت می‌کند که با جهان‌بینی و طرز تفکرش سازگار است. به همین دلیل تحولات اجتماعی معمولاً به اصلاح دیدگاه افراد کمک نمی‌کند و حتی وقتی که شواهد واقعی دلایلی خلاف انتظارات افراد عرضه می‌کند، افراد باز هم روی تفکر غلط خود باقی می‌مانند و دیدگاهشان را اصلاح نمی‌کنند. به همین دلیل برخی «گم» می‌شوند و نسبت به عقاید و دیدگاه‌هایشان تعصب پیدا می‌کنند و نمی‌توانند همسو با تحول جامعه و جهان خود را روزآمد کنند. بیابید پدیده انتخابات را از این زاویه نگاه کنیم.

حدود ۵۱ درصد در انتخابات شرکت نکرده‌اند؛ ۶۱ درصد به آقای رئیسی و ۸ درصد به آقای همتی رأی داده‌اند و نزدیک به ۴ میلیون نفر رأی باطله به صندوق ریخته‌اند. تحلیل درست این ارقام البته نیازمند کار کارشناسی و بررسی‌های علمی است اما جریان‌های سیاسی چندان کاری به تحلیل درست این ارقام ندارند بلکه تفسیری از آن ارائه می‌کنند که

می‌پسندند. اصولگرایان تمایل دارند رشد عدم شرکت را به پای ضعف عملکرد دولت حسن روحانی و همچنین اثر کرونا بگذارند و بگویند که این افت عملکرد، ربطی به نارضایتی از رد صلاحیت‌ها یا نارضایتی از عملکرد کل نظام سیاسی یا هواداری از جریان‌های رقیب ندارد. اصلاح‌طلبان تمایل دارند افت مشارکت در انتخابات را واکنش جامعه به رد صلاحیت‌ها قلمداد کنند و بگویند که چون حاکمیت با خواسته‌های دولت‌های برآمده از انتخابات همراهی کامل نداشته است، مردم از انتخابات دل‌زده شده‌اند. اپوزیسیون برانداز تمایل دارند که ۵۱ درصد عدم مشارکت را کامل به خود منتسب کنند و بگویند که همه آن‌ها طرفدارانشان هستند و در لیبیک به ندای تحریم حاضر به مشارکت در انتخابات نشده‌اند. اصولگرایان تمایل دارند که کل ۱۷ میلیون رأی را شمار هواداران دیدگاه اصولگرایی بدانند و علت رأی‌آوری‌شان را موفقیت در جایگاه قضایی از یک سو و پاک‌دستی از سوی دیگر بدانند. در مقابل اصلاح‌طلبان تمایل دارند علت رأی ۱۷ میلیونی را وعده حمایت حاکمیت

نکته‌هایی که باید بدانید

بخشی از عدم مشارکت نشان‌دهنده سرخوردگی از دو جریان اصولگرایی

و اصلاح‌طلبی است و بعید است که در انتخابات بعد نیز شرکت کند اما اینکه

وزن این بخش چقدر است مشخص نیست.

افراد از واقعیت درس نمی‌گیرند و به همین دلیل در آینده غافلگیر

می‌شوند و بعد نظریات نادرستی مطرح می‌شود که ایران جامعه‌ای

غیرقابل پیش‌بینی است و هیچ نظریه‌ای در ایران کار نمی‌کند.

اگر واقعیت را به نفع عقاید خود تحریف نکنیم بلکه خود را با واقعیت‌ها

تطبیق دهیم، خواهیم دید که روندها قابل پیش‌بینی است و وقایع به شکل

احتمالی قابل تخمین است.

نگاه

«آینده‌نگر» بررسی می‌کند:
چرا کسی زیر بار انتشار فهرست بدهکاران بانکی نمی‌رود؟

بازی اسم، فامیل

انتشار فهرست اسامی بدهکاران بانکی یک مطالبه جدی از سوی مردم است. اما چرا؟ کافی است یک بار برای دریافت تسهیلات از هر بانکی اقدام کنید. رفتار تبعیض آمیز بانک‌ها با مشتریان باعث شده مردم به طور جدی انتشار فهرست بدهکاران بانکی و برخورد با آن‌ها را دنبال کنند. اما چرا هیچ مسئولی زیر بار انتشار این فهرست نمی‌رود؟



در دادگاه افکار عمومی روندی دیگر در جریان است. دادستان اذهان مردم می‌پرسد چطور یازده نفر نزدیک ۹۰ هزار میلیارد تومان تسهیلات دریافت می‌کنند و به مدت ۱۰ سال بدون بازپرداخت آن به کار خود ادامه می‌دهند؟

چه کسانی تسهیلات گرفته و پس نداده‌اند؟

زهر تبعیض

بانک‌ها به همه سخت نمی‌گیرند

زینب کوهیار

دبیر بخش نگاه

چرا باید خواند:

۹۰ هزار میلیارد تومان

تسهیلات بانکی معوق

تنها برای ۱۱ نفر؟

چرا فهرست بدهکاران

بانکی شکل گرفته

است؟

در فروردین ماه
سال جاری،

عبدالناصر همتی،

رئیس سابق بانک

مرکزی از بدهی

۱۱ نفر به شبکه

بانکی خبر داد.

همتی گفت این

۱۱ نفر ۹۰ هزار

میلیارد تومان از

بانک‌ها تسهیلات

دریافت کردند و

این بانک توانسته

با اتکا به سامانه

سمات، سامانه

اعتبارسنجی

۳۰ هزار میلیارد

تومان از این

مبلغ را زنده کند

داد. به گفته سلاح ورزی یک هزار و ۷۵۰ واحد از این بنگاه‌ها در داخل شهرک‌های صنعتی و باقی در خارج از شهرک‌های صنعتی فعالیت می‌کردند. همچنین سعید عمرانی، معاون قضایی دادستان کل کشور اعلام کرد ۹۰ درصد از تولیدکنندگان با بانک‌ها مشکل دارند و بیشتر مشکلات آنان مربوط به محاسبه سود و تسهیلات مرحله آخر به عنوان سرمایه در گردش است. به گفته عمرانی بسیاری از واحدهای تحت تملک بانک‌ها به آشیانه پرنندگان تبدیل شده است و بانک‌ها کاری برای بازگشت این واحدها به مدار تولید نکردند.

همچنین براساس آماری که در خردادماه سال جاری توسط بابک دین‌پرست معاون هماهنگی امور اقتصادی وزارت کشور اعلام شده، تعداد واحدهای تولیدی تحت تملک بانک‌ها به ۱۷۹۳ واحد می‌رسد که این تعداد در تملک ۱۶ بانک قرار دارد. نکته مهم اینکه ۵۸ درصد از این واحدها فعال و مابقی آن‌ها غیرفعال است. پس از دین‌پرست، رسولیان معاون وزیر صمت در تیرماه از تملک ۱۴۰۰ واحد تولیدی مستقر در نواحی صنعتی توسط بانک‌ها خبر داده است. «به تملک بانک‌ها در آمدن»، سرنوشت بسیاری از واحدهای تولیدی است که برای انجام پروژه‌های وام گرفته و محل اجرای همان پروژه را در رهن بانک گذاشته‌اند. در چنین قراردادهایی برای وصول بدهی، اولویت همواره با محل اجرای پروژه است. اما این اولویت در مورد همه مشتریان بانک‌ها رعایت نمی‌شود. عدم رعایت ضوابط برای همه باعث شده فهرستی با عنوان بدهکاران بانکی در ده سال اخیر شکل بگیرد. کسانی که توانستند از بانک‌ها تسهیلات کلان بگیرند و نپردازند.

فهرست بدهکاران

در فروردین ماه سال جاری، عبدالناصر همتی، رئیس سابق بانک مرکزی از بدهی ۱۱ نفر به شبکه بانکی خبر داد. همتی گفت این ۱۱ نفر ۹۰ هزار میلیارد تومان از بانک‌ها تسهیلات دریافت کردند و این بانک توانسته با اتکا به سامانه سمارت، سامانه اعتبارسنجی ۳۰ هزار میلیارد تومان از این مبلغ را زنده کند. همتی در گفت‌وگویی با شبکه سه سیما اعلام کرد بانک‌ها موظف شده‌اند میزان اعتبارات پرداختی به اشخاص را در سامانه سمارت ثبت کنند و از طریق این سامانه، بانک مرکزی توانست ۳۰ هزار میلیارد تومان از ۹۰ هزار میلیارد تومان بدهی این ۱۱ بدهکار بانکی را مطالبه کند و به شبکه بانکی بازگرداند.

کمتر از دو ماه بعد، عبدالناصر همتی، به عنوان نامزد ریاست جمهوری سیزدهم در مناظرها از فهرست ابربدهکاران بانکی خبر داد و اسامی این افراد را به رئیس سابق قوه قضاییه داد. همتی در این باره گفت: «۱۱ نفری که منابع بانک‌ها را بردند بیش از ۱۰ سال پیش منابع گرفتند. من در دو سال گذشته در بانک مرکزی محکم ایستادم و ۲۵ هزار میلیارد از این ۹۰ هزار میلیارد را کم کردم... اما الان این فهرست را به آقای رئیسی می‌دهم که اگر صلاح دانستند خودشان اعلام کنند.»

هرچند همتی بر گره حاوی اسامی بدهکاران بانکی را به رئیس سابق قوه قضاییه داد اما این اسامی در مناظرات اعلام نشد. ساعتی بعد، یک برگه سفید با ۱۱ اسم کمابیش آشنا در فضای مجازی به اشتراک گذاشته شد و در نهایت دستگاه قضایی را وادار به واکنش کرد. سخنگوی قوه قضاییه با اشاره به رسیدگی به پرونده معوقات بانکی گفت همه اقدامات با تدابیر این قوه انجام شده است و سیستم بانکی نه تنها مدعی نبوده بلکه مانع تراشی هم کرده است. به گفته اسماعیلی، سخنگوی قوه قضاییه حتی بانک مرکزی در مورد رسیدگی به این پرونده مکاتباتی با قوه قضاییه نداشته است. اما هر کدام از اسامی موجود در فهرست چه سرنوشتی یافته‌اند و دستگاه قضایی چه برخوردی با آن‌ها داشته است؟

موتورسواران نیش ترمزی می‌زنند و سرک می‌کشند تا سر از کار جماعت دربیابند. جماعتی که دور او حلقه زده‌اند و با هر چه به دست می‌رسد رویش می‌کوبند تا آتشش را خاموش کنند. آتشی که خود به جان خود انداخته است. مرد مصدوم را به بیمارستان می‌برند. شهروند خیرنگارها فیلم کوتاهی از تلاش‌های مردم برای خاموش کردنش در فضای مجازی منتشر می‌کنند و رسانه‌ها تیترو می‌زنند: «خودسوزی مردی ۵۸ ساله مقابل کلاشتری جامی در خیابان ولی عصر تهران».

مردم بهت‌زده و یاری‌رسانی که مرد را از خودسوزی نجات داده‌اند، و در اخبار با عنوان شاهدان عینی معرفی شدند، می‌دانند چرا مرد خودش را سوزانده است. مرد پیش از خودسوزی‌اش فریاد زده است: «می‌توانم اقساط وامی را که از بانک گرفتم بپردازم» و «بانک ملکی را که وثیقه کردم به مزایده گذاشته است».

داستان مرد ۵۸ ساله تهرانی که در مهرماه سال ۹۸، قصه پرغصه‌اش در چند خبر سرد جای گرفت، این روزها به یاد چه کسی می‌آید؟ شاید به یاد صاحبان ۱۴۰۰ واحد صنعتی که معاون وزیر صمت می‌گوید در تملک بانک‌هاست، یا هر کسی که صابون بانک‌ها به تنش خورده است و روزی با کوهی از مدارک و امضای ده‌ها کاغذ مشورتی یکی از آن‌ها شده است. هر کسی که برای یافتن یک کارمند رسمی و ارائه کسر از حقوق، به زمین و زمان رو انداخته و با یک بار دیرکرد در پرداخت اقساط مورد مواخذه و پیگیری بانک‌ها قرار گرفته است. کسی که در ماه‌های اول از پرداخت اقساط وامی که گرفته، اقساط سود وام را پرداخته نه اصل پول.

انتظارهای طولانی، وثایق و ضمانت‌نامه‌های سنگین و صرف وقت و هزینه برای رفت و آمدهای مکرر به شعبه بانک‌ها، گوشه‌ای از داستان متقاضیان تسهیلات بانکی است. اما دریافت تسهیلات آخرین گام نیست. تا پرداخت اقساط مسیری طولانی در پیش است، اقساطی که تنفسی برای آن در کار نیست.

می‌گویند تورم بالا در اقتصاد ایران از فشار اقساط ریالی بر گرده وام‌گیرندگان می‌کاهد، اما همین تورم در کنار رکود، عاملی است که رغبت را از بانک‌ها برای تخصیص تسهیلات به متقاضیان می‌گیرد.

در یک سال اخیر، تورم در کنار همه‌گیری کرونا، گرد نااطمینانی را بر فضای کسب و کارها پاشیده است. همین باعث شده بانک‌ها احتمال بازگشت منابع از سوی وام‌گیرندگان را در کمترین سطح در نظر بگیرند و وثایق محکم‌تری برای تسهیلات طلب کنند. صاحبان کسب و کارها که در این دوره سخت اقتصادی با افزایش نرخ ارز و عدم دسترسی به مواد اولیه دست و پنجه نرم می‌کنند، بیش از هر زمان دیگری مورد سوءظن بانک‌ها در بازپرداخت تسهیلات قرار گرفته‌اند؛ بانک‌هایی که کارنامه‌ای پر بار در به تملک در آوردن واحدهای تولیدی به دلیل معوق شدن تسهیلات دارند.

تبدیل واحد تولیدی به آشیانه پرنندگان

در شهریورماه سال گذشته، حسین سلاح‌ورزی نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران از تملک ۲ هزار و ۴۰۰ بنگاه اقتصادی توسط بانک‌ها خبر

زمانی که فرایندها بدون رصد و نظارت پیش
برود، افراد هیچ واژه‌ای در دریافت تسهیلات
کلان و عدم پرداخت ندارند.

گفت‌وگوی «آینده‌نگر» با حسین میرمحمدصادقی، حقوق‌دان

آگاهی حق مردم است

نام کدام بدهکار بانکی را باید افشا کرد؟

در شرایطی که مردم عادی باید برای دریافت ۱۰ میلیون تومان وام تضامین سنگین به بانک‌ها ارائه کنند، چطور عده‌ای می‌توانند تسهیلات کلان بگیرند و پس ندهند؟ حسین میرمحمدصادقی، حقوق‌دان می‌گوید تحصیل مال از روش‌های نامشروع مثل اعمال نفوذ و رانت جرم است و حق افکار عمومی است که درباره چنین افرادی بدانند. اما باید بین حق آگاهی مردم از نام و مشخصات سوءاستفاده‌کنندگان و حفظ آبروی افرادی که سوءنیتی ندارند، توازن ایجاد کرد.

هر شخصی چقدر تسهیلات دریافت کرده است. بنابراین تهیه گزارش از وضعیت اعتبارات و بدهی‌ها کار بانک مرکزی است. ضمن اینکه وجود چنین نظارت و شفافیتی حالت بازدارندگی هم دارد و طبیعی است که افراد، وقتی بدانند دیده می‌شوند و رصد می‌شوند، تخلف نمی‌کنند. اما زمانی که فرایندها بدون رصد و نظارت پیش برود، افراد هیچ واژه‌ای در دریافت تسهیلات کلان و عدم پرداخت ندارند. ضمن اینکه در بعضی موارد، صرف دریافت تسهیلات از یک بانک مطرح نیست بلکه حیف و میل بیت‌المال انجام شده است. در این موارد



دادستان هم می‌تواند رأساً دخالت کند و پرونده قضایی را شکل دهد.

اما به طور مشخص دو بحث داریم که یکی اعلام اسامی بدهکاران بانکی برای اقناع افکار عمومی است که شامل معرفان و همکاران این افراد در بانک‌ها و سازمان‌های دولتی و... هم می‌شود. نکته دیگر تعقیب این افراد به عنوان مجرم است. اگر بانکی به فردی تسهیلاتی داده و آن فرد وام را پرداخت نکرده، این بانک هم می‌تواند به عنوان شاکی شکایت کند و پرونده تشکیل می‌شود. قوه قضاییه هم به این پرونده رسیدگی می‌کند.

■ فکر می‌کنید چه رویکردی در مورد پرونده‌های بدهکاران بانکی موثر است؟

مسئله شفافیت و اقناع افکار عمومی یک طرف ماجراست و طرف دیگر، آبروی افراد در جامعه است. باید بین این دو سویه تعادل و توازن ایجاد کرد. بدهکاری، بزهکاری نیست اما سوءاستفاده از روابط و فرصت‌سازی به نفع اشخاص جرم است. بسیاری از افراد با توجه به شرایط اقتصادی ایران تسهیلاتی را دریافت می‌کنند اما قادر به بازپرداخت آن نیستند بدون اینکه نیت سوئی در بین باشد. آن‌ها به دلیل شرایط اقتصادی گرفتار شده‌اند بنابراین نمی‌توان گفت که آنان بدهکار بانکی متخلف‌اند. باید به نوعی در این زمینه اطلاع‌رسانی و شفاف‌سازی کرد که با آبروی چنین افرادی بازی نشود. اما افرادی که از فرصت سوءاستفاده کرده، فراری شده‌اند و برای پاسخ‌گویی حاضر نمی‌شوند، وضعیت دیگری دارند و باید درباره آن‌ها اطلاع‌رسانی کرد. دانستن و آگاهی حق مردم است اما باید بین این حق و حفظ حقوق اشخاص تعادل برقرار کرد. ضمن اینکه مردم عادی برای دریافت کمترین میزان تسهیلات باید تضامین سنگینی به بانک‌ها ارائه کنند اما بعضی افراد با ارزیابی‌های نادرست و غیرواقعی از وثایق و املاک و نفوذ و پارتی‌بازی وام‌های کلان می‌گیرند. این عین بزهکاری است و باید با آن‌ها برخورد کرد. ■

■ ماجرای اسامی بدهکاران بانکی در چند ماه گذشته به ویژه پس از برگزاری مناظرات ریاست جمهوری مورد توجه قرار گرفته است. دیدیم که در مناظرات به مسئله بدهکاران بانکی اشاره شد اما نامی از افراد برده نشد. این‌طور به نظر می‌رسد که هیچ مسئولی تمایلی به اعلام این اسامی ندارد و یا به اصطلاح زیر بار آن نمی‌رود. آیا منع قانونی در این زمینه وجود دارد؟ این را هم در نظر بگیریم که افکار عمومی شناسایی این افراد را از مجموعه حاکمیت درخواست می‌کند.

افکار عمومی حق دارد در این باره بدانند و تشنگی جامعه برای دانستن در این زمینه طبیعی و به حق است. ما درباره افشای نام مجرمان منعی نداریم مسئله افشای نام بدهکاران بانکی، زمانی که این افراد با روابط خاص تسهیلاتی را دریافت کرده اما پس نداده‌اند، باید در اولویت مسئولان قرار بگیرد.

■ پس چرا انجام نمی‌شود؟

ببینید، براساس قانون اگر پرونده‌ای علیه کسی در دادگاه شکل گرفته اما حکم قطعی صادر نشده نمی‌توان اسم افراد را در رسانه‌ها برد چرا که ممکن است فرد در دادگاه تبرئه شود، درحالی که پیش از بررسی قضایی و دقیق، آبروی فرد برده شده است. درباره فهرست بدهکاران بانکی، مسئله متفاوت است و اصل شفافیت به میان می‌آید. یعنی در مورد کسانی که به هر دلیل منطقی بدهی آن‌ها به تعویق افتاده، حرفی نداریم اما جامعه انتظار دارد کسانی که از منابع عمومی و سپرده‌های مردم در بانک‌ها سوءاستفاده می‌کنند به دستگاه قضایی معرفی شوند و اسامی آن‌ها به مردم گفته شود. به ویژه اگر این افراد براساس ارتباطات سیاسی و دولتی و نفوذ توان دریافت تسهیلات را پیدا کرده‌اند. در این شرایط نام افراد دیگری که از مسئولان و مقامات هستند به میان می‌آید که به معنای بروز جرم اعلام نفوذ و اضافه شدن آن به پرونده متهمان است.

■ الان در بین افکار عمومی این پرسش وجود دارد که مسئله اعلام اسامی این افراد و البته رسیدگی به تخلف بدهکاران بانکی به گردن کدام‌یک از مجموعه‌های حاکمیتی است و باید از کجا شروع کرد؟

مبارزه با بی‌انضباطی مالی و فساد، وظیفه همه مجموعه‌ها در حاکمیت است اما در این مورد، بانک مرکزی باید در تهیه گزارش‌ها جایک عمل کند چرا که شبکه بانکی مجموعه‌ای از بانک‌های وابسته به بانک مرکزی است. بانک مرکزی اطلاعات لازم را درباره میزان اعتبارات و تسهیلات اعطایی بانک‌ها در اختیار دارد و می‌تواند

انتشار یک اسم، افشای یک جریان

آرزوی شفافیت

بخشنامه‌های متعدد، زمینه ساز تخلفات اقتصادی



احمد آفتاب‌هوش

رئیس کمیسیون حقوقی و حمایت قضایی اتاق ایران

شکل‌گیری فهرست‌هایی مثل بدهکاران بانکی یا بدهکاران متخلف بانکی به فقدان موضوعی بازمی‌گردد که از دغدغه‌های همیشگی در اتاق‌های بازرگانی بوده است یعنی شفافیت. اگر قوانین، مقررات و رویه‌ها در کشور شفاف شود، از اساس امکان بروز هر نوع خطا از بین می‌رود و دیگر به مرحله شکل‌گیری پرونده‌های تخلف و فساد اقتصادی و دغدغه انتشار یا عدم انتشار اسامی نخواهیم رسید. اگر فرایند تخصیص اعتبارات در بانک‌ها و دادن تسهیلات در بانک‌ها شفاف، روشن و برای همه قابل دسترسی باشد، طبیعی است که امکان بروز تخلف کاهش پیدا می‌کند. اگر امضای طلایی در میان باشد، عیان می‌شود و اگر ارتباطات خاصی خارج و فارغ از ضوابط قانونی در حال شکل‌گیری است، شفافیت مانع آن است. نتیجه همه فسادها و بی‌عدالتی‌ها که در نهایت منجر به شکل‌گیری پرونده‌های مفاسد اقتصادی در سطح ملی می‌شود، عدم شفافیت است. این پرونده‌ها به بحرانی برای افکار عمومی تبدیل می‌شود، اذهان مردم را نسبت به فعالان اقتصادی معشوش می‌کند و رونق را از فضای کسب و کار می‌گیرد. به همین دلیل در اتاق بازرگانی در همکاری با مجموعه‌های مختلف در حاکمیت، برای اجرای قوانین و شفافیت هر چه بیشتر رویه‌ها تلاش می‌کنیم.

در سال‌های گذشته، بیش از علت‌ها در بروز مفاسد مالی و اقتصادی، به معلول‌ها پرداختیم. این رویکرد باعث سرریز پرونده‌ها در قوه قضاییه شده است در حالی که، قوه قضاییه آخر خط است و وظیفه مجازات را دارد. در واقع مشکل سر جای خودش باقی است و زمینه‌های فساد وجود دارد اما رویکردها در سال‌های اخیر کمتر به این زمینه‌ها پرداخته و بیشتر به معلول‌ها رسیده است. به همین دلیل با وجود همه تلاش‌ها، بروز مفاسد همچنان ادامه دارد. راه‌حل درست برخورد با سرچشمه‌هاست و تنها ابزار مناسب آن هم امکان دسترسی به اطلاعات و شفافیت و حذف امضاهای طلایی است. بعضی مقاومت‌ها درباره عدم انتشار اسامی بدهکاران بانکی هم، به مسئله عدم شفافیت و وجود ارتباطات خاص و امضاهای طلایی

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ یک ایراد عمده به دولتمردان این است که چرا در تنظیم ضوابط از فعالان اقتصادی نظر خواهی نمی‌کنند تا زمینه‌های شکل‌گیری پرونده‌های تخلف کاهش پیدا کند.
- ▶ بعضی مقاومت‌ها درباره عدم انتشار اسامی بدهکاران بانکی به مسئله عدم شفافیت و وجود ارتباطات خاص و امضاهای طلایی بازمی‌گردد. من از نیات و اهداف مسئولانی که این اسامی را منتشر نمی‌کنند یا از بدهکاران بانکی نمی‌گویند خبر ندارم، اما به نظر من، به هر حال آشکار شدن اسامی و مشخصات افرادی که دارای ارتباطات، عقبه و نفوذی هستند، برای بعضی مسئولان ممکن نیست.
- ▶ شکل‌گیری فهرست‌هایی مثل بدهکاران بانکی یا بدهکاران متخلف بانکی به فقدان موضوعی بازمی‌گردد که از دغدغه‌های همیشگی در اتاق‌های بازرگانی بوده است، یعنی شفافیت.

اگر ضوابط بانکی و رویه‌های تخصیص تسهیلات در بانک‌ها شفاف شود، بسیاری از پرونده‌های تخلف شکل نمی‌گیرد. متأسفانه عدم شفافیت در بانک‌ها و وجود بعضی مقررات باعث شده فعال اقتصادی ناچار در بعضی مسیرهای نامطلوب قرار بگیرد.

بازمی‌گردد. من از نیات و اهداف مسئولانی که این اسامی را منتشر نمی‌کنند یا از بدهکاران بانکی نمی‌گویند خبر ندارم. اما به نظر من، به هر حال آشکار شدن اسامی و مشخصات افرادی که دارای ارتباطات، عقبه و نفوذی هستند، برای بعضی مسئولان ممکن نیست. به نظر من هیچ شخصی نمی‌تواند به تنهایی، تسهیلات کلان را با روش‌های غیرقانونی دریافت کند و پرداخت نکند، بلکه یک گروه و جریان با ارتباطات رسمی و غیررسمی وجود دارند که به آن فرد کمک می‌کنند. افشای نام یک نفر از یک جریان یا گروه می‌تواند اذهان را به سمت و سویی ببرد که منجر به افشای نام اسامی افرادی دیگر شود و بعضی فکر کنند چنین افشای‌ای ضروری یا به‌مصلحت نیست و در نهایت آن را خوشایند ندانند.

زمانی که متهمان به دادگاه می‌روند، از هر فرد مرتبط با پرونده‌ای که در جایگاه متهم است، نام برده می‌شود و آن فرد به تشخیص دادگاه حکم می‌گیرد. اگر از فردی نام برده نمی‌شود، یا حکمی برای متهمی اعلام نمی‌شود، این به تشخیص دادگاه بوده است و باید به احکام دادگاه احترام بگذاریم. فراموش نکنیم که دادگاه همه دقت خود را برای بررسی پرونده‌ها به کار می‌برد و اگر فرد یا افرادی محکوم نشدند، به این معناست که دلایل کافی وجود نداشته و اتهامی متوجه افراد نبوده است. حکم دادگاه فصل الخطاب است و ملاک است. به طور معمول جلسه‌های بررسی پرونده علنی است و همه تابع حکم دادگاه هستند. اینکه در افکار عمومی و در فضای غیرقابل استناد مجازی درباره یک شخص یا فرد اتهامی را مطرح می‌کنند، برای دادگاه موضوعیت ندارد. بنابراین در زمان اظهار نظر درباره افراد، باید به این نکته مهم توجه کنیم؛ حرف افواه سندیت ندارد.

در مورد بدهکاران بانکی باید گفت بانک‌ها از قاعده عدم شفافیت و بروز مفاسد مالی مستثنا نیستند. به این معنا اگر ضوابط بانکی و رویه‌های تخصیص تسهیلات در بانک‌ها شفاف شود، بسیاری از پرونده‌های تخلف شکل نمی‌گیرد. متأسفانه عدم شفافیت در بانک‌ها و وجود بعضی مقررات باعث شده فعال اقتصادی ناچار در بعضی مسیرهای نامطلوب قرار بگیرد. دلیل عمده این ناچاری و ناگزیری فعالان اقتصادی عدم توجه دستگاه‌های اجرایی به قوانینی مثل قانون بهبود مستمر محیط کسب و کار است. براساس این قانون، فعالان اقتصادی و تشکل‌ها باید مورد مشورت دولتمردان در تصمیم‌گیری‌ها قرار بگیرند تا تصمیم‌های خلق الساعه، ناگهانی و بدون توجه به فعالیت‌های اقتصادی گرفته نشود. با این حال می‌بینیم که به ویژه از سال ۹۷ تا امروز، به طور مشخص بخشنامه‌های متعدد بانک مرکزی تا چه اندازه عرصه را بر فعالان اقتصادی تنگ کرده است. این بخشنامه‌های متعدد و تغییر ناگهانی مقررات زمینه تخلف بعضی از فعالان اقتصادی را به ناچار فراهم کرد که البته تا امروز همه آن‌ها رفع شده است. با توجه به تجربه این سال‌ها باید گفت یک ایراد عمده دولتمردان این است که چرا در تنظیم ضوابط از فعالان اقتصادی نظر خواهی نمی‌کنند تا زمینه‌های شکل‌گیری پرونده‌های تخلف کاهش پیدا کند. ■

انتشار اسامی بدهکاران بانکی جرم نیست

تخصیص پول‌ها به رفقای بانک‌ها

نوسان ارز بسیاری را گرفتار کرده است



محمود علیزاده طباطبایی

وکیل دادگستری

محل منابع عمومی تامین شده است و از پول مردم است. به نظر من بانک‌ها باید این اطلاعات را به طور نوبه‌ای منتشر کنند. بدهکار بانکی بودن جرم نیست که انتشار اسامی بدهکاران بانکی انتساب جرم به شخصی تلقی شود. بنابراین انتشار اسامی بدهکاران بانکی مشکلی از نظر قانون ندارد. اگر بدهکار بانکی خلاف ضابطه تسهیلات گرفته و پرداخت نکرده، آن زمان مرتکب جرم شده است. زمانی که از فهرست اسامی بدهکاران بانکی می‌گوییم، درباره ضابطه‌مندی یا خلاف ضابطه بودن فرایند تخصیص تسهیلات ادعای نمی‌کنیم. بنابراین منتشر کننده فهرست اسامی این افراد، مرتکب جرم نشده است. ضمن اینکه آن فرد می‌تواند بگوید وام را از مسیر قانونی گرفته و در محل قانونی هزینه کرده است.

در مرحله تشخیص دریافت و محل هزینه‌کرد، پای دستگاه‌های نظارتی و امنیتی هم به میان می‌آید. ضمن اینکه باید توجه کرد بعضی افراد به طور مشخص گرفتار شده‌اند. یعنی وام ارزی گرفتند و کالایی وارد کردند اما قیمت ارز در مدت‌زمان کوتاهی چند برابر شده و این افراد دیگر توان بازپرداخت ندارند. در واقع زمانی که از فهرست بدهکاران بانکی می‌گوییم، لزوماً با افرادی سروکار نداریم که با بی‌صدافتی، به طور غیرقانونی وامی را گرفته و آن را پس ندادند. بر اساس تصمیم‌های سیاسی که در سپهر اقتصاد ایران گرفته شده، قیمت ارز چند برابر شده و فعال اقتصادی گرفتار شده است. در سه سال گذشته دولت مجبور به تامین منابع با افزایش قیمت ارز شده است. درآمدهای دولت از محل فروش نفت، مالیات و عوارض گمرکی مشخص است. ۹۰ درصد از منابع دولت از این سه منبع تامین می‌شود. زمانی که نفت فروش نرود، ارزی برای واردات کالا نداریم و زمانی که کالا وارد نکنیم خبری از حقوق و عوارض گمرکی نیست. همچنین زمانی که مواد اولیه و ماشین‌آلات به کشور وارد نکنیم، از کدام تولیدکننده می‌خواهیم مالیات بگیریم؟ اگر دولت‌ها نتوانند از این سه محل درآمدی وصول کنند برای تحقق هزینه‌ها باید ارز را گران بفروشند یا اسکناس چاپ کنند. در هر دو روش، آثار تورمی در اقتصاد بروز می‌کند و عده‌ای گرفتار می‌شوند که نه تخلفی کرده و نه در کار خود نیت بدی داشته‌اند. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- بعضی افراد به طور مشخص گرفتار شده‌اند. یعنی وام ارزی گرفتند و کالایی وارد کردند اما قیمت ارز در مدت‌زمان کوتاهی چند برابر شده و این افراد دیگر توان بازپرداخت ندارند.
- درواقع زمانی که از فهرست بدهکاران بانکی می‌گوییم، لزوماً با افرادی سروکار نداریم که با بی‌صدافتی، به طور غیرقانونی وامی را گرفته و آن را پس ندادند.
- بدهکار بانکی بودن جرم نیست که انتشار اسامی بدهکاران بانکی انتساب جرم به شخصی تلقی شود. بنابراین انتشار اسامی بدهکاران بانکی مشکلی از نظر قانون ندارد. اگر بدهکار بانکی خلاف ضابطه تسهیلات گرفته و پرداخت نکرده، آن زمان مرتکب جرم شده است.
- زمانی که از فهرست اسامی بدهکاران بانکی می‌گوییم، درباره ضابطه‌مندی یا خلاف ضابطه بودن فرایند تخصیص تسهیلات ادعای نمی‌کنیم. بنابراین منتشر کننده فهرست اسامی این افراد، مرتکب جرم نشده است.

داستان بانک‌ها و بدهی‌های بانکی فاجعه است. درباره جزئیات آنچه به طور مشخص از نظر مالی در نظام بانکی ایران رخ داده، کارشناسان اقتصادی باید نظر بدهند. اما تخلف عمده در بانک‌ها که پیامد آن بروز بدهکاران بانکی است، تخصیص بیش از ۳۰ درصد از سپرده‌های مردم در بانک‌های خصوصی به متقاضیان تسهیلات است. بر اساس مقررات، بانک‌های خصوصی باید حداکثر ۳۰ درصد از پس‌اندازهای مردم را در قالب وام و تسهیلات در اختیار متقاضیان قرار دهند اما آنچه امروز رخ داده، تخصیص بیش از ۷۰ درصد از پس‌اندازهای مردم در قالب وام و تسهیلات در بانک‌های خصوصی به متقاضیان است. نکته قابل تأمل اینکه این تسهیلات نه به مردم عادی بلکه به دوستان، افراد در حلقه‌های نزدیک و به اصطلاح رفقای مدیران و دست‌اندرکاران بانکی داده شده است. این افراد هزاران میلیارد تسهیلات از این بانک‌ها گرفتند اما نتوانستند وام‌ها را تسویه کنند.

ارتباطات خاص تسهیلات‌گیرندگان با مدیر بانک‌ها و نفوذ آن‌ها باعث شد بانک‌ها در قبال تسهیلات اعطایی وثایق کافی دریافت نکنند. متأسفانه بر اساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، بانک‌ها می‌توانستند در قبال تسهیلات پرداختی به متقاضیان به جای دریافت وثیقه ملکی و اسناد تجاری، چک و سفته به عنوان وثیقه بگیرند. همین، دست سوءاستفاده‌کنندگان را باز کرد تا بتوانند با وام‌های دریافتی دلار بخرند و خیلی راحت از کشور خارج کنند. با توجه به نوسان قیمت ارز در ایران، اگر این افراد بخواهند پولی را که از بانک گرفتند به بانک بازگردانند باید بیش از ۱۰ برابر هزینه کنند. اما با توجه به قیمت کنونی ارز، حتی امکان بازگرداندن اصل پول را هم ندارند و بانک هم وثیقه قابل اتکالی از آن‌ها برای بازگرداندن تسهیلات ندارد.

برخورد دستگاه‌های مختلف با پرونده بدهکاران بانکی، بیش از فنی بودن، سیاسی است. می‌بینیم که بعضی به جای درک درست مسئله، آن را پاک می‌کنند یا فرافکنی می‌کنند. به جای برخورد قانونی و حذف زمینه‌های فساد، مشغول متهم کردن یک دستگاه، یک فرد یا یک نهادند و بدهکاران بانکی در سایه نفوذ و حمایت افراد صاحب نفوذ همچنان به کار خود ادامه می‌دهند. حتی در مناظره‌های ریاست جمهوری دیدیم که یکی از نامزدها، رئیس پیشین بانک مرکزی، فهرست اسامی بدهکاران بانکی را به نامزد دیگر داد، اما اسامی بدهکاران بانکی در مناظره‌ها هم خوانده نشد. این درحالی است که باید اسامی این افراد مشخص شود. اسامی این افراد پنهان بوده و همچنان پنهان مانده است، دلیل عمده هم نفوذ این افراد است که جرئت پرسشگری را از خبرنگاران گرفته است. امروز یکی از بانک‌های خصوصی و مطرح در کشور که به سپرده‌گذاران عادی خود وام نمی‌دهد، خلاف ضوابط مشغول وام دادن به نزدیکان و مرتبطان با مدیر بانک است. این وام‌های کلان خارج از ضابطه به افراد خاص داده می‌شود اما به دلیل نفوذ مدیرعامل، هیچ خبرنگاری جرئت رفتن سراغ این بانک و پرسیدن درباره نسبت تسهیلات اعطایی به پس‌اندازهای مردم را ندارد. حتی بانک مرکزی هم درباره تخلفات این بانک گزارشی را به دادستانی کل کشور داده اما هنوز اقدامی نشده است. بر اساس قانون دسترسی آزاد به اطلاعات، اطلاعات بدهکاران بانکی، اطلاعات خصوصی نیست. چراکه این افراد تسهیلاتی را دریافت کردند که از

گفت‌وگوی «آینده‌نگر» با حسن فروزان فرد، رئیس کمیسیون حمایت قضایی اتاق تهران

قضاوت نکنیم

وقتی واقعیت‌های فضای کسب و کار در ایران را نمی‌دانیم



حسن فروزان فرد، رئیس کمیسیون حمایت قضایی و مبارزه با فساد اتاق تهران، در گفت‌وگو با «آینده‌نگر» از لوایح شفافیت و تعارض منافع می‌گوید که می‌تواند در ده‌های بزرگ اقتصاد ایران را درمان کند. در ده‌هایی که شکل‌گیری فهرستی از بدهکاران بانکی در آن، نمودی از آن است. به گفته این فعال اقتصادی و عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران، بدون آگاهی از واقعیت‌های فضای کسب و کار در ایران نمی‌توان درباره اسامی موجود در فهرست‌ها اظهار نظر کرد چرا که تن دادن به بعضی زخم‌ها برای تولیدکننده ایرانی در مسیر حفظ حیات بنگاهش، اجتناب‌ناپذیر شده است. اما این زخم ناشی از چیست؟ تحولات متغیرهای اساسی اقتصادی در کشور که پیش‌بینی‌پذیری فضای کسب و کار را به کمترین سطح می‌رساند، از جمله این زخم‌هاست.

■ انتشار فهرست اسامی بدهکاران بانکی، یکی از مطالبات مردم از مسئولان به نظر می‌رسد. افکار عمومی ایران در دو دهه گذشته به مفاسد اقتصادی حساس شده و می‌بینیم که دادگاه‌هایی برگزار می‌شود، علنی یا غیرعلنی تا با متخلفان برخورد شود. در واقع می‌توان گفت که در سال‌های اخیر به ویژه از سال ۹۷ تا امروز، روزی نبوده که درباره برخورد با سلاطین و متخلفان اقتصادی خبری در رسانه‌ها نخوانیم. به تازگی هم حرکتی در مناظره‌های ریاست جمهوری درباره بدهکاران بانکی خبرساز شد و اسم بعضی افراد به میان آمد. دیدیم که رئیس سابق بانک مرکزی فهرستی را به رئیس قوه قضاییه وقت داد و خواست که اسامی بدهکاران بانکی را، رئیس قوه قضاییه اعلام کند که البته این کار انجام نشد. چرا باوجود اینکه اعلام اسامی بدهکاران بانکی جرم نیست، مسئولان زیر بار آن نمی‌روند؟ مگر نه اینکه برای مبارزه با فساد اقتصادی، انتشار اسامی نوعی شفاف‌سازی است؟

اجازه بدهید از زاویه دیگری به این ماجرا نگاه کنیم. دستگیری سلاطین خودرو و سکه، و امروز، انتشار فهرست بدهکاران بانکی، به داستانی تکراری در اقتصاد ایران تبدیل شده است. از دیدگاه افکار عمومی، ماجرای رسیدگی مفاسد اقتصادی، تکراری و چرخشی است. اما رویکرد درست در مواجهه با این پدیده چیست و چطور باید به مسئله نگاه کرد؟ در دو سال اخیر در کمیسیون حمایت قضایی اتاق بازرگانی تهران از زاویه دیگری به این ماجرا

نگاه کردیم. مسئله اصلی ما در این رویکرد، اسامی موجود فهرست نیست بلکه چرایی به وجود آمدن چنین فهرستی است. امروز فهرستی شامل ۱۰ اسم و فردا فهرست دیگری منتشر می‌شود. اما چرا چنین فهرست‌هایی در اقتصاد ایران شکل می‌گیرد که انتشار یا عدم انتشار آن به مسئله و دغدغهای برای مردم تبدیل شود؟ چرا در اقتصاد ایران به دنبال فهرست کسانی هستیم که ارز ۴۲۰۰ تومانی دریافت کردند؟ چه کسانی مجوزهای خاص دارند؟ چه کسانی به منابع خاصی دسترسی دارند و از آن بهره می‌برند؟ چه کسانی می‌توانند با رانت اطلاعاتی، متمایز از دیگر فعالان اقتصادی عمل کنند؟

در رویکردی که از آن می‌گویم، مهم‌ترین مسئله، زمینه‌های بروز خطاست. زمینه‌هایی که باید با استفاده از ابزارهای مشخص و ترویج مفاهیم و عملیاتی کردن اشکال عینی آن، ریشه‌های شکل گرفتن فهرست‌ها و بروز بدهکاران بانکی متخلف را بخشکانیم. وگرنه حرف زدن از بدهکاران بانکی متخلف، همیشه ممکن است و ممکن خواهد بود. از نظر دغدغه‌مندان در رویکردی که از آن می‌گویم، تا زمانی که محدودیت جدی برای ورود دولت و حاکمیت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی در نظر گرفته نشود و تا زمانی که مفهوم شفافیت به عنوان ابزار رسمی و قانونی برای خشکاندن زمینه‌های خطاکاری به رسمیت شناخته نشود، داستان فهرست‌ها، سلطان‌ها و... در اقتصاد ایران بارها و بارها به گوش افکار عمومی می‌رسد. و باید منتظر فهرست‌های بعدی بود که اسامی موجود در آن، خطاهایی به مراتب سنگین‌تر از گذشتگان، مرتکب شده‌اند.

نکته حیاتی که باید به آن در این رویکرد دقت کنیم، استفاده از ابزارهای شناخته‌شده بین‌المللی برای شکل‌گیری مفاسد است و این ابزار چیزی جز شفافیت و سازوکارهای هرچه بیشتر شدن آن نیست. شفافیت به این معنا نیست که امروز، فهرستی شامل اسامی بدهکاران متخلف بانکی را منتشر کنیم، بلکه به معنای وجود سامانه‌هایی است که در همه دستگاه‌ها، فعالیت‌های عمومی کشور و آنچه را رخ می‌دهد به طور روزانه و آنلاین برای مردم، به عنوان عموم مراجعه‌کنندگان به دستگاه‌ها نمایش دهد. مردمی که همه، به نوعی کنشگر سیاسی و اقتصادی در جامعه تلقی می‌شوند.

■ مادر ایران برای حرکت در مسیر مبارزه با فساد با توجه به رویکردی که به آن اشاره می‌کنید، چه کردیم؟

یکی از مهم‌ترین کارها، لایحه شفافیت است که در دوره دولت دوازدهم نهایی و تصویب شد و در پایان سال ۹۸ در اختیار مجلس شورای اسلامی قرار گرفت. این لایحه اگر به قانون تبدیل می‌شد می‌توانست کمترین سطح از شفاف‌سازی‌ها را در عرصه تعاملات بین مردم و حاکمیت فراهم کند. متأسفانه با وجود همه شعارها درباره مبارزه با فساد و لزوم شفافیت در امور کشور در مجلس گذشته، این لایحه مورد بررسی قرار نگرفت. مجلس جدید هم به این لایحه توجه نکرده است.

■ چرا؟

رسم مجلس جدید بی‌توجهی به لوایح و سرگرم شدن به طرح‌های خودشان است. حتی اگر بخواهند موضوع شفافیت را در دستور کار قرار دهند، می‌خواهند خودشان طرحی را آماده کنند. این بی‌توجهی به همه

کسی که به هر نوع تسهیلات بانکی دسترسی پیدا کند، فارغ از اینکه چه کسب و کاری دارد، برنده است. ممکن است آن فرد از این تسهیلات در کسب و کارش استفاده کند یا نکند. اما صرف دسترسی به این تسهیلات، یعنی سود بیشتر.

خیلی بیشتر از آن و دوبرابر آن است. بنابراین کسی که به هر نوع تسهیلات بانکی دسترسی پیدا کند، فارغ از اینکه چه کسب و کاری دارد، برنده است. ممکن است آن فرد از این تسهیلات در کسب و کارش استفاده کند یا نکند. اما صرف دسترسی به این تسهیلات، یعنی سود بیشتر. یک تولیدکننده، که از راههای طبیعی کارش نمی‌چرخد، آن هم به دلیل تغییر و تحولات ناشی از ناکارآمدی تصمیم‌های سیاست‌گذاران، مجبور است برای گذران امور بنگاه اقتصادی‌اش از تسهیلات بانکی استفاده کند و سود حاصل از این تسهیلات را به عنوان درآمد ناشی از فعالیت اقتصادی حرفه‌اش جایگزین کند. تولیدکنندگانی داریم که هزینه‌های اولیه را برای راه‌اندازی و پیشرفت کسب و کار انجام داده‌اند، به نقطه‌ای در توسعه کسب و کار رسیده‌اند که به تزیق منابع تکمیلی نیاز دارند، اما چون این منابع در دسترس نیست، در وضعیت خطرناکی قرار می‌گیرند و برای نجات کسب و کارشان مجبورند به آسیب‌های دیگری تن بدهند و به روش‌های نامعقولی روی بیاورند تا به هر ترتیب، حیات بنگاه ادامه پیدا کند. البته این را هم بگویم که این بهترین شکل استفاده از تسهیلات در دسترس یک فعال اقتصادی است. این فعال اقتصادی که به ناگهان با رشد چندبرابری قیمت ارز روبرو شده، ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های ناگهانی واردات و صادرات بر او تحمیل شده و سیاست‌ها بدون توجه به منافع او به عنوان تولیدکننده و ارزش‌آفرین در کشور تصویب شده، چاره‌ای جز تن دادن به روش‌های نامعقول ندارد.

■ در واقع یک تولیدکننده در ایران ناگزیر از حرکت در مسیری است که بدهکاری به بانک‌ها در آن اجتناب‌ناپذیر است. باید تاکید کنم که هیچ دفاعی از خطای عملیاتی یا رفتارهای اشتباه و غیرقانونی هیچ‌کس ندارم و قصد ندارم هیچ‌کس یا هیچ‌رندی را توجیه کنم. کار غیرقانونی، غیرقانونی است و شرایط و سیاست‌های غلط، در هر حوزه‌ای از میزان خطا و بار منفی ناشی از عملکرد خطاکاران نمی‌کاهد. اما نمی‌توان بدون توجه به واقعیت‌ها در اقتصاد ایران و پیش‌فرض‌ها در فضای کسب و کار کشور حکم صادر کرد و برخورد با متخلف را به عنوان راه مبارزه با مفاسد اقتصادی و مالی در نظر گرفت. ما با فساد فزاینده روبرو شده‌ایم و باید برای کاستن از زایش و زمینه‌های تزیاد آن تلاش کنیم. ریشه‌های شکل‌گیری فساد در تعامل بین دولت و حاکمیت با بنگاهداران و مردم را باید یافت و برای آن فکری کرد. بدون توجه به زیرساخت‌های مناسب برای مبارزه با مفاسد که از جنس فساد اداری است، راه به جایی نمی‌بریم. بدون توجه به روندی که طی سال‌های گذشته در سطح اقتصاد کلان رخ داده و تحولات متغیرهای اساسی و مهم اقتصادی که نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات و ممت بنگاه‌های اقتصادی دارد، نمی‌توان اقتصاد خرد، تولیدکنندگان و وام‌گیرندگان از بانک‌ها را قضاوت و درباره آن‌ها اظهار نظر کرد. نگاه‌های غیرواقع‌بینانه را باید کنار گذاشت، درباره علت‌ها پرسید و از ریشه‌ها چشم‌پوشی نکرد. ■

منابع عمومی است که برای تهیه لایحه شفافیت صرف شده است. چنده نفر، ساعات زیادی را برای آماده‌سازی و بررسی در کمیسیون‌های فرعی و اصلی صرف کردند و همه هزینه‌های تهیه لایحه از جیب مردم صرف شده است. به هر حال این مجلس نحوه برخوردی با لویج دارد که من درک نمی‌کنم اما با توجه به شعارهایی که در مجلس جدید درباره مبارزه با فساد می‌دهند، انتظار داشتیم واکنش درستی به لایحه جامع شفافیت نشان دهند اما تا امروز واکنشی نداشتند.

در دولت دوازدهم علاوه بر شفافیت، تعارض منافع به عنوان یکی از فرصت‌سازهای بروز مفاسد مالی و اقتصادی در لایحه‌ای به طور مفصل دیده شد. این لایحه به مدیریت تعارض منافع به عنوان یکی از عوامل بروز فساد در کشور توجه کرده است و اگر به قانون تبدیل شود، بسیاری از زمینه‌های فساد کاهش پیدا کرده و کنترل می‌شود. این لایحه به مجلس قبلی رسید اما مورد رسیدگی قرار نگرفت. مجلس تازه هم تلاش کرد در کمیسیون اجتماعی مجلس، طرح دیگری را جایگزین لایحه کند. طرحی که در این کمیسیون به آن پرداختند ملغمه‌ای از لایحه قبلی در کنار مواد و بندهایی تازه است. از نظر حقوق‌دانان و کارشناسان طرح تازه‌ای که مجلس تهیه کرده، در عرصه قانون‌نویسی مشکلات فراوانی دارد با این حال این طرح در کمیسیون اجتماعی مجلس تصویب شده است.

■ این طرح نمی‌تواند در کاهش زمینه‌های تخلف‌های مالی و اقتصادی موثر واقع شود؟

این طرح مشکلات زیادی دارد. یکی از مهم‌ترین ایرادها به این طرح، رویکرد نادرست آن نسبت به اتاق‌های بازرگانی، هویت اتاق‌ها و شکل اداره آن است. ما در اتاق بازرگانی هم نسبت به این رویکرد معترضیم و فکر می‌کنیم چنین رویکردی ناشی از بی‌توجهی به هویت و شکل اداره امور در اتاق‌های بازرگانی است. در نهایت فکر می‌کنم اگر لایحه شفافیت و لایحه مدیریت تعارض منافع بدون اشکالات و نظرهای غیر کارشناسی تصویب و به قانون تبدیل شود، زمینه بروز مفاسد مالی و اقتصادی به میزان قابل توجهی در کشور کاهش پیدا می‌کند. اگر مدیریت تعارض منافع در همه دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی و اجزای مختلف حاکمیت اجرا شود، دیگر شاهد انتشار فهرست اسامی بدهکاران متخلف بانکی و... نخواهیم بود؛ اما تا زمانی که از این مسیر، برای مبارزه با فساد اقدام نکنیم، با وجود همه برخورد‌های سختگیرانه، ریشه فساد در اقتصاد باقی خواهد ماند، شاخ و برگ جدید می‌زند و هیچ کار عملی هم درباره آن انجام نمی‌شود. همچنین باید به مسئله متغیرهای اساسی و اصلی در اقتصاد کلان کشور اشاره کنم که در کنار لویج شفافیت و مدیریت تعارض منافع، یک عامل اصلی در جلوگیری از بروز زمینه‌های تخلف اقتصادی و مالی است. این متغیرهای اصلی و اساسی در سطح اقتصاد کلان اگر به شایستگی مدیریت نشود، از روند طبیعی تغییر خود خارج و زمینه‌ساز بروز تخلف می‌شود.

■ چه مصادیقی در این باره وجود دارد؟

هر نوع عملی را که نوعی رفتار غیرمترقبه از دولت و دیگر مجموعه‌های حاکمیتی است می‌توان مصداقی از مدیریت ناشایسته متغیرهای کلان اقتصادی در نظر گرفت. این رفتارها امکان پیش‌بینی‌پذیری را از بین می‌برد و به نوبه خود، سهم قابل توجهی در ایجاد زمینه‌های بروز خطا و تخلف دارد. وقتی نرخ بهره در مدت‌زمانی خاص به طور چشمگیری نسبت به نرخ تورم کاهش پیدا می‌کند، یا تحولاتی در نرخ ارز رخ می‌دهد که در یک بازه زمانی مشخص غیرقابل قبول است، زمینه‌های بروز خطا و اشتباه و تخلف در کشور تقویت می‌شود. این‌ها از عوامل تشدیدکننده مفاسدند و زمینه‌های فسادآلودی را فراهم می‌کنند که فعال اقتصادی مجبور به تن دادن به آن است. برای مثال ببینید که نرخ بهره رسمی در بانک‌ها ۱۷ درصد و نرخ تورم

هر نوع عملی را که نوعی رفتار غیرمترقبه از دولت و دیگر مجموعه‌های حاکمیتی است می‌توان مصداقی از مدیریت ناشایسته متغیرهای کلان اقتصادی در نظر گرفت. این رفتارها امکان پیش‌بینی‌پذیری را از بین می‌برد و به نوبه خود، سهم قابل توجهی در ایجاد زمینه‌های بروز خطا و تخلف دارد

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ **شفافیت** به این معنا نیست که امروز، فهرستی شامل اسامی **بدهکاران متخلف بانکی** را منتشر کنیم، بلکه به معنای وجود **سامانه‌هایی** است که در همه دستگاه‌ها، فعالیت‌های عمومی کشور و آنچه را رخ می‌دهد **به طور روزانه و آنلاین** برای مردم، به عنوان عموم مراجعه‌کنندگان به دستگاه‌ها نمایش دهد.
- ▶ **در دولت دوازدهم علاوه بر شفافیت، تعارض منافع** به عنوان یکی از فرصت‌سازهای بروز **مفاسد مالی و اقتصادی** در لایحه‌ای به طور مفصل دیده شد. این لایحه به مدیریت تعارض منافع به عنوان یکی از عوامل بروز فساد در کشور توجه کرده است و اگر به قانون تبدیل شود، بسیاری از **زمینه‌های فساد** کاهش پیدا کرده و کنترل می‌شود.

کنجکاوی موشکافانه

اکنونمیست توضیح می دهد
آمار و ارقامی که دنیای ما را متحول می کند

گردآوری: تام استندج
ترجمه: سمیرا قزوینی



آینده نگر



جریده



آینده روزنامه‌های جناحی

آیا سیاستمداران شکست خورده دوباره از مطبوعات سر در خواهند آورد؟

در سال ۱۳۰۵ - و در دهه ۱۳۵۰ به نقطه مطلوبی در حرفه‌ای‌گرایی رسیده بود. بعد از اینکه اعتصاب روزنامه‌نگاران در پاییز ۱۳۵۷ به پایان رسید، تقریباً می‌شد گفت که برای فعالان سیاسی و مطبوعاتی روشن شده بود انقلاب اجتناب‌ناپذیر است. با وقوع انقلاب، مطبوعات به «بهار آزادی» رسیدند. در این دوران تا مرداد سال ۱۳۵۸ تقریباً هیچ محدودیتی برای مطبوعات وجود نداشت و روزنامه‌نگاران در کمال آزادی کار خود را انجام می‌دادند.

در ۲۵ مرداد سال ۱۳۵۸ لایحه قانونی مطبوعات تصویب شد که قانون مطبوعات مصوب شورای انقلاب بود و چهارمین قانون مطبوعات تاریخ ایران به شمار می‌رفت. بعد از اینکه قانون تصویب شد، وزارت ارشاد ملی که جایگزین وزارت اطلاعات و جهانگردی پیش از انقلاب شده بود اطلاعیه‌ای صادر کرد و فهرست ۴۱ روزنامه و مجله‌ای را که بنا به قانون جدید مطبوعات اجازه فعالیت نداشتند اعلام کرد. بنابراین ۴۱ نشریه توقیف شدند که می‌توان گفت اولین سلسله توقیف‌های مطبوعات پس از انقلاب بود. در ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ نیز دادستانی ۴۰ نشریه دیگر را توقیف کرد و به تدریج فضای مطبوعاتی در کشور محدود شد تا جایی که در اواسط دهه ۱۳۶۰، فقط چهار روزنامه کیهان، اطلاعات، ابرار و جمهوری اسلامی منتشر می‌شدند. فضای روزنامه‌نگاری سیاسی در ایران کاملاً یکدست شده بود و بسیاری از روزنامه‌نگاران که بی‌کار شده بودند به سمت نشریات تخصصی رفتند. حوالی همین سال هاست که مجلاتی مثل مجله «فیلم» و «صنعت حمل و نقل» و «آدینه» تأسیس شدند و روزنامه‌نگاری حرفه‌ای عملاً با نشریات تخصصی کار خود را ادامه داد.

رسانه‌های اصلاح‌طلب در سال‌های پیش رو اوضاع نامعلومی خواهند داشت. نتیجه رأی‌گیری ۲۸ تیر ۱۴۰۰ این بود که دولت به جناح اصولگرا تحویل داده شود و چهره‌های اصلاح‌طلب به احتمال خیلی زیاد در مدیریت آینده کشور نقشی نداشته باشند. حالا که مدیران اصلاح‌طلب یکی یکی از

بدنه مدیریت دولت کنار می‌روند، به کجا خواهند رفت؟ رسانه‌های اصلاح‌طلب که در هشت سال گذشته از حمایت‌های مادی و معنوی دولت بهره‌مند می‌شدند چه خواهند شد؟ در این مطلب تلاش می‌کنیم که ابتدا روند پیدایش رسانه‌های اصلاح‌طلب به خصوص مطبوعات این جناح را تا وضعیت فعلی آن‌ها مرور کنیم و بعد پیش‌بینی‌ای نیز از آینده آن‌ها به دست دهیم.

سعید ارکان‌زاده یزدی

دبیر بخش جریده

دهه ۱۳۶۰ و فضای یکدست رسانه‌ای

مرور روزنامه‌نگاری در ایران را برای پیگیری آینده رسانه‌های اصلاح‌طلب لازم نیست از دوران «کاغذ اخبار» شروع کنیم. بهتر است بیابیم جلو، تا دوران پهلوی دوم، وقتی که در پاییز سال ۱۳۵۷ شعله‌های انقلاب حکومت محمد رضا شاه را احاطه کرده بود، روزنامه‌نگاران که در سندی‌کای روزنامه‌نگاران و نویسندگان مطبوعات متشکل شده بودند، اعتصابی سراسری به راه انداختند و حدود ۴۰ روز مطبوعات بزرگ در کشور منتشر نشدند. ایران از دهه ۱۳۳۰ روزنامه‌نگاری حرفه‌ای و مدرن را شروع کرده بود - حتی می‌توان گفت با تأسیس روزنامه اطلاعات

اوضاع اجتماعی
و سیاسی جامعه
طوری پیش
رفته است که
محتوای
اصلاح طلبانه
رسانه‌های
اصلاح طلب نیز
برای مردم جذابیت
گذشته را ندارد
و محتواهایی
خیلی جذاب‌تر
برای آن‌ها در
رسانه‌های
جایگزین
مهیاست.
بنابراین از نظر
فروش و جذب
آگهی نیز شانس
بارسانه‌های
اصلاح طلب یار
نخواهد بود

رسانه‌های رسمی و حرفه‌ای در ایران در اواسط دهه ۱۳۶۰ غیر از مطبوعات شامل رادیو و تلویزیون هم می‌شد اما رادیو و تلویزیون از سال ۱۳۴۵ به بعد به یک سازمان انحصاری و دولتی تبدیل شده بود. رادیو از خیلی وقت پیش‌تر یعنی از سال ۱۳۱۹ در انحصار دولت بود و تلویزیون هم که در سال ۱۳۳۷ توسط نهادهای بخش خصوصی در ایران تأسیس شده بود، رفته‌رفته توسط دولت حذف شد و در سال ۱۳۴۵ سازمان رادیو و تلویزیون ملی پا به عرصه گذاشت. کار رادیو و تلویزیون دولتی ایران ادامه پیدا کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۷ کارکنان رادیو و تلویزیون ملی به جمع روزنامه‌نگاران اعتصاب‌کننده پیوستند و بعد از اینکه انقلاب رخ داد، سازمان صداوسیما به وجود آمد اما این سازمان باز هم یک سازمان انحصاری دولتی باقی ماند. به عبارت دقیق‌تر، این سازمان وابسته به دولت هم نبود و شاید صحیح این باشد که بگوییم صداوسیما یک سازمان انحصاری حکومتی بود و همچنان نیز همین ساختار خود را حفظ کرده است.

خبرگزاری‌ها در ایران نیز اغلب رسانه‌هایی وابسته به حکومت بودند. در سال ۱۳۱۳ خبرگزاری پارس آغاز به کار کرد و این خبرگزاری را می‌توان خبرگزاری غالب در دوران پیش از انقلاب دانست. در سال‌های پیش از انقلاب تلاش‌هایی برای ایجاد خبرگزاری‌های خصوصی در کشور شد اما به نتیجه چندانی نرسید و خبرگزاری پارس و نیز واحد مرکزی خبر دو خبرگزاری در کشور بودند که هر دو دستگاه‌هایی دولتی به شمار می‌رفتند. واحد مرکزی خبر البته نهادی وابسته به رادیو و تلویزیون ملی بود و نهادی که کار واقعی خبرگزاری را انجام می‌داد همان خبرگزاری پارس بود. شکل کار خبرگزاری‌ها هم مثل خبرگزاری‌های امروزی نبود؛ خبرگزاری‌های کنونی می‌توانند مخاطب معمولی نیز داشته باشند که کاربر مصرف‌کننده خرد اخبار است. اما در آن دوران، خبرگزاری‌ها تلکس‌هایی بودند که مخاطبشان منحصر می‌شد به روزنامه‌نگاران و اهالی رسانه، بنابراین مخاطبان عادی به آن‌ها دسترسی نداشتند. بعدها در امتداد همین روند مخاطب خاص داشتن بود که «خبر ویژه» که مسئولان و مقامات بالای کشور مخاطبش بودند به وجود آمد و خیلی از اخبار با محدودیت‌های کمتری در این تلکس ویژه منتشر می‌شد.

چنان که می‌توان به روشنی از وضعیت رسانه‌ها در میانه دهه ۱۳۶۰ ایران

دید، رسانه‌های جریان اصلی و رسمی کشور در این دوره یکدستی بالایی داشتند و شرایط جنگی و محدودیت‌های ناشی از وضعیت اضطراری جنگ نیز باعث می‌شد که محدودیت‌های جاری برای فعالیت‌های روزنامه‌نگاران و رسانه‌ها قابل توجه باشد. در چنین فضای رسانه‌های یکدستی اولین رسانه رسمی‌ای که تلاش کرد جریان غالب خبری را تحت‌الشعاع قرار دهد و روایت‌های متفاوتی منتشر کند، روزنامه «رسالت» بود. نکته جالب تاریخی این است که این روزنامه را محافظه‌کاران راست‌گرای نزدیک به بازار منتشر کردند که با دولت وقت اختلاف نظر داشتند و گاهی چنان انتقادهای اقتصادی‌شان تند می‌شد که از توزیع این روزنامه در جبهه‌ها و مناطق جنگی ممانعت به عمل می‌آمد.

اما اولین روزنامه اصلاح‌طلبی که با تعاریف اصلاح‌طلبی کنونی در فضای سیاسی کشور تناسب دارد روزنامه «سلام» بود که اولین شماره‌های آن در اواخر سال ۱۳۶۹ منتشر شد. فضای روزگار طوری چرخیده بود که خط‌های اصلی فضای سیاسی غالب را راست‌گرایانی بر عهده داشتند که با اتمام جنگ و اصلاح قانون اساسی و نظم سیاسی جدید، قدرت گرفته بودند. در واقع، افراد نزدیک به روزنامه «رسالت» فضای سیاسی را به دست گرفته بودند و افرادی که در دهه ۱۳۶۰ کار دولت را بر عهده داشتند کنار رفته بودند.

ظهور نشریات اصلاح طلب

در سال آخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ نشریات اصلاح‌طلبی پا به عرصه گذاشتند که برخی از آن‌ها گفتمان نواندیشی دینی را پیش می‌بردند و برخی نیز گفتمان بیشتر عرفی را دنبال می‌کردند. روزنامه «سلام» و مجله «کیان» و «ایران فردا» را می‌توان از جمله مجلاتی دانست که قرآنی‌نویز، نو از دین ارائه می‌کردند و مجلاتی همچون «پیام امروز»، «دنیای سخن»، «زنان» و «جامعه سالم» و البته مجله قدیمی‌تر «آدینه» از نشریات روشنفکری عرفی به شمار می‌رفتند. در این میان، دو روزنامه هم وارد نظام رسانه‌ای ایران شد که بر کل جریان رسانه‌ای تأثیر گذاشت و تاحدی آن‌ها را می‌توان جزو روزنامه‌های اصلاح‌طلب دانست چون این روزنامه‌ها تحریریه‌ای داشتند که ترکیبی از روزنامه‌نگاران جوان و روزنامه‌نگاران باتجربه حرفه‌ای بود و روزنامه‌نگاران باسابقه این تحریریه‌ها تلاش می‌کردند رویکردهایی را در رسانه دنبال کنند که روزنامه‌نگاران انقلابی دهه ۱۳۶۰ برایشان اهمیتی قابل نبودند. همین روش کار روزنامه‌نگاران قدیمی‌تر خوانان‌خواه آن‌ها را به زمره روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب وارد می‌کرد. این دو روزنامه عبارت بودند از «همشهری» و «ایران».

شهرداری تهران در سال ۱۳۷۱ روزنامه «همشهری» را منتشر کرد و دولت جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۳ روزنامه «ایران» را تأسیس کرد. هر دو این روزنامه‌ها نهادهای رسانه‌ای متعلق به نهادهای دولتی و حکومتی بودند اما چنان که گفته شد، در ترکیب روزنامه‌نگاران آن‌ها از روزنامه‌نگاران قدیمی و حرفه‌ای استفاده شده بود که قابل به اولویت‌های حرفه‌ای بودند و لزوماً خط‌مشی‌های گل‌درشت حکومتی و تبلیغات سیاسی را دنبال نمی‌کردند. بنابراین خروجی این تحریریه‌ها که در قالب روزنامه‌های «ایران» و «همشهری» منتشر می‌شد، چندان مثل مطبوعات نیمه اول دهه ۱۳۶۰ نبود. در واقع نگاه خیلی ایدئولوژیک به مسائل تاحدی جای خود را به نگاه حرفه‌ای داده بود.

نظم مسلط روزنامه‌نگاری یکدست در دهه ۱۳۶۰، با ورود روزنامه‌های «سلام» و «همشهری» و «ایران» و نشریات روشنفکری عرفی و نواندیش دینی دگرگون شد. در خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز تاحدی نگاه‌های متفاوت به رسانه باب شده بود و فقط صداوسیما بود که همچنان راه خود را همچون دهه گذشته پیش می‌برد. با این حال، حتی صداوسیما نیز تلاش



شاید سال‌های آینده، سال‌های افول و حتی خاموشی برخی رسانه‌های اصلاح‌طلب به معنی سنتی و تاریخی باشد و رسانه‌های دیگری از خاکستر سنت روزنامه‌نگاری اصلاح‌طلب برخیزد که شباهت زیادی با شکل سابق آن، چه در نگاه به روزنامه‌نگاری و چه در رویکردهای سیاسی و اجتماعی، نخواهد داشت.



جریان اصلاح این قانون شده بود. روزنامه «سلام» به این اتهام که نامه‌ای محرمانه را منتشر کرده توقیف شد و دانشجویان در اعتراض به این توقیف تظاهرات کردند و سپس لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه حمله کردند و تنش‌ها بالا گرفت و همه را تحت تأثیر قرار داد.

در فاصله دو سال و نیم بین شروع دولت اصلاحات و اردیبهشت سال ۱۳۷۹ که مطبوعات اصلاح‌طلب به طور دسته‌جمعی توقیف شدند و دیگر نشان‌چندانی از آن‌ها باقی نماند، عرصه مطبوعات به عرصه‌ای وسیع‌تر از فعالیت روزنامه‌نگاری بدل شده بود. یکی از انتقادهایی که به فعالیت مطبوعاتی این دوران می‌شود این است که روزنامه‌ها و مجلات به فضایی برای فعالیت سیاسی سیاستمداران تبدیل شده بودند. در آن سال‌ها سیاستمداران زیادی را می‌شد در تحریریه نشریات مشاهده کرد که در شوراها سیاست‌گذاری و شوراها سردبیری مطبوعات مشغول بودند و تعداد پرشماری از سیاستمداران هم نویسنده ثابت و همیشگی مطبوعات شده بودند. در واقع، هرچند که در سه سال اول دولت اصلاحات احزاب نیز رشد کردند بودند و تشکیلات حزبی پررنگی در کشور دیده می‌شد اما مطبوعات عرصه اصلی فعالیت‌های سیاسی بودند و عملاً نقش احزاب را هم بر عهده گرفته بودند. منتقدان می‌گویند که در این دوره، باری بیش از حد توان مطبوعات بر عهده آن‌ها گذاشته شد، بنابراین با توقیف شدن آن‌ها در اردیبهشت ۱۳۷۹، نه تنها فعالیت‌های مطبوعاتی با افول مواجه شد بلکه عرصه سیاسی نیز وارد رکود شد.

بعد از توقیف دسته‌جمعی مطبوعات در سال ۱۳۷۹، فعالیت مطبوعاتی به سردی گرایید و بسیاری از روزنامه‌نگاران بیکار شدند یا این شغل را کنار گذاشتند. اما در آن آخرین سال‌های دهه ۱۳۷۰، چند خبرگزاری شروع به فعالیت کردند که یکی از آن‌ها خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) بود. این خبرگزاری بر پایه اینترنت کار می‌کرد و اخبارش را رایگان در اختیار همگان می‌گذاشت. خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) نیز تلاش کرد از زیرساخت اینترنت برای انتشار محتوای خود بهره بگیرد. چند سال بعد خبرگزاری‌های دیگری همچون خبرگزاری کار (ایلنا) نیز وارد عرصه روزنامه‌نگاری کشور شدند. با این حال، این خبرگزاری‌ها اغلب وابسته به یک نهاد دولتی یا عمومی بودند. هنوز هم می‌توان گفت که اغلب قریب به اتفاق خبرگزاری‌های کشور وابسته به نهادهای دولتی و حاکمیتی هستند. وقتی که کمی از بحران توقیف‌های سال ۱۳۷۹ گذشت، دوباره چند روزنامه اصلاح‌طلب برای انتشار تلاش کردند. در سال ۱۳۸۱ روزنامه «اعتماد» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ روزنامه «شرق»، روزنامه «اعتماد» و به خصوص روزنامه «شرق» در سال‌هایی که هنوز دولت اصلاحات

می‌کرد با تأسیس شبکه‌های جدید و برنامه‌سازی‌های متنوع‌تر از قافله عقب‌نماند. مطبوعات پیشرو حاضر در این دوران را می‌توان پدر مطبوعات اصلاح‌طلبی دانست که دو سال پس از دوم خرداد رسماً فضای سیاسی و رسانه‌ای کشور را در دست گرفتند و مخاطبان خیلی زیادی نیز پیدا کردند. بعد از اینکه دولت اصلاحات در سال ۱۳۷۶ مستقر شد، اولین روزنامه به طور رسمی اصلاح‌طلب کشور در بهمن آن سال با عنوان «جامعه» تأسیس شد. نام‌گذاری این روزنامه بر مبنای شعار «جامعه مدنی» آن سال‌ها بود که اصلاح‌طلبان سر می‌دادند. روزنامه «جامعه» بنیان‌گذار سلسله‌ای از روزنامه‌های اصلاح‌طلب شد که تب تندی داشتند و خیلی زود هم در اردیبهشت ۱۳۷۹ در جریان توقیف دسته‌جمعی مطبوعات به عرق نشستند. بعد از تأسیس روزنامه «جامعه» تعداد زیادی روزنامه توسط سیاستمدارانی منتشر شد که در آن زمان جزو جناح اصلاح‌طلب بودند. اما تقریباً همه این روزنامه‌ها، که مطالب تندی می‌نوشتند و به‌اتکای حضور در قدرت سیاسی رسمی و در دولت مطالبشان انتقادی و آتشین بود، توقیف شدند. خود روزنامه «جامعه» چند ماه بعد از تأسیس در ۳۰ تیر ۱۳۷۷ توقیف شد و تلاش کرد با امتیاز روزنامه «توس» منتشر شود که آن هم توقیف شد و باز سعی کرد با امتیاز «شباط» منتشر شود که آن هم به سد توقیف برخورد و برای چهارمین بار با امتیاز روزنامه «عصر آزادگان» کار خود را پی گرفت که در اردیبهشت سال ۱۳۷۹ کارش به پایان رسید. علاوه بر «جامعه»، روزنامه‌های مهمی مثل «صبح امروز» و «خرداد» و خیل عظیمی از مطبوعات به روی دکه‌ها آمدند. استقبال مردم نیز از روزنامه‌ها بسیار زیاد بود. در آن زمان، رادیو و تلویزیون همچنان راه انحصاری خود را می‌رفت و با اصلاح‌طلبان و دولت اصلاحات همراه نبود و به جناح سیاسی رقیب کمک می‌کرد. خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز همچنان خدمات‌دهنده به رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران بود و اینترنت تازه داشت در جامعه ایران نضج می‌گرفت. بنابراین خبرگزاری‌ها هنوز نمی‌توانستند در میان عامه مردم نقشی اثرگذار را بازی کنند. به این ترتیب بود که مطبوعات به مهم‌ترین ابزار برای اصلاح‌طلبان تبدیل شد و به قدری مخاطب جذب کرد که گاهی روزنامه‌ها هر چه در چاپخانه‌ها چاپ می‌شد به سرعت به بازار می‌فرستادند و محدودیت تیراژ آن‌ها فقط به دلیل محدودیت امکان چاپ روزنامه در چاپخانه‌ها بود.

افول مطبوعات دوم خرداد

انتشار مطبوعات در بازه زمانی بین بهمن ۱۳۷۶ تا اردیبهشت ۱۳۷۹، یعنی حدود دو سال و نیم، شباهت‌هایی با «بهار آزادی» شش ماه اول انقلاب داشت. اما این مطبوعات به شدت با انواع و اقسام محدودیت‌ها مواجه شدند. هیئت نظارت بر مطبوعات در آن زمان ترکیبی اصلاح‌طلب داشت، بنابراین دادگاه مطبوعات و قاضی جوان آن، که بابت برخورد با رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران شهرت زیادی کسب کرد، نقش برخورد با رسانه‌های اصلاح‌طلب را بر عهده گرفت. از سوی دیگر، مجلس آن زمان نیز که با دولت همسو نبود تلاش کرد در آخرین روزهای کاری خود قانون مطبوعات را اصلاح کند و با تنگ کردن عرصه بر رسانه‌ها در این قانون، مقاصد جناحی خود را پیش ببرد. اصلاحات این قانون در مجلس اختیارات بیشتری به قوه قضاییه برای برخورد با مطبوعات می‌داد. می‌توان گفت که در آن دوران، بخش زیادی از جدال‌ها و برخوردهای سیاسی بین نیروهای حاکمیت در میدان مطبوعات رقم می‌خورد. برخوردها هم شدید بود و گاهی بحران‌های جدی در سطح ملی درست می‌کرد. یکی از بزرگ‌ترین این دست اتفاقات توقیف روزنامه «سلام» بود. در تیرماه ۱۳۷۸ روزنامه «سلام» نامه‌ای را منتشر کرد که در آن، مسئول اعلام‌شده قتل‌های زنجیره‌ای — که یک سال قبل‌تر شناسایی شده بود — خواستار افزودن مفادی به قانون مطبوعات در

در فاصله دو سال و نیم بین شروع دولت اصلاحات و اردیبهشت سال ۱۳۷۹ که مطبوعات اصلاح‌طلب به طور دسته‌جمعی توقیف شدند و دیگر نشان‌چندانی از آن‌ها باقی نماند، عرصه مطبوعات به عرصه‌ای وسیع‌تر از فعالیت روزنامه‌نگاری بدل شده بود. یکی از انتقادهایی که به فعالیت مطبوعاتی این دوران می‌شود این است که روزنامه‌ها و مجلات به فضایی برای فعالیت سیاسی سیاستمداران تبدیل شده بودند.

رسانه‌های دیگری
جای خود را در
عرصه عمومی
باز کرده‌اند که در
سال‌های اخیر
مخاطبان زیادی
پیدا کرده‌اند؛
رسانه‌های
اجتماعی و
پیام‌رسان‌ها.
سیاستمداران
در سال‌های
اخیر حضور
چشمگیری در این
رسانه‌ها داشته‌اند
و می‌توان گفت
که عمده آن‌ها
در اینستاگرام و
توییتر حساب
کاربری دارند و
کانالی در تلگرام
برای خود
ساخته‌اند. در
سال‌های اخیر
آن‌ها به این
نتیجه رسیده‌اند
که می‌توانند
رسانه‌های
شخصی خود را
داشته باشند و
گاهی که مطلبی
در این رسانه‌ها
منتشر می‌کنند،
با توجه به مسائل
روز مخاطبان
بالایی نیز جذب
کند

فعالیت می‌کرد مخاطبان زیادی پیدا کردند و توانستند به اصطلاح پرچم روزنامه‌نگاری رسانه‌های اصلاح‌طلب را بالا نگه دارند. اما از سال ۱۳۸۴ که دولت محافظه‌کار احمدی‌نژاد سر کار آمد، عرصه بر مطبوعات اصلاح‌طلب بسیار تنگ‌تر شد. در سال ۱۳۸۴ روزنامه «اعتماد ملی» و چند روزنامه کوچک‌تر دیگر که اغلب وابسته به احزاب و چهره‌های سیاسی بودند منتشر شدند. فعالیت مطبوعاتی با احتیاط بیشتری انجام می‌شد و معاونت مطبوعات وقت ابایی از این نداشت که با خشونت با مطبوعات برخورد کند. بعد از سال ۱۳۸۸، چند روزنامه اصلاح‌طلب توقیف شد و آن‌هایی که ماندند هم محدودیت‌های زیادی داشتند. در سال ۱۳۸۹، روزنامه «شرق» دوباره بعد از چند سال توقیف منتشر شد و روزنامه «اعتماد» هم به راه خود ادامه می‌داد. در واقع رسانه‌های اصلاح‌طلب در حاشیه فعالیت خود را ادامه می‌دادند. چند وب‌سایت خبری نیز که گرایش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای در آن‌ها به چشم می‌خورد، در این عرصه حضور داشتند.

رسانه‌های اصلاح‌طلب چه خواهند شد؟

این مسیر تاریخی مطبوعات اصلاح‌طلب از این جهت بسیار طولانی شرح داده شد که می‌توان وضعیت فعلی رسانه‌های اصلاح‌طلب را با روزگار رسانه‌های اصلاح‌طلب در دوران احمدی‌نژاد مقایسه کرد. در دولت‌های نهم و دهم که اصولگرایان در دولت مستقر بودند، روزنامه‌های اصلاح‌طلب تلاش کردند با احتیاط حرکت کنند و بسیاری از چهره‌های سیاسی اصلاح‌طلب که دیگر در دولت حضور نداشتند، توانستند از فراغت خود استفاده کنند و برای ادامه حضور در عرصه اجتماعی و سیاسی، که‌گاه در مطبوعات مطلب بنویسند. گاهی حتی سیاستمداران اصلاح‌طلب دست به انتشار نشریه زدند، از جمله اسحاق جهانگیری، وزیر صنعت در دولت دوم اصلاحات، که دیگر در دولت جدید نقشی نداشت و مجله اقتصادی «صنعت و توسعه» را منتشر کرد. این احتمال مطرح شده است که در سال‌های آینده نیز که بسیاری از چهره‌های اصلاح‌طلب از دولت بیرون بیایند، دوباره به رسانه‌های اصلاح‌طلب متوسل شوند و برای اینکه نشان دهند در صحنه حضور دارند نقش خود را در این رسانه‌ها پررنگ‌تر کنند. اما وضعیت بسیار تفاوت کرده و شاید اتفاقاتی رخ بدهد که با رویدادهای آن دوران شباهت‌های زیادی نداشته باشد.

دوران کنونی با روزگاری که در دولت نهم و دهم سیاستمداران شکست‌خورده در رأی‌گیری انتخاباتی به مطبوعات کشانده شدند خیلی فرق دارد. در آن زمان، اینترنت به شکل کنونی وارد جامعه ایران نشده بود و تلفن هوشمند به صورتی که این روزها شاهدیم بخش وسیعی از اقشار جامعه را به رسانه‌های اجتماعی مشغول نساخته بود. در آن دوران، پیام‌رسان‌ها به قدری وسعت پیدا کرده بودند که نقشی مثل رسانه‌های جمعی را در ایران بازی کنند و هنوز نشریات کاغذی ارج و قرب زیادی داشتند و محل رجوع نخبگان سیاسی و اجتماعی بودند.

در دوران حاضر، در شرایطی دولت تغییر می‌کند و به جمعی از اصولگرایان و جناح رقیب اصلاح‌طلبان سپرده می‌شود که روزنامه‌نگاری ایران با بحران بزرگ کمبود مخاطب و افول تأثیرگذاری مواجه است. اگر در سال‌های اول دولت اصلاحات در اواخر دهه ۱۳۷۰ مطبوعات نقش بسیار پررنگی در تغییر جامعه و فضای سیاسی کشور بازی می‌کردند، در حال حاضر مخاطبان روزنامه‌ها و نشریات کاغذی به حدی کم شده‌اند که برخی حتی مدعی شده‌اند که مطبوعات از صحنه رسانه‌های کشور کنار رفته‌اند. اما با اینکه مطبوعات نقش اثرگذاری در فضای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بازی نمی‌کنند ولی رسمی بودن آن‌ها باعث می‌شود که همچنان برای سیاستمداران جذابیت داشته باشند و می‌توان انتظار داشت که چهره‌های سیاسی اصلاح‌طلبان برای بقا در عرصه عمومی بخوانند تا حدودی در

آن‌ها حضور داشته باشند اما تلاش برای این حضورشان به قدری نخواهد بود که بخواهند از مطبوعات حمایت مالی چندانی بکنند یا خود دست به کار تأسیس رسانه جایی شوند. از سوی دیگر، صداوسیما همچنان عرصه انحصاری حضور بخش‌های خاصی از چهره‌های سیاسی است و خبرگزاری‌ها که عمدتاً به دولت و نهادهای حاکمیتی وابسته هستند نیز جای مناسبی برای سیاستمداران اصلاح‌طلب نخواهند بود.

در این بین، رسانه‌های دیگری جای خود را در عرصه عمومی باز کرده‌اند که در سال‌های اخیر مخاطبان زیادی پیدا کرده‌اند؛ رسانه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها. سیاستمداران در سال‌های اخیر حضور چشمگیری در این رسانه‌ها داشته‌اند و می‌توان گفت که عمده آن‌ها در اینستاگرام و توییتر حساب کاربری دارند و کانالی در تلگرام برای خود ساخته‌اند. در سال‌های اخیر آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند رسانه‌های شخصی خود را داشته باشند و گاهی که مطلبی در این رسانه‌ها منتشر می‌کنند، با توجه به مسائل روز مخاطبان بالایی نیز جذب کنند. چرا این اتفاق رخ داده است و سیاستمداران از رسانه‌های رسمی رویگردان شده‌اند؟ دلیلش این است که رسانه‌های رسمی در ایران در طی بیست سال گذشته به قدری محدود شده‌اند و دایره عمل روزنامه‌نگاری آن‌ها تنگ شده است که مخاطبان نتوانسته‌اند نیازهای خود را با آن‌ها برآورده سازند، بنابراین دنبال این رفته‌اند که از رسانه‌های جایگزین برای رفع نیازهای خود بهره بگیرند. البته این موضوع با مشکلات زیادی مواجه است و رسانه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها جایگزین‌های خوبی برای رسانه‌های رسمی نیستند. این رسانه‌های جایگزین رسانه‌هایی غیر حرفه‌ای و فردی‌اند که در مسیر تولید محتوای خود اصول و اخلاق حرفه‌ای را رعایت نمی‌کنند. با روند کنونی، رسانه‌های ضعیف نگه داشته شده رسمی بیش از پیش مرجعیت خود را از دست می‌دهند و عرصه را به‌طور روزافزون به رسانه‌های غیر حرفه‌ای واگذار می‌کنند. گسترش اخبار جعلی و از دست رفتن نقش دیده‌بانی حرفه‌ای از عواقب است که با کاهش مرجعیت رسانه‌های رسمی به وجود خواهد آمد.

با این شرایط، رسانه‌های رسمی اصلاح‌طلب اوضاع بسیار وخیم‌تری از سال‌های دولت نهم و دهم خواهند داشت. رسانه‌های رسمی اصلاح‌طلب شامل مطبوعات، وب‌سایت‌های خبری و برخی کانال‌ها و حساب‌های کاربری خبری اصلاح‌طلب خواهند بود. در زمانی که اصلاح‌طلبان به دولت نزدیک بودند، این رسانه‌ها می‌توانستند از حمایت‌های معنوی و مادی نهادهای و شخصیت‌های دولتی بهره‌مند شوند اما با دور شدن این افراد از نهادهای دولتی این حمایت‌ها از دست خواهد رفت. به علاوه وضعیت اقتصادی جامعه طوری است که کسب و کارها در هزینه‌های آگهی صرفه‌جویی می‌کنند و رسانه‌های اصلاح‌طلب نمی‌توانند مانند سال‌های نهم و دهم، که دولت از درآمد افسانه‌ای نفت بهره‌مند بود، درآمدی از راه آگهی و تبلیغات داشته باشند. از سوی دیگر، اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه نیز طوری پیش رفته است که محتوای اصلاح‌طلبانه رسانه‌های اصلاح‌طلب نیز برای مردم جذابیت گذشته را ندارد و محتواهایی خیلی جذاب‌تر برای آن‌ها در رسانه‌های جایگزین مهیاست. بنابراین از نظر فروش و جذب آگهی نیز شانس با رسانه‌های اصلاح‌طلب یار نخواهد بود. این احتمال زیاد است که در آینده رسانه‌های اصلاح‌طلب خیلی ضعیف‌تر از وضعیت فعلی شوند و همچنین سیاستمداران برای حضور در عرصه عمومی به آن‌ها اقبال نشان ندهند و به رسانه‌های شخصی خود اتکا کنند. باید گفت که شاید سال‌های آینده، سال‌های افول و حتی خاموشی برخی رسانه‌های اصلاح‌طلب به معنی سنتی و تاریخی باشد و رسانه‌های دیگری از خاکستر سنت روزنامه‌نگاری اصلاح‌طلب بر خواهد آمد که شباهت زیادی با شکل سابق آن، چه در نگاه به روزنامه‌نگاری و چه در رویکردهای سیاسی و اجتماعی، نخواهد داشت. ■

چشم انداز

روایهای زندگی واقعی

بهترین کشورها برای زندگی و کار

۱۰ مکان نامناسب برای زندگی و کار در خارج از کشور

کویت	۱
ایتالیا	۲
آفریقای جنوبی	۳
روسیه	۴
مصر	۵
ژاپن	۶
قبرس	۷
ترکیه	۸
هند	۹
مالت	۱۰

۱۰ مکان مناسب برای زندگی و کار در خارج از کشور

تایوان	۱
مکزیک	۲
کاستاریکا	۳
مالزی	۴
پرتغال	۵
نیوزیلند	۶
استرالیا	۷
اکوادور	۸
کانادا	۹
ویتنام	۱۰

در بررسی جدید، تایوان بهترین مکان برای زندگی و کار در خارج از کشور معرفی شده است. نظرسنجی اکسپت اینسایدر ۲۰۲۱ از بیش از ۱۲ هزار پاسخ‌دهنده، ۱۷۴ ملیت و در ۱۸۶ کشور در سرتاسر جهان بهترین مقصد را برای کار و زندگی ارزیابی کرد. این گزارش که توسط اینترنیشنل منتشر شده است، در ۵۹ کشور جنبه‌های زیادی از زندگی در خارج را ارزیابی می‌کند که به ۵ دسته تقسیم شده است: کیفیت زندگی، هزینه‌های زندگی، موارد مالی، کار در خارج از کشور و سهولت استقرار در آن کشور. برای اینکه کشوری در رتبه‌بندی کلی قرار بگیرد، اندازه نمونه حداقل ۵۰ شرکت‌کننده در نظرسنجی در هر مقصد لازم بود. از پاسخ‌دهندگان همچنین خواسته شد تا تجربیات خود را در مورد بیماری همه‌گیر کرونا و چگونگی تأثیر آن بر زندگی در



هلن کافی

منبع: ایندپندنت

متین دخت والی نژاد

دبیر بخش چشم‌انداز

خانه به اشتراک بگذارند، اگرچه این اطلاعات در رتبه‌بندی تأثیر نداشت. در میان تمام پاسخ‌دهندگان نظرسنجی، نزدیک به ۹ درصد گفتند که آن‌ها به دلیل ویروس کرونا، زودتر از آنچه در نظر گرفته شده بود، به خانه منتقل شده‌اند یا برنامه‌ای ایجاد شد که به کشورهای مبدأ برگردند - اگرچه ۴۶ درصد آن‌ها نیز در طول سال قصد داشتند به زندگی خود در خارج از کشور برگردند. بیشترین تأثیر همه‌گیری در برنامه سفر شخصی و زندگی اجتماعی بود. یکی از مهاجران فرانسوی در بوداپست نظرش را این‌طور به اشتراک گذاشت: «زندگی اجتماعی من توسط کرونا در بدترین لحظه کشته شد: از زمان ورود من».

انگلیس عملکرد ویژه‌ای نداشت و به دلیل هزینه بالای زندگی، در رتبه ۵۹ از ۵۹ قرار گرفت. مکزیک در جایگاه دوم قرار گرفت و کاستاریکا در رده سوم، در حالی که مالزی و پرتغال به ترتیب چهارم و پنجم شدند. در انتهای جدول، کویت در مکان آخر قرار گرفت و پس از آن ایتالیا، آفریقای جنوبی، روسیه و مصر قرار گرفتند. ■



در حال حاضر شرکت‌های حاضر در لندن تا نیویورک، از تورنتو تا برلین همگی در دوره کووید-۱۹ شرایط دورکاری انعطاف‌پذیری ارائه دادند که اتمام این شرایط نیز مشخص نیست.

ضررهای مالیاتی کرونا

کار در خارج راحت است، اما مالیات دادن نه

یک لحظه تصور کنید که همه‌گیری ویروس کرونا تمام شده است. سفرهای جهانی از سر گرفته شده است، اتفاق‌های داغ و خطرناک دیگر سبزی شده است و شرکت‌ها آغاز به عملی کردن وعده‌های خود کرده‌اند.

به طور مثال برخی از شرکت‌ها برای جذب استعدادها برتر وعده‌های داده‌اند: اجازه کار از راه دور از هر نقطه از جهان، حداقل برای چند ماه در هر زمان سال.

سپس یک لندن، یک نیویورک، و یک هنگ‌کنگ را در حال قدم زدن در یک رستوران تصور کنید. بگذارید بگوییم این جایی که در حال قدم زدن هستند، ریودوژانیرو است. همه آن‌ها حقوق یکسانی دارند - ۱۰۰ هزار دلار - و به مدت دو ماه اجازه کار از راه دور از برزیل را دارند.

هنگامی که کارهای خود را تمام کردند و از محل کار خود در خارج از کشور به خانه بازگشتند، چه کسی بیشترین مالیات را بدهکار است؟ طبق گفته رابرت سالتر از شرکت مالیاتی و مشاوره‌ای بلیک روتنبرگ، کارگر از راه دور ما از نیویورک بالاترین صورت‌حساب روبه‌رو می‌شود، در حالی که لندن‌ها هیچ چیز اضافی برای پرداخت ندارند. با این حال، این فرض می‌شود که هر سه طبق مقررات و -شاید مهم‌تر، برای جلوگیری از اشتباهات پرهزینه- مالیات برزیل خود را به موقع پرداخت کردند.

سالتر از بدترین سناریو برای این نسل جدید تنظیم‌کنندگان هشدار می‌دهد: ملزم به ثبت چندین فرم مالیاتی در کشورهای مختلف و در عین حال از دست دادن مزایای معاهدات مالیاتی بین حوزه‌های قضایی. او می‌گوید: «این می‌تواند یک فاجعه باشد. شما ممکن است مجبور باشید چهار یا پنج اظهارنامه مالیاتی پر کنید.»

سالتر می‌گوید کارکنانی که حتی فقط برای چند هفته در خارج از کشور کار می‌کنند ممکن است خود را مسئول مالیات در حوزه‌های قضایی خارج از کشور بدانند. بسیاری از کشورها برای جلوگیری از مالیات بیش از حد، قراردادهای مالیات مضاعف را منعقد کرده‌اند. اما چنین توافق‌نامه‌هایی ممکن است فقط در مورد مالیات‌های فدرال اعمال شود و نه در مورد تعهدات شهری یا ایالتی که در بسیاری از مناطق ایالات متحده مشترک است یا تعهدات تأمین اجتماعی متداول در اروپا.

حدود ده سال گذشته شرکت‌هایی مانند اوبر، فیس‌بوک و اینستاگرام به دلیل اینکه در شرکت‌های خود غذا می‌دادند، با آزادی لباس برای کارمندان خود قابل بودند و حتی دفترها رنگی و مدرن طراحی شده بود افراد را به شدت به سوی خود جذب می‌کردند و علاقه جوانان به این شرکت‌ها زیاد بود. اما در حال حاضر شرکت‌های حاضر در لندن تا نیویورک، از تورنتو تا برلین همگی در دوره کووید-۱۹ شرایط دورکاری انعطاف‌پذیری



ارائه دادند که اتمام این شرایط نیز مشخص نیست. آندرا میوتو، توسعه‌دهنده ۲۹ ساله آی‌اس در شرکت دروپلت می‌گوید: «دورکاری میز بینگ‌پونگ جدید است.» استارت‌آپی که او حالا در آن کار می‌کند در کمبریج لندن مستقر است. در چند ماه گذشته این مرد در اسپانیا مستقر بوده و در جزیره‌های این کشور در حال به‌روزرسانی کارهای خود است. به گفته نیک بلوم، اقتصاددان و پروفیسور استنفورد: «این نوع زندگی بسیار ارزشمند است و از این طریق می‌توان افراد بااستعداد برای کار جذب کرد.»

رولوت، یکی از بزرگ‌ترین استارت‌آپ‌های اروپا که حدود ۱۳۰ کارمند در انگلیس دارد، اجازه می‌دهد که کارمندان خود از هر کشور یا منطقه‌ای که می‌خواهند کار کنند این شرکت در تلاش است تا بتواند متخصصان خود را به گونه‌ای به منابع انسانی وصل کند تا نظرات آن‌ها همیشه دیده شود اما نیازی به حضور فیزیکی‌شان در شرکت نباشد. خیلی از شرکت‌ها به این سمت حرکت کردند. یکی از شرکت‌های استارت‌آپ دیگر که نرم‌افزارهایی برای دورکاری و شرکت‌هایی که کارمندان آن‌ها از خانه کار می‌کنند، ارائه می‌دهد، می‌گوید که «متقاضی‌های زیادی به سوی آن‌ها آمدند و در زمان همه‌گیری به نظر می‌رسد خیلی از شرکت‌ها به سوی دورکاری حرکت کردند.» البته در چشم‌انداز درازمدت این اتفاق‌ها تا حدی می‌تواند ریسک‌های زیادی را به همراه داشته باشد. بر اساس دورکاری افراد مالیات بر درآمد نیز مشکل جدی می‌شود. به گفته سالتر، مشاور مالیات، «در بیرون از شرکت‌ها وضعیت بد خواهد شد. قوانین مختلف و متفاوت مالیات در کشورهای متعدد باعث می‌شود که اظهارنامه‌های مالیاتی برای افراد در چند کشور صورت بگیرد و پیچیدگی‌های زیادی را به همراه داشته باشد.» به نظر می‌رسد جریان نقدی نیز دچار مشکل می‌شود، زمانی که شما در چند کشور حقوق دریافت می‌کنید معضلات زیادی ایجاد می‌شود. سالتر هشدار می‌دهد شرکت‌هایی که اجازه می‌دهند کارمندان خود در کشورهای ثانویه زیادی کار کنند و در آنجا حقوق دریافت کنند دچار مشکل در اظهارنامه‌های مالیاتی خود می‌شوند. او پیشنهاد می‌کند با کارمندان خود مشورت زیادی داشته باشید و نگاه‌های کارمندان میانه‌راه گیر کنید. به طور مثال شایعاتی ایجاد شده که اگر کارمندی کمتر از ۱۸۰ روز در یک کشور کار کند در خطر مالیات‌های دیگری نخواهد بود و این سخن بسیار اشتباه است.

با در نظر گرفتن تمامی این قوانین، سالتر شرایط یک نیویورکی، هنگ‌کنگی و لندنی مشغول در برزیل را بررسی کرده است.

نیویورکی اگر در نیویورک زندگی می‌کند و به کار خود ادامه می‌دهد، احتمالاً ۱۶۴۸ دلار بیشتر در دو ماه دریافت می‌کند. به این دلیل است که در برزیل قانون مالیات بر درآمد بدون در نظر گرفتن ملیت، ۲۵ درصد است که از ۲۴ درصد فدرال زرو بالاتر می‌شود. بالعکس هنگ‌کنگ اگر به کار خود در برزیل ادامه دهد ۱۳۳۴ دلار در دو ماه بیشتر کسب خواهد کرد چون در آنجا مالیات بیشتر خواهد بود. فردی که در لندن زندگی می‌کند نیز ۴۰ درصد مالیات باید پرداخت کند و به نظر می‌رسد با حضور خود در برزیل بیشتر سود خواهد کرد.

میوتو می‌گوید شرایط و قوانین مالیاتی خود را دقیق‌تر رصد خواهد کرد. شرکت او به پیشنهاد داده تا در لندن زندگی کند و یکی از مالیات‌دهنده‌های این شهر شود یا اینکه به صورت قراردادی از ایتالیا به کار خود ادامه دهد. او تصمیم گرفته در ایتالیا بماند. با حضور در انگلیس با افزایش مالیات این کشور روبه‌رو خواهد شد. اما میوتو به طور کلی بیشتر در نظر دارد به کشورهای دیگر مانند آندونزی، آفریقای جنوبی و تایلند برود. ■



کارفرمایانی که دارای کارمند خارج از کشور هستند، همچنان باید مالیات بر درآمد انگلستان و کمک‌های مالی ملی را در مورد آن کارمند پرداخت کنند و این موارد را به روش معمول به HMRC گزارش دهند

دور کاری از کشوری به کشور دیگر

۵ موضوع مهم برای کارفرمایانی که کارمندانشان از خارج کار می‌کنند

همه‌گیری ویروس کرونا منجر به تعداد بی‌سابقه‌ای از کارمندان شاغل به کار در خانه شده است و حتی ممکن است برخی از کارمندان کار از راه دور در خارج از کشور را انتخاب کرده باشند.

جسیکا کلاو، باری استنتون

منبع: بلومبرگ بیزینس ویک

کارمندان ممکن است فکر کنند محل زندگی آن‌ها واقعاً اهمیتی ندارد، با این حال، در واقع ممکن است منجر به یک بحران قانونی برای کارفرمای آن‌ها شود. در این مقاله جسیکا کلاو و باری استنتون نگاهی به پیامدهای قانونی کارفرمایان دارند که کارمندان شاغل در خارج از کشور برای آن‌ها کار می‌کنند. تحقیقات نشان داده است که در هنگام شیوع بیماری، برخی از کارمندان ضمن اینکه تمام‌وقت از خانه کار می‌کردند، از این فرصت استفاده کرده و در عوض از راه دور و از خارج شروع به کار کردند. این ممکن است به این دلیل باشد که آن‌ها ترجیح می‌دهند از خانه تعطیلات / خانه دوم خارج از کشور کار کنند، یا ممکن است به کشور زادگاه خود برگشته باشند تا طی همه‌گیری به خانواده نزدیک‌تر شوند. به هر دلیلی، ممکن است آن‌ها گفتن این موضوع را به کارفرمای خود بی‌ربط می‌دانستند - بالاخره مهم نیست که آن‌ها از کجا کار می‌کنند. این یک اشتباه است! ۵ نتیجه اصلی برای کارفرمایان که کارمندانی که از خارج کار می‌کنند در شرکت خود دارند، به شرح زیر است:

مستقر در خارج از کشور، باید از مشاوره حقوقی انگلیس و محلی مراقبت ویژه شود.

حقوق استخدام

۱ کارکنانی که در خارج از کشور کار می‌کنند در یک حوزه قضایی متفاوت حضور خواهند داشت که ممکن است مشمول حقوق شغلی متفاوت از کارمندان انگلیس شوند. حتی کارکنانی که شرایط قراردادی دارند و اعلام می‌کنند که قرارداد آن‌ها تحت پوشش قوانین انگلستان و ولز است، از طریق حضور فیزیکی خود در خارج از کشور، می‌توانند از حق شغل محلی برای حوزه قضایی که انتخاب کرده‌اند استفاده کنند. این حقوق از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و ممکن است کارگران را به حقوق سخاوتمندانه‌تری نسبت به آنچه در انگلیس به آن‌ها تعلق می‌گیرد، مانند حداقل دستمزد بیشتر، حمایت‌های بیشتر همراه با سطح بالاتر مرخصی سالانه یا زایمان، برساند. کارفرمایان باید نسبت به این حقوق بالقوه آگاه باشند زیرا عدم رعایت آنها می‌تواند منجر به دادخواهی شود. به ویژه، هنگام پایان دادن به کار کارگران

مهاجرت

۲ اولین سوالی که کارفرما باید بپرسد این است که آیا کارمند حق قانونی زندگی و کار در کشور دیگر را دارند؟ سفر به خارج از کشور برای اهداف تعطیلات یا سفرهای کوتاه‌مدت کاری به عنوان بخشی از نقش آن‌ها در انگلستان بسیار متفاوت از زندگی طولانی‌مدت و کار در خارج از کشور است و کارمند احتمالاً به نوع دیگری از ویزا یا حتی گرفتن اسپانسرشیپ نیاز دارد. یک شرکت محلی در حال دست و پنجه نرم کردن با این مشکل به خصوص آن دسته از کارمندان انگلستان است که به مکان دوم در اتحادیه اروپا نقل مکان کرده‌اند و متوجه تأثیر برگزیت در حق زندگی و کار در خارج از کشور نشده‌اند. قبل

دارد. معاهدات مالیات مضاعف با برخی کشورها وجود دارد، که می تواند در برخی شرایط قوانین محلی را نادیده بگیرد، اما احتمالاً برای جلوگیری از سقوط احتمالی تعهدات مالیاتی، مشاوره ویژه مالیاتی مورد نیاز است. موارد مشابهی در مورد مشارکت های تأمین اجتماعی وجود دارد که ممکن است نیاز به گزارش محلی نیز داشته باشد. این فقط کارمند نیست که باید تأمین اجتماعی بپردازد بلکه نرخ نیز می تواند بسیار بالاتر از انگلیس باشد. همانند مالیات، برخی توافق نامه های متقابل تأمین اجتماعی نیز وجود دارد، اما به طور قابل توجهی کمتر، و باید برای جلوگیری از مسائل در این زمینه مشاوره داده شود.

کارفرمایان همچنین باید مراقب این موضوع باشند که آیا داشتن کارمند شاغل در خارج از کشور «حضور دائمی» در آن کشور ایجاد می کند، یعنی حضور مشمول مالیات که می تواند کارفرما را در نتیجه فعالیت های آن کارمند، مشمول مالیات شرکت در آن کشور کند. این مسئله به ویژه مسئله ای است که در آن کارمند ارشد است، به گونه ای که از خارج از کشور بر شرکت در حال مدیریت و کنترل است، یا در فروش مستقیم به مشتری یا توسعه تجارت است. در این مورد به مشاوره مالیاتی نیاز است. سرانجام، اگر کارمند در حال فروش باشد، این ممکن است بر وضعیت مالیات بر ارزش افزوده کارفرما تأثیر بگذارد.

حفاظت و امنیت داده ها

اگر کارمندی از خارج از کشور کار می کند، این احتمالاً منجر به انتقال اطلاعات کارمند و شرکت / مشتری به خارج از کشور می شود. همچنین ممکن است خطرات امنیتی داده در کار از خارج از کشور وجود داشته باشد. کارفرمایان باید ارزیابی ریسک داده ها را انجام دهند و اطمینان حاصل کنند که برای جلوگیری از از بین رفتن یا سرقت داده ها، ضمانت های امنیتی مناسب داده ها را دارند. کارفرمایان ممکن است لازم باشد سیاست حفاظت از داده ها و اطلاعیه های حفظ حریم خصوصی خود را به روز کنند، به ویژه در مواردی که کارمند در کشوری زندگی می کند که فاقد اعلامیه کفایت است، یا اگر اسناد موجود در حفاظت از داده ها شامل موارد انتقال داده به خارج از کشور نیستند. کارفرمایان ممکن است بخواهند برای تازه تر کردن کارها به کارمندان آموزش دهند تا حقوق و تعهداتشان را در مورد داده ها از جمله هرگونه نیاز بیشتر هنگام کار در خارج از کشور به آن ها یادآوری کنند.

بهداشت و ایمنی

کارفرمایان موظفاند از نظر بهداشت و ایمنی کارکنان خود، از جمله کسانی که از خانه کار می کنند - حتی کسانی که از راه دور در خارج از کشور کار می کنند، از امکانات بهداشتی زمینه ای برخوردار شوند. علاوه بر این، آن ها باید از هرگونه الزامات بهداشتی و ایمنی محلی برای «کشور میزبان» که ممکن است اعمال شود نیز آگاهی داشته باشند زیرا ممکن است سخاوتمندانه تر از نیازهای انگلستان باشد. کارفرمایان باید ارزیابی ریسک را برای شناسایی هرگونه خطرات یا خطرات خاص مرتبط با کار در خارج از کشور انجام دهند، به ویژه با توجه به خطرات کووید-۱۹. ■

از پایان دوره گذار، حرکت آزاد در اروپا وجود داشت، اما این در ۳۱ دسامبر ۲۰۲۰ پایان یافت و قوانین ملی اکنون برای زندگی و کار در حوزه های قضایی خارجی اعمال می شود. کارمندی که برای کار در یکی از کشورهای اتحادیه اروپا رفته اند باید مبنایی را که با توجه به آن در آن جا باقی می ماند در نظر بگیرند. برای آن دسته از کارمندی که یا از طرف کارفرما حمایت مالی می شوند تا در انگلستان کار کنند، یا آن دسته از اتباع اتحادیه اروپا که از قبل وضعیت اقامت دارند اما مدتی خارج از انگلستان بوده اند، یا هنوز درخواست وضعیت اقامت یا پیش از تسویه حساب نکرده اند و در تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۲۰ از انگلستان خارج شدند، ممکن است حق بازگشت به انگلیس به خطر بیفتد.

در مورد کارمندان تحت حمایت، ویزای کارمندی ممکن است در صورت عدم حضور در انگلیس (به دلیل اینکه دیگر در انگلیس کار نمی کنند) پس گرفته شود. همچنین اگر در مدت ۱۲ ماه بیش از ۱۸۰ روز از انگلستان دور باشند، ممکن است حق آن ها برای درخواست نامحدود مرخصی باقی بماند. وزارت امور داخله امتیازاتی را در زمینه کار از راه دور برای کارگران تحت حمایت در هنگام شیوع بیماری معرفی کرده است، اما این اقدامات موقتی است و با شروع عقب نشینی همه گیری، به پایان خواهد رسید.

برای کارفرمایان حامی مالی، اگر کارمند مهاجر آدرس خود را تغییر داده است، از جمله اگر کشور را ترک کرده یا خیر آن ها وظیفه دارند گزارش دهند. عدم گزارش این اطلاعات در بازه زمانی مناسب می تواند منجر به انطباق وزارت کشور شود و منجر به لغو پروانه حامی مالی کارفرما شود. در این صورت، ۱۲ ماه قبل از اینکه شرکت بتواند برای مجوز حامی مالی دیگری درخواست کند، مشمول یک دوره خنثی خواهد شد. این کار بر سایر کارمندان تحت حمایت آن کارفرما تأثیر می گذارد زیرا آن ها مجبور به یافتن اسپانسر دیگری یا ترک انگلستان می شوند.

در نتیجه، در صورت پیدا شدن کارمندی که در خارج از کشور کار می کند در شرکت، در اسرع وقت باید با مشاور مهاجرت صحبت کرد.

مالیات

برای کارمندان، هر دوره طولانی کار از خارج به احتمال زیاد منجر به این خواهد شد که به عنوان مقیم مالیات در انگلیس و کشوری که از آن جا کار می کنند، با آن ها رفتار شود، به این معنی که هر دو کشور مالیات دریافت می کنند و مالیات مضاعف را پس می گیرند. همچنین می تواند بر برنامه ریزی املاک و وضعیت مالیات بر ارث تأثیر بگذارد. کارفرمایانی که دارای کارمند خارج از کشور هستند، همچنان باید مالیات بر درآمد انگلستان و کمک های مالی ملی را در مورد آن کارمند پرداخت کنند و این موارد را به روش معمول به HMRC گزارش دهند. علاوه بر این، کارمند ممکن است مشمول مالیات بر درآمد محلی برای کشوری باشد که در آن اقامت دارد بنابراین کارفرما ممکن است متوجه شود که این کشور همچنین تعهداتی برای گزارش و جمع آوری مالیات برای کشور «میزبان»

اولین سوالی که کارفرما باید بپرسد این است که آیا کارمند حق قانونی زندگی و کار در کشور دیگر را دارد؟ سفر به خارج از کشور برای اهداف تعطیلات یا سفرهای کوتاه مدت کاری به عنوان بخشی از نقش آن ها در انگلستان بسیار متفاوت از زندگی طولانی مدت و کار در خارج از کشور است و کارمند احتمالاً به نوع دیگری از ویزا یا حتی گرفتن اسپانسر شدید نیاز دارد

همسایه‌ها

[این صفحه‌ها به مرور وضعیت اقتصادی شرکای تجاری ایران و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در آنها می‌پردازد.]

بالا و پایین سرمایه‌گذاری در رومانی

در پناه دانوب و آلپ

ارتدوکس بود. ترانسیلوانیا در قرن شانزدهم به بخشی از مجارستان بدل شد و همزمان، ترک‌های عثمانی به سرزمین رومانی حمله کردند. در چندصد سال بعدی، عثمانی‌ها حکمران این سرزمین بودند و رومانیایی‌ها در سرزمین خودشان شهروند درجه‌دو به حساب می‌آمدند؛ تا اینکه در سال ۱۸۸۱ و پس از مبارزات فراوان، توانستند استقلال خود را به دست بیاورند و پادشاه جدیدی به نام شاه کارول اول در این سرزمین بر تخت نشست. در این فاصله، ترانسیلوانیا نیز به بخشی از امپراتوری اتریش-مجار بدل شده بود. در جریان جنگ جهانی اول، رومانی سعی کرد بی‌طرف باقی بماند، اما بالاخره تحت فشارها تسلیم شد و طرف بریتانیا و متفقین را گرفت. وقتی متفقین پیروز شدند، رومانی سرزمین‌های از دست‌رفته‌اش از جمله ترانسیلوانیا را پس گرفت و دوره کوتاه‌مدتی از حکومت رومانی بزرگ تحت پادشاهی کارول دوم شکل گرفت.

در فاصله پایان جنگ اول جهانی و آغاز جنگ دوم جهانی، اقتصاد و جامعه رومانی تحولات زیادی را تجربه کرد. اصلاحات ارضی در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ صورت گرفت که باعث انتقال شش میلیون هکتار زمین از زمین‌داران بزرگ به زمین‌داران خرده‌پا شد. با این حال، معضلات در راه کشاورزی در رومانی زیاد بود و تکنولوژی و برنامه‌ریزی لازم برای پیشبرد آن وجود نداشت. البته در همان زمان پیشرفت‌هایی در بخش صنعت و در تولید فولاد و زغال سنگ صورت گرفت؛ هرچند که باز هم ماشین‌آلات و فناوری لازم

فرزانه سالمی، کاوه شجاعی

گروه همسایه‌ها

۱ رومانی را بهتر بشناسیم

رومانی، سرزمین قلعه‌های افسانه‌ای قدیمی، کوهستان کارپات و رود دانوب، سرزمینی که مدت‌ها پیش از میلاد مسیح سپاه داریوش هم از آن گذر کرده بود، کشوری در جنوب شرقی اروپا و در همسایگی مجارستان، صربستان، بلغارستان، اوکراین و مولداوی است. حدود دو هزار سال پیش، سرزمین داجیا یا همان رومانی امروزی محل سکونت اقوامی بود که ریشه‌شان به یونانی‌ها می‌رسید. در آن زمان، سرزمین داجیا به خاطر طلا و نقره‌اش مشهور شد و مورد توجه رومی‌ها قرار گرفت که چشمشان دنبال این ثروت‌ها بود. امپراتوری روم این سرزمین را مستعمره خودش کرد و ظرف دوپست سال بعدی، درگیری بین اقوام داجیا و رومیان ادامه داشت. همچنین رومی‌سازی شدیدی در این سرزمین صورت گرفت که حتی نام رومانی نیز متأثر از همان است. در این دوران، زبان لاتین به سرزمین رومانی تحمیل شد و فرهنگ جدیدی در این سرزمین شکل گرفت. رومانی طی قرون بعدی نیز محل حملات و مهاجرت‌های فراوانی بود که هر یک تأثیر خود را بر جا گذاشتند. در قرون وسطی و پس از جنگ‌های پیاپی، سرزمین رومانی متشکل از سه شهریارنشین والاچیا، مولداویا و ترانسیلوانیا شد که دینشان هم مسیحی





پس از او دولتهایی در رومانی روی کار آمدند که آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را گسترش دادند اما سطح زندگی و وضع اقتصادی خانوارها در رومانی همچنان ضعیف باقی ماند. با این حال، رومانی وارد بازار اروپا شده بود و از این بابت، امتیازاتی را دریافت می‌کرد که برای احیای اقتصادی‌اش موثر بود. رومانی در سال ۲۰۰۴ به ناتو و در سال ۲۰۰۷ به اتحادیه اروپا پیوست. در جریان بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی رومانی از کشورهایی بود که ضربه سنگینی متحمل شد و مجبور شد وام‌های زیادی برای نجات خودش از جامعه بین‌المللی بگیرد. رومانی امروزه بیش از هر کشور دیگری در جهان به صندوق بین‌المللی پول مقروض است.

بخش‌های اقتصاد رومانی

کشاورزی، دامداری و شیلات: کشاورزی به صورت سنتی ستون اصلی اقتصاد رومانی بوده و یک سوم از مساحت این کشور به کشاورزی اختصاص دارد. همچنین دامپروری سابقه‌ای طولانی در رومانی دارد و در دامنه‌های کوه‌های آلپ و دشت و دره‌های اطراف رود دانوب گسترش یافته است. یکی از مهم‌ترین صادرات رومانی گوشت گاو، تخم مرغ، پشم و عسل است. در رومانی بخش شیلات نیز فعال است و به خصوص محصولات زیادی از دلتای رود دانوب به دست می‌آید و برخی ماهی‌ها نیز که از دریای سیاه به سمت این رودخانه مهاجرت می‌کنند، محصول ارزشمندی در شیلات این کشور به شمار می‌آیند. البته خویبار مهم‌ترین محصول رومانی در عرصه شیلات است.

منابع و نیرو: رومانی منابع طبیعی مختلف و زیادی دارد. هیدروکربن‌ها در دو سوم از مساحت کشور یافت می‌شوند و صنعت نفت هم در این کشور در بخش‌هایی از دریای سیاه و نیز محدوده کوه‌های کارپات فعال است. ذخایر گاز در منطقه ترانسیلوانیا یافت شده و منابع گاز و نمک دهه‌هاست که در صنعت شیمیایی رومانی به کار می‌روند. تولید نیرو به شکل گرمایشی و برقی در رومانی انجام می‌شود. همچنین دو نیروگاه هسته‌ای با کمک کانادا در مناطق جنوبی رود دانوب ساخته شده است. رومانی ذخایر زغال سنگ، طلا و نقره، کروم، نیکل، مس، روی و زینک، سولفور، گرافیت و میکا نیز دارد و در مناطق جنوب غربی کشور معادن زیادی فعال اند.

تولید: این بخش پس از سقوط حکومت چائوشسکو به شدت افول کرد و همین وضع در دهه ۱۹۹۰ میلادی نیز ادامه داشت. صنایع سنگینی که در دوران حکومت کمونیستی ایجاد شده بود اما بعدها به مشکل کمبود منابع برخورد کرد، دیگر کارایی نداشتند. رومانی عملاً از بازار جهانی و رقابت در آن بیرون افتاده بود. در سال‌های بعد هم صاحبان صنایع سنگین همچنان با گذار رومانی به سمت اقتصاد بازار مخالفت می‌کردند؛ اما کارگران نظرشان را عوض کرده بودند و به دنبال توسعه بخش تولید بودند. با آغاز قرن بیست و یکم میلادی، بخش اعظم صنایع سنگین رومانی همچنان خارج از ظرفیت بود اما صنایع



اقتصاد رومانی در دهه ۱۹۸۰ به سرعت رو به افول گذاشت اما ظاهراً چائوشسکو از این اوضاع خبری نداشت و اطرافیان برایش ظاهر سازی می‌کردند. او به تبلیغ وضعیت خوب اقتصاد کشور مشغول بود تا اینکه در سال ۱۹۸۹ علیه‌اش انقلاب شد؛ چائوشسکو و همسرش محاکمه و تیرباران شدند.



کشاورزی به صورت سنتی ستون اصلی اقتصاد رومانی بوده و یک‌سوم از مساحت این کشور به کشاورزی اختصاص دارد.

برای پیشرفت در داخل وجود نداشت.

در جریان جنگ جهانی دوم، رومانی شرایط سختی را تجربه کرد. درگیری‌های سیاسی در کشور زیاد بود و صدها هزار نفر از اتباع رومانی نیز در جریان جنگ از بین رفتند. برخی به دلیل شرایط نامساعد زندگی جانشان را از دست دادند و عده‌ای هم به دست نازی‌ها کشته شدند. پس از جنگ جهانی دوم، کمونیست‌ها با حمایت مستقیم اتحاد جماهیر شوروی در رومانی به قدرت رسیدند و شرایط کاملاً جدیدی بر این کشور حکم‌فرما شد. در فاصله سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰ میلادی، رهبران کمونیست به تقلید از اتحاد جماهیر شوروی، دست به کار تغییر ساختار سیاسی رومانی شدند و قانون اساسی جدیدی را تدوین کردند که قدرت زیادی در اختیار حزب کمونیست قرار می‌داد و یک شبکه امنیتی بزرگ هم در چارچوبش تشکیل می‌شد. در عرصه اقتصادی، برنامه‌ریزی مرکزی برای اقتصاد به شیوه استالینی مورد توجه قرار گرفت و تمرکز روی صنایع سنگین بود؛ نه روی کالاهای مصرفی مورد نیاز مردم.

در سال ۱۹۶۵ میلادی، نیکلای چائوشسکو دبیر کل حزب کمونیست شد و تصمیم به استقلال این حزب از شوروی گرفت. او در سال‌های اولیه حضورش در قدرت، هم مورد توجه مردم رومانی و هم مورد توجه غرب بود. علتش هم این بود که او می‌خواست سیاست خارجی مجزا از شوروی را پیش ببرد. به عنوان مثال او تنها رهبری در پیمان ورشو بود که حمله اتحاد شوروی به جمهوری چک در سال ۱۹۶۸ را محکوم کرد. او همچنین یک وام بسیار بزرگ از صندوق بین‌المللی پول برای رومانی گرفت که در سال‌های بعد باعث پشیمانی شدیدی شد.

در سال ۱۹۷۱ میلادی چائوشسکو از آسیای شرقی دیدن کرد و تحت تاثیر شیوه رهبری مانو در چین و کیم ایل سونگ در کره شمالی قرار گرفت. به تدریج یک کیش شخصیتی حول او شکل گرفت و چائوشسکو به خودش لقب نابغه کوه‌های کارپات داد و شیوه‌های برخورد پادشاهی را نیز در کشور در پیش گرفت. او به تدریج به این نتیجه رسید که گرفتن وام صندوق بین‌المللی پول اشتباه بوده و ظاهراً اکثر مردم رومانی نیز با او موافق بودند. اما چائوشسکو روند بازپرداخت این وام را به شیوه‌ای نامتناسب و سریع کلید زد که باعث کاهش شدید سطح زندگی مردم این کشور شد و تبعات اقتصادی وخیمی به همراه آورد.

اقتصاد رومانی در دهه ۱۹۸۰ به سرعت رو به افول گذاشت اما ظاهراً چائوشسکو از این اوضاع خبری نداشت و اطرافیان برایش ظاهر سازی می‌کردند. او به تبلیغ وضعیت خوب اقتصاد کشور مشغول بود تا اینکه در سال ۱۹۸۹ میلادی مجموعه‌ای از ژنرال‌های ارتش، کمونیست‌های توبه کرده و مردم انقلاب کردند و او را از قدرت پایین کشیدند و خودش و همسرش محاکمه و تیرباران شدند.

تب انقلاب ۱۹۸۹ که فرو نشست، وضعیت وخیم جذب سرمایه خارجی در رومانی خودش را نشان داد. در دهه ۱۹۹۰ میلادی ثبات مالی رومانی هر لحظه به دلیل تورم شدید در معرض تهدید قرار داشت.

۵ استراتژی ورود به بازار رومانی

برای موفقیت در بازار رومانی، شرکت شما باید حتما در این کشور حضور فیزیکی داشته باشد: این حضور می‌تواند از طریق شرکت توزیع کننده رومانیایی باشد، یا شراکت با شرکتی رومانیایی یا حتی خرید یک شرکت در این کشور. رومانی با بازارهای معمول اروپایی تفاوت‌هایی دارد و بهتر است قبل از ورود به این کشور مشاوره حقوقی و مالی بگیرید.

۶ آداب مذاکره با تجار رومانی

زبان مذاکره: زبان رسمی مردم «رومانیایی» است که از زبان‌های رومی به حساب می‌آید و به ایتالیایی شباهت‌هایی دارد. با این حال بیش از ۳۰ درصد مردم -به خصوص جوانان و تاجر- به انگلیسی حرف می‌زنند و اگر انگلیسی می‌دانید عموماً به مشکل برخورد نخواهید خورد. احترام به سلسله مراتب: رومانی جامعه‌ای سلسله مراتبی است و به سن و سال و مقام افراد احترام می‌گذارد. رومانیایی‌ها ملتی رسمی و خوددارند. آن‌ها به جز افراد خانواده و دوستان نزدیک، کسی را به اسم کوچک صدا نمی‌زنند.

آقا و خانم: در رومانی باید قبل از نام افراد، از عناوین آقا و خانم استفاده کنید. حتی دوستان هم موقع صدا کردن یکدیگر از ترکیب آقا/خانم + اسم کوچک استفاده می‌کنند و فقط دوستان نزدیک آقا/خانم را برمی‌دارند.

روند مذاکرات: اصولاً در مذاکرات مقام تصمیم‌گیرنده در شرکت حضور دارد و تصمیم او عموماً از سوی افراد رده پایین‌تر مورد چالش قرار نمی‌گیرد.

گپ و گفت تقریباً ممنوع: حواستان باشد که حین مذاکره زیاد غیررسمی صحبت نکنید و بحث را -به خصوص در دیدارهای اول- به موضوعات غیرتجاری نکشانید. از رومانیایی‌ها در مورد زندگی خصوصی‌شان چیزی نپرسید چون حریم خصوصی برای آن‌ها ارزش زیادی دارد.

وقت‌شناسی: حتماً سر وقت یا حتی کمی زودتر سر قرارها برسید و طرف مقابل هم سر وقت خواهد آمد. البته اگر با روسای شرکت‌های دولتی قرار دارید احتمال دارد کمی دیرتر سر قرار حاضر شوند.

آداب نشستن: وارد اتاق مذاکره که شدید هر جا که خواستید بنشینید چرا که در رومانی جای طرفین مذاکره به سیستم خاصی انتخاب می‌شود. بگذارید طرف رومانیایی جای شما را انتخاب کند.

۷ اکسپوهای رومانی

حضور در نمایشگاه‌ها و اجلاس‌های تجاری رومانی فرصتی مناسب است تا اطلاعات خود را بروز کنید و یا مشتری‌ها و شرکای آینده‌تان را پیدا کنید.

موضوع	زمان	مکان	اکسپو
نمایشگاه بین‌المللی محصولات چوبی و اثاث منزل	سپتامبر هر سال	بخارست	BIFE - SIM
نمایشگاه بین‌المللی اتومبیل و لوازم یدکی	اکتبر هر سال	بخارست	SAB Salonul Auto București & Accesorii
نمایشگاه صنعت بسته‌بندی اروپای جنوب شرقی	اکتبر هر سال	بخارست	Pack Show
نمایشگاه تکنولوژی و تجهیزات مدرن مهندسی و تولید	اکتبر هر سال	بخارست	Indagra
نمایشگاه بین‌المللی کشاورزی، دامپروری و صنایع غذایی	اکتبر هر سال	بخارست	Food Quality and Safety Expo
نمایشگاه بین‌المللی صنایع و تکنولوژی فلزی	نوامبر هر سال	بخارست	Metal Show & TIB

سبک توانستند سرمایه خارجی جذب کنند. اکنون ساخت ماشین‌آلات و پردازش فلزات از جمله اصلی‌ترین بخش‌های تولید صنعتی در رومانی به شمار می‌روند.

بخش مالی: تب انقلاب ۱۹۸۹ که فرو نشست، وضعیت وخیم جذب سرمایه خارجی در رومانی خودش را نشان داد. در دهه ۱۹۹۰ میلادی ثبات مالی رومانی هر لحظه به دلیل تورم شدید در معرض تهدید قرار داشت. برای کاهش نرخ تورم، واحد پول رومانی یعنی لئو در سال ۲۰۰۵ ارزش گذاری مجدد شد. بازار بورس بخارست نیز در سال ۱۹۹۵ بازگشایی شد و از سال ۱۹۹۹ به بعد، صدها شرکت در آن معامله شدند. همچنین از اواخر دهه ۱۹۹۰ فعالیت بانک‌های مختلف داخلی و خارجی در رومانی به شکل گسترده آغاز شد.

۲ آیا تجارت با رومانی دشوار است؟

بانک جهانی در رتبه‌بندی سال ۲۰۲۰ خود رومانی را به لحاظ آسانی بازرگانی و راه‌اندازی کسب و کار در رده ۵۵ قرار داده است این یعنی تجارت با رومانی در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی آن چنان آسان نیست.

رتبه رومانی در حوزه‌های متفاوت مربوط به آسانی کسب و کار در میان ۱۹۰ کشور	رتبه
راه‌انداختن کسب و کار	۹۱
ثابت ملک	۴۶
گرفتن مجوز برق	۱۵۷
اجرائی کردن قراردادهای	۱۹
گرفتن مجوز ساخت	۱۴۷
بازرگانی با خارج از مرزها	۱
حمایت از سهام‌داران در اقلیت شرکت	۶۱
اعلام ورشکستگی و جمع کردن کسب و کار	۵۶
پرداخت مالیات	۳۲
گرفتن وام	۲۵

۳ فرصت‌های سرمایه‌گذاری در رومانی

وزارت بازرگانی آمریکا در گزارشی در مورد سرمایه‌گذاری در رومانی نوشته است: رومانی فقط بازار بزرگی برای شرکت‌های خارجی به حساب می‌آید که به عنوان عضو اتحادیه اروپا، کشور نسبتاً ارزانی برای ورود یا امتحان این بازار عظیم محسوب می‌شود. بر اساس این گزارش بخش‌های کشاورزی و صنایع مرتبط با آن، نفت و گاز و انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری اطلاعات بهترین حوزه‌ها برای سرمایه‌گذاران و تاجر خارجی به حساب می‌آیند.

۴ چالش‌های سرمایه‌گذاری در رومانی

با اینکه دوران حکمرانی کمونیسم بر رومانی سه دهه پیش به پایان رسیده، هنوز دولت نقش زیادی در اقتصاد این کشور ایفا می‌کند و به خصوص در حوزه استخدام، مالکیت زمین و کارخانه‌ها و شکل‌دهی فضای تجاری نقش زیادی را ایفا می‌کند. موسسات دولتی، آینده تعداد زیادی از صنایع را شکل می‌دهند و به عنوان مشتری، تامین‌کننده مواد اولیه و حتی رقیب اصلی شرکت‌های خصوصی عمل می‌کنند.

بوروکراسی در رومانی یکی از موانع سرمایه‌گذاران و تاجر خارجی به حساب می‌آید و اوضاع زیرساخت‌ها در این کشور -به خصوص در بخش حمل‌ونقل- آرمانی نیست. طی سال‌های اخیر قوانین مربوط به بخش خصوصی بارها بدون هیچ‌گونه هشدار تغییر کرده‌اند و این باعث شده ریسک حضور در رومانی بالا رود.



مهم‌ترین واردات رومانی در سال ۲۰۲۰: در سال ۲۰۲۰ رومانی حدود ۲۱.۴ میلیارد دلار کسری تراز تجاری داشت که نسبت به سال گذشته ۱۰.۹ درصد افزایش نشان می‌دهد. این محصولات بیشترین کسری تراز تجاری را به رومانی وارد کرده‌اند، یعنی واردات آن‌ها به کشور بسیار بیشتر از صادرات آن‌ها بوده است.

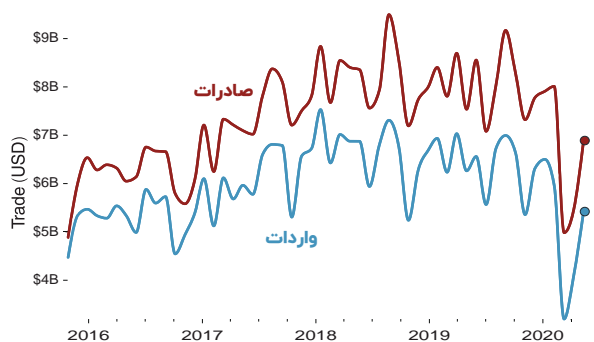
۱	ماشین‌آلات از جمله کامپیوتر	۲.۶ میلیارد دلار کسری تراز تجاری
۲	دارو	۳.۲ میلیارد دلار
۳	سوختهای معدنی از جمله نفت	۳ میلیارد دلار
۴	پلاستیک و محصولات پلاستیکی	۲.۹ میلیارد دلار
۵	مواد شیمیایی	۱.۵ میلیارد دلار
۶	تجهیزات و ماشین‌آلات الکتریکی	۱.۲ میلیارد دلار
۷	آهن و فولاد	۹۲۳ میلیون دلار
۸	مواد شیمیایی آلی	۸۳۹ میلیون دلار
۹	محصولات آهنی یا فولادی	۸۳۲ میلیون دلار
۱۰	گوشت	۸۱۸ میلیون دلار



دامپروری سابقه‌ی طولانی در رومانی دارد و در دامنه‌های کوه‌های آلپ و دشت و دره‌های اطراف رود دانوب گسترش یافته است.

۸ تراز تجاری رومانی

طی سال‌های اخیر تراز تجاری رومانی همیشه منفی بوده است. همان‌طور که در نمودار می‌بینید در چهار سال گذشته صادرات این کشور همیشه کاملاً پایین‌تر از وارداتش بوده و در سال ۲۰۲۰ و در اوج کرونا صادرات رومانی به حداقل خود رسیده است.



۹ به رومانی چه صادر کنیم؟ چه از آن وارد کنیم؟

رومانی در سال ۲۰۲۰ حدود ۷۰.۷ میلیارد دلار کالا به سراسر جهان صادر کرد. این رقم به نسبت سال ۲۰۱۶ افزایشی ۱۱.۲ درصدی و در مقایسه با سال ۲۰۱۹ کاهش ۸.۵ درصدی داشته است.

۱۰ شرکای تجاری (به ترتیب ارزش صادرات/واردات به دلار)

واردکننده‌ها: در سال ۲۰۲۰ کشورهای آلمان، ایتالیا، فرانسه و مجارستان مقصد بخش عمده صادرات رومانی بودند.

۱	آلمان	۲۲.۸ درصد کل صادرات رومانی (۱۶.۱ میلیارد دلار)
۲	ایتالیا	۱۰.۷ درصد (۷.۶ میلیارد دلار)
۳	فرانسه	۶.۸ درصد (۴.۸ میلیارد دلار)
۴	مجارستان	۵ درصد (۳.۵ میلیارد دلار)
۵	لهستان	۳.۸ درصد (۲.۷ میلیارد دلار)
۶	بلغارستان	۳.۶ درصد (۲.۶ میلیارد دلار)
۷	هلند	۳.۶ درصد (۲.۵ میلیارد دلار)
۸	انگلیس	۳.۴ درصد (۲.۴ میلیارد دلار)
۹	ترکیه	۳.۳ درصد (۲.۳ میلیارد دلار)
۱۰	جمهوری چک	۳.۱ درصد (۲.۲ میلیارد دلار)

صادرکننده‌ها: در سال ۲۰۲۰ کشورهای چین، مجارستان، لهستان و آلمان بیشترین کسری تراز تجاری را به رومانی وارد کردند یعنی صادراتشان به این کشور بیشتر از وارداتشان به آن بود:

۱	چین	۵ میلیارد دلار کسری تراز تجاری برای رومانی
۲	مجارستان	۳.۲ میلیارد دلار کسری
۳	لهستان	۳ میلیارد دلار کسری
۴	آلمان	۲.۹ میلیارد دلار کسری
۵	ترکیه	۱.۶ میلیارد دلار کسری
۶	اتریش	۱.۲ میلیارد دلار کسری
۷	قزاقستان	۱.۲ میلیارد دلار کسری
۸	روسیه	۱.۱ میلیارد دلار کسری
۹	هلند	۱ میلیارد دلار کسری
۱۰	بلژیک	۸۸۸ میلیون دلار کسری

مهم‌ترین صادرات رومانی در سال ۲۰۲۰ (به ترتیب ارزش به دلار)

۱	تجهیزات الکتریکی	۱۳.۲ میلیارد دلار (۱۸.۷ درصد کل صادرات)
۲	خودرو	۱۲.۲ میلیارد دلار (۱۷.۲ درصد)
۳	ماشین‌آلات از جمله کامپیوتر	۷.۸ میلیارد دلار (۱۱ درصد)
۴	تجهیزات پزشکی	۲.۶ میلیارد دلار (۳.۷ درصد)
۵	مبلمان، لوازم خانه، خانه‌های پیش‌ساخته	۲.۶ میلیارد دلار (۳.۶ درصد)
۶	غلات	۲.۵ میلیارد دلار (۳.۵ درصد)
۷	لاستیک	۲.۳ میلیارد دلار (۳.۳ درصد)
۸	محصولات آهنی یا فولادی	۲ میلیارد دلار (۲.۸ درصد)
۹	آهن، فولاد	۱.۹ میلیارد دلار (۲.۸ درصد)
۱۰	پلاستیک	۱.۸ میلیارد دلار (۲.۶ درصد)

..... کارآفرین

کار باید به کارآفرینان سپرده شود

«پیشرفت کشور در گرو فعالیت بخش خصوصی است» این را محمدمهدی نایبی از کارآفرینان برتر حوزه مخابرات و البته بسیاری از کارآفرینان و فعالان بخش خصوصی می‌گویند؛ تجربه‌ای که البته در جهان جواب داده است. کارآفرینان معتقدند: «از داخل ساختار دولتی، کار بیرون نمی‌آید. پروژه آن قدر طول می‌کشد که افراد از ادامه کار سرد می‌شوند. اصولاً بستر دولتی برای تصدی‌گری است اما نجات اقتصاد ملی در گرو بزرگ شدن بخش خصوصی است. باید همه دولت‌مردان بدانند وظیفه آن‌ها بسترسازی برای ایجاد بخش خصوصی بزرگ است.» این جملات شاید کلیدی‌ترین نکات برای نجات اقتصاد ایران است. در این شماره از بخش کارآفرین با تعداد دیگری از کارآفرینان برتر ایرانی و خارجی آشنا می‌شویم؛ آن‌هایی که تلاش می‌کنند پرچم فعالیت بخش خصوصی را بالا نگه دارند.



نگاهی به زندگی و راهی که آسیبه حاتمی پیمود تا «ایران تلنت» شکل بگیرد

دختر «تلنت» باز

ولی خلیلی

دبیر بخش کارآفرین ایران

حاتمی: اصولاً در ابتدای کار به مشکلات فکر نمی‌کنم و نداشته‌ها مشغول نمی‌کنم، بلکه همیشه به داشته‌های الانم فکر می‌کنم. انرژی‌ام را از اتفاقات شیرین کوچک می‌گیرم و منتظر اتفاقات خوشایند بزرگ نمی‌مانم که فقط با آن‌ها شاد باشم

«کجای دنیا به اندازه بازار ایران خالی از کسب‌وکار قدرتمند است؟ بازار بکر و بدون رقیب ایران بهترین فرصت برای راه‌اندازی کسب‌وکار است. درست است که قوانین ایران حمایتگر نیست، ولی فرصت برای راه‌اندازی کار بسیار است.» این‌ها را آسیبه حاتمی، بنیان‌گذار و مدیرعامل «ایران تلنت»، یکی از موفق‌ترین کسب و کارها و پیشگامان حوزه آنلاین ایران می‌گوید که در حوزه ایجاد فرصت شغلی آنلاین فعال است و تنها رقیبش در اکوسیستم آنلاین را «لینکدین» می‌داند. او در سال ۱۳۹۸ در گفت‌وگویی با هفته‌نامه «شنبه» گفته بود که از بازاری با گردش مالی ۱۰ تا ۱۲ میلیارد تومان در سال، مجموعه او بیشترین سهم را در اختیار دارد و با ثبت یک میلیون رزومه روی ایران تلنت در سال برای بیش از ۱۲ هزار فرصت شغلی جذب نیرو انجام می‌دهند.

او متولد ۱۳۵۸ یعنی ۴۲ ساله و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی پلیمر از دانشگاه امیرکبیر است که در سال‌های گذشته دوره‌های متعددی را در حوزه‌های کسب و کار، استراتژی‌ها و مفاهیم بیزینس در نقاط مختلف جهان گذرانده و همیشه تلاش کرده است خود را به‌روز نگه دارد. او مجموعه ایران تلنت را ۱۸ سال قبل و در سال ۱۳۸۲ راه‌اندازی کرد. زمانی که اکوسیستم استارت‌آپی ایران فقط از معدود مجموعه‌هایی مانند دیجی کالا تشکیل شده بود، اما در آن شرایط چه شد که «ایران تلنت» شکل گرفت؟ آسیبه حاتمی در این باره در یکی از برنامه‌های استارت‌آپ ویکندی گفته است: «روزی که شروع کردم اصلاً فکر نمی‌کردم به این‌جا برسم، اما آدمی هستم که شروع می‌کنم، جلو می‌روم و در مسیر کار به خواسته‌هایم نزدیک می‌شوم. بعد از فارغ‌التحصیلی، در شرکتی استخدام شدم تا یکی از نرم‌افزارهای آن‌ها را راه‌اندازی کنم. این نرم‌افزار به نوعی خدمات استخدام ارائه می‌داد. شرکت‌هایی را که به نیروی کار نیاز داشتند به متقاضیان کار متصل می‌کردم. البته این عملیات روی وب‌سایت انجام نمی‌شد و وب‌سایتی که موجود بود بیشتر به‌عنوان مرجعی برای گرفتن رزومه‌ها عمل می‌کرد. بعد از یک سال و نیم احساس می‌کردم من موجب شدم که چنین پروژه‌های مشتری داشته باشم. بنابراین، نگرانش بودم. البته چون مثلاً از نرم‌افزار یا مسائل مربوط به توسعه محصول سررشته نداشتم، فکر نمی‌کردم که شرکتی در این زمینه راه‌اندازی کنم. اما مشورت کردم، نترسیدم و حدوداً در ژانویه ۲۰۰۳، ایران تلنت را راه‌اندازی کردم.»

او البته خودش گفته است که طی ۱۸ سال گذشته مسیر سختی را طی کرده و بارها «حساس کرده که شکست خورده» اما برای رسیدن به اهداف زندگی‌اش هیچ‌وقت کار را نیمه‌تمام رها نکرده است. «شتیاق رسیدن به آن هدف، من را به مسائلی چون سختی مسیر و مشکلات مشغول نکرده است. اصولاً در ابتدای کار به مشکلات فکر نمی‌کنم و نداشته‌ها مشغول نمی‌کند. بلکه همیشه به داشته‌های الانم فکر می‌کنم. انرژی‌ام را از اتفاقات شیرین کوچک می‌گیرم و منتظر اتفاقات خوشایند بزرگ نمی‌مانم که فقط با آن‌ها شاد باشم. لذت من در کار فقط بحث‌های مالی نیست. از رشد، احساس مفیدبودن و انگیزه گرفتن آدم‌های اطرافم در ایران تلنت لذت می‌برم. مهم‌ترین داشته، خود آدم است.»

او معتقد است فعالیت برای خانم‌ها در اکوسیستم استارت‌آپی ایران سخت‌تر از مردان است و اصولاً مشکل عمده خانم‌ها در شروع کسب و کارهایشان «برداشتن گام اول» و ذهنیت «باید بهترین باشم» است که مانع آغاز کار می‌شود. او همچنین می‌گوید که هر فردی که استارت‌آپ یا مجموعه‌ای را راه‌اندازی می‌کند باید ضعف‌های خود را بپذیرد و در جهت حل آن‌ها در دوره‌های آموزشی متعدد شرکت کند.

آسیبه حاتمی سایت ایران تلنت را در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۸۰ و در شرایطی راه‌اندازی کرد که اقتصاد ایران در دوره اصلاحات رو به شکوفایی بود و تعداد زیادی از شرکت‌ها در حوزه‌های مختلف مهندسی و صنعت نفت به ایران آمده بودند و به دنبال نیرو می‌گشتند و همین شد که شرکت ایران تلنت در آن سال‌ها تمرکز اصلی‌اش روی جذب نیرو برای شرکت‌های خارجی بود. «آن اوایل عمده فعالیت ایران تلنت سرویس‌دهی به شرکت‌های خارجی فعال در ایران بود. حتی در آغاز کار مخاطب دیگری به‌جز شرکت‌های خارجی نداشتم. شرکت‌های خارجی به دنبال نیروی متخصص و تحصیل کرده و مسلط به چند زبان بودند. اما منبع و مرجعی که این نیروها را به آن‌ها وصل کند وجود نداشت. البته این نکته را هم بگویم که ایران تلنت در ابتدا قصد داشت که ایرانیان خارج از کشور را به پروژه‌های داخل ایران وصل کند. بنابراین، زبان انگلیسی به نظر کارآمدتر می‌آمد. طی چند ماه نخست به این صورت کار می‌کردیم. آن اوایل ایرانی‌های خارج از کشور بیشتر ثبت‌نام می‌کردند. بعد از مدتی تمرکز عمده را روی نیروهای حاضر در ایران گذاشتیم. آن زمان (یعنی حدود سال ۸۲) شرکت‌های خارجی زیادی هم در ایران حضور داشتند و فعال بودند.»

ایران تلنت کار خود را به صورت ترکیبی از فعالیت‌های آنلاین و آفلاین شروع کرد؛ در آن زمان ثبت‌نام متقاضی کار و کارفرما به صورت آنلاین انجام می‌شد، اما اتصال یا میجینگ افراد به شرکت‌ها را خود خانم حاتمی انجام می‌داد و این روند حدوداً دو سال طول کشید تا همه چیز به صورت آنلاین درآمد. بیزینس مدل ایران تلنت به این صورت است که افراد رزومه‌هایشان را در سایت ثبت می‌کنند سپس کارفرمایی که می‌خواهد گزینه‌های مناسب را به منظور استخدام انتخاب کند می‌تواند از دو راه این فرایند را انجام دهد: یکی اینکه امکان دسترسی به دیتابیس فراهم باشد و خود نیروی موردنظرش را جست‌وجو کند یا اینکه کارفرما مشخصات شغل مربوطه را در سایت درج کند و متقاضیان کار اعلام آمادگی کنند و کارفرما



حاتمی متولد ۱۳۵۸ یعنی ۴۲ ساله و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی پلیمر از دانشگاه امیرکبیر است که در سال‌های گذشته دوره‌های متعددی را در حوزه‌های کسب و کار، استارت‌آپ‌ها و مفاهیم بیزینس در نقاط مختلف جهان گذرانده و همیشه تلاش کرده است خود را به‌روز نگه دارد.

این زمینه راه‌اندازی می‌شود. اما اندازه دیتابیس، حوزه‌ای که رویش تمرکز می‌کنند و سطح رزومه‌هایی که در اختیار دارند متفاوت است.»

آسیه حاتمی معتقد است در اکوسیستم استارت‌آپی ایران چالش اصلی مربوط به قوانین است: «الان بعد از گذشت این همه سال تازه پذیرفته‌اند که کارهای ما به نفع کشور است. آن اوایل، سالی چند بار در سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌های مختلف جواب پس می‌دادم. الان شاید سالی یک بار چنین اتفاقی بیفتد. به هر حال، این صنعت شکل گرفته و کسب‌وکارهای دیگری هم هستند و بازار بزرگ‌تر شده و قوانین تغییر کرده و این به نفع همه است. من در آن ۱۲ سال ابتدایی، داشتم بازار را به تنهایی می‌ساختم و الان مجموعه‌های دیگری هم به ساخت این بازار کمک می‌کنند و بازار را بزرگ‌تر می‌کنند. الان اوضاع خوب شده است. ولی قبلاً با وزارت کار، وزارت ارشاد، وزارت ارتباطات و... مسئله داشتیم، مثلاً وزارت کار می‌خواست بیزینس مدل کارایی خودش پیاده‌سازی شود. در حالی که جاب‌سایت فضایی کاری است و کارایی مدلی دیگر. باز هم تأکید می‌کنم که بزرگ‌ترین چالش ما در ایران قانون است. یا قوانین لازم را نداریم یا قانون درگیر جزئیات بسیار است. دولت ایران به شدت علاقه‌مند است که به حوزه اجرا وارد شود. در حالی که کار دولت این نیست. هنر دولت این است که فضایی ایجاد کند که مثلاً ۱۰ شرکت، مانند ایران تلنت، در آن رقابت کنند که وضعیت استخدای و شغلی مردم و شرکت‌ها بهتر شود.»

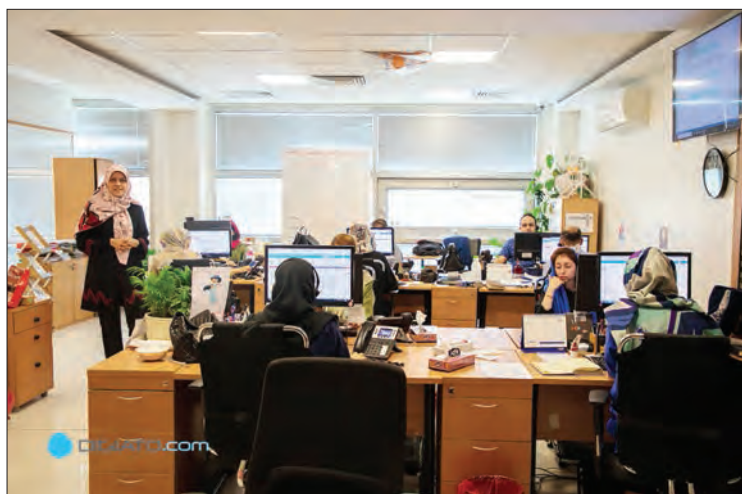
آسیه حاتمی ایران تلنت را با ۱۲ میلیون تومان سرمایه اولیه راه‌اندازی کرد که البته بخشی از این سرمایه را خود او گذاشت و بخشی دیگر را هم در مقابل دادن سهم از خانواده گرفت. «خیلی‌ها به من می‌گویند اگر ایران تلنت از ابتدا سرمایه‌گذار قدرتمندی در کنارش داشت، شاید به جای اینکه طی ۱۶ سال، به ایران تلنت امروزی تبدیل شود، طی ۵ سال به این موفقیت می‌رسید. اما به نظر خودم آسیه حاتمی با حرکت آهسته در این مسیر فرهنگ مربوط به کسب‌وکارش را ساخت، فرهنگی که شاید با تزریق پول زیاد و در کوتاه‌مدت ساخته نمی‌شد. آن موقع اصلاً فضای آنلاین شکل نگرفته نبود. بنابراین، استخدام از طریق فضای آنلاین با حرکت پیوسته ما جا افتاد و نهادینه شد. تغییر فرهنگی همیشه به تدریج و بر پایه اعتماد شکل می‌گیرد.» حاتمی در دو سال گذشته و در راستای توسعه مجموعه ایران تلنت دو محصول جدید به نام «ایران سالی» و «تلنت کیج» تولید کرده است. ■

رزومه‌هایشان را بررسی کند. در این بین شرکت‌ها طرف قرارداد ایران تلنت هستند که برای دسترسی به دیتابیس متخصص‌ها هزینه پرداخت می‌کنند و درآمد ایران تلنت از این راه به دست می‌آید. همچنین در این سیستم کارچوها هزینه‌ای پرداخت نمی‌کنند و ثبت رزومه کاری در این وب‌سایت رایگان است. در ایران تلنت حدود ۲۰ تا ۳۰ بسته مختلف وجود دارد که کمترین قیمت آن ۶۰۰ هزار تومان و بیشترین قیمت ۲۰ میلیون تومان است. آسیه حاتمی در سال ۱۳۸۹ در گفت‌وگو با هفته‌نامه «شنبه» اعلام کرد که تا آن زمان بیش از ۷ هزار شرکت کاربر خدمات آن‌ها بوده‌اند. «به طور کلی، ایران تلنت این‌گونه شناخته شده است: اگر می‌خواهید کاری در یک شرکت خوب، بزرگ و به اصطلاح برند پیدا کنید به سراغ ایران تلنت بروید. از طرفی، شرکت‌ها برای جذب نیروهایی که همه‌جا پیدا نمی‌شود به سراغ ایران تلنت می‌آیند. در ابتدای کار ۱۰۰ درصد مشتریان ما شرکت‌های خارجی بودند. تا چند سال بعد هم (۲۰۰۷) بیش از ۸۰ درصد مشتریان خارجی بودند. سال ۲۰۰۸ دچار نخستین بحران شدیم و شرکت‌های خارجی از ایران خارج شدند. سال ۲۰۰۸ برای نخستین بار با این سؤال مواجه شدیم که در چنین شرایطی چه باید بکنیم. به همین دلیل استراتژی‌مان را تغییر دادیم. تغییر استراتژی ما روی آوردن به شرکت‌های ایرانی بود. تا آن زمان قیمت‌های ما همه به دلار بود. حتی تعرفه قیمتی و متریکال بازاریابی و... ایران تلنت هم به زبان انگلیسی بود. بعد که به سراغ شرکت‌های ایرانی رفتیم، اسناد و تعرفه‌ها را به فارسی برگرداندیم. البته اتفاق جذابی بود. چون این تغییر استراتژی موجب شد که گروه مخاطبمان بزرگ‌تر شود. بعد، تعداد زیادی از شرکت‌های ایرانی به گروه مخاطبان ما تبدیل شدند. چون که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های شرکت‌های ایرانی یافتن نیروی خوب است.»

ایران تلنت در واقع یک بازار رقابتی آنلاین، هم برای افرادی است که به دنبال کار می‌گردند و هم کارفرمایانی که در جست‌وجوی نیرو هستند. در ایران تلنت عرضه نیروی انسانی بیش از تقاضا برای استخدام آن‌هاست. بنابراین، برای هر شغل متقاضیان زیادی وجود دارد و این برای کارفرما چالش و از یک جهت شرایط مطلوب محسوب می‌شود، چون می‌تواند با بررسی رزومه‌ها بهترین فرد را انتخاب کند. همچنین ایران تلنت دیتابیس بزرگی دارد و هنرش این است که نیروی مناسب را بسته به جست‌وجوی کارفرما به او معرفی می‌کند. کارشناسان ایران تلنت به هر روزه ثبت‌شده امتیاز می‌دهند و رزومه مناسب را به کارفرما معرفی می‌کنند. یعنی به نوعی کار رتبه‌بندی انجام می‌دهند و رزومه‌های مرتبط را در اختیار کارفرما قرار می‌دهند.

آسیه حاتمی در پاسخ به این سوال که چه رقابتی دارند، گفته است: «کم نیستند مجموعه‌ها و کانال‌های جذب و استخدام، از شبکه‌های اجتماعی و وب‌سایت‌ها گرفته تا روزنامه‌ها. اما نزدیک‌ترین رقیب ایران تلنت لینکدین است. نه اینکه جاب‌سایت (jobsite) دیگری در ایران نباشد، اما از نظر بازار و نوع آگهی‌های استخدامی، افرادی که در آن ثبت نام می‌کنند و شرکت‌هایی که از آن استفاده می‌کنند، لینکدین بسیار شبیه ایران تلنت است. تفاوت ایران تلنت با جاب‌سایت‌ها در چند مورد است؛ یکی اندازه دیتابیس است که در اختیار دارند. یعنی مثلاً چند روزه روی وب‌سایت‌شان دارند. در سایت ایران تلنت بیش از یک میلیون رزومه ثبت شده است. تفاوت دیگر در نوع رزومه‌هایی است که در اختیار دارند. ایران تلنت رزومه‌های افراد متخصص و ماهر (رده‌های میانی و ارشد یک سازمان) را معرفی می‌کند. بنابراین، شغل‌هایی که روی ایران تلنت آگهی می‌شود تا ۷۵ درصد شامل عناوین شغلی رده میانی به بالا است. بیزینس مدل خیلی از کسب‌وکارهای این حوزه شبیه به هم است و هر ماه هم یک سایت در

آسیه حاتمی ایران تلنت را با ۱۲ میلیون تومان سرمایه اولیه راه‌اندازی کرد که البته بخشی از این سرمایه را خود او گذاشت و بخشی دیگر را هم در مقابل دادن سهم از خانواده گرفت



باید شاگردی کرد تا استاد شد

نگاهی به زندگی **محمد مهدی ناییبی**، کارآفرین حوزه مخابرات و الکترونیک

در جای دیگر باید جست‌وجو کرد: «در میانه سال‌های تحصیل متوجه شده بودم که مهندسی چیزی نیست که سر کلاس بتوان آموخت. مهندسی را در کار عملی و تجربه عملی می‌توان یاد گرفت. این چیزی نیست که فکر کنیم منحصر به دانشگاه‌های ایران باشد. دانشگاه‌های ما از امریکا الگوبرداری شده و تئوریک است. خیلی‌ها فکر می‌کنند دانشگاه‌های ما تئوریک هستند و دانشگاه‌های آن‌جا عملی است، این‌طور نیست. دانشگاه طراحی شده برای اینکه الفبای دانش را بیاموزید. کسی که تازه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده فقط یک الفبایی را می‌داند و این صنعت است که مهندس را می‌پروراند. به این دلیل فرد حتماً باید بعد از فارغ‌التحصیلی و یا در حین تحصیل با کار عملی که انجام می‌دهد در حقیقت بسیاری از تجربه‌ها را در کنار مهندسان باتجربه یاد بگیرد. من از سال دوم کارشناسی شروع کردم به کار کردن. تازه به دانشکده برق آمده بودم که کار عملی را شروع کردم. در دوره لیسانس به طور متوسط حدود ۲۰ ساعت در هفته کار می‌کردم و در دوره فوق لیسانس و دکترا هم ۴۰ ساعت در هفته مانند یک کارمند تمام‌وقت کار می‌کردم. این نبود که در حین تحصیل کار می‌کردم، بلکه در کنار کارم تحصیل هم می‌کردم.»

او هم‌زمان با تحصیل در رشته الکترونیک در سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۶۵ در جهاد دانشگاهی شریف (گروه الکترونیک) به عنوان یک کارمند مشغول فعالیت بود و در اواخر سال ۶۶ مسئول گروه الکترونیک جهاد دانشگاهی شریف شد. خود او گفته در دوران کار در جهاد دانشگاهی شریف تجربه‌های بسیاری به دست آورده است: «آن زمان با توجه به فضای جنگ عمده فعالیت‌ها در جهت نیازهای دفاعی بود که یک تیمی مشغول پروژه رادار بودند و این کار با موفقیت انجام شد. در سال ۶۹ هم‌زمان با تحصیلات دوره دکترا به پژوهشگاه تکنولوژی دفاعی رفتم و در زمینه رادار و جنگ الکترونیک مشغول به کار بودم. تقریباً تا اواخر سال ۷۲ که دکترا را گرفتم در پژوهشگاه بودم. از سال ۷۳ تا ۷۶ در گروه موشکی صنایع شهید باقری مشغول به کار بودم و در زمینه سامانه موشک و رادار کار می‌کردم.»

اما چند سال تجربه فعالیت در کارهای دولتی در نهایت محمد مهدی ناییبی را به یک نتیجه مهم رساند: «پیشرفت کشور در گرو فعالیت بخش خصوصی است» و همین شد که از کارهای دولتی دست کشید. خود او در گفت‌وگو با مرکز کارآفرینی دانشگاه شریف گفته است: «از داخل ساختار دولتی، کار بیرون نمی‌آمد. پروژه آن قدر طول می‌کشید که افراد سرد می‌شدند. یک عده می‌رفتند و یک عده تازه می‌آوردند. اصولاً بستر دولتی برای تصدی‌گری است. نجات اقتصاد ملی در گرو بزرگ شدن بخش خصوصی است. باید همه دولت‌مردان بدانند وظیفه آن‌ها بسترسازی برای ایجاد بخش خصوصی بزرگ است. متأسفانه در ما این فرهنگ به وجود آمده است که همین که یک مجموعه



«بزرگ فکر کن، ولی پله پله عمل کن»؛ این روشی است که محمد مهدی ناییبی، یکی از کارآفرینان برتر حوزه تولید تجهیزات مخابراتی و الکترونیکی، به جوانانی که می‌خواهند وارد حوزه کار و کارآفرینی شوند، توصیه می‌کند. او البته معتقد است جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاه بهتر است قبل از اینکه کار خودشان را تاسیس کنند، چند سال «شاگردی» کنند. «با صلاح است یک دانشجو به محض اینکه فارغ‌التحصیل شد یک شرکت تاسیس کند؟ من فکر می‌کنم بهتر است ابتدا چند سالی برود شاگردی کند تا بعد استاد شود. یعنی ابتدا در یک شرکت موجه چند سالی کار کند تا با ملاحظات آن کسب و کار کاملاً آشنا شود و بعد حساب‌شده اقدام به تاسیس شرکت خود کند.»

محمد مهدی ناییبی در شهر قزوین به دنیا آمد، مدرسه رفت و در کنکور سراسری رتبه اول منطقه ۲ را کسب کرد. او فارغ‌التحصیل لیسانس و فوق لیسانس رشته الکترونیک دانشگاه صنعتی شریف در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۹ با رتبه اول در هر دو مقطع تحصیلی است البته بعد از پایان تحصیل در رشته الکترونیک تغییر رشته داد و جذب حوزه مخابرات شد. خود او در گفت‌وگویی با سایت مرکز کارآفرینی دانشگاه شریف گفته است: «در سال ۶۹ به دلیل اینکه دانشگاه شریف دکترای برق نداشت، در دانشگاه تربیت مدرس مشغول تحصیل شدم. با توجه به علاقه‌ای که به رشته مخابرات پیدا کرده بودم گرایشم را به مخابرات تغییر دادم. در سال ۷۲ به عنوان اولین دکترای مخابرات کشور فارغ‌التحصیل شدم.»

مهندس ناییبی البته از دوران دانشجویی جذب کار در فعالیت‌های صنعتی هم شده بود. خود او معتقد است که در دانشگاه تنها الفبای کار آموزش داده می‌شود و مسیر اصلی را

ناییبی: در میانه سال‌های تحصیل متوجه شده بودم که مهندسی چیزی نیست که سر کلاس بتوان آموخت. مهندسی را در کار عملی و تجربه عملی می‌توان یاد گرفت. این چیزی نیست که فکر کنیم منحصر به دانشگاه‌های ایران باشد

باید همه دولت‌مردان بدانند وظیفه آن‌ها بسترسازی برای ایجاد بخش خصوصی بزرگ است. متأسفانه در ما این فرهنگ به وجود آمده است که همین که یک مجموعه بزرگی به وجود آمد فکر می‌کنیم که باید این مجموعه اقتصادی را زمین زد، در حالی که شما می‌بینید که نوکیا افتخار ملی فنلاند است، زیمنس افتخار ملی آلمان است،...

بزرگی به وجود آمد فکر می‌کنیم که باید این مجموعه اقتصادی را زمین زد، در حالی که شما می‌بینید که نوکیا افتخار ملی فنلاند است، زیمنس افتخار ملی آلمان است،... اصلاً وقتی زیمنس را در مناقصه‌ای بین‌المللی راه ندهند و آن را بازی ندهند، دولت آلمان وظیفه خود می‌داند برای اینکه زیمنس بتواند موفقیت بیشتری داشته باشد از آن حمایت کند، اما خب این تلقی در ما نیست و یک دلیل عمده آن وجود نفت در کشور است که دولت را به یک پدرخوانده بزرگ همه‌کاره پولدار تبدیل کرده است.

محمد مهدی ناییبی و دو نفر از دوستانش با توجه به تجربه چند سال فعالیت در بخش‌های دولتی در اواخر سال ۱۳۷۶ به این نتیجه رسیدند که کار خود را کلید بزنند و موسسه «ستافن» را راه‌اندازی کردند. او به همراه دکتر دزفولی و مهندس مفضلی که در جهاد دانشگاهی و پژوهشگاه شهید باقری همکار بودند، این شرکت را راه‌اندازی کرد. ناییبی معتقد است کارآفرینان باید با افرادی وارد کار مشترک شوند که چند سالی تجربه همکاری داشته باشند و از جمع بزرگی هم تشکیل نشده باشند. «این‌طور نیست که یک‌دفعه ۱۵ نفر که تنها سابقه آشنایی آن‌ها این است که یک سال با هم درس خوانده‌اند و هم کلاس بوده‌اند، بگویند که ما شرکت می‌زنیم و همگی سهام‌داران این شرکت هستیم. چند نفر معدود که مدت زیادی با هم در بس‌ترهای جمعی کار کرده باشند می‌توانند مؤسس یک شرکت باشند. این کمک می‌کند که یکدیگر را خوب درک کنند، حرف‌های «کار» یکدیگر را بخوانند. البته دانشجویها به خصوص در دوره تحصیل باید کارهای گروهی انجام بدهند؛ ای‌کاش بچه‌های ما به جای اینکه صرفاً دنبال نمره ۲۰ گرفتن باشند قبول کنند به جای نمره ۲۰ گرفتن ۱۶ بگیرند و یک مقدار به دنبال این کارها باشند و کارهای جمعی انجام دهند. این بچه‌ها وقتی یک مسئله به آن‌ها می‌دهی خیلی راحت حل می‌کنند اما وقتی بخواهند با یک نفر ارتباط برقرار کنند نمی‌توانند. اصلاً با آن‌ها نمی‌توان کار کرد و منزوی هستند. برای اینکه در سامانه آموزشی ما وقت برای این بچه‌ها نگذاشته‌اند که کار غیردرسی کنند.»

شرکت «ستافن» که ۲۴ سال پیش با چند نفر نیرو کار خود را شروع کرد حالا به یک مجموعه بزرگ با چندین شرکت زیرمجموعه بدل شده است. ناییبی در گفت‌وگو با سایت مرکز کارآفرینی دانشگاه شریف گفته است: «شرکت ما با سه نفر تأسیس شد. در دو سال اول همیشه می‌گفتیم شرکت ما کمپانی پروپوزال نویسی است. البته بعضی‌ها ممکن است ابتدا به دنبال ایده‌ای بروند که بتوانند محصول تولید کنند. این محصولی می‌شود که مردم خریداری می‌کنند و اما مطلب دیگر این است که می‌روند دنبال کسی که کار یا پروژه‌ای برای آن‌ها تعریف کند؛ یعنی می‌گویند اگر این کار را برای من انجام دهی، به شما این قدر می‌دهم. این روش، ریسک کمتری دارد. شرکت ما با کارهای خیلی کوچک شروع کرد، ابتدا با پروژه‌های یک و دو میلیونی و به همین ترتیب تا به الان که پروژه‌های چندمیلیارد تومانی انجام می‌دهیم. خود شرکت مادر که فعالیت‌های آن در حوزه‌های غیرنظامی با نام انجام می‌شود چیزی حدود ۲۰۰ نفر پرسنل دارد و از این ۲۰۰ نفر حدود ۶۰ درصد مهندس هستند (لیسانس)، فوق لیسانس و دکترا). ۶ تا شرکت اقماری هم داریم که این ۶ شرکت نیز مجموعاً حدود ۲۲۰ نفر پرسنل دارند. مجموعاً این

گروه شرکت‌ها حدود ۴۴۰ نفر پرسنل دارند. البته این توانمندی یک‌روزه به وجود نیامده و نمی‌تواند در هیچ‌جای دنیا یک‌روزه به وجود بیاید. فرض کنید همان موقعی که ما شرکت را تأسیس کرده بودیم، همین پروژه‌های را که الان به ما می‌دهند می‌دادند، جز اینکه ما را از بین ببرد چیز دیگری نبود. ما به تدریج یاد گرفتیم که چطور پروژه‌های بزرگ‌تر را مدیریت کنیم.»

اما حوزه فعالیت کاری ناییبی و شرکت‌های زیرمجموعه‌اش چیست؟ خود او در پاسخ به این سوال در مصاحبه‌ای گفته است: «یک بخش کارهای ما نظامی و در زمینه ساخت رادار و جنگ الکترونیک است و یک دسته از کارهای دیگر در حوزه غیرنظامی است که از بدو تأسیس شرکت هردو تیپ کار را انجام داده‌ایم. اصولاً اگر بخواهم جمیع متونی را که در مورد مدیریت استراتژیک است در دو کلمه خلاصه کنم این است که اولاً درست بتوانی انتخاب کنی و ثانیاً تمام تمرکز قوا را در آن‌جا قرار دهی. مسئله‌ای که ما در ایران داریم این است که ما همه کارمند دولت هستیم با واسطه یا بی‌واسطه. شما اگر هم در بخش خصوصی کار می‌کنی کار را داری از دولت می‌گیری. یعنی اغلب قراردادهای ما یا از وزارت دفاع، یا مخابرات و یا صدا و سیماست. مطلبی که وجود دارد این است که تغییر مدیریت‌ها در کشور خیلی زیاد است. یک‌دفعه یک مدیری عوض می‌شود و برخلاف کشورهای پیشرفته، کل سیاست‌ها تغییر می‌کند. در آمریکا رئیس جمهور عوض می‌شود اما همه چیز تغییر نمی‌کند. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که رشد بخش خصوصی نیازمند آن است پایداری و ثبات سیاست‌هاست. برای مثال زمانی معروف بود وزارت اقتصاد و دارایی و یا بانک مرکزی امروز یک بخشنامه می‌دهد فردا یک بخشنامه متعارض با آن. وجود این تغییرات مدیریتی ما را مجبور می‌کند که به یک حوزه اکتفا نکنیم و ناچار شویم ارتباط کاری با چند بخش مختلف دولت داشته باشیم تا اگر یکی دچار مشکل شد کل شرکت دچار معضل نشود.»

«ستافن» در سال‌های گذشته از شرکت‌های پیشرو در حوزه مخابرات و الکترونیک بوده است و از کارهای این مجموعه می‌توان به ساخت بخش RF، ساخت بخش‌های مختلفی از آپلینک تصویر از طریق ماهواره GHZ در فرکانس ۱۴ برای صدا و سیما و ساخت رادوهای مایکروویو اشاره کرد.

محمد مهدی ناییبی ویژگی‌های یک کارآفرین موفق را «تعامل» و «مهارت در کار تیمی و گروهی» می‌داند و معتقد است: «اغلب بچه‌های ما دور از دنیای تجارت هستند. شما اگر بهترین چیز دنیا را هم بسازید و بهترین قابلیت‌های فنی را هم داشته باشید اما قدرت تعامل نداشته باشید، یعنی خوب نتوانید ارائه کنید، نمی‌توانید به جایی برسید. از طرف دیگر چون یک نفر کارآفرین نمی‌تواند به تنهایی کار کند، باید بتواند در دیگران اثر بگذارد و آن‌ها را همگرا کند. البته یک سری قابلیت‌ها هست که فرد در کارهای جمعی آن‌ها را کسب می‌کند و ممکن است نتواند آن‌ها را سر کلاس یاد بگیرد. اما خیلی چیزها را هم باید محفل‌هایی فراهم کرد که افراد در حین این که کار جمعی انجام می‌دهند آن‌ها را یاد بگیرند. پس یک کارآفرین باید علاوه بر توان ایده‌پروری در دنیای تجارت دارای قدرت رهبری و تأثیرگذاری بر دیگران و دارای توان کار جمعی و توانایی ارائه تمامی قابلیت‌های خود و همکارانش باشد.»

شما اگر بهترین چیز دنیا را هم بسازید و بهترین قابلیت‌های فنی را هم داشته باشید اما قدرت تعامل نداشته باشید یعنی خوب نتوانید ارائه کنید، نمی‌توانید به جایی برسید. از طرف دیگر چون یک نفر کارآفرین نمی‌تواند به تنهایی کار کند، باید بتواند در دیگران اثر بگذارد و آن‌ها را همگرا کند



نگاهی به زندگی فرهاد محیط
یکی از کارآفرینان موفق ایرانی در سیلیکون ولی

کارآفرینی نامتعارف اما موفق

امتیاز دهند و مشتریان را تسویه می‌کرد تا درباره تجربه خرید آنلاین خود واکنش نشان دهند و فروشگاه‌ها را ارزیابی کنند. در سال ۲۰۰۰ رویکرد سایت متحول شد و نام آن به Shopzilla.com تغییر پیدا کرد. این وبسایت که اکنون زیرمجموعه شرکت کانکسیتی است همچنان یکی از بزرگ‌ترین موتورهای جست‌وجوی خرید در جهان به شمار می‌رود.

پس از سال ۲۰۰۷ محیط کار روی اپلیکیشنی به نام دات اسپات را آغاز کرد. پروژه‌ای که در حد انتظار موفق نبود و ۳ سال پس از آن به Gripe تبدیل شد. Gripe هم به اندازه‌ای که محیط به دنبال آن بود موفق عمل نکرد از این رو با یک چرخش دیگر به چیز تبدیل شد. به تدریج تمامی این استارت‌آپ‌ها الهام‌بخش محیط شدند تا موفق‌ترین اپلیکیشن خود یعنی فلیپ‌گرام را خلق کند. اپلیکیشنی که در نهایت به یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های محیط تبدیل شد و امروز با یکی از پرکارترین اپلیکیشن‌های جهان، تیک‌تاک تلفیق شده است.

بیزریت و شاپ‌زیلا

محیط درباره چگونگی آغاز فعالیت اولین کسب و کار موفقش می‌گوید: «من سال ۹۵ در دانشکده تجارت مشغول به تحصیل بودم و همان زمان بود که برای اولین بار در معرض اینترنت قرار گرفتم و بلافاصله آن را به چشم یک فرصت طلایی دیدم. اینترنت چیزی بود که قرار بود جهان را متحول سازد و من در بهترین موقعیت ممکن برای استفاده از این فرصت بودم. چرا؟ چون اینترنت قرار بود جهان را از اساس متحول سازد اما افراد عشق تکنولوژی و تخصصی که متوجه این تحول قریبالوقوع بودند همگی در بازه سنی ۱۸ تا ۲۵ سالگی قرار داشتند و نسبت به شیوه‌های مختلف کسب و کار بی‌اطلاع و بی‌تفاوت بودند. همزمان جهانی که دستخوش این تغییر بزرگ شده بود تحت سلطه مردان و زنان بالای ۴۰ سالگی بود که کوچک‌ترین اطلاعی از آنچه در حال وقوع بود نداشتند و نمی‌دانستند چگونه باید با آن جمعیت جوان متخصص ارتباط برقرار کنند. این جهان به یک رابط نیاز داشت تا بتواند شکاف ایجادشده میان دو نسل از فعالان حوزه فناوری و کسب و کار را پر کند و کاری بزرگ را رقم بزند. در این وضعیت من گزینه مناسبی بودم زیرا هم تحصیلات اولیه‌ام در حوزه فناوری بود و هم در حال تحصیل در یکی از برترین دانشکده‌های اقتصاد و حوزه کسب‌وکار در آمریکا بودم. این شد که خود را مناسب‌ترین گزینه برای پر کردن شکاف ایجادشده دیدم. تنها کاری که باید می‌کردم این بود که درایم‌ام از چه مسیری به این میدان ورود پیدا کنم. طی دو سالگی که در وار تون بودم به این موضوع فکر کردم. در حقیقت بیزریت پروژه نهایی دانشگاهم بود و هنری اسیلی، شریکم در این کار، هم کلاس‌هایم بود که در دانشکده با من روی این پروژه کار کرد. این وبسایت نوعی سکو برای رتبه‌بندی خدمات فروشندگان آنلاین بوده و هست که از تک تک مشتریان دعوت می‌کند نسبت به تجربه خود در تعامل با فروشگاه‌های

«مانند هر صنعت دیگری، در این صنعت هم وقتی نتوانید خود را در قالب یک کارآفرین موفق بگنجانید، به راحتی احساس شکست خواهید کرد. من موهای بلندی دارم، همیشه در حال شوخی کردن هستم و هر روزم تقریباً مثل جمعه‌ها است. وقتی کارم را شروع کردم تا در سیلیکون ولی اسم و رسمی به دست آورم، قضاوت‌های زیادی درباره‌ام می‌شد. گاه جدی گرفته نمی‌شدم و گاه توانایی‌هایم مورد تردید قرار می‌گرفتند. اما من نخواستم تغییر کنم. ارائه و معرفی همیشه مهم است، اما همه‌چیز نیست. مهم‌تر از آن، این است که هرگز اولویت‌هایتان را به خطر نیندازید. غرق شدن در کار و فراموش کردن خود و زندگی اجتماعی بسیار ساده است. من خانواده و فرزندانم دارم که ستایششان می‌کنم. از این رو هر اندازه که کسب و کارم اهمیت داشته باشند، خانواده‌ام همیشه در اولویت هستند. باید آنچه را دوست دارید دنبال کنید، اما مطمئن شوید کسانی که دوستشان دارید در تمامی مسیر شما را همراهی کنند.» فرهاد محیط کارآفرینی است که هم ظاهری متفاوت از کارآفرینان سیلیکون ولی دارد و هم تفکراتی متفاوت. اما این تفاوت به این معنی نیست که او در کارش موفق نبوده است. برعکس او به نسبت بسیاری از کارآفرینان دیگر، در مدتی کوتاه موفقیت‌های بزرگی به دست آورد. حتی اولین استارت‌آپ او به موفقیتی بزرگ تبدیل شد، موفقیتی که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. محیط اعتقاد دارد فناوری عنصر اصلی ایجاد شفافیت و اعتباربخشی به فرایند ایجاد صلح در جهان است. او باور دارد مردم باید قدرتمندتر از نهادها باشند و آرزو دارد روزی مدیریت جهان به دست مردم بیفتد. محیط به علاقه‌مندان آغاز کسب و کار جدید توصیه می‌کند هر ایده‌ای که دارید انجامش دهید، سخت‌ترین مرحله کار شیرجه زدن در دل کار است. او همچنین معتقد است نداشتن برنامه ثانویه می‌تواند ریسک‌پذیری افراد را بالاتر ببرد زیرا آن‌ها را مجبور می‌کند تمام سرمایه و انرژی خود را صرف کاری کنند که آغاز کرده‌اند و حتی اگر کار آن‌طور که باید پیش نرود، افراد باز هم به آن خواهند چسبید و راهی برای درست کردنش خواهند یافت.

فرهاد محیط کیست؟

فرهاد محیط سال ۱۳۴۸ در ایران متولد شد و در ۹ سالگی همزمان با آغاز انقلاب در ایران به همراه خانواده‌اش ابتدا به فرانسه و سپس به انگلستان مهاجرت کرد و بعد، زمانی که ۱۴ ساله بود در لس‌آنجلس آمریکا سکونت پیدا کرد. او در سال ۱۹۹۱ از دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس در رشته علوم کاربردی و اقتصاد با گرایش علوم رایانه‌ای فارغ‌التحصیل شد. چند سال پس از فارغ‌التحصیلی در دانشکده وار تون دانشگاه پنسیلوانیا مشغول به تحصیل شد و در سال ۱۹۹۶ در رشته مدیریت کارآفرینی از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و بلافاصله وبسایت BizRate.com را راه‌اندازی کرد. این وبسایت به سرعت در میان ۵۰ وبسایت برتر جهان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. جایگاهی که لحظه به لحظه ارتقا پیدا می‌کرد. این وبسایت به مشتریان امکان می‌داد به فروشگاه‌های آنلاین

محیط درباره چگونگی آغاز فعالیت اولین کسب و کار موفقش می‌گوید: من در سال ۹۵ در دانشکده تجارت مشغول به تحصیل بودم و همان زمان بود که برای اولین بار در معرض اینترنت قرار گرفتم و بلافاصله آن را به چشم یک فرصت طلایی دیدم. اینترنت چیزی بود که قرار بود جهان را متحول سازد و من در بهترین موقعیت ممکن برای استفاده از این فرصت بودم.

سکوی خود افزوده بود. در سال ۲۰۱۷ این اپلیکیشن با قیمتی نامشخص به شرکتی چینی به نام توتیانو که زیرمجموعه شرکتی بزرگ‌تر به نام بای‌تدنس بود فروخته شد به این شرط که با حفظ ارتباط با این شرکت به فعالیت مستقل خود ادامه دهد. در نوامبر سال ۲۰۱۷ شرکت بای‌تدنس شرکت مشهور میوزیکلی را به قیمت یک میلیارد دلار خریداری کرد و آن را با فلیپ‌گرام که پیش‌تر به اموال خود افزوده بود، ترکیب کرد و در اگوست سال ۲۰۱۸ تیک‌تاک را از تلفیق این دو خلق کرد. اپلیکیشنی که امروز بیش از یک میلیارد کاربر فعال ماهانه دارد و درآمد سال ۲۰۲۰ آن در حدود ۳۴,۳ میلیارد دلار تخمین زده شده است.

گود پارتی

محیط پس از تجربه شیرین فلیپ‌گرام تا به امروز علاوه بر فعالیت به عنوان مشاور و سرمایه‌گذار در دو شرکت انجلیست و کلمبیا، شرکت گود پارتی را راه‌اندازی کرد. وب‌سایتی که در حوزه سیاست فعالیت دارد، اما به هیچ‌وجه گرایش حزبی و سیاسی ندارد و محیط، آن را ابزاری برای برگزاری انتخابات آزاد می‌داند. او در توضیح استراتژی جدید خود می‌گوید: هر دو حزب اصلی ایالات متحده آمریکا به واسطه پول و منافع خاص دچار فساد شده‌اند. تا زمانی که این فساد آسیب‌زننده در کنگره درمان نشود، هیچ ایده تازه‌ای اهمیت نخواهد داشت زیرا قوانین همیشه به نفع اقلیت و نه اکثریت، تغییر پیدا خواهند کرد. هدف گود پارتی ایجاد نرم‌افزار منبع‌بازی است برای برگزاری انتخابات آزاد. به این شکل که با استفاده از فناوری و بدون صرف هزینه، کاندیداهای مستقل را تقویت کنیم و حامیان آن‌ها را به رای‌دهندگان تبدیل کنیم تا این نامزدها بتوانند براساس ایده‌های خوبی که در سر دارند در انتخابات شرکت کنند و برنده شوند. در این وب‌سایت نامزدهای مستقل در صورت داشتن شرایط مشخصی می‌توانند کارزارهای انتخاباتی رایگان برگزار کنند. حامیان این افراد برای ایجاد جامعه‌ای بزرگ‌تر از حامیان، نامزد مورد نظر خود را تایید می‌کنند و با دیگران به اشتراک می‌گذارند و در نهایت با استفاده از ابزارهایی که این وب‌سایت در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد، در انتخابات مشارکت می‌کنند تا نامزد مورد نظرشان برنده انتخابات شود. شعار این وب‌سایت دادن فضا به نامزدهای مستقل و پول‌زدایی از کارزارهای انتخاباتی است با این هدف که افراد مستقل و کارآمد هم بتوانند فضایی برای فعالیت در سیاست و ایجاد تحول مثبت به دست آورند. فعالیت این وب‌سایت مشابه بسیاری از دیگر وب‌سایت‌هایی که برای جمع‌آوری پول ایجاد شده‌اند، تماماً رایگان است و محیط تنها شرط استفاده از این خدمات را داشتن نبوغ و اشتیاق برای گسترش دموکراسی می‌داند: «اگر استعدادش را دارید و نسبت به گسترش دموکراسی مشتاق هستید و به دنبال انجام کاری هستید که جهان را به شکلی مثبت متحول کند، به ما در گود پارتی سری بزنید.»



آنلاین واکنش نشان دهند و ارزیابی خود را اعلام کنند. این اطلاعات را بعدها می‌توان به فروشگاه‌ها یا دیگر مراکز پژوهشی تجارت الکترونیک فروخت زیرا این اطلاعات از واکنش مستقیم میلیون‌ها مشتری در فضای اینترنت به دست آمده و برای شرکت‌های تجارت الکترونیک ارزشمند بود. هم‌زمان این اطلاعات را می‌توان برای ایجاد تجربه بهتر خرید در اختیار مشتریان هم قرار داد زیرا بر اساس آن، مشتریان می‌توانند بهترین فروشنده آنلاین را انتخاب کنند. زمانی که آغاز به ساخت این کسب و کار آنلاین کردیم، مانند امروز خبری از سرمایه‌گذار نبود و همچنین ایده رتبه‌بندی بر اساس نظر مشتری هم کمی فراتر از آن زمان بود. در نتیجه مجبور شدیم برای دو سال و تا پیش از جذب اولین سرمایه‌گذار، از سرمایه خود برای راه‌اندازی و حفظ کار استفاده کنیم.»

بیزیت در سال ۲۰۰۴ به شاپ‌زیلا تغییر برند داد و هم‌زمان با خوردهای مشتریان را بیشتر بر مقایسه قیمت‌ها متمرکز کرد. در همین دوران با خوردهای پیشین و ارزیابی‌های مشتریان در قالب سکوی دیگری به نام بیزیت اینسایت ارائه شدند تا قابلیت‌های پیشین شرکت باقی بمانند. این شرکت جدید به تامین اطلاعات مورد نیاز کسب و کارها و مشتریان در هر دو وب‌سایت بیزیت دات‌کام و شاپ‌زیلا دات‌کام ادامه داد. در سال ۲۰۱۰ شراکتی میان گوگل و بیزیت اینسایت شکل گرفت تا اطلاعات این شرکت در بخش جست‌وجوی محصولات و تبلیغات گوگل نمایش داده شود. از آن زمان به بعد بیزیت اینسایت با شرکای زیادی همکاری کرد تا سال ۲۰۱۶ که به بخشی از شرکت Time.Inc تبدیل شد.

محیط از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۷ به عنوان بنیان‌گذار و رئیس هیئت مدیره شرکت‌های بیزیت و شاپ‌زیلا مشغول به کار بود و در جذب سرمایه ۷۷ میلیون دلاری برای بیزیت، رساندن این شرکت به سوددهی میلیارد دلاری و فروش ۵۶۵ میلیون دلاری شاپ‌زیلا نقشی موثر ایفا کرد. بیزیت امروز بزرگ‌ترین شبکه باخورد مشتری در جهان به شمار می‌رود که باخورد میلیون‌ها مشتری در ماه را ثبت می‌کند و به هزاران فروشگاه آنلاین کمک می‌کند تا از طریق دریافت مدال معتبر Bizrate مشتری‌های بیشتری به خود جذب کنند. پس از فراغت از این دو شرکت، محیط به جهان شبکه‌های اجتماعی قدم گذاشت.

فلیپ‌گرام

افرادى که از بیرون به استارت‌آپ جدید محیط نگاه می‌کردند آن را موفقیتی یک‌شبه توصیف می‌کردند. زیرا در سال ۲۰۱۵ هنرمندان و چهره‌های مشهور زیادی از این اپلیکیشن نوپا برای معرفی آثارشان استفاده کردند و بیش از ۳۰ میلیون نفر در سرتاسر جهان در آن عضو بودند. همچنین محیط توانسته بود سرمایه‌های ۷۰ میلیون دلاری برای این اپلیکیشن جذب کند. اما خود، آن را موفقیتی یک‌شبه به درازای هفت

سال توصیف می‌کند زیرا فلیپ‌گرام از سال ۲۰۰۷ آغاز به شکل‌گیری کرد، ابتدا با نام دات اسپات، سپس Gripe، که در سال ۲۰۱۲ به چیزز تغییر نام داد و در نهایت در سال ۲۰۱۳ به فلیپ‌گرام تبدیل شد. این اپلیکیشن که سکویی برای تولید و اشتراک‌گذاری عکس و فیلم بود، در سال ۲۰۱۶ با جهشی بزرگ مواجه شد. تعداد کاربران آن به ۲۰۰ میلیون نفر رسید و ویدئوهای آن در روز چهار میلیون بار بازدید داشتند. محیط درباره این اپلیکیشن و کاربردهایش می‌گوید: ما همگی داستان‌پردازانی هستیم که ابزاری مانند فلیپ‌گرام می‌تواند به ما در حقیقی ساختن داستان‌هایمان کمک کند. این اپلیکیشن به کاربران قابلیت خلق، ویرایش و افزودن موسیقی به عکس‌ها و فیلم‌ها را می‌داد. محیط در سال ۲۰۱۲ با ایده تولید عکس و ویدئو مخصوص اینستاگرام به فکر ساخت فلیپ‌گرام افتاد و در سال ۲۰۱۳ ملاقاتی با تیم سازندگان اینستاگرام داشت؛ زمانی که اینستاگرام به تازگی قابلیت پخش ویدئو را به



نگاهی به نقش بابی مورفی در توسعه اپلیکیشن اسنپ چت سه تفنگدار منهای یک

زهرا چوپانکاره

دبیر بخش کارآفرین خارجی

او کیست؟

بابی مورفی (Bobby Murphy) از موسسان شرکت اسنپ اینک و اپلیکیشن اسنپ چت است. یک نرم افزار مخصوص تلفن همراه و پیام رسان ارسال متن و تصویر. مورفی با ۱۳/۸ میلیارد دلار در رده ۱۵۵ فهرست بلومبرگ قرار دارد.

داستان شکل گیری و توسعه و به اوج رسیدن اپلیکیشن به نام اسنپ چت از آن داستان های پرمجاری است که معمولا رسانه ها را تا سال ها به خود مشغول می کنند. از آن داستان هایی که مانند روایت شکل گیری فیس بوک پر از سوال و پرونده حقوقی و نبرد میان شرکا بود؛ کسانی که با هم شروع کردند اما این با هم بودن از پیچ و خم های فراوان گذشت. سه جوان در این داستان شریک هستند. این مطلب تمرکز بیشتری بر روی ساکت ترین و رموز تر نشان دارد: بابی مورفی، جوان فیلیپینی-آمریکایی که به شهرت و ثروت رسید اما از زندگی خصوصی و خانوادگی و پیشینه اش اطلاعات چندان در دست نیست. آنچه در این قسمت می خوانید برگرفته از مطالبی است که توسط شبکه خبری ABS-CBN، سایت Street، فوربز و بیزنس اینسایدر منتشر شده است.

آوریل سال ۲۰۱۱ ایوان اشپیگل روبه روی در کلاس طراحی محصول دانشگاه استنفورد ایستاد و ایده اش برای پروژه نهایی کلاس را مطرح کرد؛ یک اپلیکیشن موبایلی که دوستان می توانند از طریق آن عکس هایی ارسال کنند که ظرف چند ثانیه ناپدید خواهد شد. بعدها اشپیگل به یاد آورد: «همه گفتند که ایده افضاحی است.»

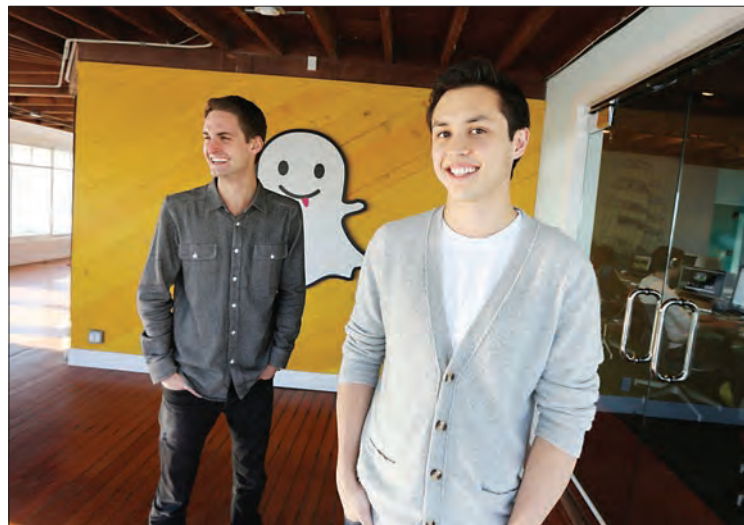
یکی از سرمایه گذارانی که در این کلاس حاضر بود گفت که ایده اش می تواند موفق باشد به این شرط که عکس ها ماندگار باشند و در ضمن او بتواند با Best Buy (از بزرگ ترین شرکت های خرده فروشی وسایل الکترونیکی در ایالات متحده آمریکا و کانادا) وارد شراکت شود. همین داستان ساده هم نسخه دیگری دارد. خیلی ها می گویند اول رچی براون بود که با این ایده به سراغ اشپیگل رفت و وقتی هردو در مورد کلیات اپلیکیشن به توافق رسیدند به سراغ نفر سوم رفتند که قرار بود نقش مهمی بازی کند: بابی مورفی باید کدهای لازم برای ساخت این برنامه را می نوشت. این سه نفر به تازگی بیست سالگی را رد کرده بودند، هر سه از دانشجویان دانشگاه استنفورد. در ماه جولای سال ۲۰۱۱ این سه شریک جوان «پیکابو» را راه انداختند. خیلی زود اشپیگل و مورفی براون را مجبور به ترک شرکت کردند و بعد از سپتامبر همان سال نام اسنپ چت، به عنوان نام تازه شرکتشان انتخاب شد.

بابی ساکت

بابی مورفی هم مانند دوستانش در زمان شکل گیری اسنپ چت در سال های اول دانشگاه بود. ایوان اشپیگل مدیرعامل اسنپ چت همیشه به عنوان چهره اصلی شرکت مطرح بوده است اما بابی مورفی در سایه از قدرتمندترین مهره های شرکت است و ریاست بخش تکنولوژی را هم بر عهده دارد. او از همان آغاز به کار شرکت نسبت به دوست و شریکش در سایه ماند و سعی کرد اطلاعات زیادی در مورد خودش در اختیار رسانه ها نگذارد. او در موارد محدودی مصاحبه کرده است و به زحمت می توان نکته های تازه در مورد زندگی شخصی اش به دست آورد. کسانی که با مورفی کار کرده اند او را با صفاتی مانند باهوش، خونگرم و ساکت معرفی می کنند. دیوید کراویتز از اولین استخدام شده های شرکت در سال ۲۰۱۴ در مورد او گفت: «اگر بخوام او را توصیف کنم به نظرم مثل یک راهب است. گمان نکنم هرگز او را ناراحت دیده باشم.»

نام کامل مورفی، رابرت کورنلیوس مورفی است. مورفی سال ۱۹۸۸ در برکلی کالیفرنیا متولد شد. مادرش از فیلیپین به آمریکا مهاجرت کرده بود و هم او و هم همسرش شغل دولتی داشتند. بابی سال های ابتدایی را در مدرسه مادالین گذراند، یک مدرسه خصوصی کاتولیک. بعد وارد دبیرستان سنت مری کالج شد که آن هم یک مدرسه کاتولیک خصوصی دیگر بود.

مورفی و اشپیگل حین تحصیل در دانشگاه استنفورد با هم آشنا شدند، هردو در اتاق هایی روبه روی هم در خوابگاه دانشجویی ساکن



اپلیکیشن اسنپ چت با نام تازه شروع به جذب تعداد بیشتری از کاربران کرد.

۲۰۱۲

۲۰۱۱

بابی و دو هم دانشگاهی اش اشپیگل و براون، اپلیکیشن پیکابو را طراحی کردند.

بابی مورفی در کالیفرنیا متولد شد.

۱۹۸۸

ایوان اشپیگل مدیرعامل اسنپ چت همیشه به عنوان چهره اصلی شرکت مطرح بوده است اما بابتی مورفی در سایه از قدرتمندترین مهره‌های شرکت است و ریاست بخش تکنولوژی را هم بر عهده دارد. او از همان آغاز به کار شرکت نسبت به دوست و شریکش در سایه ماند و سعی کرد اطلاعات زیادی در مورد خودش در اختیار رسانه‌ها نگذارد.

مورفی در مقام رئیس بخش تکنولوژی مسئولیت تیم‌های مهندسی اسنپ را بر عهده دارد. شنیده‌ها همچنان حکایت از این دارند که او هنوز در ارتباط بسیار نزدیک با اسنپ لبز است، یک تیم مرموز درون شرکت که بر روی محصولات کاملاً طبقه‌بندی شده کار می‌کند. اسنپ در سال ۲۰۱۷ وارد بورس شد و ارزشش برابر ۳۳ میلیارد دلار تخمین زده شد. ■



یار سوم

گاهی تمام آنچه برای ناپدید شدن یک نفر از انظار عمومی لازم است مبلغی معادل ۱۵۸ میلیون دلار است. این مبلغی بود که مالکان اسنپ چت برای رها شدن از شکایت‌های رچی براون صرف کردند. سال ۲۰۰۸ پذیرفتن براون در دانشگاه استنفورد یک لحظه تغییردهنده بود. در بهار سال ۲۰۱۱ این دانشجوی رشته انگلیسی ایده‌ای به سرش زد، اپلیکیشن ارسال عکس‌هایی که بعد از چند ثانیه ناپدید می‌شوند. اول او بود که ایده را با اشپیگل مطرح کرد، بعد هر دو دست دادند و عهد شراکت بستند، بعد نوبت جذب مورفی رسید. این سه نفر به صورت شفاهی با هم توافق کردند که هر کدام یک‌سوم از مالکیت و سود شرکت سهم داشته باشند. بعد هم برای هر یک نقشی تعیین شد. بر اساس مدارک دادگاه براون رئیس بازاریابی شد، مورفی رئیس تکنولوژی و اشپیگل قرار بود به عنوان رئیس اجرایی شرکت کار کند. بعدتر که اپلیکیشن پیکابو راه افتاد و کار مراحل مقدماتی‌اش را گذراند، در یک مکالمه که بین این سه نفر راه افتاد اشپیگل به براون گفت که نقشش در شرکت به آن اندازه‌ای که او فکر دیگر داشتند نیست. شراکت آن‌ها از این نقطه به هم خورد، مورفی پس از آن جلسه رمز ورودهای سرورها و شماره حساب‌های استارت‌آپ‌شان را عوض کرد. سال ۲۰۱۳ براون علیه اشپیگل و مورفی شکایت کرد. یک سال بعد آن‌ها به توافق رسیدند. اسنپ چت در بیانیه‌ای نقش براون به عنوان ایده‌پرداز برنامه را به رسمیت شناخت و برای حل مناقشه ۱۵۷٫۵ میلیون دلار به او پرداخت کرد.

بودند. مورفی ریاضیات و علوم محاسباتی می‌خواند و اشپیگل طراحی محصول. قبل از اینکه این دو نفر به سوی اسنپ چت کشیده شوند، به صورت مشترک بر روی استارت‌آپ شکست‌خورده‌ای کار می‌کردند به نام فیوچر فرشن، وب‌سایتی که به دانش‌آموزان دبیرستان در مورد چگونگی ثبت‌نام برای کالج مشاوره می‌داد.

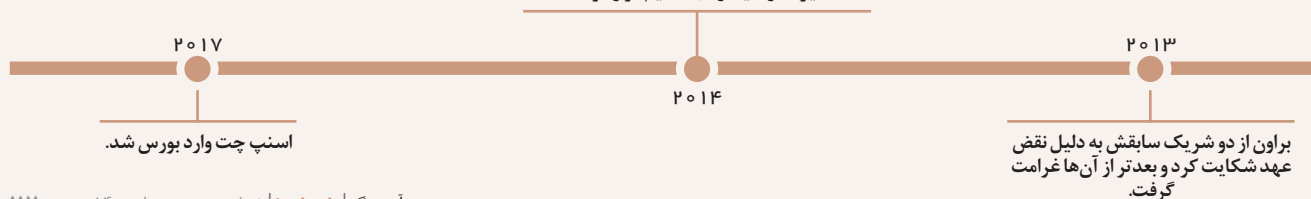
تاکید آن‌ها در مورد اپلیکیشنی که از ابتدا مورد شک بسیار واقع شده بود این بود که این برنامه با عکس‌هایی که برای آن‌ها باید ایستاد و لیخند زد و ژست گرفت فرق دارد. «کار ما در مورد ارتباط گرفتن با تمام طیف‌های عواطف انسانی است، نه فقط آن حالاتی که به نظرمان زیبا و بی‌نقص تعریف شده‌اند. مثلاً وقتی می‌خواهم به دوستم نشان بدهم که می‌توانم ادای موش خرما در بیاورم یا عکس دختری را که به او علاقه دارم نشان دهم و در عین حال نمی‌خواهم این عکس‌ها دست به دست بچرخند ما اپلیکیشنی طراحی کردیم که کارش نمایش زیبایی غیرواقعی بابتی نقص نیست، در عوض به دنبال خلق فضایی برای بامزگی، صداقت یا چیزهایی مثل این‌ها است؛ هر چیزی که در آن لحظه گرفتن و اشتراک‌گذاری حس می‌کنید.»

پس از راه‌اندازی اسنپ چت دفتر مرکزی شرکتشان اول از همه در خانه پدری اشپیگل راه افتاد. مورفی در آن زمان روزانه ۱۸ ساعت مشغول کار بر روی توسعه نمونه قابل ارائه اپلیکیشن بود و تا امروز هم همچنان اغلب کدهای اسنپ چت را خودش می‌نویسد. اما اسنپ چت به موفقیت فوری و یک‌شبه نرسید. اشپیگل در ترم‌های آخر دانشگاه و در فواصل بین کلاس‌هایش سعی می‌کرد برنامه‌شان را تبلیغ کند. آن زمان مورفی فارغ‌التحصیل شده بود و شغلی به عنوان مهندس یک شرکت تکنولوژی گرفته بود تا مخارجش را درآورد.

اواخر سال ۲۰۱۲ بود که تعداد کاربران اسنپ چت شروع به رشد کرد. مورفی نیمی از حقوقش را از شرکتی که در آن کار می‌کرد گذاشت تا خرج صورت‌حساب‌های مربوط به سرور شود تا بتوانند در این مدت سرمایه مورد نیاز کار را به دست آورند. حدود دو سال بعد اشپیگل و مورفی با مارک زاکربرگ، مدیرعامل فیس‌بوک ملاقات کردند، زاکربرگ مایل بود اسنپ چت را با مبلغ ۳ میلیارد دلار بخرد. در آن نشست زاکربرگ توضیح داد که برنامه دارد با اپلیکیشنی مشابه به نام پوک، اسنپ چت را در هم بشکند. این دو شریک پیشنهاد را رد کردند، بعد چند نسخه از کتاب «هنر جنگ» نوشته سان تزو را برای شش کارمندشان خریدند.

سال ۲۰۱۳ مورفی ۲٫۱ میلیون دلار برای خرید یک خانه دوخوابه در نزدیکی دفتر اسنپ چت خرج کرد. او نخستین بار در سال ۲۰۱۳ به همراه اشپیگل با برنامه «شوی کولبرت» در تلویزیون ظاهر شد. سال ۲۰۱۴ اسنپ چت برای مورفی و اشپیگل نفری ۵ میلیون دلار درآمد داشت. سال ۲۰۱۷ رسانه‌ها گزارش دادند که تنها صفحه مورفی در شبکه‌های اجتماعی، صفحه توییتر او است که البته در آن هم فعالیتی نداشت و تنها در سال ۲۰۱۲ یک توییت رالایک زد. سال ۲۰۱۴ این دو نفر در فهرست ۱۰۰ انسان تاثیرگذار دنیا از نظر مجله تایم قرار گرفتند.

نام مورفی و اشپیگل در فهرست ۱۰۰ انسان تاثیرگذار دنیا در مجله تایم قرار گرفت.





جین لودر، نمونه موفق مدیریت و از وارثان شرکت استی لودر

نوه خلف استی

سال ۲۰۲۰ بود که شرکت استی لودر اعلام کرد جین لودر نقش جدیدی در شرکت خانوادگی شان بر عهده خواهد گرفت: معاون اجرایی. علاوه بر این، سمت جدیدی هم با حضور او در شرکت ایجاد شد: بازاریابی سازمانی و مدیریت ارشد داده‌ها. این جایگاه به چه معنا است؟ جین رهبری تعیین استراتژی کل شرکت را بر عهده گرفت تا با ایجاد اولویت بر اساس داده و آمار و همچنین اولویت‌های عرصه دیجیتال، رشد شرکت را تسریع کند. جین لودر تنها سهم ثروت از آنچه مادر بزرگ و پدر بزرگش بنا نهادند در اختیار ندارد، او بیش از دو دهه است که در شرکت استی لودر مشغول به کار شده و مسیرش را به سمت رسیدن به جایگاه‌های بالای مدیریتی پیموده است.

شرکت استی لودر در سال ۱۹۴۶ تأسیس شد، زمانی که استی لودر و همسرش جوزف کار تولید محصولات زیبایی را در نیویورک آغاز کردند. این دو نفر در روزهای تعطیلات تابستانی در موهیکان لیک نیویورک با هم آشنا شدند و در سال ۱۹۳۰ ازدواج کردند. ازدواجی که مدتی بعد به طلاق انجامید اما چهار سال بعد از جدایی زمانی که تنها پسرشان لئونارد به اوریون مبتلا شد، پدر و مادر دوباره پیش هم برگشتند تا از پسرشان مراقبت کنند و همین موجب پیوند دوباره و ازدواج مجدد آن‌ها شد. ازدواجی که این بار تا آخر عمر دوام پیدا کرد. جین لودر برادرزاده همان پسر است، فرزند رونالد. او سال ۱۹۷۳ به دنیا آمد. ۱۳ سال قبل از به دنیا آمدن او پدر بزرگ و مادر بزرگش و شرکتی که تأسیس کرده بودند توانسته بودند وارد بازار بین‌المللی شوند. روغن لایه‌بردار، لوسیون بدن، کرم مرطوب‌کننده چندمنظوره و کرم معمولی چهار محصول اولی بود که این زوج تولید کرده بودند و کارشان را بر اساس آن پیش بردند. می‌گویند استی محصولاتشان را به آرایشگاه‌های زنانه می‌برد و در حالی که زن‌ها زیر سشوار منتظر نشسته بودند محصولات را رایگان بر روی پوست آن‌ها امتحان می‌کرد. او از آرایشگاه‌ها و هتل‌ها شروع کرد و خودش اولین بازاریاب شرکت بود. پسرشان لئونارد خیلی زود کسب و کار خانوادگی را پی گرفت. لئونارد قبلاً در مصاحبه‌ای به نشریه تلگراف چاپ بریتانیا گفته است: «من از بچگی وارد کار شدم، عصرها در کارخانه بطری روغن‌های لایه‌بردار را پر می‌کردم و گاهی کار تایپ انجام می‌دادم و تابستان‌ها پیش خدمتی

او کیست؟

جین لودر (Jane Lauder)
نوه و از وارثان استی
و جوزف لودر است،
موسس‌ان برند مشهور
زیبایی و آرایشی استی
لودر. او معاون اجرایی
شرکت است و با ۶٫۷۸
میلیارد دلار ثروت در رده
۴۲۳ فهرست بلومبرگ
قرار دارد.

خانواده لودر نشان داده‌اند که به طی سلسله مراتب برای رسیدن به جایگاه حرفه‌ای پایبند هستند. جین بیش از دو دهه در این تجارت حضور فعال داشت و از سال ۲۰۲۰ دومین مدیر بلندپایه استی لودر شناخته شد. او سال ۱۹۹۶ وارد کار شد و در میان انواع مسئولیت‌هایی که داشته نقشش در بخش استراتژی برند بسیار برجسته بوده است



می‌کردم. از همان ۱۳ سالگی پول خوبی درمی‌آوردم. اگر بخواهم ساده بگویم از وقتی که در خاطر دارم به کار احترام می‌گذاشتم و هیچ‌وقت از زیرش شانه خالی نمی‌کردم.» او با ۳۲٫۷ میلیارد دلار ثروت در رده ۴۲ فهرست ثروتمندان بلومبرگ قرار دارد و هنوز خاطرات درس‌هایی را که از مادر و پدرش گرفته است به خاطر دارد: «وقتی کار را شروع کردم با مادرم دفتر کوچک مشتری داشتیم. وقتی که با تامین‌کنندگان کالاهای مان پشت تلفن حرف می‌زد به او گوش می‌دادم و آنچه بارها و بارها از او شنیدم، طلب کردن محصولات با کیفیت بود: «دوباره انجام بدهید، دوباره. ما باید بهترین محصولات را در کل دنیا داشته باشیم.» حتی امروز هم می‌توانم آن خواستی را که در لحن حرف زدنش بود بشنوم. پدرم هم دقیقاً همین‌طور بود؛ فارغ‌التحصیل سختی‌های کوبنده کسب‌وکار. بچه که بودم مشتق‌هایم را می‌دادم تا آن‌ها را مرور کند، آن‌ها را به من پس می‌داد و می‌گفت: دوباره بنویس! از او می‌پرسیدم چه چیزی را باید تغییر دهم؟ و او همیشه جواب میداد: خودت می‌فهمی. فقط دوباره بنویس.»

رونالد، پدر جین برادر کوچک‌تر لئونارد است. او هم مانند برادرش از نوجوانی کار همراه پدر و مادرش را آغاز کرد: از سال ۱۹۶۴، بعدتر راهی که او را به سمت خود کشید راه سیاست بود. او به هر حال یکی

سهام شرکت استی لودر در بازار
بوس عرضه شد.

۱۹۹۵

۱۹۷۳

جین لودر به دنیا آمد.

شرکت استی لودر
تأسیس شد.

۱۹۴۶

رونالد، پدر جین برادر کوچکتر لئونارد است. او هم مانند برادرش از نوجوانی کار همراه پدر و مادرش را آغاز کرد: از سال ۱۹۶۴. بعدتر راهی که او را به سمت خود کشید راه سیاست بود. او به هر حال یکی از دو وارث پادشاهی استی لودر بود و برای همین از دهه ۸۰ توانست سمت‌های جدی‌تری در حوزه سیاست به عهده بگیرد. سال ۱۹۸۴ به عنوان دستیار معاون وزیر دفاع در بخش اروپا و ناتوی وزارت دفاع آمریکا آغاز به کار کرد.

جین لودر: برای من موفقیت یعنی کارتان را خیلی خوب انجام دهید و برای کسانی که در اطرافتان هستند الهام‌بخش باشید و باعث شوید که بهتر باشند. من همیشه به اینکه افراد تیمم رشد کنند و ارتقای شغلی بگیرند افتخار می‌کنم؛ برای من این یکی از مدارج موفقیت است



که نامش بر روی شرکت خانوادگی قرار گرفت، برندی با نام آرین طراحی کرد که بیشتر بر روی دکوراسیون خانه‌های لوکس تمرکز دارد و البته در کنارش حوزه زیبایی و مد را هم پوشش می‌دهد. با این حال جین بود که در کنار عمویش در فهرست میلیاردرهای دنیا باقی ماند و راهش را در دنیای تجارت با شهرت بیشتری ادامه داد. جین را یکی از نمونه‌های بسیار موفق حضور زنان در دنیای مدیریت کلان تجارت و سیاست‌گذاری بازار می‌دانند. عمویش لئونارد در مصاحبه‌ای گفته بود: «دست بچنیانید. آنچه حالا در مورد کسب‌وکار من را نگران می‌کند، سرعت تغییر است. باید سریع بیاموزید و خودتان را با سرعت تغییرات هماهنگ نگه دارید.» جین با نحوه مدیریتش و به خصوص نگاهی که به بازارهای در حال ظهور در آسیا داشت نشان داد که این درس را به خوبی آموخته است. او زمانی که همچنان یکی از چهره‌های اصلی برند کلینیک شناخته می‌شد در مصاحبه‌ای گفت که نحوه نگاه او به بازار در حال گسترش صنعت زیبایی در چین چیست: «کلینیک زمان زیادی است که در آسیا حضور دارد و این قاره یکی از بزرگ‌ترین مناطق تحت پوشش ما است. آسیا همچنان اهمیتش را برای ما حفظ کرده است. واضح است که رشد طبقه متوسط و ثروتمند در چین برای صنعت زیبایی بسیار سودآور بوده است. مشتریان چینی به تمام دنیا سفر می‌کنند و به همین خاطر بازار را تحت تاثیر قرار می‌دهند. البته با همه این‌ها فکر اصلی من این است که چگونه می‌توانیم آدم‌ها و مشتریان بیشتری را وارد بازار خودمان کنیم.»

جین لودر را می‌توان یکی از شبیه‌ترین افراد خاندان به مادر بزرگش استی لودر دانست، کسی که تغییرات بازار را به خوبی مد نظر دارد و با تغییرات به موقع کنار می‌آید و البته مثل عمویش خیلی خوب می‌داند که با نگاه کردن به ۱۰ سال آینده است که می‌تواند برای امروز برنامه‌ریزی کند. ■



از دو وارث پادشاهی استی لودر بود و برای همین از دهه ۸۰ توانست سمت‌های جدی‌تری در حوزه سیاست به عهده بگیرد. سال ۱۹۸۴ به عنوان دستیار معاون وزیر دفاع در بخش اروپا و ناتوی وزارت دفاع آمریکا آغاز به کار کرد. سال ۱۹۸۶ رونالد ریگان او را به عنوان سفیر ایالات متحده در اتریش انتخاب کرد. لودر وابسته به جمهوری خواهان بود و بعدها در مذاکرات میان اسرائیل و سوریه هم حضور داشت. او برخلاف برادر بزرگ‌ترش راهی کاملاً متفاوت را طی کرد و به جای دنیای تجارت، شهرت را در میدان سیاست دنبال کرد.

جین: نسل سوم

خانواده لودر نشان داده‌اند که به طی سلسله مراتب برای رسیدن به جایگاه حرفه‌ای پایبند هستند. جین بیش از دو دهه در این تجارت حضور فعال داشت و از سال ۲۰۲۰ به عنوان دومین مدیر بلندپایه استی لودر شناخته شد. او سال ۱۹۹۶ وارد کار شد و در میان انواع مسئولیت‌هایی که داشته نقشش در بخش استراتژی برند بسیار برجسته بوده است. زمانی که سمت ریاست بخش برند جهانی شرکت کلینیک را بر عهده داشت، در واقع پیشرو تغییرات استراتژیک برندشان بود و در این پروسه نحوه خلاقیت در محصول، توزیع و ارتباط با مشتریان را تغییر داد. تحت رهبری جین بود که برند کلینیک از بنیاد تغییر کرد و از یک بازوی کم‌درآمد استی لودر تبدیل به بخشی سودده شد که فروشش به سه برابر قبل رسیده بود.

در شماره‌های پیشین آینده‌نگر ترجمه مصاحبه‌ای با جین لودر منتشر شده بود. او در تعریف موفقیت حرفه‌ای گفته بود: «برای من موفقیت یعنی کارتان را خیلی خوب انجام دهید و برای کسانی که در اطرافتان هستند الهام‌بخش باشید و باعث شوید که بهتر باشند. من همیشه به اینکه افراد تیمم رشد کنند و ارتقای شغلی بگیرند افتخار می‌کنم؛ برای من این یکی از مدارج موفقیت است.»

نوامبر سال ۲۰۱۳ بود که نام دو فرزند لئونارد در فهرست میلیاردرها قرار گرفت: جین و خواهرش آرین. همان زمان بلومبرگ در گزارشی به این موضوع پرداخت و اعلام کرد که این دو خواهر در میان جوان‌ترین زنان میلیاردر دنیا هستند و هر یک کنترل ۱۷ میلیون سهم از شرکت استی لودر را در اختیار دارند. در آن زمان ارزش سهامی که آن‌ها از طریق ارث و خرید مستقیم به دست آورده بودند به حدود ۲٫۶ میلیارد دلار می‌رسید. آرین که در زمان میلیاردر شدن ۴۳ سال داشت هم مانند خواهرش سال‌ها در شرکت خانوادگی‌شان کار کرده بود و به عنوان مدیر مد و عکاسی استی لودر شناخته می‌شد. هر دو خواهر در هیئت مدیره شرکت حضور داشتند و در ثروت و تجارت بیشتر راه عمویشان، لئونارد را رفتند. آرین در همان سال ۲۰۱۳ هم بیشتر از اینکه مانند خواهرش در حوزه مدیریت استی لودر شناخته شود، به خاطر علاقه‌اش به اثاثیه و دکوراسیون خانه شهرت داشت. خودش و خانه‌اش که در زمره گران‌ترین خانه‌ها و میلمان داخلی محسوب می‌شد بارها سوژه رسانه‌ها و مجلات مد شده بودند. او مانند مادر بزرگش

نام جین و خواهرش آرین در فهرست میلیاردرها قرار گرفت.

۲۰۲۰

۲۰۱۳

۱۹۹۶

نام جین به عنوان معاون اجرایی شرکت استی لودر اعلام شد.

جین کارش را در تجارت خانوادگی‌شان آغاز کرد.

نیتان کیرش و هلدینگ جیترو، از مالت تا تامین کالا

سود جنوب آفریقا

نیتان پیش آمد. خودش تعریف کرده است که در آن سال قرار بود از ۱۲۰۰ پوند پول بیمه عمر پدر در گذشته‌اش استفاده کند تا یک کارخانه تولید نوشیدنی در سوزا بلند راه اندازد: «در عوض دولت استعماری سوزای از من خواست کار مدیریت صنعت کشت ذرت کشورش را در دست بگیرم.»

این‌گونه بود که مونوپولی کیرش رقم خورد؛ برای این کار البته او باید تمامی ذرت کشاورزانی را که مایل به فروش بودند می‌خرید و برای نگهداری از آن‌ها انبارهایی تأسیس می‌کرد و کنارش هم یک کارخانه. او برای برپایی این مقدمات به ۴۵ هزار پوند نیاز داشت. نیتان کنسرسیومی از سرمایه‌گذاران تشکیل داد که در ازای سهمشان ۱۵ هزار پوند پرداخت می‌کردند و شرکت را هم ۱۵ هزار پوند اجاره داد. خودش می‌گوید: «برادرم عیسی ۱۲۰۰ پوند داشت، من به سراغ مدیر بانک استاندارد در پوچستروم رفتم، کسی که از زمان اداره کردن کسب و کار مادرم می‌شناختم. حد مجاز او برای وام دادن بدون نیاز به کسب مجوز از مقام‌های بالاتر ۵ هزار پوند برای شرکت‌ها و ۲ هزار و ۵۰۰ دلار برای افراد حقیقی بود.» این‌گونه بود که برادران کیرش هلدینگی را پایه گذاشتند که توانست ۵ هزار پوند وام بگیرد و آن مدیر بانک هم به هریک از این دو برادر ۲ هزار و ۵۰۰ دلار وام فردی داد. هریک از آن‌ها ۱۲۰۰ پوند خودشان را هم وسط گذاشتند و ۲ هزار و ۵۰۰ پوند هم برای تکمیل سرمایه از مادرشان قرض کردند. سال ۱۹۵۹ کیرش شرکت آرد سوزا بلند را بنیان گذاشت. این شرکت تبدیل به سنگ بنای توسعه کار او در تمامی حوزه‌های کار در اقتصاد سوزای شد. خیلی زود او را به عنوان تأثیرگذارترین سرمایه‌گذار این کشور پادشاهی شناختند که کسب‌وکار رقابتی و معتبری را در این سرزمین اداره می‌کرد.

دو برادر همزمان با توسعه کسب‌وکارشان در این سرزمین، کارخانه مالت‌سازی‌ای را هم که پدرشان با نام کینگ فود تأسیس کرده بود از مادرشان خریدند و در سال ۱۹۵۹ شرکت صنایع کیرش را شکل دادند. عیسی مدیریت صنعت مالت را بر عهده گرفت. آن‌ها محصول مالت‌شان را تبدیل به یکی از برترین برندهای نوشیدنی در بازار آفریقای جنوبی کردند. شاید بتوان گفت که برند کینگ کورن به لحاظ شهرت در این کشور درست پس از کوکاکولا قرار داشت. بعدها این دو برادر تجارت مالت‌شان را واگذار کردند.

حالا دیگر نوبت به سووددهی جنگ جهانی دوم رسیده بود. کیرش می‌گوید: «تا قبل از جنگ جهانی دوم اغلب کالاها وارداتی بودند و

اسواتینی که پیش‌تر با نام سوزا بلند خوانده می‌شد، کشوری است در جنوب آفریقا در همسایگی موزامبیک و آفریقای جنوبی. کشوری تشکیل‌شده از مهاجرانی از سمت شمال آفریقا که در اواخر قرن نوزدهم چند سالی تحت‌الحمایه آفریقای جنوبی شد، مدتی زیر سلطه بریتانیا اداره شد و عاقبت در سال ۱۹۶۸ از بریتانیا اعلام استقلال کرد. نیتان کیرش از همین قوم سوزای است که البته در آفریقای جنوبی به دنیا آمد و بزرگ شد. خاندان او از یهودیان مستقر در آفریقای جنوبی بودند. محل زندگی دوره کودکی او شهر پوچستروم بود؛ یک شهر دانشگاهی در استان شمال غربی آفریقای جنوبی و در ۱۲۰ کیلومتری ژوهانسبورگ. او سال ۱۹۴۹ از دبیرستان پسرانه پوچستروم فارغ‌التحصیل شد، یکی از قدیمی‌ترین مدارس بناشده در این کشور که به زبان انگلیسی دانش‌آموزان را تعلیم می‌داد. سال ۱۹۵۲ مدرک لیسانسش را در رشته تجارت از دانشگاه ویتواترزانند در ژوهانسبورگ گرفت و بعدها هم دانشگاه سوزا بلند به او دکترای افتخاری داد.

داستان نیتان از همان شهر کودکی‌اش، پوچستروم آغاز شد. همان‌جا بود که نیتان ۲۰ ساله به مادرش کمک می‌کرد تا کارخانه خانوادگی تولید مالت را اداره کند. سال ۱۹۵۸ موقعیت بزرگ موفقیت

او کیست؟

نیتان کیرش

مالک (Nathan Kirsh)

۷۰ درصد از هلدینگ

جیترو است، هلدینگ

مادر مجموعه‌ای از

فروشگاه‌های تهیه

مایحتاج سستوران‌ها

وسوپرمارکت‌ها در

آفریقای جنوبی، اوپا

۶/۷۰ میلیارد دلار

ثروت در زده ۴۲۷

فهرست بلومبرگ قرار

دارد.



نیتان یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های عمده‌فروشی کشور به نام Moshal Gevisser را خرید.

۱۹۷۰

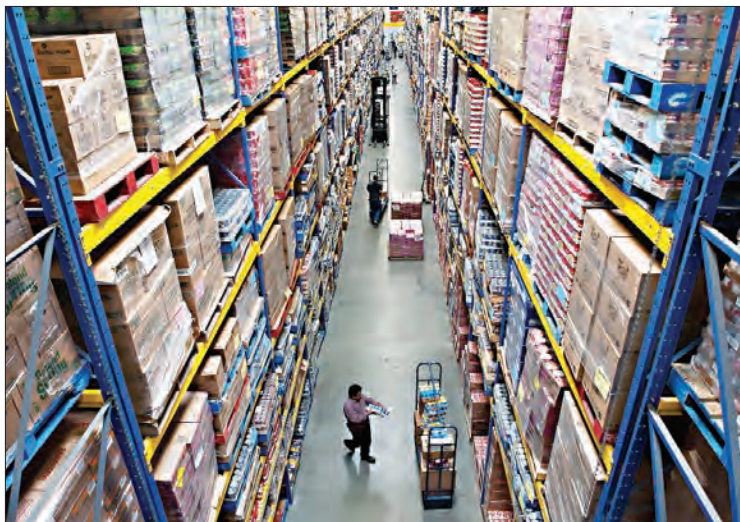
۱۹۵۸

پادشاهی سوزا بلند پیشنهاد تجارت ذرت را به کیرش داد.

نیتان کیرش در آفریقای جنوبی متولد شد.

۱۹۳۲

سال ۱۹۵۸ موقعیت بزرگ موفقیت نیتان پیش آمد. خودش تعریف کرده است که در آن سال قرار بود از ۱۲۰۰ پوند پول بیمه عمر پدر درگذشته‌اش استفاده کند تا یک کارخانه تولید نوشیدنی در سوازیلند راه اندازد: «در عوض دولت استعماری سوازی از من خواست کار مدیریت صنعت کشت ذرت کشورش را در دست بگیرم.»



توزیع هم زیر سلطه عمده‌فروشان بود. جنگ جهانی دوم این موقعیت را در اختیار آفریقای جنوبی گذاشت تا فضایی برای تولید پدید آورد که جایگزین کالاهای وارداتی شد. این دسته از صنایع تازه‌نفس از حمایت در برابر واردات هم برخوردار بودند و برای همین خیلی‌ها شروع به پیدا کردن کانال‌های فروش خودشان در سراسر آفریقای جنوبی کردند. پس از جنگ رشد سریعی در توسعه فروشگاه‌های زنجیره‌ای رخ داد که جای کسب و کارهای کوچک را گرفتند. عمده‌فروشان بزرگی که کنترل واردات را در دست داشتند خود را با بازار آب‌رفته‌ای روبه‌رو دیدند که ظرفیت خدمات و کالاهای آن‌ها را نداشت.

بخر و ببر

با توجه به تمامی این شرایط بود که در سال ۱۹۷۰ نیتان یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های عمده‌فروشی کشور به نام Moshal Gevisser را خرید. در آن زمان قوانین در حال گسترش دولت آپارتاید از شکل‌گیری کسب و کارهای سفیدپوستان در مناطق سیاه‌پوست‌نشین جلوگیری می‌کرد. از اواخر دهه ۴۰ که حزب ملی آفریقای جنوبی از طریق رای‌گیری به قدرت رسید و آغاز به انجام یک رشته قوانین مبنی بر جداسازی نژادی کرد، مسئله آپارتاید در آفریقای جنوبی مدام جدی‌تر شد. بر مبنای این قوانین جامعه دوطرفه‌شده سفیدپوستان و رنگین‌پوستان در این کشور بر مبنای جداسازی به زندگی خود ادامه دادند، وضعیتی که پس از جنگ جهانی دوم هم پررنگ بود و از دل اعتراضات به شرایط چهره‌ای مانند نلسون ماندلا را پدید آورد. در دنیای اقتصاد هم این جداسازی بسیار پررنگ بود. جامعه رنگین‌پوستان از هیچ‌گونه امکانات و حمایتی برای گسترش کسب و کار برخوردار نبودند و از قضا رشد سریع اقتصادی و صنعتی پس از جنگ جهانی سبب شده بود که این شکاف بیشتر شود. سفیدپوستان و غربی‌تبارهای ساکن آفریقای جنوبی به سرعت پیش می‌رفتند و سیاه‌پوستان سخت‌ترین و فرساینده‌ترین بخش بازار کار را بر عهده داشتند.

اما در دنیای نیتان اوضاع تنها با تبدیل موقعیت بد به سود بیشتر تعریف می‌شد. همین وضعیت اسفبار سیاسی و اجتماعی هم برای کیرش موقعیتی دیگر در راستای تجارتش بود؛ او فرصت را مناسب دید تا کار تامین کالا برای تاجران خردپای سیاه‌پوست را در دست بگیرد. ظرف دو سال او ۱۷ شعبه تازه تجاری باز کرد. در همین زمان بود که دست به ادغام با شرکت لیونل کاتز زد، کسب و کاری که با نام مترو معروف بود. مترو یک شرکت ثبت‌شده بورسی بود که ۳۰ درصدش در اختیار کیرش بود، ۳۰ درصد در اختیار تایگر اوتس، موسس شرکت رودی فرانکل. کاتز و شرکایش ۲۰ درصد تملک را در دست داشتند و بقیه سهم در اختیار عموم بود. کیرش و تایگر اوتس کنترل مشترک شرکت را در دست داشتند اما کیرش از این وضعیت خوشنود نبود. او ۱۰ درصد دیگر از سهام در بازار را

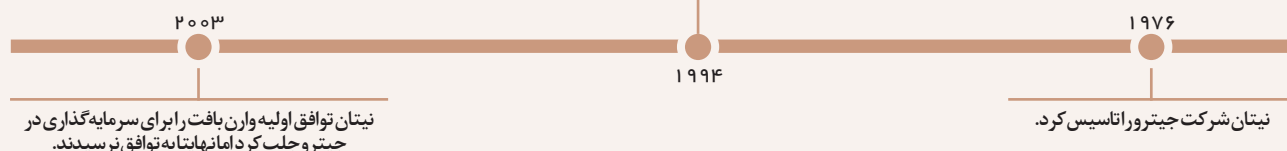
هم خرید. او کنترل شرکت مترو را در دست گرفت اما ۵۰ درصد از سهام کاتز را به تایگر پیشنهاد داد و باز هم سهمش از شرکت در حدی بود که کنترل تصمیم‌گیری را در دست او نگه می‌داشت. اما فرانکل این پیشنهاد را رد کرد و دادخواستی تسلیم دادگاه کرد تا جلوی کیرش در خرید سهام بیشتر شرکت کاتز را بگیرد. قاضی، مروین کینگ رای را به نفع کیرش صادر کرد. پس از این تصمیم بود که رابطه محکم تجاری میان کیرش و کینگ شکل گرفت.

سال ۱۹۷۶ بود که نیتان شرکت جیترو را تأسیس کرد. این شرکت نمونه‌ای از شرکت‌هایی معروف به بخر و ببر (Cash and Carry) بود. این فروشگاه‌ها در واقع نوعی خرید مستقیم از انبارهای کالا بودند. قفسه‌های عمده‌فروشی در انتظار عموم قرار می‌گرفتند تا کسانی که می‌خواهند کالا را با قیمت عمده بخرند به این شعب سر بزنند. او جیترو را در بروکلین نیویورک افتتاح کرد. سال ۱۹۹۴ هم رستوران دیپات را خرید. قدم بعد افتتاح اولین شعبه رستوران در نیویورک بود. در اواخر قرن بیستم شرکت جیترو و رستوران دیپات شروع به همکاری به عنوان شرکت‌های خواهر کردند و هر دو زیر چتر هلدینگ جیترو قرار گرفتند.

سال ۲۰۰۳ نیتان به جایی رسیده بود که برای جذب سرمایه و شراکت تجاری به سراغ بزرگ‌ترین نام در دنیای سرمایه‌گذاری رفت: وارن بافت. وارن بافت با خرید سهمی حداقلی در هلدینگ جیترو موافقت کرد با این حال غول حوزه سرمایه‌گذاری و نیتان بر سر شرایط این قرارداد به توافق نرسیدند. تا سال ۲۰۱۸ کیرش مالک ۷۵ درصد از هلدینگ جیترو شد که ۱۱۵ شعبه از رستوران‌های دیپات و شعبه‌های بخر و ببر جیترو را در ایالات متحده اداره می‌کند. ■

وارن بافت با خرید سهمی حداقلی در هلدینگ جیترو موافقت کرد با این حال غول حوزه سرمایه‌گذاری و نیتان بر سر شرایط این قرارداد به توافق نرسیدند. تا سال ۲۰۱۸ کیرش مالک ۷۵ درصد از هلدینگ جیترو شد که ۱۱۵ شعبه از رستوران‌های دیپات و شعبه‌های بخر و ببر جیترو را در ایالات متحده اداره می‌کند

نیتان رستوران دیپات را خرید.





وانگ وی از تجربه رهبری در شرکت اس اف می گوید راه دوام آوردن

به دست بیاورد و به کار ارسال محموله‌ها ادامه دهد و البته از رقیبان پیشی بگیرد.» وانگ با این کار ناگهان شرکتش را تبدیل کرد به قابل اعتمادترین شرکت خدماتی ارسال و تحویل کالا در چین، شرکتی که توانست در یکی از بحرانی‌ترین موقعیت‌های زمانی همچنان کارش را ادامه دهد. از سال ۲۰۰۹ به بعد بود که اس اف دیگر صاحب شرکتی در حوزه ارسال و توزیع کالا قلمداد می‌شد و بعد اولین خط هوایی اختصاصی خودش را در اختیار گرفت؛ خط هوایی اس اف متعلق به شرکت اس اف اکسپرس.

با این مقدمات حالا دور از ذهن نیست که با فرا رسیدن دوران کرونا و همه‌گیری وسیع‌تر در سطح جهانی، وانگ توانسته است این بار از جایگاهی قدرتمندتر به خدماتش ادامه دهد. موضوعی که در یکی از آخرین گفت‌وگوهایش هم به آن اشاره کرده است. وانگ در صفحه لینکدین خود متن مصاحبه‌ای را که با او انجام شده به اشتراک گذاشته است. در این گفت‌وگو او در مورد مفهوم موفقیت، مدیریت و مقایسه میان شیوه رهبری در دنیای غرب و شرق صحبت می‌کند. این مطلب ترجمه بخش‌هایی از همان مصاحبه است.

■ به عنوان یک رهبر در این صنعت موفقیت و شکست را چگونه معنای کنید؟

فکر می‌کنم یک شرکت موفق، شرکتی است که سبب ایجاد تغییر در جامعه می‌شود، زندگی بهتری برای کارکنانش به وجود می‌آورد و سطح استاندارد در کیفیت خدمات‌رسانی به مشتریان را بالاتر می‌برد. یک شرکت تنها زمانی قادر به دستیابی به رشد بلندمدت، کارنامه‌ای محکم و توسعه بازار (یعنی رسیدن به نتیجه)

بیش از بیست و پنج سال پیش وانگ وی یک جوان بیست و چند ساله بود که با ماشین ون، محموله‌ها و بسته‌ها را به صورت پنهانی در کوچه پس‌کوچه‌های هنگ‌کنگ تحویل صاحبانشان می‌داد و بعدتر خودش با کوله‌پشتی و چمدان اجناس را به دست مشتری‌های خدماتش می‌رساند و تلاش می‌کرد تا کار شرکت نوپایی را که سال ۱۹۹۳ در مرز میان چین و هنگ‌کنگ تاسیس کرده بود به همه ثابت کند. حالا او تبدیل به یکی از ثروتمندترین شهروندان چین شده است. وانگ وی، مالک و موسس بزرگ‌ترین شرکت ارسال محموله در چین قبلاً سوژه مطالب آینده‌نگر بوده است. اما حالا شاید بهتر بتوان به یکی از کلیدی‌ترین عوامل موفقیت او پی برد. او با همت فراوان شرکتش را توسعه داد اما در یک مقطع تاریخی توانست خودش را از رقبا جدا کند: زمان شیوع سارس. حالا که همه ما تجربه زندگی در عصر کرونا را داریم، بهتر می‌توانیم درک کنیم که شیوع سارس در اواخر سال ۲۰۰۲ شروع شد و تا سال ۲۰۰۳ ادامه پیدا کرد؛ چین، ویتنام، کامبوج و برخی دیگر از کشورهای شرق آسیا را درنوردید و پایش تا آمریکا و کانادا هم رسید اما در آن زمان برخلاف کرونا تبدیل به همه‌گیری جهانی نشد و تعداد قربانیانش هم از چندصد نفر تجاوز نکرد. در عین حال از آن جایی که سندرم حاد تنفسی بود، ترس‌ها و احتیاط‌هایی را که در زمان کرونا تجربه کرده‌ایم به همراه داشت. روزنامه هنگ‌کنگ ایکانمیک تایمز زمانی در مورد ارتباط این بیماری با توسعه کار وانگ نوشت: «بزرگ‌ترین فرصتی که در اختیار وانگ قرار گرفت دقیقاً هم‌زمان با شیوع بیماری سارس بود. صنعت حمل‌ونقل هوایی به دلیل ترس از شیوع این بیماری که از چین آغاز شده بود، به شدت آسیب دید اما وانگ توانست در همان موقعیت مجوز برای استفاده از پروازهای چارتر را

گمان می‌کردیم که یک ساختار تازه برای بخشی از تجارتمان بهتر جواب می‌دهد برای همین به سرعت سازمان اصلی را به واحدهای تجاری مختلفی تقسیم کردیم. تحت این ساختار افراد گمان کردند که اگر برای کسب سهم بیشتری از منابع سازمان با هم رقابت کنند، واحدشان عملکرد بهتری خواهد داشت. آن‌ها هم‌افزایی بالقوه‌ای را که به‌اشتراک‌گذاری منابع داشت نادیده گرفتند و نتیجه افزایش هزینه‌ها و کاهش قابلیت‌های حرفه‌ای بود

من پشیمانی را به چشم شکست نمی بینم. اگر پیشرفت کنیم و افسوس را به نقطه قوت تبدیل کنیم می توانم تبدیل به بزرگترین محرک رشد یک شرکت شود. اگر در چاله نمی افتادیم هرگز نمی توانستیم این قابلیت ها را در خودمان به وجود آوریم.

رهبران آسیایی و غربی محصول محیط اطراف خود هستند. آن ها توانایی های مناسب برای دوام آوردن در خانه خود را به دست می آورند. اما قابلیت بقادر یک محیط به این معنا نیست که الزاماتی توانی در یک محیط دیگر هم دوام بیاوری. کارآفرینان موفق غربی شاید در چین توفیقی به دست نیاورند و مدلی که در چین جواب می دهد هم الزامات قرار نیست در غرب به نتیجه برسد

شاید در چین توفیقی به دست نیاورند و مدلی که در چین جواب می دهد هم الزامات قرار نیست در غرب به نتیجه برسد. بنابراین اگر شرکتی بنای بین المللی شدن دارد باید خودش را با محیط عملیاتی اطرافش وفق دهد و از آن بهره بگیرد تا خودش را بالا بکشد و تبدیل به بازیگری قوی در صنعت خود شود.

مدیریت اختیاری و مدیریت قانون محور هر یک مزایای خود را دارند. کلید، فهم این موضوع است که در مراحل مختلف رشد شرکت کدام یک اهمیت بیشتری دارند. من هم می خواهم مکانیسمی برای مدیریت شرکت داشته باشم اما دست آخر برای اینکه آن مکانیسم جواب دهد لازم است که آدم ها به آن احترام بگذارند.

■ از مدیریت شرکت در دوران پاندمی کووید-۱۹ چه آموختید؟

در زمان های سخت باید فعال تر باشیم. در آغاز همه گیری ما تمامی منابع خود را برای کمک به مهار ویروس بسیج کردیم. به عنوان مثال هواپیماهایمان را از شمال، جنوب، شرق و غرب چین گرد آوردیم تا علی رغم هزینه بالای پروازهای خالی، تجهیزات را به صورت هوایی منتقل کنیم. همچنین برای اینکه کارمندانمان را به ماندن بر سر کارهای خود در مناطق تحت تاثیر ویروس تشویق کنیم، یارانه هایی برای آن ها در نظر گرفتیم. برای گرفتن چنین تصمیماتی این باور لازم است که باید دست به کار شوید، باید به خاطر منفعت جامعه هم که شده برای چنین موقعیت هایی آمادگی داشته باشید.

■ به نظرتان بزرگترین چالش پیش روی رهبران کسب و کار در آینده چیست؟

غول های تکنولوژی مانند علی بابا و جی دی و آمازون در بسیاری از حوزه ها دست پیش را دارند چون کنترل جریان کسب و کار، کالا و سرمایه در اختیار آن ها است. آن ها نه تنها در صنعت خودشان یکه تازی می کنند بلکه در سایر صنایع هم رقابت به وجود می آورند. چالش پیش روی شرکت های سنتی یافتن موقعیتی برای شکستن انحصار بازار توسط این غول ها است. اگر شرکتی بتواند خودش را در مقابل چنین رقاباتی حفظ کند، به این معنا است که واقعا توانایی های فنی، حرفه ای و حکمرانی خود را به سطح بالاتری رسانده است.

■ اگر بخواهید به نسل بعدی مدیرعاملان آسیایی نصیحتی کنید، آن نصیحت چیست؟
اگر فقط یک نصیحت به آن ها داشته باشم این است که کسب و کارتان را آگاهانه اداره کنید. ■

است که بتواند ارزش های ضروری (یعنی رسیدن به هدف) خلق کند. اگر شرکتی یا چشم پوشی از هدفش تنها بر روی نتیجه متمرکز شود، تلاش های بی فایده خواهند بود.

■ با نگاهی به تجربیات گذشته تان فکر می کنید چه عواملی باعث شدند که اس اف از رقبا پیشی بگیرد؟

اول اینکه ما موقعیتمان را بازتعریف و مسیر درست را انتخاب کردیم. اس اف کارش را به عنوان یک شرکت تحویل کالای اکسپرس آغاز کرد. سال ۲۰۱۷ شروع به تغییر کردیم، در حوزه تکنولوژی سرمایه گذاری کردیم و یک زنجیره کالای هوشمند به وجود آوردیم. حتی اگر موقعیت و جهت صحیح را درک کرده باشیم به این معنا نیست که تمام قابلیت های لازم را در اختیار داریم. برای همین، قدم دومی که برداشتیم این بود که مکانیسم های پشتیبانی خودمان شامل مدل سازمانی، استعداد و توانایی ها و فرهنگ شرکتی و مدل های تشویقی مان را تنظیم کنیم.

سوم اینکه ما شرکت های تازه به وجود آوردیم، شرکت هایی مانند هید باکس، اس اف راش و اس اف مپ و به موازات آن هم پدید آوردن گروهی از رهبران کسب و کار بود. همه این کنش ها از جانب بازار سرمایه با استقبال روبه رو شد.

■ در مسیر تحول و سازمان دهی مجدد با چه چالش هایی روبه رو شدید؟ کدام یک از تجربه های تان را می توانید با ما به اشتراک بگذارید؟

دوام آوردنمان. در طی این پروسه بود که مسائلمان را پیدا کردیم، راه هایی برای حل آن ها یافتیم و به مرور خودمان را از پرتگاه بالا کشیدیم و قابلیت های تازه ای را کسب کردیم.

در آن زمان گمان می کردیم که یک ساختار تازه برای بخشی از تجارتمان بهتر جواب می دهد برای همین به سرعت سازمان اصلی را به واحدهای تجاری مختلفی تقسیم کردیم. تحت این ساختار افراد گمان کردند که اگر برای کسب سهم بیشتری از منابع سازمان با هم رقابت کنند، واحدشان عملکرد بهتری خواهد داشت. آن ها هم افزایشی بالقوه ای را که به اشتراک گذاری منابع داشت نادیده گرفتند و نتیجه افزایش هزینه ها و کاهش قابلیت های حرفه ای بود. بعدتر ما خودمان را دوباره سازمان دهی کردیم و استراتژی واحد با مدیریت مستقل اما منابع مشترک به وجود آوردیم.

■ در خصوص پروسه سازمان دهی دوباره هیچ موردی بود که از آن پشیمان شوید؟

من پشیمانی را به چشم شکست نمی بینم. اگر پیشرفت کنیم و افسوس را به نقطه قوت تبدیل کنیم می توانم تبدیل به بزرگترین محرک رشد یک شرکت شود. اگر در چاله نمی افتادیم هرگز نمی توانستیم این قابلیت ها را در خودمان به وجود آوریم.

■ برخی معتقدند که شرکت های چینی و آسیایی با الگویی نزدیک به شخصیت رهبران خود عمل می کنند در حالی که شرکت های غربی قوانین و مکانیسم اداره قدرتمندتری دارند. با این مقدمه به این نتیجه می رسند که رهبران آسیایی مایه اتحاد هستند و در عین حال سبب شکستندگی هم به شمار می روند. شما این موضوع را چگونه می بینید؟

رهبران آسیایی و غربی محصول محیط اطراف خود هستند. آن ها توانایی های مناسب برای دوام آوردن در خانه خود را به دست می آورند. اما قابلیت بقا در یک محیط به این معنا نیست که الزاماتی توانی در یک محیط دیگر هم دوام بیاوری. کارآفرینان موفق غربی





فرهنگ خودتان را داشته باشید برتون پاتر



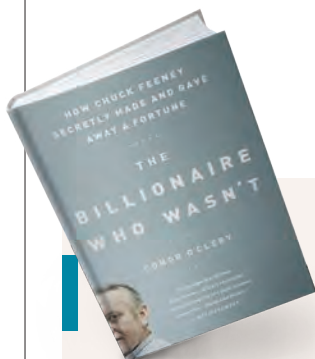
برتون پاتر متخصص فرهنگ شرکتی است، معلمی که اهمیت فرهنگ شرکت‌ها را تدریس می‌کند و برای رهبران روشن می‌کند که چگونه این فرهنگ را بشناسند و مدیریتش کنند. داشتن فرهنگی ساختارمند اهمیت بسیار دارد پس چرا رهبران بیشتری بر روی آن سرمایه‌گذاری نمی‌کنند؟ جواب ساده است: نمی‌دانند از کجا شروع کنند. فرهنگ امری نامرئی و ناخودآگاه است، بنابراین مسائل مربوط به آن معمولاً بدون اینکه به چشم مدیران بیاید روی هم تلنبار می‌شوند. در کتاب «فرهنگ خودتان را داشته باشید» نویسنده لایه‌های فرهنگ شرکتی را دانه به دانه جدا می‌کند تا برای رهبران گام‌هایی عملیاتی تعریف کند و ابزارهایی که با استفاده از آن‌ها بتوانند شرکتشان را تعریف و ارائه کنند. این کار با کمک بیش از ۵۰ مصاحبه با رهبرانی از سراسر دنیا انجام شده تا به خوانندگان بیاموزد عواقب حاصل از تصمیم‌های خوب و بد برای فرهنگ شرکت را درک کنند، فهرستی از کارهای لازم برای تقویت فرهنگ شرکت و کسب‌وکار تهیه کنند و برای تغییرات ناگزیر در راستای کار قابل انعطاف و کار از دور در شرکت‌ها آماده شوند.



تنها پارانویدها نجات می‌یابند اندی گرو



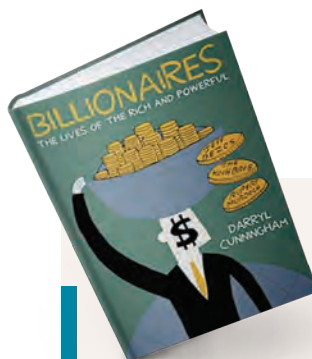
اندی گرو موسس و مدیرعامل سابق شرکت اینتل است، شرکتی که تبدیل به بزرگ‌ترین تولیدکننده چیپ‌های کامپیوتری در دنیا شد. گرو در این کتاب استراتژی‌اش برای موفقیت را به اشتراک می‌گذارد و در این مسیر خواننده را با خود به عمق سازوکار یک شرکت عظیم می‌برد. در زمان رهبری اندی گرو، اینتل تبدیل به بزرگ‌ترین شرکت چیپ‌سازی شد و یکی از ستودنی‌ترین شرکت‌ها در سراسر دنیا. در کتاب «تنها پارانویدها نجات می‌یابند»، او استراتژی‌اش را برای تخمین زدن آن کابوسی روایت می‌کند که هر رهبری از آن وحشت دارد: وقتی تغییرات وسیعی رخ می‌دهد و شرکت باید یک‌شبه خودش را با آن‌ها منطبق کند و یا تن به سقوط دهد. گرو به چنین لحظه‌ای نام «نقطه انعطاف‌پذیری استراتژیک» می‌دهد. وقتی این نقطه از راه می‌رسد، قوانین معمول کسب و کار را باید دور انداخت و در عین حال به درستی مدیریت کرد. نقطه انعطاف‌پذیری استراتژیک می‌تواند فرصتی برای از آن خود کردن بازار باشد و ظهوری قوی‌تر از همیشه.



میلیاردری که نبود کانر اوکلری



این کتاب شرح زندگی حیرتانگیز یک تاجر اهل نیوجرسی است که بی‌سروصدا ۱۰ میلیارد از دارایی‌اش را داد و خودش در وضعیتی متوسط زندگی کرد، کسی که به جنبش «تا زنده‌ای هدیه کن» باور داشت. کانر اوکلری داستان زندگی چاک فیینی را در این کتاب روایت می‌کند، کسی که با نام «جیمز باند دنیای انسان‌دوستی» شناخته می‌شود. او که در خانواده‌ای کارگری از تبار ایرلندی-آمریکایی در دوران رکود متولد شده بود پس از بازگشتش از جنگ کره توانست از طریق تاسیس فروشگاه‌های خرده‌فروشی اجناس بدون مالیات به ثروت برسد. سال ۱۹۸۸ نام او در نشریه فوربز به عنوان بیست و چهارمین آمریکایی ثروتمند درج شد. کمتر از ۱۰ سال بعد شگفتی‌سازی او از نوعی دیگر شد. او که تا آن موقع تمام سود پولش را به بنیاد خیریه‌اش منتقل کرده بود از دنیای تجارت کناره گرفت و به تاسیس بیمارستان‌ها و دانشگاه‌هایی در سراسر آمریکا و حتی استرالیا پرداخت. تاثیر او بود که بعدتر کسانی مانند وارن بافت و بیل گیتس را به این سمت کشاند که عهد ببندند در زمان حیاتشان بخش قابل توجهی از ثروتی را که دارند صرف امور خیریه کنند.



میلیاردرها داریل کانینگهام



داریل کانینگهام در کتاب «میلیاردرها» تحلیلی روشن از ریشه‌ها و تحولات ایدئولوژیک چهار بازیکر کلیدی در بخش خصوصی آمریکا ارائه می‌دهد: جف بزوس، مدیرعامل و موسس آمازون، روبرت مرداک، غول رسانه‌ای، و چارلز و دیوی کوک، سلاطین نفت و گاز. آنچه در این کتاب نمایان می‌شود نقدی است ضروری بر کاپیتالیسم آمریکایی و قدرت افراد حقیقی برای اثرگذاری فسادآمیز بر روند تصمیم‌گیری، کمپین‌های سیاسی و مبارزات اجتماعی. کانینگهام بر روی یک سوال هسته‌ای تمرکز می‌کند: دنیا تا کی می‌تواند گروهی اندک از برگزیدگان داشته باشد که دست به تخریب منابع جهانی می‌زنند و نفوذ سیاسی بی‌چون‌وچرای بر زندگی ما دارند؟ پاسخ‌های او به این پرسش برخاسته از تحقیق، دلیل آوردن بر مبنای خرد جمعی و یک زبان طنز زیرکانه است. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه بازار آزاد بدون قید و شرط درست خلاف جهت سلامت سیاره ما و نیازهای آسیب‌پذیرترین گروه‌های مردم عمل می‌کند.

تجربه

[این صفحه‌ها به مرور تجربیات کار آفرینی می‌پردازد.]

درس‌های شیو نادار از دنیای کسب‌وکار

واقعیت‌هایی که آموختم

تنها پارانوئیدها نجات می‌یابند

من پر از ترس هستم اما هرگز بر اساس ترس دست به عمل نمی‌زنم. کتاب «تنها پارانوئیدها نجات می‌یابند»، نوشته اندرو گروو بسیار به حس من نزدیک است. باور من همیشه این بوده که آدم پارانوئید هدفش را رسیدن به بهترین‌ها می‌گذارد اما برای بدترین حالت‌ها آماده است. آدم باید بتواند بحران‌هایی را که کسب و کارش را به چالش می‌کشند شناسایی کند. ■

شرکت HCL یک شرکت خدمات فناوری اطلاعات است که در زمینه مشاوره مدیریت و مشاوره اطلاعاتی فعالیت دارد. موسس و مدیرعامل این شرکت، شیو نادار یکی از ثروتمندترین‌های هند و جهان است. او در مطلبی که برای سایت بیزینس تودی نوشته گوشه‌ای از شیوه مدیریتی و باورهایش در حوزه کسب و کار را هم به نمایش گذاشته. درس‌هایی که به گفته او بخشی از واقعیت‌های کارآفرینی را به تصویر می‌کشند و به صورت ویژه برای تازه‌واردان در دنیای کسب‌وکار مفید هستند. آنچه در این بخش می‌خوانید ترجمه بخشی از این مطلب است.

زهر اچوپانکاره

دبیر بخش تجربه

من همیشه بر این باور بوده‌ام که کارآفرینی یک وضعیت ذهنی است. وضعیتی که در آن باید منعطف، هوشیار، تهاجمی، الهامبخش و مثبت باشید و از هر افتادنی به عنوان موقعیتی برای آموختن و بازگشت به جایی که بودید استفاده کنید. سفر من در مسیر ساخت HCL یک چرخ و فلک‌سواری تمام‌عیار بود که بالا و پایین‌های خودش را داشت، عقب‌نشینی‌ها و موقعیت‌های آموزشی‌اش را داشت و البته کلی هم خوش گذشت. من این حمایت را روایت می‌کنم تا هر کسی که این نوشته را می‌خواند بتواند با موقعیت‌های موجود در زندگی واقعی ارتباط بگیرد؛ چیزی که به نظرم به درد کارآفرینان جوان می‌خورد.

تقسیم کار کنید، منعطف باشید

اکثر کارآفرینان در خلق و استفاده از قابلیت‌های موجودشان اشتباه می‌کنند. ما از همان ابتدای کار اطمینان حاصل می‌کنیم که آن کسانی را داریم که می‌توانیم کار را با آن‌ها تقسیم کنیم. برای همین بود که حتی قبل از اینکه فضای فیزیکی دفترمان را تهیه کنیم، ساختار سازمانی را مشخص کردیم. یک بار در اوایل کار شرکت که برای وام اقدام کردیم من با وجود کوچکی شرکت به خاطر سمت یعنی مدیر شرکت در جلسه با مدیر بانک برای اعطای وام حضور داشتم اما پس از آن جلسه رفتم و کار انجام امور قانونی و امضای اسناد را به همکار دیگرم سپردم. وسعت قابلیت ما حاصل حضور شرکا و مدیرانی بود که استخدام کردیم. شما یک نفر هستید و به عنوان یک فرد میزان مشخصی از کار را می‌توانید انجام دهید بنابراین لازم است که کار را میان اعضای تیم تقسیم کنید.

موقعیت‌ها را دریابید، خودتان را دوباره کشف کنید

اقتصاد آمریکا در اوایل ۲۰۰۱ دچار رکود شد و بازار بورس سقوط کرد. آن زمان نزدیک به ۷۵ درصد از درآمد ما از ایالات متحده بود. در گوشه‌ای غیر افتاده بودیم و هیچ چاره‌ای نداشتیم جز اینکه در پی موقعیت‌های تازه باشیم و قدم بعدی‌مان را خلق کنیم. آن زمان شرکت ما یک سری مشتری ثابت در حوزه مراقبت سلامت و فضاوردی داشت. توانایی ما در به‌کارگیری مهارتمان در حوزه ساخت‌افزار، نرم‌افزار و شبکه، بازاری کاملاً جدید و به دنبال آن درآمدهای تازه برایمان به ارمغان آورد. ما به صورت آگاهانه شروع به ساخت ابزارها، روندها و صلاحیت‌های تازه کردیم. حالا حوزه مهندسی و خدمات تحقیق و توسعه از HCL یکی از ستون‌های اصلی کار ما است.





سه میلیارد در تلاش برای پیشی گرفتن در صنعت فضاوردی جنگ ستارگان

فضا درآمد کسب کند.» چون او و ایلان ماسک می‌خواهند مرزهای بشریت را فراتر ببرند. در مقابل برگرمی گوید که برای ایلان ماسک احتمالاً رقابت برانسون-بزوس در حد یک برنامه سرگرم‌کننده جانبی است. شرکت اسپیس ایکس همین حالا هم بیش از ۱۰۰ برنامه موفق فضایی اجرا کرده و فضانوردان را به خارج از جو فرستاده است.

ماسک که به تازگی ۵۰ ساله شده است خیلی علنی تردید خود را نسبت به برنامه بزوس اعلام کرده است. او یک بار نوشت: «احتمال اینکه ماسک‌های تک‌شاخی را کشف کنیم که توی شعله‌ها می‌رقصند از احتمال اینکه بلو اورجین (شرکت فضایی متعلق به بزوس) بتواند وارد ایستگاه فضایی ششود بیشتر است.» با این حال منابع نزدیک به او می‌گویند که حس رقابت او در مورد بزوس از این حرف‌ها بیشتر است. نویسنده دیگر به نام آسلی ونس می‌گوید: «بزرگ‌ترین تنش میان ایلان و جف است.»

زخم‌زبان‌های بزوس معروفاند. مثل سال ۲۰۱۵ و زمانی که راکت ماسک سرانجام توانست به صورت عمودی فرود آید او در توئیتر خطاب به ماسک نوشت: «به جمع ما خوش آمدی.» که معنایش این بود که بزوس اول موفق به این کار شده است. ماسک که همیشه حرف آخر را می‌زند با توییتهای مانند خود بزوس جوابش را داد: «البته مهم است که تفاوت میان "فضا" و "مدار زمین" را بدانیم.» توییت او به این اشاره داشت که راکت‌های او در مدار زمین قرار می‌گرفتند در حالی که به زحمت می‌شد گفت بلو اورجین به فضا وارد شده است. ونس می‌گوید: «آن‌ها از هم دل خوشی ندارند. ایلان از بزوس خوشش نمی‌آید. فکر می‌کنم به نظرش بزوس حوصله‌سربر است.» و حالا برانسون که همیشه عاشق نمایش دادن بوده، دارد حواس بقیه را از این نبرد پرت می‌کند. از اوایل قرن بیست و یکم ماسک، بزوس و برانسون روی هم رفته میلیاردها دلار صرف دنبال

ایلان ماسک، چارلز برانسون و جف بزوس در دو چیز بیشترین اشتراک را دارند: هر سه از ثروتمندترین ساکنان زمین هستند و هر سه رویای فضا در سر دارند. چندی پیش برنامه سفر فضایی جف بزوس، برادرش و یک مشتری ناشناس میلیاردر به فضا خبرساز شد. این اقدام جف بزوس گام بلندی بود در راستای نبردی که با دو رقیبش دارد: چه کسی می‌تواند فضا را فتح کند؟ رسانه‌ها خبر سفر فضایی جف بزوس را پوشش گسترده‌ای دادند. در این میان نشریه نیویورک پست نگاهی انداخته است به جنگی که میان این سه میلیارد در حوزه رقابت فضایی وجود دارد. بخش‌های عمده‌ای از آنچه در این بخش می‌خوانید برگرفته از همان مطلب است.

سوخت موشک نیست که آتش مسابقه فضایی میان ایلان ماسک، ریچارد برانسون و جف بزوس را داغ‌تر می‌کند. شتاب‌دهنده اصلی این رقابت «دست پیش گرفتن» است. برد استون نویسنده کتاب «جف بزوس و اختراع یک امپراتوری جهانی» گفته است: «خودمحموری در این میان نقش اساسی بازی می‌کند. این سه نفر از آیکون‌های کارآفرینی هستند و همگی به بردن عادت کرده‌اند. جف عادت ندارد دوم یا سوم شود. ایلان اهل قمار است. بارها سر همه چیز دست به ریسک زده است.» روز ۱۰ ژوئن پس از اینکه بزوس ۵۷ ساله اعلام کرد که همراه با یک میلیارد در ۲۸ میلیارد دلار پرداخت کرده، در پنجاه و دومین سالگرد فرستادن آپولو ۱۱ به ایستگاه فضایی، به فضا خواهد رفت. روز ۱۱ ژوئن گزارش‌هایی رسید مبنی بر اینکه برانسون ۷۰ ساله هم با برنامه‌ریزی سفر فضایی دارد نور صحنه را از بزوس می‌ریابد.

اریک برگر، نویسنده کتاب «پرتاب موشک» می‌گوید: «برای جف بزوس مایه سرشکستگی است که بر روی چیزی ۲۰ سال کار کند و بعد در رده دوم بعد از برانسون قرار بگیرد. فکر می‌کنم او به برانسون به عنوان کسی نگاه می‌کند که احتمالاً می‌خواهد برای گسترش امپراتوری ویرجین از

شتاب‌دهنده اصلی این رقابت «دست‌پیش‌گرفتن» است. برد استون نویسنده کتاب «جف بزوس و اختراع یک امپراتوری جهانی» گفته است: «خودمحوری در این میان نقش اساسی بازی می‌کند. این سه نفر از آیکون‌های کارآفرینی هستند و همگی به بردن عادت کرده‌اند. جف عادت ندارد دوم یا سوم شود. ایلان اهل قمار است. بارها سر همه چیز دست به ریسک زده است.»



بلو اوریجین، متعلق به جف بزوس



گالکتیک متعلق به ریچارد برانسون

مهم‌تری هم به خاطر این باور که کارگران در زیرمجموعه امپراتوری آمزون با شرایط سخت کاری دست و پنجه نرم می‌کنند. برای همین است که در میان کسانی که می‌خواهند او دیگر به زمین بازنگردد کسانی هم نوشته‌اند: «بزوس باید برای بازگشت به زمین کار کند.»

برانسون سال ۲۰۰۴ به زمین بازی فضایی وارد شده است. شرکت او ویرجین گالکتیک لیست انتظاری ۶۵۰ نفره دارد که بنا به برخی از گزارش‌ها نام‌هایی چون لئوناردو دی کاپریو، ریانا، کیتی پری و کیت وینسلت در میان آن‌ها دیده می‌شود. هر یک از این نفرات بابت یک پرواز ۲ ساعته و ۵ دقیقه زیر مداری ۲۵۰ هزار دلار خواهند پرداخت. پرواز زیرمداری به آن دسته از پروازهای فضایی گفته می‌شود که در آن‌ها، با آنکه سفینه فضایی (با موشک) به فضای بیرونی می‌رسد، اما مسیر پرواز آن، با ورود دوباره به جو یا آن سطح گرانشی (مثلاً سطح زمین) که از آن رانندگی شده، متمایل می‌شود به طوری که آن موشک یا جسم در حال پرواز یک دور مداری کامل را نمی‌پیماید.

حسادت در مقیاس بزرگ

برگر می‌گوید: «برانسون فضا را پاسخی به آینده بشریت نمی‌بیند. او خیلی ساده فقط علاقه‌مند به حوزه تورسم فضایی است.» برای برانسون سفر ماه آینده به فضا فقط به خاطر درآمدن جلوی بزوس نیست. او این کار را راهی برای جلب توجه و تحت تاثیر قرار دادن مشتریان می‌بیند. البته این‌جا هم بزوس یک برگ برنده دارد. داگلاس مسیر که ماجرای سفر برانسون در مقابله با بزوس را خبری کرد، می‌گوید: «ویرجین گالکتیک سال‌هاست که می‌گوید نخستین خط فضایی دنیا است. اینکه بزوس با یک مشتری واقعی که ۲۸ میلیون دلار هم پرداخت می‌کند به این سفر برود، این ادعا را به چالش می‌کشد.» برانسون همیشه به داشتن روحیه ماجراجویانه‌اش افتخار کرده است. اگر بزوس به عنوان ضدقهرمان فیلم‌های باند شناخته می‌شود، برانسون اما یادآور خود جیمز باند است. او یک بار سوار بر یک ماشین آبی - خاکی از کانال انگلیس گذشت در حالی که تاکسیدو بر تن داشت. زمانی که خط تولید نوشیدنی ویرجین کولا را رانندگی کرد خودش سوار بر تانک وارد میدان تایمز شد. معروف است که این سه مرد وقتی یکی‌شان در انتظار عمومی به موفقیتی می‌رسد بسیار حسادت می‌کنند. برگر می‌گوید: «بزوس نسبت به تمامی آن قراردادهای فدرال که ایلان ماسک و شرکت اسپیس ایکس متعقد کرده‌اند حسادت می‌کند.» قراردادهای بسیار سودآوری که شامل ساخت قطعات ماهواره و فضاپیما می‌شود. او بابت این موفقیت‌های رقیب عمیقاً ناراحت می‌شود. سال ۲۰۱۷ و پس از آنکه ماسک یک معافیت مالیاتی به ارزش ۱٫۳ میلیارد دلار بابت استقرار کارخانه باتری‌سازی‌اش در نوادا گرفت، بزوس ایمیلی به کارمندان کلیدی شرکتش فرستاد و در آن پرسید: «چرا ایلان ماسک این قدرت را دارد که چنین مشوق‌های بزرگ دولتی‌ای دریافت کند و ما نداریم؟» در مقابل ماسک هم وقتی در جایی شکست می‌خورد عصبانی می‌شود. یکی از منابع نزدیک به او می‌گوید: «اسپیس ایکس یک مناقصه دولتی با نیروی هوایی آمریکا را از دست داد و شنیدیم که ماسک تلاقی‌اش را سر کارمندانش در بخش ارتباط با دولت درآورد.»

به نظر می‌رسد که دنیا به لطف بلندپروازی‌ها و البته حسادت‌های سه نفر از ثروتمندترین ساکنانش دارد خطرات دوران جنگ ستارگان میان شوروی و آمریکا را بازسازی می‌کند. اگر قبلاً صحبت از نبرد بر سر قدرت سیاسی و ایدئولوژیک میان دو دولت بود، حالا پول‌های شخصی و قدرت‌طلبی تاجران است که دارد بر آتش یک جنگ ستارگان دیگر می‌دمد. ■



اسپیس ایکس، متعلق به ایلان ماسک

کردن رویاهای فضایی‌شان کرده‌اند.

ماسک، مدیرعامل متولد آفریقای جنوبی تسلا می‌خواهد با موشک‌های اسپیس ایکس مریخ را تصرف کند و حتی ادعا می‌کند که دلش می‌خواهد بر روی سیاره سرخ بمیرد. او سال ۲۰۰۲ اسپیس ایکس را تاسیس کرد. نخستین پرواز با سرنشین این شرکت سال گذشته به فضا فرستاده شد و نخستین راکت غیردولتی بود که سرنشینانش را به ایستگاه فضایی رساند. دومین پرواز مشابه شرکت ماه مارس امسال پرواز کرد. هم‌زمان نسخه‌های آزمایشی برای رسیدن به مریخ در حال آزمایش هستند.

در حال حاضر ایلان ماسک دومین فرد ثروتمند آمریکا پس از جف بزوس است. این دو نفر در اشتیاق برای ایجاد اجتماعات فضایی شبیه به هم هستند؛ برای بزوس این آرزو در ایجاد یک سکونت‌گاه شناور است، جایی که به دور زمین می‌گردد و آدم‌ها در آن‌جا کار و زندگی می‌کنند. با این حال هدف کوتاه‌مدت او این است که مردم را به مرز فضای لایتناهی برساند و از طریق شرکتش بلو اوریجین چند دقیقه‌ای هم شده مسافران را با بی‌وزنی و نمایی از کره زمین آشنا کند.

نبرد مغلوبه‌محبوبیت

ایلان ماسک چهره شناخته‌شده‌ای است اما این شهرت تنها به خاطر ثروت و جایگاهش در دنیای تجارت و تکنولوژی نیست. او در سریال‌های تلویزیونی حاضر شده، در شبکه SNL که برنامه‌های طنز سیاسی دارد حضور دارد، و با مزه است؛ همه چیزهایی که از عهده بزوس برنمی‌آید. جف بزوس چهره محبوبی نیست. یکی از نمونه‌های بارزش اتفاقی است که پس از اعلام سفر او به فضا افتاد. پس از اعلام این خبر بود که یک نفر کمپین آنلاینی به راه انداخت که مطالبه اصلی‌اش این بود: نگذارید بزوس به زمین بازگردد. بیش از ۱۰۰ هزار نفر این نامه را امضا کرده‌اند. مارک آر ویتینگتون، نویسنده کتاب «چرا آمریکا می‌خواهد به ماه برگردد» می‌گوید: «بزوس مشکل برندینگ دارد. خیلی‌ها از او خوششان نمی‌آید... او را با ضدقهرمان فیلم‌های جیمز باند مقایسه کرده‌اند.» بخش مهمی از این حس منفی در قبال بزوس بابت به تعطیلی کشتان برخی کسب‌کارهای خرد مانند کتاب‌فروشی‌های مستقل است که سال‌هاست توان رقابت با آمزون را از دست داده‌اند، بخش



سهام کوکاکولا و داستانی که راست نبود

رونالدو ستاره فوتبال است نه وال استریت

این لغت‌ها سپس به صورت رسمی به دیکشنری آکسفورد افزوده می‌شوند. لغت پس‌حقیقت این‌طور وصف شده است: «مربوط یا دال بر شرایطی که در آن واقعیت‌های عینی به نسبت احساسات و اعتقادات شخصی، تاثیر کمتری در شکل‌دهی به افکار عمومی دارند.» این اصطلاح در جریان referendum بر گزیت در بریتانیا و در طول دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ در آمریکا برجسته شد. اما (جدا از این دو مثال خاص) هر روزی موجی از ادعاهای بدون پشتوانه توسط افراد مختلفی مطرح می‌شوند که برجسته شدن آن‌ها به شکل‌گیری سیاست‌ها و افکار عمومی کمک می‌کند. به عنوان مثال در طول پاندمی یک سال گذشته همه ما به حرف کسانی که هیچ سابقه پزشکی نداشته‌اند گوش کرده‌ایم که در مورد بحران سلامت چه نظری دارند. متأسفانه اظهار نظرهای آن‌ها به صورت مرتب بر روی روند تصمیم‌گیری‌ها تاثیر داشته است.

در عرصه تازه رسانه‌ها (شبکه‌های اجتماعی)، حقیقت ممکن است آگاهانه و از قصد مورد دستکاری قرار بگیرد و اطلاعات غلط تبدیل به حوزه‌ای در حال رشد شده است. مهم‌تر اینکه ما، به عنوان مخاطبان این اطلاعات، به صورت طبیعی برای پذیرش «مستندات» برنامه‌ریزی شده‌ایم که باورهای پیشینی ما را تصدیق می‌کنند (به این حالت سوگیری در تایید می‌گویند) و بحث‌های مخالف را نادیده می‌گیریم. این پدیده بر تک‌تک افراد و کسب‌وکارها تاثیر می‌گذارد و این قابلیت را دارد که دموکراسی را در معرض خطر قرار دهد.

تیتراهای گمراه‌کننده

با توجه به موقعیت کریستیانو رونالدو و وسعت مخاطبانش در شبکه‌های اجتماعی، بسیار احتمال دارد که عمل او در جابه‌جا کردن

«پیش از مراسم افتتاحیه مسابقات فوتبال یورو ۲۰۲۰ در پرتغال، کریستیانو رونالدو داشت برای کنفرانس خبری پیش از مسابقه آماده می‌شد. دو دقیقه قبل از شروع نشست خبری فوق ستاره تیم یوونتوس دو بطری کوکاکولا را که مقابلش گذاشته شده بود کنار گذاشت و با روی خندان خطاب به روزنامه‌نگاران گفت: «گوا (آب)» تقریباً یک روز پس از این ماجرا بود که حتی آن‌ها که به فوتبال علاقه‌ای ندارند در خبرها خواندند و دیدند که ارزش سهام کوکاکولا به خاطر حرکت ستاره تیم پرتغال میلیاردی دلار افت کرده است. بحث‌ها بر روی تاثیر سلبریتی‌ها بر حوزه‌های مختلف از جمله بازار بورس داغ شد. این خبر از آن دسته خبرهای پرمخاطبی است که باور کردنش هم آسان است و به اشتراک‌گذاری آن هم راحت‌تر. اما با باور کردن این خبر ما دچار چه اشتباهی شدیم؟ نونو فرناندز، نویسنده و استاد تمام رشته کسب‌وکار در مقاله‌ای که در نشریه فوربز منتشر کرد توضیح داده است که تیتراهایی که خبر از سقوط ارزش کوکاکولا در پی حرکت رونالدو می‌دادند در زمره اخبار جعلی قرار می‌گیرند، نوعی از خبرها که شاید حتی پشت آن‌ها غرضی هم نباشد اما دنیای پس‌حقیقت ذهن‌ها را آماده پذیرش آن‌ها می‌کند. خبرهایی که ممکن است به خاطر اشتباه افراد غیرمتخصص ناگهان تبدیل به تیترا یک رسانه‌ها شوند. فرناندز در مطلبش می‌گوید: «واکنش به این ژست باز یگوشانه از جمله چند مقاله خبری مبنی بر اینکه این اقدام رونالدو سبب ریزش ۴ میلیارد دلاری ارزش کوکاکولا در بازار شده است، نمایان‌گر یک مشکل اساسی است.» این مطلب ترجمه‌ای است از همان مقاله.

دنیای فراحقیقت

سال ۲۰۱۶ واژه سال لغت‌نامه آکسفورد «پس‌حقیقت» بود (دیکشنری آکسفورد از سال ۲۰۰۴ هر سال لغتی تازه ساخته شده را بر اساس میزان استفاده از آن به عنوان «لغت سال» اعلام می‌کند.

لغت «پس‌حقیقت» این‌طور وصف شده است: «مربوط یا دال بر شرایطی که در آن واقعیت‌های عینی به نسبت احساسات و اعتقادات شخصی، تاثیر کمتری در شکل‌دهی به افکار عمومی دارند.» این اصطلاح در جریان referendum بر گزیت در بریتانیا و در طول دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ در آمریکا برجسته شد

تنها چند ساعت پس از بازی افتتاحیه یورو ۲۰۲۰ موجی از مقالات در سراسر جهان ظاهر شدند که می‌گفتند بی‌علاقگی رونالدو به محصولات ناسالم کوکاکولا سبب شده تا این برند ۴ میلیارد دلار از ارزشش را از دست بدهد. انبوهی از نشریات تجاری به این فرضیه صدای بیشتری دادند و آن را تکرار کردند.



کوکاکولا این تاریخ از یک سال پیش تر اعلام شده بود. کوکاکولا زمانی اعلام بی‌سودی کرد که سودهای سهامداران پیش تر توزیع شده بود. البته واضح است که در تاریخی که سهام یک شرکت سوددهی‌اش را متوقف می‌کند به صورت طبیعی قیمت سهام هم بر مبنای تعداد سهم کمتر تنظیم می‌شود. در این مورد تاریخ سودهای از پیش توزیع شده کوکاکولا با نشست خبری رونالدو هم‌زمان شد. واقعیت آخر: از همان لحظه‌ای که رونالدو بطری‌ها را برداشت (۹:۴۳ دقیقه به وقت ساحل شرقی) تا انتهای روز کاری معاملاتی در وال استریت، ارزش سهام کوکاکولا تا ۰,۳۰ درصد بالا رفت و ۱,۳ میلیارد دلار به ارزش شرکت افزوده شد.



ارزش سهام کوکاکولا همان موقعی هم که رونالدو آن حرکت را انجام داد ۴ میلیارد دلار افت کرده بود. در عوض عوامل متعددی که هیچ ارتباطی با کریس رونالدو نداشتند این افت را توضیح می‌دهند. برای مثال ساعت ۹:۴۰ کل بازار سهام آمریکا به صورت حدافلی معامله می‌شد. سهام شرکت فورد موتورز بیش از ۲ میلیارد دلار افت کرده بود

بطری‌های کوکاکولا برای رساندن پیامی ضمنی انجام شده باشد. به هر حال تنها چند ساعت پس از بازی افتتاحیه یورو ۲۰۲۰ موجی از مقالات در سراسر جهان ظاهر شدند که می‌گفتند بی‌علاقگی رونالدو به محصولات ناسالم کوکاکولا سبب شده تا این برند ۴ میلیارد دلار از ارزشش را از دست بدهد. انبوهی از نشریات تجاری به این فرضیه صدای بیشتری دادند و آن را تکرار کردند. خیلی‌ها از روزنامه اسپانیایی مارکا که «داده‌های (کوکاکولا) از بازار بورس نیویورک را تحلیل کرده بود» نقل قول کردند. باقی منابع خیلی راحت و بدون اینکه زحمت استنادی به خود بدهند این حرف را تکرار کردند. برخی از اظهار نظرکنندگان به این نتیجه رسیدند که یک مرد از یک کشور به نسبت کوچک قدرت دارد که یک برند چندملیتی آمریکایی را نابود کند. بقیه به سراغ تمجید از قدرت تغییر ذائقه عمومی اینفلوئنسرها رفتند و این بحث را به میان کشیدند که شرکت‌های بیشتری باید در کمپین‌های بازاریابی‌شان نقش پررنگ‌تری به این چهره‌ها بدهند. با همه این احوال، بسیاری از این حدس و گمان‌ها بر اساس یک پیش‌فرض سست (اگر نگوئیم غلط) بنا شده بود. این واقعه اهمیت تفکر انتقادی را برای رهبران کسب‌وکار و مخاطبان اخبار مطرح می‌کند، به ویژه در این عصر.

چه عامل دیگری ارزش سهام را تغییر داد؟

درست است که رونالدو مقابل نمایندگان مطبوعات از نوشیدن کوکاکولایی که بر مبنای استراتژی تبلیغاتی روی میز مقابلش گذاشته شده بود خودداری کرد. این هم درست است که در زمان پایان یافتن نشست خبری ارزش کوکاکولا ۴ میلیارد دلار افت کرده بود. با این حال عوامل دیگری هم بودند که بر روی ارزش سهام این غول صنعت نوشیدنی تاثیر گذاشته بودند:

- ▲ کوکاکولا ۴,۳ میلیارد دلار سهم دارد و روز جمعه ۱۱ ژوئن با ارزش هر سهم ۵۶,۱۶ دلار بست (هم‌زمان با تعطیلی آخر هفته بازار بورس) و در آن زمان ارزش بازاری‌اش ۲۴۲ میلیارد دلار بود.
 - ▲ روز دوشنبه ۱۴ ژوئن کوکاکولا از ساعت ۹:۳۰ صبح به وقت ساحل شرقی آمریکا با ارزش سهمی کمتری کارش را از سر گرفت.
 - ▲ ساعت ۹:۴۰ صبح ارزش سهام شرکت ۵۵,۲۶ (۱,۶٪ کمتر) بود و ارزش بازاری‌اش ۲۳۸ میلیارد دلار یعنی ۴ میلیارد دلار کمتر از روز قبل.
 - ▲ کریستیانو رونالدو ساعت ۹:۴۳ صبح به وقت ساحل شرقی آمریکا بطری کوکاکولا را کنار گذاشت و گفت: «اگوآ».
- بنابراین ارزش سهام کوکاکولا همان موقعی هم که رونالدو آن حرکت را انجام داد ۴ میلیارد دلار افت کرده بود. در عوض عوامل متعددی که هیچ ارتباطی با کریس رونالدو نداشتند این افت را توضیح می‌دهند. برای مثال ساعت ۹:۴۰ کل بازار سهام آمریکا به صورت حدافلی معامله می‌شد. سهام شرکت فورد موتورز بیش از ۲ میلیارد دلار افت کرده بود. حرکات بورس معمولاً پیچیده‌تر از آن هستند که بشود آن‌ها را به تنها یک عامل گره زد. در عوض این بازار در برابر «حوادث گیج‌کننده» که به صورت هم‌زمان رخ می‌دهند و در ارتباط با هم هستند بیشتر آسیب‌پذیر است.

یک واقعیت دیگر: روز ۱۴ ژوئن سهام کوکاکولا تبدیل به ex-div- idend شد (بی‌سود، دوره‌ای که طی آن سود سهام را نمی‌دهند). درک این اصطلاحات فنی آسان است. وقتی شما مالک سهام شرکتی هستید در روزهای مشخصی این نوع سهام نصیبان می‌شود. در مورد

چرا باید اهمیت دهیم؟

چرا مسائل فراحقیقت باید بر ایمان اهمیت داشته باشند؟ چون که این موضوع آشکارا می‌تواند برای دنیای ورزش و بازار بورس برود و عواقب گسترده‌ای جدی‌تر از خدشه‌دار کردن کارنامه بورسی داشته باشد. اخبار جعلی و اطلاعات دستچین شده ممکن است از اشتباهات ساده افراد بدون تخصص نشئت گیرند. از طرفی ممکن است چنین اطلاعاتی از قصد و با آگاهی و به منظور گمراه کردن منتشر شوند. دروغ، به خصوص در شبکه‌های اجتماعی، خیلی سریع پخش می‌شود و این پتانسیل را دارد که رای دهندگان و رهبران کسب‌وکار را فریب دهد. چنین دروغ‌هایی می‌توانند برای توجیه نوع سیاست‌گذاری دولت به کار روند. برای همین خطر این خبرهای جعلی متوجه افراد، شرکت‌ها، جوامع و حتی دموکراسی می‌شود.

چه کاری از ما ساخته است؟

نخستین گام این است که بپذیریم این جهت‌گیری‌ها در ما وجود دارد. بعد باید بفهمیم این جهت‌گیری‌ها چگونه بر مشاهده اخبار تاثیر می‌گذارند. سرانجام اقداماتی روش‌شناختی هستند که می‌توانیم با استفاده از آن‌ها مطمئن شویم که در این دام‌ها گرفتار نمی‌شویم. برای شروع باید قبول کنیم که ما در دنیای پسا حقیقت زندگی می‌کنیم. نباید وقایع موردی را با داده اشتباه بگیریم. گاهی حتی داده‌های بزرگ‌مقیاس هم کافی نیستند چرا که مسئله کیفیت داده‌ها هم اهمیت دارد. داستان‌گویی ابزار مهمی است. یک داستان پرفراز و نشیب تلاش دارد تا تصویری واضح‌تر ارائه دهد. با این حال ما باید از خطر پذیرش تنها یک داستان به عنوان مدرک مستدل پرهیز کنیم. ■

در صدر میلیاردرها استفان بنسل، مدیرعامل شرکت مدرنا و اوگور شاهین، مدیرعامل شرکت بایون تک است که واکسن فایزر را تولید کرده. طبق گزارش اتحاد واکسن مردمی، هردو مدیرعامل حالا حدود ۴ میلیارد دلار ارزش دارند. این اتحادیه گروهی است متشکل از موسسه آکسفام، دفتر ایدز سازمان ملل، موسسه گلوبال جاستیس نو و سازمان عفو بین الملل.



۹ میلیارد جدید حاصل فروش واکسن های کووید-۱۹ عوارض جانبی

آنه ماریوت، مدیر سیاست سلامت آکسفام (یکی از بزرگترین سازمان های بین المللی امداد رسانی برای ریشه کن کردن فقر، گرسنگی و بی عدالتی) در بیانیه ای گفت: «تامین بودجه این واکسن ها با بودجه عمومی انجام شده و باید پیش و بیش از هر چیزی به نفع خیر جهانی مورد استفاده قرار گیرند نه فرصت منعت جویی شخصی.» این بیانیه در روزهای منتهی به برگزاری نشست گروه جی ۲۰ صادر شد. جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا از حامیان طرح تعلیق حق مالکیت معنوی واکسن ها است که به گفته موافقان به گسترش تدارکات جهانی و کم کردن شکاف واکسن میان کشورهای فقیر و غنی می انجامد. مخالفان طرح مانند آلمان این بحث را مطرح می کنند که محافظت از مالکیت معنوی برای حفظ نوآوری حیاتی است و برداشتن حق ثبت اختراع به خاطر وجود محدودیت در ظرفیت تولید و ناکافی بودن مواد اولیه تولید واکسن در عمل تفاوت معناری در میزان تولید واکسن ایجاد نخواهد کرد.

بر اساس اعلام سازمان بهداشت جهانی، ۸۷ درصد از دوزهای تولید شده واکسن به سمت کشورهای با درآمد بالا یا بالاتر از حد متوسط رفته است در حالی که کشورهای با درآمد پایین ۰.۲ درصد از واکسن سهم داشته اند. آلبرت بورلا، مدیرعامل فایزر در یکی از نشست های حوزه سلامت جی ۲۰ گفت که این شرکت در ۱۸ ماه آینده ۲ میلیارد دوز از واکسنش را در اختیار کشورهای با درآمد کم و متوسط قرار خواهد داد. انتظار می رود که فایزر تا پایان سال جاری به فروشی ۲۶ میلیارد دلاری برسد و سودی ۳۰ درصدی. بورلا از تصمیم کسب سود از محل واکسن دفاع کرد و گفت که شرکتش تمامی ریسک ها را پذیرفته و مبلغی در حدود ۲ میلیارد دلار بر روی تحقیق و توسعه واکسن سرمایه گذاری کرده است.

بایون تک که ۳۲۵ میلیون یورو از دولت آلمان برای پیشرفت واکسن دریافت کرده است گفته که متعهد به تامین واکسن به قیمت تمام شده برای کشورهای با درآمد پایین شده است. شرکت در توضیحش آورده است: «ما می دانیم که تا همه در امنیت نباشند، هیچ کس در امنیت نخواهد بود.» در توضیحی که این شرکت با بخش اقتصادی شبکه سی ان ان به اشتراک گذاشته است ذکر شده که پروسه پیچیده تولید و مدت زمان لازم برای ساخت کارخانه های تازه در زمره موانع اصلی در رشد موجودی جهانی واکسن است: «امتیاز اختراع از عوامل محدود کننده به شمار نمی رود.»

شرکت بایون تک در سه ماهه اول سال سودی بالغ بر ۱.۱ میلیارد دلار کسب کرد که بخش عمده آن حاصل فروش واکسن کووید-۱۹ بود. این شرکت در زمان مشابه در سال قبل ۵۳.۴ میلیون دلار ضرر داده بود. شرکت مدرنا در سه ماهه اول سال به سود ۱.۷ میلیارد دلاری رسید و رکورد پرمنفعت ترین سه ماهه مالی تاریخش را به ثبت رساند. ■

واکسن کووید-۱۹ پس از اوج گرفتن ارزش سهام شرکت های تولیدکننده آن، دست کم ۹ میلیارد تازه به فهرست میلیاردرها افزود. همین سبب شده است که بحث های اخلاقی و انسانی مربوط به واکسن و شکاف میان جهان غنی و ضعیف شدت بگیرد. سی ان ان در مطلبی نکاهی داشته است به سودهای هنگفتی که توسط شرکت های واکسن سازی و به خصوص مدیران عامل دو شرکت بایون تک و مدرنا کسب شده و انتقاداتی که به این نحوه کسب سود عنوان شده اند. نوشته زیر ترجمه بخش هایی از این مطلب است.

در صدر میلیاردر استفان بنسل، مدیرعامل شرکت مدرنا و اوگور شاهین، مدیرعامل شرکت بایون تک است که واکسن فایزر را تولید کرده. طبق گزارش اتحاد واکسن مردمی، هردو مدیرعامل حالا حدود ۴ میلیارد دلار ارزش دارند. این اتحادیه گروهی است متشکل از موسسه آکسفام، دفتر ایدز سازمان ملل، موسسه گلوبال جاستیس نو و سازمان عفو بین الملل.

مدیر ارشد شرکت CanSino Biologics چین و یکی از نخستین سرمایه گذاران در شرکت مدرنا هم با اوج گیری سود این شرکت بنا بر مدارک روی کاغذ تبدیل به میلیاردر شده است. از فوریه سال ۲۰۲۰ ارزش سهام مدرنا ۷۰۰ برابر رشد کرده است، این عدد برای شرکت بایون تک به ۶۰۰ درصد رسید. CanSino Biologics در همان زمان ذکر شده شاهد رشد ۴۴۰ درصدی سهامش بود. در ماه فوریه بود که مجوز استفاده از واکسن تک دوزی این شرکت در چین صادر شد. کسانی که کمپین اتحاد واکسن مردمی را راه انداخته اند می گویند این ۹ میلیارد در حالی در مجموع ثروتی به ارزش ۱۹.۳ میلیارد دلار دارند، مبلغی که برای اکسینه کردن ۷۸۰ میلیون نفر از ساکنان کشورهای کم درآمد کفایت می کند.

شرکت بایون تک در سه ماهه اول سال سودی بالغ بر ۱.۱ میلیارد دلار کسب کرد که بخش عمده آن حاصل فروش واکسن کووید-۱۹ بود. این شرکت در زمان مشابه در سال قبل ۵۳.۴ میلیون دلار ضرر داده بود. شرکت مدرنا در سه ماهه اول سال به سود ۱.۷ میلیارد دلاری رسید و رکورد پرمنفعت ترین سه ماهه مالی تاریخش را به ثبت رساند



..... آینده‌پژوهی

بار دیگر طالبان

با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و قدرت‌گیری طالبان
اوضاع منطقه به کدام سمت خواهد رفت؟



مدارهای الکترونیکی از دست رفته

چطور باید از زنجیره تأمین نیمه‌رساناها محافظت کرد؟



چاد باون

محقق ارشد مؤسسه اقتصاد
بین‌الملل پترسون

منبع: فارن افزر

چرا باید خواند:

فناوری یکی از

شاخه‌های مهم صنعت

و اقتصاد امروز است

وروندهای آینده این

حوزه برای فعالان

اقتصادی و صاحبان

کسب‌وکار اهمیت

زیادی دارد.

طی دوران همه‌گیری کووید-۱۹ تقاضا برای مدارهای نیمه‌رسانا، که قطعه اصلی تمام مدارهای الکترونیکی است، افزایش سرسام‌آوری داشت به این علت که بسیاری از مشاغل و خدمات ضروری به سمت فعالیت‌های آنلاین رفتند و کارکنان این کسب‌وکارها تجهیزات خانه‌های خود را برای انجام دورکاری به‌روز کردند. این شرایط ترکیب شد با وقفه در تأمین قطعات اصلی لوازم الکترونیکی و نتیجه این شده است که کمبود نیمه‌رسانا وخیم‌تر شود. در ماه سال جاری میلادی، زمان معطل ماندن برای تحویل سفارش قطعات نیمه‌رسانا تا ۱۸ هفته افزایش یافته است که چهار هفته بیشتر از اوج سفارش‌های قبلی بود. صدمه زنجیره تأمین این قطعات به طیفی از بخش‌های صنعتی و اقتصادی ضربه زده است. کارخانه‌های خودروسازی معطل مانده‌اند تا مدارهای قطعات نیمه‌رسانا تحویل داده شود تا آن‌ها را در خودروهایشان نصب کنند. سازندگان مایکروویو و یخچال و ماشین لباس‌شویی قادر نخواهند سفارش‌های خود را بگیرند. با توجه به موانعی که در زمینه صادرات بخش فناوری وجود دارد، زنجیره تأمین نیمه‌رساناها زیر ذره‌بین قرار گرفته است.

اما تأمین نیمه‌رساناها از خیلی قبل‌تر از همه‌گیری وپروس کرونا در خطر قرار گرفته بود و این وپروس فقط تاحدی مقصر کمبودهای کنونی است. یکی از مهم‌ترین عواملی که برای کمبود فعلی نیمه‌رساناها برشمرده می‌شود تغییر ناگهانی سیاست تجاری آمریکا است. در سال ۲۰۱۸، دولت ترامپ با توجه به دغدغه‌هایی که در زمینه امنیت ملی داشت یک جنگ تجاری و فناوری را با چین آغاز کرد که تمام زنجیره جهانی شده تأمین نیمه‌رساناها را تکان داد. این کار مایه آبروریزی بود و باعث شد که کمبود کنونی تأمین نیمه‌رسانا پیش بیاید و کسب‌وکارها و نیروی کار آمریکا صدمه ببینند. اکنون دولت بایدن باید برای سال‌های آینده قطعات متلاشی شده این حوزه را جمع و دوباره سرهم کند.

دولت بایدن در پنج ماه اول سرگرم انجام کارهای مقدماتی برای مقاوم‌تر کردن زنجیره تأمین نیمه‌رساناها بوده است. دولت بایدن با لغو سیاست‌های ملی گرایانه‌ای که ایالات متحده را در چنین آشفتگی‌ای مغروق ساخته بود، در همایش‌های مختلف با کشورهای ژاپن و کره جنوبی و اتحادیه اروپا به توافق رسیده است که در رسیدن به استراتژی جدیدی در تولید نیمه‌رساناها همکاری کند. واشنگتن و شرکای آن با ساختن مجموعه‌ای از اهداف جدید خود باید تلاش زیادی به خرج دهند تا به جزئیات این استراتژی دست پیدا کنند. فقط در این صورت است که آن‌ها قادر خواهند بود از امنیت ملی خود حفاظت کنند و از دریافتان در یک بحران اقتصادی دیگر اجتناب کنند.

تبدیل تجارت به جنگ

مشکل صنعت چندمیلیارددلاری نیمه‌رساناها آمریکا زمانی شروع شد که دولت ترامپ از آن برای ایزاری علیه شرکت «هوآوی» استفاده کرد، شرکت غول مخابراتی چینی و مصرف‌کننده بزرگ مدارهای الکترونیکی. سیاست‌گذاران غربی سال‌ها نگران این بودند که تجهیزات هوآوی در مقابل هک شدن سایبری آسیب‌پذیر باشد، بنابراین زیرساخت‌های حیاتی مخابراتی آن‌ها در معرض تهدید باشد. نگرانی بیشتر از این بابت بود که این شرکت به حزب کمونیست چین وابستگی نزدیک داشت و تجهیزات نسل پنجم اینترنت که این شرکت ارائه کرده بود به ایزاری برای جاسوسی از

رقبا تبدیل شود و این شرکت بتواند اطلاعات نظامی و ارتباطات حکومتی یا داده‌های بخش تجاری این کشور را سرقت کند.

در ژانویه سال ۲۰۱۹، وزارت دادگستری آمریکا شرکت هوآوی را به تقلب مالی و پول‌شویی و خیانت در امانت و ممانعت از اجرای عدالت و زیرپا گذاشتن تحریم‌ها متهم کرد. این پرونده روی کاغذ دارای موارد کوچکی بود که نگرانی زیادی بابت امنیت ملی و شبکه اینترنت نسل پنجم ایجاد نمی‌کرد اما شکی در این نبود که نظر دادستان‌ها به این موارد نیز جلب شده است. دولت ترامپ برخلاف معمول برای تنبیه شرکت هوآوی تحریم‌های مالی را انتخاب نکرد. در عوض، تجارت را به یک جنگ تبدیل کرد.

کابینه ترامپ فروش شرکت هوآوی را در داخل ایالات متحده محدود کرد و این کار را با ایجاد کنترل‌های صادراتی انجام داد که نوعی مانع ایجاد کردن برای واردات از هوآوی بود، به‌خصوص موانعی بر سر راه نیمه‌رساناها. دولت ترامپ روشی نادرست را در برابر زنجیره تأمین محصولی پیچیده قرار داده بود. تولید نیمه‌رساناها جدید یک فرایند چندمرحله‌ای است و حتی مدارهایی که در شرکت‌های آمریکایی ساخته می‌شود نیز در داخل ایالات متحده تولید نمی‌شوند. «کوالکام» و «نلوپیدا» دو شرکت بزرگ آمریکایی در حوزه فناوری‌اند که در صنعت نیمه‌رساناها پیشرو هستند اما غالباً مدارهای الکترونیکی و قطعات خود را در کارخانه‌هایی خارج از آمریکا می‌سازند، به‌خصوص در شرکت تولید نیمه‌رساناها تایوان که بزرگ‌ترین تولیدکننده پیمانکاری مدارهای الکترونیکی جهان است. چون قوانین آمریکا طوری طراحی شده است که صادرات از آمریکا را متوقف می‌کند، بخشنامه دولت ترامپ در سال ۲۰۱۹ نمی‌توانست در مورد مدارهای الکترونیکی‌ای که در خارج از آمریکا ساخته می‌شدند کاری بکند و عملاً این سیاست‌گذاری بی‌اثر و بی‌نتیجه شد.

محدودیت‌های صادرات وضع شده توسط آمریکا به تنهایی فایده‌ای نداشت و کار را بدتر کرد. شرکت‌های غیر آمریکایی که میزان زیادی مدار الکترونیکی درست می‌کردند هم به شرکت هوآوی اجازه دادند که شرکت‌های سازنده نیمه‌رساناها در آمریکا را کنار بگذارد و این شرکت بتواند تجهیزات مورد نیاز برای پیاده‌سازی شبکه‌های نسل پنجم خود را از کره جنوبی و ژاپن و تایوان یا اروپا تأمین کند. این سیاست یک بازی باخت‌باخت بود: در نهایت شرکت‌های آمریکا ضربه خوردند و امنیت ملی آمریکا بیشتر از گذشته با تهدید مواجه شد. افزون بر این، محدودیت‌های صادراتی شرکت‌های تولیدکننده نیمه‌رساناها را از سرمایه‌گذاری در آمریکا بر حذر داشت. تولیدکنندگان آمریکایی عاقبت با محدودیت‌های تجاری مواجه شدند.

با این همه، دولت ترامپ با این کار توانست که در زنجیره تأمین نیمه‌رساناها بیشتر نفوذ کند. همه تأمین‌کنندگان هوآوی به‌جز آمریکا به تجهیزات با آخرین سطوح دانش نیاز دارند تا بتوانند مدارهای الکترونیکی خود را بسازند. اما بسیاری از این ابزارها نیز توسط شرکت‌های آمریکایی ساخته می‌شوند. بنابراین در میانه سال ۲۰۲۰، دولت ترامپ تلاش کرد از تسلط تولیدکنندگان آمریکایی این تجهیزات به‌مثابه اهرم فشار روی تولیدکنندگان خارجی استفاده کند که هنوز به هوآوی جنس می‌فروختند. دولت به شرکت‌هایی مثل سامسونگ اولتیماتوم داد، فروش به هوآوی را متوقف کنید یا امکان استفاده از ابزارهای آمریکایی را از دست می‌دهید.

اعمال این محدودیت‌ها برای صادرات عواقب ناچوری هم داشت. نزد شرکت‌هایی مثل سامسونگ یا سایر شرکت‌هایی که صدها میلیارد دلار روی ابزارهای الکترونیکی تولیدی در شرکت‌های آمریکایی سرمایه‌گذاری کرده بودند، قطعه‌سازان دیگر از جمله شرکت «توکیو الکترون» در ژاپن یا «ASML» در هلند ناگهان به تأمین‌کنندگانی خیلی جذاب‌تر از تأمین‌کنندگان آمریکایی تبدیل شدند. افزون بر این، چین نیز حتی پول بیشتری برای یارانه دادن به شرکت‌های تولیدکنندگان مدارهای الکترونیکی و تجهیزات نیمه‌رسانا تزریق کرد. پکن تحت فشار توسعه برق‌آسای صنعتی خود، دنبال راهی می‌گشت تا خود را از زور وابستگی به فناوری‌های غربی خلاص کند. در عین حال، هراس بابت از دست دادن بازار چین، صنایع نیمه‌رساناها را واداشته بود که دنبال راهی

کارخانه‌های خودروسازی معطل مانده‌اند تا مدارهای قطعات نیمه‌رسانا تحویل داده شود تا آن‌ها را در خودروهایشان نصب کنند. سازندگان مایکروویو و یخچال و ماشین لباس‌شویی قادر نخواهند سفارش‌های خود را بگیرند. با توجه به موانعی که در زمینه صادرات بخش فناوری وجود دارد، زنجیره تأمین نیمه‌رساناها زیر ذره‌بین قرار گرفته است.

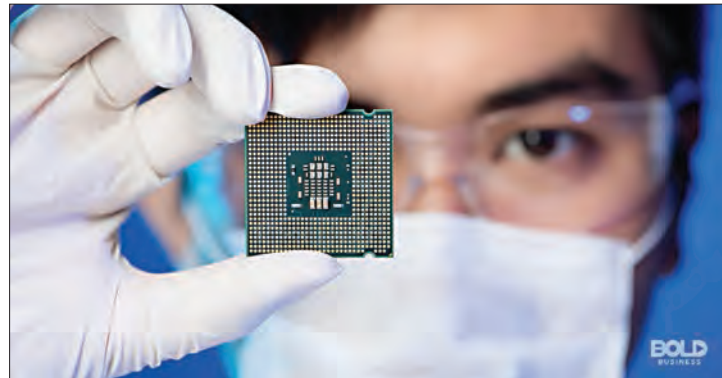
است و بازی با هر یک از طرف‌های ماجرا نیازمند بازیابی در دیپلماسی کشورهاست. روابط بین توکیو و سنول بر تنش باقی مانده است و اخیراً نیز ژاپن محدودیت‌های صادراتی روی مواد شیمیایی اساسی به تولیدکنندگان نیمه‌رساناها در کره جنوبی اعمال کرده است. تایوان چون بیشترین قطعات را برای شرکت‌های سازنده مدارهای الکترونیکی می‌سازد باید در مرکز توجهات واشنگتن قرار بگیرد اما سیاست همکاری با تایوانی‌ها به‌طور اجتناب‌ناپذیری باعث رنجش چین می‌شود چرا که پکن به این جزیره به‌مثابه یکی از استان‌های خود نگاه می‌کند و در پی این است که نهایتاً تایوان را به بخشی از چین تبدیل کند.

حکایت نیمه‌رساناها با توجه به محدودیت‌های صادراتی‌ای که پیش آمده نیازمند سیاست‌گذاری مشترکی است که واشنگتن و شرکای آمریکا رویش توافق داشته باشند. محدودیت‌های گسترده و چندسطحی و تخریب‌کننده آمریکا استراتژی‌ای نیست که در بلندمدت بتواند حافظ امنیت ملی این کشور باشد. شرکای آمریکا در بلندمدت باید با این سیاست‌های کنار بیایند چون رهبران کشورهای که به‌طور دموکراتیک انتخاب می‌شوند وقتی استقلال خود را در دست‌ان آمریکا ببینند و شاهد باشند که شرکت‌هایشان با هزینه‌های تجاری گزافی مواجه می‌شوند، آن را بر نخواهند تابید. برای مثال، شرکت‌های اروپایی به‌سرعت با کابینه ترامپ تماس گرفتند تا طراحی محدودیت‌های صادراتی را طوری تغییر دهد که تهدیدها علیه امنیت ملی چین کمتر در آن اعمال شود و در عوض، تلاش شود که رقابتی آمریکایی آن‌ها را قابل‌پذیری بیشتری داشته باشند.

همچنین محدودیت‌های خارج از قلمرو داخلی به این دلیل نمی‌تواند در طولانی مدت اعمال شود که تولیدکنندگان خارجی نیمه‌رساناها در جست‌وجو برای رهاشدن از سلطه تجهیزات آمریکایی به‌سوی تأمین‌کنندگان جایگزین غیر از آمریکا می‌روند. زمانی که آن‌ها این کار را بکنند، واشنگتن فقط می‌تواند در کوتاه‌مدت کار خود را با موفقیت پیش ببرد و در دوره زمانی بلندتر شرکت‌های چینی موفق می‌شوند که سهم بازار بیشتری به دست بیاورند و احاطه خود را بیشتر کنند. جلوگیری از این عواقب نیاز به همکاری دارد. شرکای آمریکا باید هم به مسائل امنیت ملی توجه نشان بدهند که چین آن را به وجود آورده و مجموعه محدودیت‌های مالیاتی را که بر شرکت‌های خودشان اعمال شده در نظر داشته باشند. با در نظر گرفتن تفاوت‌هایی که در سطح مناسبات بین‌المللی وجود دارد، تلاش بسیار گسترده برای اینکه همه چیز را کنترل کنی عین کنترل نکردن هیچ چیز است. در عوض، موفقیت ممکن است محدودیت‌های صادراتی بیشتری را طلب کند اما در فناوری‌هایی کمتر و فقط چند فناوری معدود، واشنگتن و شرکایش نیز باید خلاق‌تر شوند. هم در جلسات مشترک آمریکایی‌ها با ژاپنی‌ها و هم در جلسات آمریکایی‌ها با کره‌ای‌ها سیاست‌های خلاقانه‌ای مطرح شد که روی ظرفیت‌های همکاری طرفین تأکید می‌کرد. بر اساس این سیاست‌ها، سیاست‌گذاران روی استانداردهای صنعتی مشترکی توافق می‌کنند که قابلیت‌های بهتری را مابین انواع مختلف تجهیزات نسل پنجم فراهم می‌سازد. هدف نهایی این است که مانع تسلط شرکت‌های هواوی یا هر شرکت تولیدکننده تجهیزات نسل پنجم در زیرساخت‌های مخابراتی جهان شود. این سیاست رقابت ایجاد می‌کند و می‌تواند قدرت بازاری شرکت‌های تولیدکننده بزرگ را تضعیف کند. همچنین مؤثرتر از شیوه‌های کنونی است: بهتری می‌توند به مجموعه متنوعی از عرضه‌کنندگان اجازه دهد که از منابع بهره بگیرند تا یک بازیگر بد را که فقط نگاه می‌کند تا در موقع لازم جای دیگران را اشغال کند، مثل شرکت هواوی، در بازار بایکوت کنند.

با این‌همه، ایالات متحده و شرکایش باید بپذیرند که یک کاسه کردن سیاست‌های آنان هزینه دارد. برای مثال، اگر آن‌ها روی محدودیت‌های صادراتی مشترک توافق کنند، چین تقریباً به‌طور حتم سیاست خارجی و اقتصادی ستیزه‌جویانه‌تری را پیش خواهد بود و تلاش‌های خود را برای از بین بردن این اتحاد بیشتر خواهد کرد. در عوض، شرکت‌های سازنده نیمه‌رساناها در کشورهای شریک آمریکا به‌احتمال زیاد به هم‌تایان آمریکایی خود خواهند پیوست تا از دست دادن دسترسی تجاری به بازار چین را جبران کنند.

واشنگتن و شرکایش باید برای صنایع نیمه‌رسانا که در آمد خود را از دست می‌دهند آماده باشند و بودجه هگفت مورد نیاز این شرکت‌ها را برای تحقیق و توسعه تأمین کنند. آن‌ها باید کنسرسیوم‌های تحقیق و توسعه برای شرکت‌های کشورهای متحد خود در طول زنجیره تأمین نیمه‌رساناها ایجاد کنند. کنسرسیوم‌های تحقیق و توسعه، که منابع مورد نیاز برای تحقیقات مدارهای الکترونیکی را تأمین می‌کنند و مانع از این می‌شوند که هر شرکت برای خودش جداگانه این کار را بکند، در سطح ملی پدیده‌های جدیدی برای فناوری‌های الکترونیکی نیستند. در واقع، ژاپن کره جنوبی و تایوان و ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ با این مقوله آشنا بوده‌اند. ■



باشد که ۵۰ میلیارد دلار یارانه فدرال را که حالا بخشی از مصوبات کنگره بود به دست بیاورند. بر اساس تخمین‌های صنایع نیمه‌رسانای آمریکا، درگیری آمریکا با چین یک‌سوم درآمد این صنایع را تهدید می‌کند و لازم بود که راه‌های تأمین بودجه جدیدی برای تحقیق و توسعه برای تولید مدارهای الکترونیکی پیدا شود.

با قطع دسترسی شرکت هواوی به نیمه‌رساناها، محدودیت‌های صادراتی شرکت‌های آمریکایی در نهایت به ضربه خوردن شرکت‌های فروشنده تجهیزات شبکه‌های نسل پنجم اینترنت انجامید و همین مسئله به اندازه کافی به امنیت ملی آمریکا صدمه زد، با اینکه هنوز هم زود است که در این‌باره صحبت کنیم. با این حال، خسارت چندجانبه ناشی از خواسته‌های سیاست‌گذاران باعث شد که صنعت نیمه‌رساناها راه‌های دیگری برای بقا و استقامت زنجیره تأمین نیمه‌رسانا پیدا کنند.

بدر شدن اوضاع

همه‌گیری کووید-۱۹ تا زمانی که جو بایدن ریاست‌جمهوری آمریکا را تحویل بگیرد باعث شده بود که ابعاد وسیع بحران نیمه‌رساناها چندان به چشم نیاید. خودروسازان گیج از شوک اولیه کووید-۱۹ بودند و در اوایل سال ۲۰۲۰ میزان تقاضای قطعات الکترونیکی از جانب آن‌ها کاهش یافت. تا زمانی که شرکت‌های خودروسازی متوجه موضوع شوند، سازندگان مدارهای الکترونیکی توانسته‌اند افزایش ناگهانی تقاضا را با کارکنانی که از منزل کار می‌کردند تأمین کنند. اما طوفان واقعی فقط وضعیت را بدتر کرد: آبروهای قطعی در تگزاس، خشکسالی در تایوان و زلزله و آتش‌سوزی در ژاپن نهایت کاری بود که می‌شد کرد تا میزان تولید کاهش یابد.

سیاست‌های تجاری آمریکا نیز تأمین نیمه‌رساناها را کاهش داد. دولت ترامپ در ژوئیه سال ۲۰۱۸ تعرفه‌های ۲۵ درصدی برای واردات مدارهای الکترونیکی اعمال کرد که بخشی از جنگ تجاری‌اش به شمار می‌رفت. این تعرفه‌ها به‌رغم رشد بازار جهانی نیمه‌رساناها به‌معنی این بود که ایالات متحده نیمی از قطعاتی را که تا پیش از جنگ تجاری از چین خریده بود در سال ۲۰۲۰ از این کشور خواهد خرید و واردات از بقیه جاها جایگزین نیمه‌رساناها از دست‌رفته نخواهد شد. بنابراین ساخت قطعات وضع بدتری پیدا کرد، خریداران چینی نگران از وضع محدودیت‌های بیشتر صادراتی آمریکا در مضیقه بیشتری قرار گرفتند، مدارهای کمتری درست شد و کمبود جهانی در زمینه مدارهای الکترونیکی پیش آمد.

کمبود نیمه‌رساناها در ماه آوریل ۲۰۲۱، وقتی که جو بایدن در کاخ سفید اولین رهبر کشوری خارجی را پذیرفت رفت، یعنی وقتی که با نخست‌وزیر ژاپن باشی‌هیده سوگا ملاقات کرد، مطرح شد. با اینکه بایدن یا سوگا نمی‌توانستند عملی فوری و عاجل برای حل بحران و رونق تولید انجام دهند و کمبود قطعات را که خودروسازان کشورهاشان با آن مواجه بودند رفع کنند، با هم توافق کردند که برای رونق بخشیدن به زنجیره‌های تأمین حساس قطعات، از جمله نیمه‌رساناها، همکاری کنند. اولویت‌های مشابهی نیز در اجلاس ماه مه بایدن با رئیس‌جمهور کره جنوبی مطرح شد و در ماه ژوئن نیز همین مسئله در دیدار با مقامات اتحادیه اروپا طرح شد.

تلاش‌های واشنگتن برای بهبود زنجیره تأمین نیمه‌رساناها نیاز به این دارد که هر یک از طرفین این شرکات بزرگ انعطاف نشان دهند. ژاپن، کره جنوبی، تایوان و اروپا مأمین و موطن مهم‌ترین شرکت‌هایی هستند که در جاهای مختلف زنجیره تأمین نیمه‌رساناها قرار گرفته‌اند و سازنده مدارهای الکترونیکی یا تجهیزات شبکه‌اند. اما روابط این کشورها به‌طرز پیچیده‌ای در هم گره خورده

ممنوعیت شنود بیومتریک

شرکت‌ها هر چه بیشتر داده‌های زیستی ما را جمع‌آوری خواهند کرد



مت برکس

تحلیل‌گر حوزه فناوری

منبع وایرد

چرا باید خواند:

فناوری زیستی از جمله

فناوری‌هایی است

که در سال‌های آینده

توسعه زیادی خواهند

یافت و آسیب‌شناسی

آن‌ها برای کسب و کارها

و سیاست‌گذاران

مرتبط با فناوری

اهمیت زیادی دارد.

بدن شما معدن طلای داده است. شرکت‌ها از شیوه نگاه کردن شما تا چگونگی فکر و احساسات استفاده می‌کنند و تلاش می‌کنند که در صنایع بیومتریک آن‌ها را به کار بگیرند. صنعت بیومتریک جهان که در حوزه داده‌های زیستی کاربران فعال است، دارد راه‌های جدید و هشداردهنده‌ای را توسعه می‌دهد تا هرکاری را که ما می‌کنیم رصد کند. در خیلی از موارد، شما شاید حتی ندانید که دارید رصد می‌شوید و شرکت‌ها دارند داده‌هایتان را جمع‌آوری و ذخیره می‌کنند.

اما کسب و کار بیومتریک یکی از مواردی است که متخصصان حفاظت از داده‌های اروپایی به آن حساس هستند و دارند تلاش می‌کنند که ضوابطی را وضع کنند تا شرکت‌ها نتوانند هر داده‌ای را که می‌خواهند جمع کنند و آن را برای مقاصد تجاری خود به کار برند. هم «مؤسسه نظارت بر حفاظت از داده‌های اروپا» که در مقام نهاد مستقل داده‌ای اتحادیه اروپا عمل می‌کند و هم «هیئت مدیره حفاظت از داده‌های اروپا» که به کشورهای این اتحادیه کمک می‌کند تا مشاوره‌های لازم را در زمینه حفاظت از داده‌ها و حریم خصوصی بگیرند، خواستار این شده‌اند که استفاده از فناوری هوش مصنوعی برای تشخیص خودکار افراد ممنوع شود.

آندریا جلینک و وچپیچ ویه‌بورفسکی، رئیس هردو نهاد متولی حفاظت از داده‌های اروپا، در بیانیه‌ای که در اواخر ماه ژوئن امسال منتشر کردند نوشتند: «استفاده از تشخیص بیومتریک از راه دور در فضاهای عمومی به معنی پایان گمنامی در این فضاها است.» آن‌ها اعلام کردند که هوش مصنوعی نباید در اماکن عمومی برای تشخیص چهره و تشخیص حرکت مکانیکی بدن و اثر انگشت و دی‌ان‌ای و صدا و سایر انواع مشخصه‌های بیومتریک به کار برود. همچنین تلاش برای تخمین نژاد و جنسیت و گرایش سیاسی یا جنسی افراد به وسیله هوش مصنوعی باید ممنوع شود.

اما چنین هشدارهایی در کار نهادهای نظارتی اتحادیه اروپا در مواجهه با هوش مصنوعی چندان تأثیری نداشته‌اند. قوانینی که در ماه آوریل منتشر شد می‌گوید «تشخیص‌های بیومتریک از راه دور» ریسک فراوانی به همراه دارند، به این معنی که اجازه دارند انجام ششوند ولی باید محدودیت‌های بیشتری نسبت به سایر کاربردهای هوش مصنوعی داشته باشند. سیاستمداران در سراسر اتحادیه اروپا سال‌ها وقت صرف کرده‌اند برای بحث بر سر اینکه مقررات مربوط به هوش مصنوعی و شنود و نظارت بیومتریک همین حالا هم یکی از حساس‌ترین مسائل است. وقتی که این قانون تصویب شود، نهادهای ناظر روشن خواهند کرد که چطور در طی دهه‌ها سال صدها میلیون نفر از مردم تحت نظارت بیومتریک بوده‌اند. اما اکنون وقتش رسیده است که بحث‌ها در این باره بالا بگیرد.

تشخیص چهره تا سال‌ها مورد بحث و مناقشه بود اما رونق استفاده واقعی از ابزارهای

بیومتریک آن موقعی است که این فناوری برای بخش‌های دیگری از بدن به کار رود. در میان ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، تعدادی شرکت هستند که در حال توسعه و بهره‌گیری از فناوری‌های بیومتریک هستند و در برخی موارد، هدفشان تخمین جنسیت و نژاد افراد و تشخیص احساسات آن‌هاست. در برخی موارد این فناوری همین حالا هم در جهان واقعی به کار می‌رود. با این حال، به استفاده از هوش مصنوعی برای این طبقه‌بندی‌ها بین مردم می‌تواند از نظر علمی و هم از نظر اخلاقی به دیده شک نگریست. چنین فناوری‌هایی این خطر را ایجاد می‌کنند که حریم خصوصی افراد مورد تجاوز قرار بگیرد یا به‌طور خودکار جرایمی علیه افراد رخ بدهد.

برای مثال، شرکت‌های «هترا سکیوریتی» و «ویژن لب» را در نظر بگیرید. هردو شرکت فناوری‌های تشخیص چهره را برای طیفی از مصارف توسعه می‌دهند و می‌گویند که این فناوری می‌تواند توسط نهادهای اعمال قانون و شرکت‌های خرده‌فروشی و صنایع حمل‌ونقل مورد استفاده قرار بگیرد. مستندات «هترا سکیوریتی» که دفتر مرکزی‌اش در بارسلون است، مدعی شده است که مشتریان زیادی دارد از جمله نیروهای پلیس در آلمان و اسپانیا و اوروگوت و کلمبیا و نیز فرودگاه‌ها و کاربنوها و استادیوم‌های ورزشی و مراکز خرید و هتل‌های زنجیره‌ای مثل «ماربوت» و «هالییدی این».

منتقدان خاطر نشان می‌کنند که هردوی این مؤسسات ادعا کرده‌اند که برخی از سیستم‌هایشان می‌تواند در رصد کردن خصوصیات حساس افراد به کار رود. آن‌ها می‌گویند که بسیاری از سیستم‌ها، حتی آن‌هایی که در تشخیص افراد به کار می‌روند، متکی به این طبقه‌بندی‌ها و تشخیص‌های بیومتریک هستند که بالقوه خیلی خطرناک می‌توانند باشند. این گروه‌ها کارزارهایی را هم برای ممنوع کردن نظارت‌ها و شنودهای داده‌های بیومتریک افراد به راه انداخته‌اند. آنچه مشخص است این است که در سال‌های آینده داده‌های بیومتریک خیلی بیشتری از افراد تولید و جمع‌آوری می‌شود و اگر درباره گردآوری و ذخیره این افراد حریم خصوصی در نظر گرفته نشود، وضعیت شهروندی و حقوق کاربران بیش از گذشته به خطر خواهد افتاد.

ابزار بیومتریک شرکت «هترا سکیوریتی» نام «بیومارکتینگ» را انتخاب کرده که نوعی ابزار بازاریابی زیست‌شناسانه است و از تشخیص‌های بیومتریک بهره می‌گیرد. این ابزار راهی برای فروشگاه‌ها و تبلیغات کنندگان باز می‌کند تا بتوانند از مشخصات زیستی و بدنی مشتریان خود آگاه شوند و هر داده‌ای را درباره آن‌ها به دست آورند، از جنسیت و سن افراد تا اینکه آیا عینک می‌زنند و حتی حالت‌های چهره آن‌ها را نیز ردیابی و رصد می‌کنند. شرکت «هترا سکیوریتی» می‌گوید که این فناوری یک فناوری ایده‌آل است برای گسترش تبلیغات هدفمند یا می‌تواند به شرکت‌ها کمک کند تا بفهمند که مشتریان‌شان چه کسانی هستند. این شرکت ادعا می‌کند که ابزارش همچنین می‌تواند افراد را بر اساس «نژاد» آن‌ها طبقه‌بندی کند اما مسائل مربوط به نژاد و قومیت‌ها مسائلی حساس است که خیلی از نهادهای مدنی با طبقه‌بندی افراد به دسته‌های مختلف نژادی مخالف هستند. همچنین کشورهای غربی تجربه زیادی در مبارزه با تبعیض نژاد دارند که چنین اقداماتی مخالف تاریخ مدنی آن‌هاست. همین امر باعث شد که به گفته مدیرعامل شرکت «هترا سکیوریتی»، طبقه‌بندی براساس تشخیص نژادی افراد از ابزار این شرکت حذف شود و از آن پس شرکت نیز در بازاریابی‌های خود به این مسئله اشاره نکند. با این حال، شرکت وقتی که ابزار خود را به شرکت‌های ثالث می‌سپارد همچنان می‌گوید که آن‌ها می‌توانند با استفاده از محصول «بایومارکتینگ» آن‌ها، افراد را بر اساس نژاد طبقه‌بندی کنند. اسناد شرکت نشان می‌دهد که «هترا سکیوریتی» از سال ۲۰۱۳ داشته نژاد افراد را تشخیص می‌دهد اما حالا این روند را

شرکت‌های «هتراسکیوریتی» و «ویژن لب» را در نظر بگیرید. هر دو شرکت فناوری‌های تشخیص چهره را برای طیفی از مصارف توسعه می‌دهند و می‌گویند که این فناوری می‌تواند توسط نهادهای اعمال قانون و شرکت‌های خرده‌فروشی و صنایع حمل‌ونقل مورد استفاده قرار بگیرد.



است. در اوایل سال جاری میلادی، ۱۷۵ گروه فعال مدنی نامه‌ای سرگشاده را امضا کردند تا نظارت و ششود بیومتریک ممنوع شود.

فعالان مدنی می‌گویند که استفاده از چنین فناوری‌هایی به احتمال زیاد با مبانی حقوق بشر مورد تأکید اتحادیه اروپا سازگاری ندارد. یکی از این فعالان مدنی می‌گوید: «این فکر که ما بتوانیم ماشین‌هایی داشته باشیم که تلاش کنند جنسیت یا مشخصات ما را حدس بزنند و بر اساس مشخصات بیومتریک ما تصمیماتی بگیرند که روی زندگی مان تأثیر بگذارد بسیار بسیار موجب نگرانی است. تازه این مسائلی که ما حدس می‌زنیم با استفاده از مشخصات زیستی و بدنی ما پیش بیاید نوک کوه یخی است که برای ما آشکار شده و خیلی از مشکلات دیگر هم هست که هنوز به آن‌ها پی نبرده‌ایم.» با این حال، شرکت‌های تولیدکننده ابزار تشخیص بیومتریک اعلام کرده‌اند که از بحث‌ها درباره اینکه چنین فناوری‌هایی چه مشکلاتی برای جوامع به وجود خواهد آورد استقبال می‌کنند.

صنعت ابزارهای تشخیص بیومتریک یک کسب‌وکار بزرگ است و اپلیکیشن‌هایش فراتر از بازاریابی پیش رفته است. این فناوری از تشخیص چهره و تأیید هویت تا سیستم‌های تجربی که تلاش می‌کنند بر اساس حرکات عضلات صورت شما ثابت کنند که دروغ می‌گویند گسترش یافته است. الگوهای حرکت مکانیکی بدن شما، دی‌ان‌ای شما و شکل گوش و انگشت‌ها و لامسه شما هم در مشخصات بیومتریک اهمیت دارد. به‌طور خلاصه، ویژگی‌های بیومتریک می‌تواند هر چیزی را که بدن شما را می‌سازد اندازه بگیرد و افراد را بر اساس آن‌ها طبقه‌بندی کند. برای همین است که در آینده حریم خصوصی افراد که این داده‌ها متعلق به آن‌هاست اهمیت خیلی بیشتری پیدا خواهند کرد و همه بحث‌ها بر سر این است که از اکنون تلاش شود آن داده‌ها برای خود فرد باقی بماند. ■

تغییر داده و آن‌ها را بر اساس قومیت دسته‌بندی می‌کند که خیلی تحول زیادی به شمار نمی‌رود.

شرکت «ویژن لب» نیز که دفتر مرکزی‌اش در آمستردام واقع شده گفته است که ابزارهای تخمین نژاد این شرکت می‌توانند نژاد افراد را تشخیص بدهند. این شرکت در وبسایت خود نوشته است که قادر است تشخیص بدهد که آیا اشخاص سرخ‌پوست، آسیایی، سیاه‌پوست یا سفیدپوست هستند. اما تحلیل گره‌های این شرکت خیلی عمیق‌تر از این‌ها کار می‌کند. این شرکت می‌تواند نوع خننده افراد را حرکت‌های دهان آن‌ها را تحلیل و آن‌ها را دسته‌بندی کند به‌صورتی که فناوری می‌تواند دریابد که آیا فرد خشمگین است یا ناراحت است یا می‌ترسد یا هیجان‌زده شده یا شگفت‌زده شده یا غمگین است یا اینکه اصلاً ابزار احساساتش طبیعی است یا نه. جنسیت، سن، اینکه آیا فرد به یک قلم کالا توجه نشان می‌دهد و زمانی که صرف فهرست کالاها می‌کند را می‌توان با این ابزار تماماً رصد کرد و بعد به‌شکل ماشینی تحلیل کرد به‌طوری که شرکت‌ها و آگهی‌دهندگان بتوانند در میان افراد آن‌هایی را که دقیقاً به کارشان می‌آیند پیدا کنند. همچنین این ابزار می‌تواند به خرده‌فروشان کمک کند که مشتریان خود را در یک فروشگاه شناسایی و تحلیل کنند و دریابند که آن‌ها دنبال چه چیزی هستند و همان کالا را برایشان فراهم کنند یا اینکه کالا و محصولشان را طوری تغییر دهند که با انتظارات آن‌ها سازگار باشد.

متخصصان هوش مصنوعی و کارشناسان مسائل اخلاقی علیه استفاده از ابزارهای بیومتریک برای تخمین جنسیت و احساسات افراد هستند. مطالعات در این زمینه بحث می‌کنند که آیا هوش مصنوعی می‌تواند برای تشخیص احساسات و مقایسه افراد استفاده شود یا نه. این بحث فنی نیست بلکه یک بحث اخلاقی و مربوط به حوزه سیاست‌گذاری

نگرانی از آینده شغلی جوانان پس از کرونا

سطح پایین سلامتی روان بعد از همه‌گیری کارکنان کم‌سن‌وسال را مضطرب کرده است

از نیمی از افراد (۴۸ درصد) گفته بودند که سلامت روان آن‌ها در سطح خوبی قرار دارد. بیشترین نرخ سلامتی روان را (۶۴ درصد) افراد در بازه سنی ۵۵ تا ۶۴ سال، در سطح خوبی ابراز کرده بودند. در بین افراد ۱۸ تا ۲۴ ساله، بیش از یک‌چهارم افراد (۲۷ درصد) گفته بودند که نگران پیدا کردن کار در ماه‌های آینده هستند چون وضعیت سلامت روان آن‌ها در سطح خوبی قرار ندارد. در مقایسه، یک‌پنجم افراد بین ۲۵ تا ۵۴ ساله و فقط یک‌دهم افراد ۵۵ تا ۶۴ ساله چنین نگرانی‌ای دارند.

راکمن سهمی، پژوهشگر ارشد و تحلیل‌گر سیاست‌گذاری در بنیاد «رزولوشن»، می‌گوید: «جوان‌ها سخت‌ترین ضربه‌ها را در بحران کووید-۱۹ خوردند و این روی سلامتی روان آن‌ها اثر گذاشته است. برخی از جوان‌ها با نگرانی می‌گویند که حتی اگر اقتصاد احیا شود هم مشکل خواهند داشت و از چشم‌اندازی که در انتظارشان است می‌ترسند. این دغدغه‌ها و نگرانی‌ها نباید دست‌کم گرفته شود.»

شواهدی که از مؤسسه مطالعات مالی به دست آمده نیز نشان می‌دهد که کارکنان جوان تا چندین سال پیش رو، با عواقب بحران شیوع ویروس کرونا دست و پنجه نرم خواهد کرد. این مؤسسه اعلام کرده است که بزرگسالانی که در سن جوانی قرار دارند در بحران همه‌گیری تلاش کرده‌اند که وارد دسته فقرا نشوند چرا که دولت برنامه‌ها و بسته‌های حمایتی برای آن‌ها در نظر گرفته بود و خیلی از آنان نیز ترجیح دادند که در خانه والدین خود بمانند و دنبال کار گشتن را به تعویق بیندازند تا همه‌گیری تمام شود و اوضاع بهتر شود.

آمار رسمی نشان می‌دهد که دوسوم رکود اشتغال در بریتانیا در طی دوران همه‌گیری ویروس کرونا به افراد زیر ۲۵ سال مربوط می‌شود و آن‌ها خیلی راحت‌تر از همکاران مسن‌تر خود با احتمال از دست دادن کار خود یا بیکار ماندن مواجه هستند. با همه این‌ها، مؤسسه مطالعات مالی اعلام کرده است که تعجبی ندارد جوان‌ها به آینده نزدیک خود در حوزه مالی بدبین‌تر باشند چون که بسته‌های کمک‌های مالی قطع شده است و زندگی کردن با والدین نیز در برنامه بلندمدت افراد نیست. این مؤسسه در تحقیقات بلندمدت خود به این نتیجه رسیده است که سهم جوانان بین ۱۹ تا ۲۴ ساله در هفته کاملاً بیکار هستند، از جمله کسانی که از کمک‌های مالی و بسته‌های حمایتی هم بهره‌مندند، از انتهای سال ۲۰۱۹ تا ماه مارس ۲۰۲۱ تا یک‌چهارم یعنی ۴۰۰ هزار نفر افزایش یافته است. این تعداد خیلی بیشتر از افزایش بیکاری در بازه‌های سنی دیگر است. در واقع، تعداد جوان‌هایی که در خانه والدین نشسته‌اند و از بسته‌های حمایتی ارتزاق می‌کنند تا بعداً بتوانند کار پیدا کنند از ۴۵ درصد جمعیت به ۵۰ درصد رسیده است. ■

بیش از یک نفر از هر چهار نفر بریتانیایی نگران است که سلامتی کم‌روانی او بر توانایی‌های پیدا کردن شغل در دوران بعد از همه‌گیری ویروس کرونا اثر بگذارد. بنیاد «رزولوشن» گزارش داده است که بعد از اینکه در بهار سال جاری میلادی کسب‌وکارهای بریتانیایی باز شدند و دوباره رونق به بازارها برگشت، کارکنان جوان هنوز نگرانند که نکند آسیب‌های روانی‌ای که در دوران همه‌گیری خورده‌اند روی قابلیت‌های پیدا کردن کار اثر بگذارد. نظرسنجی‌ها نشان داده است که جوانان بیش از کارکنان مسن‌تر نگرانند که در کارهایی خود هزینه‌های بیشتر بابت سطح نازل بهداشت روانی‌شان بپردازند.

بنیاد «رزولوشن» گفته است که برای افراد بین ۱۸ تا ۲۴ سال دو برابر و نیم احتمال بیشتری نسبت به سایر گروه‌های سنی وجود دارد که در دوران بعد از بازگشایی کسب‌وکارها از ماه مه ۲۰۲۱ بیکار بمانند یا برای کار پیدا کردن به مشکل برخوردند. تحقیقات دیگری نیز که جداگانه روی تأثیرات ماندگار روی جوانان در دوران همه‌گیری کار کرده‌اند نیز به نتایج مشابهی رسیده‌اند. برای مثال، «مؤسسه مطالعات مالی» روی جوانان تحقیق کرده است که در ۱۵ ماه اخیر با رکود بی‌سابقه‌ای در آموزش و حیات شغلی خود مواجه شده‌اند. این مؤسسه هشدار داده است که رد زخم‌های این همه‌گیری می‌تواند تا سال‌ها بعد از دوران رکود ناشی از شیوع کرونا باقی بماند.

بنیاد «رزولوشن» گفته است که با وجود باز شدن کسب‌وکارها و رونق اقتصاد در بهار امسال، از هر پنج بزرگسال بین ۱۸ تا ۲۴ سال، بیش از یک نفر در ماه گذشته با مشکلات روانی مواجه بوده و سطح سلامتی روانش پایین بوده است. در نظرسنجی‌ای که در میان بیش از ۸ هزار نفر از بزرگسالان بریتانیایی انجام شد، کمتر



ریچارد پار تینگتون

تحلیل‌گر اقتصادی

منبع: گاردین

چرا باید خواند:

آگاهی از مشکلات

بعد از کاهش میزان

شیوع ویروس کرونا

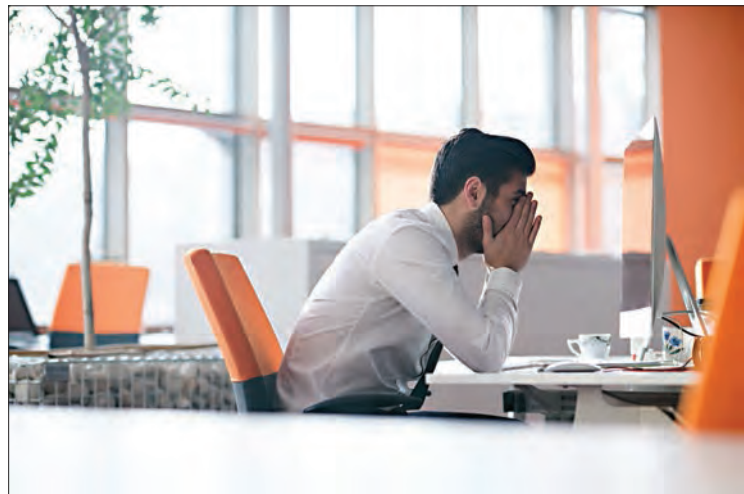
و فروکش کردن

همه‌گیری یکی از

نیازهای همه مدیران

و سیاست‌گذاران در

تمام کشورهاست.



بلانچارد در واکنش به دو مقاله پژوهشی که علیه کارهایش منتشر شده در ایمیلی به بلومبرگ پاسخ داده است که «من با این استدلال‌ها موافقم و این همان چیزی است که من هم با لحنی متفاوت می‌گفتم». او می‌گوید که اظهار نظرش در سال ۲۰۱۹ برای شرایط ویژه‌ای بود و در بسیاری از موارد، کسری بودجه پاسخ به مشکلات نیست.

کسری بودجه و بازی پانزی

نباید دارایی نسل‌های آینده را خرج نسل‌های کنونی کرد



پیتر کوی

دبیر اقتصادی

منتیخ بلومبرگ بیزنس ویک

چرا باید خواند:

بسیاری از کشورهای

جهان با کسری بودجه

روبه‌رو هستند و خیلی

وقت‌ها ادعا می‌شود

که این کسری برای

اقتصادها لازم است.

تحقیقات جدیدتر

در این زمینه برای

سیاست‌گذاران

اقتصادی جالب توجه

است.

اشاره به انجمن اقتصاددانان آمریکا در ماه ژانویه ۲۰۱۹ داده‌هایی را مطرح کرد که پایه حرف‌های بلانچارد شد، می‌گوید: «البیور یک اقتصاددان فانتزی‌اندیش است و دوست خود من است اما فکر نمی‌کنم این حرف‌هایش بهترین کارش در اقتصاد باشد.» بلانچارد در واکنش به دو مقاله پژوهشی که علیه کارهایش منتشر شده در ایمیلی به بلومبرگ پاسخ داده است که «من با این استدلال‌ها موافقم و این همان چیزی است که من هم با لحنی متفاوت می‌گفتم». او می‌گوید که اظهار نظرش در سال ۲۰۱۹ برای شرایط ویژه‌ای بود و در بسیاری از موارد، کسری بودجه پاسخ به مشکلات نیست. برای مثال، وقتی که مردم نگران آینده هستند و بنابراین میزان زیادی دارایی‌های احتیاطی پس‌انداز می‌کنند. او می‌گوید: «راه‌حل درست در این وضعیت بدهی بالا نیست بلکه راه‌حل بیمه درمانی سراسری و بهداشت برای همه است.»

کاتلیکاف و سه همکارش در مقاله خود با عنوان «حماقت‌های کسری بودجه» به سه وضعیت نگاه انداخته‌اند که در آن، کسری بودجه جاری در زمانی که نرخ رشد اقتصادی از نرخ بهره بهره دولتی پیشی می‌گیرد. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که «هیچ‌یک از این شرایط مبنای این نیست که ما پول از جوان‌ها بگیریم و به پیرها بدهیم». برای مثال، در یک نمونه دلیل اینکه نرخ بهره دولتی خیلی پایین است این است که مردم نگران خطرات محیط زندگی‌شان هستند بنابراین اوراق قرضه دولتی را مثل یک سرمایه‌گذاری در صندوق سرمایه‌گذاری می‌خرند و همین باعث می‌شود که نرخ بهره دولتی پایین بیاید. دولت سعی می‌کند که با این نرخ بهره پایین استقراض را بالا ببرد اما راه‌حل درست این است که دولت با بالا بردن بهره‌وری مالیات باعث شود که ریسک‌های زندگی مردم کاهش پیدا کند. ■

افزایش کنونی کسری بودجه جاری توسط دولت‌های سراسر جهان شاید دست‌کم ما را یاد آلیور بلانچارد بیندازد که در سال ۲۰۱۹ نوشت: «بدهی عمومی شاید هزینه مالی در بر نداشته باشد.» بلانچارد که رئیس سابق اقتصاددان‌های صندوق بین‌المللی پول است، استدلال می‌کند که اگر نرخ رشد یک اقتصاد به‌شکلی پایدار بیشتر از نرخ استقراض یک دولت باشد، حجم زیادی از بدهی در طول زمان قابل رفع است چون پرداخت بهره به‌عنوان بخشی از اقتصاد کاهش می‌یابد. به نظر می‌رسد که این حرف دعوت به عبور از خط قرمزها باشد حتی با اینکه از آن موقع بلانچارد از این حرف طفره رفته و حتی امسال ابراز نگرانی کرد از اینکه کسری هزینه‌های جاری دولت بایدن اقتصاد آمریکا را به غلیان و جوشش بیندازد.

اکنون یک مقاله پژوهشی که در دانشکده اقتصاد دانشگاه بوستون منتشر شده، نتیجه‌گیری اصلی بلانچارد را زیر سؤال برده است. نویسندگان این مقاله که لورنس کاتلیکاف اقتصاددان و همکارش هستند، می‌گویند که انداختن کسری بودجه بیشتر بر دوش نسل‌های آینده با آزمون علمی «ارتقای پارتو» جور در نمی‌آید. کارایی پارتو یا بهبود پارتو یک مفهوم در علم اقتصاد است که در مهندسی و علوم اجتماعی کاربرد دارد. این مفهوم حالتی از تخصیص منابع است که در آن امکان بهتر کردن وضعیت یک فرد بدون بدتر کردن وضعیت فردی دیگر وجود ندارد. این اصطلاح پس از ویلفردو پارتو به این نام نامیده شد. او یک مهندس و اقتصاددان ایتالیایی بود که از این مفهوم در مطالعاتش در زمینه کارایی اقتصادی و توزیع درآمد استفاده کرد. در یک تخصیص اولیه از منابع در بین مجموعه‌ای از افراد، تغییر در این تخصیص که باعث شود شرایط فردی بدون تغییر منفی در شرایط فردی دیگر رخ دهد، ارتقای پارتو نامیده می‌شود. تخصیص «بهینه پارتو» نامیده می‌شود که نتوان ارتقای پارتو را در آن اعمال کرد. بلانچارد قبلاً ادعا کرده بود که خودش این آزمون را انجام داده و نتیجه آزمون موفق بوده است. باید توجه داشت که حتی اگر یک نفر هم با یک نوع سیاست‌گذاری آسیب ببیند، ارتقای پارتو ابطال می‌شود.

کاتلیکاف که خودش را یک متخصص واقع‌بین کسری بودجه می‌نامد نه یک مبلغ کسری بودجه، استدلال می‌کند که بدهی جمع‌شده برای پرداخت برای هزینه‌های جاری مثل یک بازی پانزی است که در آن، پول به دست آمده از بازیگران جدید (در مورد کسری بودجه یعنی جوان‌ها) برای پرداخت پول به کسانی استفاده می‌شود که زودتر وارد بازی شده‌اند (در حوزه کسری بودجه یعنی سالمندان). این بازی پانزی وقتی فرو می‌پاشد که نرخ رشد اقتصاد کمتر از نرخ بهره باشد. کاتلیکاف در یک مصاحبه می‌گوید: «در همان موقع که همه چیز عالی به نظر می‌رسد، کسی اشتباه می‌کند و سقوط شروع می‌شود.» او با

بحرانی به نام «شاغلان فقیر»

در نتیجه همه گیری کرونا ۱۰۸ میلیون کارگر به شاغلان زیر خط فقر اضافه شدند

کاری از دست رفته در دنیا برابر با ۴۸ درصد نسبت به مدت مشابه سال ۲۰۱۹ بود و انتظار می رود در فصل سوم امسال هم متوسط ساعات کاری کاهش یافته در این منطقه ۴.۴ درصد کمتر از مدت مشابه سال ۲۰۱۹ باشد.

فرصت های شغلی برای زنان کاهش یافت

در جریان همه گیری کرونا شمار فرصت های شغلی موجود برای زنان بیش از مردان کاهش یافت. در جریان این بحران تعداد زیادی از زنان برای انجام مسئولیت های خانوادگی مجبور به استعفا شدند. از طرف دیگر فرصت های دور کاری که برای مردان وجود داشت، برای زنان وجود نداشت به همین دلیل تبعیض و نابرابری در دسترسی به فرصت های شغلی در میان زنان بیش از مردان بود. سازمان بین المللی کار در این مورد نوشت: «از یک طرف کاهش فرصت های شغلی برای زنان و از طرف دیگر کاهش نرخ انعطاف پذیری کارفرماها در مقابل نیروی کار زن سبب شد تا شمار زیادی مجبور به ترک بازار کار شوند. این نگرانی وجود دارد که بحران کرونا باعث کاهش نرخ مشارکت اقتصادی زنان و محدود شدن آن ها به انجام مسئولیت های خانوادگی و توسعه دیدگاه های سنتی و نادرست در مورد تقسیم مسئولیت های زندگی بر مبنای جنسیت افراد شود.»

گزارش های رسمی نشان می دهد در سال ۲۰۲۰ نرخ اشتغال زنان در جهان ۵ درصد کاهش یافت در حالی که نرخ اشتغال مردان در این بازه زمانی تنها ۳.۹ درصد کمتر شد.

اما علاوه بر زنان، جوانان هم در این دوره با چالش های زیادی روبه رو شدند. این افراد اغلب در آستانه ورود به بازار کار بودند یا به دلیل سطح پایین مهارت ها در مشاغل ساده تر فعالیت می کردند. همه گیری کرونا سبب شد تا نرخ بیکاری جوانان به شدت کاهش پیدا کند و آسیب زیادی به اقتصاد و اجتماع وارد کند. در سال ۲۰۲۰ نرخ اشتغال جوانان ۸.۷ درصد تنزل پیدا کرد در حالی که نرخ اشتغال بزرگسالان در جهان تنها ۳.۷ درصد کمتر شده بود. مسئله نگران کننده تر این است که سرعت کاهش اشتغال در میان جوانان در کشورهای با درآمد متوسط بیش از کشورهای ثروتمند بود که دلیل آن هم کمتر بودن سطح مهارت های فردی و تحصیلات دانشگاهی آن ها در مقایسه با جوانان کشورهای صنعتی اعلام شد.

بر شمار شاغلان فقیر هم افزوده شد

نکته مهم دیگری که در گزارش سازمان بین المللی کار به چشم می خورد، معضل بزرگی به نام شاغلان فقیر است. گزارش های رسمی نشان می دهد در دوره همه گیری کرونا ساعات کاری افراد به شدت کاهش یافته است و میزان دستمزدها هم تنزل یافت. در نتیجه گروه زیادی از کارگران ساده در دنیا با وجود اشتغال زیر خط فقر زندگی می کنند و دستمزدهای آن ها کفاف تامین نیازهای جاری زندگی را نمی دهد. در نیمه اول سال ۲۰۲۱ میلادی ۱۰۸ میلیون کارگر بیش از سال ۲۰۱۹ با درآمد کمتر از ۳.۲ دلار در روز به ازای هر عضو خانواده زندگی می کردند. این گروه از افراد را می توان شاغلان فقیر نامید که برای تامین نیازهای اولیه

افزایش بیکاری یکی از معضلاتی بود که در دوره همه گیری کرونا ایجاد شد. مشکلی که در تمامی کشورهای ایجاد شد و دلیل آن تعطیلی های گسترده فعالیت های اقتصادی و کاهش درآمد و سودآوری شرکت های صنعتی و تولیدی بود. با افزایش شمار افراد واکنش یافته در دنیا به خصوص در کشورهای صنعتی، خبرهایی در مورد افزایش نرخ اشتغال در دنیا به گوش می رسد و برخی از کشورها ادعا می کنند از بحران اقتصادی ناشی از کرونا عبور کرده اند. سوال این است که ادعای مذکور تا چه اندازه صحت دارد؟

سازمان بین المللی کار در گزارش اخیر خود با اشاره به این مطلب که بحران بازار کار که در نتیجه همه گیری کرونا در دنیا ایجاد شده است، تا سال های سال ادامه خواهد داشت نوشت: «مشکلات بازار کار ادامه دارد و نرخ رشد فرصت های شغلی که در گوشه و کنار دنیا در مورد آن صحبت می شود، نمی تواند جبران آسیب های ناشی از بحران های سال های کرونا باشد. ارزیابی های اولیه نشان می دهد حداقل تا سال ۲۰۲۳ باید برای بازگشت وضعیت اشتغال به شرایط سال ۲۰۱۹ میلادی صبر کرد. یعنی دنیا عوارض ناشی از این همه گیری را تا سه سال تجربه خواهد کرد.»

در این گزارش شکاف بازار کار ناشی از همه گیری کرونا معادل ۷۵ میلیون شغل اعلام شده است. به این معنا که میزان فرصت های شغلی ایجاد شده در مقایسه با افرادی که متقاضی شغل هستند ۷۵ میلیون کمتر است. این آمار برای سال ۲۰۲۱ صدق می کند و در سال ۲۰۲۲ به مرز ۲۳ میلیون می رسد. در نتیجه این تحولات انتظار می رود در سال جاری بالغ بر ۲۰۵ میلیون نفر بیکار باشند در حالی که در سال ۲۰۱۹ یعنی قبل از آغاز همه گیری کرونا شمار بیکاران در دنیا برابر با ۱۸۷ میلیون نفر بود. سازمان بین المللی کار نرخ بیکاری جهان را در سال جاری برابر با ۵.۷ درصد اعلام کرده است که پیش از این در سال ۲۰۱۳ تجربه شده است. این نرخ بیکاری بالا به معنای افزایش شمار افرادی است که برای تامین نیازهای جاری زندگی خود با چالش روبه رو هستند.

بیکاری در امریکای لاتین رکورد تازه ای را ثبت کرد

آمارها نشان می دهد شمار بیکاران در سال ۲۰۲۰ در کشورهای امریکای لاتین با بالاترین سرعت رشد کرده است. به تعبیر بهتر امریکای لاتین را می توان بزرگترین قربانی کرونا از نظر افزایش شمار بیکاران ارزیابی کرد. در سال ۲۰۲۰ نرخ بیکاری در امریکای لاتین به ۱۰ درصد رسید و سهم زیادی از کارگران ساده شغل خود را از دست دادند. در نتیجه نرخ فقر و گرسنگی در این منطقه نسبت به سال ۲۰۱۹ بالغ بر ۶ درصد افزایش یافته است. بعد از امریکای لاتین بالاترین نرخ رشد بیکاری ناشی از کرونا در کشورهای حوزه کارائیب مشاهده شده است و در جایگاه سوم و چهارم این فهرست کشورهای اروپا و امریکای مرکزی قرار دارند. در نیمه اول سال جاری ساعت کاری افراد به طور متوسط ۸ درصد کاهش یافته است و انتظار می رود در فصل سوم امسال هم در کشورهای امریکای لاتین و کارائیب شاهد کاهش بالغ بر ۶ درصدی ساعات کاری باشیم. این در حالی است که در نیمه اول سال ۲۰۲۱ متوسط ساعات

مونا مشهدی رجبی

دبیر بخش آینده

منبع سازمان بین المللی کار

چرا باید خواند:

تصادف ناشی از کرونا

باعد گسترده ای دارد

ولی یکی از مهم ترین

انهار شد فقیر و

بیکاری است.

گزارش های

رسمی نشان

می دهد در سال

۲۰۲۰ نرخ اشتغال

زنان در جهان

۵ درصد کاهش

یافت در حالی که

نرخ اشتغال مردان

در این بازه زمانی

تنها ۳.۹ درصد

کمتر شد

بازسازی آسیب‌های وارد شده به اقتصاد دنیا فرایندی زمان‌بر است. بدون تلاش جهانی برای افزایش سرعت ایجاد فرصت‌های شغلی و زمینه‌سازی برای مهارت‌آموزی در میان نیروی کار نمی‌توان از بحران‌های ناشی از کرونا عبور کرد.

آمارهای رسمی حکایت از این دارد که ۲ میلیارد نفر از ساکنان دنیا قبل از همه‌گیری کرونا در مشاغل غیررسمی کار می‌کردند و شمار زیادی از این افراد در نتیجه کرونا، هم کار خود را از دست داده‌اند و هم امکان استفاده از بیمه بیکاری را نداشته‌اند



روبه‌رو هستند. گای رایدر، مدیر کل سازمان بین‌المللی کار در مصاحبه‌ای با وب‌سایت رسمی این سازمان با اشاره به اینکه چالش اصلی دنیا در پساکرونا حل مشکل بیکاری و کاهش نابرابری‌های اقتصادی و تبعیض در جهان است گفت: «بازسازی آسیب‌های وارد شده به اقتصاد دنیا فرایندی زمان‌بر است. بدون تلاش جهانی برای افزایش سرعت ایجاد فرصت‌های شغلی و زمینه‌سازی برای مهارت‌آموزی در میان نیروی کار نمی‌توان از بحران‌های ناشی از کرونا عبور کرد. باید در نظر گرفت که طبقه آسیب‌پذیر اقتصادی بیشترین آسیب را در نتیجه همه‌گیری کرونا تحمل کردند و این گروه به سرعت نمی‌توانند به شرایط عادی قبل از کرونا بازگردند.»

او تأکید کرد: «آسیب‌های ناشی از همه‌گیری کرونا چه از نظر ابتلا به موج‌های تازه همه‌گیری و از دست دادن افراد دیگری در نتیجه این بیماری و چه از نظر آسیب‌های اقتصادی و بحران بازار کار برای سال‌های طولانی باقی می‌ماند و دنیا باید سال‌های طولانی نابرابری اقتصادی و افزایش نرخ فقر را تجربه کند و تنها در شرایطی گذر از این بحران سرعت می‌گیرد که سیاست‌هایی جهانی و هدفمند برای مبارزه با چالش‌ها اجرا شود.»

دبیر کل سازمان بین‌المللی کار بر این باور است که دنیا برای گذر از جنبه‌های مختلف بحران کرونا نیاز به برنامه‌هایی همه‌جانبه و هماهنگ و استراتژی‌هایی یکپارچه دارد. برنامه‌هایی انسان‌محور که قدرت اجرایی داشته باشد و دولت‌ها با ارائه منابع مالی لازم زمینه را برای اجرایی شدن این طرح‌ها فراهم کنند. ولی مسئله کلیدی و بااهمیت این جاست که زمانی اقتصاد می‌تواند بازسازی شود و از بحران کرونا عبور کند که بازار کار اصلاح شود و فرصت‌های شغلی بتواند جوانان و افراد جویای کار را جذب کند. اشتغال بستر را برای رشد مصرف و احیای اقتصاد فراهم می‌کند و بسیاری از مشکلات روانی و اجتماعی را از بین می‌برد. به همین دلیل است که کلید گذر از چالش‌های اقتصادی ناشی از کرونا را باید در احیای بازار کار دید. نکته مهم دیگر این است که برای حل این مشکل جهانی تنها یک راه‌حل جهانی می‌تواند تأثیرگذار باشد و کشورها به تنهایی نمی‌توانند از این بحران عبور کنند. برای ایجاد یک راهکار جهانی هم اولین گام رهایی از ویروس از طریق توزیع عادلانه واکسن است که باید با جدیت پیگیری شود. ■

زندگی خود با مشکلات زیادی روبه‌رو هستند. سازمان بین‌المللی کار بر این باور است که در صورتی که یک خانواده ۴ نفره که تنها یک نان‌آور دارد، درآمدی کمتر از ۱۲۸ دلار در روز داشته باشد، زیر خط فقر زندگی می‌کند. این مبلغ معادل درآمد ۲۸۴ دلاری در ماه‌های ۲۰ روزه برای یک خانواده ۴ نفری است.

در گزارش سازمان بین‌المللی کار آمده است: «پنج سال تلاش دنیا برای از بین بردن نرخ فقر در میان شاغلان دنیا در نتیجه همه‌گیری کرونا از بین رفت و باعث شد تا هدف اصلی سازمان ملل مبنی بر ریشه‌کن کردن فقر تا سال ۲۰۳۰ میلادی محقق نشود. همه‌گیری کرونا باعث شد تا اهداف توسعه انسانی و اقتصادی با تأخیر حداقل ۵ ساله محقق شود که آسیب بزرگی برای جهان است.»

از طرف دیگر دنیا قبل از شروع همه‌گیری هم با مشکلات زیادی روبه‌رو بود که دلیل آن نرخ بالای نابرابری‌های اقتصادی بود و بحران کرونا شکاف‌ها را در این حوزه بیشتر کرد. در سال ۲۰۲۱ شاهد این مسئله هستیم که بر شمار فقرای دنیا افزوده شده است در حالی که افراد ثروتمند افزایش چشمگیر میزان درآمد را تجربه کرده‌اند. شمار زیادی از مردم دنیا به دلیل از دست دادن شغل خود دیگر تحت پوشش تامین اجتماعی قرار ندارند. شمار این افراد را می‌توان بالغ بر یک‌سوم جمعیت دنیا دانست. آمارهای رسمی حکایت از این دارد که ۲ میلیارد نفر از ساکنان دنیا قبل از همه‌گیری کرونا در مشاغل غیررسمی کار می‌کردند و شمار زیادی از این افراد در نتیجه کرونا، هم کار خود را از دست داده‌اند و هم امکان استفاده از بیمه بیکاری را نداشته‌اند. سهم زیادی از این گروه به جمعیت فقیرای دنیا اضافه شدند یا به زندگی با حداقل امکانات ادامه می‌دهند.

بازسازی اقتصاد دنیا فرایندی زمان‌بر است

باید در نظر داشت که با توجه به دامنه وسیع بحران‌های ناشی از همه‌گیری کرونا در دنیا، بازگشت به وضعیت عادی حتی برای کشورهایی که شمار زیادی از مردم را واکسینه کرده‌اند مدت زیادی طول می‌کشد. حال تصور کنید کشورهای فقیر دنیا که نرخ واکسیناسیون در آن‌ها بسیار کند است یا حتی واکسیناسیون را شروع نکرده‌اند با چه شرایطی

در نیمه اول سال
۲۰۲۱ میلادی
۱۰۸ میلیون کارگر
بیش از سال ۲۰۱۹
با درآمد کمتر از
۳۰۲ دلار در روز
به ازای هر عضو
خانواده زندگی
می‌کردند. این گروه
افراد را می‌توان
شاغلان فقیر
نامید که برای
تامین نیازهای
اولیه زندگی خود
با مشکلات زیادی
روبه‌رو هستند

طبق گزارش‌های رسمی روزانه ۴.۶ میلیارد نفر در دنیا از اینترنت استفاده می‌کنند. در هر دقیقه ۳۵۰ هزار توییت در توییتر منتشر می‌شود و هر روز بر شمار شبکه‌های اجتماعی که در این فضا کار می‌کنند اضافه می‌شود.

توسعه دیجیتال: آری یا خیر؟

اقتصاد دیجیتال تا چه اندازه می‌تواند باعث رشد انتشار گازهای گلخانه‌ای شود؟

شهری و حتی بین‌المللی کمتر شود و در نتیجه مصرف سوخت تنزل یابد که باز هم نتیجه مثبتی روی سرنانه مصرف انرژی در صنعت حمل و نقل دارد. ولی افزایش وابستگی به اینترنت برای ارزیابی، استفاده و نگهداری داده‌ها باعث می‌شود تا مصرف انرژی برق در این سیستم با سرعت زیادی رشد کند و بخش زیادی از صرفه‌جویی در بخش‌های دیگر بی‌تاثیر بشود.

سهم ۲۰ درصدی صنعت آری تی در مصرف برق دنیا

مطالعات نشان می‌دهد تا سال ۲۰۲۵ میلادی ۲۰ درصد از انرژی برق تولیدی در دنیا توسط صنعت آری تی مصرف می‌شود و این صنعت به تنهایی مسئول انتشار ۵.۵ درصد از گازهای گلخانه‌ای خواهد بود. این سهم از انتشار گاز گلخانه‌ای از یک صنعت بیش از مجموع گاز گلخانه‌ای ایجاد شده در اغلب کشورهای دنیا است و به همین دلیل می‌توان به راحتی ضرورت مدیریت این معضل را دریافت.

سوالی که این روزها پرسیده می‌شود این است که آیا باید مصرف اینترنت را کاهش داد و از وابستگی به آن کاست؟ آیا می‌شود راه طی شده در دنیا برای توسعه تکنولوژی و توسعه دسترسی به اینترنت و تمامی مزایای آن را نادیده گرفت و به زندگی صد سال قبل بازگشت و اینترنت را از زندگی حذف کرد؟

پاسخ به این سوال قطعاً منفی است. اینترنت بخش بزرگی از زندگی امروز ما را تشکیل می‌دهد و نمی‌توان آن را حذف کرد ولی می‌توان روند تامین انرژی مورد نیاز دنیای اینترنت را تغییر داد و از منابع پایدارتر و دوستدار محیط زیست برای ایجاد برق بهره برد.

در سال‌های اخیر شماری از شرکت‌های فعال در این صنعت تلاش کردند تا به سمت استفاده از منابع پایدار حرکت کنند. از جمله این شرکت‌ها می‌توان به گوگل اشاره کرد که در نظر دارد تا سال ۲۰۳۰ تمامی مراکز داده‌های خود را با کمک انرژی‌های احیاشدنی راه‌اندازی کند. اولین مرکز فعال با انرژی پاک شرکت گوگل در سال گذشته در لاس‌وگاس آمریکا راه‌اندازی شد زیرا در این شهر مدت‌زمان تابش نور خورشید بسیار زیاد است. گوگل اعلام کرده است مراکز تازه را در شهرهایی راه‌اندازی می‌کند که یا امکان تولید برق خورشیدی در آن‌ها وجود دارد یا سطح وزش باد در آن‌ها بالاست و می‌توان مزارع تولید برق بادی در آن‌ها ایجاد کرد. واحدهای فعال با برق زمین‌گرمایی و برق آبی توسط گوگل هم در دستور کار قرار دارد.

در پایان باید در نظر داشت همان‌طور که تمامی صنایع به سمت استفاده از انرژی‌های پاک در تامین برق مصرفی خود حرکت می‌کنند، شمار وب‌سایت‌هایی که از این منابع استفاده می‌کنند هم افزایش یافته است. ولی باز هم یک سوال مهم وجود دارد که آیا استفاده از منابع احیاشدنی در تامین انرژی مورد نیاز وب‌سایت‌ها می‌تواند باعث کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای شود یا اینکه این تغییر بزرگ تکنولوژیکی بسستر را برای افزایش مصرف کالاهای دیگری که برای تولید آن‌ها از منابع فسیلی استفاده می‌شود، فراهم خواهد کرد. ■

اقتصاد دیجیتال سهم زیادی از اقتصاد دنیا دارد و این سهم در جریان همه‌گیری کرونا بزرگ‌تر هم شد. دسترسی به اینترنت را می‌توان زیربنای توسعه اقتصاد دیجیتال دانست و هر چه شمار بیشتری از مردم به اینترنت دسترسی داشته باشند امکان توسعه اقتصاد دیجیتال با سرعت بیشتری فراهم می‌شود.

طبق گزارش‌های رسمی روزانه ۴.۶ میلیارد نفر در دنیا از اینترنت استفاده می‌کنند. در هر دقیقه ۳۵۰ هزار توییت در توییتر منتشر می‌شود و هر روز بر شمار شبکه‌های اجتماعی که در این فضا کار می‌کنند اضافه می‌شود. شاید در نگاه اول اینترنت فضایی بی‌انتهای با فرصت‌های زیاد برای کار و تعامل ارزیابی شود ولی تا به حال به این مسئله فکر کرده‌اید که سرورهایی که میزبان تمامی این داده‌های تولیدی در دنیا هستند در تولید گازهای گلخانه‌ای دنیا چه نقشی دارند؟

امروزه بالغ بر ۳۰ میلیارد وسیله ارتباط با اینترنت در دنیا وجود دارد که این شامل کامپیوترهای شخصی، گوشی‌های هوشمند، تلویزیون‌ها، تبلت‌ها و شمار زیادی از تجهیزات و دستگاه‌های فعال با اینترنت می‌شود. در یک دهه اخیر خودروهایی هوشمند، سیستم‌های خانگی هوشمند و ساعت‌های هوشمند هم به جمع این تجهیزات اضافه شده‌اند و مطرح شدن موضوع اینترنت اشیا باعث شد تا دانشمندان هر روز راه تازه‌ای برای استفاده از اینترنت در بخشی از زندگی پیدا کنند. شاید تصور کنید توسعه استفاده از اینترنت باعث می‌شود تا مصرف انرژی در زندگی روزمره کاهش یابد که این نظریه تا اندازه‌ای درست است. به عنوان مثال سیستم‌های هوشمند خانگی کمک می‌کند تا مصرف انرژی در خانه‌ها کم شود و برآیند این مسئله در کاهش مصرف سرنانه انرژی در مصارف خانگی بسیار چشمگیر است. یا اینکه استفاده از اینترنت برای انجام کار یا برگزاری جلسات باعث می‌شود تا تقاضای سفرهای داخل



منبع: مجمع جهانی اقتصاد

چرا باید خواند:

توسعه اقتصاد

دیجیتال در سال‌های

خبر با سرعت زیادی

انجام شده است. حال

بن نظر به مطرح شده

است که رشد اقتصاد

دیجیتال باعث افزایش

انتشار کربن می‌شود.

تا سال ۲۰۲۵ میلادی ۲۰ درصد از انرژی برق تولیدی در دنیا توسط صنعت آری تی مصرف می‌شود و این صنعت به تنهایی مسئول انتشار ۵.۵ درصد از گازهای گلخانه‌ای خواهد بود

۷۰ درصد از کودکان کار در بخش کشاورزی مشغول هستند که جمعیتی برابر با ۱۱۲ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند. آمارها نشان می‌دهد ۲۰ درصد از کودکان کار در بخش خدمات مشغول‌اند که ۳۱.۴ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند و ۱۰ درصد هم در بخش صنعت مشغول هستند.

شکست بزرگ

با افزایش ۸.۵ میلیون نفری، شمار کودکان کار دنیا به ۱۶۰ میلیون نفر رسید

منبع: سازمان بین‌المللی کار
چرا باید خواند:
پدیده کودکان کار
در دنیا معضلی بزرگ
است و جهان برای
مقابله با آن تلاش
زبانی کرده است،
ولی به نظر می‌رسد
موفقیتی در این زمینه
حاصل نشده است.

و درآمدهای بسیار پایینی دارند و شمار زیادی هم به این دلیل وارد بازار کار می‌شوند که پدر و مادرشان شغل خود را از دست داده‌اند و امیدی به کسب درآمد در خانواده ندارند.

مدل‌های شبیه‌سازی شده نشان داده است در صورتی که کشورهای ثروتمند زمینه را برای توسعه واکسیناسیون در کشورهای فقیر فراهم نکنند یا امکان قرار گرفتن کودکان تحت پوشش‌های تامین اجتماعی در کشورها فراهم نشود، تا سال ۲۰۲۴ بالغ بر ۴۶ میلیون کودک در دنیا وارد بازار کار می‌شوند و نه تنها آینده خود آن‌ها آسیب می‌بیند، بلکه آینده اقتصادی دنیا با خطر روی کار آمدن نسلی ناتوان و آسیب‌دیده روبه‌رو خواهد شد. سازمان بین‌المللی کار از دولت‌ها و بانک‌های توسعه بین‌المللی خواست تا در طرح‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که هدف اصلی آن‌ها خارج کردن کودکان از بازار کار و بازگرداندن آن‌ها به کلاس درس باشد. از طرف دیگر ایجاد طرح‌های حمایت‌های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه و فقیر با هدف تامین حداقل نیازهای خانواده‌ها و ایجاد فرصت‌های شغلی مناسب برای سرپرستان خانوادها یک ضرورت است زیرا نیاز به حضور کودکان در بازار کار را از بین می‌برد و یک تحول ریشه‌ای و مهم است.

۷۰ درصد از کودکان کار در بخش کشاورزی مشغول‌اند

طبق گزارش ارائه شده توسط سازمان بین‌المللی کار ۷۰ درصد از کودکان کار در بخش کشاورزی مشغول هستند که جمعیتی برابر با ۱۱۲ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند. آمارها نشان می‌دهد ۲۰ درصد از کودکان کار در بخش خدمات مشغول‌اند که ۳۱.۴ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند و ۱۰ درصد هم در بخش صنعت مشغول هستند. جمعیت کودکان فعال در بخش صنعت برابر با ۱۶.۵ میلیون نفر است. ترک تحصیل تعداد زیادی از این کودکان کار معضلات بیشتری را برای جامعه ایجاد خواهد کرد. آمارها نشان می‌دهد ۲۸ درصد از کودکان ۵ تا ۱۱ ساله‌ای که در بازار کار حضور دارند ترک تحصیل کرده‌اند یا اصلاً وارد سیستم آموزشی کشور نشده‌اند و ۳۵ درصد از کودکان ۱۲ تا ۱۴ ساله از آموزش‌های مرسوم کشور خود برخوردار نیستند. این مسئله ضمن آسیب به سلامت روانی این افراد می‌تواند آینده آن‌ها را نیز با چالش‌های زیادی روبه‌رو کند و احتمال کسب درآمد بالا در آینده و حرکت در مسیر عادی زندگی را نیز برای این گروه از بین ببرد.

نکته دیگری که در گزارش مد نظر قرار گرفته است سهم بالاتر پسران در بازار کار نسبت به دختران است، ضمن اینکه احتمال ورود کودکان روستایی به بازار کار سه برابر بیشتر از کودکان شهرنشین است. آمارهای رسمی نشان می‌دهد ۱۴ درصد از کودکان روستایی و ۵ درصد از کودکان شهری وارد بازار کار شده‌اند. سازمان بین‌المللی کار توسعه پوشش تامین اجتماعی برای خانوارهای فقیر و روستایی را عامل مهمی در کاهش شمار کودکان کار و کاهش وابستگی خانوارهای فقیر به درآمد کودکانشان می‌داند. ■

پدیده کودک کار همواره در کشورهای مختلف به عنوان یک معضل مهم مطرح بوده است و سازمان‌های بین‌المللی هم برای مقابله با این پدیده ناخوشایند تلاش‌های زیادی انجام داده‌اند. سازمان بین‌المللی کار در روز ۱۲ ژوئن که روز جهانی مبارزه با کار کودکان نام‌گذاری شده است گزارش تازه‌ای ارائه داد و اعلام کرد که برای اولین بار طی بیست سال گذشته ما شاهد رشد شمار کودکان کار در دنیا هستیم. به دنبال تلاش‌های این سازمان و سرمایه‌گذاری‌هایی که برای ایجاد امکانات آموزش و تحصیل برای کودکان در کشورهای فقیر و در حال توسعه فراهم شده بود، در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ میلادی شمار کودکان کار در جهان به ۹۴ میلیون نفر تقلیل یافته بود که موفقیت بزرگی برای دنیا محسوب می‌شد. ولی طی چهار سال گذشته و به خصوص در جریان همه‌گیری کرونا بر شمار کودکان کار در دنیا به شدت افزوده شده است و در انتهای سال قبل شمار آن‌ها در دنیا برابر با ۱۶۰ میلیون نفر بود که ۸.۴ میلیون نفر بیشتر از سال ۲۰۱۶ بود.

سازمان بین‌المللی کار به افزایش شمار کودکان ۵ تا ۱۱ سال که وارد بازار کار شده‌اند اشاره کرد و نوشت: «بیمی از کودکان کار در فاصله سنی ۵ تا ۱۱ سال قرار دارند و حتی از ابتدایی‌ترین آموزش‌ها نیز برخوردار نیستند. اغلب آن‌ها به مدرسه نمی‌روند و بی‌سواد هستند و همین مسئله امید به اصلاح شرایط زندگی آن‌ها در سال‌های بعد را نیز از بین می‌برد. از طرف دیگر در چهار سال اخیر شمار کودکان ۵ تا ۱۷ سالگی که در کارهای خطرناک مشغول به کار هستند ۶.۵ درصد افزایش یافت و به ۷۹ میلیون نفر رسید. مشاغل خطرناک مشاغلی است که به جسم و روان این کودکان آسیب وارد می‌کند یا امنیت آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد.»

گای رایدر، دبیرکل سازمان بین‌المللی کار در مورد این گزارش گفت: «بسن آمارها را می‌توان زنگ هشدار برای جامعه جهانی دانست. ما نمی‌توانیم در مقابل نسلی که در خطر قرار گرفته است بی‌تفاوت باشیم. نسلی که نمی‌تواند خود را برای روزهای خوب آینده آماده کنند و تنها تصویری که در مقابل آن‌ها قرار دارد سختی بیشتر و مشکلات بزرگ‌تر است.»

۹ میلیون کودک در خطر ورود به بازار کار قرار دارند

اما با توجه به تداوم بحران کرونا به خصوص در کشورهای فقیر و افریقای، احتمال افزایش شمار کودکان کار وجود دارد. سازمان بین‌المللی کار هشدار داده است تا انتهای سال ۲۰۲۲ میلادی ۹ میلیون کودک دیگر به جمع کودکان کار در دنیا اضافه خواهند شد که تنها دلیل آن پاندمی و تبعات اقتصادی و اجتماعی آن است. در صورتی که تعطیلی مدارس در دنیا ادامه پیدا کند یا شوک‌های اقتصادی دیگری به دنبال پاندمی کرونا در جهان ایجاد شود، بر شمار کودکانی که ساعات طولانی در بازار کار غیررسمی فعال هستند افزوده می‌شود. بسیاری از این کودکان در شرایط بسیار نامساعد کار می‌کنند

آمارهای رسمی
نشان می‌دهد ۱۴
درصد از کودکان
روستایی و ۵
درصد از کودکان
شهری وارد بازار
کار شده‌اند

اقتصاد دنیا کوچک می شود

تحمل زیان ۴ هزار میلیارد دلاری تنها به دلیل سقوط صنعت توریسم

منبع: آنگتاد

چرا باید خواند:

صنعت توریسم در یک

سال گذشته زمین گیر

شده بود و گزارش ها

نشان از تاثیر بحران در

این صنعت در کوچک

شدن اقتصاد دنیا دارد.

کشورهای فقیر و در حال توسعه کمتر از ۵ درصد واکسن دریافت کرده‌اند. آمارها نشان می‌دهد در کشورهای فقیر دنیا کمتر از یک درصد از جمعیت واکسینه شده‌اند. شریط صنعت توریسم هم در سال جاری و سال آینده متناسب با وضعیت واکسیناسیون در کشورها است. انتظار می‌رود در کشورهای صنعتی مانند فرانسه و آمریکا و آلمان صنعت توریسم با سرعت بیشتری احیا شود. گزارش‌هایی در مورد ازسرگیری سفرها در کشورهای بریتانیا و سوئیس هم منتشر شده است ولی کارشناسان بر این باورند که تا سال ۲۰۲۳ نمی‌توان انتظار داشت صنعت توریسم به وضعیت قبل از کرونا بازگردد.»

زیان صنعت توریسم بیش از برآوردهای قبلی بود

آنگتاد در گزارش خود به مقایسه وضعیت صنعت توریسم با پیش‌بینی‌های قبلی اشاره کرد و نوشت: «سال گذشته انتظار می‌رفت افت درآمد صنعت توریسم هزینه‌ای بین ۱.۲ هزار میلیارد دلار تا ۳.۳ هزار میلیارد دلار به اقتصاد دنیا تحمیل کند ولی شرایطی که امروز شاهد آن هستیم بسیار وخیم‌تر از برآوردهای قبلی است. امروز برآورد سال قبل برآوردی خوش‌بینانه ارزیابی می‌شود زیرا در نتیجه این همه‌گیری بالغ بر ۱۵ ماه است که دنیا با زمین‌گیری صنعت توریسم روبه‌رو شده است و با توجه به موج‌های مختلف همه‌گیری در دنیا نمی‌توان انتظار داشت ظرف یک سال آتی هم این صنعت احیا شود.» آمارهای رسمی نشان می‌دهد در سال ۲۰۲۰ شمار سفرها در دنیا ۷۳ درصد کمتر از سال ۲۰۱۹ بود و در فصل اول امسال هم شمار سفرها ۸۴ درصد نسبت به فصل اول سال ۲۰۱۹ کمتر بود. در کشورهای در حال توسعه سطح آسیب بالاتر بود و از افت ۶۰ تا ۸۰ درصدی شمار سفرها و زیان سه‌برابری اقتصادی نسبت به کاهش درآمد صنعت توریسم خبر می‌داد.

آنگتاد تاکید کرد مناطقی که بالاترین آسیب اقتصادی را تجربه کردند عبارت‌اند از کشورهای شمال شرق آسیا، جنوب شرق آسیا، اقیانوسیه و جنوب آسیا. در سوی دیگر طیف کشورهای امریکای شمالی و اروپای غربی و کارائیب قرار دارند که کمترین زیان اقتصادی را تجربه کردند.

چه سناریوهایی برای احیای صنعت توریسم در اختیار

داریم

سازمان ملل در گزارش خود سه سناریو در مورد صنعت توریسم ارائه داد که در هر سه سناریو بر سقوط توریسم در دنیا تاکید شده است.

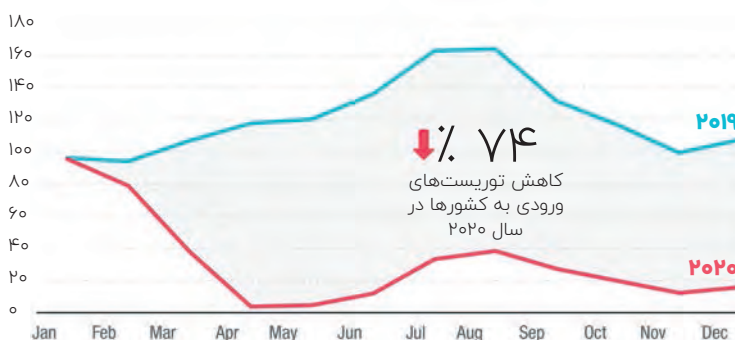
در بدبینانه‌ترین سناریو در سال جاری صنعت توریسم با افت ۷۵ درصدی شمار سفرها نسبت به سال ۲۰۱۹ مواجه خواهد شد که در این حالت درآمد این صنعت ۹۴۸ میلیارد دلار تنزل خواهد یافت و هزینه‌ای بالغ بر ۲.۴ هزار میلیارد دلار به اقتصاد

یکی از صنایعی که در جریان همه‌گیری کرونا آسیب زیادی متحمل شد، صنعت توریسم بود. صنعتی که در سال‌های قبل از همه‌گیری سهم زیادی در رشد اقتصادی دنیا داشت و حال سازمان ملل هشدار داده است سقوط صنعت گردشگری در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ هزینه‌ای بالغ بر ۴ هزار میلیارد دلار به اقتصاد دنیا تحمیل کرده است و در صورتی که دنیا زمینه را برای تسریع روند واکسیناسیون فراهم نکند، می‌توان انتظار داشت این بحران مالی و تبعات منفی ناشی از آن در سال‌های آتی هم ادامه داشته باشد.

بر مبنای این گزارش صنعت توریسم و صنایع زیرمجموعه آن مانند هتل‌داری در سال گذشته ۲.۴ هزار میلیارد دلار زیان دیدند و در سال جاری زیانی بین ۱.۶ هزار میلیارد تا ۲.۴ هزار میلیارد دلار به این صنعت وارد خواهد شد. بزرگی زیان اقتصادی بستگی به موفقیت کشورها در باز کردن مرزها به روی توریست‌ها و احتمال جهش‌های تازه ویروس در دنیا دارد. آنگتاد در گزارش خود نوشت: «دنیا برای فایز آمدن بر این بحران سلامتی و اقتصادی نیاز به تسریع روند واکسیناسیون و توزیع عادلانه آن در دنیا دارد. تنها این مسئله است که می‌تواند باعث رشد اقتصادی دنیا، گذر از بحران کرونا و افزایش ارزش تولید ناخالص داخلی دنیا شود. باید تمامی کشورها به واکسن دسترسی داشته باشند و با سرعت واکسیناسیون انجام شود، در غیر این صورت باید منتظر جهش‌های تازه و مرگ و میرهای جدید باشیم و مسئله مهم این‌جاست که ویروس به سرعت در دنیا گردش می‌کند و در صورت ایجاد جهش تازه، نه‌تنها کشورهایایی که در واکسیناسیون تاخیر داشته‌اند بلکه تمامی کشورهای جهان آسیب می‌بینند.»

آنگتاد با اشاره به تفاوت تعداد افراد واکسینه‌شده در کشورهای مختلف گفت: «در برخی از کشورهای صنعتی بالغ بر ۶۰ درصد از مردم واکسینه شده‌اند و فعالیتهای اقتصادی از سر گرفته شده است. محدودیت‌های کرونایی و مراقبت‌های بهداشتی در شماری از این کشورها تقلیل یافته است و زندگی عادی جریان دارد. ولی در

ورود توریست‌های بین‌المللی (هزار نفر)



در سناریوی اول شاهد این خواهیم بود که اقتصاد دنیا زبانی معادل ۲.۷ درصد تولید ناخالص داخلی خود را تحمل خواهد کرد، ولی در سناریوی دوم این زیان به ۱.۹ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد و در سومین سناریو معادل ۲ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد بود.

سه سناریوی پیش روی اقتصاد دنیا در نتیجه افت توریسم در سال ۲۰۲۱



زیان پیش‌بینی شده اقتصادی در نتیجه کاهش درآمد صنعت توریسم (درصد تولید ناخالص داخلی)

کشور	سناریوی اول	سناریوی دوم	سناریوی سوم
ترکیه	-۹.۱	-۶.۳	-۷.۸
افریقای جنوبی	-۸.۱	-۵.۵	-۷.۵
سوئیس	-۴.۳	-۳	-۳.۶
کره جنوبی	-۳.۸	-۲.۷	-۳.۳
استرالیا	-۳.۷	-۲.۷	-۳.۲
فرانسه	-۳.۲	-۲.۳	-۲.۷
آلمان	-۲.۴	-۱.۷	-۱.۳
نروژ	-۲.۵	-۱.۸	-۲.۱
آمریکا	-۲.۱	-۱.۵	-۱.۱
چین	-۲	-۱.۴	-۱.۷
هند	-۱.۹	-۱.۴	-۱.۷
روسیه	-۱.۵	-۱.۱	-۱.۳

زیان پیش‌بینی شده اقتصادی در مناطق مختلف دنیا در نتیجه کاهش درآمد صنعت توریسم (درصد تولید ناخالص داخلی)

کشور	سناریوی اول	سناریوی دوم	سناریوی سوم
آمریکای مرکزی	-۱۱.۹	-۷.۵	-۹.۹
افریقای شرقی	-۹.۳	-۶	-۷.۹
جنوب شرق آسیا	-۸.۴	-۵.۶	-۷.۱
افریقای شمالی	-۷.۵	-۵	-۶.۴
آسیا	-۵.۸	-۴.۱	-۳.۱
کشورهای شرق اروپا	-۴.۷	-۳.۳	-۳.۷
غرب آفریقا	-۴.۶	-۳.۱	-۳.۹
شرق و مرکز اروپا	-۳.۵	-۲.۵	-۳
خاورمیانه	-۳.۱	-۲.۲	-۲.۵
اروپای شمالی	-۲.۷	-۱.۹	-۱.۹
کارائیب	-۲.۵	-۱.۸	-۲
کشورهای اطراف مدیترانه	-۲.۳	-۱.۶	-۱.۴
جهان	-۲.۷	-۱.۹	-۲

دنیا تحمیل خواهد کرد. در این سناریو به طور متوسط زیان تحمیل شده به تولید ناخالص داخلی دنیا ۲.۵ برابر ناشی از افت درآمد صنعت توریسم است. البته زیان تحمیل شده به کشورهای صنعتی که سهم بالایی از مردم را واکسینه کرده‌اند و صنعت توریسم کم و بیش در آن‌ها از سر گرفته شده است کمتر از کشورهای در حال توسعه و فقیر خواهد بود. در کشورهای صنعتی زیان اقتصادی ناشی از افت درآمد توریسم معادل همان افت درآمد این صنعت است در حالی که هزینه تحمیل شده به اقتصاد کشورهای فقیر تا ۴ برابر افت درآمد ناشی از کاهش توریسم هم می‌رسد.

طبق این گزارش کشورهای صنعتی ۴۸ درصد از این زیان را به خود اختصاص می‌دهند و ۵۲ درصد از زیان اقتصادی ناشی از کاهش درآمد توریسم به کشورهای در حال توسعه اختصاص پیدا می‌کند.

در سناریوی دوم صنعت توریسم افت ۶۳ درصدی میزان سفرها نسبت به سال ۲۰۱۹ را شاهد خواهد بود و در این سناریو زیان تحمیل شده به اقتصاد دنیا به ۱.۷ هزار میلیارد دلار می‌رسد که باز هم ۴۸ درصد از این زیان به کشورهای صنعتی و ۵۲ درصد به کشورهای در حال توسعه اختصاص خواهد داشت. در سومین سناریو ورود توریست‌ها به کشورهای در حال توسعه که نرخ واکسیناسیون پایینی دارند ۷۵ درصد تنزل یافته است در حالی که در کشورهایی که نرخ واکسیناسیون در آن‌ها بالا است و سهم زیادی از مردم در مقابل این ویروس ایمن شده‌اند درآمد صنعت توریسم نسبت به سال ۲۰۱۹ میلادی تنها ۳۷ درصد تنزل می‌یابد. در این سناریو اقتصاد دنیا با زیان ۱.۸ هزار میلیارد دلاری روبه‌رو می‌شود که ۶۰ درصد از این زیان به کشورهای در حال توسعه و ۴۰ درصد به کشورهای توسعه‌یافته اختصاص خواهد داشت.

از طرف دیگر کشورهای مختلف دنیا در این سناریوهای مختلف با شرایط اقتصادی خاصی روبه‌رو هستند. در صورتی که کشوری نتواند مرزها را به روی توریست‌های خارجی بگشاید، میزان آسیب اقتصادی سال جاری در آن کشور بیشتر خواهد بود. به همین دلیل است که در هر سه سناریو میزان زیان اقتصادی کشورهای در حال توسعه بیش از کشورهای فقیر ارزیابی شده است و این وضعیت در سومین سناریو مشهودتر است.

طبق گزارش ارائه شده توسط سازمان ملل در سناریوی اول ما شاهد این خواهیم بود که اقتصاد دنیا زبانی معادل ۲.۷ درصد تولید ناخالص داخلی خود را تحمل خواهد کرد، ولی در سناریوی دوم این زیان به ۱.۹ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد و در سومین سناریو معادل ۲ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد بود. کشور ترکیه از جمله کشورهایی است که زیان زیادی را در سال جاری تحمل خواهد کرد. زیان اقتصادی این کشور در سناریوی اول معادل ۹.۱ درصد تولید ناخالص داخلی آن‌ها خواهد بود و در سناریوی دوم به ۶.۳ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد، ولی در سناریوی سوم که تفکیک بزرگی بین وضعیت کشورهای در حال توسعه و صنعتی ایجاد شده است، میزان زیان به ۷.۸ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد. بزرگی این زیان برای کشورهای مختلف بستگی به میزان وابستگی اقتصادی آن‌ها به صنعت توریسم و سطح موفقیت آن‌ها در واکسیناسیون دارد. ■

سرمایه‌ها به کجا رفتند؟

۵۸ درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آسیا انجام شد

جذب سرمایه‌گذاری وجود دارد؟ بررسی‌های انجام شده توسط آنکتاد نشان می‌دهد کشورهای در حال توسعه در سال‌های بحرانی کاهش کمتری در ورود سرمایه‌های خارجی را شاهد هستند در حالی که در کشورهای صنعتی ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تحت تاثیر بحران‌های اقتصادی کاهش زیادی پیدا می‌کند.

افت ۳۵ درصدی سرمایه‌گذاری خارجی در سال کرونا

سال ۲۰۲۰ را می‌توان یکی از بحرانی‌ترین سال‌های اقتصاد دنیا در قرن جاری قلمداد کرد. سالی که تمامی ابعاد زندگی با تغییرات اساسی روبه‌رو شد و بحرانی که در ابتدا تنها سلامت دنیا را هدف قرار داده بود به تدریج به بحران اقتصادی و اجتماعی هم تبدیل شد. در این سال ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا با سرعت زیادی کاهش یافت و در مقابل قیمت طلا به عنوان منبعی برای حفظ ارزش دارایی‌ها با سرعت زیادی رشد کرد.

طبق گزارش منتشر شده توسط آنکتاد در سال ۲۰۲۰ میلادی ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا ۳۵ درصد نسبت به سال قبل از آن تنزل یافت و از ۱.۵ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ به یک هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ رسید. نکته مهم این گزارش در کاهش بیشتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای صنعتی در مقایسه با کشورهای در حال توسعه بود. صندوق توسعه و تجارت سازمان ملل اعلام کرد در این سال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای صنعتی ۵۸ درصد کمتر شد که دلیل تحولات ساختاری بزرگ در شرکت‌های صنعتی در مواجهه با بحران کرونا بود. اما درون‌ریز سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای در حال توسعه در مقابل این تحول بزرگ اقتصادی و اجتماعی تاب‌آوری بالایی داشت به این معنا که ما شاهد کاهش اندک سرمایه‌گذار ی در کشورهای در حال توسعه بودیم. این گزارش نشان می‌دهد در سال ۲۰۲۰ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه تنها ۸ درصد نسبت به سال ۲۰۱۹ کمتر شده است و سهم اعظم سرمایه‌ها هم وارد کشورهای در حال توسعه آسیا شد. آنکتاد در گزارش خود نوشت: «در سال قبل دوسوم کل سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در دنیا، در کشورهای در حال توسعه انجام شده است و کشورهای آسیایی سهم اعظم این سرمایه را به خود اختصاص داده‌اند. ارزش سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در کشورهای در حال توسعه در سال گذشته برابر با ۶۶۳ میلیارد دلار بود ولی کشورهای صنعتی تنها ۳۱۲ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کردند. در سال گذشته اقتصادهای در حال گذار تنها ۲۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی جذب کردند که ۵۸ درصد کمتر از سال قبل بود.» به گزارش آنکتاد در سال ۲۰۰۷ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا بالغ بر ۱.۹۳ هزار میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ و در جریان بحران مالی جهان به شدت سقوط کرد و به کمتر از ۱.۳ هزار میلیارد دلار رسید ولی این وضعیت موقتی بود و ما شاهد رشد ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا تا سال ۲۰۱۱ بودیم که توانست رکورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا را به بالغ بر ۱۶ هزار میلیارد

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نقشی کلیدی در رشد اقتصادی کشورها دارد. به همین دلیل است که دولت‌ها تلاش می‌کنند تا سیاست‌هایی برای جذب هر چه بیشتر سرمایه‌ها در هر سال تدوین کنند. بررسی‌های انجام شده توسط سازمان ملل نشان می‌دهد در دوره‌های بحرانی اقتصادی و در هر زمانی که چالشی اقتصادی در دنیا ایجاد می‌شود، ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا کاهش پیدا می‌کند. این شرایط در جریان بحران مالی دنیا در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ و در جریان بحران کرونا مشاهده شده است. سوال مهم این است که چرا در اوضاع بحرانی اقتصادی سرمایه‌گذاری کاهش پیدا می‌کند و سوال دوم این است که سرمایه‌گذاری در کدام دسته از کشورها با سرعت بیشتری کاهش می‌یابد؟

مطالعات انجام شده توسط آنکتاد نشان می‌دهد سرمایه‌گذاران با هدف کسب سود وارد بازارهای خارجی می‌شوند و در دوره‌های بحرانی اقتصادی که ثبات در بازارها وجود ندارد و امکان پیش‌بینی‌های صحیحی در مورد آینده بازارها و اقتصاد وجود ندارد، سرمایه‌گذاران برای پروژه‌های سرمایه‌گذاری بزرگ تصمیم‌گیری نمی‌کنند. به تعبیر بهتر پروژه‌های تازه در دوره‌های بحرانی اجرا نمی‌شود و تنها پروژه‌های قدیمی و در صورت تداوم سودآوری اجرا می‌شود. همین مسئله است که باعث رشد سرمایه‌گذاری در بازار طلا و دلار در سال‌های سخت اقتصادی می‌شود زیرا پروژه‌های زیرساختی و تولیدی ثبات خود را از دست می‌دهد و سرمایه‌گذاران برای حفظ ارزش دارایی‌های خود وارد بازار طلا و دلار می‌شوند.

سوال دوم این است که کدام دسته از کشورها در دوره‌های بحرانی اقتصادی، بیشترین کاهش را در ورود سرمایه‌های خارجی تجربه می‌کنند یا به تعبیر دیگر، در کدام دسته از کشورها تاب‌آوری بیشتری در عرصه

منبع آنکتاد

چرا باید خواند:

سرمایه‌گذاری

نقش مهمی در رشد

اقتصادی کشورها

دارد. آمارها نشان

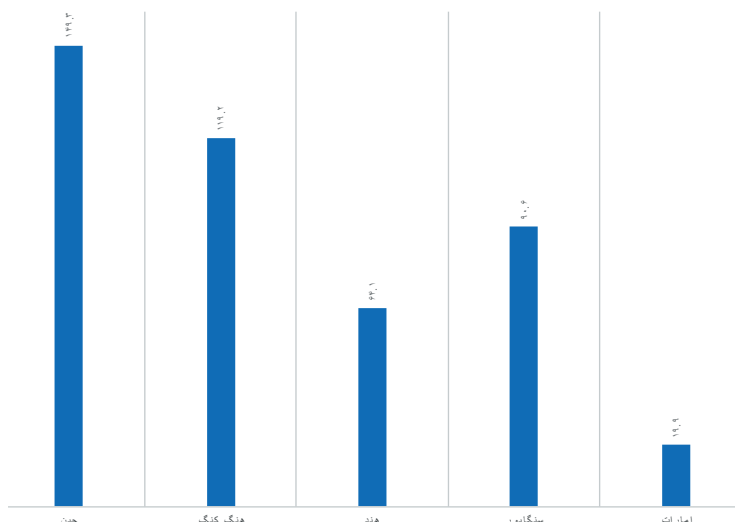
می‌دهد در سال ۲۰۲۰

ارزش سرمایه‌گذاری

در دنیا ۳۵ درصد

کاهش پیدا کرد.

پنج میزبان بزرگ سرمایه‌های خارجی در آسیا در سال ۲۰۲۰ (میلیارد دلار)



در سال ۲۰۲۰ میلادی ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا ۳۵ درصد نسبت به سال قبل از آن تنزل یافت و از ۱.۵ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ به یک هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ رسید.

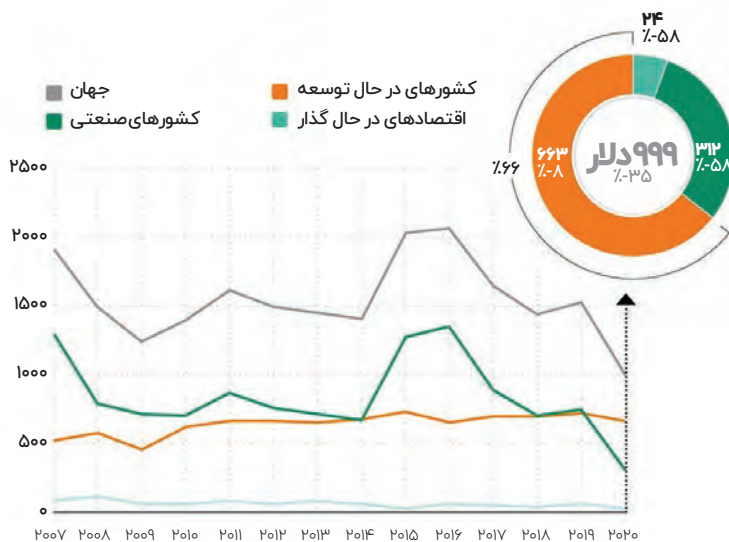
کمتر شده است که از جمله این بخش‌ها می‌توان به زیرساخت‌های حمل‌ونقل، نیروگاه‌های تولید برق و توزیع برق (به استثنای انرژی‌های احیاشدنی) و زیرساخت‌های مخابراتی اشاره کرد. آمارها نشان می‌دهد در سال ۲۰۲۰ سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مرتبط با بخش سلامت از قبیل توسعه بیمارستان‌ها و مراکز درمانی در کشورهای در حال توسعه ۵۴ درصد تقلیل پیدا کرد و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مرتبط با بخش کشاورزی و غذا چه در شهرها و چه در روستاها با کاهش ۴۹ درصدی همراه بود. بخش آموزش هم در این سال قربانی شد و آمارهای ارائه شده از کشورهای در حال توسعه نشان از افت ۳۵ درصدی سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آموزشی شامل ساخت مدارس تازه و تامین تجهیزات مورد

دولار برساند. بعد از این زمان افت اندکی در ارزش سرمایه‌گذاری دنیا اتفاق افتاد به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۶ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا به حدود ۱.۴۵ هزار میلیارد دلار رسید و از آن پس صعودی بزرگ در بازار اتفاق افتاد. در سال ۲۰۱۶ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا از ۲ هزار میلیارد دلار فراتر رفت و در سال ۲۰۱۷ به ۱.۷۸ میلیارد دلار کاهش یافت. این سیر کاهشی در سال کرونا شدت گرفت.

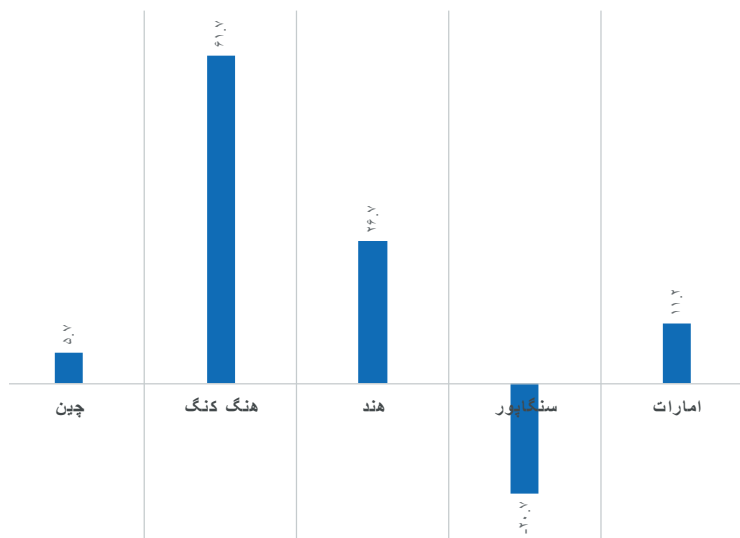
کشورهای در حال توسعه دوسوم سرمایه‌های خارجی را جذب کردند

آمارهای ارائه شده توسط آنکتاد نشان می‌دهد از سال ۲۰۰۷ تاکنون ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۷ میلادی ۵۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد این کشورها شد ولی در جریان بحران مالی سال ۲۰۰۹ ارزش سرمایه‌های خارجی در این منطقه حدود ۴۸۵ میلیارد دلار تقلیل پیدا کرد. اما به سرعت این وضعیت تغییر کرد به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۱ کشورهای در حال توسعه توانستند ۵۹۶ میلیارد دلار سرمایه جذب کنند. تا سال ۲۰۱۵ روند ورود سرمایه‌های خارجی به این کشورها رشد کرد تا اینکه به مرز ۷۰۰ میلیارد دلار رسید و این وضعیت با اندکی نوسان تا قبل از همه‌گیری کرونا ادامه داشت. در سال ۲۰۲۰ و در سالی که دنیا درگیر بحران کرونا بود و اغلب فعالیت‌های اقتصادی تعطیل بود، کشورهای در حال توسعه کاهش معناداری در جذب سرمایه‌های خارجی تجربه نکردند. این در حالی است که شرایط در کشورهای صنعتی کاملاً متفاوت بود. این کشورها در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۱۳۷۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده بودند که در جریان بحران مالی سال ۲۰۰۹ ورود سرمایه‌های خارجی به این کشورها به کمتر از ۸۰۰ میلیارد دلار رسید و تا سال ۲۰۱۰ در همین شرایط باقی ماند. در سال ۲۰۱۱ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشورها اندکی افزایش یافت ولی این شرایط موقتی بود و باز هم تا سال ۲۰۱۴ ما شاهد روند نزولی ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشورها بودیم. تا اینکه بالاخره شرایط تغییر کرد و در سال ۲۰۱۶ این کشورها توانستند ۱۴۲۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب کنند. اما این روند افزایشی ارزش سرمایه‌گذاری هم موقتی بود و از آن سال تاکنون ورود سرمایه‌های خارجی به این کشورها کاهش یافت تا اینکه در سال ۲۰۲۰ به کمترین میزان طی دو دهه اخیر رسید.

ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۰ (میلیارد دلار و درصد)



نرخ رشد درون ریز سرمایه‌های خارجی در سال ۲۰۲۰ نسبت به سال قبل (درصد)



سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی ۵۴ درصد کم شد

در بخش دیگری از این گزارش به سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه هم اشاره شد. بخشی که به تعبیر آنکتاد در توسعه اقتصادی کشور و گذر از چالش‌های اقتصادی ناشی از کرونا نقش مهمی دارد و در گزارش‌های ارائه شده توسط کشورهای صنعتی هم از تخصیص بودجه‌های زیاد برای توسعه این بخش‌ها به منظور تقویت نرخ رشد اقتصادی و خرج از رکود و بحران ناشی از کرونا خبر می‌رسد. چین هم در سال گذشته در یک طرح توسعه پنج‌ساله بودجه زیادی برای توسعه بخش‌های زیرساختی، احداث فرودگاه‌های بزرگ و چندین کارخانه بزرگ صنعتی اختصاص داد ولی در دیگر کشورهای در حال توسعه آسیایی شرایط متفاوت است. این کشورها که قبل از کرونا هم در بخش‌های زیرساختی ضعف زیادی داشتند در سال ۲۰۲۰ کاهش چشمگیری در سرمایه‌گذاری در حوزه زیرساختی را تجربه کردند. آمارها نشان می‌دهد در سال گذشته ارزش سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه ۵۴ درصد

نیاز آن‌ها دارد.

آنکتاب با اشاره به این مطلب که زیرساخت‌های بخش آموزش و بهداشت و صنعتی در کشورهای در حال توسعه قبل از همه‌گیری کرونا هم بسیار ضعیف بود نوشت: «کرونا شوک بزرگی به سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها وارد کرد و باعث شد تا سرعت سرمایه‌گذاری در این بخش‌ها با سرعت بیشتری کاهش پیدا کند. مسئله نگران‌کننده این است که کاهش سرمایه‌گذاری در این حوزه‌های زیرساختی ضمن اینکه سرعت احیای اقتصادی این کشورها در پساکرونا را تحت تاثیر قرار می‌دهد، می‌تواند بستر را برای فاصله گرفتن آن‌ها از اهداف توسعه سازمان ملل و مبارزه با فقر و بحران اقتصادی نیز فراهم کند.»

در سال گذشته ارزش سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی اقتصادی در حال توسعه ۵۴ درصد کمتر شده است که از جمله این بخش‌ها می‌توان به زیرساخت‌های حمل‌ونقل، نیروگاه‌های تولید برق و توزیع برق (به‌استثنای انرژی‌های احیاشدنی) و زیرساخت‌های مخابراتی اشاره کرد

سرمایه‌گذاری خارجی در اروپا ۸۰ درصد کمتر شد

آمارهای ارائه شده توسط آنکتاب نشان می‌دهد کرونا تمامی دنیا را با بحران روبه‌رو کرد و سرمایه‌گذاری در تمامی کشورهای دنیا کاهش یافت. در سال گذشته ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در اروپا ۸۰ درصد کاهش یافت در حالی که افت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امریکای شمالی برابر با ۴۰ درصد بود. کشورهای در حال توسعه هم وضعیت ناهمگونی را تجربه کردند. مثلاً در کشورهای امریکای لاتین و کارائیب سرمایه‌گذاری خارجی ۴۵ درصد کمتر شد ولی در افریقا تنها ۱۶ درصد کاهش یافت و در کشورهای آسیایی با رشد همراه بود.

در سال قبل آسیا تنها منطقه‌ای در دنیا بود که توانست شاهد افزایش ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باشد. در این سال ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در قاره آسیا ۴ درصد افزایش یافت و سرعت رشد سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا به بیش از ۸ درصد هم رسید. از طرف دیگر باید به بخش دیگر این گزارش هم توجه کرد که به رده‌بندی بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در آسیا بر مبنای موجودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پرداخته است. بر مبنای این گزارش چین بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در قاره آسیا است و کشورهای هنگ‌کنگ، امریکا، ژاپن و هلند در رده‌های بعدی قرار دارند. موجودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در سال ۲۰۱۹ برابر با ۱۴۲۷ میلیارد دلار بود در حالی که همین شاخص برای چین در سال ۲۰۱۵ تنها به ۷۵۷ میلیارد دلار می‌رسید.

کشورهای سنگاپور و بریتانیا و آلمان و لوکزامبورگ و کره جنوبی در رده ششم تا دهم بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در آسیا از نظر موجودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی قرار داشتند.

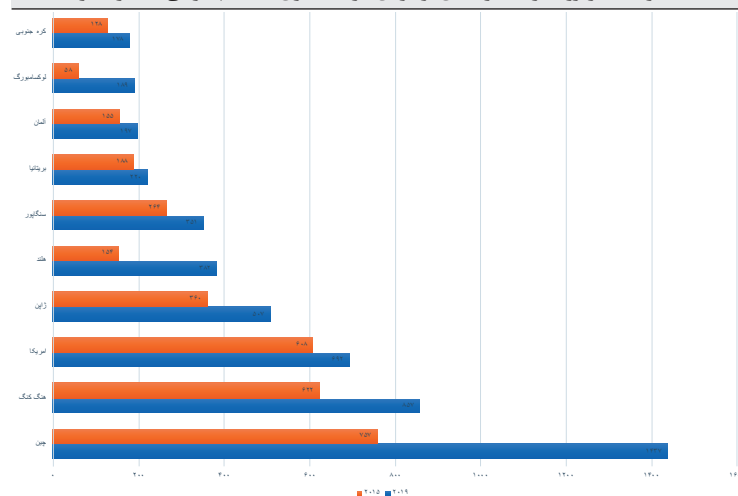
پیش‌بینی رشد سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۲۱

آنکتاب در بخش دیگری از این گزارش به پیش‌بینی وضعیت سال ۲۰۲۱ پرداخت و نوشت: «در سال جاری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا افزایش خواهد یافت ولی نرخ افزایش سرمایه‌گذاری به اندازه‌ای نیست که بتواند بحران آسیب‌های سال ۲۰۲۰ را بکند. در سال جدید ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا در خوش‌بینانه‌ترین حالت بین ۱۰ تا ۱۵ درصد رشد خواهد کرد، به این معنا که هنوز ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا ۲۵ درصد کمتر از سال ۲۰۱۹ خواهد بود. اما خبر خوش این است که این روند افزایشی سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۲۲ هم ادامه می‌یابد و در صورتی که دنیا بتواند با توزیع عادلانه واکسن بحران کرونا را کاملاً کنترل کند، در سال ۲۰۲۲ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا به سطحی که در سال ۲۰۱۹ بود باز خواهد گشت و از آن پس است که رشد اقتصادی معناداری را در اقتصاد جهان تجربه خواهیم کرد.»

آسیایی‌ها بیشترین سهم را در جذب سرمایه‌ها داشتند

در سال گذشته پنج کشور در حال توسعه آسیایی توانستند بالغ بر ۵۳۵ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کنند و ارزش سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در این کشورها نسبت به سال قبل ۳۸ درصد رشد کرد. نکته مهم این است که این پنج کشور ۵۳۶ درصد از کل سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در سال ۲۰۲۰ را به خود اختصاص دادند که سهم قابل توجهی است. اولین و بزرگ‌ترین کشوری که بیشترین سرمایه خارجی را جذب کرد، چین بود. ارزش سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در این کشور در سال ۲۰۲۰ برابر با ۱۴۹.۳ میلیارد دلار بود که نسبت به سال قبل از آن ۵.۷ درصد رشد کرد. با وجود اینکه چین بیشترین سرمایه خارجی را جذب کرده بود، نتوانست رکورد کشوری را که بالاترین رشد سرمایه‌گذاری را در سال ۲۰۲۰ به خود اختصاص داده بود به دست بیاورد. در این سال دو کشور هنگ‌کنگ و هند با تجربه رشد ۶۱.۷ درصدی و ۲۶.۷ درصدی سرمایه‌گذاری خارجی نسبت به سال ۲۰۱۹ رکورد رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال بحران را به خود اختصاص دادند. ارزش سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در هنگ‌کنگ برابر با ۱۱۹.۲ میلیارد دلار بود و ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی انجام شده در هند به مرز ۶۴.۱ میلیارد دلار رسید. دو کشور دیگری که در این سال بیشترین سرمایه‌ها را جذب کردند به ترتیب سنگاپور و امارات بودند. ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امارات در سال گذشته برابر با ۱۹.۹ میلیارد دلار بود که نسبت به سال قبل از آن با افزایش ۱۱.۲ درصدی همراه بود.

ده سرمایه‌گذار بزرگ در آسیا بر مبنای موجودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (میلیارد دلار)



دور باطل

آیا دنیا می‌تواند در مقابل تغییرات جوی ایستادگی کند؟

کمتر روزی است که در مورد تغییرات جوی و پدیده گرمایش زمین گزارش یا خبری در رسانه‌ها منتشر نشود و در اغلب جلسات بین‌المللی از این چالش به عنوان بزرگ‌ترین و سخت‌ترین چالش قرن نام برده شده است. مجمع جهانی اقتصاد اخیراً گزارشی در مورد این بحران بزرگ بشر تهیه کرد و به تشریح وضعیت کنونی دنیا و صنایعی که بالاترین آسیب اقتصادی را از این تحولات جوی متحمل می‌شوند، پرداخت. بر مبنای این گزارش در نتیجه تغییرات جوی ما شاهد افزایش شمار حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و آسیب‌های انسانی و بیماری در دنیا هستیم. این تحولات اغلب در کشورها و مناطقی ایجاد می‌شود که در معرض آسیب‌های طبیعی قرار نداشتند؛ به عنوان مثال آتش‌سوزی‌های اخیر در کانادا که باعث تخریب بخش زیادی از یک شهر کانادایی شد، یا مرگ بالغ بر ۲۰۰ نفر در ایالت بریتیش کلمبیای کانادا به دلیل گرمای هوا. حوادث طبیعی در سال ۲۰۲۰ بالغ بر ۲۶۸ میلیارد دلار زیان به اقتصاد دنیا تحمیل کرده است و بیمه‌ها تنها بخش کوچکی از این حوادث را تحت پوشش قرار داده‌اند. حتی اگر این آسیب‌ها به بخش‌هایی از اقتصاد وارد شود که کاملاً تحت پوشش بیمه‌ها باشد، در صورتی که شرکت‌های بیمه بخواهند این هزینه‌ها را تقبل کنند با زیان‌های کلان و حتی احتمال ورشکستگی روبرو می‌شوند که خود بار دیگری به اقتصاد دنیا تحمیل می‌کند. آمارهای رسمی نشان داده است تنها ۷۸ میلیارد دلار از مجموع زیان ۲۶۸ میلیارد دلاری دنیا تحت پوشش شرکت‌های بیمه قرار داشت. در این شرایط تلاش برای افزایش تاب‌آوری اقتصاد در مقابل حوادث طبیعی در کنار مقابله با انتشار کربن بهترین و مناسب‌ترین سیاست ارزیابی شده است.

کشاورزی اولین قربانی تغییرات جوی است

تغییرات جوی و افزایش دمای هوا به صنایع مختلفی آسیب وارد کرد و باعث شد تا سطح هزینه‌های دولتی برای مقابله با خطرات احتمالی ناشی از تغییرات جوی افزایش یابد و درآمدها هم تنزل یابد؛ اما سوال مهم این جاست که کدام صنایع آسیب‌پذیرتر هستند. اولین و مهم‌ترین صنعتی که در این شرایط متحمل زیان شده است صنعت کشاورزی است. صنعتی که برای فعالیت نیاز به بارش باران و کیفیت خاک دارد و هر دو عامل در نتیجه این بحران آسیب دیده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد ۷۵ درصد از تولیدات کشاورزی در دنیا تحت پوشش بیمه قرار ندارند در حالی که ۶۰ درصد از این محصولات در مناطقی تولید می‌شوند که در معرض تغییرات جوی و بحران‌های طبیعی قرار دارند. تغییرات جوی هم باعث می‌شود درآمد کشاورزان کاهش یابد و مهاجرت از روستاها به شهرها افزایش یابد و هم باعث می‌شود دنیا برای تامین مواد غذایی با مشکل روبرو شود. کاهش عرضه مواد غذایی در دنیا سبب می‌شود قیمت محصولات کشاورزی هم رشد کند و سرعت افزایش نرخ گرسنگی و فقر در دنیا هم بیشتر شود. در این شرایط شاید توجه به مسائل زیست‌محیطی و ضرورت محافظت از آن به خصوص در کشورهای فقیر و در حال توسعه کمتر شود که خود بستر را برای بحرانی‌تر شدن شرایط فراهم می‌کند. دومین صنعتی که در مقابل این تحولات آسیب‌پذیر است صنعت ساختمان است. این صنعت در اغلب مناطق دنیا تحت تاثیر انواع آسیب‌های ناشی از تغییرات جوی قرار دارد. از جمله این آسیب‌ها می‌توان به افزایش

طوفان‌ها و باران‌های شدید یا آتش‌سوزی اشاره کرد. در این شرایط بسیاری از پروژه‌های ساختمانی قابل اجرا نیست یا در اجرای آن‌ها تاخیر ایجاد می‌شود. از طرف دیگر آسیب دیدن ساختمان‌های زیاد باعث تحمیل هزینه‌های زیادی به افراد جامعه می‌شود. همچنین در سال‌های اخیر برای مقابله با آسیب دیدن ساختمان‌ها در مقابل تغییرات جوی، هزینه‌های تازه‌ای به این صنعت تحمیل شد که بستر را برای کاهش سود پروژه‌های ساختمانی فراهم کرد.

توریسم هم قربانی تغییرات جوی می‌شود

سومین صنعتی که در نتیجه این تغییرات آسیب زیادی متحمل خواهد شد، صنعت توریسم است. صنعتی که در جریان همه‌گیری کرونا آسیب زیادی دید و افت بالغ بر ۷۰ درصدی در درآمدش ایجاد شد و حال با چالش دیگری هم درگیر است. چالشی که به نظر می‌رسد به این زودی‌ها دست از سر دنیا و صنایع فعال در آن بر نمی‌دارد. مجمع جهانی اقتصاد با اشاره به این مطلب که وجود شرایط امن و آرام اولین و اصلی‌ترین زمینه برای رشد صنعت توریسم است نوشت: «در سال‌های اخیر طوفان‌ها و سیل‌های بی‌دری باعث شده است تا ورود توریست به بخش‌هایی از دنیا کم شود. این مسئله برای کشورهایی که اقتصادهای وابسته به توریسم داشتند بسیار نگران‌کننده بود و خطرات اقتصادی زیادی را برای آن‌ها به همراه آورد. به عنوان مثال کشوری مانند پورتوریکو که ۶۵ درصد از تولید ناخالص داخلی‌اش به صنعت توریسم وابسته است، با آسیب دیدن این صنعت با چالش‌های زیادی روبرو می‌شود. در سال ۲۰۱۷ طوفانی در این جزیره اتفاق افتاد و باعث شد تا بخش‌های زیادی از سواحل آسیب ببینند. از آن سال تاکنون ورود توریست‌ها به این کشور ۳۶ درصد تنزل یافته است و حتی تا قبل از شروع همه‌گیری هم به سطحی که در سال ۲۰۱۶ یعنی قبل از طوفان وجود داشت، نرسیده است. این وضعیت در کشورهای مختلفی مشاهده شده است و با توجه به روند افزایشی بحران‌های جوی در دنیا می‌توان انتظار داشت کشورهای بیشتری آسیب‌ببینند.

بازدهی انرژی‌های احیاشدنی کاهش می‌یابد

اما یکی از راه‌های دنیا برای مقابله با معضل تغییرات جوی را می‌توان رو آوردن به انرژی‌های احیاشدنی به جای انرژی‌های فسیلی دانست. در سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری در تولید انرژی‌های پاک افزایش زیادی پیدا کرده است ولی مطالعات نشان می‌دهد خطرات ناشی از تغییرات جوی می‌تواند تهدید بزرگی برای پروژه‌های تولید برق آبی، خورشیدی و حتی بادی باشد. طوفان‌ها، خشکسالی‌ها و حتی بارش‌های زیاد می‌تواند هم به زیرساخت‌های تولید انرژی‌های احیاشدنی آسیب بزند و هم روند تولید را متوقف کند. در نتیجه می‌توان این‌طور ارزیابی کرد که تغییرات جوی خود می‌تواند مسیر حرکت دنیا به سمت کاهش انتشار کربن را با وقفه روبرو کند و تهدید بزرگ‌تری علیه اقتصاد دنیا باشد. به همین دلیل است که در گزارش‌ها از تلاش‌های دنیا برای مقابله با تغییرات جوی با عنوان دور باطل دنیا برای مقابله با بحران نام برده شده است؛ دور باطلی که می‌تواند جهان را به سمت چالش‌های بزرگ‌تری هدایت کند. ■

منبع: مجمع جهانی اقتصاد
چرا باید خواند:
تغییرات جوی آسیب
زیادی را به محیط
زیست وارد کرد و
صنایع زیادی را نیز
قربانی کرد. سوال
این جاست که کدام
صنایع بیشترین
آسیب را متحمل
شدند.

حوادث طبیعی در
سال ۲۰۲۰ بالغ بر
۲۶۸ میلیارد دلار
زیان به اقتصاد
دنیا تحمیل کرده
است و بیمه‌ها تنها
بخش کوچکی
از این حوادث را
تحت پوشش قرار
داده‌اند

درحالی که در گذشته مسافران از مدت‌ها پیش از زمان سفر به انجام رزرواسیون می‌پرداختند، این وضع تغییر کرده و به زمان کوتاهی پیش از سفر رسیده است. یعنی مثلا مسافرانی که قبلا از چهار ماه پیش از سفرشان رزرواسیون را انجام می‌دادند، حالا این زمان را حتی به چهار روز پیش از سفر رسانده‌اند.

[آینده گردشگری]

بادهای بحران همچنان می‌وزند

کارگزاران سفر چطور از عهده تقاضاهای پساکرونايي برمی‌آیند؟



اندرو جی وود

مدیر گروه جهانی گردشگری
اسکال اینترنشنال

چرا باید خواند:

صنعت گردشگری

در دوران کرونا کاملا

تابود نشد، اما مسیر

آینده‌اش همچنان

دشوار است. درباره

تغییراتی که این

صنعت دارد برای بقای

خود متحمل می‌شود

بخوانید.

از پس بحران کرونا صنایع زیادی تغییر مسیر دادند، احیا شدند، به سودهی رسیدند و تجارب مختلفی کسب کردند. اما گردشگری به کل شرایط متفاوتی دارد. همه‌گیری کرونا چالشی بسیار بزرگ برای این صنعت بود و ترافیک توریست در تمام جهان را به شکلی باورنکردنی کاهش داد. گردشگری یکی از اولین صنایع ضربه‌خورده از بحران کرونا بود و شاید آخرین در راه احیای پس از بحران نیز نباشد. طبق آمار، اقتصاد جهان از بابت مشکلات بخش گردشگری در دوران کرونا ۴ تریلیون دلار ضرر کرده است.

پیش از این، هر ساله ترندهای صنعت گردشگری به‌روز می‌شد و مقاصد و مسیرهای جدیدی مورد توجه قرار می‌گرفت. اما تابستان‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ شرایطی کاملا متفاوت داشته و دارند. امسال که جهان دارد به آهستگی از بحران کرونا برمی‌خیزد و جابه‌جایی بین مرزها کم‌کم آسان‌تر می‌شود، نباید انتظار داشت که اوضاع در عرصه گردشگری به شرایطی مشابه دوران پیش از بحران برگردد. برای مقابله با اثرات بحران کرونا و نیز آماده‌شدن برای گردشگری پساکرونا، نیاز به درک جدیدی از ایجاد تعادل بین نیازهای بشری و پیشرفت اقتصادی وجود خواهد داشت.

بررسی‌های گسترده در مورد تغییرات اولویت‌های مردم برای از سرگیری سفرهایشان به تدریج دارد نتایج جالبی را به نمایش می‌گذارد که از جمله آن‌ها می‌توان به تغییر زمان رزرواسیون سفرها اشاره کرد. در حالی که در گذشته مسافران از مدت‌ها پیش از زمان سفر به انجام رزرواسیون می‌پرداختند، این وضع تغییر کرده و به زمان کوتاهی پیش از سفر رسیده است. یعنی مثلا مسافرانی که قبلا از چهار ماه پیش از سفرشان رزرواسیون را انجام می‌دادند، حالا این زمان را حتی به چهار روز پیش از سفر رسانده‌اند. علتش عدم اطمینان به شرایط سفرهای میان‌کشوری به خاطر کرونا است. از سوی دیگر، خطوط هوایی نیز با سردرگمی در مورد زمان از سرگیری سفرها مواجه بوده‌اند و این نیز عاملی بازدارنده در جلب



اطمینان مسافران بوده است.

در این میان، کلمه‌ای که حالا خودش را در بخش گردشگری بر همه امور تحمیل کرده، احتیاط است. مردم در حال و آینده چاره‌ای ندارند جز آن‌که به سفر محتاطانه بیندیشند و تصمیم‌گیرندگان عرصه گردشگری نیز چاره‌ای ندارند جز آن‌که به این موضوع توجه مسئولانه و خاص‌تری داشته باشند. مسائل مختلفی مثل مقررات سختگیرانه دولتی (از جمله در مورد واکسیناسیون یا ارائه نتیجه تست کرونا) در همین چارچوب مطرح‌اند.

شاید به همین دلیل، نقش کارگزاران سفر در آینده گردشگری بسیار بیشتر از گذشته شود و فرصتی جدید را برای نوآوری به وجود آورد. علت چنین تغییر رویه‌ای نیز تقریبا واضح است: مردمی که پیش‌تر از قدم‌زدن در بازارهای شلوغ و رستوران‌های پر از مشتری لذت می‌بردند، حالا می‌خواهند در سفرهای خود احتیاط کنند. آن‌ها ترجیح می‌دهند حتی به قیمت افزایش هزینه‌هایشان، از مکان‌های شلوغ حذر کنند و به جایش به مناطق خلوت‌تر راهنمایی بشوند؛ جایی که امکان فاصله‌گذاری اجتماعی وجود داشته باشد.

این‌جاست که کارگزاران سفر مسئولیت‌های جدیدی به عهده می‌گیرند تا مقاصد مناسب‌تر، روش‌های حمل و نقل خلوت‌تر و برنامه‌ریزی بهتری نسبت به قبل را به نمایش بگذارند. این برنامه‌ریزی می‌تواند شامل اجتناب از استفاده از وسایل نقلیه عمومی در ساعات شلوغ و موارد مشابه بشود. یک تحقیق که نتایجش اخیرا انجام شده نشان داده که توجه دوباره مسافران به کارگزاران سفر به جای انتخاب‌های فردی، یکی از اصلی‌ترین تحولات در دنیای سفرهای پساکرونايي است. از سوی دیگر، پیش‌بینی شده که تا سال ۲۰۲۲، مسافران محتاط‌تر ترجیح بدهند که به جای مقاصد دورتر، به مقاصد نزدیک‌تر و محلی‌تر سر بزنند. تغییری که در سفر این مسافران احساس خواهد شد، این است که آن‌ها به دنبال سفر باکیفیت‌تر در مسافت کوتاه‌تر خواهند بود و این هم فرصت‌های زیادی را در اختیار کارگزاران سفر خواهد گذاشت. برخی از کارشناسان حوزه گردشگری معتقدند که نام این تحول را باید تنوع‌بخشی در مقاصد گذاشت؛ اما به نظر می‌رسد که این مسئله جنبه‌های بسیار گسترده‌تری نیز داشته باشد.

یک تحول دیگر نیز به افزایش اقبال عمومی به سفر در فضای باز برمی‌گردد. به نظر می‌رسد حتی مسافرانی که در گذشته اولویت خود را به مکان‌های سرپوشیده اختصاص می‌دادند حالا سفر در طبیعت و فضای باز را ترجیح بدهند. این‌جاست که کارگزاران صنعت گردشگری باید به دنبال راه‌های بهتر و امن‌تر برای این سفرها (در عین حفاظت از محیط زیست) باشند.

به هر ترتیب در جهان پساکرونا، نیاز به تعقیب هوشمند برنامه‌های سفر و تغییر آن‌ها در صورت نیاز، کاملا ضروری خواهد بود. در زمانه‌ای که هراس از سفر و مشکلات احتمالی‌اش نسبت به قبل افزایش پیدا کرده است، تکنولوژی می‌تواند به داد همه برسد و تجربیاتی جدید را در عرصه سفر رقم بزند. این احتمالا سرنوشت جدیدی است که در انتظار صنعت گردشگری در آینده خواهد بود. ■

چین باید همزمان به تقویت مصرف داخلی نیز بپردازد؛ که به صورت خودبه خود به افزایش تقاضا برای خدمات نیز منجر می شود. اینکه چین بتواند این دو وضع را در کنار یکدیگر کنترل و تقویت کند، کار آسانی به نظر نمی رسد.

[آینده اقتصاد جهان]

به دنبال موتور مصرف

چرا آینده اقتصاد جهان همچنان به اقتصاد چین وابسته است؟



جیم اونیل

اقتصاددان و سیاستمدار
انگلیسی و مدیرعامل سابق
گلدمن ساکس

چرا باید خواند:

اقتصاد جهان سال های

سختی را پشت سر

گذاشته و نیروهای

زبادی را به عنوان عوامل

تأثیر گذار بر خود پذیرفته

است. این یادداشت

توضیح می دهد که چرا

وابستگی اقتصاد جهان

به بازار داخلی چین

هنوز اینقدر بالاست و

در آینده در این خصوص

چه تحولاتی می تواند

رخ دهد.

به صورت متوسط حدود ۴.۵ درصد افزایش باید. با توجه به اینکه جمعیت چین دارد مسن می شود، تحقق این هدف از تحقق هدف دیگر چین که داشتن رشد اقتصادی دو رقمی بوده، آسان تر خواهد بود و راه رقابت چین و آمریکا را نیز هموارتر خواهد کرد. اما اگر نسبت مصرف به تولید ناخالص داخلی در چین افزایش نیابد، بعید است که این هدف محقق شود.

رشد اقتصادی چین نیز مثل هر کشور دیگری در میان مدت توسط نرخ رشد تولید و حجم و ترکیب نیروی کار تعیین می شود. از آنجا که نیروی کار در چین دیگر رشد نمی کند، رشد اقتصادی بیشتر باید از افزایش تولید تامین شود.

این جاست که چین با تضاد بزرگی روبه رو می شود. معمولاً پربازده ترین بخش های اقتصاد عملاً بخش تولید است و نه خدمات. در بخش تولید، دستیابی به بازدهی بیشتر می تواند راحت تر باشد. اما قضیه این است که چین باید همزمان به تقویت مصرف داخلی نیز بپردازد؛ که به صورت خود به خود به افزایش تقاضا برای خدمات نیز منجر می شود. اینکه چین بتواند این دو وضع را در کنار یکدیگر کنترل و تقویت کند، کار آسانی به نظر نمی رسد.

در نهایت، چین اگر بخواهد به صورت همزمان به تقویت مصرف داخلی و نیز تولید داخلی بپردازد، به تعامل گسترده با اقتصاد جهانی نیاز خواهد داشت. تنها در این شرایط است که هدف پانزده سال آینده سیاست گذاران چینی نیز امکان تحقق خواهد داشت. اگر این اتفاق نیفتد، در آینده، هم چین ضرر خواهد کرد و هم بقیه کشورها. به نظر می رسد که سیاست گذاران چین حالا می دانند که تبعات تصمیمات شان هم داخلی و هم بین المللی است. بنابراین باید دید اقتصاد خود و اقتصاد جهان را چطور پیش خواهند برد. این چالش بزرگی برای آینده چین است. ■

بعد از پشت سر گذاشتن یک سال و نیم طوفانی، این روزها وضعیت اقتصادی در بسیاری از کشورهای جهان رو به بهبود است و نگرانی ها در باب بیکاری های گسترده دارد جایش را به بررسی وضعیت تورم در این کشورها می دهد. حتی برخی از نشست های بین المللی مثل گروه هفت هم به شکل حضوری برگزار شده اند. اما مرادوات یک غول بزرگ اقتصادی جهان با بقیه کشورها نکته ای است که می تواند در آینده پسا کرونایی اقتصاد همه دنیا تاثیر بگذارد. می دانید که دارم درباره چین صحبت می کنم. یاد می آید که وقتی در دهه ۱۹۹۰ به بررسی وضعیت اقتصاد جهان می پرداختیم همیشه یک نگرانی بزرگ را مطرح می کردیم و آن هم وابستگی بیش از حد اقتصاد جهان به مصرف در آمریکا بود. در آن زمان، سیاست گذاران آمریکایی تمایل داشتند تقاضای داخلی را در سایر کشورهای توسعه یافته (به خصوص آلمان و ژاپن) افزایش بدهند. بعد از بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ نیز این طور به نظر می آمد که چین توانسته به یک موتور جهانی جایگزین تبدیل شود و خیال همه را از بابت افزایش مصرف راحت کند.

اما حالا می دانیم که تقویت مصرف داخلی در چین به یکی از دردسرهای الگوی توسعه این کشور بدل شده است. داده های موجود حاکی از آن است که میزان مصرف در چین احتمالاً هنوز هم کمتر از ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کل این کشور است. در سه دهه اخیر، هزینه مربوط به سرمایه گذاری و صادرات عملاً پیش برنده توان چین بوده است. نسبت مصرف به تولید ناخالص داخلی در چین به شدت با آمریکا تفاوت دارد. در آمریکا مصرف برابر با ۷۰ درصد از تولید ناخالص داخلی است، که آن هم بیش از اندازه به نظر می رسد. در واقع چین و آمریکا در این خصوص در دو سمت متضاد قرار گرفته اند.

جالب است بدانیم که بیست سال پیش حتی میزان مصرف داخلی در چین بسیار کمتر هم بود و نسبت آن به تولید ناخالص داخلی تقریباً یک ششم نسبت مشابه در آمریکا می شد. اما همین تغییراتی که در دو دهه اخیر در اقتصاد چین رخ داده باعث شده که این نسبت تغییر کند و اقتصاد جهانی نیز از این مسئله کاملاً منتفع شود. با این حال، افزایش مصرف و تقاضای داخلی در چین و تاثیر جهانی آن حتی قابلیت آن را دارد که بالاتر هم برود.

پیش بینی ها حاکی از آن است که اگر نسبت یاد شده از ۴۰ درصد به ۵۰ درصد برسد، شرایط مطلوبی برای اقتصاد جهانی حاصل خواهد شد. اگر قرار باشد تولید ناخالص داخلی چین تا سال ۲۰۳۰ میلادی به اندازه آمریکا شود، نسبت ۵۰ درصدی مصرف به تولید ناخالص داخلی در چین می تواند ۴ تریلیون دلار دیگر هم به مصرف جهانی بیفزاید.

رهبران چین بارها از هدف خود برای دو برابر کردن درآمد خانوارهای چینی در پانزده سال آینده صحبت کرده اند. این یعنی تولید ناخالص داخلی واقعی (تطبيق یافته با تورم) می تواند سالانه

[آینده آسیا]

جایی برای میان‌بر نیست

کشورهای جنوب شرقی آسیا چطور از پس سیل بحران‌ها برمی‌آیند؟

مدیریت تاثیر آن بر منطقه آسیای جنوب شرقی در هر حال یک مسئله درازمدت است. اما بحران میانمار مسئله‌ای است که آتشش خیلی سریع می‌تواند منطقه را در بر بگیرد و آن را نابود کند.

روند عضویت در آسه‌آن در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی گسترش زیادی داشت و کشورهای مثل ویتنام، میانمار، لائوس و برونئی در این زمان به آسه‌آن پیوستند. منشور آسه‌آن نیز در سال ۲۰۰۷ میلادی تدوین شد. بر اساس این منشور، آسه‌آن یک گروه چندجانبه است که می‌تواند دست به اقدامات مشترک و استراتژیک بزند. اما همین منشور عملاً شمشیری دولبه است. بر اساس یکی از اصول منشور، عدم مداخله در امور داخلی کشورهای عضو باید مورد توجه قرار بگیرد. در واقع اگر دولت در یکی از کشورهای عضو آسه‌آن عوض شود (حتی به صورتی که ناقض قانون اساسی‌اش باشد) باز هم امکان مداخله در امور داخلی آن کشور توسط اتحادیه آسه‌آن وجود نخواهد داشت. این مسئله در حال حاضر در خصوص میانمار به موضوعی حاد بدل شده است.

آسه‌آن پیش‌تر هم وقوع کودتا در کشورهای عضو را پذیرفته است. نمونه‌اش کودتای تایلند در سال ۲۰۱۴ بود. اما در میانمار وضعیت چنان بحرانی است که امواج شوک آن در تمام منطقه قابل مشاهده بوده است. با ادامه این بحران، سیل آوارگان و نیز خطر خشونت‌های بیشتر باعث خواهد شد که کشورهای زیادی تحت تاثیر قرار بگیرند. در شرایطی که برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی هنوز در دوران پساکرونا قادر به احیای اقتصاد خود هم نبوده‌اند، این تهدیدی جدی برای آینده‌شان به شمار می‌رود.

به احتمال زیاد، سنگاپور و تایلند دو کشوری در آسه‌آن هستند که با تداوم بحران میانمار بیشترین آسیب را متوجه خود می‌بینند. علتش هم مناسبات گسترده تجاری و نظامی بین این دو کشور با میانمار است. اما ظاهراً اندونزی که منافع کم‌تری در این مسئله دارد، بیشتر از بقیه اعضای آسه‌آن در تلاش است که اهرم فشار این اتحادیه بر میانمار حفظ شود. اگر آسه‌آن می‌خواهد بر بحران میانمار تاثیر گذار باشد، باید اقداماتی مانند مقابله با خشونت‌ها، رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه و مذاکره با میانمار را به خوبی اجرا کند اما این حوزه‌های ناشناخته برای اتحادیه مثل آسه‌آن است. این جاست که این اتحاد نیاز دارد از اتحادیه‌های موفق‌تر مثل اتحادیه اروپا الگو بگیرد. رهبران کشورهای عضو آسه‌آن می‌دانند که قدرت اجرایی لازم برای کنترل بحرانی مثل میانمار را در اختیار ندارند و تازه، با معضل بزرگ‌تری مثل نقش آفرینی کشورهای دیگر در این بحران -مثلاً چین، ژاپن، هند، روسیه و آمریکا- نیز مواجه هستند و برنامه‌های برای تحلیل یا مقابله با آن هم ندارند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که اگر اتحادیه‌های منطقه‌ای و به خصوص آسه‌آن از پس بحران میانمار برنایند، پای کشورهای از مناطق دورتر به قضیه باز شود و منافع دیگری مورد توجه قرار بگیرد و موضوع از مسیر خود منحرف شود. این آزمونی است برای آینده اتحاد آسه‌آن. ■



منطقه جنوب شرقی آسیا گلوگاه بحران‌های زیادی است؛ از مناقشات در دریای جنوبی چین گرفته تا بحران میانمار. آیا در این میان برای اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا (آسه‌آن) راهی برای رشد وجود دارد یا وضعیت سیاسی فلج‌کننده در این منطقه ادامه خواهد یافت؟ آسه‌آن در سال ۱۹۶۷ میلادی تشکیل شد تا طلیعه‌بخش و تقویت‌کننده ثبات منطقه‌ای و رشد اقتصادی در میان کشورهای عضو باشد. با این حال، آسه‌آن هیچ‌گاه به یک اتحادیه قدرتمند و کاملاً یکپارچه (چیزی شبیه اتحادیه اروپا) تبدیل نشده و شاید اصلاً چنین هدفی هم نداشته است. اما این اتحاد به هر ترتیب مزایای زیادی برای کشورهای عضو به همراه آورده است: از یک سو به دلیل مذاکرات کم‌تنش و اعتمادساز بین اعضا، صلح در منطقه تا حد زیادی حفظ شده است. از سوی دیگر، ثبات نسبی موجود در منطقه باعث شده که کشورهای جنوب شرقی آسیا قادر باشند روی توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی در داخل نیز به‌خوبی متمرکز شوند.

اما این روزها وضعیت آسه‌آن با گذشته فرق دارد و چالش‌های خارجی و داخلی زیادی پیش روی این اتحاد قرار گرفته است. مهم‌ترین چالش را شاید باید قدرت فزاینده چین و رقابت فزاینده آمریکا با چین در منطقه دانست. چالش مهم دیگر هم مسئله میانمار است که از فوریه گذشته، به تهدیدی جدی علیه ثبات منطقه تبدیل شده است. کشورهای عضو آسه‌آن می‌دانند که اگر بحران میانمار همچنان ادامه داشته باشد، آینده استراتژیک منطقه آسیای جنوب شرقی به طور جدی تحت تاثیر قرار خواهد گرفت و وضعیتی غیرقابل کنترل به وجود خواهد آمد.

در مورد چالش اول، یعنی رقابت فزاینده چین و آمریکا بر سر قدرت‌گیری در منطقه، می‌توان این‌طور فرض کرد که کشورهای آسه‌آن هنوز وقت زیادی دارند. در واقع این مسئله غامض و راه‌های



ایوان لاکسمانا

پژوهشگر ارشد در مرکز تحقیقات استراتژیک بین‌المللی در جاکارتا

منبع فارن پالیسی

چرا باید خواند:

- در دنیایی زندگی می‌کنیم که اتحادها و سازمان‌های همکاری برای بقای تجارت میان کشورها ضروری شده‌اند و آسه‌آن هم جزو آن‌هاست. اما چرا این اتحاد حالا اهمیتی بیشتر از گذشته پیدا کرده؟ پاسخش را در این یادداشت پیدا می‌کنید.

آنچه امروز در سطح جهان شاهدش هستیم، مجموعه‌ای از پروژه‌های سیاسی است که کشورها برای تامین منافع خودشان طرح کرده‌اند و در واقع ربطی به تصمیمات و اراده جمعی و جهانی ندارد.

[آینده جهانی شدن]

جاده دراز است و راه تقریباً باز

چالش‌های پیش روی جامعه بین‌المللی چطور جهانی شدن را نجات می‌دهد؟



ژان پیسانی فری

اقتصاد دان فرانسوی و عضو ارشد انستیتو پیترسن در امور اقتصاد بین‌الملل در واشینگتن

چرا باید خواند:

این روزها که هر کس

در جهان دارد ساز

خودش را می‌زند،

طرفداران آینده

اعتمادسازی داخلی

در عین مشارکت در

مدیریت جهانی هنوز

هم معتقدند راهی نو

برای حفظ جهانی شدن

وجود دارد.

استدلال‌های موجود

را در این یادداشت

بخوانید.

پیشرویی از جهانی شدن هستند. اما بعید به نظر می‌رسد که نکات ذکر شده توسط کانفین را بتوان پیروزی‌های مهمی تلقی کرد. در واقع راه حل‌های ارائه شده برای این چالش‌های بزرگ هیچ کدام به نتیجه نرسیده‌اند و بنابراین نمی‌توان اعتبار حل و فصل آن‌ها را نیز به جهانی شدن حتی از نوع پیشرو آن - نسبت داد. آنچه امروز در سطح جهان شاهدش هستیم، مجموعه‌ای از پروژه‌های سیاسی است که کشورها برای تامین منافع خودشان طرح کرده‌اند و در واقع ربطی به تصمیمات و اراده جمعی و جهانی ندارد.

با این حال، امیدواری‌ها به آینده هم کم نیست. مار تین ساندبو اقتصاددان دانشگاه پنسیلوانیا اخیراً کتابی نوشت و در آن پیشنهادهایی را برای بازیابی تعلق اقتصادی در عین باز نگه‌داشتن مرزها مطرح کرد. ایده او به صورت خلاصه این است که هر کشوری باید آزاد باشد تا بازار داخلی خود را طبق اولویت‌هایش قاعده‌مند کند؛ البته به شرط اینکه تبعیض علیه خارج وجود نداشته باشد. مثلاً اتحادیه اروپا واردات مرغ شسته شده با کلر را ممنوع کرده. اما علتش تولید این مرغ در آمریکا نیست؛ بلکه عدم اطمینان به آن محصول است. به همین ترتیب، هر کشوری می‌تواند واردات الوار به‌دست‌آمده از تخریب جنگل‌ها را ممنوع کند؛ اما همین سیاست را باید در عرصه داخلی هم به کار بگیرد. تنها در این شرایط است که استانداردهای مشخصی می‌تواند به صورت جهانی مورد اعتماد و توجه قرار بگیرد.

قرار است اتحادیه اروپا موضوعات مشابهی را در زمینه مالیات‌های مربوط به آزادسازی کربن نیز مورد بررسی قرار دهد و بنابراین احتمالش هست که عرصه برای آزمایش سیاست‌های جهانی و مشترک به شکلی نو در حوزه‌های دیگر هم باز شود. نتیجه‌ای که در آینده از این تحولات خواهیم دید این است که آیا برنامه‌های دوگانه در زمینه «کسب اعتماد طبقات اجتماعی در داخل» و «مدیریت معضلات جهانی به صورت مشترک» می‌توانند به نتیجه برسند یا نه. درست است که می‌گوییم جهانی شدن به شیوه قدیم مَرده است، اما جهانی شدن به شیوه نو ممکن است در بدو تولد باشد. ■

از نظر خیلی‌ها جهانی شدن به مدت چندین دهه مترادف با آزادسازی فرامیزی بوده است. دولت‌ها از دهه ۱۹۸۰ میلادی اجازه حرکت کالاها، خدمات، سرمایه و داده‌ها را به شکل فرامیزی صادر کردند و تنها کنترل‌های محدودی را بر جا باقی گذاشتند. سرمایه‌داری بازار پیروز شد و قواعد اقتصادی‌اش به تمام جهان تعمیم پیدا کرد.

البته جنبه‌های دیگری از جهانی شدن هم وجود داشت که ارتباط چندانی به سرمایه‌داری بازار پیدا نمی‌کرد. جهانی شدن علم و اطلاعات باعث شد دسترسی به علم به شکلی بی‌سابقه گسترش پیدا کند. فعالان در حوزه‌های مختلف به شکل جهانی با هم مرتبط شدند و به نظر می‌رسد که همه چیز جهانی باقی خواهد ماند. با این حال، از همان ابتدا هم بسیاری از کارشناسان تأکید کردند که فقط جهانی شدن سیاست‌گذاری‌هاست که می‌تواند در حرکت رو به جلوی بازارها تعادل ایجاد کند. اما در نهایت، این جنبه‌های دیگر از جهانی شدن هرگز به پای بعد اقتصادی نرسیدند. حتی می‌توان گفت که جهانی شدن سیاست‌گذاری‌ها نیز بسیار ناامیدکننده و کم بود.

آنچه امروز شاهدش هستیم، به پایان رسیدن این مرحله از جهانی شدن است و دو علت را نیز می‌توان برایش در نظر گرفت. اولی به عظمت چالش‌هایی مربوط می‌شود که جامعه بین‌المللی باید آن‌ها را از سر بگذراند. از جمله آن‌ها می‌توان به بحران سلامت جهانی (کرونا) و نیز بحران گرمایش زمین اشاره کرد. اینکه مسئولیت مواجهه با این معضلات باید به صورت جهانی و مشترک پذیرفته شود جای تردیدی ندارد. دستاوردهایی که تاکنون در این خصوص محقق شده چندان زیاد نبوده است اما امید به همکاری و حاکمیت مشترک در این خصوص وجود دارد.

دومین علت هم سیاسی است. در بسیاری از کشورهای جهان شاهد شورش به‌حاشیه‌راندگان هستیم؛ از برگزیت (رای به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا) گرفته تا انتخاب دونالد ترامپ و شورش جلیقه‌زرها در فرانسه، این موضوع در جهان توسعه‌یافته هم به وضوح دیده شد. گروه‌های مختلف اجتماعی نارضایتی‌های خود را به شکل‌های مختلف نشان داده‌اند و حالا یک مسئله خیلی واضح است: جهان به بهشت طبقه متوسط رو به بالا و ثروتمند بدل شده است؛ جایی که فقط فرزندان افراد موفق می‌توانند موفق شوند. در نتیجه، مردم متعلق به طبقات پایین تر وارد اردوگاه حامیان سیاست‌های بومی‌گرای افراطی می‌شوند و این جاست که ثبات سیاسی که در گذشته توسط جهانی شدن تامین می‌شد، کاملاً از بین می‌رود و حتی توجیهی هم برایش باقی نمی‌ماند.

این تنش بین نیاز بی‌سابقه به اقدامات مشترک جهانی و تمایل فزاینده به بازساختن گروه‌های سیاسی در پشت مرزهای ملی حالا به چالشی تعیین‌کننده برای سیاست‌گذاران بدل شده است و اصلاً مشخص نیست که چگونه چنین تناقضی حل خواهد شد.

پاسکال کانفین رئیس کمیته امور محیط زیست، سلامت عمومی و امنیت غذایی در پارلمان اروپا چنین استدلالی می‌کند که ما در عصر پیشرو جهانی شدن قرار داریم. تصور او بر این است که مسائلی مانند سرمایه‌داری مسئولانه، فعالیت‌های مالی سبز، مالیات‌بستن بر شرکت‌های چندملیتی به خاطر گرمایش زمین و مسائلی از این دست نشانه‌های واضحی از نوع جدید و



سرنوشتی از مس، نفت و آهن

گذشته اقتصاد آمریکای لاتین چطور آینده اش را روشن می کند؟



روچبر شارما

استراتژیست مدیریت سرمایه گذاری در مورگان استنلی

منبع فایننشال تایمز

چرا باید خواند:

اقتصادهای آمریکای

لاتین دهه دشواری را

پشت سر گذاشتند و

حالا هم که با کاهش

رشد ناشی از بحران

کرونا مواجه اند. اما

دلایلی هست که نشان

می دهد افق دهه پیش

رو برای این اقتصادها

روشن است. آن ها را در

این یادداشت بخوانید.

جنگ‌های داخلی و طبقاتی، استعمار و فساد سال‌ها و بلکه قرن‌هاست که آمریکای لاتین را در نور دیده و آن را تحت تاثیر خود قرار داده است. اما تاریخ ثابت کرده که سرنوشت اقتصادی این منطقه با یک مسئله واضح گره خورده: قیمت نفت، سنگ آهن، مس و سایر مواد اولیه.

واقعیت این است که قیمت مواد اولیه در جهان مدتی رو به کاهش داشت اما از اوایل سال میلادی گذشته دوباره رو به صعود گذاشت. این در حالی است که وضع اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین رو به بهبود نگذاشته است. در شرایطی که اقتصاد جهانی در سه ماهه جاری قرار است پنج درصد رشد کند، اقتصادهای آمریکای لاتین با انقباض یک درصدی دست و پنجه نرم می کنند. قیمت مواد اولیه را در کنار رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین بگذارید و می بینید که این خطوط که چندین دهه همراه با یکدیگر حرکت می کردند حالا ناگهان از یکدیگر جدا شده اند. علتش چیست؟ پاسخ این است: همه گیری کرونا و پوپولیسم.

نرخ مرگ و میر در آمریکای لاتین بر اثر کرونا بسیار بالا بوده است. این وضع باعث شده که حمایت از سیاستمداران ضد هیئت حاکمه بالا برود؛ آن هم در زمانی که تراکم انتخابات در کشورهای آمریکای لاتین بسیار بالاست. فقط در سال جاری میلادی، یازده کشور در این منطقه انتخابات برگزار می کنند. سال بعد هم برزیل و کلمبیا قرار است انتخابات داشته باشند. در موارد زیادی، به هنگام بروز بحران کرونا سیاستمداران دست راستی بر سر قدرت بودند. بنابراین در این کشورها نارضایتی عمومی ناشی از بحران کرونا می تواند به سود سیاستمداران مخالف آن‌ها تمام شود. در آینده نزدیک در پرو و شیلی احتمالا سیاستمداران چپ‌گرا روی کار خواهند آمد و در کلمبیا هم تظاهرات علیه دولت دست راستی به بهبود محبوبیت احزاب چپ منجر شده است. در برزیل نیز نارضایتی شدید عمومی از ژائیر بولسونارو دست راستی باعث شده

اگر فرازونشیب‌های مقطعی را کنار بگذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که مواد اولیه ظاهراً در حال ورود به یک سوپرسیکل (آبروده) از افزایش قیمت هستند. کشورهای آمریکای لاتین که صادرکنندگان بزرگ موادی مثل فلزات سبز (از جمله مس) هستند قطعاً از این وضع سود خواهند برد.

که ایناسیو لولا داسیلوا که چپ است دوباره محبوبیت خوبی به دست بیاورد.

این مجموعه از تحولات سیاسی و حرکت در طیف‌های چپ و راست باعث شده که برخی سرمایه‌گذاران درباره آینده آمریکای لاتین نامطمئن شوند و عده‌ای دیگر نیز این دوران را دوران آسیب‌پذیری شدید تلقی کرده‌اند. واقعیت این است که دهه ۲۰۱۰ میلادی دهه‌ای از دست‌رفته برای آمریکای لاتین بود. به دلیل کاهش قیمت مواد اولیه، رشد اقتصادی در کشورهای منطقه کاهش پیدا کرد. علتش هم این بود که نیمی از صادرات اقتصادهای منطقه به همان مواد اولیه مربوط می‌شد. در این دوران، سرمایه‌گذاران خارجی به تدریج از سهام و اوراق آمریکای لاتینی پرهیز کردند و هنوز هم بازنگشته‌اند. بدبینی نسبت به آینده هنوز کاملاً دیده می‌شود. واقعیت این است که در درآمدت، قیمت مواد اولیه با سرعتی بیش از تورم افزایش نمی‌یابد و همین مسئله باعث شده کشورهای آمریکای لاتین که به شدت به منابع طبیعی‌شان وابسته‌اند شرایط خوبی نداشته باشند.

با این حال، در دهه‌هایی که قیمت مواد اولیه رو به افزایش بود، اقتصاد آمریکای لاتین هم وضع عالی داشت و مثلاً در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۰ میلادی سرعت رشد اقتصادی در میان تعداد زیادی از کشورهای منطقه قابل توجه و بالا بود. بنابراین اگر به این ماهیت دوره‌ای (سیکلی) توجه کنیم می‌توانیم به این نتیجه برسیم که اگر آمریکای لاتین دارد دهه بدی را می‌گذراند، احتمالاً دهه خوبی در انتظارش خواهد بود. دهه ۲۰۱۰ بد بود؛ سرمایه‌گذاری در میدان‌های نفتی، معادن و سایر مراکز تولید مواد اولیه کاهش یافت و عرضه کم شد. اما در دهه پیش رو و با احیای اقتصاد جهان، تقاضا برای انواع مواد اولیه نیز افزایش پیدا خواهد کرد. مهم‌ترین آن‌ها هم موادی خواهد بود که در تولید خودروهای برقی و نیز احداث منازل و ساختمان‌ها به شیوه سبزتر کاربرد دارند.

اگر فراز و نشیب‌های مقطعی را کنار بگذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که مواد اولیه ظاهراً در حال ورود به یک سوپرسیکل (آبروده) از افزایش قیمت هستند. کشورهای آمریکای لاتین که صادرکنندگان بزرگ دانه سویا، فلزات سبز و مواد اولیه دیگر هستند قطعاً از این وضع سود خواهند برد. پرو و شیلی به تنهایی تامین کننده ۴۰ درصد از مس دنیا هستند. رهبرانی هم که در منطقه روی کار خواهند آمد در واقع متناسب با شرایط آینده انتخاب خواهند شد. در همین وضع کنونی نیز می‌توان دید که تصمیم‌گیری‌های رهبران منطقه چطور در نحوه مواجهه این کشورها با بحران کرونا تاثیر گذاشته است. مثلاً آندرس مانوئل لویز ابرادور رئیس جمهور مکزیک را در نظر بگیرید که در دوران کرونا از خرج کردن ابا داشت و انتقادات زیادی هم نصیبش شد. اما حالا مکزیک در قیاس با برخی اقتصادهای نوظهور دیگر زیر بار بدهی‌های کم‌تری رفته است. بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه به انتظار بنشینیم و ببینیم رهبران منطقه چه تصمیماتی در آینده نزدیک می‌گیرند. احتمالش هست که همین بحران کرونا باعث فروکش کردن ماجراهای دراماتیک مختلف منطقه شود و اوضاع را برای آینده شفاف‌تر کند. ■



قضیه این است که هرچه سران چین و آمریکا اتهامات علیه یکدیگر را بیشتر تکرار کنند، شهروندان عادی در هر دو کشور هم بیشتر متقاعد می‌شوند که این اتهامات کاملا صحت دارد؛ و امواج جدیدی از هراس و نفرت نسبت به طرف مقابل شکل می‌گیرد. لازم به ذکر نیست که این مسئله چه ریسک‌های اجتماعی بزرگی با خود به همراه می‌آورد.

[آینده چین و آمریکا]

رقابتی که بیهوده شد

دو قدرت جهانی چطور یاد گرفتند همزیست نباشند؟



مایکل اسپنس

استاد اقتصاد و کسب و کار
در دانشکده استرن دانشگاه
نیویورک

منبع: انستیتو وایت هوس

چرا باید خواند:

چین و آمریکا

هر دو نسخه‌ای از

چندجانبه‌گرایی

جهانی را قبول دارند:

ما رقابت استراتژیک

خارج از محدوده‌شان

در دیرهای زیادی

در این راه به وجود

آورده و حتی دارد

چندجانبه‌گرایی را

در جهان به کل نابود

می‌کند. بخوانید تا

پسینید آینده این

تناقض چه خواهد بود.

تکنولوژی‌های قدرتمندی وجود دارند که می‌توانند به شکل دوگانه مورد استفاده قرار بگیرند و اغلب هم از بخش‌های غیردفاعی بیرون می‌آیند. آنها قادر به پیشبرد اهداف اقتصادی و امنیت ملی به صورت همزمان هستند. اما در موارد زیادی، رهبران تظاهر به نبود آن‌ها و عدم تاثیرگذاری‌شان بر رقابت‌های دوجانبه می‌کنند.

اما باز هم معنی‌اش این نیست که کشورها چاره‌ای جز بازی برد و باخت و تمرکز روی تضعیف یکدیگر نداشته باشند. چین و آمریکا می‌توانند درجه‌ای از دستیابی و حفظ توان برابر اقتصادی، تکنولوژیکی و دفاعی را بپذیرند. در چنین شرایطی، رقابت در درازمدت می‌تواند جنبه دیگری پیدا کند. همچنین جلوی شقه‌شقه شدن نظام اقتصاد جهان گرفته خواهد شد؛ نظامی که از بین رفتنش به شدت به کشورهای ثالث هم ضربه می‌زند. لازم به ذکر نیست که اگر فضای نسبی از اعتماد بین طرفین وجود داشته باشد، احتمال استفاده از توان نظامی و تکنولوژیکی آن‌ها علیه یکدیگر هم کاهش می‌یابد و مزایای دیگری را با خود به همراه می‌آورد.

اما این شرایط آرمانی بود که توصیف کردیم. در شرایط فعلی، خبری از اعتمادسازی نیست و طرفین بیشتر درصدد هستند چهره‌های شیطانی از یکدیگر ترسیم کنند. واقعیت این است که هیچ نشانه واضحی از اینکه کدام نظام خاص حکومتی می‌تواند تضمین‌کننده توسعه اقتصادی و اجتماعی باشد وجود ندارد. نظامی که در آمریکا و چین وجود دارد به شدت با هم فرق دارند اما هر دو توانسته‌اند نتایج قابل توجهی در عرصه توسعه به همراه بیاورند. این یعنی هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند غلط بودن روش طرف دیگر را ثابت کنند. اگر رقابت بیهوده طرفین به شکل کنونی ادامه یابد، تمام جنبه‌های موثر هم‌ارتباطی بین آن‌ها را از بین خواهد برد و هیچ نکته سازنده‌ای به جا نخواهد گذاشت. این جاست که نه تنها چین و آمریکا، بلکه کشورهای دیگر دنیا هم ضررهای عظیمی را متوجه خود خواهند دید. ■

مدت زیادی است که رهبران آمریکا و چین انتقادات شدیدی از یکدیگر مطرح می‌کنند. آمریکایی‌ها به نظام تک‌حزبی حکومت چین حمله می‌کنند و چینی‌ها نظام لیبرال دموکراسی غربی را رو به موت می‌خوانند. همچنین چین معتقد است که غرب و به خصوص آمریکا می‌خواهد اوج‌گیری قدرت چین را زیر سوال ببرد و به هر روشی که شده، جلوی آن را بگیرد. از نظر آمریکا هم چین دارد از قدرت اقتصادی خود و به خصوص بازار بزرگی که دارد، برای تاثیرگذاری و شکل‌دهی جدید نظام جهانی استفاده می‌کند.

ریسک زیادی در تشدید مواضع طرفین علیه یکدیگر وجود دارد و ظاهراً سران هر دو طرف به این نتیجه رسیده‌اند که قرار نیست همزیستی وجود داشته باشد؛ بلکه یکی از آن‌ها حتما باید برنده میدان شود. با این منطق بوده که تلاش برای به‌هم‌زدن قواعد رقابت هم وارد مرحله جدیدی شده است.

قضیه این است که هرچه سران چین و آمریکا این اتهامات را بیشتر تکرار کنند، شهروندان عادی در هر دو کشور هم بیشتر متقاعد می‌شوند که این اتهامات کاملا صحت دارد؛ و امواج جدیدی از هراس و نفرت نسبت به طرف مقابل شکل می‌گیرد. لازم به ذکر نیست که این مسئله چه ریسک‌های اجتماعی بزرگی با خود به همراه می‌آورد. در همین حال، تمرکز روی رقابت دوجانبه باعث ایجاد ابهام در نیازها و منافع مردم در بازارهای نوظهور و اقتصادهای در حال توسعه می‌شود. درست است که چین و آمریکا هر دو نسخه‌ای از چندجانبه‌گرایی جهانی را قبول دارند؛ اما رقابت استراتژیک خارج از محدوده باعث می‌شود چندجانبه‌گرایی موثر از بین برود چون تجارت و انتقال تکنولوژی به عنوان پیش‌برنده توسعه دچار اختلال می‌شود. چین و غرب (به خصوص آمریکا) به شکل فوری به یک چارچوب جدید برای درک وضعیت جهان و موقعیت خودشان در آن نیاز دارند. چنین چارچوبی باید پیش از هر چیز مبتنی بر درک این مسئله باشد که رقابت اقتصادی واقعی، یک بازی برد و باخت نیست. اگر موضوع را از جنبه ایستا بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که رقابت اقتصادی معمول به وضعیت عرضه و تقاضا کمک می‌رساند. از جنبه پویا، رقابت اقتصادی معمول به آن چیزی منجر می‌شود که جوزف شومپتر اسمش را «تابودی خلاقانه» گذاشته است: مکانیسمی قدرتمند برای ترجمه اطلاعات، ایده‌ها و تجربیات و تبدیل آن‌ها به محصولات و خدمات جدید و نیز پروسه‌های کاهنده قیمت. این چیزی است که می‌تواند به پیشرفت در رفاه بشر منجر شود.

دلیل ندارد فکر کنیم که رقابت فرامرزی قادر به ایجاد نتایج مشابهی نیست. برعکس، تجربه نشان داده که تا وقتی ساختارهای حقوقی و قانونی پشتیبان وجود داشته باشد و زمین بازی هموار باشد، رقابت فرامرزی می‌تواند به نتایج مشابه منتهی شود. درست است که ایجاد برخی از این شرایط - مثل زمین بازی هموار - در سطح بین‌المللی دشوار است، اما غیرقابل انجام نیست.

البته رقابت استراتژیک یک موضوع کاملا متفاوت است.



اکثر فعالیت‌های صنعتی و مالی به صورت طبیعی به یک هسته جغرافیایی میل می‌کنند و آسیا نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین عدم تعادل اقتصادی منطقه با تبدیل چین به یک قدرت رقابتی تر و نوآورتر می‌تواند تشدید شود.

[آینده جهان]

از قدرت غالب اقتصادی تا غلبه سیاسی

چرا پذیرش آینده واقعی آسیا و جهان برای آمریکا سخت است؟

می‌آیند. آن‌ها را اغلب می‌توان در چارچوب قابلیت‌های سخت و نرم ابراز کرد اما در نهایت، توان و وابستگی‌های متقابل در عرصه‌های اقتصادی، مالی و تکنولوژیکی هستند که می‌توانند نتایج ژئوپلیتیکی را هم تعیین کنند. بنابراین، افق ژئوپلیتیکی آسیا نه با آنچه امروز وجود دارد، بلکه بر اساس تحول جغرافیای اقتصادی مختلف در دهه‌های آینده شکل خواهد گرفت.

این جاست که مشخص می‌شود غرب چقدر در راه کنترل چین در آینده مشکل خواهد داشت. نظام اقتصادی نوظهور آسیایی که در قلب اقتصاد آینده جهانی قرار خواهد داشت، کاملاً در غلبه چین است و قدرت‌های غربی به تدریج در آن به حاشیه رانده خواهند شد. از آن‌جا که ثروت می‌تواند اغلب به نفوذ سیاسی هم منجر شود، می‌توان حدس زد که نفوذ فزاینده اقتصادی و مالی چین در آسیا چه در دسره‌های بزرگی برای منافع غرب درست خواهد کرد.

نفوذ چین البته مدت‌هاست که آسیا را شکل داده است. مثلاً در دهه ۱۹۹۰ میلادی، چین تشکیل‌دهنده ده درصد از تولید ناخالص داخلی منطقه بود و ژاپن با فاصله اندکی در مقام بالاتر ایستاده بود. اما حالا ژاپن به وضوح در این زمینه افت کرده و قدرت سیاسی و اقتصادی کم‌تری نسبت به گذشته دارد. در حالی که چین تقریباً تشکیل‌دهنده نیمی از کل تولید ناخالص داخلی منطقه است و در آینده حتی قادر خواهد بود آن را افزایش نیز بدهد. اهمیت چین به عنوان یک شریک تجاری نیز در دهه‌های اخیر به صورت دائمی رو به افزایش بوده است. بیش از یک‌چهارم از تجارت منطقه در سال ۲۰۲۰ به نحوی با چین مرتبط بود. این در حالی است که این رقم در سال ۲۰۰۰ میلادی تنها ۱۲ درصد بود.

نکته این جاست که اکثر فعالیت‌های صنعتی و مالی نیز به صورت طبیعی به یک هسته جغرافیایی میل می‌کنند و آسیا نیز از این قاعده مستثنی نیست. عدم تعادل اقتصادی منطقه با تبدیل چین به یک قدرت رقابتی تر و نوآورتر می‌تواند تشدید شود و کشورهای آسیایی نیز چاره‌ای نمی‌بینند جز آن که برای جذب سرمایه، تکنولوژی و نوآوری به چین رو کنند. صندوق بین‌المللی پول نیز پیش‌بینی کرده که سهم چین از تولید ناخالص داخلی آسیا ظرف پنج سال آینده افزایش نشان دهد.

با این اوصاف، جای تعجب دارد که اهمیت چین در ژئوپلیتیک آسیا و جهان به این سادگی توسط غرب دست‌کم گرفته شود. از آن‌جا که اتحادیه اروپا در تحمیل هژمونی‌اش بر کشورهای عضو و نیز خود آمریکا با مداخلاتش در کشورهای آمریکای لاتین اهدافی مشابه قدرت‌طلبی چین را دنبال کرده‌اند، به نظر می‌رسد که نقش‌آفرینی چین و حرکتش از یک قدرت اقتصادی به سمت یک قدرت سیاسی در آسیا نیز باید برای غرب قابل درک باشد. این مسئله‌ای است که هر کس قصد تحلیل آینده دنیا را داشته باشد، نمی‌تواند انکارش کند. ■

بخش زیادی از مباحثی که امروزه در غرب در خصوص ژئوپلیتیک آسیا و افق آینده آن جریان دارد، دچار ایرادهای اساسی است و به همین خاطر بوده که پیشرفت آسیا همچنان از نظر برخی امری مبهم و مجهول و بی‌تداوم فرض می‌شود.

اجازه بدهید از سه ایراد اساسی که می‌توان در این مباحث مشاهده کرد آغاز کنیم. اولین ایراد که رسانه‌ها هم در آن نقش زیادی ایفا کرده‌اند این است که بحث در مورد قدرت آسیا را صرفاً به رقابت چین با آمریکا تقلیل داده‌اند. در این چارچوب اشتباه استدلالی، سایر کشورهای آسیایی صرفاً به عنوان مهره‌هایی در یک بازی بزرگ‌تر قلمداد شده‌اند و ناگزیرند از اینکه در جنگ سرد بین دو ابرقدرت چین و آمریکا- حتماً طرف یکی را بگیرند. اگر این‌طور باشد، آن‌ها چاره‌ای نخواهند داشت جز اینکه تنبیه اقتصادی طرف مقابل را هم به جان بخرند و از این بابت ضرر کنند. دومین ایراد این است که در مباحث غربی این‌طور تصور می‌شود که اتحادهای فعلی در آسیا حتماً دائمی و غیرقابل شکست هستند و امکان تکامل و تحول در آن‌ها وجود ندارد. چنین دیدگاه دگماتیکی از عهده درک سیستم پویای مناسبات بین کشورها عاجز است. واقعیت این است که اتحادها و خصومت‌ها خیلی به ندرت می‌توانند دائمی باشند و معمولاً تحت تاثیر عوامل متغیر، دستخوش تحولات زیادی می‌شوند. این موضوع را آمریکا با سابقه پیچیده حضورش در آسیا حتماً باید بداند.

سومین ایراد، مهم‌ترین هم هست. قضیه از این قرار است که نتایج ژئوپلیتیکی معمولاً تنها با تعادل نسبی قدرت به دست



ویلیام براتون

مدیر سابق بخش آسیا و اقیانوسیه در بانک اچ‌اس‌بی‌سی

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند:

افق آینده ژئوپلیتیکی

جهان آن چیزی

نیست که در رسانه‌ها

می‌بینید. این یادداشت

توضیح می‌دهد که چرا

بحث در این خصوص

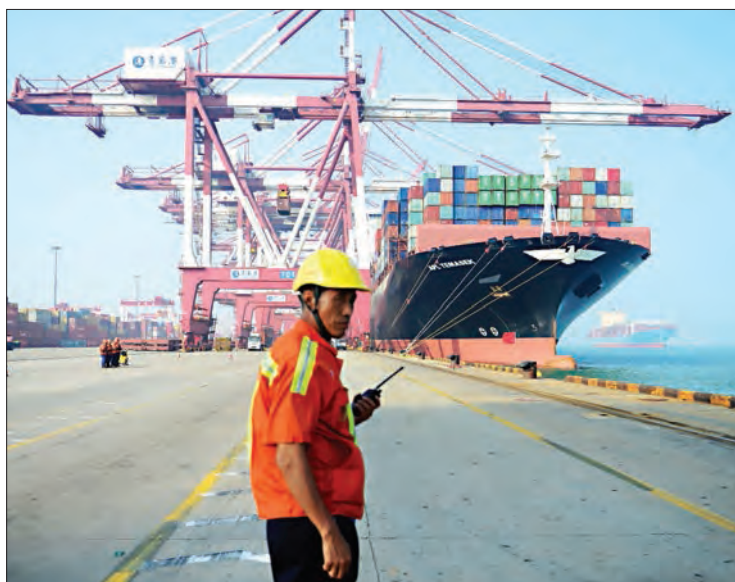
ناکافی و پراپرا بوده و

چطور باید به راه بهتری

برای تحلیل فضای

سیاسی و اقتصادی

آینده جهان رسید.



ماکرون طرفدار ایده ادغام بیشتر اروپایی (از جمله ایده بودجه مشترک برای حوزه یورو) بود ولی با عدم تمایل مرکل مواجه شد؛ چون صدراعظم آلمان از این هراس داشت که مالیات دهندگان آلمانی مجبور شوند بار بی پولی کشورهای دیگر اتحادیه اروپا را به دوش بکشند.

[آینده اروپا]

آلمان آینده با آرمین

صدراعظم احتمالی بعدی آلمان چگونه به ملغمه ماکرون و مرکل تبدیل می شود؟



فیلیپ استیونز

دبیر سیاسی فایننشال تایمز

منبع فایننشال تایمز

چرا باید خواند:

آلمان به زودی صاحب

صدراعظم جدیدی

می شود. آیا این چهره

جدید قرار است تحول

بسیار جدیدی در

تحدیه اروپا ایجاد کند؟

این یادداشت به بررسی

وضعیت احتمالی آینده

آلمان در اروپا و جهان

می پردازد.

خود جایی پیدا کرده است. به نظر می رسد آلمانی ها قصد دارند در آینده نیز همین شرایط را برای خود محفوظ نگه دارند. این مسئله در صحبت هایی نیز که از لاشت در رسانه ها منتشر شد مشخص است. مثلا اینکه او اعلام کرده که عناصری را از شیوه رهبری رهبران فرانسه و آلمان وام گرفته است؛ چیزی بین میانه روی های مرکل و هیجان ماکرون در امور اروپایی.

جالب این جاست که رهبران فرانسه و آلمان اتفاقا در امور مالی اتحادیه اروپا اختلافاتی با هم داشته اند. ماکرون طرفدار ایده ادغام بیشتر اروپایی (از جمله ایده بودجه مشترک برای حوزه یورو) بود ولی با عدم تمایل مرکل مواجه شد؛ چون صدراعظم آلمان از این هراس داشت که مالیات دهندگان آلمانی مجبور شوند بار بی پولی کشورهای دیگر اتحادیه اروپا را به دوش بکشند. اما در نهایت، بعد از آغاز بحران کرونا شرایط به سمتی رفت که صندوق ۷۵۰ میلیارد یورویی مشترک اروپایی تشکیل شد تا راهی برای ادغام بیشتر اقتصادی در دوران کرونا باشد. لاشت نیز جزو طرفداران تشکیل این صندوق بود اما معتقد است که با پایان بحران کرونا باید به فکر راه حل های جدید در اروپا بود.

لاشت در یکی از مصاحبه های اخیرش حتی سیگنالی در خصوص اولویت هایش در حکومت آینده آلمان و نسبت آن با اتحادیه اروپا نیز نشان داده و گفته است: «اگر صدراعظم آلمان را ساعت چهار صبح بیدار کنند و بحرانی شکل گرفته باشد، اولین پرسشی که در ذهن او مطرح می شود باید این باشد که این بحران را در سطح اروپایی چطور می توان حل کرد؟ در واقع مدیریت تکررانه قرار نیست در کار باشد.» احتمالش زیاد است که این تصویری واقعی از آینده آلمان باشد. حداقلش این است که رای دهندگان آلمانی یا رهبران اروپایی می دانند در اوایل حکومت صدراعظم آینده، قرار است چه شرایطی بر کشور حکم فرما باشد. ■

سال ها پیش وقتی فرانسویس فوکویاما نظریه پرداز آمریکایی این ایده را مطرح کرد که پایان جنگ سرد به معنی پیروزی قطعی لیبرال دموکراسی بوده، خیلی ها آن را در دست پذیرفتند. حالا که سه دهه از آن زمان می گذرد، ظاهرا فقط آلمان است که همچنان به نظریه او درباره تاریخ وفادار مانده است. اما کنار رفتن آنگلا مرکل از قدرت در آلمان می تواند فرصتی باشد تا برلین موفق شود امیدهای گذشته اش را از حقایق سخت امروزی جدا کند. نشانه های موجود البته چندان امیدوارکننده نیستند.

حالا می دانیم که آرمین لاشت احتمالا از ماه سپتامبر جای مرکل را به عنوان صدراعظم آلمان خواهد گرفت و آینده جدیدی در انتظار آلمان خواهد بود. اما شاید این آینده خیلی هم با حال تفاوت نداشته باشد. لاشت فعلا در صحبت هایش به این نکته اشاره کرده که قصد ندارد از رویکرد محافظه کارانه مرکل فاصله زیادی بگیرد یا کار عجیبی انجام دهد. او وقتی با پرسش های مختلف درباره انگیزه های قدرت طلبانه چین یا بازی روسیه در دوران پسا جنگ سرد مواجه می شود کاملا همین موضع غیررادیکال را به نمایش می گذارد و مثلا تاکید می کند که اروپا با برخی از سیاست های چین یا روسیه موافق نیست، اما قصد هم ندارد خودش را به دشمن جدیدی برای آن ها تبدیل کند و بنابراین در آینده هم به حفظ رابطه ای منطقی با آنها ادامه خواهد داد. حرف های او غیر منطقی نیست؛ به خصوص اگر به یاد بیاوریم که مرکل و امانوئل ماکرون رئیس جمهور فرانسه پیش تر هم از لزوم گسترش مناسبات اتحادیه اروپا با روسیه حرف می زدند و یا مرکل بارها بر اولویت داشتن تجارت با چین برای آلمان تاکید کرده است.

ممکن است بدبین ها از این مواضع آرمین لاشت خوش شان نیاید و او را پیرو سیاست های مشابه مرکل بدانند که بر مبنایش، هر سیاستی باید با حفظ منافع اروپا همراه باشد. مخالفان او ممکن است با پروژه خط لوله نوردستریم دو و همکاری نزدیک و مستقیم آلمان با روسیه به منظور تامین نیازهای انرژی آلمان ایراد بگیرند یا این ایده را که «آلمان باید چین را به عنوان ارزشمندترین بازار صادرات خود حفظ کند» زیر سوال ببرند. اما یک سناریوی مهربانانه تر این است که اوضاع کنونی را به عنوان راهی برای حفظ تعادل قدرت در عرصه جهانی قلمداد کنیم؛ چیزی که به گوش سیاستمداران رادیکال در واشینگتن خوش نمی آید. واقعیت این است که هیچ منطقی در جهان امروز ناظر بر دشمن تراشی و راه انداختن جنگ سرد جدید بین غرب و شرق نیست و نباید انتظاری هم در این خصوص وجود داشته باشد.

به نظر می رسد که مواضع صدراعظم آینده آلمان بازتابی از مواضع احتمالی آینده اتحادیه اروپا هم باشد. بر این اساس، اهمیت دادن به کسب و کار و حفظ خویشتر داری در کنار آن، می تواند تامین کننده بیشترین منافع برای اروپا باشد.

اجازه دهید باز به آغاز بحث گریزی بزنیم. آلمان کشوری بود که پس از وقایع مختلفی مثل جنگ های جهانی و جنگ سرد بالاخره حس می کرد در اروپای متحد و در کنار کشورهای دوست، برای

کمک به شرکت‌های زامبی ممکن است هزینه‌های مالی بسیار زیادی داشته باشد و رشد تولید را که دولت‌های غربی برای حل مشکلات سیاسی و مالی‌شان محتاجش هستند، دچار مشکل کند.

[آینده اقتصاد غرب]

آمادگی برای حمله زامبی‌ها

دولت‌ها چطور باید شرکت‌های زامبی و آینده‌دار را از هم تفکیک کنند؟



لوئیجی زینگالس

استاد امور مالی در دانشگاه
شیکاگو

مرده و زنده را به درستی از هم تفکیک کرد؛ چه برسد به دوران کرونا که حالا شرایط را پیچیده‌تر کرده است. با این حال، وضع بخش خصوصی می‌تواند بهتر باشد، چون در این بخش می‌توان از مشوق‌هایی برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده کرد اما بخش دولتی این‌طور نیست. این همان مشکلی است که پیش‌تر فریدریش هایک هم به آن اشاره کرده است. از نظر او، دولت‌ها با کار دشواری برای جمع‌آوری اطلاعات غیرجهت‌دار مواجه هستند.

اما یک راه حل می‌تواند برای این مشکل وجود داشته باشد. شما وقتی می‌خواهید کیفیت یک محصول را ارزیابی کنید می‌توانید از همکلاسی‌هایش سوال کنید. کسانی که هر روز با او بوده‌اند و درس خوانده‌اند راحت‌تر می‌توانند استعداد او را ارزیابی کنند. در مورد شرکت‌ها هم بهترین راه این است که از کارکنان آنها برای ارزیابی سوال کنید. دولت‌ها می‌توانند در این راه، ارائه یارانه به شرکت‌های زامبی را به تأیید اکثریت کارکنان آن شرکت منوط کنند. البته مشکل این‌جاست که کارکنان شرکت هم مثل همکلاسی‌های دانش‌آموز ممکن است حقیقت را پنهان کنند. احتمالش هست که کارکنان به شکل غیرواقعی، آفق آینده شرکت را بهتر از آنچه هست جلوه بدهند. اما این مشکل را می‌توان به راحتی و با ارائه مشوق‌های مناسب حل کرد. در واقع دولت این‌جا به کارکنان اعتماد می‌کند. مثلاً اگر اکثریت آنها به تداوم کار شرکت رای دادند، دولت هم یارانه مناسبی به آن اختصاص می‌دهد. اما اگر مشخص شد که رای آن‌ها تقلبی بوده، دولت از مزایای بیکاری آن‌ها کم می‌کند. در مقابل، اگر اکثریت کارکنان تأیید کردند که شرکت دچار مشکل است، دولت به آن‌ها مزایای بیکاری طولانی‌مدت‌تری ارائه می‌دهد.

این نوع برنامه‌ها البته مخالفان زیادی دارد و ایراداتی نیز به آن وارد است. اما اینکه دولت‌ها چطور می‌توانند در دوران سختی مثل کرونا شرکت‌های زامبی و بی‌آینده را شناسایی کنند هم مسئله سخت و پر ایرادی است. این شرایط غیرآرامی در واقع مربوط به همان هزینه‌ای است که دولت‌ها با ارائه یارانه به شرکت‌ها برای نجات از بحران به جان می‌خرند. اگر امروز حمایت بی‌دلیلی از شرکتی صورت بگیرد، در آینده توان مالی دولت برای کمک به کارکنان آن هم کم‌تر و کم‌تر خواهد شد. موافقان چنین برنامه‌ای می‌گویند موضوع در نهایت به ضرر کارکنان تمام نخواهد شد. واقعیت این است که در زمان‌های بحرانی، بسیاری از شرکت‌ها با حربه تهدید به اخراج کارکنان‌شان، موفق می‌شوند یارانه‌های نامتناسب و زیادی دریافت کنند تا این کارکنان را تعدیل نکنند. اما باز هم آینده‌ای که در انتظار کارکنان یک شرکت زامبی است نمی‌تواند درخشان باشد. به هر ترتیب، این موضوعی است که شاید در بحران‌های احتمالی بعدی بیشتر دربارش بشنویم و شاید حتی در دوران پساکرونا شاهد اجرای بخش‌هایی از آن باشیم. ■

در شرایطی که اقتصادهای غربی حس می‌کنند در حال عبور از بحران کرونا هستند، بانک‌ها و دولت‌ها با مشکل جدیدی مواجه شده‌اند: اینکه با شرکت‌های زامبی یا همان شرکت‌های بی‌آینده و در حال موت باید چه کرد. هم در آمریکا و هم در اتحادیه اروپا، تعداد ورشکستگی‌های شرکتی در پانزده ماه دوران کرونا کاهش پیدا کرد و ایسن در حالی بود که رکود شدیدی در جریان بود. کاهش تعداد ورشکستگی‌ها را باید نتیجه مستقیم عملکرد دولت‌های ثروتمند غربی بدانیم. آن‌ها برای کم کردن ضربه اقتصادی ناشی از پاندمی کرونا تلاش کردند هر کمکی که می‌شود به شرکت‌ها ارائه بدهند. اما گاهی این کمک‌ها بدون تفکیک قائل شدن بین شرکت‌های دارای آفق خوب اقتصادی و شرکت‌های زامبی انجام شد. نتیجه‌اش این شد که روند بقای طبیعی در بخش کسب و کار از بین رفت؛ آن هم در شرایطی که بحران کرونا باعث تسریع برخی روندهای از پیش موجود شده بود و تعداد شرکت‌هایی را که زامبی محسوب می‌شدند بالا برده بود. حالا سیاست‌گذاران چاره‌ای ندارند جز آن که تبعات اقتصادی گسترده‌تر حفظ شرکت‌های بی‌رشد را تحمل کنند. البته شکی نیست که دولت‌ها نمی‌توانند به صورت ناگهانی دست به قطع یارانه‌های بخش کسب و کار بزنند. در زمان وقوع پاندمی کرونا، حتی شرکت‌هایی که سالم و سرحال بودند هم بدهی زیادی بالا آوردند. اینکه همه شرکت‌ها ناگهان تحت دیسپلین سفت و سخت بازار قرار داده شوند، خودش به ورشکستگی‌های زیاد منجر می‌شود. از سوی دیگر، تأثیر اقتصادی و مالی قطع حمایت‌های دولتی می‌تواند از لحاظ سیاسی نیز برای دولت‌ها بسیار خطرناک و حتی انتحاری باشد و رای‌دهندگان را در انتخابات‌های به دولت‌های فعلی بدبین کند. با این حال، سیاست‌گذاران نمی‌توانند به کمک به شرکت‌های زامبی ادامه بدهند. چنین کمکی ممکن است هزینه‌های مالی بسیار زیادی داشته باشد و رشد تولید را که دولت‌های غربی برای حل مشکلات سیاسی و مالی‌شان محتاجش هستند، دچار مشکل کند. واقعیت این است که تغییراتی که بر اثر پاندمی به وجود آمد، حاکی از آن است که شرکت‌های جدیدتر و نوآورتری باید به وجود بیایند. اما در شرایطی که دولت‌ها دارند هزینه انسانی و مالی و فیزیکی زیادی را برای زنده‌نگه‌داشتن شرکت‌های زامبی خرج می‌کنند، چه امیدی می‌تواند به ایجاد شرکت‌های مفید و جدید وجود داشته باشد؟ البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که حتی در زمان‌های معمولی هم نمی‌توان شرکت‌های



چرا باید خواند:
ایا شرکت‌هایی که
میدی به آینده‌شان
نیست باید از کمک
دولتی در زمان بحران
بهره‌مند شوند یا این
فقط ائتلاف منابع خواهد
بود؟ پاسخ به این
پرسش و بررسی جوانب
آن را در این یادداشت
بخوانید.

طبق برنامه هوشمندسازی شهر، اپ‌ها به سرعت هزینه اتوبوس و تاکسی را می‌پردازند و برای خودروهای مردم جای پارک پیدا می‌کنند. تاکسی‌های بدون راننده به سرعت پیش پای مسافران ظاهر می‌شدند و کامیون‌ها و تریلی‌های مجهز به حسگرهای قوی، روند ترافیک را در شهر تغییر می‌دادند.

[آینده تکنولوژی]

چرا این شهر آمریکایی نتوانست هوشمند شود

نگاهی به تجربه ناموفق ۵۰ میلیون دلاری کلمبوس



خودروی بی‌راننده در شهر کلمبوس، اوهایو

منبع وایرد

چرا باید خواند:

پروژه شهرهای

هوشمند یکی از

جذاب‌ترین پروژه‌های

رو به آینده در جهان

است. اما احتمالی که

قبلاً هم مطرح شده

بود حالا دارد به یقین

بدل می‌شود: آیا

امیدواری به هوشمندی

شهرها پیش از اندازه

خوش بینانه بود؟

پاسخش را در این

گزارش بخوانید.

فرق داشت. در چارچوب این پروژه، حتی اعتمادسازی بین ساکنان برای نصب دوربین‌های زیاد در کل شهر هم حاصل نشد. با این حال، مقامات شهر کلمبوس هنوز بر این باورند که راهی برای احیای هوشمندسازی شهر وجود دارد و در واقع برای بهبود وضعیت زندگی در شهر، باید همان پروژه‌ها را برای آینده به اجرا در آورد. از آنجایی که بیشترین ادعاها در مورد محله‌های کم‌امکانات صورت می‌گیرد، جای تردیدهایی در خصوص کارآمد بودن این برنامه‌ها نیز وجود دارد.

نکته جالب در مورد هوشمندسازی شهر کلمبوس این است که پیش‌تر، شرکت‌های خصوصی توجه زیادی به این پروژه نشان می‌دادند اما در طول زمان، نتوانستند به شکلی کارآمد در این میدان ظاهر شوند. مثلاً شرکت‌های اوپر و لیفت برنامه خودروهای بی‌راننده خود را در این شهر متوقف کردند و شرکت سایداواک لبز هم که قرار بود محله هوشمند آینده را بسازد، نتوانست وعده‌اش را اجرایی کند. درگیری‌های سیاسی و حقوقی در خصوص حفظ حریم شخصی هم در پروژه‌های آن‌ها خلل زیادی ایجاد کرد. اما در مجموع می‌توان گفت که این شرکت‌ها از ابتدا با خوش‌بینی بیش از اندازه وارد کار شده بودند.

این تجربه ناموفق البته به معنی شکست خوردن تمام پروژه‌های شهرهای هوشمند در جهان نیست. شرکت‌های زیادی نیز دارند برنامه‌های مشابه را در نقاط مختلف جهان اجرا می‌کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به ساخت محله مناسب برای خودروهای بی‌راننده توسط توپوتا در حومه شهر توکیو اشاره کرد. با این حال، واقعیت این است که هنوز جا برای سرمایه‌گذاری در شهرهای هوشمند وجود دارد، اما اینکه در دوران پساکرونا و چالش‌های مخصوص چقدر تمایل به این نوع سرمایه‌گذاری وجود داشته باشد، موضوعی است که باید در آینده آن را مورد قضاوت قرار دهیم. ■

در سال ۲۰۱۶، شهر کلمبوس در ایالت اوهایو آمریکا از میان ۷۷ شهر کوچک و متوسط دیگر در این کشور انتخاب شد تا سرمایه‌گذاری ۵۰ میلیون دلاری برای تبدیل شدن به یک شهر هوشمند را دریافت کند. هدفی که از این برنامه دنبال می‌شد این بود که آینده شهر به کل تغییر کند. چالشی که شهر کلمبوس بر ندهانش شده بود، از سوی وزارت حمل و نقل آمریکا آغاز شده بود و اولین در نوع خودش در آمریکا به شمار می‌آمد. قرار بر این بود که تمام امور شهر با پیشرفته‌ترین فناوری‌ها تطبیق پیدا کند. آن سال زمانی بود که توجه به شرکت‌هایی با اپ‌های شهری هوشمند مثل اوپر، لیفت و کار توگو در اوج خودش بود و این‌طور به نظر می‌رسید که این شرکت‌ها خیلی زود به استفاده از خودروهای بی‌راننده و هوشمند در شهرها خواهند رسید.

در اسناد اولیه مربوط به هوشمند شدن شهر کلمبوس آمده بود که تمرکز پروژه‌های هوشمند قرار است روی محله‌های کم‌امکانات باشد و چهره زندگی در آن‌ها را به سرعت تغییر بدهد. بر اساس برنامه‌هایی که در آن زمان اعلام شد، کیوسک‌های هوشمند اینترنتی می‌توانستند هر مرحله از جابه‌جایی افراد در شهر را برایشان به صورت دقیق برنامه‌ریزی کنند. اپ‌ها به سرعت هزینه اتوبوس و تاکسی را می‌پردازند و برای خودروهای مردم جای پارک پیدا می‌کردند. تاکسی‌های بدون راننده به سرعت پیش پای مسافران ظاهر می‌شدند و کامیون‌ها و تریلی‌های مجهز به حسگرهای قوی، روند ترافیک را در شهر تغییر می‌دادند.

حالا پنج سال از آن آرزوهای دور و دراز می‌گذرد و چیزی از هوشمند شدن شهر کلمبوس به چشم نمی‌خورد. انقلابی که قرار بود آینده این شهر را به کل تغییر دهد اصلاً اتفاق نیفتاد. طبق گزارشی که اخیراً درباره آخرین وضعیت هوشمندی شهر منتشر شده، تمام پروژه‌ها با کندی آغاز به کار کرده بودند و درست در زمانی که داشتند جان می‌گرفتند، پاندمی کرونا آغاز شد و باز همه پروژه‌ها را زمین زد. اما حتی مردم از امکانات هوشمند موجود هم استفاده خاصی نکردند. کیوسک‌های هوشمندی که قرار بود تمام مراحل جابه‌جایی و سفر ساکنان در شهر را برنامه‌ریزی کنند، در فاصله جولای ۲۰۲۰ تا مارس ۲۰۲۱ تنها هشت بار مورد استفاده ساکنان قرار گرفتند. برنامه خودروهای بی‌راننده هم به نتیجه نرسید. شرکت ایزی‌مایل که به طور آزمایشی این برنامه را در شهر کلمبوس آغاز کرده بود، تنها پانزده روز دوام آورد و به دلیل وقوع یک سانحه رانندگی توسط این خودروها، کار خود را متوقف کرد. پروژه حسگرهای هوشمند کامیون‌ها نیز به نتیجه‌ای نرسید. از همه بدتر اینکه هر برنامه‌ای که برای هوشمندسازی ناوگان حمل و نقل عمومی شهر هوشمند در نظر گرفته شده بود، در نهایت ناکارآمد از آب درآمد.

این تفاوت عمیق بین وعده‌های پرزرق و برق درباره شهر هوشمند و آنچه در نهایت رخ داد، ناامیدی بسیار بزرگی به همراه آورد. این در حالی بود که هر جا درباره شهر هوشمند صحبت می‌شد، نگاه‌ها به آینده بسیار امیدوارکننده و خوش‌بینانه بود اما نتیجه نهایی با این تصورات

پیش بینی شده که امسال به دلیل افزایش قیمت مواد اولیه، اقتصاد آرژانتین رشد ۵.۸ درصدی خواهد داشت. اما نباید این نکته را فراموش کرد که اقتصاد آرژانتین در سال گذشته میلادی ۱۰ درصد کوچک شد و بنابراین امیدمی نیست که این اقتصاد حتی در بهترین حالت هم بتواند به شرایطش در پیش از زمان بروز بحران کرونا برگردد.

[آینده آرژانتین]

گوشت و انتخابات

آیا منع صادرات یک محصول می تواند چاره کار بحران سیاسی یک کشور باشد؟

اما مسئله گوشت تنها یکی از جنبه های بحران اقتصادی آرژانتین است. دولت این کشور فعلا مدعی شده که با برنامه هایش قادر خواهد بود ظرف پنج سال آینده، صادرات را افزایش دهد و کشور را از بحران بیرون بیاورد. اما این نکته را نباید فراموش کرد که آرژانتین یکی از کشورهای است که از بابت بحران کرونا ضربه سنگینی خورده و این ضربه نه تنها از بعد اجتماعی، بلکه از بعد اقتصادی درازمدت خواهد بود.

با این حال، ماتیاس کولفاس وزیر تولید آرژانتین به آینده خوش بین است و می گوید اقتصاد این کشور دارد از یک پیچ سخت می گذرد و به زودی شرایطش بهتر خواهد شد. او چنین استدلال کرده که پروژه های جدید در حوزه های معدن، انرژی، تولید و صنعت خودرو می توانند در پنج سال آینده به دو برابر شدن صادرات منجر شوند.

اما اقتصاددانان و تحلیل گران معتقدند که این امیدواری خیلی بیش از اندازه است. صندوق بین المللی پول پیش بینی کرده که امسال به دلیل افزایش قیمت مواد اولیه، اقتصاد آرژانتین رشد ۵.۸ درصدی خواهد داشت. اما نباید این نکته را فراموش کرد که اقتصاد آرژانتین سال گذشته میلادی را با بحران سنگینی گذراند و ۱۰ درصد کوچک شد و بنابراین امیدمی نیست که این اقتصاد حتی در بهترین حالت هم بتواند به شرایطش در پیش از زمان بروز بحران کرونا برگردد.

بنابر گفته ماتیاس کولفاس، پروژه های معدنی جدید در آرژانتین می تواند ۱۲ میلیارد دلار به صادرات این کشور بیفزاید و سهم افزایش صادرات بخش علم و فن آوری هم ۴ میلیارد دلار خواهد بود و به همین دلیل است که دولت آرژانتین بر امیدواری های خود نسبت به بهبود اقتصاد این کشور در آینده نزدیک پافشاری می کند.

برخی از صاحب نظران با این ایده موافق اند که تقویت صادرات، شفاف ترین و بهترین راه برای تضمین رشد اقتصادی پایدار در کشوری است که با کمبود ارز مواجه است. بنابراین، آن ها به رهبران آرژانتین حق می دهند. اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که آرژانتین یکی از کشورهای در جهان است که از سال ۱۹۵۰ میلادی به بعد بارها با بحران اقتصادی مواجه شده و رکودهای متناوبی را نیز تجربه کرده است. بنابراین، تضمینی وجود ندارد که هدف دولت این کشور برای دو برابر کردن صادرات ظرف پنج سال آینده، نجات بخش و عملی باشد. در این میان، مسئله انتخابات میان دوره ای آینده آرژانتین که قرار است در ماه نوامبر برگزار شود نیز به موضوعی نگران کننده بدل شده و بعید نیست که تداوم بحران اقتصادی باعث شود دولتمردان فعلی این کشور شکست سختی را تجربه کنند. دولتمردان سعی کرده اند با حربه هایی مثل کنترل نرخ ارز و نیز برنامه های ملی گرایانه تا حدی جلوی نارضایتی ها را بگیرند اما مشخص نیست که چقدر می توان این وضع را ادامه داد. به نظر می رسد امیدواری زیادی نسبت به رشد بخش صنعت، ساخت و ساز و کشاورزی وجود داشته باشد اما به خاطر بحران کرونا، مثلا امیدمی به احیای بخش گردشگری نیست. ممکن است در انتخابات آینده همه چیز در سایه بحران اقتصادی از کنترل خارج شود. ■

آرژانتین، یکی از بزرگ ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان گوشت گاو که از مدتی پیش با افزایش شدید قیمت داخلی این گوشت مواجه شده بود، اعلام کرده که صادرات گوشت تا پایان سال جاری میلادی محدود خواهد بود. این تصمیم احتمالا باعث خواهد شد چین که بزرگ ترین خریدار گوشت گاو آرژانتین است مجبور شود برای تامین نیاز وارداتی خود چاره ای دیگر بیندیشد. آرژانتین تقریبا تامین کننده یک چهارم از گوشت گاو وارداتی چین است و بنابراین احتمالش هست که چین برای جبران این محدودیت، واردات خود از برزیل را بیشتر کند.

اما چرا آرژانتین مجبور شده به رغم مخالفت شدید دام پروران و تولیدکنندگان گوشت، چنین اقدام محدودکننده ای را به اجرا دربیورد؟ قضیه این است که نرخ تورم امسال در آرژانتین به ۵۰ درصد رسیده و رساندن گوشت با قیمت مناسب به سفره های مردم بسیار سخت شده است. از سوی دیگر، در پایان سال جاری میلادی انتخابات در آرژانتین قرار است برگزار شود و همین باعث شده که مسئله گوشت به یک بحران سیاسی بزرگ و تاثیرگذار بر انتخابات این کشور بدل شود.

تا این جا لایه های صادرکنندگان گوشت به نتیجه نرسیده و دولت بر این باور است که با محدودیت صادرات گوشت گاو می تواند جلوی گسترش بحران اقتصادی در این کشور را بگیرد. با توجه به اینکه قیمت داخلی گوشت گاو در آرژانتین ظرف یک سال بین ۶۰ تا ۷۰ درصد افزایش نشان داده، بعید است که این بحران را بتوان در آینده نزدیک و به سادگی کنترل کرد.

نکته این جاست که قیمت جهانی گوشت گاو نیز در حال افزایش است و آن را می توان ناشی از تقاضای فزاینده چین و افزایش هزینه تغذیه دام به دلیل افزایش قیمت غذای دام دانست. این شرایط باعث شده قیمت جهانی گوشت گاو به بیشترین حد خود از سال ۲۰۱۴ میلادی برسد. ظاهرا محدودیت های مختلف ناشی از بحران کرونا نیز در این افزایش قیمت بی تاثیر نبوده است.



منبع: فایننشال تایمز

چرا باید خواند:

آرژانتین که این روزها

دچار بحران اقتصادی

سختی است، از یک

سومی خواهد صادرات

خود را افزایش دهد و از

سوی دیگر، چاره ای جز

محدود کردن صادرات

یک محصول مهم

نداشته است. آیا این

تناقض کار دست دولت

می دهد؟ این گزارش

به بررسی ابعاد مختلف

قضیه می پردازد.

تاریخ به ما ثابت کرده که در نحوه کار انسان‌ها اینرسی شدیدی وجود دارد و تا زمانی که شوک بزرگی وارد نشود، آن‌ها به شیوه کار قدیمی خود خواهند چسبید.

[آینده اقتصاد]

آیا انقلاب استارت‌آپی دوران کرونا ماندگار است؟

نگاهی به تولد و طول عمر احتمالی کسب و کارهای جدید

استارت‌آپ‌های جدید خبر خوبی است اما یک جنبه منفی هم دارد؛ علت به وجود آمدن استارت‌آپ‌های جدید این است که استارت‌آپ‌های قدیمی به دلیل شرایط کرونا شکست خورده‌اند و از صحنه خارج شده‌اند. درست مثل این است که یک عده جان خود را در فضایی بسته از دست بدهند و با این ترتیب، اکسیژن بیشتری برای زنده‌ها باقی بماند. اما احتمالش هست که فضای جدید برای کسب و کارهای جدید هم تا مدت بسیار طولانی یکسان باقی نماند و آن‌ها هم جای خود را به استارت‌آپ‌های دیگری بدهند.

نکته دوم هم این است که در دوران پساکرونا به تدریج مردم به فعالیت‌های تفریحی خارج از خانه باز خواهند گشت. این یعنی تعدادی کسب و کار جدید در این حوزه از جمله رستوران‌ها پا می‌گیرند. اما واقعیت این است که چنین شرایطی پیشرفت محسوب نمی‌شود، بلکه فقط داریم به شرایطی مشابه نرمال برمی‌گردیم. در واقع رشدی که مشاهده می‌کنیم فقط رشدی برای رسیدن دوباره به وضعیت دو سال پیش است.

علاوه بر این دو نکته، باید به این مسئله نیز توجه کرد که ما معیاری برای فهمیدن اینکه استارت‌آپ‌های جدید چقدر قرار است دوام بیاورند نداریم. همچنین با توجه به محدودیت‌های دوران کرونا و پساکرونا، نمی‌دانیم آن‌ها تا چه حد جای رشد دارند. جان هالیتونگر اقتصاددان دانشگاه مریلند در این زمینه خوش‌بین است و می‌گوید با وجود درد و رنج‌های دوران کرونا، دنیای کسب و کار مجبور شد روش‌های قدیمی انجام کار را کنار بگذارد و به شکل گریزناپذیری از فناوری‌های جدید استقبال کند. در واقع این شرایط توانست مسیر حرکت مدرن‌تر کسب و کارها به سمت آینده را هموارتر کند.

اریک برینولفسن اقتصاددان ام‌آی‌تی نیز نظر تقریباً مشابهی دارد و می‌گوید تاریخ به ما ثابت کرده که در نحوه کار انسان‌ها اینرسی شدیدی وجود دارد و تا زمانی که شوک بزرگی وارد نشود، آن‌ها به شیوه کار قدیمی خود خواهند چسبید. اما شوکی مثل بحران کرونا همه چیز را تغییر داد و بنابراین می‌توان انتظار داشت که نتیجه این تغییر در سال‌های آینده در عرصه اقتصاد به وضوح دیده شود. این همان چیزی است که می‌تواند برای بهبود استانداردهای زندگی در جامعه هم به کار بیاید. در واقع عقب‌گرد را تجربه کردیم تا راه به سوی آینده را سریع‌تر و موثرتر ببیم.

همین ماه نوامبر گذشته بود که گزارش جالبی درباره وضعیت استارت‌آپ‌ها در آمریکا منتشر شد و نشان داد که به رغم رکود شدید ناشی از کرونا، انقلابی در عرصه استارت‌آپ‌های جدید در این کشور رخ داده است. حالا دیگر مطمئنیم که این انقلاب به ایجاد ترندهای جدید انجامیده و به نظر می‌رسد که این مسیر ادامه هم داشته باشد.

اما بگذارید از اول ماجرا را تعریف کنیم. در نیمه اول سال ۲۰۲۰ میلادی که بحران کرونا تازه آغاز شده بود، درخواست‌ها برای مجوز راهاندازی کسب و کارهای جدید کاهش نشان داد. این درست همان چیزی بود که انتظارش می‌رفت؛ به خصوص چون سایر بخش‌های اقتصاد هم به شدت از بحران آسیب دیده بودند. اما در نیمه دوم سال، اوضاع تغییر کرد و درخواست‌ها برای مجوز راهاندازی کسب و کارهای جدید با سرعت افزایش پیدا کرد. این آمار چنان تأثیری بر آمار کلی سال گذاشت که باعث شد از سال ۲۰۰۴ به بعد، این سال به عنوان بهترین سال از جهت راهاندازی کسب و کارهای جدید معرفی شود.

این روند ظاهراً هنوز در سال ۲۰۲۱ هم ادامه دارد. آمار کلی حاکی از آن است که از زمان آغاز بحران کرونا تاکنون، شش میلیون مورد درخواست مجوز کسب و کار جدید ارائه شده است. این کسب و کارها شامل مجموعه‌های کوچک و کم‌نیرو و مجموعه‌های بزرگ‌تر می‌شود.

واقعیت این است که ظرف یک سال و نیم درگیری با بحران کرونا، ما نحوه زندگی‌مان را عوض کرده‌ایم؛ از نحوه کار کردن بگیرد تا نحوه خرید. این تغییر باعث شده فرصت‌های طلایی برای کارآفرینان به وجود بیاید. آن‌ها این بار به صورت دقیق فهمیده‌اند که مشتریان از آن‌ها چه می‌خواهند و دقیقاً همان را برایشان فراهم کرده‌اند. کسب و کارهای چهره به چهره جای خود را به مجموعه‌های عظیمی از کسب و کارهایی داده‌اند که از طریق یک صفحه دیجیتال با مشتری تعامل می‌کنند. همان طور که می‌شد پیش‌بینی کرد، بخش اعظم از این تحول مربوط به تجارت الکترونیک خرده‌فروشی می‌شود. این بخش توانسته یک‌سوم از کل رشد بخش استارت‌آپ‌ها در زمان کرونا را به خود اختصاص دهد. به علاوه، خدمات حمل و نقل، انبارداری و پیک به شکل عجیبی گسترش پیدا کرده‌اند که آن هم ناشی از تجارت الکترونیک خرده‌فروشی است. حداقل دو فرضیه را می‌توان برای توضیح شرایط جدید به کار برد. اول اینکه اوج‌گیری

- منبع: ان پی آر
- چرا باید خواند:
- در دوران کرونا کسب و کارهایی از بین رفتند و کسب و کارهایی متولد شدند. این گزارش تمام احتمالات موجود در مورد علت تولد و نیز زمینه‌های رشد این استارت‌آپ‌ها را بررسی می‌کند و توضیح می‌دهد که چقدر باید به ماندگاری آنها امید داشته باشیم.



[آینده شبه‌قاره]

باری که کرونا روی دوش اقتصاد هند گذاشت

آیا هند می‌تواند از فاجعه کرونا و تبعات اقتصادی‌اش سر بلند کند؟



هانی سندر

مشاور ارشد انستیتو سرمایه‌گذاری بلک‌راک

چرا باید خواند:

زخمی که هند از بابت

بحران کرونا خورده

خیلی عمیق است و

معلوم هم نیست که

این زخم کی خوب

بشود. با این حال،

تبعات اقتصادی کرونا

چنان گسترده است که

نمی‌توان برای کنترلش

به انتظار پایان بحران

تسست. این یادداشت

نگاهی به شدنی‌ها و

تشدنی‌ها در راه احیای

اقتصاد هند می‌اندازد.

دولت‌های زیادی در سراسر دنیا در زمینه کنترل بحران کرونا بد عمل کردند. اما شاید بدترین عملکرد را هند و برخی از کشورهای آمریکای لاتین داشتند. سوءمدیریت دولت‌های آن‌ها در کنار نبود زیرساخت‌های مناسب برای مراقبت و درمان، ترکیبی مرگبار ساخت و تلفات زیادی به جا گذاشت.

تجربه این کشورها ثابت کرد این باور که «بحران با فقیر و غنی یکسان برخورد می‌کند» می‌تواند درست باشد. در هند فقط فقرا نبودند که دست‌شان به کپسول اکسیژن و تخت بیمارستان نرسید؛ بلکه برخی از منتقدترین و ثروتمندترین خانواده‌های هند نیز مشکلات مشابهی را تجربه کردند. نتیجه‌اش این شد که حالا خیلی‌ها در هند دارند از خود می‌پرسند: بحران که تمام شد تازه باید از کجا شروع کنیم؟ اوضاع بدتر می‌شود یا بهتر؟ در اقتصادی که از بحران کرونا زخم عمیقی خورده و باعث شقه‌شقه شدن جامعه‌اش شده، چطور می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد؟

سرمایه‌گذاران خوش‌بین به آینده گمان می‌کنند پاسخی برای این پرسش دارند. از نظر آن‌ها، احیای اقتصاد هند اجتناب‌ناپذیر است. اوراق، سهام و واحد پول هند یعنی روپیه در ماه‌های اخیر بد عمل نکرده‌اند. عرضه عمومی شرکت‌های بزرگی مثل ریلاینس جیو، بایجو و پی‌تی‌ام نیز با جذب سرمایه فراوانی مواجه شد.

اما قضیه نمی‌تواند به همین سادگی‌ها باشد. بر اساس یک نظرسنجی که بانک آمریکا انجام داده، ۷۷ درصد از افرادی که در هند مشغول به کار بودند اعلام کردند که یا شغلشان را از دست داده‌اند یا درآمدشان کم شده است. این ارقام به ترتیب ۵۷ و ۲۰ درصد بوده است. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که تا پایان سال جاری، رشد اقتصادی هند به

۸ درصد کم‌تر از رشد دوران پیش از کرونا خواهد رسید. این در حالی است که حتی پیش از بروز بحران کرونا نیز نشانه‌های مشکلات جدی در اقتصاد هند آشکار شده بود. اقتصاد هند نیاز دارد که ماهانه یک میلیون فرصت شغلی جدید برای نسل جوان ایجاد کند. اما پیش از بحران کرونا وضع به گونه‌ای بود که یک میلیون فرصت شغلی ظرف یک سال ایجاد می‌شد و نه یک ماه.

اقتصاددانان جی‌پی مورگان در بمبئی در بررسی وضع اقتصاد هند این‌طور گزارش داده‌اند که: «خانوارها وام نمی‌گیرند. بانک‌ها وام نمی‌دهند. کسب و کارها سرمایه‌گذاری نمی‌کنند.» بنابراین دلیلی ندارد که تصور کنیم این اوضاع می‌تواند خیلی سریع تغییر کند.

واقعیت این است که نیروی کار ارزان و وجود برخی از زیرساخت‌ها اصلا شرایط کافی برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در عرصه تولید را فراهم نمی‌کند و نمی‌تواند سهم هند در زنجیره تامین جهانی را نیز افزایش بدهد. به جایش هند نیاز دارد که بر زیرساخت‌های نرم تمرکز بیشتری کند. اگر هند در حال حاضر یک امتیاز بزرگ رقابتی داشته باشد، آن طبقه متوسط تحصیل کرده و مسلط به زبان انگلیسی‌اش است. با این حال، آن قدری که چنین طبقه‌ای در کشوری مثل چین توانسته پیشرفت کند، اصلا در هند رخ نداده است. علتش عقب‌ماندگی‌های هند در زمینه فن‌آوری است که با برخی کشورهای آسیایی پرجمعیت دیگر قابل مقایسه نیست. مثلا همین مورد چین را در نظر بگیرید. چین و هند هر دو جمعیت زیادی دارند. در هند، تجارت الکترونیک از کسب و کار تا مصرف‌کننده به ۳۸ میلیارد دلار رسید. این در حالی است که رقم مشابه در چین ۱۸ تریلیون دلار بود. احتمالا همین مثال می‌توان نشان بدهد که چرا هند نتوانسته به پای چین برسد.

البته نقاط روشن و امیدوارکننده زیادی هم در میان سختی‌های کنونی برای هند دیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، برنامه‌های تشویقی دولت مرکزی هند در زمینه تولید است که به خصوص در جهت جذب شرکت‌های داخلی و نیز شرکت‌های چندملیتی خارجی برای تولید کالاهای الکترونیک و به خصوص گوشی موبایل در هند ارائه شده است. بر اساس آمار بانک آمریکا، امروزه تولید تنها ۱۷ درصد از تولید ناخالص داخلی هند را تشکیل می‌دهد و این در حالی است که اگر واردات قطعات کالاهای الکترونیک کاهش یابد، این شرایط می‌تواند تغییر کند.

نقطه امیدوارکننده دیگر هم این است که دولت هند دارد به بهبود حمل و نقل جاده‌ای توجه نشان می‌دهد و برنامه‌هایی برای گسترش حمل و نقل ریلی و احداث زیرساخت‌های لازم نیز دارد. این یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها برای دولت‌های قبلی هند بوده و اگر حالا قابل حل باشد، می‌تواند تاثیر قابل توجهی بر آینده اقتصادی هند بگذارد.

با در نظر گرفتن این نقاط مثبت و منفی، به نظر می‌رسد که هند فعلا نیاز دارد خود را از خطر جدی بازگشت گسترده موج کرونا رها کند و سپس به تدریج روی بهبود وضعیت اقتصاد خود متمرکز شود. اینکه چقدر در این راه موفق باشد، مسئله‌ای است که باید در آینده بررسی‌اش کنیم. ■



روسیه که تجربه فضایی گران قدری دارد تلاش کرده که برنامه فضایی اش را از نابود شدن نجات دهد؛ اما به هر حال منابع مالی لازم در اقتصاد رکودزده روسیه برای این کار موجود نیست. در مقابل، چین یک قدرت فضایی تازه وارد به شمار می آید و همکاری آن‌ها به سود هر دو طرف است.

[آینده فضا]

روی زمین دنبال هم گشتند، در فضا همدیگر را پیدا کردند

رقابت شرق و غرب در فضا چطور وارد مرحله جدیدی شد؟



منبع: نیویورک تایمز
چرا باید خواند:
آمریکا پس از جنگ سرد در رقابت فضایی زروس ها جلو افتاد. اما به نظر می رسد که آینده رقابت فضایی به دلیل اتحاد چین و روسیه علیه آمریکا کاملاً متفاوت باشد. این گزارش ابعاد مختلف قضیه را بررسی می کند.

دلیل همکاری هایش با روسیه توانسته در عرصه فضایی پیشرفت کند و حتی در برخی زمینه‌ها از روسیه جلو باشد. چین که اولین فضانوردانش را در سال ۲۰۰۳ میلادی به فضا فرستاد، هرگز دعوت نشد که به ایستگاه فضایی بین‌المللی بپیوندد. طبق مصوبه کنگره آمریکا در سال ۲۰۱۱ نیز ناسا از هرگونه همکاری با سازمان فضایی چین یا هر شرکت مرتبط با آن منع شده است و علت این ممنوعیت نیز احتمال جابه‌جایی اطلاعات بوده است.

در این میان، چین توانایی‌های فضایی خود را به وضوح بالا برده و تجهیزات زیادی نیز از روس‌ها خریده و در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶ دو ایستگاه فضایی موقت را احداث کرد و سومی هم در راه است. یانگ هونگ یکی از طراحان ایستگاه سوم اخیراً گفته که تحریم‌های طولانی خارجی علیه چین باعث شده که نوآوری فضایی نیز در این کشور پا بگیرد و چین دیگر از قدرت‌های جهانی در این زمینه عقب نیست.

به هر ترتیب، همکاری با چین حالا باعث شده که روسیه قادر باشد سفرهای فضایی را که در دوران اتحاد شوروی قادر به انجام‌شان نبود، حالا به نتیجه برساند. اصلاً منابع مالی امروزی روسیه بدون همکاری چین به هیچ وجه قادر به تامین هزینه مأموریت‌های فضایی جدید این کشور نبودند.

از سوی دیگر، چین نیز امیدوار است در چارچوب برنامه‌های فضایی گسترده جدید خود، راهی برای پیدا کردن آب، منابع معدنی و منابع انرژی بیابد و از این بابت دست بالا را در سطح جهانی داشته باشد. طبیعی است که هر دو طرف از این همکاری راضی باشند.

در این میان، مشخص نیست که آمریکا برای مقابله با این دو رقیب فضایی قصد دارد چه برنامه‌هایی را پیاده کند. آنچه مسلم است این است که آمریکا در آینده با دو جبهه پرتانگیزه علیه خودش در فضا مواجه خواهد بود. ■

شصت و سه سال پیش، اتحاد جماهیر شوروی اولین ماهواره‌اش را در فضا مستقر کرد و تقریباً چهار سال بعد، اولین فضانوردش یعنی یوری گاگارین را نیز به فضا فرستاد. در سال‌های بعد، شوروی در جریان رقابت سنگین فضایی با ناسا عقب افتاد؛ اما حتی بعد از فروپاشی شوروی هم روسیه همچنان جایگاه خودش را به عنوان یک قدرت فضایی معتبر حفظ کرد. حتی روسیه در دو دهه اخیر نیز برای احداث و راه‌اندازی ایستگاه فضایی بین‌المللی با آمریکا شریک بوده است.

اما این روزها اوضاع تغییر کرده و روسیه یک شریک قدر دیگر دارد؛ قدرت فضایی جدید جهان، یعنی چین. روسیه و چین سال‌ها بود که همکاری محدود فضایی داشتند اما حالا مأموریت‌های فضایی آنها بیش از هر چیز به یک رقابت سنگین و مستقیم علیه آمریکا شباهت دارد. این آغاز عصر جدیدی از رقابت فضایی است و می‌تواند در آینده بسیار شدیدتر هم بشود.

الکساندر گابیف عضو ارشد مرکز کارنگی در مسکو معتقد است که چین برنامه فضایی بلندپروازانه‌ای دارد و در عین حال، دارای منابع لازم و همین‌طور برنامه‌ریزی مدون است. از آن سو، روسیه تجربه فضایی بیشتری دارد و به یک شریک مطمئن نیازمند است. همکاری این دو قدرت فضایی در واقع بازتابی از ژئوپلیتیک جهان امروز نیز هست.

چین و روسیه در سال‌های اخیر و تحت رهبری شی جین‌پینگ و ولادیمیر پوتین به همکاری نزدیکی رسیده‌اند و سال‌ها بی‌اعتمادی در روابط خود را پشت سر گذاشته‌اند. این دو همچنین علیه رفتار هژمونیک آمریکا با یکدیگر متحد شده‌اند و جالب این‌جاست که فضا به عنوان محملی برای گرم‌شدن مناسبات دو قدرت شرقی و تقابل آن‌ها با آمریکا بسیار موثر عمل کرده است.

این در حالی است که روسیه و آمریکا پیشتر به همکاری خود در ایستگاه فضایی بین‌المللی ادامه می‌دادند اما به نظر می‌رسد که تقابل‌های سیاسی دائمی طرفین، تاثیر خودش را بر این همکاری نیز گذاشته است. رئیس‌آژانس فضایی روسیه اخیراً اعلام کرد آمریکا با تحریم‌هایش علیه روسیه تلاش کرده برنامه فضایی روسیه را محدود کند و روسیه نیز قصد ندارد به همکاری فضایی با آمریکا ادامه بدهد. این مسئله نشان‌دهنده تغییر بزرگی در رقابت‌های فضایی است. جوان جانسن فریز استاد امنیت ملی در دانشکده جنگ نیروی دریایی آمریکا در این خصوص می‌گوید: «همکاری روسیه و آمریکا در ایستگاه فضایی بین‌المللی در واقع نمادی از قابلیت دو کشور برای همکاری در زمان‌های پرتنش بود. اما حالا دیگر تنش‌ها از حد گذشته‌اند و شرایط تغییر کرده است.»

در این میان، روسیه که تجربه فضایی گران قدری دارد تلاش کرده که برنامه فضایی اش را از نابود شدن نجات دهد؛ اما به هر حال منابع مالی لازم در اقتصاد رکودزده روسیه برای این کار موجود نیست. در مقابل، چین یک قدرت فضایی تازه وارد به شمار می‌آید و به

دولت‌ها تصور می‌کنند اگر تولید ناخالص داخلی را بالا ببرند و ابزارهای خرید غذا را فراهم کنند، دیگر نگرانی وجود نخواهد داشت، چون همواره طرفی هست که بخواهد مواد غذایی به ما بفروشد. اما این فقط در شرایطی درست است که بحران به وجود نیامده باشد.

[آینده غذا]

یک کشور کوچک می‌خواهد جهان را تغذیه کند

تولید غذا در آزمایشگاه چطور بقای بشر را در آینده تضمین می‌کند؟



منبع: نیکی ایژیا

چرا باید خواند:

عدم اطمینان به زنجیره

تامین مواد غذایی یا

پروژه بحران جهانی

کرونا به اوج رسید.

این گزارش توضیح

می‌دهد که برخی

کشورها گام‌های بلند

تکنولوژی یک برای تامین

غذای نسل‌های بعدی

خود را برداشته‌اند

و احتمالاً مردم هم

چاره‌ای جز پذیرش

این روش‌ها در آینده

نخواهند داشت.

را داشته باشند که در برابر اختلال‌های مختلف مقاومت کنند.» او که از سال ۲۰۰۵ روی این موضوع تحقیق کرده، می‌گوید دولت‌ها تصور می‌کنند اگر تولید ناخالص داخلی را بالا ببرند و ابزارهای خرید غذا را فراهم کنند، دیگر نگرانی وجود نخواهد داشت چون همواره طرفی هست که بخواهد مواد غذایی به ما بفروشد. اما این فقط در شرایطی درست است که بحران به وجود نیامده باشد. به محض بروز بحران، دولت‌ها در فروش مواد غذایی تجدید نظر می‌کنند. مثلاً در جریان بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی، مالزی صادرات شیلات خود را متوقف کرد.

از همه بدتر هم بروز بحران کرونا بود که ریسک موجود را به وضوح به همه نشان داد. اختلال‌های زیادی در زنجیره تامین مواد غذایی رخ داد و برخی کشورها صادرات مواد غذایی را متوقف کردند تا نیازهای بازار داخلی خود را تامین کنند.

با این اوصاف، بسیاری از دولت‌ها تردیدی ندارند که باید برای اجتناب از ریسک‌های بعدی راهی برای امنیت مواد غذایی برای مردم خود بیابند. با این حال، انجام این کار در کشورهایی مثل سنگاپور که مساحت بسیار کوچکی دارند سخت‌تر است و طبیعی است که از فن‌آوری‌های روز برای تولید مواد غذایی مبتنی بر سلول‌های بنیادین و مبتنی بر گیاهان استفاده شود. این فناوری‌ها در فضایی بسیار کوچک‌تر و با اتلاف آب کمتر، می‌توانند محصول به بار بیاورند.

در دو سال اخیر در سنگاپور بیش از ۱۵ شرکت تولیدکننده پروتئین‌های جایگزین مشغول به کار شده‌اند و توجه سرمایه‌گذاران بین‌المللی نیز به این موضوع به شدت بالا رفته است. مثلاً مزرعه هوشمند کامنولث گرینز که سالانه می‌تواند ۱۰۰ تن سبزی از جمله کاهو تولید کند، این کار را در اتاق‌های یک ساختمان صنعتی انجام می‌دهد. دما، رطوبت، نور مصنوعی و عوامل دیگر به صورت کنترل شده در این اتاق‌ها عمل می‌کنند و حسگرهای بسیار قوی در حال مدیریت آن‌ها هستند. این شرایط، امکان جمع‌آوری اطلاعات دقیق برای پژوهش‌های آینده را نیز فراهم کرده است و می‌تواند به استفاده از ۹۵ درصد آب کمتر و ۸۵ درصد کود کمتر برای رشد سبزیجات منجر شود. درست است که هنوز درصد زیادی از مردم به استفاده از مواد غذایی تولیدشده به شیوه آزمایشگاهی تمایل ندارند، اما به نظر می‌رسد که در سال‌های بعد این موضوع به تدریج جا بیفتد و روند تغییر کند. ■

یک شب گرم و مرطوب در سنگاپور است و در یک رستوران مدرن دارد اتفاق جالبی می‌افتد: غذاهایی که با مرغ تولیدشده در آزمایشگاه پخته شده‌اند برای مشتریان سرو می‌شود. این مرغ با روش‌های پیچیده آزمایشگاهی و از طریق سلول‌های بنیادینی که از پر مرغ گرفته شده بوده، توسط واکنشگرهای زیستی ساخته شده است.

کایماناچی سرآشپزی که این غذاها کار اوست می‌گوید واقعا فکر نمی‌کرده عمویش قد بدهد که با غذاهای تولیدشده به شیوه مدرن کار کند. اما حالا می‌داند که گام مهمی در جهت تامین و تضمین غذای نسل‌های بعد برداشته شده است.

سنگاپور تنها کشوری است که فروش ماده پروتئینی تولیدشده در آزمایشگاه را در ماه دسامبر گذشته قانونی کرد. ناظران صنایع غذایی در آن زمان واقعا نمی‌دانستند که چقدر باید به این مسئله روی خوش نشان بدهند. اما واقعیت این است که سنگاپور حالا صاحب اولین بازار گوشت کشت‌شده در جهان است و سرمایه‌گذاری زیادی هم در حوزه اکوسیستم‌های لازم برای نوآوری غذایی انجام داده است.

بازار گوشت‌ها و مواد پروتئینی جایگزین بازار جالب و متنوعی است که از گیاهان، حشرات، جلبک‌ها و قارچ‌ها در آزمایشگاه بهره می‌گیرد. موافقان معتقدند که این تلاشی بزرگ برای ایجاد امنیت مواد غذایی است و می‌تواند در آینده نقشی مهم ایفا کند.

سنگاپور خودش یک شهر-کشور کوچک است؛ اما حالا به نظر می‌رسد که بسیاری از کشورهای بزرگ و پرجمعیت در جهان نیز چاره‌ای جز توجه به مواد غذایی جایگزین نخواهند داشت. بر اساس اعلام سازمان ملل متحد، بیش از ۳۵۰ میلیون نفر در آسیا دچار سوءتغذیه هستند و یک میلیارد نفر نیز در سال ۲۰۱۹ با مسئله عدم امنیت غذایی مواجه بوده‌اند. این چالش با بروز بحران کرونا شدیدتر شد و دولت‌ها متوجه شدند که زنجیره تامین مواد غذایی مورد نیاز کشورشان می‌تواند هر لحظه متزلزل شود. بسیاری از کشورها تلاش کردند به تدریج منابع دریافت و واردات مواد غذایی را متنوع کنند تا از ریسک موضوع کم شود. مثلاً سنگاپور از ۱۷۰ کشور غذا وارد می‌کند، در حالی که در سال ۲۰۰۴ این تعداد تنها ۳۰ کشور بود.

پاول تانگ متخصص امنیت غذایی در دانشگاه تکنولوژیک نانیانگ سنگاپور در این خصوص به توضیح مفهوم ارتجاع‌پذیری منابع غذایی پرداخته و می‌گوید: «منابع غذایی باید توان آن

نباید فراموش کرد که مردم در آمار زندگی نمی‌کنند و شرایط زندگی آن‌ها با آنچه در ارقام دیده می‌شود بسیار متفاوت است. واقعیت این است که مزایای گسترش شدید تجارت در جهان در دهه‌های اخیر اصلاً به صورت مساوی بین طبقات مختلف توزیع نشده است.

[آینده تجارت]

حمایت لازم است، اما در جای درست

چرا سیاست حمایت از داخل به شیوه سنتی دیگر فایده‌ای ندارد؟



ماری الکا پانگستو

اقتصاددان اندونزیایی و رئیس بخش سیاست توسعه در بانک جهانی

چرا باید خواند:

مخالفت با تجارت به

منظور حمایت از داخل،

ایده‌ای نیست که امروز

پاکرفته باشد. اما این

موضوع همچنان جایی

است برای آنکه دولت‌ها

به پیش‌بینی‌های بهتر

برای پیشینه‌کردن

مزایای حاصل از تجارت

برسند. هدف یادداشت

حاضر بررسی همین

مسئله است.

است که تجارت باعث شده زنان بیشتری بتوانند در قیاس با گذشته، وارد اقتصاد رسمی شوند.

این یک نقشه راه را در برابر دولت بنگلادش قرار می‌دهد که مثلاً تدوین قوانین برای کاهش شکاف دستمزد بین مردان و زنان و همچنین سرمایه‌گذاری برای افزایش مهارت‌های شغلی جزو آن‌هاست. در هر کشوری می‌توان از روش‌های مشابه برای کم کردن تبعات نامتوازن گسترش تجارت استفاده کرد.

مثلاً با توجه به اطلاعاتی که از این پژوهش به دست آمده، می‌توانیم مورد سریلانکا را نیز بررسی کنیم. اگر در سریلانکا موانع تجاری از میان برداشته شوند، رشد تولید ناخالص داخلی بهتر می‌شود و فقر کاهش می‌یابد. اما آزادسازی تجارت در همان سطح محدود قبلی هم باعث شده که تبعیض دستمزدی شدیدی وجود داشته باشد و به خصوص مناطق شهری به شدت در قیاس با مناطق دیگر از این تبعیض سود ببرند. با توجه به این اطلاعات، دولت سریلانکا قادر خواهد بود جایی که سیاست‌های حمایتی لازم هستند را پیدا کند و مثلاً روی تفاوت مناطق شهری و روستایی متمرکز شود.

همین پژوهش این را هم نشان داده که داده‌ها و روش‌های تحلیلی جدید به ما اجازه می‌دهند تا تاثیر محلی احتمالی تدابیر تجاری را پیش از به‌کارگیری آن‌ها پیش‌بینی کنیم و سیاست‌های موثر و لازم برای پیشینه‌کردن مزایای حاصل از تجارت را در میان گروه‌های مختلف مردم به کار بگیریم. واقعیت این است که تجارت می‌تواند رشد را بیشتر کند، به ایجاد فرصت‌های شغلی مختلف بیانجامد، فقر را کم کند و بنابراین برای احیای اقتصادها در دوران پس از بحران موثر باشد. اگر سیاست‌های مناسب حمایتی در کنار گسترش تجارت مورد توجه قرار بگیرند، می‌توان اطمینان حاصل کرد که دستاوردهای تجاری بین مردم توزیع می‌شود و رفاه برقرار می‌شود. ■

پروتکشنیسم (حمایت‌گرایی از داخل) پس از بحران کرونا به شدت در اکثر نقاط جهان افزایش پیدا کرده و تعجبی هم ندارد. خود من به عنوان وزیر بازرگانی اندونزی در دوران آغازین آزادسازی تجارت در جهان، شاهد بودم که چقدر مخالفان این ایده زیاد بودند و چقدر پروتکشنیسم طرفدار داشت. با بروز بحرانی جهانی مثل کرونا شرایط برای تداوم تجارت جهانی سخت‌تر هم شده است.

داده‌های اقتصادی کلی شکی برای ما باقی نگذاشته‌اند که افزایش شدید تجارت جهانی در سی سال گذشته، موتوری بسیار قوی برای رشد و رفاه بوده و به خصوص در کشورهای در حال توسعه به کاهش گسترده فقر انجامیده است. در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۷ میلادی، سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال توسعه از ۱۶ درصد به ۳۰ درصد رسید و باعث شد نرخ مردمی در جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کردند از ۳۶ درصد به ۹ درصد برسد.

اما مردم که در آمار زندگی نمی‌کنند. شرایط زندگی آن‌ها با آنچه در ارقام دیده می‌شود بسیار متفاوت است. واقعیت این است که مزایای گسترش شدید تجارت در جهان در دهه‌های اخیر اصلاً به صورت مساوی بین طبقات مختلف توزیع نشده است. حتی این تاثیر نامساوی در بین صنایع و مشاغل مختلف نیز به وضوح دیده می‌شود. این تجارت گسترده عملاتی‌تری بسیار عمیق‌تر و درازمدت‌تر از تصور ما بر جا گذاشته است.

درست است که کاهش یا حذف تعرفه‌های گمرکی معمولاً به بسیاری از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان سود می‌رساند، اما معاش عده‌ای دیگر نیز با این کار به خطر می‌افتد چون تاثیر توزیعی تجارت آزاد اصلاً هموار نیست. به همین خاطر است که به جای حمله به یک ایده، بهتر است برندگان و بازندگان آن و شرایط منتهی به برندگی و بازندگی آن‌ها بررسی شوند و سپس دولت‌ها با سیاست‌های حمایتی لازم وارد میدان شوند و برای برقراری تعادل تلاش کنند. در واقع سیاست‌گذاران امروزی باید حتماً به بررسی تاثیر تجارت - به خصوص در چارچوب بازار کار محلی - بپردازند و راهکارهایی برای مدیریت برخی از تبعات شوک‌های تجاری (مثل بحران کرونا) روی مصرف‌کنندگان و کارگران در دست تدوین داشته باشند.

یک پژوهش که اخیراً توسط بانک جهانی انجام شد، تاثیر توزیعی تجارت روی دستمزد، اشتغال و درآمد را در کشورهای در حال توسعه‌ای مثل بنگلادش، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی و سریلانکا بررسی کرد. بر اساس یافته‌های آن، مثلاً در بنگلادش متوسط دستمزد سالانه در مناطقی که در معرض تجارت بودند در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۶ افزایش پیدا کرد. اما این همه موضوع نبود. افزایش متوسط دستمزد برای مردان کاملاً بیشتر از زنان بود. همچنین این افزایش دستمزد برای کارگران ماهر پنج برابر کارگران غیرماهر بود (نکته جالب این‌جاست که تجارت از جنبه‌ای دیگر بیش از آنکه به سود مردان کارگر تمام شود، به سود زنان کارگر بوده است. علت این



[آینده بیت کوین]

در پایتخت بیت کوین دنیا چه می گذرد؟

السالوادور اعلام کرده که بیت کوین را به واحد پول رسمی اش تبدیل می کند؛ آیا این حرکت منطقی است؟

السالوادور در سال ۲۰۱۱ واحد پولی اش کولون (برگرفته از نام کریستف کلمب) را کنار گذاشت و دلار آمریکا را به عنوان پول قانونی اش انتخاب کرد. روند «دلاریزه شدن رسمی» به عنوان تلاش برای اصلاح نظام پولی و پایین آوردن تورم شدید انجام شد، به خصوص اینکه آمریکا مهم ترین شریک تجاری السالوادور است. پس می شود گفت السالوادور با پذیرفتن بیت کوین به عنوان دومین واحد پول رسمی اش در مقایسه با دیگر کشورها چیز کمتری برای از دست دادن دارد. دولت السالوادور از چاپ و انتشار پول درآمدی ندارد. فراموش نکنید چاپ اسکناس برای دولت ها کاری سودآور است چرا که هزینه تولید آن از ارزش آن بسیار بالاتر است.

اما داشتن دو واحد پول رسمی اوضاع را پیچیده می کند، به خصوص که ارزش یکی از این واحدهای پولی به صورت ساعتی به شدت بالا و پایین می رود.

به این بخش از قانون جدید دقت کنید که می گوید «تمام تعهدات مالی که پیش از این با دلار انجام شده از زمان تصویب قانون می تواند با بیت کوین انجام شود.» حتی همین هم گیج کننده است: ارزش بیت کوین به صورت دقیقه ای و ثانیه ای تغییر می کند؛ چه کسی باید میزان و زمان تبدیل دلار به بیت کوین را حساب کند؟ ارزش بیت کوین در زمانی که فرد پول را قرض گرفته باید حساب شود یا در زمانی که دارد بدهی اش را پرداخت می کند؟

تفاوت میان آن دو زمان حتی اگر چند روز هم باشد به شدت بالاست (مثلا طی یک هفته ارزش بیت کوین ۷ هزار دلار بالا و پایین شد). ضمناً اگر منتظر باشید که ارزش بیت کوین بالا برود چرا اصلاً خواهید با آن چیز بخريد؟ چرا صبر نکنید؟ اگر طبق تحلیلان ارزش بیت کوین قرار است پایین بیاید چرا باید آن را در ازای کالا و خدماتتان قبول کنید؟ برای اکثر تبادلات مالی، استفاده از دلار آمریکا کاملاً عاقلانه تر نیست؟

پس می توان گفت که استفاده از بیت کوین به عنوان واحد پول رسمی می تواند اقتصاد کشورها را بی ثبات تر کند.

سرمایه گذاری با بیت کوین؟

اگر السالوادور یک رمزارز باثبات (stablecoin) مثل تتر را به عنوان واحد پول رسمی انتخاب می کرد البته اوضاع ساده تر می شد (نوسانات رایج در بازار رمزارزها تأثیری روی تتر ندارد و ارزش آن عموماً همواره برابر با یک دلار است).

البته در صورت پذیرش تتر، ماجرا به اندازه پذیرش بیت کوین برای رسانه ها جذاب نمی شد. ضمناً نجیب ابوکیلده دلیل دیگری برای حرکت خود اعلام کرده که این یکی هم با تتر شدنی نیست. ابوکیلده در ششم ژوئن در توییته نوشت: «ارزش بازار بیت کوین بالغ بر ۶۸۰ میلیارد

نجیب ابوکیلده، رئیس جمهور السالوادور یک جفت چشم لیزری پیدا کرده است - دست کم عکس پروفایل توئیترش این را می گوید.

این چشم های لیزری چه معنایی دارد که رئیس جمهور یک کشور حاضر شده خودش را این شکلی نشان دهد؟ کاربران شبکه های اجتماعی اگر بخواهند عشق خود را به رمزارزها نشان بدهند از چشم لیزری استفاده می کنند؛ و ابوکیلده ماه پیش علاوه بر این چشم لیزری، طرحی را به مجلس برد که با تصویب آن السالوادور اولین کشور جهان می شود که بیت کوین واحد پول رسمی اش است.

مجلس السالوادور در روز نهم ژوئن طرح ابوکیلده را به رای گذاشت و آن را تصویب کرد. این قانون از ماه سپتامبر اجرایی خواهد شد.

گروهی از طرفداران بیت کوین این کار ابوکیلده را قدمی دیگر به سمت پذیرش گسترده تر رمزارزها قلمداد می کنند. اما تغییرات شدید در ارزش بازار بیت کوین از روز اعلام طرح ابوکیلده، باعث می شود به دیده تردید به آن نگاه کنیم.

منتقدان می گویند فقط طی یک هفته بعد از خبر السالوادور، ارزش بیت کوین به حد اکثر ۳۸ هزار دلار و حداقل ۳۱ هزار دلار رسیده است. نکته این جاست که ماه پیش از آن بیت کوین حتی به ۵۸ هزار دلار هم رسیده بود. چنین بالا و پایین شدن شدیدی در ارزش واحد پول، چیزی نیست که هیچ حکومتی بتواند تحمل کند. مردم برای زندگی روزانه نیاز دارند که به ارزش واحد پولی کشورشان اطمینان داشته باشند و بیت کوین فعلاً چنین اطمینانی را نمی دهد. از دید مخالفان، بیت کوین در حال حاضر فقط به درد سرمایه گذاری پرریسک یا حواله پول با هدف دور زدن سیستم بانکی می خورد.

پس هدف ابوکیلده از رسمی کردن بیت کوین در این کشور کوچک آمریکای مرکزی (با ۶.۵ میلیون جمعیت و تولید ناخالص داخلی پنج صدم درصد GDP جهانی) چه بوده است؟

قبل از آنکه به علل اصلی اقدام السالوادور برسیم بگذارید روشن کنم واحد پول رسمی شدن بیت کوین یعنی چه؟ استفاده از بیت کوین همین حالا هم در السالوادور قانونی است، همان طور که در اکثر کشورها قانونی است. اگر بخواهید چیزی را با بیت کوین بخرید و فروشنده مشکلی نداشته باشد، دولت هم مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

اما وقتی بیت کوین واحد پول قانونی می شود، یعنی فروشنده «باید» آن را بپذیرد. طبق قانون جدید «هر کارگزار اقتصادی در ازای کالا یا خدماتش باید بیت کوین را به عنوان دريافتی قبول کند.»

البته السالوادور در این راه تنها نیست. تاکنون چندین کشور بیت کوین را به عنوان واحد پول رسمی خود اعلام کرده اند. اکثر این ها البته کشورهای بسیار کوچکی اند - مثل آندورا و جمهوری نائورو - که با واحد پولی مخصوص به خودشان ندارند یا از واحدهای پولی مشترک مثل یورو استفاده می کنند.



جان هاو کینز

استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه کانبرا

ترجمه: کاوه شجاعی

دبیر بخش آینده پژوهی

چرا باید خواند:

مزایا و معایب استفاده

از بیت کوین به عنوان

واحد پول رسمی

چيست؟

السالوادور در سال ۲۰۱۱ واحد پولی اش را کنار گذاشت و دلار آمریکا را به عنوان پول قانونی انتخاب کرد. این روند «دلاریزه شدن رسمی» به عنوان تلاش برای اصلاح نظام پولی و پایین آوردن تورم شدید انجام شد.



رئیس‌جمهور السالوادور
دلایلش را برای پذیرش
بیت‌کوین به عنوان واحد
پول قانونی توییت کرد.



نه‌ای‌ت GDP خواهد شد. اینکه بیت‌کوین‌بازهای جهان بخواهند روی زیرساخت‌های السالوادور سرمایه‌گذاری کنند بعدتر از بعد است.

حواله با بیت‌کوین؟

دلیل دومی که ابوکیله برای پذیرش بیت‌کوین آورده این است: «بیت‌کوین ۱۰ میلیون مشتری احتمالی جدید خواهد داشت و حواله بیت‌کوینی به سرعت بهترین راه برای حواله آن ۶ میلیارد دلاری است که ما در سال برای هم ارسال می‌کنیم.» منظور ابوکیله از ۱۰ میلیون نفر ظاهراً ۶.۵ میلیون نفر جمعیت السالوادور و ۳.۵ میلیون السالوادوری خارج از کشور است که تعداد زیادی از آن‌ها برای کمک به خانواده‌هایشان به طور مرتب پول به السالوادور می‌فرستند. در سال ۲۰۲۰ میزان این حواله‌ها ۵.۹ میلیارد دلار بود، چیزی حدود ۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی السالوادور.

اگرچه هر رمز ارزی مثل بیت‌کوین می‌تواند با کمترین هزینه (در مقایسه با بانک‌ها) ابزار حواله از خارج از کشور شود، السالوادور این‌جا هم با مشکلی جدی روبه‌روست. السالوادور کشوری فقیر است و آمار استفاده از اینترنت در آن جزو پایین‌ترین‌ها در قاره آمریکاست. طبق اعلام بانک جهانی در سال ۲۰۱۷ فقط ۳۳ درصد مردم این کشور به اینترنت دسترسی داشتند. حالا حساب کنید چند درصد کشاورزان، فروشندگان دوره‌گرد و مغازه‌داران کوچک تجهیزات انجام معاملات رمز ارز را دارند؟

پاسخ به این سوال سخت نیست. به همین خاطر است که می‌گوییم دلار آمریکا همچنان واحد پول اصلی السالوادور باقی خواهد ماند و مزایای استفاده از بیت‌کوین به عنوان واحد پول رسمی اصلاً مشخص نیست. ضمناً این خطر وجود دارد که قانونی شدن بیت‌کوین به آسان شدن فرار مالیاتی و معاملات بازار سیاه کمک کند. آیا بیت‌کوین راه دیگری پیش روی السالوادور می‌گذارد؟ تردید داریم. ■

دلار است و اگر فقط یک درصد آن در السالوادور سرمایه‌گذاری شود، می‌تواند تولید ناخالص داخلی ما را تا ۲۵ درصد افزایش دهد.» این استدلال تنها «تحلیلی» است که از ابوکیله درباره پذیرش بیت‌کوین شنیده‌ایم و سردرگم به نظر می‌رسد. ارزش بازار (Market capitalisation) عموماً به ارزش شرکت حاضر در بازار بورس اطلاق می‌شود؛ این رقم از تعداد سهام شرکت ضربدر ارزش هر سهم در آن روز به دست می‌آید. آن ارزش بازار ۶۸۰ میلیارد دلاری بیت‌کوین که ابوکیله می‌گوید از بهای هر بیت‌کوین ضربدر تعداد بیت‌کوین‌هایی است که تا حالا استخراج شده است (برای مقایسه ارزش بازار ۶۳ میلیارد تتر موجود به همین صورت ۶۳ میلیارد دلار آمریکاست).

اما یک جای این معادله می‌لنگد؛ اینکه فرض کنیم ارزش کل بازار بیت‌کوین برابر با پولی است که صاحبان بیت‌کوین در سراسر دنیا می‌خواهند جایی سرمایه‌گذاری کنند. در واقع در موارد اندکی مردم بیت‌کوین می‌خرند تا روی چیزهای دیگر سرمایه‌گذاری کنند. در اصل مردم بیت‌کوین می‌خرند تا روی بیت‌کوین سرمایه‌گذاری کنند. بیت‌کوین خود سرمایه‌گذاری آن‌هاست. نه صندوق‌های سرمایه‌گذاری و نه مردم عادی صاحب بیت‌کوین قرار نیست بیت‌کوین‌های خود را به السالوادور ببرند. اصلاً چرا باید این کار را بکنند؟ در السالوادور با بیت‌کوین خود زمین بخرند یا همبرگر؟ کدام زمین است که می‌تواند به اندازه بیت‌کوین سرمایه‌گذاری پرسودی باشد؟

فرض کنیم که خارجی‌های بیت‌کوین‌دار شروع کنند به خریدن زمین‌های السالوادور. نکته این‌جاست که سرمایه‌گذاری خارجی بخشی از تولید ناخالص داخلی (GDP) محسوب نمی‌شود. خرید زمین به کمک بیت‌کوین فقط قیمت زمین در این کشور را بالا می‌برد نه اینکه لزوماً باعث بالا رفتن GDP شود. عموماً افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در زیرساخت‌ها و کسب و کارهای تازه باعث افزایش ظرفیت تولید و

اصولاً مردم
بیت‌کوین
می‌خرند تا روی
خود بیت‌کوین
سرمایه‌گذاری
کنند. نه
صندوق‌های
سرمایه‌گذاری
و نه مردم عادی
صاحب بیت‌کوین
قرار نیست
بیت‌کوین‌های
خود را به
السالوادور ببرند و
مثلاً زمین بخرند

چین از سال ۲۰۰۷ به دنبال راه‌هایی بوده تا ذخایر عظیم معدنی افغانستان را استخراج کند که این نیازمند تامین امنیت و زیرساخت‌های قدرتمند حمل و نقل است. هیچ‌کدام از این‌ها بدون حضور دولت پرنیبات در افغانستان امکان‌پذیر نیست.

چرا باید خواند:

گر می‌خواهید بدانید

با قدرت‌گیری طالبان

در افغانستان اوضاع

منطقه چه خواهد شد،

این گزارش را بخوانید.



[آینده آسیای مرکزی]

شورای آتلانتیک

روسیه، چین، ایران و آینده افغانستان

همین حالا در حال تلاش برای ایجاد رابطه با دسته‌های سیاسی مختلف در افغانستان است. روسیه در حال حاضر خود را به عنوان نیروی مسلط در منطقه می‌بیند و برای گسترش قدرتش به ایجاد اتحاد‌های تازه به‌خصوص با چین نیاز دارد.

مهم‌ترین منافع چین در افغانستان اقتصادی است: چین قصد دارد از موقعیت افغانستان به عنوان متصل‌کننده منطقه‌ای در پروژه‌های راه ابریشم جدید یا کریدور اقتصادی چین و پاکستان استفاده کند. به علاوه از سال ۲۰۰۷ چین به دنبال راه‌هایی بوده تا ذخایر عظیم معدنی افغانستان را استخراج کند که این نیازمند تامین امنیت و زیرساخت‌های حمل و نقل است. هیچ‌کدام از این‌ها بدون حضور دولت پرنیبات در افغانستان امکان‌پذیر نیست.

هم پکن و هم مسکو به اصل «دشمن دشمن من، دوست من است» پایبندند و علاقه دارند که واشنگتن را تضعیف کنند. مواضع چین و روسیه این روزها بیشتر از اواسط دهه ۱۹۵۰ همگامی دارد و این را در سیاست‌های آینده آن‌ها در قبال افغانستان خواهیم دید.

نه مسکو و نه پکن به حضور یک دولت بنیادگرا در همسایگی‌شان علاقه‌ای ندارند اما اگر چنین دولتی منافعی را تامین کند حضورش را خواهند پذیرفت. این نیازمند حفظ رابطه با طالبان است.

ایران: بازیکن قدرتی

ایران، مثل روسیه، یکی از پرنفوذترین بازیگران منطقه‌ای در افغانستان است و این کشور راه هم تهدیدی برای امنیتش می‌بیند و هم فرصتی برای گسترش تجارتش به بازارهای افغانستان و آسیای مرکزی. ایران هیچ‌گاه خواستار حضور بلندمدت واشنگتن در افغانستان نبود و طی این سال‌ها نیروهای آمریکایی را با قدرت نرم و سخت خود هدف قرار داد. ایران مخالف توافق نامه دو جانبه امنیتی میان افغانستان و آمریکا بود و از مقاومت ضدآمریکایی در این کشور حمایت می‌کرد. تهران منافع امنیتی مهمی در افغانستان دارد و از طریق تیپ فاطمیون (نیروهای شیعه افغان وابسته به سپاه قدس) با داعش در افغانستان جنگیده است. پس از خروج آمریکا، ایران برای دسترسی به بازار افغانستان و همچنین مقابله با تهدیدات امنیتی ناشی از دوران گذار در این کشور (مثل گسترش قاچاق مواد مخدر و شبه‌نظامی‌گری در مرزها) تلاش خواهد کرد (البته با وجود دیدگاه مشترک مسکو-تهران علیه واشنگتن، روسیه علاقه‌ای به حضور قدرتمند ایران در منطقه نفوذ خودش ندارد). احتمال اینکه سه کشور ایران، روسیه و چین بخواهند در مورد افغانستان اتحادی منطقه‌ای ایجاد کنند کم نیست. به خصوص اینکه چین اخیراً با هر دو کشور قرارداد سرمایه‌گذاری گسترده‌ای امضا کرده است (براساس قرارداد پکن-تهران قرار است چین حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری کند). اگرچه روابط چین و ایران رو به گسترش است، پکن حواسش خواهد بود که این شراکت به روابطش با کشورهای نفت‌خیز عرب حاشیه خلیج فارس ضربه وارد نکند.

به هر حال با خروج آمریکا از افغانستان، روابط سه کشور چین، روسیه و ایران می‌تواند معماری امنیتی منطقه را تغییر دهد. این سه کشور احتمالاً هیچ‌گاه به دنبال اشغال افغانستان نیستند اما از آن به عنوان میدان رقابت استراتژیک با آمریکا استفاده خواهند کرد. ■

با اعلام خبر خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، سرعت تحولات در این کشور بالا گرفته است. طبق اعلام بایدن قرار است تمام سربازان آمریکایی تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ (۲۰ شهریور ۱۴۰۰) از افغانستان خارج شوند. طالبان به سرعت در حال پیشروی است و شهرها یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند. در این میان تلاش همسایگان - به خصوص اسلام‌آباد، پکن، مسکو و تهران - برای درک سریع شرایط جدید و تاثیرگذاری بر آن تشدید شده است و دیدارهایی با سران دولت افغانستان و سران طالبان انجام شده است. کشورهای منطقه هر کدام منافع خاص خود را در افغانستان دارند اما سه کشور روسیه، چین و ایران چیزهای زیادی برای از دست دادن - و به دست آوردن - دارند. طی سال‌های گذشته آن‌ها به صورت مستقیم در صحنه سیاسی افغانستان حضور داشته‌اند: چه به صورت رسمی و از طریق روابط دیپلماتیک و چه به صورت غیررسمی و از طریق حمایت از گروه‌های مختلف سیاسی. از زمان آغاز روند صلح در افغانستان در سال ۲۰۱۸ (که امکان مذاکره دولت با طالبان را فراهم کرد) دو کشور روسیه و ایران به بازیگران فعال تری تبدیل شدند. به علاوه شراکت چین با این سه کشور بدون شک بر آینده افغانستان تاثیر خواهد گذاشت.

روسیه و چین: شرکا و رقبای هم‌مونیک

در حوزه سیاست قدرت‌های بزرگ، روسیه به طور دائمی در حال گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی است. عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی، روسیه را بیش از گذشته به گسترش حضور نظامی‌اش در منطقه ترغیب می‌کند. حضور روسیه در روند صلح افغانستان البته بیشتر به خاطر مقابله با تهدیداتی است که مسکو از ناامنی، افراط‌گرایی و تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان احساس می‌کند. در مرحله کنونی، نگرانی اصلی روسیه و دیگر کشورهای آسیای مرکزی امنیت خودشان است. این کشورها می‌خواهند مطمئن شوند که شورش‌ها یا بی‌ثباتی سیاسی افغانستان پس از عقب‌نشینی آمریکا وارد مرزهای آن‌ها نخواهد شد. روسیه احتمالاً راه‌هایی را پیدا می‌کند تا بتواند با طالبان به زبان مشترک برسد چرا که اکثر تحلیل‌گران انتظار دارند طالبان بر افغانستان جدید حکمرانی کند.

عقب‌نشینی آمریکا و خلأ قدرت احتمالی ناشی از آن در منطقه به روسیه این اجازه را خواهد داد که جای پای ژئوپلیتیک خود را در منطقه محکم کند. روسیه برای رسیدن به چنین هدفی

..... اکونومیست

مرثیه بی پایان

پس از خدا حافظی با کرونای انگلیسی، حالا نوبت به دلتا و دلتا پلاس رسیده است

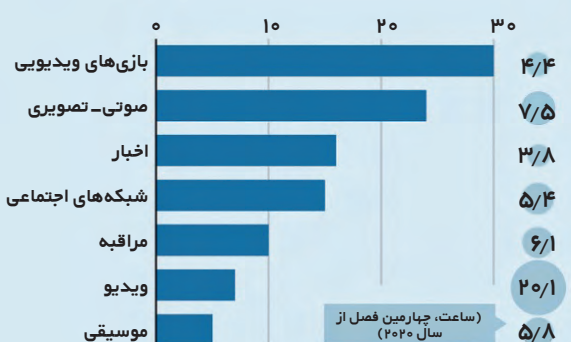


بردگان سرگرمی

زمانی نه‌چندان دور، تلویزیون به تنها ابزار برای سرگرمی انسان‌ها تبدیل شده بود. همه مدام پای تلویزیون می‌نشستند و چشمانشان به آنچه در جعبه جادویی می‌گذشت، خیره می‌ماند. اما حالا وضع تغییر کرده‌است. سرگرمی‌های جدید قدم به عرصه میدان گذاشته‌اند. مهم‌ترین سرگرمی هم بازی‌های ویدیویی هستند. بررسی‌ها نشان می‌دهد این روزها پرطرفدارترین سرگرمی‌ها را بازی‌های ویدیویی تشکیل می‌دهند.

تنبل‌های مدرن؛ متوسط زمان سرگرمی فردی بالغ به صورت هفتگی

درصد افزایش از فصل دوم ۲۰۲۰ تا فصل چهارم ۲۰۲۰

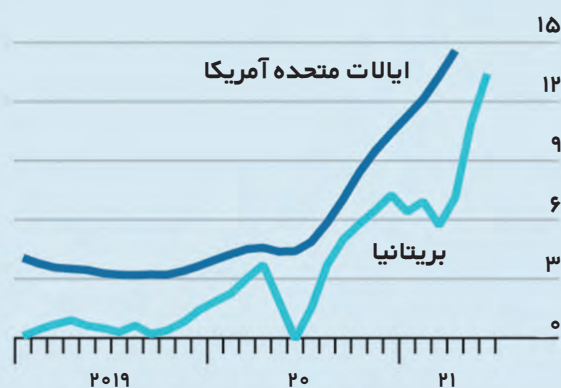


بازار داغ مسکن

قیمت مسکن در آمریکا طی یک سال گذشته افزایش ۱۴.۶ درصدی را تجربه کرده‌است. در ۳۰ سال گذشته سابقه نداشته که قیمت مسکن در این کشور، با چنین سرعتی افزایش پیدا کند. در بریتانیا هم شاهد وضعیتی مشابه در بازار مسکن هستیم. افزایش تقاضا برای مسکن از جمله دلایل اصلی برای افزایش قیمت مسکن در آمریکا و بریتانیا به شمار می‌آید. برای مدتی، شاهد رشد قیمت مسکن در این دو کشور خواهیم بود.

خانه چند؟

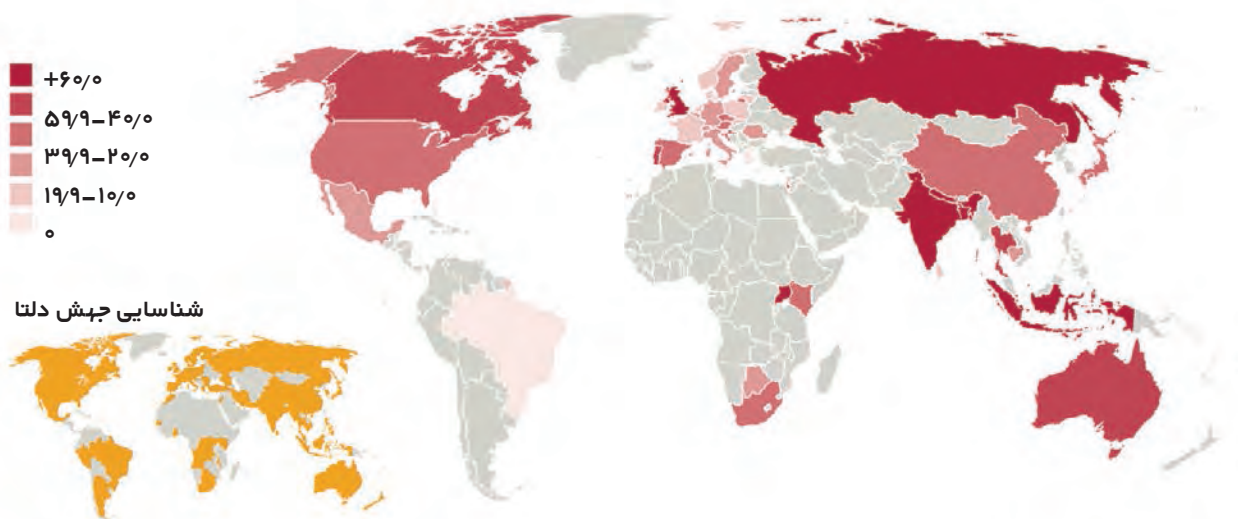
درصد تغییر نسبت به سال گذشته



کرونا از همه رنگ!

خانواده کرونا در حال زاد و ولد است. شکل‌های جهش‌یافته و خطرناک این ویروس، افزایش یافته و به تهدیدی بزرگ برای جهان تبدیل شده‌است. هر روز با شکل‌های متفاوتی از کرونا مواجه می‌شویم و اکنون نوبت به نوع دلتا و دلتا پلاس رسیده‌است. اما وضعیت جهان به لحاظ شیوع گونه‌های خطرناک و جدید کرونا موسوم به دلتا و دلتا پلاس، چگونه است؟ این نقشه بخشی از وضعیت را به ما نشان می‌دهد.

جهانی شدن؛ جهش دلتا و دلتا پلاس، درصد از نمونه‌ها، چهار هفته تا ۲۸ ژوئن ۲۰۲۱

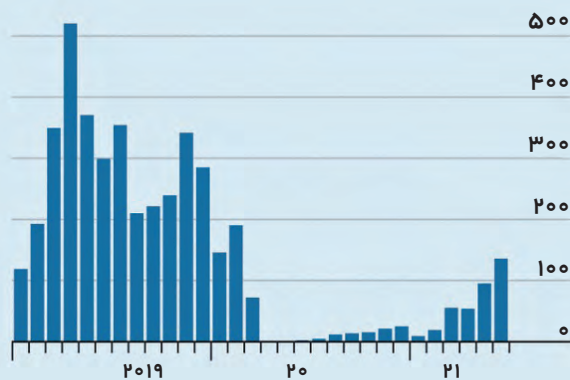


آماده برای اکران عمومی

هم‌زمان با آغاز واکسیناسیون، بسیاری از فعالیت‌هایی که متوقف شده بودند، از سر گرفته می‌شوند. سینماها در این مدت، آسیب‌های بسیاری دیدند. اما حالا دوباره فیلم‌ها برای اکران عمومی حاضر می‌شوند و به روی پرده می‌روند. در ایالات متحده آمریکا و کانادا، گیشه‌ها دوباره فعالیت‌های خود را آغاز کرده‌اند. نمودار زیر نشان می‌دهد که وضعیت درآمدها به چه صورت است و بازگشایی سینما چقدر کمک کرده‌است؟

سریع‌تر و خوش‌تر: ایالات متحده آمریکا و کانادا، گیشه

درآمد حاصل از بازگشایی سینماها و اکران فیلم‌ها
مجموع ماهانه، میلیون دلار

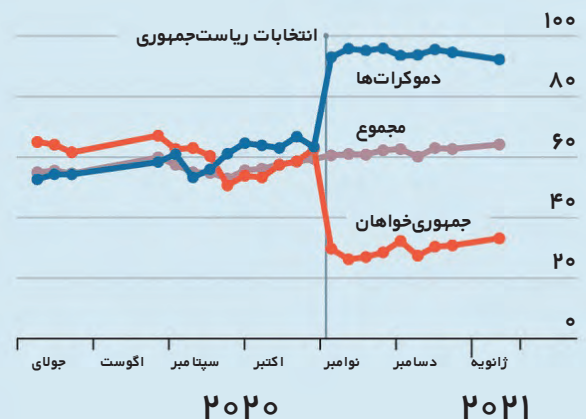


دنیای پس از انتخابات

آمریکایی‌ها چند ماهی است که انتخابات ریاست‌جمهوری را برگزار و رئیس‌جمهوری خود را انتخاب کرده‌اند. اما دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری پیشین این کشور، معتقد بود که تقلب شده‌است. این حرف‌ها، بی‌اثر نبود و حالا تأثیر آن روی اعتماد عمومی قابل مشاهده است. این نمودار به ما نشان می‌دهد که اعتماد جمهوری‌خواهان برای انتخاباتی سالم در آینده، به شدت کاهش پیدا کرده‌است. این در حالی است که دموکرات‌ها بیش از پیش اعتماد پیدا کرده‌اند.

همه چیز فرومی‌پاشد

ایالات متحده آمریکا، اطمینان خاطر از اینکه انتخابات با دقت و منصفانه برگزار شده‌است/خواهد شد، درصد موافقان



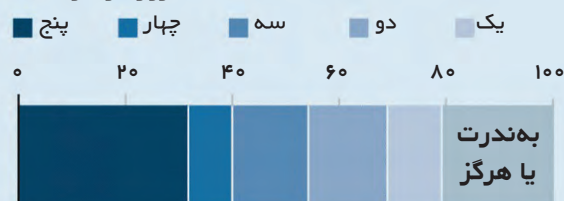
بازگشت به اداره

دور کاری به یک هنجار در دوران کرونا تبدیل شد. بسیاری از کارمندان متوجه شدند که می‌توانند از خانه یا سایر محیط‌ها هم به انجام کارهای شرکتی خود بپردازند. به همین خاطر است که اکنون دور کاری به یکی از گزینه‌های پرطرفدار برای نیروهای کاری تبدیل شده‌است. آن‌ها ترجیح می‌دهند دست‌کم نیمی از اوقات خود را از خانه کار کنند. در این نمودار، کارمندان آمریکایی گفته‌اند که چقدر به دور کاری تمایل دارند.

لطف خانگی

ایالات متحده آمریکا، پس از کرونا هر چند وقت یک بار برای کار از خانه خارج خواهید شد؟ پژوهش از کارکنان، مارس ۲۰۲۰ تا می ۲۰۲۱، درصد پاسخ‌گویان

روز در هر هفته

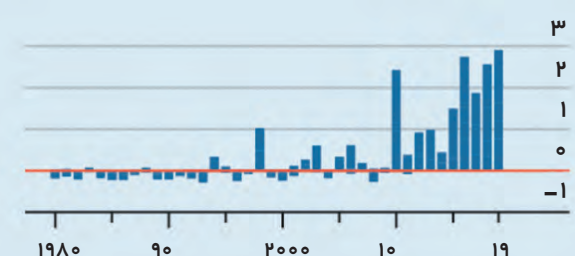


جهنم در زمین

امواج گرما، کوبنده‌تر از هر زمانی، بر انسان‌ها نازل می‌شوند. امسال دمای هوا در همه نقاط زمین افزایش یافته و از کره خاکی، جهنمی بزرگ ساخته‌است. بررسی‌ها از چند سال اخیر نشان می‌دهد تعداد امواج گرما به شدت در حال افزایش است. نکته مهم اینجاست که گرما مانند سیل و طوفان به چشم نمی‌آید. همه به مرور آن را تجربه می‌کنند. در نتیجه بسیاری از افراد متوجه گرمایش تدریجی زمین نمی‌شوند. اما زمین در حال گرم‌تر شدن است.

روزهای موج گرمایی در جهان، میلیارد

اندازه‌گیری بر حسب جمعیت بالای ۶۵ سال، در مقایسه با خط پایه ۲۰۰۵-۱۹۸۶



در آفریقا فقط ۲.۴ درصد از جمعیت بالای ۱۲ سال توانسته‌اند یک دوز واکسن کرونا دریافت کنند. معضل واکسیناسیون حتی در آمریکا هم وجود دارد، یعنی در کشوری که خودش به راحتی واکسن را تولید و توزیع می‌کند. جهان قرار است امسال حدود ۱۱ میلیارد دوز واکسن تا پایان سال تولید کند. اما راستش را بخواهید چندین ماه طول می‌کشد تا این واکسن‌ها به دست افراد برسد.



[کرونا]

خداحافظی دنباله‌دار

همه‌گیری هنوز تمام نشده
و ابعاد جدیدش ظهور می‌کند

می‌کشد تا این واکسن‌ها به دست افراد برسد.

ردسرهای جهش کرونا

شاید اگر فقط کرونا را به شکل قدیمی داشتیم، مشکل واکسیناسیون تا این اندازه حاد جلوه نمی‌کرد. اما حالا که گونه‌های جهش‌یافته‌ای مثل دلتا قد برافراشته‌اند، دیگر نمی‌توان صبوری کرد. دلتا نخستین بار از هند شایع شد و گفته می‌شود نسبت به ویروسی که از ووهان سر برآورده بود، دو تا سه برابر قوی‌تر و عفونی‌تر است. این گونه جهش یافته و جدید به قدری سریع در جهان شیوع پیدا می‌کند که می‌توان به سرعت بیمارستان‌ها را پر کند. حتی در نقاطی که ۳۰ درصد از جمعیت آن جا، واکسینه شده باشند، باز هم نوع دلتا می‌تواند شایع شود و جان بسیاری از افراد را بگیرد. حتی دیده شده که گونه‌های جدید در میان افرادی که واکسینه شده‌اند هم شایع شده‌است. هر جهش، می‌تواند واکسن را کاملاً ناکارآمد و غیرموثر کند. این اتفاقی است که در مورد دلتا و دلتا پلاس رخ داده‌است. اما واقعیت این است که کرونا بالاخره یک روز تمام می‌شود. بعید است این ویروس بتواند به حیات خود ادامه دهد. برای آن‌ها که آن قدر خوش‌شانس بوده‌اند که دو دوز واکسن دریافت کرده‌اند یا به درمان‌های پیشرفته کرونایی دست یافته‌اند، کرونا چندان پرخطر به نظر نمی‌آید. اما هر جا که گونه‌های جهش یافته مانند دلتا جریان پیدا می‌کنند، وضعیت عوض می‌شود. نرخ مرگ‌ومیر در این مناطق به شدت بالا می‌رود. فعلاً کشورهای ثروتمند به واکسن و درمان‌های پیشرفته دسترسی دارند. اما در کشورهای فقیر، مردم بر اثر ابتلا به کرونا می‌میرند و همین امر منجر به خشم و نگرانی سایر افراد می‌شود.

هنوز نمی‌دانیم ویروس تا چه زمانی به حیات خود ادامه خواهد داد. بی‌تردید زمانی فرا می‌رسد که کرونا تمام می‌شود و آن‌ها که جان سالم از این مهلکه به در برده‌اند، باید فکری به حال خود کنند. حالا دیگر مردم می‌دانند که هر چند وقت یک بار در تاریخ بشر، ویروسی به شکل همه‌گیری، به جان انسان‌ها می‌افتد. افزایش سفرهای بین‌المللی باعث شده این ویروس‌ها به راحتی جابه‌جا شوند. این بار باید جبهه‌ها را قوی‌تر کرد. شاید مواردی مانند هوش مصنوعی هم به کار بیایند و جلوی حادثه شدن مشکلات را بگیرند. دنیا در حال تحول است، از تحولات دیجیتالی گرفته تا تغییر قدرت در جهان مثل قدرت گرفتن چین. در این شرایط، همه‌گیری می‌تواند نقطه آغازی برای ایجاد تحولات جدیدتر باشد. در واقع همه‌گیری کرونا جرعه تحولات جدید به‌ویژه در حوزه فناوری‌های دیجیتالی را زده‌است. اکنون می‌توان به انقلابی بزرگ در آینده امید داشت که بخشی از آن را کرونا رقم زده‌است. نکته این‌جاست که فعلاً خبری از خداحافظی با کرونا نیست. ■

بالاخره چه زمانی تمام می‌شود؟ حدوداً یک سال و نیم است که کرونا از کشوری به کشور دیگر می‌رود و با شکلی جهش یافته همه را می‌آزارد. هر بار که تصور می‌کنیم ویروس دیگر به آخر خطر رسیده، برگ جدیدی رو می‌شود و گونه جهش یافته‌ای با قدرت مانند سیلی بر گوش انسان‌ها نواخته می‌شود. هر گونه جهش یافته‌ای، عفونی‌تر از قبلی است. در حالی که تعداد افرادی که در برابر کرونا واکسینه شده‌اند از ۳ میلیارد نفر می‌گذرد، هنوز خبری از زندگی پساکرونایی نیست و همه‌چیز در وضعیت پرخطر قرار دارد. فعلاً دو مسئله کاملاً مشخص و قابل درک است: اول اینکه کرونا هنوز به مرحله آخر نرسیده و این مرحله آخر می‌تواند خیلی دردناک باشد، و دوم اینکه کووید-۱۹ ما را با جهانی کاملاً جدید مواجه خواهد کرد.

ما در اکونومیست تلاش کرده‌ایم نشان دهیم که وضعیت تا چه اندازه عادی خواهد شد. شاخص عادی بودن که ما تعریف کرده‌ایم از صفر تا ۱۰۰ است و صد، متوسط عادی بودن در شرایط پیش از کرونا را نشان می‌دهد. ما با این شاخص، وضعیت پروازها، ترافیک و مواردی از این قبیل را در ۵۰ کشور جهان که ۷۶ درصد از جمعیت کل زمین را تشکیل می‌دهند، بررسی کرده‌ایم. در حال حاضر این شاخص از این لحاظ، عدد ۶۶ را نشان می‌دهد. تا ماه آوریل ۲۰۲۰ این رقم روی ۳۳ بود. یعنی زندگی در آن زمان اصلاً عادی نبود و اکنون کمی به سمت عادی شدن پیش رفته‌است.

هر چند شاخص عادی بودن به ما نشان می‌دهد که به سمت عادی بودن پیش رفته‌ایم اما هنوز خیلی از کشورهای جهان با مشکل کرونا به شکلی حاد دست‌وپنجه نرم می‌کنند. هر جا که واکسیناسیون در آن به شکلی ناکارآمد و ضعیف پیش رفته‌است، کرونا همچنان حضور دارد و خبری از خداحافظی‌اش نیست. برای مثال در مالزی، با موجی سنگین از کرونا مواجه هستیم که نرخ ویرانگری آن، شش برابر نخستین موج است.

در آفریقا فقط ۲.۴ درصد از جمعیت بالای ۱۲ سال توانسته‌اند یک دوز واکسن کرونا دریافت کنند. معضل واکسیناسیون حتی در آمریکا هم وجود دارد، یعنی در کشوری که خودش به راحتی واکسن را تولید و توزیع می‌کند. جهان قرار است امسال حدود ۱۱ میلیارد دوز واکسن تا پایان سال تولید کند. اما راستش را بخواهید چندین ماه طول

- چرا باید خواند:
- ماه‌هاست که همه در
- انتظار پایان دوران
- کرونایی هستیم.
- تصور بر این بود که با
- کشف واکسن، با این
- بیماری خداحافظی
- خواهیم کرد. اما
- حالا این خداحافظی
- کش آمده و هنوز
- تمام نشده‌است.
- اکونومیست در این
- گزارش از خداحافظی
- دنباله‌دار با کرونا
- می‌گوید.

بررسی‌هایی در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ در مورد رژیم‌های غذایی صورت گرفت که نشان می‌دهد برخی مواد غذایی می‌توانند برای برخی بدن‌ها کاملاً سالم باشند و حتی آن‌ها را تقویت کنند اما در مقابل، به بدن عده‌ای دیگر آسیب بزنند. در واقع یک رژیم غذایی سالم می‌تواند برای فردی نامناسب، آغازگر مسیر بیماری‌های قلبی و چاقی باشد.

[صنعت مواد غذایی]

شما همان چیزی هستید که می‌خورید!

در سال ۲۰۳۵ چه سناریویی در انتظار صنعت مواد غذایی است؟

بعلاوه، تلاش کشورهای پیشرفته در این راستا است که مصرف میوه، سبزیجات و همچنین دانه‌های خوراکی را بیشتر کنند. مصرف این مواد غذایی در فاصله سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰ روندی صعودی پیدا خواهد کرد.

آینده رژیم‌های غذایی

وقتی رژیم غذایی شخصی و اصلاح‌شده را در اختیار افراد قرار می‌دهیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که تقاضای آن‌ها برای غذاهایی که دوست‌دار محیط زیست نیستند هم کاهش پیدا خواهد کرد. سال‌هاست که هرم مواد غذایی در دسترس مردم قرار گرفته و می‌تواند جایگاه موادی مانند قند، نمک و چربی را ببینند. اما هیچ‌یک از این‌ها کمکی نکرده بود که دیابت، چاقی و دیگر بیماری‌های مرتبط با پر خوری یا رژیم غذایی ناسالم، کاهش پیدا کنند. برخی رژیم‌ها در مورد برخی افراد جواب می‌داد اما به برخی دیگر نمی‌ساخت. به همین خاطر است که مردم وزن کم می‌کردند اما این کاهش وزن دوام نمی‌آورد.

هر از چند گاهی، رژیم جدیدی مد می‌شد. اما اکنون این رویه عوض شده است. رژیم‌های غذایی شخصی، می‌توانند عادت‌های غذایی خوبی را در افراد ایجاد کنند. این رژیم‌ها با برنامه‌ریزی‌های دقیق و به خواست خود فرد تهیه می‌شوند. در نتیجه بهتر می‌توانند مشکلات مربوط به تغذیه ناسالم را حل کنند. به هر حال بدن انسان‌ها نسبت به رژیم‌های مختلف، واکنش‌های متفاوتی را نشان می‌دهد. رژیم‌های شخصی کمک می‌کنند تا فرد رژیم مورد نظر خودش را پیدا کند و آسیبی نبیند.

بررسی‌هایی در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ در مورد رژیم‌های غذایی صورت گرفت که نشان می‌دهد برخی مواد غذایی می‌توانند برای برخی بدن‌ها کاملاً سالم باشند و حتی آن‌ها را تقویت کنند اما در مقابل، به بدن عده‌ای دیگر آسیب بزنند. در واقع یک رژیم غذایی سالم می‌تواند برای فردی نامناسب، آغازگر مسیر بیماری‌های قلبی و چاقی باشد.

دلیل اینکه رژیمی مشابه برای همه بدن‌ها، یکسان جواب نمی‌دهد این است که شیوه هضم مواد غذایی در بدن‌های مختلف فرق دارد. هضم مواد غذایی به سرعت غذا خوردن، الگوی خواب و الگوی ورزش و فعالیت بدنی فرد وابستگی زیادی دارد.

این مسائل به یکی از موضوعات مهم در نشست داووس تبدیل شده‌اند و تحلیل‌گران را با خود سرگرم کرده‌اند. البته اکثر تحلیل‌گران در نشست داووس، نسبت به آینده مواد غذایی خوش‌بین هستند و می‌دانند که با بهره‌گیری از فناوری‌های جدید در کنار رژیم‌های شخصی، می‌توان آینده‌های خوب در صنعت مواد غذایی را ایجاد کرد. ■

چرا باید خواند:

ایامی دانستید که

رژیم غذایی نقش

مهمی در رشد

اقتصادی دارد؟ اینکه

افراد در یک جامعه

به بیماری‌های

مثل چاقی و دیابت

مبتلا باشند، روی

شاخص‌های

اقتصادی هم اثر

می‌گذارد. به همین

خاطر است که در

نشست داووس امسال

به این مقوله توجه

ویژه‌ای شده است.

«گذار غذا دارویت باشد و دارو، غذایت باشد». این جمله‌ای است که از بقراط نقل می‌شود. او در یونان باستان به اصول غذایی اشاره کرده است. این جمله بقراط، بارها و بارها روی تابلوهایی در همایش‌ها و برنامه‌های مختلف دیده شده است. در نشست داووس هم این جمله به چشم می‌خورد. واقعیت این است که موضوع اصلی در نشست داووس امسال این بود که چطور می‌توان رژیم غذایی فردی را در اختیار دیگران قرار داد تا آن‌ها هم از مزایای این رژیم برخوردار شوند. یکی از مباحث اصلی این است که آیا برنامه‌هایی که به رصد وضعیت سلامتی کمک می‌کنند باید رایگان باشند یا خیر. در حال حاضر در برخی از کشورهای حوزه اسکانديناوی، این برنامه‌ها رایگان هستند. پرسش دیگر این است که آیا می‌توان از رژیم غذایی شخصی به کسب و کار خوبی دست پیدا کرد. مورد دیگر هم این است که آیا دولت‌ها می‌توانند از داده‌های شخصی کاربران بهره بگیرند؟

در میان همه این مباحث، چنین اجماعی وجود دارد که خیزش رژیم غذایی شخصی، به بهبود وضعیت سلامت افراد

کمک کرده است. بعلاوه همه معتقدند که این رژیم‌ها به بهبود در شرایط زیست‌محیطی هم کمک کرده است. یعنی افراد به گونه‌ای مواد غذایی را مصرف می‌کنند که کمترین آسیب را برای محیط زیست به همراه داشته باشد. طبق پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۳۱ برای نخستین بار در بیست سال گذشته، تعداد افراد مبتلا به چاقی در آمریکا کاهش پیدا خواهد کرد. خبر خوب دیگر این است که با همین رژیم‌های غذایی شخصی، نرخ ابتلا به دیابت هم طی سه سال گذشته کاهش یافته است. اروپایی‌ها لاغرتر و سالم‌تر می‌شوند.

اما پیشرفتی که در این مسیر حاصل شده، آهسته‌تر از آن چیزی است که امید می‌رفت رخ بدهد. در بازارهای نوظهور، هنوز شاهد افزایش ابتلا به چاقی هستیم. این مسئله روی رشد اقتصادی هم اثر می‌گذارد. بسیاری از کشورهای ثروتمند تصمیم گرفته‌اند رژیم‌های گیاهی را در دستور غذایی خود قرار دهند. آن‌ها سعی دارند کاملاً سالم باشند. بسیاری از شرکت‌های بزرگ و تولیدکننده‌های برتر مواد غذایی هم تلاش دارند ۵۰ درصد از مصرف گوشت قرمز در جهان را کاهش دهند. در واقع آن‌ها تلاش می‌کنند که رژیم غذایی مصرف‌کنندگان را به کلی عوض کنند.

خیزش رژیم غذایی شخصی، به بهبود وضعیت سلامت افراد کمک کرده است. بعلاوه همه معتقدند که این رژیم‌ها به بهبود در شرایط زیست‌محیطی هم کمک کرده است. یعنی افراد به گونه‌ای مواد غذایی را مصرف می‌کنند که کمترین آسیب را برای محیط زیست به همراه داشته باشد. طبق پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۳۱ برای نخستین بار در بیست سال گذشته، تعداد افراد مبتلا به چاقی در آمریکا کاهش پیدا خواهد کرد



دولت ناچار است که کمبود دلار را جبران و به واردات کالا کمک کند. اما محدودیت‌ها به شدت افزایش پیدا کرده است. حتی فروش بیسکوئیت‌های ساده هم در برخی از شهرهای کوبا محدود شده تا آرد اضافی برای آن‌ها مصرف نشود. در واقع آرد را برای تهیه نان می‌خواهند.

[کوبا]

خدمت به خلق

کوبا با بدترین قطعی از دهه ۹۰ میلادی تاکنون مواجه است



از گردشگری نیست. در حالی که تعداد گردشگران در کوبا در سال ۲۰۱۹ حدود ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر بوده است، در سال ۲۰۲۰ تنها ۱ میلیون نفر به این کشور سفر کرده‌اند. علاوه بر آن، کارگرانی که خارج از کوبا کار می‌کنند و از آن‌جا پول می‌فرستند هم درآمد کمتری دارند و در نتیجه پول کمتری به کشور خودشان می‌فرستند. پیش از شیوع کرونا، هر روز بیش از ده پرواز میان میامی و هاوانا صورت می‌گرفت اما حالا فقط شاهد چند پرواز در هفته هستیم. به این ترتیب خطوط هوایمیایی هم به شدت آسیب دیده‌اند. علاوه بر همه این‌ها که گفته شد، میزان برداشت شکر که یکی از اصلی‌ترین کالاهای صادراتی کوبا است، بسیار کاهش یافته طوری که گفته می‌شود این کاهش تولید شکر در یک قرن گذشته در کوبا سابقه نداشته است. دلیل آن هم چیزی نیست جز خشکسالی. البته وضعیت دلار باعث شده تامین کود و بنزین هم با مشکلاتی مواجه شود که روی تولید شکر بی‌اثر نیست.

دولت ناچار است که کمبود دلار را جبران و به واردات کالا کمک کند. اما محدودیت‌ها به شدت افزایش پیدا کرده است. حتی فروش بیسکوئیت‌های ساده هم در برخی از شهرهای کوبا محدود شده تا آرد اضافی برای آن‌ها مصرف نشود. در واقع آرد را برای تهیه نان می‌خواهند. نیاز دولت به دلار به قدری زیاد شده که حتی از خارجی‌هایی که به کوبا می‌آیند و خودشان را در هتل قرظینه می‌کنند درخواست کرده است هزینه‌های خود را به دلار بپردازند. هر کسی هم می‌خواهد هدیه یا غذایی برای بستگانش در کوبا بفرستد، باید هزینه‌اش را به دلار یا یورو پرداخت کند.

سیاست‌های تحمیلی

بسیاری از مردم کوبا که خارج از این کشور زندگی می‌کنند، تلاش دارند به خانواده‌های خود در داخل کوبا کمک کنند. آن‌ها می‌دانند که خانواده‌هایشان در قطعی به سر می‌برند. اما ارسال کمک از طرف همین افراد هم به امری پردر دست تبدیل شده است. ارسال یک بسته از آمریکا به کوبا بیش از دو هفته زمان می‌برد. کمبود سوخت در کوبا یکی از دلایل این تاخیر سنگین است.

بسیاری از سیاست‌هایی که در پیش گرفته شده، وضعیت را سخت‌تر کرده است. دولت به جای اینکه ثبات را به وضعیت اقتصادی کشور بازگرداند، صرفاً سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که مردم را به دردهای بیشتر می‌اندازد. بسیاری از مردم در کوبا وحشت‌زده شده‌اند و تلاش دارند با فروش خانه و املاک خود، از این کشور فرار کنند. اما اصلی‌ترین نکته در ماجرای کوبا این است که دولت تلاش دارد همه تقصیرها را به گردن تحریم‌های آمریکایی بیندازد در حالی که مردم چنین باوری ندارند. مردم در اوچ بی‌اعتمادی نسبت به دولت به سر می‌برند و تصور می‌کنند این فقط سیاست‌های غلط دولت است که باعث شده اقتصادشان به این وضعیت دربیاید. واقعیت این است که مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده‌اند و اقتصاد کوبا را به این وضعیت کشانده‌اند. ■

«کوبایی‌ها همیشه در وفور نعمت بوده‌اند» این جمله را آنا می‌گوید، مالک یکی از رستوران‌های معروف در نزدیکی هاوانا. او ادامه می‌دهد: «اما حالا به جادوگران در کوبا نیاز داریم تا منابع غذایی را تامین کنند.» این سرزمین کمونیستی با بدترین قطعی و کمبود مواد غذایی از دهه ۹۰ میلادی تاکنون روبه‌رو است. در این کشور ۷۰ درصد از مواد غذایی مورد نیاز، وارداتی هستند. در حال حاضر یافتن مواد اولیه برای تهیه غذا، امری بسیار دشوار است. حتی می‌توان گفت طی یک سال گذشته، یافتن مواد غذایی به امری ناممکن بدل شده است. آنا به عنوان یک رستوران‌دار باید برای تهیه مواد غذایی مورد نیاز رستوران‌اش به بازار سیاه روی بیاورد. وقتی هم مواد اولیه را پیدا می‌کند باید پول زیادی بابت آن بپردازد. کمتر کشاورزی پیدا می‌شود که تمایلی به فروش مواد غذایی خود داشته باشد. دلیلش هم روشن است: آن‌ها مواد غذایی را برای قوت روزانه خودشان می‌خواهند.

دولت کمبود مواد غذایی را گردن تحریم‌ها می‌اندازد و بابت آن، تحریم‌گران را سرزنش می‌کند. کوبا مدتی است که از سوی آمریکا تحریم شده است. البته ۲۴ ژوئن بود که دبیر کل سازمان ملل این اقدام یعنی تحریم کوبا را محکوم کرد. اما واقعیت این است که از سال ۱۹۹۲ تا کنون، هر سال این اتفاق می‌افتد. از سال ۲۰۰۱، مواد غذایی از فهرست موارد تحریمی خارج شدند. آمریکا بزرگ‌ترین صادرکننده مواد غذایی به کوبا است و سال گذشته میزان صادرات مواد غذایی از آمریکا به کوبا، به کمترین حد خود از سال ۲۰۰۲ تا کنون رسید.

برخی عوامل بیرونی روی زنجیره تامین مواد غذایی اثر گذاشته است. افزایش ناگهانی قیمت مواد غذایی که طبق برخی گزارش‌ها به بالاترین میزان خود در یک دهه گذشته رسیده است، باعث شده همه کشورهای در زمینه صادرات مواد غذایی دست به عصا حرکت کنند و قیمت کالاهای وارداتی هم گران‌تر شود. اما اصلی‌ترین مشکل در کوبا این است که دولت پول ندارد. عموماً گردشگری ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کوبا را تشکیل می‌دهد. اما حالا به دلیل همه‌گیری کرونا، خبری

برخی عوامل بیرونی روی زنجیره تامین مواد غذایی اثر گذاشته است. افزایش ناگهانی قیمت مواد غذایی که طبق برخی گزارش‌ها به بالاترین میزان خود در یک دهه گذشته رسیده است، باعث شده همه کشورهای در زمینه صادرات مواد غذایی دست به عصا حرکت کنند و قیمت کالاهای وارداتی هم گران‌تر شود. اما اصلی‌ترین مشکل در کوبا این است که دولت پول ندارد

چرا باید خواند:

- کوبا سال‌هاست که
- با مشکلاتی نظیر
- قطعی و کمبود مواد
- غذایی مواجه است
- اما از سال گذشته به
- دلایل مختلف، شرایط
- وخیم‌تر شده است.
- دولت اصرار دارد که
- همه تقصیرها را به
- گردن تحریم‌های
- آمریکایی بیندازد اما
- مشکلات پیچیده‌تر از
- آن هستند که به یک
- عامل بستگی داشته
- باشند.

رسانه‌ها بیش از هر بخشی در این کشور تحت کنترل دولت قرار دارد. در واقع تمرکز قدرت بیشتر در این بخش است تا کسی دست از پا خطا نکند. رسانه‌های جمعی این توان را دارند که با فساد مبارزه کنند اما به لطف سیاست‌های سختگیرانه، چیزی از رسانه‌های جمعی سالم در کره شمالی باقی نمانده است. کنترل دولتی باعث شده فعالیت‌ها اثر بخش نباشند.



چرا باید خواند:

- کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی
- سال‌هاست که سرمایه‌داری را سرزنش می‌کند اما خودش با ماشین لاکچری و محصولات گران قیمت، به نوعی سرسپرده همین سرمایه‌داری است. با این حال، او توانسته قدرت را برای خودش حفظ کند.

شمالی، دولت همیشه سلطه داشته و توانسته است مردم و زندگی آن‌ها را مدیریت کند. از یک طرف مردم به درآمدزایی و تولید محصول تشویق شده‌اند و از طرف دیگر، مرزها کاملاً بسته شده است. جرم‌های سیاسی هم در این کشور بیش از هر زمانی جدی گرفته می‌شوند. هر کسی که مرتکب جرمی سیاسی شود، با شدیدترین مجازات‌ها روبه‌رو خواهد شد. در واقع مسیر سختگیرانه سیاسی همچنان ادامه دارد. اخیراً کیم علاقه جدیدی هم به زندگی شخصی مردم پیدا کرده است. او به دنبال گرایش‌های ضد اجتماعی در سلیقه‌های موسیقی و مد در میان مردم است. در واقع از این طریق تلاش دارد وضعیت را به کنترل خودش درآورد. او حتی رصد می‌کند که زنان چطور به شوهر و فرزندان خود رسیدگی می‌کنند.

مواردی هم وجود دارد که کیم را نگران و وادار به اقدام می‌کند. رسانه‌ها بیش از هر بخشی در این کشور تحت کنترل دولت قرار دارند. در واقع تمرکز قدرت بیشتر در این بخش است تا کسی دست از پا خطا نکند. رسانه‌های جمعی این توان را دارند که با فساد مبارزه کنند اما به لطف سیاست‌های سختگیرانه، چیزی از رسانه‌های جمعی سالم در کره شمالی باقی نمانده است. کنترل دولتی باعث شده فعالیت‌ها اثر بخش نباشند.

روزنامه‌نگاران اقتصادی در کره شمالی اغلب به نظام این کشور وابستگی دارند. آن‌ها چیزی نمی‌نویسند یا نمی‌گویند که خلاف نظر حاکمیت باشد. به همین خاطر است که اولویت‌های حقیقی مردم در این کشور هیچ‌وقت به‌درستی مشخص نمی‌شود و این حاکمیت است که حرف آخر را می‌زند.

همه‌گیری کرونا در این شرایط، وضعیت را بدتر کرده است. در واقع با همه‌گیری، حاکمیت می‌تواند بسیاری از رفتارهای خود را توجیه کند. تاجران باید با احتیاط و مجوزهای بسیار، محصولات مختلف را صادر یا وارد کنند. گویی کرونا به حاکمیت در کره شمالی این مجوز را داده است که بر همه ابعاد زندگی مردم به صورت روزانه نظارت داشته باشد.

در حالی که قیمت مواد غذایی در کره شمالی سر به فلک کشیده و مردم با مشکلات بزرگ اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، کیم جونگ اون، رهبر این کشور سوار ماشین لاکچری‌اش می‌شود و به رستوران‌های گران قیمت می‌رود. او از یک سو، سرمایه‌داری شیطانی را تکیه و سرزنش می‌کند و از سوی دیگر، زندگی روزانه خودش را با همین ابزار می‌گذراند. این یعنی، میان حرف و عمل مسئولان در کره شمالی فرسنگ‌ها فاصله است و همین امر منجر به نارضایتی مردم شده است. اما کیم هنوز می‌تواند شرایط را پیش ببرد، او می‌داند تا زمانی که به صورت متمرکز قدرت را در اختیار داشته باشد، مشکلی پیش نخواهد آمد. ■

[کره شمالی] بازگشت به قدرت

کیم جونگ اون به میدان برنامه‌ریزی بازمی‌گردد

برای همه مثل روز روشن است که دیکتاتورهای کره شمالی همیشه عاشق کالاهای تجملاتی، تشریفاتی و لوکسی بوده‌اند که از کشورهای سرمایه‌دار و شیطانی وارد شده‌اند. این قضیه به قدری جدی است که برای آن سند و مدرک هم پیدا می‌شود. سازمان ملل از سال ۲۰۰۶ تاکنون واردات کالاهای لاکچری به کره شمالی را ممنوع کرده است. با این حال، می‌دانیم که کیم جونگ اون با خودروی لوکس آلمانی مایباخ در پیونگ‌یانگ رفت‌وآمد می‌کند، قایقی اختصاصی دارد و نوشیدنی‌های گران قیمت همیشه در کنار غذاهایش حضور دارد.

خلاصه اینکه کیم همیشه زندگی خوبی داشته و در رفاه زندگی کرده است. اما اجازه نداده مردمش هم در همین رفاه زندگی کنند. در واقع گویی این کالاهای پرزرق و برق را همیشه فقط برای خودش خواسته است. البته او در سال ۲۰۱۳ یک بار گفته بود که رفاه اقتصادی هم سطح با قدرت نظامی است. یعنی باید به همان اندازه هم به آن بها داده شود. عمده تلاش‌هایش در این زمینه هم محدود به این بود که آزادی بیشتری به کشاورزان بدهد تا بتوانند بهتر تولید کنند. اما در نهایت، رشد اقتصادی بسیار متواضعانه و کند پیش می‌رفت. زندگی مردم هم همیشه معمولی بوده است. حالا مقامات حزبی در این کشور تلاش دارند برنامه‌ریزی کانون و مرکزی داشته باشند تا قدرت را به دست بگیرند. همه‌گیری هم فرصتی خاص را در این زمینه برایشان فراهم کرده است.

مردم در کره شمالی سعی دارند به کمک بازارهای جانبی، از خطر قحطی نجات پیدا کنند. آن‌ها می‌دانند که نظام اقتصادی‌شان از دهه ۹۰ میلادی تاکنون، دچار فروپاشی شده است. از زمان پدر کیم جونگ اون، تلاش‌هایی برای در اختیار داشتن قدرت صورت گرفته است. کیم به‌سادگی قدرت را در دست گرفته و امور را پیش می‌برد.

ظهور اصلاحات

سال ۲۰۱۴ بود که کیم نخستین برنامه‌های اصلاحی خود را معرفی کرد. او به کشاورزان آزادی‌هایی را داد که بتوانند کارهای خود را با نوآوری‌های شخصی پیش ببرند. کشاورزان تا زمانی که مالیات را پرداخت می‌کردند، می‌توانستند طبق برنامه خودشان تولید داشته باشند و بعد هم قیمت محصول تولیدی خود را تعیین کنند. عده‌ای هم در همین دوره ظهور کردند که می‌توانستند رستوران‌های چندستاره در پیونگ‌یانگ داشته باشند و محصولات گران قیمت و لاکچری را در اختیار مشتریان خود قرار دهند. نکته مهم این است که دولت هیچ‌گاه اختیارات خود را از دست نداد است. در کره

از مارس ۲۰۲۰ ناگهان دورکاری به امری ممکن تبدیل شد. همه‌گیری کرونا باعث شد بسیاری از دولت‌ها اقدام به تعطیلی‌های گسترده کنند. اما همه کسب‌وکارها نمی‌توانستند تن به تعطیلی بدهند. پس یک راه برای آن‌ها ماند: دورکاری. ناگهان کارکنان و کارمندان در جهان با تجربه‌ای متفاوت روبه‌رو شدند. آن‌ها می‌توانستند در خانه‌های خود بمانند و کار کنند.

[آینده محیط کاری]

دنیای هیبرید نو

محیط کار در دوران پساکرونايي خیلی شلوغ و درهم است



مقوله دورکاری به کلی تغییر کرده‌است. برخی شرکت‌ها از همه کارکنان خود درخواست کرده‌اند که به صورت کامل به محل کار خود بازگردند. اما برخی دیگر از شرکت‌ها چنین اصراری ندارند. نکته اینجاست که اکثر شرکت‌ها جایی در میانه قرار دارند. یعنی برخی از روزها از کارکنان خود می‌خواهند که در محل کار حاضر شوند و برخی از دیگر روزها هم از خانه کار می‌کنند. در وال‌استریت افراد زیادی وجود دارند که طرفدار ایده میانی هستند. یعنی می‌گویند برخی روزها به سر کار بروند و دیگر روزها هم از خانه کار کنند. در حالی که برخی مدیران می‌گویند: «اگر به رستوران می‌روید پس می‌توانید به محل کارتان هم بیایید». عده‌ای اعتراض دارند و معتقدند لزومی به حضور در محل کار نیست و می‌توان به صورت دورکاری هم کارها را پیش برد. با همه موافقت‌ها و مخالفت‌هایی که در این مسیر وجود دارد، اکنون یک نکته قطعی است: فضای کار هیبرید گزینه‌ای است که همه می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. در فضای کار هیبرید، افراد می‌توانند چند روز در خانه کار کنند و چند روز هم به محیط کار خود سر بزنند و در کنار همکارانشان به کارشان ادامه دهند. برنامه هیبرید به‌زودی به یکی از برنامه‌های رایج برای کارکنان تبدیل خواهد شد.

وقتی ناممکن، ممکن شد

مدیر عاملان ترجیح می‌دهند در مورد رفتن به محل کار سختگیری کنند. اما اکثر آن‌ها می‌دانند که در بسیاری از شرکت‌ها لزومی به حضور کارکنان نیست و حتی با دورکاری و کاهش حضور کارکنان، می‌توان هزینه‌های شرکت را هم کاهش داد. اما این امر نیازمند پذیرشی است که دیر حاصل می‌شود. آن دسته از افرادی که در شرکت‌های فناوری فعالیت دارند، بهتر می‌دانند که می‌توان در مسیر دورکاری قدم برداشت.

بررسی‌هایی که صورت گرفته نشان می‌دهد عموم افراد ترجیح می‌دهند دورکاری کنند. آن‌ها درخواست دارند که چنین اختیاری را داشته باشند. نظرسنجی در میان ۲ هزار آمریکایی نشان می‌دهد که ۸۷ درصد از آن‌ها در شرایط پساکرونايي به دنبال گزینه دورکاری هستند. این یعنی ترجیح می‌دهند محدودیتی به نام حضور در محیط کار را نداشته باشند. به همین سادگی امر دورکاری به یکی از گزینه‌های مهم برای داوطلبان کاری تبدیل شده‌است. حتی بسیاری از افرادی که در حال حاضر شاغل نیستند هم گفته‌اند به دنبال کاری با شرایط دورکاری هستند.

واقعیت این است که با حضور کرونا، زندگی کاری و محیط کار به صورت ناگهانی تغییر کرد. کارگران به دنبال انعطاف‌پذیری بیشتر در محیط کار هستند. آن‌ها نمی‌خواهند مانند دوران پیش از کرونا دوباره به محیط کار خود بازگردند. البته هنوز در این زمینه موافقت و اجماع عمومی وجود ندارد. عده محدودی از کارکنان هنوز هم درخواست دارند که در محیط کار به کارشان برسند. اما در حال حاضر، آن دسته از افرادی که تقاضای دورکاری دارند در اکثریت قرار گرفته‌اند.

بسیاری از شرکت‌ها این روزها به گزینه دورکاری به عنوان یکی از گزینه‌های محتمل فکر می‌کنند. اکثر آن‌ها همین حالا هم محیط کاری هیبرید را در نظر گرفته‌اند و برخی از روزها از کارمندان و کارکنان خود درخواست می‌کنند که از خانه به انجام کارهایشان بپردازند. همه این‌ها نشان می‌دهد که کرونا وضعیت عادی جدیدی را برای محیط کار ایجاد کرده‌است. ■

گوگل یکی از شرکت‌های پیشرفته فناوری در جهان است. همین یک دهه پیش وقتی از مدیر این شرکت پرسیدند چند نفر به صورت دورکار برای گوگل کار می‌کنند، این‌طور پاسخ داد: «کمترین تعداد ممکن». با اینکه گوگل خودش ابزار و محیط مناسب برای دورکاری را فراهم می‌کرد اما کارکنانش عموماً دورکار نبودند. تا همین یک دهه پیش کار کردن از خانه امری نشدنی به نظر می‌آمد. اما حالا شرایط به کلی تغییر کرده‌است.

از مارس ۲۰۲۰ ناگهان دورکاری به امری ممکن تبدیل شد. همه‌گیری کرونا باعث شد بسیاری از دولت‌ها اقدام به تعطیلی‌های گسترده کنند. اما همه کسب‌وکارها نمی‌توانستند تن به تعطیلی بدهند. پس یک راه برای آن‌ها ماند: دورکاری. ناگهان کارکنان و کارمندان در جهان با تجربه‌ای متفاوت روبه‌رو شدند. آن‌ها می‌توانستند در خانه‌های خود بمانند و کار کنند.

حالا دوباره وضعیت در حال تغییر است. در شرایطی که نرخ واکسیناسیون در کشورهای ثروتمند بالا می‌رود، کارکنان و کارمندان شرکت‌ها دوباره باید به محل کار خود بازگردند. اما این بازگشت آن قدر هم ساده نیست. بازگشت به محیط کار به نوعی به محل بحث تبدیل شده‌است. مدیران عامل و کارکنان شرکت‌ها مدام در حال بحث درباره این مسئله هستند. استراتژی‌های مختلفی در این زمینه در پیش گرفته شده‌است. این بحث‌ها می‌تواند به کلی آینده کار و محیط کار را تغییر دهد. نخستین تغییر به قدری واضح است که همه می‌توانند از آن بگویند. این تغییر هم این است که دیگر کسی به دورکاری به عنوان پدیده‌ای عجیب و ناممکن نگاه نمی‌کند. در حالی که تا چند وقت پیش کمتر کسی باور داشت که دورکاری می‌تواند گزینه‌ای ممکن باشد، اکنون افراد زیادی را می‌بینیم که به صورت دورکاری به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. در واقع رویکرد صنایع و کسب‌وکارها نسبت به

- چرا باید خواند:
- تا همین چند سال
- پیش از دورکاری
- برای مدیران
- شرکت‌ها صحبت
- می‌کردند احتمالاً
- آدم‌هایشان در هم
- می‌رفت و با تعجب به
- شما نگاه می‌کردند. اما
- حالا دورکاری به تنها
- گزینه‌ی روی میز تبدیل
- شده‌است. احتمالاً این
- وضعیت پس از کرونا
- هم ادامه پیدا خواهد
- کرد.

قیمت نفت برنت برای نخستین بار در دو سال گذشته به بالای ۷۰ دلار در ازای هر بشکه در روز نخست ژوئن رسید. بررسی‌ها نشان می‌دهد هم‌زمان با رشد اقتصادی می‌توان در انتظار افزایش تقاضا برای نفت هم بود. به همین خاطر است که کشورها می‌گویند به‌زودی تقاضا برای نفت افزایش خواهد یافت. در نتیجه تولیدکنندگان هم تصمیم دارند نفت بیشتری تولید کنند تا از بازی عقب نمانند.

[نفت خام]

کارتل خشمگین

با افزایش تقاضا برای نفت، نظم در اوپک محک می‌خورد

یک‌سویه نفت را تغییر خواهد داد. این کشور روزانه ۱ میلیون بشکه نفت کمتر از گذشته تولید می‌کرد. اما اکنون تصمیم دارد به بازار جهانی نفت بازگردد. در واکنش به این اتفاقات، قیمت نفت در مسیر صعودی قرار گرفت. قیمت نفت برنت برای نخستین بار در دو سال گذشته به بالای ۷۰ دلار در ازای هر بشکه در روز نخست ژوئن رسید. بررسی‌ها نشان می‌دهد هم‌زمان با رشد اقتصادی می‌توان در انتظار افزایش تقاضا برای نفت هم بود. به همین خاطر است که کشورها می‌گویند به‌زودی تقاضا برای نفت افزایش خواهد یافت. در نتیجه تولیدکنندگان هم تصمیم دارند نفت بیشتری تولید کنند تا از بازی عقب نمانند.

آژانس بین‌المللی انرژی اعلام کرده‌است که تقاضا برای نفت طی یک سال آینده به سطوح خود در دوران پیش از شیوع کرونا خواهد رسید. در آمریکا از همین حالا تقاضا برای نفت افزایش پیدا کرده‌است. این افزایش تقاضا به نوعی بهبود اقتصادی را هم نشان می‌دهد. به این ترتیب کشورهای تولیدکننده نفت می‌توان کمی خوشحال باشند و این موقعیت جدید را با تولید نفت بیشتر، جشن بگیرند.

البته شاید هنوز برای خوشحالی کردن خیلی زود باشد. برای مثال ایران می‌تواند معادلات را به کلی به هم بزند. این کشور در حال حاضر به دلیل تحریم‌های آمریکایی نمی‌تواند نفت خود را روانه بازارهای جهانی کند. اما مذاکرات دوباره احیا شده‌اند و هر لحظه امکان دارد دوباره میان این دو کشور توافقی صورت بگیرد. طبیعی است که در چنین شرایطی، احتمال بازگشت دوباره ایران به بازار جهانی نفت بسیار زیاد است. تحلیل‌گران هم می‌گویند ایران بلافاصله پس از توافق، نفت خود را وارد بازارهای جهانی خواهد کرد. به این ترتیب بازار نفت ناگهان با شوکی جدی مواجه خواهد شد.

ایمن موارد روی وضعیت کارتل نفتی معروف یعنی اوپک هم اثر خواهد گذاشت. اما هیچ‌چیزی به اندازه تحولات فناوری نمی‌تواند برای کارتل نفتی تهدید به شمار بیاید. هر تغییر در عرصه فناوری می‌تواند به دیگر کشورها این قابلیت را بدهد که خودشان وارد عرصه تولید نفت بشوند و در نتیجه دیگر نیازی به نفت‌های تولیدی دیگر کشورها نداشته باشند. در آمریکا هم به دلیل پیشرفت‌های فناوری، هر کسی می‌تواند نفت را با قیمتی نسبتاً معقول، تولید کند. به هر حال، موقعیت کارتل نفتی کاملاً بی‌ثبات است و نمی‌توان با مشاهده علایمی مثل بهبود در بازار نفت، به آینده اوپک هم امید داشت. اوپک کارتلی مهم اما در خطر است که موقعیت آن با کرونا بیشتر از هر زمانی به خطر افتاده‌است. ■

«بالاخره بازار نفت در حال بهبود است. علایم بهبود در بازار هم به چشم می‌خورد.» این جمله‌ای است که عبدالعزیز بن سلمان، وزیر انرژی عربستان سعودی در یک دیدار مجازی بر زبان آورد. این دیدار میان اعضا و سران کشورهای عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در روز اول ژوئن برگزار شد. اعضای این کارتل نفتی به انضمام روسیه در دوران شیوع همه‌گیری کرونا دچار مشکلات بسیاری شدند و تحت فشار شدیدی قرار گرفتند.

بازار نفت کاملاً بر پایه عرضه و تقاضا پیش می‌رود. حالا تصور کنید که در این بازار، ناگهان تقاضا برای نفت خام از روزانه حدود ۱۰۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۹ به روزانه حدود ۹۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ رسید. اوپک به همراه برخی از دیگر تولیدکننده‌های بزرگ نفتی نظیر روسیه (اوپک پلاس) تصمیم گرفتند برای کنترل این وضعیت، میزان عرضه نفت را کاهش دهند. البته تصمیم‌گیری در این زمینه کاری ساده نبود اما بالاخره اعضای اوپک پلاس به رهبری عربستان سعودی و روسیه تصمیم گرفتند میزان تولید نفت خود را کاهش دهند. نکته این‌جاست که کاهش تولید نفت هم نتوانست جلوی کاهش شدید قیمت نفت را بگیرد. قیمت نفت در این مدت به زیر ۲۰ دلار در ازای هر بشکه سقوط کرد.

اما حالا کارتل نفتی می‌گوید تقاضا برای نفت بالاخره در مسیر بهبود قرار گرفته‌است. به همین خاطر است که وزرای نفت کشورهای حاضر در اوپک تصمیم گرفته‌اند تولید نفت را ۴۵۰ هزار بشکه در روز افزایش دهند. بخشی از برنامه آن‌ها این است که کاهشی را که پارسال در دستور کار قرار داده بودند به کلی لغو کنند.

بازی با نفت

عربستان سعودی در میان این کشورها، کم‌هزینه‌ترین نفت را تولید می‌کند. این کشور در عین حال بیشترین ظرفیت تولید را دارد و در جهان هم در کنار روسیه و آمریکا، جزو سه کشور برتر در زمینه تولید نفت است. اکنون این کشور اعلام کرده‌است که به‌زودی کاهش

چرا باید خواند:

نفت یکی از مهم‌ترین

کالاهایی است که

در جهان تولید و

عرضه می‌شود.

اوپک به عنوان

سازمان کشورهای

تولیدکننده نفت،

نقشی اساسی در

سرنوشت این کالا

دارد. گفته می‌شود که

تقاضا در مسیر بهبود

است اما این ماجرا

اگرما به نفع بازار نفت

نخواهد بود.



[هند]

با استالین هند آشنا شوید

رهبر تامیل نادو به هند شایستگی می‌بخشد

چرا باید خواند:

آیا می‌دانستید فردی

به نام استالین در

هند وجود دارد؟ او

موتوول کارونانیدی

استالین است، کسی

که مدت‌هاست ایالت

تامیل نادو را رهبری

می‌کند. حالا او در

۶۸ سالگی به یکی

از مهم‌ترین رهبران

هند تبدیل شده‌است.

از استالین هند چه

می‌دانید؟

حالا استالین ۶۸ ساله است و هنوز هم محبوبیت خود را در میان مردم هند حفظ کرده‌است. البته او شخصیتی کاملا متفاوت از پدرش دارد. نکته این‌جاست که نیازی هم ندارد مانند پدرش باشد. او می‌تواند بدون اینکه شبیه پدرش باشد، به شخصیتی ماندگار در تاریخ هند تبدیل شود. شاید حتی نسبت به پدرش، بیشتر مطرح باشد چراکه تاکنون عملکردی که داشته نسبت به پدرش موفقیت‌آمیزتر بوده‌است

در دوران اتحاد جماهیر شوروی، پذیرفتن صندلی در دایره اطرافیان و نزدیکان جوزف استالین امری خطرناک محسوب می‌شد. بسیاری از کسانی که وارد حلقه نزدیکان او می‌شدند، عاقبتشان به زندان یا تبعید می‌کشید. البته مشاور اقتصادی او یعنی جنو وارگا جزو موارد استثنايي بود که عمری طولانی را سپری کرد و همیشه در سلامت و صحت به سر می‌برد. این شاید نشانه‌ای خوب بود برای آن‌ها که می‌خواستند پس از او مشاور اقتصادی باشند.

حالا در ایالت تامیل نادو در هند، فردی به اسم استالین به قدرت اقتصادی رسیده‌است و ظاهرا می‌توان به آینده او امیدوار بود. پدر او جزو سیاستمداران در ایالت تامیل نادو بوده و حالا پسرش به مدیر اقتصادی مهمی در دولت هند تبدیل شده‌است. آن مرد بیش از دو دهه سابقه کار در حوزه اقتصاد دارد. به دلیل اینکه زود از دنیا رفت، نتوانست آن‌طور که باید به ایالت خود در هند خدمت کند. حالا پسرش جایش را گرفته‌است. در واقع پسر به نوعی از نام پدرش هم اعتبار گرفته‌است. اما به هر حال آنچه باعث شده توجه زیادی به خود جلب کند، هم‌نامی‌اش با جوزف استالین است، نامی که برای همه آشناست.

کسانی که به عنوان مقامات اقتصادی در هند فعالیت دارند، افرادی سرشناس به شمار می‌آیند. نام برخی از آن‌ها هم‌ردیف با استر دافلو، اقتصاددان برنده جایزه پولیتزر آورده شده‌است. برخی از این افراد و مقامات اقتصادی توانسته‌اند ایده‌های خوبی را مطرح کنند. هر چند این ایده‌ها گاهی خلاف نظر نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند بوده و باعث شده این اقتصاددان‌ها مقابل مودی قرار بگیرند. مودی اغلب ناگهانی تصمیم می‌گیرد اما اقتصاددان‌هایی مانند موتوول کارونانیدی استالین، به شیوه دیگری کارها را پیش می‌برند. آن‌ها به عواقب تصمیم‌ها هم فکر می‌کنند. تفاوت‌ها آن‌قدر چشمگیر است که به چشم همه



استالین به نوعی در نقش مخالف دولت در هند فرو رفته‌است. یعنی درحالی‌که خودش یکی از حاکمیت است، اما سیاست‌هایش به گونه‌ای است که مخالف با سیاست‌های مورد نظر مودی و حاکمیت هند پیش می‌رود. البته او توانسته نوعی ائتلاف را شکل بدهد و همه را گرد هم آورد. انتخابات بعدی در سال ۲۰۲۴ برگزار خواهد شد. او می‌تواند با همین اقدامات، به اصلی‌ترین گزینه برای نخست‌وزیری هم تبدیل شود.

اطرافیان می‌آید.

استالین یکی از سیاستمداران و اقتصاددان‌های هندی است که در حال حاضر به عنوان رهبر و رئیس ایالت تامیل فعالیت دارد. او مدتی رهبری حزب دراویدا را هم در هند به عهده داشته‌است. نام استالین در میان قدرتمندترین شخصیت‌های هندی در سال ۲۰۱۹ قرار گرفته‌است.

نکته این‌جاست که استالین به نوعی در نقش مخالف دولت در هند فرو رفته‌است. یعنی در حالی‌که خودش یکی از حاکمیت است، اما سیاست‌هایش به گونه‌ای است که مخالف با سیاست‌های مورد نظر مودی و حاکمیت هند پیش می‌رود. البته او توانسته نوعی ائتلاف را شکل بدهد و همه را گرد هم آورد. انتخابات بعدی در سال ۲۰۲۴ برگزار خواهد شد. او می‌تواند با همین اقدامات، به اصلی‌ترین گزینه برای نخست‌وزیری هم تبدیل شود.

به من نگویند جوزف

استالین مردی پر قدرت است که شهرت بسیاری دارد، کسی که در جوانی هم شهرت داشت. او حتی سابقه زندان رفتن به دلایل سیاسی را هم دارد. به همین خاطر است که همه او را می‌شناسند. یکی از ویژگی‌های مهم او جدیت در کار است. او تلاش کرده دروازه‌های اقتصاد هند را به روی سرمایه‌گذاران خارجی باز کند. استالین به عنوان یکی از مسئولان اقتصادی در هند همیشه سعی داشته با مدیران کسب‌وکارها و جوامع کاری ارتباطی از نزدیک برقرار کند. رفته‌رفته تصویری از او شکل گرفته و این تصویر در نگاه عمومی، خوب و مطلوب است.

حالا استالین ۶۸ ساله است و هنوز هم محبوبیت خود را در میان مردم هند حفظ کرده‌است. البته او شخصیتی کاملاً متفاوت از پدرش دارد. نکته این‌جاست که نیازی هم ندارد مانند پدرش باشد. او می‌تواند بدون اینکه شبیه پدرش باشد، به شخصیتی ماندگار در تاریخ هند تبدیل شود. شاید حتی نسبت به پدرش، بیشتر مطرح باشد چرا که تاکنون عملکردی که داشته نسبت به پدرش، موفقیت‌آمیزتر بوده‌است.

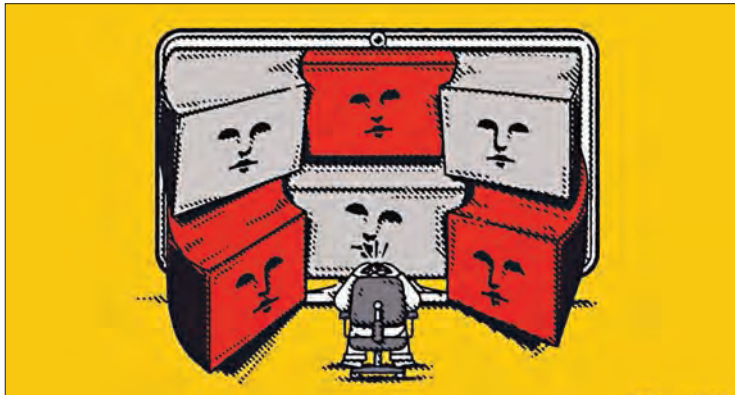
حالا او جلساتی با مردم می‌گذارد و برای آن‌ها از راهکارهای نجات اقتصاد هند می‌گوید. استالین می‌تواند رهبری کارزماتیک برای هند باشد. کسی که برای همیشه نامش در تاریخ هند بماند. او در دوران همه‌گیری، راه‌کارهایی را ارائه کرده‌است که توانسته بسیاری از چالش‌های پیش روی اقتصاد هند را برطرف کند. شاید خیلی‌ها بگویند هند استحقاق چنین رهبری را ندارد. اما او چیزی را به هند می‌دهد که تاکنون در هند خبری از آن نبود: شایستگی و ارزش. استالین می‌گوید: «به من نگویند جوزف»؛ شاید به این خاطر که می‌داند شیوه رهبری کردن او با رهبران دیکتاتور فرق دارد. استالین همان کسی است که هند به او احتیاج دارد. ■

در بریتانیا، زمانی که افراد به صورت آنلاین با گوشی‌های خود سپری می‌کردند در سال ۲۰۲۰ به طور میانگین، یک ساعت افزایش پیدا کرد. گویی آن‌ها یک ساعت زمان اضافی به دست آورده بودند و آن یک ساعت را فقط با گوشی‌های همراه هوشمند خود پرمی‌کردند.

[سرگرمی]

بحران تمرکز

پس از یک سال چسبیدن به صفحه‌های نمایش، حالا خبری از سرگرمی نیست



چرا باید خواند:

همه‌گیری کرونا باعث شد خیلی‌ها خودشان را در خانه حبس کنند و به این ترتیب با بحران سرگرمی مواجه شوند. به همین خاطر است که ناگهان افراد با زمان اضافی مواجه شدند و وضعیت صنعت سرگرمی متحول شد. اما این وضعیت دوام نیاورده و اکنون با شرايطی متفاوت روبه‌رو هستیم.

صفحه نمایش گوشی‌های خود روی آوردند. در بریتانیا، زمانی که افراد به صورت آنلاین با گوشی‌های خود سپری می‌کردند در سال ۲۰۲۰ به طور میانگین، یک ساعت افزایش پیدا کرد. گویی آن‌ها یک ساعت زمان اضافی به دست آورده بودند و آن یک ساعت را فقط با گوشی‌های همراه هوشمند خود پرمی‌کردند.

اتصال به اینترنت در دوران همه‌گیری کرونا به یک امر اضطراری و مهم تبدیل شد. در روزهای نخست همه‌گیری، خیلی‌ها به اینترنت دسترسی نداشتند. اما به لطف کرونا، اینترنت به دست بسیاری از مناطق محروم هم رسید.

البته فقط اینترنت نبود که ناگهان اهمیت پیدا کرد. توجه به تلویزیون هم به صورت ناگهانی بیشتر شد. استفاده از بازی‌های ویدیویی هم افزایش شدیدی پیدا کرد. این افزایش در کشورهای ثروتمند بیش از کشورهای فقیر مشهود بود. حتی کتاب هم ناگهان مشتری پیدا کرد. عده‌ای از افراد می‌خواستند زمان اضافه خود را با کتاب‌ها پر کنند. البته استقبال هر وسیله سرگرمی در میان نسل‌های مختلف با همدیگر تفاوت داشت. اما عموم افراد با اینترنت سرگرم شدند.

برنده اصلی در میان ابزارهای سرگرمی، شبکه‌های اجتماعی بود. اپلیکیشن‌ها بیش از هر زمانی مورد استقبال کاربران واقع شدند. خیلی‌ها که در طول عمرشان شاید یک بار هم از اپلیکیشن‌ها استفاده نکرده بودند، ناگهان به استفاده از برنامه‌های موبایلی روی آوردند. اما حالا وضعیت تغییر کرده‌است. گویی آدم‌ها دیگر نمی‌خواهند زمان اضافه خود را صرف سرگرمی با گوشی‌های همراه کنند. آن‌ها می‌خواهند واکسن بزنند و از خانه بیرون بروند.

آدم‌هایی که مدت‌ها روی شبکه‌های اجتماعی تمرکز داشتند اکنون تصمیم گرفته‌اند فاصله‌ای میان خودشان و این شبکه‌ها بیندازند. حالا دیگر سرمایه‌گذاری در حوزه سرمایه‌گذاری چندان اثربخش نیست. آن‌ها که واقعا به دنبال سرمایه‌گذاری هستند بهتر است فقط به سراغ واکسن بروند. مردم می‌خواهند خارج از خانه با چیزهایی غیر از صفحه نمایش گوشی، لپ‌تاپ و تلویزیون سرگرم شوند. ■

افزایش وزن طی یک سال گذشته به پدیده‌ای رایج تبدیل شده‌است. در مورد بسیاری از افراد، افزایش وزن به قدری چشمگیر است که می‌توان آن را به راحتی تشخیص داد. بیش از یک سال و نیم است که در خانه‌های خود حبس شده‌ایم. به همین خاطر است که خیلی از افراد دیگر در لباس‌های قدیمی خود جا نمی‌شوند.

یکی از کارهای رایج این شده که افراد مدت‌ها روی مبل خانه دراز بکشند و به صفحه نمایش موبایل، لپ‌تاپ یا تلویزیون خیره شوند. به همین خاطر است که صنایع فعال در این عرصه، طی یک سال و نیم گذشته تمام تلاش خود را کردند تا همه را در خانه‌های خود سرگرم کنند. همه دنبال این بودند که حواس خود را پرت کنند تا یادشان نیاید که در خانه هستند و به خاطر کرونا محبوس شده‌اند.

تمام ابزارهای سرگرمی که خارج از خانه بودند، تعطیل شدند. ناگهان جمعیت زیادی با وقت بسیار مواجه شدند. آن‌ها زمان زیادی در اختیار داشتند اما هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آمد. هیچ کاری نمی‌توانستند با آن زمان بکنند. مردمی که به مصرف عادت داشتند حالا به دنبال ابزاری برای سرگرمی بودند، ابزاری که با مصرف کردن آن، سرگرم شوند. به این ترتیب آن‌ها به مصرف کالاهای فرهنگی روی آوردند از فیلم گرفته تا کتاب، پادکست و بازی‌های ویدیویی. این‌ها هنوز باز بودند و می‌شد در خانه از آن‌ها استفاده کرد.

اما این وضعیت دوام نخواهد آورد. واکسیناسیون آغاز شده‌است. هر کسی که واکسن می‌زند، دیگر نمی‌خواهد در خانه بماند. یک سال و نیم سرگرم شدن با صفحه نمایش گوشی و لپ‌تاپ کافی بوده‌است. حالا باید بیرون رفت. اما قضیه به همین سادگی نیست. مردم در کشورهای ثروتمند، واکسن می‌زنند و دیگر در خانه نمی‌مانند. محل کار افراد دوباره باز شده و رستوران‌ها غذا می‌فروشند. همه‌جا در کشورهای ثروتمند، باز است. تلاش همه بر این است که به زندگی عادی بازگردند.

به این ترتیب اکنون زمان اضافه‌ای که افراد در خانه با آن مواجه بودند، در حال کم و کوچک شدن است. این یعنی تمرکزی که در سال ۲۰۲۰ روی صفحات نمایش گوشی، لپ‌تاپ و تلویزیون بود از روی این ابزارها برداشته شده‌است. زمان آزاد افراد، کمتر می‌شود و وضعیت تولیدات رسانه‌ای هم عوض خواهد شد. اما آیا اکنون به دوره ثبات رسیده‌ایم؟ یا داریم از صخره به دره پرت می‌شویم و خودمان متوجه آن نیستیم؟

با زمان اضافه خود چه کنیم؟

یک کارگر معمولی به طور میانگین در دوره همه‌گیری با افزایش ۱۵ درصدی در وقت اضافی در خانه مواجه شد. اما نکته کمی جالب‌تر از این است. آن‌ها نه تنها وقت بیشتری داشتند، بلکه به دلیل ماندن در خانه، پولشان را خرج نمی‌کردند یا کمتر خرج می‌کردند و در نتیجه نسبت به گذشته، پول بیشتری هم داشتند. آمریکایی‌ها بخشی پول خود را صرف ورزش، پارک و گردش می‌کردند اما در سال ۲۰۲۰ هزینه‌هایی که صرف این امور می‌شد، ۳۰ درصد کاهش پیدا کرد.

حاصل همه این زمان‌های اضافی هم این بود که همه ناگهان به

واقعیت این است که تعطیلات کرونایی هزینه‌های بسیاری را به همراه دارد. بخشی از افزایش نرخ بیکاری در جهان به همین تعطیلی‌های کرونایی مربوط می‌شود. صدها میلیون کودک از مدرسه رفتن محروم شده‌اند. خسارت‌هایی که از این تعطیلی‌ها وارد شده، فقط مالی نیست. برای مثال در مورد کودکان، الزاماً ضرر مالی وارد نشده بلکه بیشتر باعث شده روند آموزش آن‌ها مختل شود.

[اقتصاد تعطیلات کرونایی]

زنده‌ها مقابل زندگی

از هزینه‌ها و مزایای تعطیلات کرونایی چه می‌دانید؟

عین حال نمی‌توان دائم در خانه ماند و خود را مانند زندانی در خانه حبس کرد. تعطیلات کرونایی باید به گونه‌ای باشد که به اقتصاد آسیب نرساند و در عین حال جان انسان‌ها را از خطر حتمی، نجات دهد. دولت باید بتواند تعادلی میان این دو طیف برقرار کند. تعطیلی‌های مکرر و مداوم، منجر به آسیب جدی به اقتصاد خواهد شد. اما تعطیل نکردن هم منجر به از دست رفتن جان انسان‌های بسیار می‌شود. به همین خاطر است که باید میان این دو مورد، تعادل برقرار کرد.

برخی محدودیت‌ها در کشورهای مختلف، مدت‌هاست که ماندگار شده‌اند. دولت‌ها هر چند وقت یک بار، به این فکر می‌کنند که این محدودیت‌ها را بردارند اما به محض برداشته شدن آن‌ها، دوباره سیر ابتلا به کرونا صعودی می‌شود. به همین خاطر است که هنوز نمی‌توان با قطعیت در مورد تعطیلات کرونایی نظریه صادر کرد.

وضعیت پیچیده کرونایی

کشورها از اقدامات محدودکننده مختلفی در سطوح اجتماعی بهره گرفته‌اند تا جلوی شیوع و ابتلای کرونا را بگیرند. برخی از کشورها اجازه نمی‌دهند مردم به کافه و رستوران بروند. طبیعی است که چنین اقدامی ضربه‌ای سنگین به کسب‌وکارهایی نظیر کافه‌ها و رستوران‌ها وارد خواهد کرد. برخی کشورها هم برای رفت‌وآمد در سطح شهر، محدودیت‌هایی را گذاشته‌اند که وضعیت را پیچیده‌تر کرده‌است.

باید مطالعات وسیعی درباره تعطیلی‌های کرونایی در کشورهای مختلف صورت بگیرد تا اثربخشی آن به درستی و با دقت مشخص شود. اما به صورت کلی می‌توان گفت در ایالت‌های آمریکایی، این روش نتیجه‌بخش بوده‌است. نباید فراموش کرد که علاوه بر تعطیلات کرونایی، مواردی هم بوده‌اند که عموماً از آن‌ها غافل می‌شویم. برای مثال پوشیدن ماسک در برخی مناطق اجباری است اما در برخی از دیگر کشورها و منطقه‌ها هنوز پوشیدن ماسک اجباری نیست. این امر به‌سادگی می‌تواند اثرگذار باشد.

واقعیت این است که تعطیلات کرونایی هزینه‌های بسیاری را به همراه دارد. بخشی از افزایش نرخ بیکاری در جهان به همین تعطیلی‌های کرونایی مربوط می‌شود. صدها میلیون کودک از مدرسه رفتن محروم شده‌اند. خسارت‌هایی که از این تعطیلی‌ها وارد شده، فقط مالی نیست. برای مثال در مورد کودکان، الزاماً ضرر مالی وارد نشده بلکه بیشتر باعث شده روند آموزش آن‌ها مختل شود.

بهرغم همه این هزینه‌ها، نمی‌توان به این سادگی در را باز کرد و به بیرون رفت. به محض اینکه در را باز می‌کنید تا قدم به بیرون از خانه بگذارید، همه‌چیز پیچیده می‌شود چرا که پای جان انسان‌ها در میان است. به همین دلیل است که هنوز به پژوهش‌های بیشتری در مورد وضعیت تعطیلات کرونایی و اثرات آن نیاز است. نکته اساسی این است که به هر حال زندگی جریان دارد و زنده‌ها نمی‌توانند بیش از این مقابل جریان زندگی بایستند. ■



حکمران نیویورک می‌گفت از نگاه او جان انسان، قیمت ندارد. به همین خاطر است که وقتی صحبت از قرنطینه و تعطیلی‌های کرونایی می‌شود، از آن استقبال می‌کرد. بسیاری از سیاستمداران زمانی که می‌خواستند کرونا را محدود کنند، به تعطیلات کرونایی فکر می‌کردند. آن‌ها چاره‌ای جز این کار نداشتند. تعداد فوتی‌ها به قدری زیاد بود که هزینه‌های تعطیلات کرونایی به چشم نمی‌آمد. بیمارستان‌ها که پر از بیمار می‌شد، اولین راهکار این بود: تعطیلات در سطح گسترده.

وقتی برای نخستین بار چین و ایتالیا به دلیل افزایش تعداد ابتلا، به ناچار، تعطیلات گسترده را در دستور کار خود قرار دادند، چاره‌ای جز این نماند که بقیه کشورها هم از این راهکار تابعیت کنند. به این ترتیب تعطیلات به یک امر عادی در تمامی کشورها تبدیل شد. حالا همه از این ابزار به عنوان وسیله‌ای موثر برای مقابله با کرونا بهره می‌گیرند.

هنوز برخی افراد در مورد هزینه‌ها و در دسرهای تعطیلات کرونایی بحث می‌کنند. خیلی‌ها نمی‌توانند آن را بپذیرند چرا که معتقدند هزینه‌های برای اقتصاد، زیاد است. گویی زنده‌ها مقابل زندگی می‌ایستند تا نتوانند به حیات خود ادامه دهند. همه‌جا را تعطیل می‌کنند و خودشان در خانه حبس می‌شوند. اما همه با این ترفند برای مقابله با کرونا موافق نیستند.

بسیاری از افراد به قدری از کرونا ترسیده‌اند که خودشان را در خانه حبس می‌کنند و به امکان عمومی نمی‌روند. این افراد با چنین کاری به نوعی به سیاست تعطیلی اعتبار می‌بخشند. در واقع با این اقدام خود و ماندن در خانه، نشان می‌دهند که تنها راهکار در حال حاضر همین است. اما آن‌ها که با تعطیلات مخالفند ادعا می‌کنند که با این اقدامات، جریان زندگی متوقف شده‌است. در واقع مخالفان می‌گویند ویروس نباید جلوی زندگی را بگیرد و در عمل، چنین کاری را کرده‌است.

اما واقعیت جایی در میان این دو طیف قرار دارد. نمی‌توان دائم بیرون رفت و خود را در معرض ویروسی ناشناخته قرار داد اما در

چرا باید خواند:

تعطیلات کرونایی

به یکی از مهم‌ترین

ابزارها برای مقابله

با کرونا تبدیل

شده‌است. هر بار که

موجی از کرونا به راه

می‌افتد، اولین راهکار

این است که همه‌جا

را تعطیل کنند. اما از

هزینه‌ها و مزایای این

کار و همچنین اثرات

آن بر اقتصاد چه

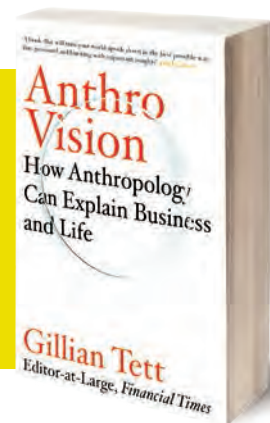
می‌دانیم؟

..... کتاب ضمیمه

عواقب دورکاری

کارکردن از خانه راه حلی موقت است، نه هدفی نهایی





از چشم انسانی: راهی جدید برای نگرستن به کسب و کار و زندگی

نویسنده: جیلیان تت
ناشر: سایمون و شوستر
۲۰۲۱



درباره نویسنده

جیلیان تت نویسنده بریتانیایی و روزنامه‌نگار است. او مدیر تحریریه روزنامه فایننشال تایمز در آمریکا است و تاکنون کتاب‌هایی درباره رابطه کسب و کار و تجارت با جامعه و فرهنگ نوشته است. او در جریان بحران جهانی مالی سال ۲۰۰۸ مطالب تأثیرگذاری نوشت که ماندگار شد.

کارکنان شرکت‌ها در دفترهای کار تصمیمات خود را فقط براساس مدل‌ها و دستورالعمل‌ها یا تشریفات رایج در شرکت‌ها یا صغری و کبرای منطقی نمی‌گیرند، بلکه آن‌ها در قالب یک گروه، اطلاعاتشان را از منابع مختلفی کسب می‌کنند. به همین دلیل است که مناسک و تشریفات و نمادها و فضا اهمیت دارد

دفترهای خالی از کارکنان

وقتی از خانه کار می‌کنیم چه چیزی را از دست می‌دهیم

ترجمه: سعید ارکان‌زاده یزدی

چرا؟ بوئزا سال‌ها صرف مشاهده کارکنان امور مالی همچون باب کرده است برای اینکه پاسخ این سؤال را دریابد. اکنون، در دوران ممنوعیت رفت و آمد ناشی از همه‌گیری ویروس کرونا، بسیاری از مدیران و بخش‌های مدیریت منابع انسانی شرکت‌ها خودشان را در وضعیتی می‌بینند که با همین مسئله درگیرند: وقتی همه دارند از خانه کار می‌کنند چه چیزهایی به دست می‌آید و چه چیزهایی از دست می‌رود؟ اما حالا که بیشتر شرکت‌های مالی روی سؤالات فوری تمرکز کرده‌اند، سؤالاتی مثل اینکه آیا کارکنانی که دور کاری می‌کنند هنوز به اطلاعات دسترسی دارند، آیا احساس تیمی می‌کنند و آیا قادر هستند با دیگر همکاران خود ارتباط برقرار کنند، بوئزا فکر می‌کنند بیشتر توجه باید معطوف شود به اشکال متفاوتی از پرسش‌ها: افراد چطور در قالب یک گروه اقدام می‌کنند؟ آن‌ها چطور از مناسک و تشریفات و نمادها استفاده می‌کنند تا به چشم‌انداز مشتری از جهان برسند. برای پاسخ‌دادن به نگرانی‌های عملی درباره هزینه‌ها و فایده‌های کار کردن از راه دور، ما ابتدا باید از این مسائل عمیق‌تر سر در بیاوریم.

کارکنان شرکت‌ها در دفترهای کار تصمیمات خود را فقط براساس مدل‌ها و دستورالعمل‌ها یا تشریفات رایج در شرکت‌ها یا صغری و کبرای منطقی نمی‌گیرند، بلکه آن‌ها در قالب یک گروه، اطلاعاتشان را از منابع مختلفی کسب می‌کنند. به همین دلیل است که مناسک و تشریفات و نمادها و فضا اهمیت دارد. بوئزا به من می‌گفت: «کاری که ما در دفترهایمان می‌کنیم اغلب آن چیزی نیست که مردم فکر می‌کنند انجام می‌دهیم. مسئله این است که ما چطور در این

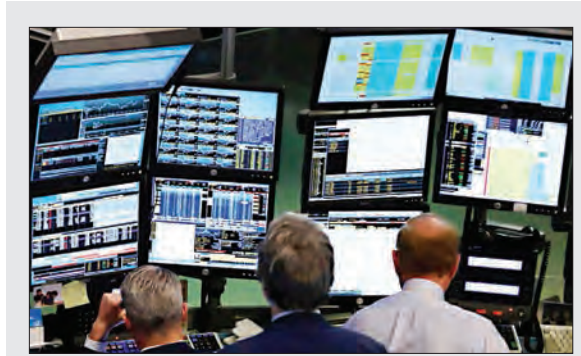
دلیل بوئزا، متخصص مشهور اسپانیایی علوم اجتماعی که در مدرسه تجارت کاس در لندن تدریس می‌کند، یک سلسله برنامه‌های زنده ویدیویی را ترتیب داد که در آن ده‌ها بانکدار از آمریکا و اروپا شرکت داشتند. بوئزا می‌خواست بفهمد که آن‌ها چطور میز خرید و فروش را مدیریت می‌کنند وقتی دارند از خانه کار می‌کنند. آیا امور مالی نیاز به حضور انسان‌ها با پوست و گوشت خود در محل‌های کار دارد؟

بوئزا به مدت بیست سال روی میزهای خرید و فروش بانک‌ها مطالعه کرده بود و متوجه یک تناقض شده بود. فناوری‌های دیجیتال در اواخر قرن بیستم وارد کسب و کارهای مالی شد و بازارها را به سمت فضای سایبر برد و برای بیشتر کارهای مالی این امکان را فراهم کرد البته روی کاغذ که از خارج از دفترهای شرکت‌ها کارها انجام شود. یکی از مدیران باجه‌های خرید و فروش شرکت‌ها در وال استریت که بوئزا او را «باب» می‌نامد، در سال ۲۰۰۰ به او گفته بود: «با ماهی ۱۴۰۰ دلار شما می‌توانید یک ماشین بلمبرگ در خانه‌تان داشته باشید. می‌توانید بهترین اطلاعات و تمام داده‌های حساب خودتان را در اختیار داشته باشید.» ماشین بلمبرگ یا ترمینال بلمبرگ یک نرم‌افزار مالی پیشرفته است که برای دادوستد سهام در وال استریت به کار می‌رود و یکی از ابزارهای اصلی بورس‌بازان آمریکا است. ولی انقلاب دیجیتال باعث نشد که شعبه‌های بانک‌ها و باجه‌های دادوستد سهام ناپدید شوند. باب می‌گوید: «تمایل فضای کسب و کار برعکس است. بانک‌ها دارند ساختمان‌های بزرگ‌تر برای شعبه‌هایشان و باجه‌های دادوستد سهام می‌سازند.»

برخی از آن‌ها مخالف این بودند که به کاربران گفته شود چه ابزارهایی در دستگاه خود نصب کرده‌اند. دیگران اصرار می‌کردند که باید این‌طور شود. یکی از آن‌ها می‌گفت: «این مسئله به حریم شخصی افراد مربوط است.» یکی دیگر استدلال می‌کرد: «این درباره مسائل ملی کشورهاست.» بنابراین مردی که نامش شن‌ترنر بود کسی که شبیه به مزرعه‌داران بود، ریش بلند و سر طاس و عینک به چشم در خواست کرد که مناسب کار گروه مهندسی اینترنت برگزار شود.

او می‌گوید: «ما شروع کردیم به همه کردن. یکی از افراد که مدیریت جلسه را برعهده داشت گفت که اگر شما از این تصمیم حمایت می‌کنید همه کنید. بعد گفتند که حالا کسانی که نظر مخالف دارند همه کنند.» صدای همه جمع مخالفان خیلی بلندتر بود. ترنر می‌گوید: «بنابراین در آن نقطه از بحث، اجماعی برای ایجاد آن بخش از پروتکل وجود نداشت. پیاده‌سازی آن پروتکل نقش بر آب شد. بیشتر آدم‌ها اصلاً نمی‌دانند که کار گروهی به نام مهندسی اینترنت وجود دارد و افراد خیلی کمی می‌دانند که مهندسان رایانه با همه کردن وب را طراحی می‌کنند. دلایل این نیست که کار گروه مهندسی اینترنت فعالیت‌هایش را مخفی می‌کند. برعکس، شرکت در گردهمایی‌های این کار گروه برای هر کسی باز است و آنلاین منتشر می‌شود. اما عبارات تخصصی این کار گروه برای بیشتر مردم قابل فهم نیست و برمی‌گردد به نظمی که پیش از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ برقرار بود. و در دنیای امور مالی، نبود نظارت و فهم از خارج یک زنگ هشدار است، به خصوص با در نظر گرفتن آثار روزافزون نوآوری‌هایی مثل هوش مصنوعی. بسیاری از مهندسانی که فناوری‌هایی را می‌سازند که در زندگی به آن‌ها متکی هستیم آدم‌هایی با حسن نیت هستند. اما آن‌ها همانند متخصصان امور مالی تمایل دارند که چشم‌انداز خود را محدود کنند و اغلب حواس‌شان نیست که ببینند دیگران شاید اشتراکی با طرز تفکر آن‌ها ندارند. ژان انگلیش - لوک که مردم‌شناس است و حوزه مطالعاتی‌اش دره سیلیکون است، می‌گوید: «در جامعه تولیدکنندگان محصولات فناورانه، بسیاری از فرایندهای طراحی و پیش‌ساخت و تولید و نگهداری، فناوری در مقام الگو عمل می‌کند و به تدریج همه مسائل از چشم خود فناوری نگرسته می‌شود و تعریف می‌شود.»

وقتی که اعضای کار گروه مهندسی اینترنت از روش اجتماع همه کردن استفاده می‌کنند، یک چشم‌انداز متمایز را منعکس می‌کنند و به آن قوام می‌بخشند؛ چشم‌اندازی که به آن‌ها می‌گوید باید تلاش کنند اینترنت مساوات‌طلبانه و فراگیر باقی بماند. این اسطوره خلق آن‌هاست. اما در عین حال، آن‌ها این پیام را نیز ارسال می‌کنند که تماس انسانی و سابقه انسانی عمیقاً واجد اهمیت است، حتی در دنیای رایانش. همه کردن آن‌ها را قادر می‌سازد



اعضای کارگروه مهندسی اینترنت برای رسیدن به اجتماعی از نظر کلی و اشتراکی یک مناسب متمایز به وجود آوردند که خودشان به آن می‌گفتند همه کردن. وقتی که لازم بود تصمیمی اساسی بگیرند، گروه از هر کسی می‌خواست که با گفتن «نه» یا «بله» صدایی همچون همه از خود دریاورد و بعد این صداها روی هم جمع می‌شد و نگاه می‌کردند تا ببینند کدام یک از این صداها بلندتر است

دفترها جهان را رهگیری می‌کنیم» و این فعالیت‌ها برای رهگیری است خیلی کم از سوی شرکای کسب و کارها مثل فعالان حوزه مالی درک می‌شود، مخصوصاً در دنیای دیجیتال.

مهندسانی که اینترنت را خلق کردند همیشه دریافته‌اند که افراد و مناسب و آیین‌ها و تشریفات آن‌ها اهمیت دارند. اینترنت از همان وقت که در سال ۱۹۸۶ بنیان گذاشته شد دارای یک کارگروه مهندسی اینترنت بود که برای مردم فضایی را ایجاد می‌کرد تا با هم ملاقات کنند و معماری وب را به‌طور اشتراکی طراحی کنند. اعضای این

کارگروه می‌خواستند تصمیمات درباره طراحی را با استفاده از «اجماع نظر کلی» می‌گرفتند چرا که اعتقاد داشتند اینترنت باید یک جامعه مساوات‌طلب باشد که در آن هر کسی بتواند مشارکت داشته باشد، جامعه‌ای که در آن قهرمان زن یا مرد نباشد. یکی از مواد اساسی این کارگروه چنین بود: «ما شاهان رؤسای جمهور و شخصیت‌های سیاسی را نمی‌پذیریم. ما اعتقاد داریم به اجتماع نظر کلی.»

اعضای کارگروه مهندسی اینترنت برای رسیدن به اجتماعی از نظر کلی و اشتراکی یک مناسب متمایز به وجود آوردند که خودشان به آن می‌گفتند همه کردن. وقتی که لازم بود تصمیمی اساسی بگیرند، گروه از هر کسی می‌خواست که با گفتن «نه» یا «بله» صدایی همچون همه از خود دریاورد و بعد این صداها روی هم جمع می‌شد و نگاه می‌کردند تا ببینند کدام یک از این صداها بلندتر است. مهندسان دریافته بودند که این روش تصمیم‌گیری کمتر از رأی‌گیری تفرقه‌انگیزانه است.

برخی از بزرگ‌ترین تصمیمات درباره اینکه چگونه اینترنت کار کند با استفاده از همین مناسب و آیین گرفته شد. در مارس سال ۲۰۱۸، در یکی از اتاق‌های هتل هیلتون متروپل در لندن، نمایندگان شرکت‌های گوگل و اینتل و آمازون و کوالکام و سایر شرکت‌ها جمع شدند تا یک جلسه کارگروه مهندسی اینترنت را برگزار کنند. آن‌ها درباره موضوع حساسی بحث می‌کردند، درباره پیش‌نویس یکی از پروتکل‌های فنی اینترنت. برای هر کسی که خارج از آن اتاق بود، این بحث مثل زبان یا جوج بود که اصلاً نمی‌شود از آن سر درآورد ولی این پروتکل بسیار مهم بود. معیارهایی که آنجا ارایه می‌شد کار را برای هکرها می‌خواستند حمله کنند به زیرساخت‌هایی مثل شبکه سراسری برق یا نظام‌های بهداشتی یا گروه‌های خرده‌فروشی سخت می‌کرد. در آن زمان، این دغدغه خیلی زیاد بود و حدود یک سال قبل از آن، هکرها ظاهراً از روسیه به شبکه برق اوکراین حمله کردند بودند و برق اوکراین را از کار انداخته بودند. این پروتکل به‌طور دیداری به کاربران اینترنت اعلام می‌کرد که آیا ابزارهای ضدهک را در دستگاه خود نصب کرده‌اند یا نه.

مهندسان در آن اتاق به مدت یک ساعت درباره پروتکل بحث می‌کردند.

قدرت ایده خود را به‌طور جمعی به نمایش بگذارند. این کار همچنین به آن‌ها کمک می‌کند که تغییرهای جاری عقاید را در دست‌ها و گروه‌های خود رهگیری کنند و با خوانش طیفی از پیام‌های ارسال‌شده تصمیم بگیرند.

همه‌چیز کردن صرفاً نشستن در یک جا به‌شکل آن تصویری که از فناوری داریم نیست بلکه حقیقت اساسی را برجسته می‌کند درباره اینکه انسان‌ها چطور جهان کار را در دفترهای کار، در فضای آنلاین و در هر جای دیگر رهگیری می‌کنند: حتی اگر فکر کنیم که ما مخلوقاتی منطقی و عقلانی

هستیم، در گروه‌های اجتماعی با جذب طیف وسیعی از پیام‌هایی که می‌گیریم تصمیم‌گیری می‌کنیم. و شاید بهترین راه برای درک این وضعیت این باشد که ایده مشهور مردم‌شناسی را پیدا کنیم که در شرکت زیراکس در اواخر قرن بیستم برای کارکنان شرکت پیاده کرد؛ همان ایده‌ای که توسط بوئنزا نیز به‌شکل دیگری در دره سیلیکون به کار گرفته شد: «معنابخشی».

معنابخشی

یکی از اولین متفکرانی که مفهوم ایجاد معنی را ارائه کرد مردی به‌نام جان سیلی براون بود. جان سیلی براون، آن‌طور که بیشتر شناخته شده، کسی نبود که انسان‌شناسی آموخته باشد. او در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی ریاضیات و فیزیک خواند و مدرک دکتری خود را در علوم رایانه‌ای در سال ۱۹۷۰ گرفت، درست همان زمان که فکر اینترنت داشت ظهور می‌کرد. او سپس در دانشگاه کالیفرنیا شروع کرد به تدریس علوم رایانه‌ای پیشرفته، با علاقه خاصی به هوش مصنوعی. حوالی همین زمان، بعد از جلسه‌ای که با برخی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان داشت، مشتاقی سؤال پرسیدن در این باره شد که چطور الگوهای اجتماعی روی پیشرفت ابزارهای دیجیتالی نیز تأثیر می‌گذارند.

او درخواست کرد که یک پژوهش را در مرکز تحقیقات شرکت زیراکس در منطقه پالو آلتو انجام دهد، مرکزی که بازوی تحقیقاتی این شرکت کانکتیویتی بود که در سال ۱۹۶۹ در دره سیلیکون تأسیس شده بود. زیراکس به بهبود دستگاه‌های فتوکپی شهره بود اما محصولات را نیز در بسیاری از حوزه‌های دیگر فناوری تولید می‌کرد. نویسنده کتاب «کورمال کورمال دنبال آینده گشتن» که درباره تاریخ شرکت «زیراکس» است، می‌گوید: «این شرکت اولین رایانه‌ای را ساخت که تا آن زمان برای دریافت پیام‌های انسانی طراحی شده بود... اولین مانیتور گرافیک‌گرا را ساخت و اولین ابزار «ماوس» را درست کرد که کار کردن با آن توسط یک بچه ساده باشد و اولین برنامه پردازش کلمات را ساخت که کار کردن با آن توسط کاربران غیرمتخصص ساده باشد و همچنین اولین شبکه ارتباطی محلی را ساخت... و نیز اولین پرینتر لیزری را درست کرد.»



استیو جابز، هم‌بنیان‌گذار شرکت اپل، در سال ۱۹۷۹ از مرکز تحقیقات زیراکس بازدید کرد و تلاش گروه را برای ساختن یک رایانه شخصی دید و سپس چیزی مشابه را در اپل توسعه داد و از تمام شیوه‌های اساسی محققان آن مرکز استفاده کرد. دیگر ایده‌های مرکز تحقیقات زیراکس در اپل و سایر شرکت‌های دره سیلیکون انعکاس یافت. اما مدیران خود زیراکس از ایده‌های درخشان این مرکز تحقیقات آن‌طور که اپل برای ساخت ابزارهایش استفاده کرد بهره نرفتند

جان سیلی براون در طی مدتی که برای فعالیت در مرکز تحقیقات زیراکس درخواست می‌کرد، با جک گلدمن نیز دیدار کرد. گلدمن مدیر دانشمندان شاغل در آن مرکز تحقیقات بود. این دو نفر درباره شبکه تحقیق و توسعه زیراکس بحث می‌کردند و اینکه پیشگام در اولین تجربه‌های کار را هوش مصنوعی است. سپس براون به میز گلدمن اشاره کرد. او پرسید: «جک، چرا دو تا تلفن؟» روی میز هم یک تلفن «ساده» بود و هم یک تلفن جدیدتر که مدل پیچیده‌تری داشت. گلدمن گفت: «یا خدا، چه کسی می‌تواند از این تلفن استفاده کند؟» اشاره

کرد به تلفن نو و گفت: «من از این‌ها روی میز دارم چون هر کسی باید یکی داشته باشد ولی وقتی واقعاً مشغول کار هستم، از آن تلفن معمولی استفاده می‌کنم.» سیلی براون می‌گوید که این دقیقاً همان چیزی است که دانشمندان در زیراکس باید روی آن تحقیق کنند: انسان‌ها چطور از فناوری‌های خیره‌کننده‌ای که شرکت‌های دره سیلیکون به ساختن‌شان ادامه می‌دهند استفاده می‌کنند (یا نمی‌کنند). براون با شروع مطالعه درباره علوم رایانه‌ای «سخت»، دریافت که باید از زاویه علوم اجتماعی به مسائل «نرم» این حوزه نگاه کند، یا به زبان اسکات هارتلی که گفته‌های مشهوری در دره سیلیکون دارد — در حوزه علوم اجتماعی، محققان قضایا را همان‌قدر که مربوط به رایانه در نظر می‌گیرند، مبهم و رازآمیز و «فازی» نیز فهم کنند.

براون به مرکز تحقیقات زیراکس پیوست و نظریات جدیدی به حوزه کار و نیروی کار وارد کرد. با اینکه این مرکز تحقیقات از اساس تحت تسلط دانشمندان بود، در زمانی که براون وارد شد، جمعی از انسان‌شناسان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز در آنجا بودند. یکی از این انسان‌شناسان مردی بود به‌نام جولیان آر، کسی که روی «قبیله» تیم تعمیرات فنی در شرکت زیراکس کار می‌کرد. ماشین‌های کپی در اواخر قرن بیستم در تمام دفترهای کاری فراگیر شده بودند. کار ممکن بود متوقف شود اگر یکی از این ماشین‌ها از کار می‌افتاد. شرکت زیراکس تعداد خیلی زیادی از این افراد را استخدام کرده بود فقط برای اینکه بین دفترهای کاری رفت و آمد کنند و خدمات بدهند و ماشین‌ها را تعمیر کنند. این متخصصان به‌طور معمول به چشم نمی‌آمدند، بخشی به این خاطر که مدیران فرض می‌گرفتند می‌دانند چه کارهایی دارند می‌کنند. اما آر و براون شک کردند به اینکه نکنند این مسئله مهمی باشد و اینکه متخصصان همیشه، آن‌طور که مدیران‌شان به آن‌ها آموزش داده‌اند، فکر و عمل نمی‌کنند.

براون زمانی که کارش را در زیراکس شروع کرده بود به یک تعمیرکار به‌نام «آقای عیب‌یاب» برخورد کرده بود و توجهش به این جلب شده بود که او می‌گفت: «خب، آقای دکتر، فرض کن که این دستگاه فتوکپی از تصویری که می‌خواهیم با کیفیت مطلوب کپی نمی‌گیرد. شما چطور عیب‌یابی آن را انجام می‌دهید؟»

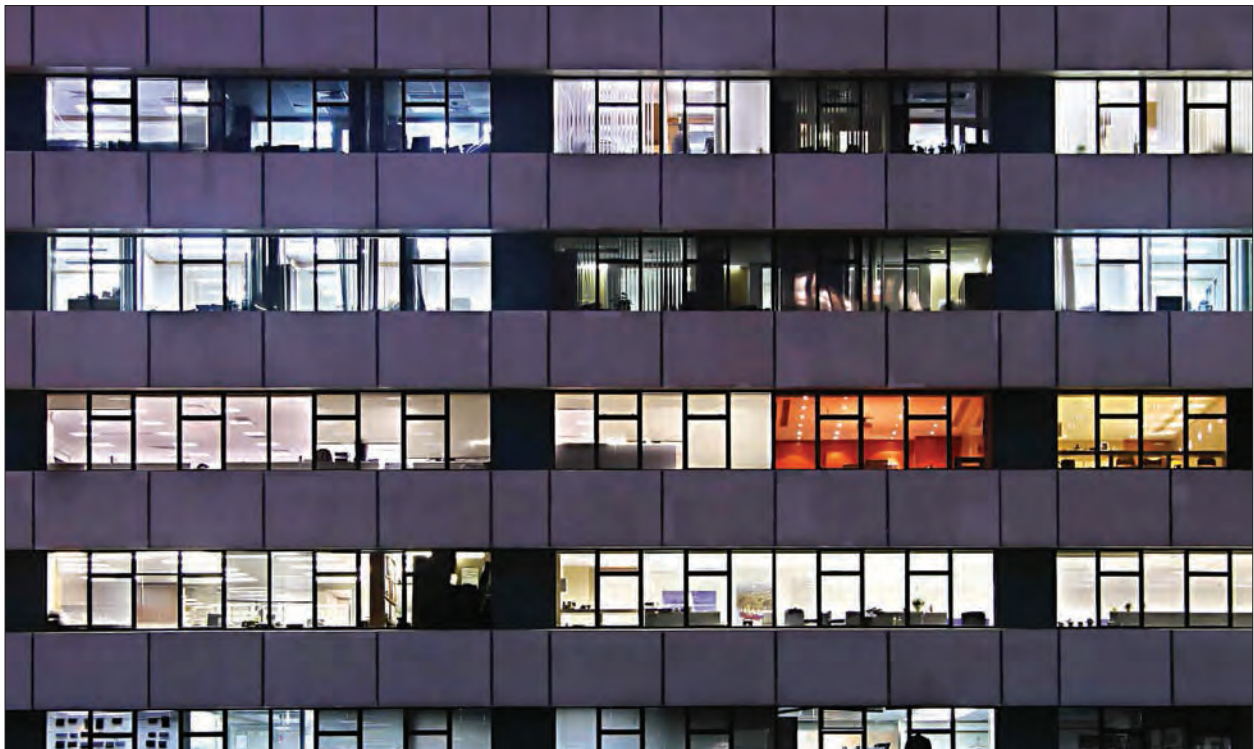
افرادی که روی آن‌ها مطالعه می‌کرد مواجه بودند. او بعدها در گزارشش نوشت: «من تمایل داشتم به مسائلی توجه نشان بدهم که کسانی که بیرون بودند به آن‌ها توجه نمی‌کردند. او باید این ورزش ذهنی را انجام می‌داد که چیزهایی را که «بیگانه» به نظر می‌رسیدند به پدیده‌های «آشنا» تبدیل کند. بنابراین مثل خیلی از انسان‌شناسان قبل از خود، تلاش کرد مناسک و نمادها و الگوهای فضایی را در گروه تعمیرکاران که معمولاً در زندگی روزمره خود به کار می‌بردند، مشاهده کند.»

اُر خیلی زود دریافت که بسیاری از مهم‌ترین تعاملات در موقع شام اتفاق می‌افتد. او در یکی از یادداشت‌های خود از مشاهده‌اش نوشته است: «من رانندگی می‌کردم تا به قرار صبحانه‌ای برسیم که اعضای تیم خدمات پس از فروش به مشتریان در یک رستوران زنجیره‌ای در شهر کوچکی در بخش شرقی منطقه گذاشته بودند. آلیس مشکلی داشت: ماشین مشکلی را پیدا کرده بود و گزارش می‌داد اما او شک داشت که مشکل چیز دیگری باشد... بنابراین ما برای ناهار به رستورانی رفتیم که خیلی از همکاران آلیس آن‌جا غذا می‌خوردند و او دنبال فرد بود... فرد با توجه به توضیحی که آلیس از مشکل دستگاه داد، به او گفت که باید یک قطعه دیگر را عوض کند.» گروه تعمیرکاران هنگام نوشیدن قهوه شام‌شان، مشکل جمعی خود را حل می‌کردند و از بدنه‌ای غنی از روایت‌های مشترک درباره ماشین‌های زیراکس کمک می‌گرفتند و تقریباً هر بخش دیگری از زندگی‌شان نیز به همین کار گروهی مربوط می‌شد. با شایعاتی که ردوبدل می‌کردند دانش گروه را ارتقا می‌دادند و نگاه جمعی گروه را شکل می‌دادند، مثل

براون فهمید که یک جواب «رسمی» در دستورالعمل دفتر کار شرکت برای آن وجود دارد: «از متخصص انتظار می‌رود که ۱۰۰۰ برگه کپی بگیرد، آن‌ها را به ترتیب کیفیت مرتب کند و چند تصویری را که بدترین کیفیت را دارد انتخاب کند و برای روشن‌شدن عیب دستگاه آن‌ها را باهم مقایسه کند.» این روش برای یک مهندس معقول به نظر می‌رسد.

اما آقای عیب‌یاب به براون گفت: «کاری که من می‌کنم این است: می‌روم سراغ سطل زباله کنار دستگاه کپی و آن را چپه می‌کنم و کاغذهای کپی‌شده را می‌ریزم روی زمین. سطل زباله یک غربال است چون افراد کپی‌های خوب را پیش خودشان نگه می‌دارند و کپی‌های بد را داخل سطل می‌اندازند. بنابراین فقط برو سراغ سطل کاغذهای باطله... و با مرور کردن تمام کپی‌های بد، تحلیل کن که چطور به هم ربط پیدا می‌کنند و عیب دستگاه کجاست.» به عبارت کوتاه، مهندسان پروتکل‌ها را کنار می‌گذاشتند و از راه‌حلی که کار می‌کرد و عملی بود بهره می‌گرفتند. اما براون نتیجه می‌گیرد که آن راه‌حل نامرئی بود و خارج از عینک مدل تشخیصی شرکت جا می‌گرفت.

این شیوه‌های متباین چه وجه تشابهی باهم دارند؟ اُر تلاش می‌کرد که آن را پیدا کند. او ابتدا در یک هنرستان فنی ثبت‌نام کرد. سپس سایه‌به‌سایه گروه تعمیر را از خلال تماس‌های تلفنی و استراحت‌ها و ناهار خوردن‌ها و خیلی از زمان‌هایی که افراد کاری برای انجام‌دادن نداشتند دنبال کرد. اُر تلاش کرد که با حفظ احترام افراد وارد گروه تعمیرکاران بشود و آن‌ها هم از او استقبال کردند. اما این تله‌ای را درست کرد: او گاهی با همان نقاط کوری مواجه می‌شد که



وقتی که اعضای کارگروه مهندسی اینترنت از روش اجتماع همهمه کردن استفاده می‌کنند، یک چشم‌انداز متمایز را منعکس می‌کنند و به آن قوام می‌بخشند؛ چشم‌اندازی که به آن‌ها می‌گوید باید تلاش کنند اینترنت مساوات‌طلبانه و فراگیر باقی بماند. این اسطوره خلق آن‌هاست

همه‌همه کردن کارگروه مهندسان اینترنت.

این دانش اهمیت داشت. همان‌طور که لوسی ساچمن، یک انسان‌شناس دیگر در مرکز تحقیقات زیراکس خاطر نشان می‌کند، پروتکل‌ها و دستورالعمل‌های شرکت فرض می‌گرفت که کار متخصصان این بود که ماشین‌هایی را که تشخیص داده شده بود خرابند به شکل یکسان تعمیر کنند. اما این فرض اشتباه بود: حتی اگر ماشین‌هایی که از کارخانه زیراکس بیرون می‌آمدند عیناً شبیه به یکدیگر بودند، با گذشت زمان ماشین‌ها با مسائلی مواجه می‌شدند که به شکل تاریخی انسان‌ها ساخته بودند. آنچه مهندسان سرشام به اشتراک می‌گذاشتند همین تاریخ و سابقه بود. اُر می‌گوید: «عیب‌یابی یک فرایند روایی است.»

بی‌توجهی خود شرکت

دانشمندان مرکز تحقیقات زیراکس سرانجام به حرف انسان‌شناس‌ها گوش دادند – البته تا حدی. بعد از اینکه اُر گزارش خود را از متخصصان تعمیرات منتشر کرد، شرکت سامانه‌هایی را ارائه کرد تا افراد تعمیرکار بتوانند راحت‌تر در این حوزه با هم حرف بزنند و دانش خود را با هم به اشتراک بگذارند – حتی در زمان‌هایی خارج از وقت شام. یک سامانه رادیویی دوطرفه اجازه می‌داد که دو متخصص فنی در دو منطقه متفاوت بتوانند درباره تجربه یکدیگر با هم تماس بگیرند. شرکت زیراکس بعدتر به این سامانه‌های رادیویی پتلفرم پیام‌گیری را ضمیمه کرد که از طریق اینترنت کار می‌کرد و متخصصان تعمیر دستگاه‌ها می‌توانستند توصیه‌های خود را به اشتراک بگذارند. براون به این سامانه الحاقی در نقش «مدل‌های اولیه پتلفرم‌های رسانه‌های اجتماعی» نگاه می‌کرد.

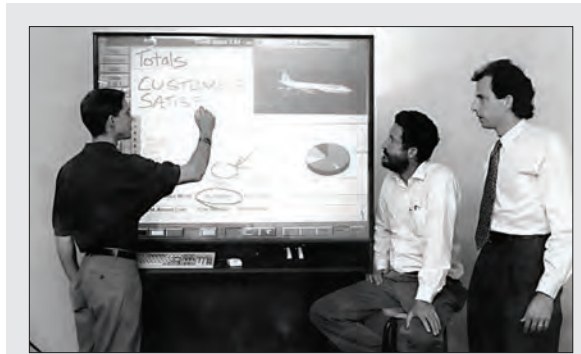
سایر کارآفرینان دره سیلیکون بیش‌ازپیش جذب کاری شدند که مرکز تحقیقات زیراکس می‌کرد و تلاش کردند که ایده‌های آن را به کار بگیرند. استیو جابز، هم‌بنیان‌گذار شرکت اپل، در سال ۱۹۷۹ از مرکز تحقیقات زیراکس بازدید کرد و تلاش گروه را برای ساختن یک رایانه شخصی دید و سپس چیزی مشابه را در اپل توسعه داد و از تمام شیوه‌های اساسی محققان آن مرکز استفاده کرد. دیگر ایده‌های مرکز تحقیقات زیراکس در اپل و سایر شرکت‌های دره سیلیکون انعکاس یافت. اما مدیران خود زیراکس از ایده‌های درخشان این مرکز تحقیقات آن‌طور که اپل برای ساخت ابزارهایش استفاده کرد بهره نرفتند و نتیجه این شد که در خلال چند دهه ستاره اقبال شرکت زیراکس کم‌فروغ شد. این اتفاق تاحدی به این علت افتاد که فرهنگ شرکت زیراکس محافظه‌کار بود و سرعت کمی داشت و همچنین به این دلیل بود که مرکز تحقیقات زیراکس در ساحل غربی آمریکا ساخته شده بود، حال آنکه دفتر مرکزی شرکت و مرکز تولیدی آن در طرف دیگر کشور بود. ایده‌های خوب معمولاً مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند و این بی‌توجهی باعث یأس و ناامیدی در کارکنان مرکز تحقیقات می‌شد.

هنوز با اینکه سال‌ها از کار مرکز تحقیقات زیراکس گذشته، ایده‌های این مرکز تأثیر زیادی روی علوم اجتماعی و دره سیلیکون داشت. کار آن‌ها کمک می‌کرد که جنبش پیشرفت تجربه کاربری گسترش یابد و شرکت‌هایی مثل مایکروسافت و اینتل گروه‌های تحقیقاتی مشابهی را تشکیل دهند. فکر آن‌ها درباره «معنابخشی» در جهان کالاهای مصرفی توسعه پیدا کرد و از آن‌جا به جایی نفوذ کرد که انتظارش نمی‌رفت: وال‌استریت.



زیراکس اولین رایانه‌ای را ساخت که تا آن زمان برای دریافت پیام‌های انسانی طراحی شده بود... اولین مانیتور گرافیک‌گرا را ساخت و اولین ابزار «ماوس» را درست کرد که کارکردن با آن توسط یک بچه ساده باشد و اولین برنامه پردازش کلمات را ساخت که کارکردن با آن توسط کاربران غیرمتخصص ساده باشد و همچنین اولین شبکه ارتباطی محلی را ساخت... و نیز اولین پرینتر لیزری را درست کرد

و افرادی که کار به آن‌ها برون‌سپاری شده بود به شدت بالا گرفته بود. نقطه اوج ماجرا وقتی اتفاق افتاد که این دو با هم درگیر شدند: یک کارمند مرد کانادایی که محصولات را تست می‌کرد یک کارمند زن هندی را با دستگاه اشعه ایکس آزار داده بود و کارمند هندی نیز قهوه داغ را روی صورت او پاشیده بود. به این علت که اقدام آن زن در محیط کار یک کار ناشایست بود، بلافاصله از شرکت اخراج شد. بحث درباره منصفانه بودن آن تنبیه در شرکت بالا گرفت و افراد به دو دسته موافق و مخالف تقسیم شدند... و در همان زمان، بازرسان



تقریباً تمام برنامه‌نویسانی که برای بانک کار می‌کردند، چه کسانی که در هند بودند و چه کسانی که در کیف یا تورنتو بودند، آموزش دیده بودند تا کار خود را در یک مسیر یک‌جهته دنبال کنند و روندهای منطقی را پیش بگیرند، بدون اینکه نگاهی چندبعدی به ماجرا داشته باشند. طبیعت دودویی نرم‌افزارهایی که آن‌ها توسعه می‌دادند نیز به معنی این بود که آن‌ها ذهنیت «من درست می‌گویم، تو غلط می‌گویی» داشته باشند

دریافتند که برخی خشونت‌های جدی عملیاتی و ایمنی در بخش زیرساخت‌ها و فرایندهای فناوری اطلاعات رواج دارد.»

برخی از کارفرمایان این مسائل را به درگیری‌های بین‌نژادی ربط دادند. اما انسورث به جای دیگری شک داشت و آن را یک مشکل پنهان‌تر می‌دید. تقریباً تمام برنامه‌نویسانی که برای بانک کار می‌کردند، چه کسانی که در هند بودند و چه کسانی که در کیف یا تورنتو بودند، آموزش دیده بودند تا کار خود را در یک مسیر یک‌جهته دنبال کنند و روندهای منطقی را پیش بگیرند، بدون اینکه نگاهی چندبعدی به ماجرا داشته باشند. طبیعت دودویی نرم‌افزارهایی که آن‌ها توسعه می‌دادند نیز به معنی این بود که آن‌ها ذهنیت «من درست می‌گویم، تو غلط می‌گویی» داشته باشند. با اینکه برنامه‌نویس‌ها می‌توانستند الگوریتم‌هایی را طراحی کنند که مسائل خاصی را حل می‌کرد، در اینکه کل یک تصویر را ببینند یا با هم همکاری کنند تا وضعیت تغییر کند مشکل داشتند. انسورث مشاهده کرد: «کدنویس‌ها تحقیقات خود را به شکل فلوجارت‌ها و طراحی‌های معماری می‌دیدند. آن‌ها نسخه ۱،۰ مسئله را می‌نوشتند و ارائه می‌کردند و بعد براساس جامعه‌ای که نرم‌افزار در آن کار می‌کرد، آن را توسعه می‌دادند و مشکلاتش را حل می‌کردند و نسخه‌های بعدی را عرضه می‌کردند.» اما همین کار را برای حل مسائل خودشان نمی‌توانستند انجام بدهند.

ماجرا این‌جا بود که کدنویس‌های شرکت کنار هم کار نمی‌کردند و از دفاتر کاری مختلف یا از منازل خود دور کاری می‌کردند و آن اجتماعی را که برای کار کردن در شرکت‌ها و همکاری و هم‌نظری داشتند نمی‌توانستند به دست بیاورند. نتیجه این می‌شد که مدام با یک منطق صفر و یکی با هم برخورد می‌کردند و در خیلی از موارد با یکدیگر برخوردهایی داشتند که خالی از روحیه تعاون و همکاری و هم‌نظری بود. کدنویس‌ها اغلب این‌طور به نظر می‌رسیدند که نمی‌توانند فاصله بین برنامه اولیه و پیامدهای دنیای واقعی را پر کنند. هرچند که در کار خود به خوبی از عهده این کار برمی‌آمدند اما در دنیای واقعی و در زمان همکاری خود در این کار ناتوان بودند. این مسائل تا حد زیادی به این ربط پیدا می‌کرد که آن‌ها در کنار هم نبودند و جدا از یکدیگر کار می‌کردند. ■

یک دانشمند علوم اجتماعی به نام پاتریشیا انسورث یکی از اولین کسانی بود که از معنابخشی در کسب‌وکارهای مالی استفاده کرد. او در دهه ۱۹۸۰ کار خود را شروع کرد و تصمیم گرفت که از علوم اجتماعی برای توضیح مسائل و اثرات فناوری اطلاعات در امور مالی بهره گیرد. تحقیق او خیلی زود نشان داد که مسائل همان‌قدر که فنی هستند، اجتماعی و فرهنگی هم هستند. او در یکی از اولین پروژه‌هایش دریافت که برنامه‌نویس‌های آمریکایی کاملاً گیج شده بودند از اینکه بفهمند چرا نرم‌افزارهایی که می‌نویسند و آن‌ها سعی در اصلاحش دارند همچنان بد

کار می‌کند. انسورث در اوایل دهه ۱۹۹۰ به خدمات سرمایه‌گذاری مودی پیوست و سرانجام مدیر کنترل تضمین سامانه‌های فناوری اطلاعاتی این شرکت شد. ظاهر شغل او این‌طور می‌نمود که یک شغل فنی است حال آنکه نقش اساسی او این بود که دسته‌های مختلف افراد را با هم نزدیک کند: کدنویسان نرم‌افزار، متخصصان زیرساخت فناوری اطلاعات، تحلیل‌گران، فروشندگان و مشتریان خارج از شرکت. سپس او یک بدنه مشورتی را درست کرد تا درباره مدیریت پروژه، تحلیل ریسک، تضمین کیفیت و سایر مسائل کسب‌وکار مشاوره بدهد و آگاهی فرهنگی را با مهندسی ترکیب کند.

انسورث در سال ۲۰۰۵ یک پیام فوری از مدیر یک بانک سرمایه‌گذاری دریافت کرد. آن مدیر می‌گفت: «ما نیاز به مشاوره داریم تا کمک کنی برخی از پروژه‌ها را به ریل بازگردانیم.» انسورث از چنین شیوه‌ای استفاده کرد: بیش از یک دهه از تکنیک‌هایی استفاده کرد که امثال او و سیلی براون از آن‌ها بهره گرفته بودند تا تحقیق کند که امور مالی و فناوری چه فصل مشترکی با انسان‌ها دارند.

پروژه آن بانک سرمایه‌گذاری پروژه معمولی‌ای بود. این بانک مثل خیلی از رقبایش برای حرکت به سوی عملیات آنلاین شتاب گرفته بود. اما تا سال ۲۰۰۵ با بحران مواجه شده بود. قبل از سال ۲۰۰۰ بیشتر پلتفرم‌های فناوری اطلاعات تجاری خود را در هند برون‌سپاری کرده بود چون استخدام کارشناس فناوری اطلاعات در آن‌جا ارزان‌تر از آمریکا بود. اما در عین اینکه کدنویسان هندی و تست‌کنندگان نرم‌افزارهایی که آنان می‌نویسند در دست‌وپنجه نرم کردن با محصولات سنتی سرمایه‌گذاری مهارت داشتند، در مواجهه با کسب‌وکارهای جدید که بانک‌ها درست می‌کردند مشکل داشتند چراکه برنامه‌نویس‌های هندی روش‌های مهندسی رسمی و بوروکراتیکی داشتند. بنابراین بانک شروع کرد به استفاده از دیگر فراهم‌کنندگان نرم‌افزار در اوکراین و کانادا که سبک منعطف‌تری داشتند و از همکاری متخصصان خلاق ریاضیات بهره می‌گرفتند. اما این کار مشکل را بدتر کرد: پروژه‌ها به زمان تحویل نرسیدند و کارها به مشکل برخوردند و خسارت‌های زیادی به بار آمد.

انسورث بعدها نوشت: «در دفتر کار نیویورک، تنش‌ها بین کارکنان شرکت



سعادت‌مندی جامعه با مطالعه

آیا کتاب در سبب خانوار ایرانی موجود است؟

پروانه شفاعی

خبرنگار

عرصه دانش امروز در حوزه کتاب، در حوزه ابزار دیداری، شنیداری و فضای مجازی گسترش پیدا کرده است. اما آنچه می‌تواند برای یک ملت به عنوان یک ذخیره و یک پشتوانه محفوظ بماند آن چیزی است که در کتاب نوشته و برای بشریت به عنوان یک سرمایه ارزشمند و ماندگار تلقی می‌شود. همه بر این واقف هستیم که امروز فرهنگ و یا به عبارتی دیپلماسی فرهنگی می‌تواند کارآمدتر از دیپلماسی سیاسی عمل کند. زیرا حوزه فرهنگ و حوزه نخبه‌پروری بر مدار گفت و گو و گسترش اندیشه بشری است. این ارزش‌ها باید توسط ما به آیندگان انتقال پیدا کند. در جامعه اخلاقی، فرهنگی و ارزشی ما متأسفانه می‌بینیم که سبب مصرف کلای خانواده فاقد کتاب است. بسیار اندک هستند خانواده‌هایی که کتاب را مورد توجه قرار می‌دهند. برای اینکه کتابخوانی را در جامعه پیروانیم راه‌های زیادی مطرح شده است. از جمله اینکه هزینه‌ها باید کاهش پیدا کند. قیمت کتاب باید ارزان شود و کتاب باید در دسترس عموم قرار بگیرد. اما آنچه می‌تواند این فرهنگ و دانستن، علم و دانش و خواندن را در جامعه نهادینه کند این است که خانواده یعنی پدر و مادر این رویه را در فرزندانشان پیروانند و به او منتقل کنند. البته در کنار این موضوع مدرسه هم نقش بسیار مهمی می‌تواند ایفا کند.



بعد از هفت قدم بلند
نویسنده: راضیه مهدی‌زاده
انتشارات: هیلا

اقتصاد خوب برای دوران سخت
بررسی راهکارهای اقتصادی در جهان
نویسنده: آبهیجیت بنرجی
مترجم: صبا نوروزی
انتشارات: کتاب پارسه



مجموعه داستان «بعد از هفت قدم بلند» شامل ده داستان کوتاه تأثیرگذار است که تا پایان خواننده را با خود همراه می‌کند. تنوع شخصیت‌ها و سرنوشت جالب و تأمل برانگیز آن‌ها از ویژگی‌های این مجموعه داستان است. در این مجموعه داستان، با مادری مواجه می‌شویم در شهر اصفهان که تبدیل به زاینده‌رود می‌شود. با دختر دوچرخه‌سوار ایرانی‌ای که بالای کوه فوجی پیدایش می‌کنند، با دختری که در منهن زندگی می‌کند روزها را می‌شمرد تا به ایران مهاجرت کند و مربی باله شود، با پسری اهل بوشهر که سفری را آغاز می‌کند و به قبری در آلمان می‌رسد، با استاد دانشگاهی در سیاتل که با الکسا و کورتانا و گوگل و سیری معاشرت و زندگی می‌کند. و در داستان آخر همه این شخصیت‌ها در مقابل نویسنده کتاب قرار می‌گیرند. عناوین این مجموعه داستان «هجدهم مهرماه» (رتبه اول جشنواره محیط زیستی- ادبی مادران زمین- اصفهان در سال ۱۳۹۷)، «سفید» (زندگی جای دیگری است) (رتبه دوم جایزه ادبی صادق هدایت در سال ۱۳۹۸)، «تاقی در زوربخ»، «کورتانا می‌چرخد»، «سومین قطره خون بعد از هفت قدم بلند» (برگزیده مرحله نهایی جایزه ادبی صادق هدایت در سال ۱۳۹۷)، «سومین قطره خون» (ساز شکسته، قلب شکسته خریداریم) و «چسب زخم» است.

تنوع شخصیت و سرنوشت تأمل برانگیز دو ویژگی مهم داستان‌های کوتاه کتاب «بعد از هفت قدم بلند» محسوب می‌شوند که تا پایان خواننده را با خود همراه می‌کنند.

راضیه مهدی‌زاده دارای مدرک کارشناسی فلسفه از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد مطالعات سینمایی از دانشگاه هنر تهران است. او ساکن شهر نیویورک است و دوره‌های نوشتن خلاقانه و آموزش‌های هنری را پشت سر گذاشته است. مهدی‌زاده پیش از این کتاب، مجموعه داستان «مخوره» و رمان «یک کیلو ماه» را در کارنامه دارد. مجموعه داستان قبلی او یعنی «قم رو بیشتر دوست داری یا نیویورک» منتخب جایزه ادبی جلال آل احمد شده است. در بخشی از داستان «زندگی جای دیگری است» می‌خوانیم: «اوایل برایم غریب بود پیدا کردنش. قیافه بیست سال آینده خودم را در عکس‌ها می‌بینم و درست نمی‌دانم در برابر خنده‌ها و لبخندهایش چه واکنشی باید نشان بدهم. آن آدمی که در عکس‌ها می‌بینم با آدم خواب‌هایم خیلی تفاوت دارد.»

سر درآوردن از این امر که چگونه باید با مشکلات بحرانی اقتصاد امروز دست و پنجه نرم کنیم شاید یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های زمان ما باشد. چالشی حتی بزرگ‌تر از سفرهای فضایی یا حتی موفقیت انقلابی دیگری در علوم پزشکی. آنچه امروز در معرض خطر است ایده کلی از آن سبک زندگی است که به عنوان زندگی خوب می‌شناسیم و این مسئله‌ای است که در کتاب «اقتصاد خوب برای دوران سخت» از آبهیجیت بنرجی مورد بررسی قرار گرفته است. مهاجرت و نابرابری‌ها، جهانی شدن و اختلالات تکنولوژیک، رشد کاهش یافته و تغییر شدت یافته‌ی اقلیم جهانی، منبع نگرانی‌های بزرگی در سراسر دنیا از دلی نو تا داکا و از پاریس تا واشنگتن است. منابعی که این چالش‌ها را زیر ذره‌بین می‌برند در دسترس اند اما آنچه فقدانش به شدت محسوس است ایده‌هایی است که به وسیله آن بتوان از اختلافات و عدم اعتمادهایی که بین افراد برای تصمیم‌گیری وجود دارد، عبور کرد. اگر در این زمینه موفق شویم تاریخ همواره از عصر ما با قراردانی و سیاسی یاد خواهد کرد اما اگر شکست بخوریم خسارات احتمالی غیر قابل محاسبه خواهد بود. در این کتاب آبهیجیت بنرجی اقتصاددان معروف موسسه فناوری ماساچوست به همراه استر دوفلو این چالش را مورد بررسی قرار داده و با تحقیقات گسترده‌ی خود در زمینه اقتصاد آن را با وضوح و شکوه تمام توضیح داده‌اند. این کتاب اثری است اصیل، تحریک آمیز و ضروری برای مداخله‌ی هوشمندانه در جامعه‌ای که بر اساس احترام و محبت ساخته شده است. دستاوردی خارق‌العاده که به ما کمک می‌کند تا دنیایی را که در شرایط خاصی متعادل است، بهتر فهمیده و قدرانش باشیم. بحث‌هایی مثل نقش بیمه‌ها، بازار کار و دستمزدها و نیز مهاجرت از روستاها به شهرها و از کشوری به کشور دیگر و نیز خرده‌فروشی، عمده‌فروشی، تکنولوژی جدید و به کارگیری فروشگاه‌های مجازی در زمره موضوعات جذاب مورد بحث در کتاب است. همچنین موضوع تجارت جهانی و تعاملاتی که بین کشورها با این نام در حال انجام است و نیز مناقشات جهانی که به بهانه اقتصاد کشورها شکل گرفته و تأثیر جدی در روابط آنها گذاشته بگذارند و راهکارهایی برای برون‌رفت از این مناقشه‌ها نیز در این کتاب مورد توجه جدی بوده است. این کتاب اثری کاربردی برای همه کشورها به شمار رفته و برای یک جامعه خاصی نوشته نشده به ویژه اینکه در حال حاضر هیچ کشوری در دنیا نیست که بخواد منفعل از سایر اتفاقات جهانی راه توسعه را در پیش بگیرد.



شب ظلمانی یلدا
بررسی انتقادی الگوهای ادوار مختلف
نویسنده: رضا جولایی
انتشارات: چشمه

رضا جولایی نویسنده نام آشنا و صاحب سبک روزگار ماست. رمان‌ها و داستان‌های او در بیش از سی سال از کار نویسندگی‌اش بیانگر نگاه خاص و منحصر به فردش به تاریخ و روایت در ادبیات ایران بوده است. رمان شب ظلمانی یلدا یکی از همین رمان‌هاست که برای نخستین بار سال ۱۳۷۲ منتشر شد. رمان داستان چند شخصیت است. از سرباز مجروحی گرفته که در جنگ با روس‌ها زخم برداشته تا جوانی مسیحی با دغدغه‌های عجیبش. این دو کلان روایت درهم ترکیب می‌شوند و ماجرای رقم می‌زنند از اتفاق‌هایی در دل تاریخ که قرار است رفتارهایی عاشقانه، سیاسی و بیش از آن انسانی بسازند. فضای نورمان و توجه نویسنده به عناصری متفاوت در دل این تاریخ است که شب ظلمانی یلدا را به رمانی خواندنی و تأثیرگذار تبدیل می‌کند. جولایی در اکتاف تاریخ غیررسمی‌اش آدم‌هایی را می‌سازد که در حال تجربه‌ی هراس‌ها و بیم‌هایی‌اند که در نهایت هویت‌شان را رقم می‌زند. جهانی که در آن ماجرا گاه از تصویر شمایل مسیح بر پارچه شروع می‌شود. جولایی نویسنده تکه‌های پربار است. ذهنی داستان‌گو که می‌خواهد زمان از دست‌رفته را احضار کند. جولایی همچنان که گفته شد در «شب ظلمانی یلدا» روایتی تاریخی به ما عرضه می‌کند. این روایت تاریخی اما تا حدودی شخصی یا به عبارت بهتر خیالی است. نه اینکه کوچک‌ترین خبری از وقایع واقعی در کتاب نباشد، اما نویسنده‌ی کتاب مشخصاً جهان خیال را به جهان واقع ترجیح داده است. چنین رویکردی را پیشتر نیز از جولایی در دیگر آثارش دیده بودیم. خود او می‌گوید: «پرداختن به حوادث تاریخی از ملزومات مقوله آشنایی‌زدایی است. برای من دوره قاجار یا هر دوره دیگر رنگ و روغنی است که با آن تصویری پیرامون آن انسان ایرانی یا شرقی. نوعی مدل‌سازی که در اصطلاح علمی به آن Simularism می‌گویند؛ از طرحی یک وجهی یا دو وجهی الگویی درست کنیم تا بتوانیم آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهیم و احیاناً منطبق کنیم بر الگوهای امروزی.»



سرمایه و ساختار آن
نویسنده: لودویگ لاکمان
مترجمان: محمد جوادی، امیررضا عبدلی
انتشارات: دنیای اقتصاد

لاکمان در این کتاب می‌کوشد ما را با مفهومی ساختاری از سرمایه آشنا کند که معتقد است نسبت به مفهوم موجودی سرمایه کارایی بیشتری در تبیین واقعیات اقتصادی دارد. رویکرد او به نظریه سرمایه در تلاطم و تکمیل آرا و ایده‌های نظریه‌پردازان پیشکسوت اتریشی (اویگن بوم باورک و فردریش هایک) است در حالی که از ارزیابی انتقادی آنان ابایی ندارد. او همچنین سعی می‌کند «انتظارات» را در یک چارچوب مفهومی بگنجانند و از دریچه چشم یک اقتصاددان ذهنیت‌گرا به آن بنگرد. هایک، لاکمان را تنها کسی می‌دانست که تلاش‌های او را در زمینه نظریه سرمایه پی گرفته و بسط داده است. نگاه دقیق و تیزبین لاکمان باعث می‌شود بدعت‌های او پس از گذشت حدود هفتاد سال از نگارش این کتاب همچنان بدیع به نظر برسند. آنان که نظریه‌های علم اقتصاد را دنبال می‌کنند می‌دانند که نظریه‌پردازان بازار آزاد همواره بر این اعتقاد هستند که دستی نامرئی منافع متکثر و گوناگون شهروندان موجود در بازار را با یکدیگر هماهنگ می‌کند و به عبارتی اگر بازار را به حال خود بگذاریم منطق درونی آن می‌تواند همه چیز را سر و سامان دهد. در مقابل اما منتقدان بازار آزاد این شیوه تفکر را ساده‌انگاری محض می‌دانند و بر ناسازگاری موجود در بازار و از جمله روده‌ها و بحران‌های اقتصادی انگشت می‌گذارند. «لودویگ لاکمان» شاید از معدود نظریه‌پردازانی باشد که در میانه این مجادله ایستاده است و سعی در توضیح عملکرد دست نامرئی و به عبارتی مرئی کردن این دست دارد. او که سخت به سنت اتریشی ذهنیت‌گرایی در علوم اجتماعی پایبند است در این کتاب به تبیین چگونگی تشکیل و انباشت سرمایه می‌پردازد. رویکرد او به نظریه سرمایه در تلاطم و تکمیل آرا و ایده‌های نظریه‌پردازانی چون اویگن بوم باورک و فردریش هایک قرار می‌گیرد. این نکته را هم باید متذکر شد که برای کسانی که به روش و ادبیات رایج اقتصادی عادت دارند، احتمالاً خواندن این کتاب چندان ساده نخواهد بود چرا که کتاب او از شیوه‌های مرسوم کتاب‌های اقتصادی چون نمودار و بهینه‌سازی استفاده نمی‌کند.



بنویس تا اتفاق بیفتد
بداند چه می‌خواهید و به دستش
بیاورید
نویسنده: دکتر هنریت کلاوسر
مترجمان: جهان قطب‌شاهی، ندا رشیدی
انتشارات: کتیبه پارسی

ذهن ما همیشه و حتی در هنگام خواب هم در حال تحلیل و بررسی داده‌های حسی، شنیداری و دیداری است که در روزمره‌مان دریافت می‌کند. در همین زمان‌ها ممکن است خواسته‌ها و آرزوهایی داشته باشیم که در این شلوغی و در تودرتوهای ذهن‌مان گیر کرده باشد یا پاک‌کن فراموشی محوشان کرده باشد. با این حال چگونه می‌توانیم خواسته‌ها و آرزوهایمان را از خطر فراموشی و هیاهوی روزمره در امان نگاه داریم؟ کتاب بنویس تا اتفاق بیفتد در یافتن پاسخ این سؤال به ما کمک می‌کند. خاتم کلاوسر از جمله معلم‌های کاربرد حوزه موفقیت شخصی است که در کتاب بنویس تا اتفاق بیفتد، یک روش ساده ولی مهم برای دستیابی به خواسته‌های شخصی را آموزش می‌دهد. همان‌طور که از عنوان کتاب هم معلوم است این روش، «نوشتن» است. ایشان برای آنکه به مخاطب نشان بدهد که نوشتن چرا و چگونه می‌تواند زندگی فردی و اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار بدهد، به سراغ کسانی رفته که تأثیر استفاده از این مهارت را به چشم خود دیده‌اند و در نوزده فصل داستان هر کدام از این افراد را روایت می‌کنند که ضمن بازگو کردن داستان، توضیحات تکمیلی در مورد چگونه نوشتن را آموزش می‌دهند. ماجراهایی که در هر فصل رخ می‌دهد و شخصیت‌هایی که با آنها آشنا می‌شویم به قدری ساده، معمولی و ملموس هستند که مخاطب به‌خوبی این نکته را در می‌یابد که برای رسیدن به خواسته‌هایش لازم نیست انسانی با ویژگی‌های ذاتی منحصر به فردی باشد؛ بلکه می‌تواند با تبدیل کردن نوشتن به عادت روزانه، به خواسته‌هایش برسد و به آدم موفق و البته خوشحالی بدل شود. در پایان هر فصل بعد از تحلیل‌های نویسنده از ماجرای هر فصل و شخصیت مورد نظر، تمرین‌هایی مربوط به آموزش‌های همان فصل قرار دارد که انجام آنها به یادگیری بیشتر کمک می‌کند.



زنان در روزگارشان
تاریخ فمینیسم در غرب
نویسنده: مارلین لگیت
مترجم: نیلوفر مهدیان
انتشارات: نی

بسیاری موج اول فمینیسم را در ارتباط با پیشرفت‌های فکری و اقتصادی قرن نوزدهم، به‌ویژه لیبرالیسم و انقلاب صنعتی می‌دانند و بر این نظر تأکید دارند که انقلاب صنعتی با کشاندن کار به خارج از خانه و دادن اوقات فراغت به زنان طبقه متوسط، فرصت عملی شدن آن ایده را فراهم کرد. در واقع با انقلاب صنعتی جنبش بورژوازی غرب استثمار نیروی کار زنان و دختران جوان را در پیش گرفت و کار سخت و طاقت‌فرسا در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را علاوه بر کار منزل به آن‌ها تحمیل کرد. باید عجله کنیم چون به خانه که می‌رسیم کارمان تازه آغاز می‌شود؛ چیزهای زیادی ما را فرامی‌خوانند. کاش ده تا دست داشتیم و به کارشان می‌گرفتیم. کودک را با نهایت مراقبت می‌خواهانیسم و همه چیز را برای آمدن تو آماده می‌کنیم. تو غذایت را می‌خوری و بی‌درنگ به رختخواب می‌روی و تا روز بعد تن و بدن خود را می‌آسای. اما! افسوس! خواب خوشی نخواهیم داشت. چون کودک بیدار می‌شود و گریه سر می‌دهد و روز بعد با دمیدن سپیده‌دم باز وقت کار در مزرعه است. کتاب حاضر با رویکردی علمی تاریخ جنبش فمینیستی را به تفصیل بازمی‌گوید و ریشه‌های کهن آن را بازمی‌کاود. مارلین لگیت که در حال حاضر مدرس دانشگاه کاپیلاتو در ونکوور کانادا است، تاکنون مقالات متعددی در مورد تاریخ فمینیسم نوشته و درجه دکترای خود را در رشته تاریخ از دانشگاه ییل دریافت کرده است. کار مستمر این پژوهشگر بر روی تاریخ زنان با نوشتن کتاب زنان در روزگارشان در سال ۲۰۰۱ به سرانجام بر جسته‌های رسیده است. مارلین لگیت شرایط زندگی فردی و اجتماعی زنان را با مروری کامل و همه‌جانبه بر رخدادهای جنبش فمینیستی غرب از پیش از قرون وسطی تا سال‌های متاخر قرن بیستم زیر چتر روایت خود گرفته است.

آیده‌ها

اقتصاد جهان با چه تئوری‌هایی اداره می‌شود؟



آینده‌نگر



The Economist

The Economist

ژورنال

[این صفحه‌ها به شرح پژوهش‌های بومی اقتصادی و اجتماعی به زبانی ساده می‌پردازد.]



انقلاب آینده با فن تک‌ها

بانکداری و بیمه، وابسته به زیرساخت‌های لازم برای بقا در دوران جدید

پژوهش: آینده پژوهی فناوری مالی در ایران با رویکرد سناریونگاری
پژوهشگران: رضا کوشش کردشولی، رضا غلامی جمکرانی، محمدحسن ملکی، میرفیض فلاح شمس

خدمات مالی، فناوری مالی است.

فناوری مالی شامل استفاده از انواع فناوری‌های پیشرفته برای حمایت از توسعه صنعت خدمات مالی است. پدیده فناوری مالی، ارائه محصولات و خدمات مالی از طریق ادغام سکوهای (پلتفرم) فناورانه و مدل‌های کسب و کار نوآورانه است. ریشه فناوری مالی که اغلب به دره سیلیکون بازمی‌گردد، هم‌اکنون به فناوری مالی نیویورک، لندن، سنگاپور، هنگ‌کنگ و بیشتر مراکز مالی جهان دسترسی یافته است. برخی از حوزه‌های مرتبط با فن تک شامل داده‌های بزرگ، هوش مصنوعی، رایانش ابری، بلاک‌چین و محاسبات کوانتومی است. در حقیقت، فن تک نوع جدیدی از الگوریتم‌های رایانه‌ای است که در حال حاضر پیاده‌سازی آن دشوار است. فن تک شامل نوآوری‌های دیجیتال و مدل‌های کسب و کار فناوری محور در بخش مالی است. چنین نوآوری‌هایی می‌توانند ساختارهای

و در ابتدا ۱۵ پیش‌ساز کلیدی از مرور نظام‌مند پیشینه و مصاحبه با ۳۰ خبره استخراج می‌شود. پس از غربال عوامل کلیدی غیرمهم، با به‌کارگیری تکنیک تصمیم‌گیری خاصی از نظر خبرگان، دو پیش‌ساز یکپارچگی و همگونی قوانین و استانداردهای توسعه فعالیت فناوری مالی و میزان سهولت مبادله‌های فراملی و بین‌المللی بیشترین اولویت را به خود اختصاص می‌دهند. بر مبنای این دو پیش‌ساز، چهار سناریو برای آینده فناوری مالی ایران شناسایی می‌شود: بهشت فناوری مالی، دنیای جفاکار، جزیره متروک و دوزخ فناوری مالی. بهشت فناوری مالی مطلوب‌ترین و دوزخ فناوری مالی بدترین سناریوها را توصیف می‌کنند.

در هر جامعه‌ای با افزایش درآمد و پس‌انداز، تمایل به سرمایه‌گذاری بالا می‌رود. در سال‌های اخیر درآمد سرانه در بیشتر کشورهای جهان رشد محسوسی داشته و به تبع آن سرمایه‌گذاری در دارایی‌های مالی نیز افزایش نشان داده و با توسعه بازارهای مالی، ضرورت ارائه خدمات مالی نیز اهمیت چشمگیری یافته است. در این میان شرکت‌های بسیاری با ساختارهای نوین ظهور کرده و با کاربست فناوری‌های نو سعی در پیشبرد خدمات خود نموده‌اند. تمامی تغییرهای اشاره شده باعث می‌شود که به‌مرور زمان صنعت جدیدی به نام صنعت خدمات مالی ایجاد شود.

تغییرها در این صنعت به سرعت رخ می‌دهد و دانش مهندسی مالی، ابزارها و نهادهای جدیدی را به بازارها معرفی می‌کند. در سال‌های اخیر، دو عامل باعث شتاب گرفتن رشد صنعت خدمات مالی در اقتصاد جهانی شده است: رشد فزاینده فناوری اطلاعات، و فرایند جهانی شدن و ادغام بازارهای مالی. صنعت خدمات مالی شامل بانکداری، بیمه و سرمایه‌گذاری یکی از رقابتی‌ترین صنایع و پیچیده‌ترین بازارها به شمار می‌رود. در ایران تعداد زیادی از بانک‌ها و شرکت‌های بیمه‌ای در قالب گروه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری یا شرکت‌های مستقل فعالیت می‌کنند. یکی از ابزارها و لوازم صنعت

ساعد یزدانجو

دبیر بخش ژورنال

فناوری مالی طراحی و ارائه محصولات و خدمات مالی از طریق فناوری است. فناوری مالی نقش مهمی در توسعه صنایع و کسب و کارهای مختلف، به‌ویژه در بانکداری و بیمه دارد. رضا کوشش کردشولی، رضا غلامی جمکرانی، محمدحسن ملکی و میرفیض فلاح شمس در پژوهشی به این مسئله پرداخته و نتایج آن را در مقاله «آینده پژوهی فناوری مالی در ایران با رویکرد سناریونگاری» در شماره ۳ سال ۲۵ فصلنامه «برنامه‌ریزی و بودجه» منتشر کرده‌اند. این پژوهش با هدف شناسایی آینده‌های فناوری مالی در ایران از طریق سناریونگاری انجام می‌شود. برای تحلیل داده‌ها، آزمون‌های علمی آماری استفاده شده است

در کشور هنگ کنگ، میزان جذب مشتری به طرز قابل توجهی بالاتر از حد متوسط بوده است و تقریباً یک سوم مشتریان فعال دیجیتال با به کارگیری فناوری مالی به انجام امور مورد نظر پرداخته‌اند. همچنین فناوری مالی در مراکز شهری کشورهای پیشرفته، توانایی ایجاد اختلال را در بخش بانکی دارد.

موجود صنعت را دگرگون کنند، مرزهای صنعت را محو کنند، گشایش‌های راهبردی را تسهیل کنند، فرایند ارائه محصولات و خدمات توسط شرکت‌های موجود را تغییر دهند، افق‌های جدیدی برای کارآفرینی فراهم کنند و فرصت‌های برابری برای دسترسی به خدمات مالی خلق کنند.

فین‌تک بخشی از صنعت خدمات مالی است که در آن فناوری به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد. کاربردهای مختلف فناوری‌های بلاک‌چین، سیستم‌های جدید مشاوره و کسب‌وکار دیجیتال، هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی، وام‌های نظیر به نظیر، تأمین مالی جمعی و سیستم‌های پرداخت تلفن همراه نمونه‌هایی از نوآوری هستند که در فین‌تک اهمیت زیادی دارند. توسعه فین‌تک قابلیت بانک‌های

مسئله
برای تحول درون‌زا در حوزه توسعه فناوری مالی در کشور بستریابی نیاز است که در آینده امکان توسعه این فعالیت‌ها وجود داشته باشد. با محیا کردن این بسترها، در صورت بروز گشایش‌های بین‌المللی شرایط مناسبی برای این صنعت فراهم خواهد آمد.

تجاری را افزایش داده است، زیرا فناوری‌های دیجیتال نقش مهمی در بهبود کارایی خدمات ارائه‌شده توسط بانک‌ها و سایر مؤسسه‌های مالی به شرکت‌های کوچک و خرد داشته است. بانک‌ها و سایر مؤسسه‌های مالی سعی دارند هزینه‌های جذب مشتری و کنترل ریسک را به کمینه برسانند، هزینه‌های عملیاتی را کاهش دهند و کارایی را بهبود بخشند و تجربه کاربری را برای طیف وسیعی

از مصرف‌کنندگان افزایش دهند که این موارد به تقاضای فزاینده برای برنامه‌های فین‌تک منجر می‌شود. فناوری‌های مالی بر ایجاد ارزش جدید یا بهبود موارد موجود تأکید دارند. این فناوری کمک می‌کند قابلیت‌های جدیدی که باعث بهبود ارتباط با مشتری می‌شوند خلق شوند، هزینه‌ها از طریق ساده‌سازی و اتوماسیون تقلیل یابند و پیروی از مقررات آسان شود. آن‌ها همچنین امکان تقطیع زنجیره ارزش را به‌صورتی که امکان بیشتری برای استقرار در زنجیره تأمین داشته باشند، مهیا می‌سازند. فناوری‌های مالی در حال توسعه هستند. بر اساس یک نظرسنجی، میانگین ۱۵٫۵ درصد از مشتریان فعال دیجیتال در شش بازار بیش از یک محصول فناوری مالی را استفاده کرده‌اند. در کشور هنگ کنگ، میزان جذب مشتری به طرز قابل توجهی بالاتر از حد متوسط بوده است و تقریباً یک سوم مشتریان فعال دیجیتال با به کارگیری فناوری مالی به انجام امور مورد نظر پرداخته‌اند. همچنین فناوری مالی در مراکز شهری کشورهای پیشرفته، توانایی ایجاد اختلال را در بخش بانکی دارد. مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه فناوری مالی متنوع است. برخی از پژوهش‌ها در رابطه با تأثیر فناوری مالی بر عملکرد سازمان‌هایی چون بانک‌ها، بیمه‌ها، و شرکت‌های فعال در صنعت خدمات مالی مربوط می‌شود. برخی دیگر از پژوهش‌ها به چالش‌ها و دغدغه‌های اخلاقی مربوط به این فناوری‌ها در کسب‌وکارها می‌پردازند. بخش زیادی از پژوهش‌ها در این حوزه بحث اکوسیستم فناوری مالی، نحوه توسعه و تکامل آن و به نقش این اکوسیستم در ایجاد نوآوری در صنعت خدمات مالی می‌پردازند. ■

دستاوردهای پژوهش: چهار سناریو برای آینده

پژوهش حاضر با هدف شناسایی سناریوهای باورپذیر آینده فناوری مالی در ایران انجام می‌شود. بر مبنای دو پیش‌بینی کلیدی و همگونی قوانین و استانداردهای توسعه فعالیت فناوری مالی و میزان سهولت مبادله‌های فراملی و بین‌المللی، چهار سناریوی بهشت فناوری مالی، دنیای جفاکار، جزیره متروک و دوزخ فناوری مالی استخراج شده است. این دو پیش‌بینی از میان پیش‌بینی‌های دیگر با استفاده از تکنیک‌های علمی و نظر خبرگان انتخاب می‌شوند. برای پرورش سناریوهای پژوهش از ابزار تعاریف ریشه‌ای روش‌شناسی سیستم‌های نرم استفاده می‌شود. هر سناریو با توجه به مؤلفه‌های مشتریان، عواملان و بازیگران، فرایند تبدیل و دگرگونی، جهان‌بینی، مالکیت و محیط سیستم توسعه می‌یابد. با توجه به نتایج پژوهش، سناریوی بهشت فناوری مالی به دلیل رفع محدودیت‌های مالی و فناوریانه بین‌المللی و عزم دولت برای توسعه کسب‌وکارها و استارت‌آپ‌های خدمات و فناوری مالی بهترین آینده ممکن را نشان می‌دهد. در این آینده، خدمات مالی با استانداردهای بالا به‌صورت یکپارچه و به‌روز به مشتریان و کسب‌وکارهای داخلی و خارجی ارائه می‌شود. سناریوی دوزخ فناوری مالی هم بدترین آینده را نشان می‌دهد که در آن به دلیل محدودیت‌های گسترده مالی، بانکی و فناوریانه و آشفتگی سیاست‌های دولت و نهادهای اقتصادی در مورد توسعه فناوری و خدمات مالی به ارائه خدمات ضعیف، موردی و غیریکپارچه به مشتریان داخلی منجر می‌شود. این پژوهش با شناسایی پیش‌بینی‌ها و آینده‌های فناوری مالی در ایران، وضعیت این حوزه را در آینده روشن کرده است. سناریونگاری پژوهش وضعیت‌های مطلوب، نامطلوب و محتمل را برای فناوری مالی مشخص می‌کند و زمینه‌های بهبود را با تعیین پیش‌بینی‌های کنترل‌ناپذیر روشن می‌کند. به نظر می‌رسد با توجه به واقعیت فعلی محدودیت‌ها و تحریم‌های گسترده مالی و بانکی بهتر است سیاست‌گذاران به‌جای تمرکز بر سناریوی آرمانی بهشت فناوری مالی بر سناریوی دنیای جفاکار تمرکز کنند. در حقیقت، برای تحول درون‌زا در حوزه توسعه فناوری مالی در کشور بستریابی نیاز است که در آینده امکان توسعه این فعالیت‌ها وجود داشته باشد. با محیا کردن این بسترها، در صورت بروز گشایش‌های بین‌المللی شرایط مناسبی برای این صنعت فراهم خواهد آمد. پژوهش‌های پیشین راهکارهای مختلفی برای بهبود قانون‌گذاری، نظارت، تدوین استانداردها و یکپارچگی آن‌ها ارائه می‌دهند. برخی پژوهشگران ایده سندباکس رگولاتوری را مطرح می‌کنند. سندباکس برنامه‌ای است که به‌طور معمول برای چند ماه پیاده‌سازی می‌شود و این امکان را برای استارت‌آپ‌های فین‌تک فراهم می‌کند که پیشنهادها خود را در یک محیط بازاری محدود و کنترل‌شده تحت نظارت‌های قانونی اما بدون داشتن مجوزهای کامل مورد آزمایش قرار دهند. کارکرد عمده رگولاتورها، حفاظت و پشتیبانی از مصرف‌کنندگان در قبال نوآوری‌های مالی و نگهداشت ثبات مالی است که فین‌تک‌ها در

داخل سندباکس به معرفی آن می‌پردازند. در پژوهش دیگری، رویکردهای رگولاتوری در ترکیه مورد بحث قرار می‌گیرد و این گونه ادعا می‌شود که سه رویکرد چشم‌پوشی، استفاده از قوانین معمول ناظر بر عملکرد مؤسسه‌های مالی سنتی مانند بانک‌ها و قانون‌گذاری و نظارت اصولی با توجه به واقعیت‌های فین‌تک‌ها برای نظارت در ترکیه وجود دارد. این پیشنهاد مربوط به رویکرد سوم است که باید قانون‌گذاری و نظارت نه بر مبنای واقعیت‌های نهادهای سنتی مانند بانک‌ها بلکه بر اساس فین‌تک‌ها و استارت‌آپ‌های فین‌تکی انجام شود. نیز پیشنهادها نظارت و قانون‌گذاری را با تأکید بر حقوق مصرف‌کنندگان ارائه می‌دهند و تأکید می‌کنند که رگولاتوری باید با توجه به حقوق مصرف‌کنندگان انجام شود. کسب‌وکارهای فعال در حوزه فناوری مالی با محدودیت‌ها و چالش‌هایی مواجه هستند که ضرورت دارد مشکلاتی مانند شفاف کردن مرز وظایف نهادهای رگولاتور فناوری مالی، مشارکت‌بخشی ذی‌نفعان در تدارک پیش‌نویس‌های قانونی، به کارگیری نظرات مشورتی در مقیاس گسترده، ایجاد محیط‌های آزمون در فرمت سندباکس برای سرعت‌بخشی به ورود قابل‌اعتماد ایده‌ها و نوآوری‌های جدید به محیط کسب‌وکار، توسعه سیستم‌های احراز هویت و اعتبارسنجی در مقیاس ملی، یکپارچگی و استانداردسازی مقررات و قوانین گسترش فعالیت فناوری مالی در جغرافیای گسترده‌تر، توجه به حقوق مصرف‌کنندگان و صیانت از آن‌ها از طریق کاهش ریسک‌های مربوطه، و ایجاد امکان همکاری میان مؤسسه‌ها و استارت‌آپ‌های فناوری مالی با مؤسسه‌های مالی سنتی در کشور حل شود. در زمینه قانون‌گذاری و نظارت بهتر است ابتدا واقعیت‌های فین‌تک‌ها و استارت‌آپ‌های فین‌تکی به‌درستی شناسایی شود و بر مبنای آن‌ها قانون‌گذاری صورت گیرد. همچنین، از آن‌جا که سرعت رشد فناوری و نوآوری‌های مالی از قانون‌گذاری بیشتر است، توجه به بحث آینده‌نگری و پیش‌بینی چالش‌های احتمالی روندها و نوآوری‌ها و در نظر گرفتن چالش‌های احتمالی در قوانین به تسهیل فعالیت فین‌تک‌ها کمک می‌کند. برای پژوهشگرانی که در این حوزه فعالیت می‌کنند پیشنهاد می‌شود از طریق روش‌هایی مانند فنون تصمیم‌گیری چندمعیاره سناریوی محتمل را گزینش کنند و بر مبنای آن اقدام‌های لازم را انجام دهند. همچنین، می‌توان علاوه بر شناسایی و کشف سناریوهای باورپذیر، سناریوی هنجاری پژوهش را از طریق روش‌هایی مانند آزمون و گزینش فرضیات راهبردی به دست آورد و بر مبنای آن برای توسعه فناوری مالی در کشور سیاست‌گذاری کرد. همچنین، در حوزه رگولاتوری و قانون‌گذاری و ایجاد استاندارد در حوزه قوانین، انجام پژوهش در باب ریسک‌ها و چالش‌های فین‌تک‌ها و بررسی چالش‌های سازگاری فین‌تک‌ها با نهادهای سنتی مانند بانک‌ها می‌تواند به نظارت و قانون‌گذاری مناسب کمک بیشتری کند.

بر اساس برآورد بانک جهانی، مصرف سرانه برق ایران در سال ۲۰۱۴، ۳۰۲۲ کیلووات ساعت بوده است، این در حالی است که برای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا (به جز کشورهای با درآمد بسیار بالا) ۱۷۰۲ کیلووات ساعت و برای ترکیه ۲۸۴۷ کیلووات ساعت بوده است. متوسط مصرف برق سرانه جهان ۳۱۳۲ کیلووات ساعت است.

رابطه افزایش قیمت برق و افزایش کارایی

گران شدن انرژی لزوماً به کاهش مصرف نمی‌انجامد

پژوهش: مقایسه سیاست افزایش کارایی با سیاست افزایش قیمت برق در ایران با استفاده از مدل تعادل عمومی محاسبه‌پذیر
پژوهشگران: حمیدرضا ارباب، منوچهر عسگری، حمید آماده، فاطمه رفیعی

با توجه به آنکه مصرف انرژی الکتریکی در ایران همواره روند صعودی داشته است، لزوم سیاست‌هایی برای کاهش مصرف انرژی به شدت احساس می‌شود. برای نیل به این هدف، سیاست‌گذاران می‌توانند از سیاست‌های قیمتی نظیر افزایش قیمت برق (نزدیک کردن قیمت‌های داخلی به هزینه تمام‌شده) و سیاست غیرقیمتی ارتقای کارایی انرژی استفاده کنند

قیمت برق به هزینه تمام‌شده و کاهش یارانه‌های آن است. یارانه‌های انرژی سبب انحراف قیمت‌های نسبی از مقادیر تعادلی می‌شود که این انحراف، تخصیص ناکارایی منابع را به دنبال دارد. اختلال در قیمت‌ها توسعه در بخش انرژی یک کشور را کاهش می‌دهد زیرا انگیزه‌های کافی برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را برای سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های به‌روز و افزایش کارایی انرژی کاهش می‌دهد. مصرف بیشتر از حد مطلوب ناشی از پایین بودن قیمت انرژی، سبب افزایش واردات یا کاهش صادرات انرژی یک کشور خواهد شد؛ در نتیجه ارزآوری یک کشور را کاهش می‌دهد. یارانه‌های انرژی موجب خواهد شد که هزینه‌های انرژی در قیمت کالاها لحاظ نشود، در نتیجه استفاده از انرژی و انتشار آلاینده‌های ناشی از آن افزایش می‌یابد. در یک چشم‌انداز پویا، قیمت‌های کالا که در آن، هزینه انرژی به‌درستی وجود دارد شفافیت و اطمینان لازم را در بازار ایجاد می‌کند و سرمایه‌گذار را به این بازار جذب می‌کند و به‌صورت ضمنی این اثرات پویا در میان مدت بسیار مهم‌تر

در میان حامل‌های انرژی، برق یکی از انواع انرژی است که با توجه به سهولت تبدیل، سهولت استفاده، کم‌خطر بودن همچنین ملاحظات زیست‌محیطی در مقایسه با سایر حامل‌های انرژی مورد توجه بوده است. در سال ۱۳۹۶، ۱۱ درصد از مصرف نهایی کل انرژی به برق اختصاص داشته است. برق که تأمین‌کننده انرژی مورد نیاز بخش‌های مختلف اقتصادی است شاخصی برای رفاه اجتماعی نیز محسوب می‌شود؛ اما مصرف برق در سالیان اخیر به دلایلی نظیر رشد جمعیت، توسعه شهرنشینی، افزایش سطح زندگی و رفاه، واقعی نمودن تعرفه‌ها، تغییرات آب‌وهوایی و توسعه صنعتی و تجاری رشد کرده است. حتی در برخی از سال‌ها که ایران رشد اقتصادی اندک و حتی منفی داشته است، روند صعودی مصرف برق متوقف نشده و اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها که هدف اصلی آن اصلاح ساختار مصرف بوده نیز نتوانسته روند مذکور را متوقف سازد. بنابراین در صورت عدم انجام اصلاحات ساختاری در زمینه مصرف بهینه انرژی الکتریکی، هزینه‌های اقتصادی اجتماعی گسترده‌ای بر اقتصاد ایران تحمیل خواهد شد چرا که سرعت بالای مصرف انرژی در ایران نگرانی‌های جدی در مورد توانایی کشورمان به صادرات انرژی طی دهه‌های آینده را افزایش می‌دهد. برای مثال، در سال‌های اخیر برای تأمین برق مورد نیاز کشور از سیاست جایگزینی گاز طبیعی به جای سوخت مایع استفاده می‌شود و با افزایش مصرف برق، مصرف گاز نیز به‌عنوان خوراک تولید برق افزایش می‌یابد اما در صورت کاهش مصرف برق می‌توان گاز خوراک نیروگاه‌ها را برای صادرات استفاده کرد.

سیاست‌های کاهش مصرف برق را می‌توان به دو دسته سیاست‌های قیمتی و غیرقیمتی تقسیم کرد. سیاست‌های قیمتی در ایران نزدیک کردن



کرده‌اند. اگرچه انتظار می‌رود سیاست افزایش کارایی همانند سیاست افزایش قیمت برق سبب کاهش مصرف شود اما سیاست افزایش ده درصدی کارایی به‌دلیل وجود اثرات بازگشتی نه‌تنها سبب کاهش مصرف نشده بلکه باعث افزایش ۴/۷ درصدی مصرف برق شده است. این در حالی است که سیاست افزایش ده درصدی قیمت برق سبب کاهش ۰.۲ درصدی مصرف برق می‌شود. افزایش مصرف برق پس از افزایش کارایی این حامل به‌دلیل افزایش سطح فعالیت تولیدی بخش‌های اقتصاد و افزایش صادرات است. همچنین اثر این دو سیاست بر مصرف بخش‌های مختلف اقتصادی متفاوت است اما مصرف بخش‌های تولید برق، تولید فلزات اساسی و کشاورزی با اعمال هر دو سیاست، کاهش می‌یابد.

یکی از هدف‌های سیاست‌گذاری در ایران، مصرف بهینه انرژی از جمله انرژی الکتریکی است که برای نیل به این هدف دو دسته سیاست افزایش کارایی و افزایش قیمت برق مطرح می‌شود. حمیدرضا ارباب، منوچهر عسگری، حمید آماده و فاطمه رفیعی در تحقیق خود تلاش کرده‌اند که این دو سیاست را در قالب یک مدل تعادل عمومی محاسبه‌پذیر با یکدیگر مقایسه کنند و اثر هر سیاست را بر متغیرهای کلیدی نظیر مصرف برق و انرژی، سطح فعالیت‌های تولیدی، نرخ ارز، صادرات و واردات بررسی کنند. آن‌ها نتیجه این تحقیق را در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه سیاست افزایش کارایی با سیاست افزایش قیمت برق در ایران با استفاده از مدل تعادل عمومی محاسبه‌پذیر» در شماره ۲۴ فصلنامه «سیاست‌گذاری اقتصادی» منتشر

برق که تأمین‌کننده انرژی مورد نیاز بخش‌های مختلف اقتصادی است شاخصی برای رفاه اجتماعی نیز محسوب می‌شود؛ اما مصرف برق در سالیان اخیر به دلایلی نظیر رشد جمعیت، توسعه شهرنشینی، افزایش سطح زندگی و رفاه، واقعی نمودن تعرفه‌ها، تغییرات آب‌وهوایی و توسعه صنعتی و تجاری رشد کرده است.

سیاست افزایش کارایی در مقایسه با سیاست افزایش قیمت انرژی سبب افزایش تولید بخش‌های اقتصادی می‌شود اما سیاست افزایش قیمت تولید را کاهش داده است. بنابراین در صورت اعمال سیاست افزایش قیمت برق بهتر است سیاست‌های مکملی برای جلوگیری از کاهش تولید اعمال شود

خواهد بود. بنابراین یکی از مهم‌ترین سیاست‌های کاهش مصرف برق، کاهش یارانه و به عبارتی افزایش قیمت است.

از سیاست‌های غیرقیمتی کاهش مصرف برق نیز می‌توان به سیاست‌های بهبود کارایی اشاره کرد. افزایش کارایی عبارت است از افزایش خروجی مفید هر فرآیند به‌ازای یک واحد انرژی دریافت‌شده. تفکر رایج در اقتصاد این است که بهبود کارایی انرژی باعث کاهش مصرف انرژی می‌شود، اما هم در اقتصاد و هم در زمینه سیاست‌های انرژی بحث گسترده‌ای در مورد تأثیر واقعی چنین بهبودهایی در کارایی انرژی وجود دارد که متمرکز بر مفهوم اثر بازگشتی است که در آن، اثرات بازده انتظاری ناشی از بهبود کارایی انرژی روی شدت انرژی، در نتیجه عکس‌العمل سیستم‌های اقتصادی به کاهش در قیمت مؤثر (قیمت ضمنی) خدمات انرژی هم‌زمان با بهبود کارایی انرژی کاهش می‌یابد. اثرات بازگشتی زمانی رخ می‌دهد که بهبود کارایی برق، تقاضا را برای انرژی الکتریکی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در بخش‌های مختلف تولیدی و مصرفی افزایش دهد.

اهمیت بررسی اثرات بازگشتی از آن‌جا ناشی می‌شود که تا حدودی منافع حاصل از بهبود کارایی مصرف انرژی کاسته می‌شود و چه‌بسا اثر بخشی چنین سیاست‌هایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین اثر بازگشتی کاهش در مصرف برق را خنثی می‌کند و سبب می‌شود که افزایش کارایی برق نتواند به هدف غایی خود که حفاظت از محیط‌زیست همگام با افزایش رشد اقتصادی است برسد. از جمله اقدامات انجام‌شده برای افزایش کارایی به‌ویژه برای برق، می‌توان به پروژه‌های بهره‌برداری‌رسیده سازمان انرژی‌های تجدیدپذیر و بهره‌وری انرژی برق (ساتبا) در سال ۱۳۹۶ با عنوان طرح پایلوت جایگزینی یخچال فرسوده با محصولات با رتبه انرژی A و بالاتر و طرح افزایش کارایی و بهینه‌سازی واحدهای نیروگاهی و بهینه‌سازی شبکه توزیع برق اشاره کرد. در این پژوهش تلاش شده است اثرات سیاست افزایش کارایی بر مصرف انرژی محاسبه شود.

بهبود کارایی انرژی معمولاً به همان نسبتی که روابط فنی نشان می‌دهد موجب کاهش مصرف انرژی نمی‌شود زیرا ارتقای کارایی استفاده از خدمات انرژی را ارزان‌تر می‌کند و بنابراین مصرف این خدمات افزایش خواهد یافت.

مسئله
یکی از هدف‌های سیاست‌گذاری در ایران، مصرف بهینه انرژی از جمله انرژی الکتریکی است که برای نیل به این هدف دو دسته سیاست افزایش کارایی و افزایش قیمت برق مطرح می‌شود اما این روش‌ها معمولاً به نتیجه چشمگیری نمی‌رسند.

برای مثال، زمانی که کارخانه از انرژی به‌صورت کارتری استفاده می‌کند برای کارخانه سودآور خواهد بود تا سرمایه‌گذاری خود را افزایش دهد و سطح بیشتری از محصول را تولید کند و افزایش تولید سطح محصول باعث افزایش مصرف انرژی خواهد شد. بنابراین بخشی از کاهش مصرف انرژی به‌دلیل بهبود کارایی خنثی خواهد شد. به این میزان افزایش مصرف انرژی در نتیجه بهبود کارایی اثرات بازگشتی می‌گویند. به‌عبارت دیگر، اثرات بازگشتی بیانگر حالتی است که در آن بهبود کارایی انرژی موجب مصرف بیشتر آن انرژی می‌شود و بخشی از کاهش مورد انتظار اولیه در مصرف را خنثی می‌کند.

براساس برآورد بانک جهانی، مصرف سرانه برق ایران در سال ۲۰۱۴، ۳۰۲۲ کیلووات ساعت بوده است، این در حالی است که برای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا (به جز کشورهای با درآمد بسیار بالا) ۱۷۰۲ کیلووات ساعت و برای ترکیه ۲۸۴۷ کیلووات ساعت بوده است. متوسط مصرف برق سرانه جهان ۳۱۲۲ کیلووات ساعت است. اگرچه در نگاه اول به نظر می‌رسد که مصرف سرانه برق در ایران چندان هم بالا نیست و از متوسط جهانی نیز پایین‌تر است اما بخش خانگی برای تأمین مصرف انرژی خود علاوه بر برق از گاز طبیعی نیز استفاده می‌کند. بنابراین با در نظر گرفتن این ملاحظه مصرف برق سرانه در ایران به نسبت کشورهای دیگر مشابه بالا است. شدت مصرف برق که براساس میزان مصرف برق به‌ازای تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید، می‌تواند شاخصی برای نشان دادن پیشرفت کارایی باشد به‌طوری‌که با بهبود کارایی انرژی شاخص شدت انرژی کاسته خواهد شد یعنی برای تولید ناخالص داخلی به‌میزان کمتری مصرف برق نیاز است و برعکس. ■

دستاوردهای تحقیق: استفاده از سیاست‌های غیرقیمتی

توصیه می‌شود سیاست‌گذاران، صرفه‌جویی برق ناشی از سیاست افزایش کارایی را بیش از حد برآورد نکنند و انتظار کاهش مصرف به‌میزان افزایش کارایی را نداشته باشند.

ذکر این نکته ضروری است که سیاست افزایش کارایی در مقایسه با سیاست افزایش قیمت انرژی سبب افزایش تولید بخش‌های اقتصادی می‌شود اما سیاست افزایش قیمت تولید را کاهش داده است. بنابراین در صورت اعمال سیاست افزایش قیمت برق بهتر است سیاست‌های مکملی برای جلوگیری از کاهش تولید اعمال شود. در صورت اعمال سیاست افزایش کارایی برق، در میان بخش‌های مختلف اقتصادی، بخش‌های برق، حمل‌ونقل، سوخت‌های فسیلی و محصولات شیمیایی اثرات بازگشتی بیشتر از صد درصد دارند و سیاست افزایش کارایی به هدف اصلی کاهش مصرف انرژی منجر نمی‌شود چرا که با افزایش کارایی، تولید این بخش‌ها افزایش یافته است. اما سیاست افزایش کارایی در بخش‌های تولید منسوجات، تولید فلزات اساسی، تولید کانی‌های غیرفلزی، کشاورزی و تولید وسایل نقلیه موتوری مؤثر بوده و سبب کاهش مصرف انرژی می‌شود. این در حالی است که سیاست افزایش قیمت برق، سبب کاهش مصرف برق تمامی بخش‌های اقتصادی خواهد شد.

با توجه به آنکه مصرف انرژی الکتریکی در ایران همواره روند صعودی داشته است، لزوم سیاست‌هایی برای کاهش مصرف انرژی به شدت احساس می‌شود. برای نیل به این هدف، سیاست‌گذاران می‌توانند از سیاست‌های قیمتی نظیر افزایش قیمت برق (نزدیک کردن قیمت‌های داخلی به هزینه تمام‌شده) و سیاست غیرقیمتی ارتقای کارایی انرژی استفاده کنند. برای بررسی اثرات این دو سیاست از مدل تعادل عمومی محاسبه‌پذیر براساس ماتریس حسابداری اجتماعی سال ۱۳۹۰ استفاده شده است. ابتدا تغییرات مصرف برق با افزایش قیمت برق بررسی شده و اثرات افزایش قیمت بر متغیرهای کلان اقتصادی بررسی شده است. براساس نتایج مدل با افزایش قیمت برق، مصرف برق به‌میزان کمتری افزایش خواهد یافت به‌طوری‌که با افزایش ۴۰ درصدی قیمت برق، میزان مصرف برق از ۸/۹۴ درصد کاهش خواهد یافت. همچنین نرخ ارز کاهش خواهد یافت که سبب کاهش واردات خواهد شد اما صادرات افزایش نمی‌یابد. نتایج مدل علمی این پژوهش نشان می‌دهد سیاست افزایش ده درصدی قیمت برق سبب کاهش ۴/۹۱ درصدی مصرف انرژی می‌شود اما سیاست افزایش ده درصدی کارایی برق به‌دلیل اثرات بازگشتی باعث کاهش مصرف انرژی نمی‌شود بلکه مصرف انرژی را ۱/۲ درصد افزایش داده است. بنابراین

محدودیت‌های تجاری و معاملات مالی عامل دیگری است که کارایی مخارج دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد به طوری که مطالعات تجربی نشان داده است اقتصادهای بازتر با اندازه بزرگ‌تر دولت همراه‌اند، زیرا در پی افزایش درجه باز بودن، اقتصاد در معرض ریسک‌های ناشی از تولید و اشتغال قرار می‌گیرد.

اثر سرمایه اجتماعی بر کارایی مخارج دولت

درآمد سرانه بالاتر موجب افزایش کارایی مخارج دولت می‌شود



پژوهش: اثر سرمایه اجتماعی بر کارایی مخارج دولت در ایران
پژوهشگران: سمیه شیرزاد کناری، سعید کریمی پتانلار، زهرا (میلا) علمی، نادر مهرگان

مطالعات نشان می‌دهد که عملکرد و کارایی دولت تحت تأثیر عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی و نهادی قرار دارد. برای مثال اندازه دولت یکی از عوامل مؤثر بر کارایی است، به طوری که هرچه اندازه بخش عمومی کوچک‌تر باشد عملکرد دولت‌ها کارآمدتر خواهد بود. همچنین محدودیت‌های تجاری و معاملات مالی عامل دیگری است که کارایی مخارج دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد به طوری که مطالعات تجربی نشان داده است اقتصادهای بازتر با اندازه بزرگ‌تر دولت همراه‌ترند، زیرا در پی افزایش درجه باز بودن، اقتصاد در معرض ریسک‌های ناشی از تولید و اشتغال قرار می‌گیرد. بنابراین دولت‌ها برای رفع مخاطرات ناشی از ریسک‌ها نیاز به انجام هزینه‌های بیشتری خواهند داشت که این به مفهوم بزرگ‌تر شدن اندازه دولت و کاهش کارایی مخارج دولتی است. از طرف دیگر با حذف برخی محدودیت‌ها در مقررات تجاری و آزادسازی اقتصادی کارایی مخارج دولتی به دلایل زیر تحت تأثیر قرار می‌گیرد:

۱. محدودیت بیشتر تجاری باعث به وجود آمدن دو نوع عدم کارایی خواهد شد، که به ترتیب به عدم کارایی در تولید و عدم کارایی در مصرف معروف است.

۲. در صورت پایین بودن درجه باز بودن و مداخله بیشتر دولت، رقابت در کشور کاهش می‌یابد که با افزایش هزینه‌های دولتی همراه است.

علاوه بر این افزایش فضای رقابتی، از طریق مهارت و انتقال فناوری، می‌تواند کارایی را افزایش دهد. از دیگر عوامل مؤثر بر کارایی مخارج دولت که در اکثر مطالعات مورد توجه قرار گرفته است، تورم است. تورم هزینه‌های عمومی را افزایش می‌دهد، یعنی در دوره‌های بالا، کارایی هزینه‌های عمومی کاهش می‌یابد، که ممکن است با افزایش قیمت باعث عدم ثبات اقتصادی شود. اما از طرف دیگر، اثر تورم بر کارایی مخارج دولت به فرآیند بودجه‌بندی در بسیاری از کشورها مربوط می‌شود. برای مثال، اگر تورم از

افزایش نرخ رشد اقتصادی موجب افزایش سطح سرمایه‌گذاری و بازدهی فعالیت‌های اقتصادی و دولتی می‌شود و عملکرد دولت را بهبود می‌بخشد، علاوه بر این از طریق ایجاد رونق در اقتصاد می‌تواند موجب بهبود درآمد قابل تصرف افراد و افزایش سطح تحصیلات و امید به زندگی شود

میزانی که در بودجه پیش‌بینی شده است، بیشتر باشد و بودجه اصلاحی با مکمل برای افزایش دامنه مخارج دولت در اختیار نباشد، آن‌گاه نسبت مخارج به تولید ناخالص داخلی از میزان مطلوب آن در سیاست مورد نظر کمتر خواهد شد. این امر موجب در تنگنا قرار گرفتن بخش عمومی برای تأمین منابع مورد نیاز می‌شود. در چنین شرایطی می‌توان بهبود کارایی را انتظار داشت. رشد اقتصادی و درآمد سرانه نیز می‌توانند نقش مؤثری بر کارایی مخارج دولت بگذارند.

افزایش رشد اقتصادی فرصت‌های سرمایه‌گذاری و بازدهی اقتصاد را افزایش می‌دهد، که به افزایش کارایی عملکرد اقتصادی کمک می‌کند. درحالی که افزایش رشد اقتصادی همواره اثر مثبت بر کارایی مخارج دولت دارد اثر درآمد سرانه بر کارایی مخارج دولت دوگانه است، از یک طرف می‌تواند با بالا بردن هزینه خدمات عمومی، کارایی را کاهش دهد. از طرف دیگر، انتظار

اطلاعات، کاهش عدم اطمینان و هزینه‌های معاملاتی می‌توانند بر عملکرد دولت در راستای تحقق اهداف اثر بگذارند. به عبارت دیگر، سرمایه اجتماعی به عنوان سازوکار جایگزینی برای تقویت حس همکاری داوطلبانه است و شبکه‌های اجتماعی را گسترش می‌دهد، که این همکاری‌ها از هزینه مداخلت قانونی دولت می‌کاهد، بنابراین با کاهش هزینه‌های اجرایی حکومت و هزینه‌های معاملاتی در عرصه روابط دولت و شهروندان عملکرد دولت را بهبود می‌بخشد. سمیه شیرزاد کناری، سعید کریمی پتانلار، زهرا (میلا) علمی و نادر مهرگان در همین رابطه پژوهشی انجام داده‌اند که نتایج آن در مقاله‌ای با عنوان «اثر سرمایه اجتماعی بر کارایی مخارج دولت در ایران» در شماره ۹۶ فصلنامه «پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی» منتشر شده است.

سرمایه اجتماعی با عناصر اصلی مشارکت و اعتماد اجتماعی تقریباً در تمام زمینه‌های تحقیقات علوم اجتماعی برای توضیح مشارکت سیاسی و مشارکت اقتصادی سازنده مورد استفاده قرار می‌گیرد. محققان مفهوم «سرمایه اجتماعی» را در توضیح توانایی جوامع برای همکاری و رسیدن به اهداف خود توسعه داده‌اند. سرمایه اجتماعی از لحاظ اعتماد و همکاری مدنی عملکرد اقتصادی را تقویت می‌کند و اثربخشی نهادهای رسمی را در اقدام جمعی افزایش می‌دهد. اعتماد و همکاری در جامعه بستگی به محیط سیاسی، قانونی و نهادی دارد. تضمین حقوق مالکیت و تضمین تمام مفاد قراردادها از طریق مقررات و عملکرد مؤسسات به کاهش هزینه معامله منجر می‌شود. همچنین اعتماد، مشارکت، هنجارها و شبکه‌های اجتماعی به عنوان مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی، با گسترش دانش و

اگر تورم از میزانی که در بودجه پیش‌بینی شده است، بیشتر باشد و بودجه اصلاحی یا مکمل برای افزایش دامنه مخارج دولت در اختیار نباشد، آن‌گاه نسبت مخارج به تولید ناخالص داخلی از میزان مطلوب آن در سیاست مورد نظر کمتر خواهد شد

می‌رود که درآمد سرانه بالاتر با ستانده بهداشت و تحصیلات بهتر همراه بوده و موجب افزایش کارایی مخارج دولت شود.

پاتنام رابرت، اعتماد، هنجارها، مشارکت و شبکه را عناصر اصلی در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی می‌داند و می‌گوید که این عناصر هماهنگی و همکاری اجتماعی را در جهت انتظار متقابل تسهیل می‌کنند. او معتقد است سرمایه اجتماعی بالا به حکمرانی خوب می‌انجامد و حکومت‌های خوب بهتر می‌توانند سرمایه اجتماعی را حفظ کرده و کمتر آن را تخریب کنند. همچنین سرمایه اجتماعی می‌تواند کارایی جامعه را از طریق تسهیل کنش‌های جمعی هماهنگ، بهبود بخشد. از نظر پاتنام عناصر سرمایه اجتماعی، تضمین‌کننده حکمرانی خوب و پیشرفت اقتصادی و سیاسی است. این عناصر عبارت از الزامات اخلاقی و هنجارها، اعتماد اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی به‌ویژه انجمن‌های داوطلبانه است. همچنین سرمایه اجتماعی موجب برخورداری از یک حکومت خوب و کارآمد می‌شود. علاوه بر این، کشورهایی که از سطح بالای سرمایه اجتماعی برخوردارند عملکرد حکومتی بهتر و رشد اقتصادی بیشتری خواهند داشت.

سرمایه اجتماعی بالا موجب جهت‌گیری شهروندان به اجتماع می‌شود و همکاری بیشتر آنان را با دولت فراهم می‌کند. دولت با دریافت مالیات از شهروندان به ارائه خدمات امنیتی، دفاعی، بهداشتی، آموزشی و غیره می‌پردازد که در بسیاری از موارد فوق با پدیده سواری مجانی روبه‌رو است. برای رفع مشکل سواری مجانی، دولت باید فرآیند اجرایی پیچیده و پرهزینه

مسئله
اعتماد، شبکه و مشارکت اجتماعی
نقش بسزایی در بهبود عملکرد دولت از طریق کاهش هزینه‌های معاملاتی، افزایش پاسخگویی دولت و بهبود همکاری شهروندان با دولت خواهد داشت.

را فراهم کند. سرمایه اجتماعی از طریق شکل‌گیری انتظاراتی که شهروندان در مورد رفتار دیگران خواهند داشت نیاز به چنین اقدامات پیچیده و پرهزینه را کاهش می‌دهد. به این صورت که اگر عموم بر این عقیده باشند که دیگران سهم خود را از مالیات پرداخت کرده‌اند مالیات خود را خواهند پرداخت. سرمایه اجتماعی با ارائه انتظارات خوش‌بینانه به شهروندان در مورد رفتار هم‌وطنانشان می‌تواند دولت را از بار اجرای مقررات و هزینه‌های اجرایی خدمات نجات دهد و منابع آزادشده از این بخش را به سمت فعالیت‌های کارا تر و ارائه خدمات بهتر سوق دهد. سرمایه اجتماعی از طریق تأثیر بر رفتار سیاست‌گذاران، نخبگان و بوروکرات‌ها باعث افزایش اثربخشی نهادی می‌شود و توانایی بوروکرات‌ها را برای همکاری با عموم افزایش می‌دهد. در جامعه‌ای که از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردار است، نخبگان سیاسی در ارائه قوانین اصلاحی و پاسخگویی به شهروندان با یکدیگر متحد می‌شوند و در کنار هم فعالیت می‌کنند و وظایف خود را با دقت انجام می‌دهند. بنابراین کیفیت حکومت افزایش می‌یابد. ■

دستاوردهای تحقیق: اثر مثبت سرمایه اجتماعی بر کارایی مخارج دولت

در مطالعه حاضر اثر سرمایه اجتماعی بر کارایی مخارج دولت در ایران مورد بررسی قرار گرفته است و در مرحله اول شاخص سرمایه اجتماعی با استفاده از روش علل چندگانه آثار چندگانه برای یک دوره ۳۳ ساله از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۹۶ محاسبه شد. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد روند سرمایه اجتماعی در کشور نزولی است. در مرحله دوم از یک روش ناپارامتری برای تحلیل کارایی مخارج عمومی استفاده شد. که بر اساس آن شاخص کارایی مخارج دولت در دو بخش آموزش و بهداشت به روش تحلیل پوششی داده‌ها برآورد شده است. با توجه به اینکه کارایی به‌دست‌آمده از این روش نسبی است و به تغییرات نمونه حساسیت شدیدی دارد، از تکنیک‌های فنی برای حل این مشکل استفاده شده است. این فرآیند ضمن ساخت بازه‌های اطمینان برای اندازه کارایی و مقادیر کارایی بهبود یافته، از شرایط عدم اطمینان کاسته و شرایط بهتری برای مقایسه و رتبه‌بندی واحدها فراهم می‌کند. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که میانگین نمرات کارایی مخارج دولت در بخش آموزش با روش تحلیل پوششی داده‌ها ۰/۸۲ بوده و میانگین کارایی مخارج دولت در بخش بهداشت ۰/۱۷ است. یعنی به‌طور متوسط عملکرد دولت در حوزه آموزش با توجه به ستانده‌های در نظر گرفته‌شده در کشور بهتر از حوزه بهداشت بوده است. همچنین به نتایج مشابه در مورد کشورهای آفریقایی نایل شدند. در مرحله سوم اثر سرمایه اجتماعی به‌همراه سایر متغیرهای کنترل بر کارایی مخارج دولت در بخش‌های آموزش و بهداشت به‌روش رگرسیون مورد بررسی قرار گرفت.

نتایج نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی اثر مثبت و معنی‌داری بر کارایی مخارج دولت در هر دو بخش آموزش و بهداشت دارد، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اعتماد، شبکه و مشارکت اجتماعی نقش بسزایی در بهبود عملکرد دولت از طریق کاهش هزینه‌های معاملاتی، افزایش پاسخگویی دولت و بهبود همکاری شهروندان با دولت خواهد داشت. اثر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی بر کارایی مخارج آموزش و بهداشت مثبت بوده است. افزایش نرخ رشد اقتصادی موجب افزایش سطح سرمایه‌گذاری و بازدهی فعالیت‌های اقتصادی و

دولتی می‌شود و عملکرد دولت را بهبود می‌بخشد. علاوه بر این از طریق ایجاد رونق در اقتصاد می‌تواند موجب بهبود درآمد قابل تصرف افراد و افزایش سطح تحصیلات و امید به زندگی شود. با توجه به نتایج به‌دست‌آمده، تورم بر کارایی مخارج بهداشتی تأثیر منفی و بر کارایی مخارج آموزشی تأثیر مثبت داشته است زیرا با افزایش نرخ تورم در کشور، قدرت خرید افراد کاهش یافته و منجر به کاهش مخارج بهداشتی افراد و کاهش امید به زندگی و متعاقباً افزایش نرخ مرگ و میر می‌شود. اثر تورم بر کارایی مخارج آموزشی دولت مثبت بوده است که این امر را می‌توان ناشی از کاهش قدرت خرید واقعی مخارج دولت و افزایش جمعیت دانست، به‌طوری‌که از یک طرف تعداد ثبت‌نام شدگان در مدارس و دانشگاه‌ها همراه با رشد جمعیت در حال افزایش است و از طرف دیگر مخارج واقعی دولت کاهش یافته است. در نتیجه، این امر می‌تواند اثر مثبت تورم بر کارایی مخارج دولت را موجب شود. همچنین می‌توان بیان کرد که افزایش نرخ تورم و ایجاد نااطمینانی در اقتصاد ورود اشخاص به فضای کسب و کار را با مشکل مواجه می‌سازد که خود می‌تواند عاملی در افزایش انگیزه افراد جهت ارتقای سطح تحصیلات و به تأخیر انداختن ورود به بازار کار تلقی شود. اندازه دولت موجب کاهش کارایی مخارج آموزشی و بهداشتی دولت شده است. زیرا با توجه به مبانی نظری بزرگی دولت به معنای کوچک‌شدن اندازه بخش خصوصی اقتصاد بوده که در بسیاری از موارد به واسطه اهداف شخصی می‌تواند کارا تر عمل کند. از طرف دیگر، بزرگ‌شدن دولت به گسترش فساد مالی منجر می‌شود که این امر نیز موجب کاهش کارایی مخارج دولتی خواهد شد. نتایج، حاکی از اثر منفی و معنی‌دار درآمد سرانه بر کارایی مخارج دولت در دو بخش آموزش و بهداشت است. این امر می‌تواند به دلیل بالا بودن نرخ رشد جمعیت نسبت به نرخ رشد اقتصادی در کشور باشد که به دنبال آن درآمد سرانه کاهش یافته و اثر منفی بر کارایی مخارج دولت به دنبال دارد. در مجموع می‌توان اظهار داشت هرچه بیشتر سیاست‌ها و برنامه‌های دولت در راستای تقویت مقوله سرمایه اجتماعی و مؤلفه‌های ایجادکننده آن تنظیم و اجرا شود، می‌تواند در ارتقای کارایی مخارج دولت در دو بخش آموزش و بهداشت مؤثر واقع شود.

به حساب تاریخ

به زودی

۳۴۹۵ عدد ضروری
برای توضیح تاریخ و اقتصاد جهان

پیتر ترچین و دانیل هویر
ترجمه: فرزانه سالمی



انجمن بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

آینده نگر

امین الضرب